

سياق نامه کتاب‌گزار

«کتاب‌گزار» در تمام عرصه‌های علوم انسانی با محوریت فرهنگ و تمدن اسلامی و در ساحت‌های تراث‌پژوهی، بررسی‌های متن‌محور، گزاره‌شناسی، نقد، تحلیل و معرفی میراث و دستاوردهای معاصران - به معنای گسترده آن - از مقالات و نوشته‌های محققان استقبال می‌کند. لازم به ذکر است که این مجله علاوه بر مقالات بلند و نیمه‌بلند، از تک‌نگاشت‌ها، یادداشت‌ها و فیش‌نوشته‌های کوتاه - حتی در حجم یک پاراگراف - نیز استقبال می‌کند. این از آن‌روست که امروزه با تخصصی‌شدن مجلات موجود در فضای فرهنگی کشورمان، بسیاری از نگاشته‌های کوتاه دانشجویان محقق - که در قالب حتی چند سطر، دست‌آوردی علمی ارائه می‌دهند یا به مسئله‌ای مغفول در حوزه متن‌شناسی یا گزاره‌شناسی اشاره می‌کنند - هیچ‌گاه عرصه بروز نمی‌یابند.

بدیهی است که بسیاری از دانشوران ما، امروزه از فرصت کافی برای تدوین کتاب یا مقاله برای طرح نکته دست‌یاب خویش، برخوردار نیستند. در همین حال، بسیاری از مجلات تخصصی - با توجه به قواعد مرسوم مطبوعات علمی/ پژوهی - از انتشار کوتاه‌نگاشته‌ها خودداری می‌کنند و همین، فرصت بروز را از چنین نوشته‌های ارزشمندی - که گاه حاصل برهه‌ای تفکر و تأمل هستند - خواهد گرفت. کتاب‌گزار با عنایت به این مطلب و اصرار بر لزوم نشر این دست‌نگاشته‌ها، از تمام مختصرنوشته‌هایی که در قالب حتی چند سطر، نکته‌ای ویژه و جدید ارائه می‌دهند، استقبال می‌کند. صورت حروف‌نگاری مجله نیز بر اساس همین رویکرد تنظیم شده است تا با جداسازی متن از حاشیه، بستری مناسب جهت انتشار این‌گونه یادداشت‌های کوتاه فراهم آید.

این فصلنامه، از مقالات بلند - که در دو یا چند شماره عرضه می‌شوند - نیز استقبال می‌کند. این ساحت برای بازسازی متون از دست‌رفته در حوزه تراثی ما فراهم شده است تا طی چند شماره، متنی از دست‌رفته بازسازی و ارائه شود.

از حیث صورت و ظاهر، متن ارسالی برای انتشار، در قالب تمام نرم‌افزارهای مرسوم حروف‌نگاری - همچون زرنگار، ورد و این‌دیزاین - و در همه نسخه‌های این

برنامه‌ها، پذیرفته می‌شود. استفاده از انواع حروف و قلم‌های موجود در این نرم‌افزارها آزاد بوده و محققان گران قدر می‌توانند نگاشته‌های خود را در محیط هر برنامه‌ای که در اختیار دارند، تدوین کنند. این از آن روست که زمان محققان گرامی را بهایی بیش از آن است که در ساحت مسائلی صوری همچون حروف نگاری به کار رود. کتاب‌گزار یکسان‌سازی نگاشته‌ها را بر اساس قالب مختار خود - که در همین شماره فراروی خواننده ارجمند قرار گرفته است - بر عهده خواهد داشت.

در ساحت زبان اما، پرواضح است که این مجله در شمار مجلات فارسی زبان قرار دارد؛ از این رو، بدنه آن را متونی به همین زبان شیوای شیرین تشکیل می‌دهند و ویراستاری مجله نیز بر اساس قواعد رایج زبان فارسی صورت می‌گیرد. از سوی دیگر، می‌دانیم که عموم محققان در حوزه علوم اسلامی و تراث پژوهی، با زبان عربی کلاسیک چندان آشنا و همنشین هستند که تألیف متون عربی را - با مسامحه‌ای در تعبیر - همچون نگارش پارسی، آسان‌یاب می‌دانند؛ از این رو، استفاده از مقاله‌ها و نگاشته‌های عربی نیز بسیار ضروری و مفید است. می‌دانیم که زبان عربی در میان زبان‌های جاری در حوزه تمدن اسلامی، نقشی یگانه داشته است؛ چنان‌که علی‌رغم اهمیت والای دو زبان فارسی و ترکی در این میان، باز بیشترین حجم تراث عالم اسلامی در قالب زبان عربی پدید آمده است. علاوه بر این، در روزگار کنونی، توجه بسیاری از محققان خارجی به تراث اسلامی معطوف شده است و مقالات مختلفی در عرصه‌های گوناگون تراث و علوم اسلامی به زبان‌های اروپایی - همچون انگلیسی، فرانسوی و آلمانی - تألیف می‌شوند؛ لذا و با اینکه کتاب‌گزار مجله‌ای دو زبانه محسوب نمی‌شود، بخشی از حجم خود را به نگاشته‌های عربی و انگلیسی اختصاص خواهد داد.

گذشته از درون‌مایه مجله، لازم است به زیبایی ظاهری آن نیز اشاره کنیم. کتاب‌گزار امید می‌برد با استفاده از ساحت غنی هنر اسلامی - که پیوندی تام و تمام با تمدن کرامند اسلامی دارد - از ظاهری چشم‌نواز برخوردار باشد. بدیهی است که استفاده از صفحات تمام‌رنگی تنها در بخش کوچکی از مجله ممکن است؛ با این همه، تلاش می‌کنیم با استفاده از عناصر هنر اسلامی، بر طراوت صفحات مجله افزوده و در حد مقدور، آن را آراسته و چشم‌نواز ارائه کنیم.

امید به رحمت واسعه حضرت حق که این چراغ روشن بماند و شماری از دست‌آورد‌های بیش‌بهای دانشوران این مُلک گرامی را به شایستگی ارائه کند؛ و ما ذلك علی الله بعزیز.

فهرست

جامع المقدمات

.....

سخن سردبیر ۹

جام جهان بین

.....

بازخوانی منابع

ذکر میر مبرور / شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی / تحقیق:

سید سعید موسوی ۱۵

میرداماد در آینه منابع تاریخی و تذکرها (مروری

بر متون و اسناد تاریخی، به ضمیمه نویافته‌هایی

درباره میرداماد) / حسین نجفی؛ طایبه حاج باقریان ۹۹

میرداماد در آینه مدایح منظوم (مروری تاریخی) /

حسین نجفی؛ سعید شفیعی‌تو ۳۴۵



قطعه نستعلیق ممتاز، رقم میرعماد حسنی
برگی از مرقع «میرزامهدی خان استرآبادی»
موزه هنرهای شرقی (سن پترزبورگ)

جامع المسلمات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْقَصِيدَةُ الْمُجَنِّسَةُ الرَّجْعِيَّةُ

يَا خَلِيَّ الْبَالِ قَدْ بَلَبْتُ بِالْبَلْبَالِ الْبَالِي

نَزَلَتْ فِيهَا الْعُقُودُ الْفُضُولُ

أَلْجَأُ فَعِيلٌ مِنْ خَلَاخُلُوْ وَبَلَبْتُ أَيْ حَرَكْتُ وَشَوَّسْتُ
وَالْبَلْبَالُ الْهَمَزُ وَشَوَّاسُ الصَّدْرِ ♦ وَالنَّوْفُ
الْجَهْمُ الَّذِي يَنْوِيهَا الْمُسَاوِرُ ♦ وَالْبَالُ أَصْلُهُ بِالِ
حُدُوْثٍ مِنْهُ الْيَسَاءُ الْكِفَاءُ بِالْكَسْرِ يُلَوِّفُهُ

صفحه نخست از «القصيدة المجنسة الرجعية».

کتابت کرده عبدالباقي تبریزی، به سال ۱۰۳۵ هجری قمری
آرشیو کتابخانه و مرکز اسناد جمهوری اسلامی ایران (تهران)

سخن سردبیر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لواهرب العقل والصلاة والسلام على النبي والأهل

چهارسال پیش از این، آنگاه که در پیش‌نوشت چهارمین دفتر از دفاتر کتاب‌گزار، از پی به سامان رسیدن ویژه‌نامه سیدنا الأجلّ الموسوی المرتضی - که نخستین گام در نگارش ارج‌نامه‌های ناموران بیش‌بهای حوزه تمدن اسلامی، به شمار بود - قلم شوق و رقم اشتیاق بر کاغذ دوانیدم که: «و امید که دومین گام در این راستا - که به پاس داشت و ارج‌گزاری سیدنا العالم العیلم حضرت میرمحمدباقر حسینی، میرداماد، پرداخته است - نیز، در همین ایام تقدیم یاران بیش‌بهای این مجله، گردد»؛

بر آن بودم که به تعبیر آن بزرگ، به همراه یاران همدل خود در کتاب‌گزار، هرچند به «پالوده‌خواری» نخواهم رفت؛ اما به کشیدن و برکشیدن سوزن بر تخم چشم نیز نخواهم شد؛ و افسوس که آن احتمال نخست، صائب؛ و این دومین احتمال، سخت ناروا نمود؛ و چنان شد «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها»!

در آغازین ایام سال ۱۴۳۹ هجری قمری (۱۳۹۶ هجری شمسی) که دو سال تا گذر چهار قرن بر ایام رحلت حضرت سیدمحمدباقر حسینی، میرداماد، باقی بود، بر خاطر افسرده این ضعیف گذشت - که نه روا، بل از مقوله فرض است - تا دفتری ویژه آن میرامیر پدید آورد؛ و بهره‌ای هرچند خرد از حقّی که آن مردانه‌مرد روزگار را برگردن ماست، به گزاردن گیرد. چنین شد که تدوین این دفتر و طرح و چگونگی آن بر خاطر یاران نشست و سر در پی سامان آن نهادند.

افسوس اما که تا آنچه بر صحیفه ذهن است بر صفحه کاغذ آید، راهی است مردافکن؛ که همتی مردانه می‌خواهد و تلاشی جانانه. سپاس خدای را - جلّ و عزّ - که در همان ایام، قائد توفیق دست این ضعیف را بر دست دانشی‌مرد همدل فاضل فرزانه، آقای دکتر حسین نجفی، نهاد تا او این بار را بر دوش گیرد و راه را چنان‌که رهروان سترگ همت پیشین رفته‌اند، رود؛ و آن فکر، چنین در قالب ۶ دفتر و نزدیک به ۲۸۰۰ صفحه، جامه فعلیت پوشد؛ والحمد له، ثمّ الحمد له، ثمّ الحمد له.

هرچند از احتیاط علمی سخت به دور است؛ در اینجا می‌خواهم بدون هیچ محاملت، از این باور خویش سخن گویم که در تمامی جغرافیای جهان اسلام و اسلامی و در تمامی پهنه تاریخی

آن، حتی به عدد انگشتان یک دست نیز نمی‌توان کسانی در طرازی چنان بهره‌مند از دانش و بینش سراغ گرفت - که نه فراتر - که در سطح حضرت میرامیر قرارگیرند. حوزه تمدنی جهان اسلام / اسلامی نوادر ناپیدا کرانه‌ای همچون ابن سینا، ابوریحان، ابن حزم، محمد غزالی و فیض کاشانی را به خویش دیده است؛ اما به راستی کدامین ریزاندیش جامع الأطراف و العلومی در همین حوزه می‌توان دست‌یاب کرد که:

الف. در حوزه خدمت‌گزاری به متن وحی و بهره‌گیری از آن نور مجسم، سدره‌المنتهی^۱ را به سامان آورد؛ ب. و در حوزه حکمت مصطلح، گذشته از آنکه مدرسه‌ای ویژه خود ابداع فرمود، آثاری در طراز القبسات و تقویم‌الایمان پرداخته باشد؛

ج. و در حوزه علم کلام / عقائد، به تدوین نبی‌الضیاء دست برده باشد؛

د. و در حوزه علوم فقه و مقدمات لازم آن، ضوابط الرضاع را نگاشته باشد؛

ق. و در حوزه علوم ادب - به معنای عام آن - گذشته از دیوان بس ارزشمندی که از سروده‌های او به دست دادند، چنان به تدقیقات و ژرف‌نگری‌های لغوی، نحوی و بلاغی پرداخته که بتوان ادیب‌الحکماء و حکیم‌الادبایش خواند؛

ک. و در حوزه علم حدیث، به تحشیه و تعلیق مام‌نامه‌های سترگی همچون کتاب فقیه من لا یحضره الفقیه و الکافی دست برد؛

ل. و در حوزه دانش رجال، پرداخته‌های گران‌ارج کشی، نجاشی و شیخ طوسی را به مداقه گیرد؛

ن. و در حوزه دانش درایه، التّواشع السّماویّة را از آسمان فضل به ارض فضیلت، به هدیت آورد؛ ی. و در ساحت ادعیه و أورداد، أربعة ائیام را به دست داده باشد.

آری، می‌گویم و می‌آیمش از عهده برون که راقم این حروف، اکنون که این نگاشته بر کاغذ می‌رود، هیچ‌کس را فرا خاطر خود ندارد که:

الف. در چنین وسعتی از پهنه دانش و سرزمین آن، به تکاپو پرداخته باشد؛

ب. و در یکایک آن علوم، به غوررسی، تأمل، نگریستن و بازنگریستن دست برده باشد؛

ج. و چنین آثار مایه‌دار ماندگاری در هر یک از دانش‌های آن حوزه پهنار، به دست داده باشد. هم از این روست که می‌پندارم گلستانی که بوعلی و مفید و مرتضی و ابن حزم و شیخ طوسی و حاکم نیشابوری و غزالی و طبری را به خود دید، چندان بخت‌یار نبوده است تا دیگر کسانی هم‌أفق با آن مردانه‌مرد روزگار، در دامن خود پرورانیده باشد.

و به راستی آیا خواننده ارجمند که اکنون سوی چشم در کار این نبشته می‌کند و زیت دماغ بر این ادعای سترگ می‌سوزاند - و کان الله له و فی عونہ فی النّشأتین - چون به خزانه خیال خود رجوع فرماید، می‌تواند علامه جامع‌العلوم مدقق و ژرف‌اندیش دیگری را در کنار نام بشکوه و هراس‌آمیز حضرت میرامیر، سید محمدباقر حسینی داماد، نهد و او را هم‌پای این امام ائمة العلم و الحکمة بشؤونها و فنونها، به شمار آورد؟

۱. درباره چستی و چگونگی و سرانجام این تفسیر، در همین دفتر به تفصیل سخن خواهیم داشت.

رفاقت توفیق و کام‌گاری اندیشه نخستین تکریم میرامیر را که دانشمند جوان بخت کهن‌رای، دکتر حسین نجفی، که سال‌هاست تا مُهر ارادت حضرت میرامیر را در ذهن و ضمیر خود دارد و گاه از پی این ارادت، آثاری از دست اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد را به عرصه نشر آورده - و بسیاری همچون صاحب این قلم، در آن به دیده تکریم و بل‌عجاب نگریسته بودند - سامان این طرح را بر عهده همت گرفت و کوشید و کوشید و کوشید تا این جزء از کتاب‌گزار، در قالب ۶ دفتر و ۱۲ شماره، به عرصه آید؛ و بر دستان خواننده ارجمندی که اکنون از سر لطف این مجموعه را در دست دارد، بوسه نهد. از همین روست که در صفحه معرفی‌نامه این شماره‌ها، آن دوست فاضل را «دبیر این دفتر» خوانده‌ام؛ و ناگفته پیداست که طوق مت آن عزیز بر گردن این مجله آمده و از این رو، محبت او را از دل بیرون نمی‌توان کرد، حتی به روزگاران!

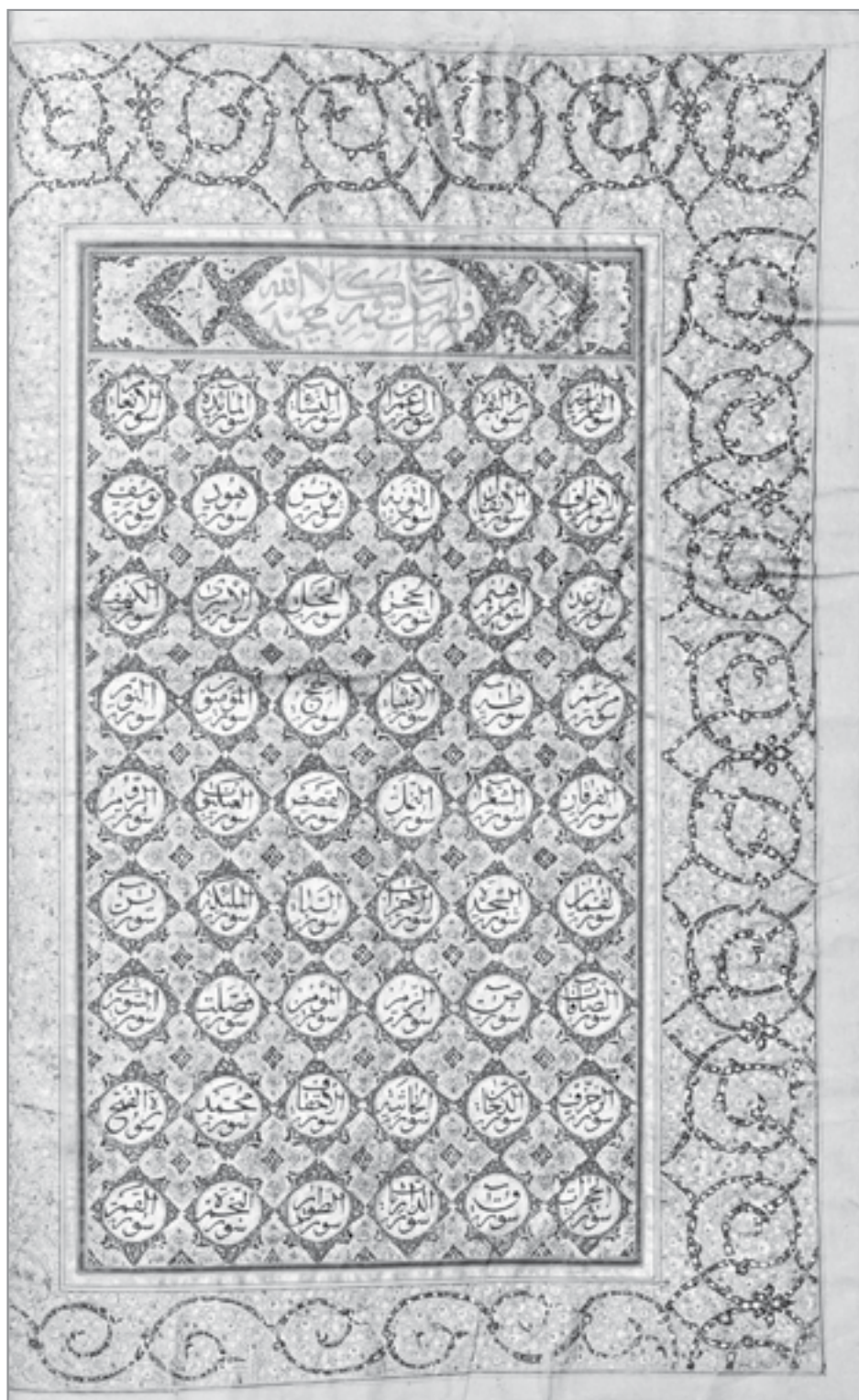
در خصوص این دفتر که پاره پنجم از ویژه‌نامه بزرگداشت حضرت میرامیر - و دو شماره شانزدهم و هفدهم از سلسله شماره‌های فصلنامه بین‌المللی تراث پژوهانه کتاب‌گزار - است، تنها به همین سخن بسنده می‌کنم که در این دفتر، به ارائه آثاری در معرفی و شناخت آراء و مکتوبات میرداماد در قالب تذکرها، منابع، تحقیقات و یادکردها در بستر بخش «جام جهان‌بین» پرداخته‌ایم؛ و در مجموع، در ۱ بخش با ۳ اثر، سخن از معرفی و شناخت آراء و مکتوبات مربوط به آن یگانه روزگاران را به پایان برده‌ایم.

بدین ترتیب، در مجموع این ۶ دفتر، در قالب ۷ بخش و ۵۹ نگاهشته، به ۴ زبان از آن مسندنشین ساحت دانش و بینش، سخن داشته‌ایم.

مُشک آن است که خود ببوید؛ و امید که حاصل این تلاش، چنان باشد تا کام خوانندگان بیش‌بهای مجله را به عطر تلاشی عالمانه و جهدی عمیق، معطر سازد؛ ایدون باد!

و سپاس در آغاز و انجام خدای راست.

سردبیر



فهرستی نفیس از سوره‌های قرآن کریم
ضمیمه نسخه‌ای از عهد صفوی
مجموعه شخصی ناصر خلیلی (لندن)

طہارۃ النبی



قطعه چلیپای نستعلیق، رقم عبدالرشید دیلمی (رشیدا)
آرشیو کتابخانه بادلین (آکسفورد)

بازخوانی منابع

ذکر میر مبرور

(مدخل «میرداماد» از تذکره باقریه)

از: محمدباقر ساعدی خراسانی

سیدسعید موسوی*

دانش آموخته کارشناسی فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی (مشهد)

مقدمه

-۱-

درآمد

وجیزه پیش رو، تحقیق مدخل «میرداماد» از کتاب المَشک الذافر فی الموسومین بباقریا تذکره باقریه، نوشته مرحوم شیخ محمدباقر ساعدی خراسانی - قدس سره الشریف - است. چندی پیش، فاضل ارجمند و محقق گرانقدر، جناب آقای حسین نجفی، این اثر را به نگارنده معرفی کرد. وی به دلایلی که در ادامه ذکر خواهند شد، مدخل «میرداماد» را شایسته انتشار در ویژه نامه کتاب گزار دانسته، تصحیح آن را بر عهده بنده قرار داد. این جانب نیز امتثال امر کردم.

واژه «تذکره»، مصدر فرعی و غیر مشهور از باب «تفعیل» و از ماده «ذکر» است که معنای آن، یادآوری کردن است. این واژه در اصطلاح، به معنای تألیف و تدوین مجموعه یا کتابی است که در آن، شرح حال شاعران، نویسندگان، عارفان، فقیهان و... گردآمده باشد. تذکرها بر اساس موضوع، وسعت اطلاعات و روش تنظیم، به اقسام گوناگونی تقسیم شده اند. یکی از این اقسام، «تذکره العلماء» است که به بررسی شرح حال دانشمندان رشته ای خاص یا دوره ای خاص از تاریخ اختصاص دارد.^۱ تذکره باقریه که در زمره آثار منتشر نشده مرحوم ساعدی خراسانی است، در همین دسته جای می گیرد. او در این دایرة المعارف ارزشمند، شرح حال اعلام و بزرگانی را گرد آورده است که به نام مبارک «باقر» یا «محمدباقر» موسوم بوده اند. همان طور که مؤلف در مقدمه این اثر تذکر داده است، این سبک تذکره نگاری بی سابقه نیست؛ اما چنان که خواهیم گفت، تذکره

* رایانامه: saeidmousavi44@gmail.com

۱. برای مزید اطلاع، نگر: مدخل «تذکره نویسی» در دایرة المعارف بزرگ اسلامی (نسخه الکترونیکی).

باقریّه دارای ویژگی‌های خاصی است که آن را به اثری کم‌نظیر و ممتاز تبدیل کرده‌اند. تذکره باقریه اثری مفصل است که حجمی بالغ بر ۱۴۰۰ صفحه ۱۶ سطر دارد. کثرت حجم این تذکره از آن روست که دایره مداخل آن، به افراد موسوم به «باقر» یا «محمدباقر» محدود نمی‌شود؛ بلکه مرحوم ساعدی خراسانی در انتهای هر مدخل از این کتاب، شرح حال بزرگانی را که به نحوی با صاحب مدخل مرتبط بوده‌اند، ذیل عنوان «تکمیل» آورده است؛ برای مثال، در انتهای مدخل «میرداماد»، از استادان و شاگردان وی، معاصران و نوادگانش و به‌طور کلی، عمده کسانی که میر با آن‌ها یا آثارشان ارتباط داشته، نام برده و شرح حال مختصری از ایشان ارائه کرده است. میرفرخالدین سَمّاکی استرآبادی، شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی (پدر شیخ بهایی)، شیخ عبدالعالی بن علی کرکی (فرزند محقق کرکی و دایی میرداماد)، شیخ بهایی، میرفندرسکی، ملاصدرا، میرسیداحمد علوی عاملی (پسرخاله، داماد، شاگرد و وصی میرداماد)، ابن سینا، فارابی، نظامی گنجوی و... از جمله شخصیت‌هایی هستند که در این بخش، از ایشان یاد شده است. با توجه به این نکته، می‌توان گفت که تذکره باقریه به شرح حال اعلام موسوم به «باقر» یا «محمدباقر» اختصاص ندارد؛ بلکه با قدری مسامحه، می‌توان آن را دوره‌ای کامل از شرح حال بزرگان تشیع - به‌ویژه ایرانیان - به شمار آورد.

ویژگی دیگر تذکره باقریه آن است که عمده مداخل آن، به شیعیان ایرانی تعلق دارد. همان‌طور که مؤلف در مقدمه اثر اشاره کرده است، شیعیان غیرایرانی این نام را کمتر برای فرزندان خود اختیار کرده‌اند.

مرحوم ساعدی خراسانی از سال ۱۳۶۷ هجری قمری (مقارن با ۱۳۲۷ هجری شمسی) به گردآوری مطالب تذکره باقریه مشغول بوده است. وی در چهارشنبه، پنجم محرم ۱۳۸۳ هجری قمری (۸ خرداد ۱۳۴۲ هجری شمسی) تحریر نهایی این اثر را آغاز کرده و در روز شنبه، پنجم جمادی‌الأولی ۱۳۸۴ هجری قمری (۲۱ شهریور ۱۳۴۳ هجری شمسی)، از تألیف آن فارغ شده است.

-۲-

شمه‌ای از زندگانی شیخ محمدباقر ساعدی خراسانی

نام مرحوم ساعدی خراسانی، «محمدباقر» بوده است؛ از این رو، مدخل شماره ۱۸۲ از تذکره باقریه را به شرح حال خود اختصاص داده و جزئیاتی از زندگانی علمی خود، همچون نام استادان و عناوین تألیفات خویش را ذکر کرده است. با عنایت به اعتبار و جایگاه زندگی‌نامه خودنوشت، در شرح حال مرحوم ساعدی خراسانی، به نقل بخش‌هایی از این مدخل اکتفا می‌کنیم. وی درباره خود نوشته است:

«(۱۸۲) ساعدی:

محمدباقر بن 'العلم الحجة شیخ حسین، معروف به «مقدس»، ابن الزاهد العابد الحاج ملایوسف ابن المغفور له حسین - رحمة الله علیه - .

۱. کذا؛ ولی صحیح «ابن العلم» است.

گرچه شایسته نیست نام این حقیر بی بضاعت در ردیف اعلام بزرگوار ثبت شود؛ لیکن بدین امید که شاید مشمول فیضی از فیوضات شان واقع گردد، از خود اسمی برده.

این جانب در دهم ربیع المولود سال ۱۳۴۶ هجری [قمری که مقارن است با سال ۱۳۰۶ شمسی]، در مشهد مقدس رضوی متولد شده و پس از فراگرفتن قرآن و تا اندازه‌ای دروس فارسی، [در] سال ۱۳۶۰ هجری به تحصیل علوم قدیمه پرداخته، نخست به مدرسه «سلیمان خان» رفته و چندی با طلاب و مدرّسان آنجا آشنا گردیده و پس از آن، به مدرسه «ابدال خان» واقع در کوچه «شور»، جنب مقبره «پیر پالاندوز»^۱ رفته و حجره‌ای گرفته و به اخذ مقدمات پرداخته؛ و از محضر مرحوم آقا محمدتقی نیشابوری و آقای آقاشیخ غلامحسین اسلامی استفاده کرده و بیشتر مقدمات و سیوطی را از حضور جناب مشارالیه - حفظه الله - بهره برده؛ و در همین اوقات، از حوزه آقای آقاشیخ محمدتقی، معروف به «ادیب نیشابوری»^۲، و مرحوم حاج شیخ عبدالحسین، معروف به «حاجی محقق» که از مدرّسین معروف بوده، استفاده کرده؛ و چندی به درس آقای حاج میرزا احمد مدرّس که از اعیاء مدرّسین اند، حاضر می‌گردیده تا آنکه از مشهد به قم مشرف شده؛ و مدت سه ماه با وضع بسیار سختی - که هنوز آن خاطره ظاهر تلخ و باطن شیرین را فراموش نکرده - در مدرسه «رضویه» سکونت گرفته؛ و از محضر میرزا محمدعلی حکیمی که مرد وارسته و مدرّس کاملی بود، استفاده می‌کردم تا آنکه نتوانستم به سختی به سر برم و از این راه، به صراط راحتی برسم؛ به طهران آمده، به مدرسه آقا محمود، از محضر مرحوم حاج میرزا محمدعلی ادیب - که از معارف مدرّسین قم بودند^۳ - استفاده می‌کرده؛ و در این خلال، منطق و حکمت الهی را از حوزه آقای حاج شیخ محمد جولستانی^۴ و حاج میرزا ابوالحسن شعرانی و حجة الاسلام کلباسی و مرحوم سید حسین ادیب بجنوردی و در مشهد، اخلاق و سلوک را از حضور بعضی مشایخ بهره‌مند شدم و در مدرسه «رضائیه»^۵ی طهران - که اکنون «فیروزآبادی»

۱. شیخ محمد کارندهی، از عرفاء سلسله «ذهبیّه».

۲. مشهور به «ادیب ثانی»، در برابر میرزا عبد الجواد ادیب نیشابوری (درگذشته ۱۳۴۴ هجری قمری) که به «ادیب اوّل» شهرت داشت.

۳. و آقای ربّانی سابق الذکر (منه).

مراد وی، میرزا محمد باقر ربّانی قمی (درگذشته ۱۳۷۶ هجری شمسی) است که در مدخل شماره ۱۵۸ درباره او نوشته است:

«وی در سال‌های اخیر، به تدریس شرایع و ریاض اشتغال داشت و جمعی از طلاب به درس او حاضر می‌شدند؛ و این بنده هم شرف افتخار محضر او را داشت و با همه - مخصوصاً به این جانب - عنایتی خاص مبذول می‌فرمود» (تذکره باقریه (نسخه خطی)، ص ۶۱۴).

۴. متوفی ۶ جمادی الثانی [سال ۱۴۰۷ هجری قمری (منه)].

خوانده می‌شود، به درس جناب آقای حاج سید احمد شهرستانی^۱ و آقای آقا سید محمد مصطفوی - که هر دو از اعلام عصر حاضرند - و در نجف اشرف، از محضر مرحوم آسید ابوالحسن مشکینی و آقاضیاء عراقی استفاده کرده، بهره‌مند شدم.

و در همین اوقات، پس از اخذ تصدیق مدرّسی، به «دانشکده معقول و منقول» وارد شده و از اساتید آنجا از قبیل آقای سید محمد مشکوة و آقای نوربخش و آقای الهی قشه‌ای^۲ و آقای امیرزاحمود شهابی استفاده و رساله پایان تحصیلی خود را به راهنمایی آقای شهابی، در احوال و آثار محقق حلی - قده - گرفته و مورد توجه نامبرده واقع شده و با درجه اعلی پذیرفته شد.

و از سال ۱۳۷۶، پس از دوازده سال اقامت در طهران، به مجاورت آستان قدس رضوی - علیه السلام - سعادت‌مند گردیده، از خدا می‌خواهم این نعمت را زوال نیاورد؛ و در ۱۷ ذی‌حجه سال ۱۳۷۴ هجری به مصاهرت خاندان پاک نبوی - صلوات الله علیه و آله - مشرف شده و به شرف ازدواج با سیده جلیله که از خاندان‌های اصیل و پاک مشهد مقدّس رضوی است، افتخار یافته، و از آن محذّره، دو پسر، یکی به نام «محمد علی» - متولّد بین‌الطلوعین در طهران، غرّه شوال سال ۱۳۷۶ - و دیگری به نام «محمد تقی» - متولّد در نیمه رجب، صبح روز استفتاح در مشهد، سال ۱۳۸۱ - مرزوق گردیدم. خدای متعال به عزّت خودش هر دو را سالم و از خدمه دین مقدّس اسلام قرار بدهد؛ بکنه و گرمه^۳.

مرحوم ساعدی خراسانی از بهره‌های سلوکی خود به اشارت سخن گفته و درباره تحصیلات خود در عرفان نظری و عملی، به فقره «اخلاق و سلوک را از حضور بعضی مشایخ بهره‌مند شدم» اکتفا کرده است؛ اما حقیقت آن است که وی سابقه‌ای طولانی در تصوّف داشته است. ساعدی خراسانی از فقراء سلسله صفیعلی‌شاهی بود و در محضر شیخ حسن خاوری (درگذشته ۱۳۸۶ هجری قمری)، ملقب به «منظور علی شاه» و «حاج داداش خراسانی»، علاوه بر آداب فقر و تصوّف، علوم رمل، جفر، تسخیرات و ادویه را تحصیل کرد. وی پس از دریافت دوا اجازه از استاد، لقب طریقتی «سعادت علی شاه» را دریافت کرد و به جانشینی وی منصوب شد.

مرحوم ساعدی خراسانی در ادامه، نام نه تن از مشایخ اجازه خویش را بر شمرده است.^۴ او در مقدمه خود بر ترجمه فارسی ریاض العلماء، هجده تن از اساتید و مشایخ خود را نام برده است. با توجه به این نکته، اطلاعات مشایخ اجازه ساعدی خراسانی را از منبع اخیر نقل می‌کنیم:

«در خاتمه این شرح حال، به منظور حدیث نعمت، به نامبرداری از مشایخ بزرگوارم

۱. متوفی ۱۴۱۳ هجری قمری (منه).

۲. احتمالاً مقصود وی، محمد مهدی محبی الدین الهی قشه‌ای (درگذشته ۱۳۵۳ هجری شمسی) است که استاد دانشکده ادبیات بوده است.

۳. تذکره باقریه (نسخه خطی)، صص ۶۴۱-۶۴۴.

۴. تصویر یکی از این اجازه‌نامه‌ها در بخش «ضمائم» خواهد آمد.

۵. سندی مرتبط با مشایخ اجازه مرحوم ساعدی خراسانی، در بخش «ضمائم» درج خواهد شد.

که در آغاز ترجمه سفینه البحار متذکر شده‌ام، می‌پردازم؛ و پس از آن، به نامبرداری
آثاری که از این فقر به طبع رسیده است، اشاره می‌کنم؛ و له الحمد و المنة.

مشایخ اجازه:

۱. والد، حجة الإسلام شیخ حسین مقدس - دام ظلّه العالی - ؛
۲. علامه حاج شیخ محمد رضا کلباسی (متوفی ۱۳۸۳ هجری)؛
۳. علامه میرزا محمد علی اوربدادی^۱ (متوفی ۱۳۸۰ هجری)؛
۴. علامه شیخ آقابزرگ تهرانی (متوفی ۱۳۸۸ هجری)؛
۵. علامه شیخ محمد صالح حائری مازندرانی (متوفی ۱۳۹۱ هجری)؛
۶. علامه سید فخرالدین امامت کاشانی (متوفی ۱۳۹۲ هجری)؛
۷. علامه مولانا علی علیاری^۲ - دام ظلّه - ؛
۸. علامه میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی (متوفی ۱۳۹۶ هجری)؛
۹. محدث جلیل، حاج شیخ علی اکبر مروج (متوفی ۱۴۰۱ هجری)؛
۱۰. علامه حاج شیخ محمد حسین آیتی (متوفی ۱۳۹۱ هجری)؛
۱۱. علامه حاج سید محمد رضا بروجرودی (متوفی ۱۴۰۵ هجری)؛
۱۲. علامه شیخ ابوالحسن شریف عسکری - دام ظلّه - ؛
۱۳. علامه حاج سید مصطفی خوانساری صفائی - دام ظلّه - ؛
۱۴. علامه حاج شیخ نصرالله شبستری - دام ظلّه - ؛
۱۵. آیه الله العظمی حاج^۳ سید شهاب الدین مرعشی - دام ظلّه - (که پیش از این هم بدان اشاره کردم)؛
۱۶. آیه الله العظمی حاج سید ابوالقاسم الخوئی^۴ - دام ظلّه - ؛
۱۷. آیه الله العظمی حاج سید عبدالله شیرازی (متوفی ۱۴۰۵ هجری)؛
۱۸. علامه حاج شیخ مجتبی حاتمی لنکرانی.

دو اجازه اخیر، کتب نبوده است. در مشهد و اصفهان بدان مفتخر گردیده‌ام^۵،^۶.
ساعدی خراسانی در ادامه شرح حال خویش در تذکره باقریه، آثار خود را چنین معرفی کرده

است:

«این جانب با آنکه بضاعت علمی آن قدر ندارم، در عین حال تا به حال توانسته

۱. کذا.

۲. کذا.

۳. کذا؛ اما مرحوم آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله به حج مشرف نشده است.

۴. کذا؛ اما ظاهراً «الخوئی» صحیح است.

۵. شرح اجازات خود را در رساله «المفاظات» به قدری که توانسته‌ام نگاشته‌ام (منه).

از وضعیّت انتشار یا نسخه خطی این رساله، اطلاعی به دست نیامد.

۶. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۱، صص ۶۲-۶۳ (مقدمه مترجم).

آثاری از خود به نظم و نثر باقی گذارم. شاید روزی خواننده‌ای یادی از این ضعیف بنماید؛ و اسامی آن‌ها - از مطبوع و نامطبوع، تمام و ناقم - از این قرار است:

(۱) «تحف الأملعی فی طرف الأصمعی»: بخشی از حکایات منقولہ از اصمعی؛
(۲) «تذکرۃ باقریہ»: کتاب حاضر که آن را به «المسک الذافر فی الموسومین باسم مولانا الباقر» ملقب ساخته‌ایم؛ (۳) «ترجمه ارشاد مفید» که تحت طبع است؛ (۴) «ترجمه تفسیر صافی» که چهار جزء آن تمام شده و علاوه بر ترجمه، اضافات دیگری نیز داراست؛
(۵) «ترجمه حقایق فیض»: در دو مجلد به طبع رسیده؛ (۶) «ترجمه خلاصه الأذکار فیض»: (۷) «ترجمه مصباح الشریعة»: به طبع رسیده؛ (۸) «ترجمه منیة المرید شهید ثانی»: به طبع رسیده؛ (۹) «شرح حال علامه حلی - قدس سره -»: (۱۰) «شرح حال محقق حلی - قدس سره -»: (۱۱) «شرح و ترجمه مثنوی»: (۱۲) «صرح المقتزنس»: در شرح مخمسی است که آقای حیدر آقای طهرانی، متخلص به «معجزه»، سروده و این جانب آن را شرح کرده‌ام. به طبع رسیده است؛ (۱۳) «ضمیمه تاریخ علماء خراسان» که شرح حال عده‌ای از علماء عصر حاضر خراسان و مدفونین در آن را با ایراد برخی از مطالب و احوال علماء غیر این سامان را بدان افزوده و به طبع رسیده؛ (۱۴) «علم بدیع»: این کتاب در سه جزء قرار گرفته: اول، ترجمه بخش سوم مطول؛ دوم، سایر فنون که در آن بخش نیامده؛ سوم، شرح احوال شعراء و علمایی که در این دو بخش نامبرده شده‌اند؛ (۱۵) «عیون التواریخ» در مواد تاریخیه میلاد و وفات طبقات مختلف علماء، عرفاء، شعراء، امراء، سلاطین که تا به حال بیش از هزار ماده تاریخ در آن آورده شده؛ (۱۶) «الغیث الساری» در شرح احوال و آثار و شاگردان و محشین کتب شیخ مرتضی انصاری - قدس سره -؛ (۱۷) «کشکول» که متفرقات کشکولی در چهارده جزء، مطابق با اسم حضرات معصومین - صلوات الله علیهم أجمعین - گرد آورده شده؛ (۱۸) «لطائف صفی»: اشعار عرفانی مرحوم صفی [علی شاه] را در ذیل آیه و ترجمه آن از کتاب تفسیر وی مجزاً نموده؛ (۱۹) «هدایة السائرین» در ترجمه التحصین ابن فهد. به ضمیمه مصباح الشریعة طبع شده؛ و بعضی از کتاب‌های دیگر که شروع کرده و مختصری از آن را نوشته و توفیق پایان آن یا اندازه‌ای که صورت کتاب به خود بگیرد، پیدا نشده؛ از قبیل «شرح صدوده غزل حافظ»، «اخبار متنبهان» و امثال این‌ها. اللهم وفّقنی لما یزلفنی إلى قُربک بحق أولیائک الطاهرین»^۲.

یکی از آثار مرحوم ساعدی خراسانی ترجمه فارسی ریاض العلماء^۳ است که در زمرة واپسین نگاشته‌های وی به شمار می‌رود. این ترجمه در سال ۱۳۸۶ هجری شمسی - یعنی سه سال پس از وفات مرحوم ساعدی خراسانی - منتشر شده است. او در مقدمه این اثر، عناوین آثار دیگر خود را چنین ذکر کرده است:

(۱) «ترجمه نفس الرحمن محدث نوری»: (۲) «ترجمه فواتح الجمال و تحفة الأبرار شرح نور الأنوار»؛

۱. ذفر الشیء: انتشرت راحته و اشتدت.

۲. تذکره باقریہ (نسخه خطی)، صص ۶۴۴-۶۴۷.

۳. اثر میرزا عبدالله آفندی اصفهانی (درگذشته ۱۱۳۰ هجری قمری).

۳) «مشارق الأنوار»؛ ۴) «شرح عرفان الحق»؛ ۵) «ترجمه سفینه البحار شیخ عباس قمی»؛
 ۶) «اخلاق حسنه»؛ ۷) «ترجمه کشکول شیخ بهایی»؛ ۸) «ماده و خدا»؛ ۹) «شرح حال
 خواجه ربیع»؛ ۱۰) «ترجمه روضات الجنات» که در هشت مجلد چاپ شده؛ ۱۱) «ترجمه عیون أخبار
 الرضا علیه السلام»؛ ۱۲) «ترجمه مناقب محیی الدین [ابن عربی]»؛ ۱۳) «شهادت راه حق»؛ ۱۴) «به سوی
 مدینه»؛ ۱۵) «پسر بختگان»؛ ۱۶) «نهمین پیشوا»؛ ۱۷) «مجمع الزیارات»؛ ۱۸) «رجال معاصر
 شیخ طوسی»؛ ۱۹) «خورشید بطحاء»؛ ۲۰) «هشتمین پیشوای شیعه»؛ ۲۱) «ترجمه ریاض العلماء»
 در هفت جلد.^۱

این فهرست نشان می‌دهند که فعالیت‌های علمی مرحوم ساعدی پرشمار و متنوع بوده‌اند.
 در این میان، اهتمام او به ترجمه آثار سنی و مرجع به زبان فارسی، درخور توجه و تحسین فراوان
 است. البته، نمی‌توان از این مطلب چشم پوشید که ترجمه‌های وی، از دقت لازم برخوردار نیستند و
 گاه معنایی متفاوت با معنای متن اصلی اداء می‌کنند. این مطلب را قبلاً در نوشته‌های استاد رسول
 جعفریان مشاهده کرده بودم؛ و خود نیز هنگامی که به مقابله بخشی از ترجمه روضات الجنات با
 متن اصلی مشغول بودم، با خطاهایی برخورد کردم که نمی‌توان از آن‌ها چشم پوشید.
 شیخ محمدباقر خراسانی، پس از سال‌ها تألیف و تدریس و حضور آموزگارانه در شهر
 مشهد مقدس، در سال ۱۳۸۳ هجری شمسی (مصادف با ۱۴۲۴ هجری قمری)، در سن هفتادوشش
 سالگی درگذشت و پیکر پاکش در حرم مطهر حضرت ثامن الحجج - علیهم السلام - و در صحن
 «جمهوری اسلامی»، به خاک سپرده شد.

-۳-

تذکره باقریه به روایت مؤلف

ساعدی خراسانی در مقدمه تذکره باقریه درباره این کتاب و علت نگارش آن نوشته است:
 «... و بعد، همیشه اوقات نویسندگان و دانشمندان رجالی و مترجمین توانا برای
 اینکه هرچه بهتر و بیشتر بتوانند خادمین علوم و کمالات را به مردم معرفی کنند و
 کیفیت زندگی علمی و سایر مزایای آنان را به دیگران بشناسانند و در واقع، افراد
 را به رویه آنان که پیوسته مورد توجهشان بوده، بخوانند، کتب زیادی به عناوین
 مختلف در این خصوص گرد می‌آوردند؛ و اسامی گذشتگان از هر صنف را زیر دفتار
 خویش قرار می‌دادند و گاهی از اوقات، شرح حال یک شخص یا عده معینی مَطْمَحِ
 نظر ارباب تراجم قرار می‌گرفت و در این بخش قلم‌فرسایی کرده و نتیجه مطالعات
 چندین سال خود را در دسترس دیگران قرار می‌دادند که ما هم اکنون در صدد احصاء
 تألیفات مزبوره نمی‌باشیم؛ و برای اطلاع از این منظور، می‌توان به کتاب الذریعه شیخ
 بزرگوار، علامه طهرانی - دامت برکاته - مراجعه کرد.

۱. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۱، صص ۶۳-۶۴ (مقدمه مترجم).

۲. نگر: «بی‌مهری در حق کتاب روضات الجنات».

این جانب هم محض اقتفای از سلف صالح و پیروی از حدیث شریف نبوی «مَنْ أَرَخَ عَالِمًا فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهُ»^۱، سالیانی بود در صدد گردآوردن کتابی به عنوان دانشمندان و معارف^۲ موسومین به «باقر» یا «محمّد باقر» از هر طبقه برآمده^۳ تا اینکه سال هزار و سیصد و شصت و هفت هجری [قری] به این آرزو رسیده و احوال نامبردگان را در وجیزه‌ای به نام «المشک الذافر فی الموسومین بباقر» یا «تذکره باقریه» جمع‌آوری کردم؛ لیکن نوشتجات دیگر، مرا از تبیض و ترتیب آن بازداشت تا اکنون که روز چهارشنبه، پنجم محرم الحرام سال هزار و سیصد و هشتاد و سه هجری ست، یعنی پس از پانزده سال، به ترتیب آن به حروف تهجی موفق آمدم و از خدای متعال آرزو مندم این بنده را برای انجام آن موفق بدارد.

و پیش از آنکه به نگارش احوال نامبردگان پردازم محض تیمّن و تبرک، مجملی از زندگی حضرت باقر العلوم علیه السلام را که کتب و نوشته‌های بسیاری برای شرح زندگی جنبش لازم است به ضمیمه عده زیادی از اصحاب و روایتش که با وضع کتاب سازگار است، بالأصالة - نه به عنوان مقدمه - متعرض شده و آغاز و انجام این وجیزه را که به نام نامی آن امام عالی مقام فراهم ساخته، به پیشگاه همایونش تقدیم می‌دارم. و این نکته هم قابل توجه است که موسومین به «باقر» - بلکه سایر ائمه به غیر نام مبارک «علی» و «حسن» و «حسین» - حدّا کثر شیعه و ایرانی هستند؛ و اهل سنت و عرب، کمتر از این نام‌های مبارک استفاده کرده و در این وجیزه هم، به جز از معدودی، از اهل سنت و غیر پارسی مورد مطالعه قرار نمی‌گیرد.

و ذیلاً باید بگوییم ما در این وجیزه از رویه مترجمین، قدم فراتر نگذاشته و شرح احوال نامبردگان را به حروف تهجی ذکر کرده و هر کدام که دارای لقب معروف یا تخلص شعری بوده، همان را مورد توجه قرار داده و در غیر این صورت، به اسم تنها اکتفا

۱. عین این عبارت در مصادر حدیثی به چشم نمی‌خورد؛ اما حاجی خلیفه در مقدمه کشف الظنون، قریب به این مضمون آورده است که: «قد ورد فی الأثر عن سیّد البشر: من ورّخ مؤمناً فكأنما أحياه» (کشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون، ج ۱، ص ۳). همچنین نگارنده أبجد العلوم از محب الدین طبری، صاحب تحقیق الصفاء، چنین نقل کرده است: «من ورّخ مؤمناً فضلاً عن عالم عامل فكأنما أحياه، و من أحيا مؤمناً فكأنما أحيا الناس جميعاً» (أبجد العلوم، ج ۳، ص ۴).

۲. کذا؛ اما صحیح «معارف» است.

۳. در این خصوص، مرحوم علامه بیرجندی بر ما پیش قدم بوده و فصل درخور توجهی در بغیة الطالب ایراد کرده است (منه).

مراد نگارنده، کتاب بغیة الطالب فی من رأى الإمام الغائب علیه السلام، اثر مرحوم محمد باقر قائمی بیرجندی، است. بیرجندی این کتاب را در شرح حال افرادی نگاشته است که در عصر غیبت کبری، با امام زمان علیه السلام دیدار کرده‌اند. او در پایان این اثر، گزارشی از احوال علماء اهل قائن ارائه داده و فصل پایانی کتاب را به شرح حال دانشمندان همنام با خود، یعنی اعلام موسوم به «محمّد باقر»، اختصاص داده است. متأسفانه به نسخه‌ای از این کتاب دست نیافتیم.

نموده؛ و تواریخی که ذیل احوال نامبردگان آورده می‌شود، هجری قمری است و برای استفاده از تاریخ‌های دیگر، در صورت احتیاج توضیح داده می‌شود. و مدارک این کتاب را علاوه بر آنکه ذیل هر شرح حالی ذکر می‌کنیم، در آخر کتاب به خواست حضرت ربّ الأرباب با مجملی از احوال مؤلفینشان یاد خواهیم کرد؛ و نظر به اینکه ممکن است در شرح احوال نامبردگان، به مطلب یا نامی از بزرگان که به مناسبتی آورده شده برسیم، از جهت تتمیم مقصود، شرح حالشان را به قدری که کتاب حاضر اجازه می‌دهد، پس از پایان هر شرح حالی به عنوان تزییل یا تبصره یا تکمیل بیان می‌کنیم.

و أنا الحقیق محمد باقر ساعدي^۱
ابن العلم الحجة الشيخ حسين المقدس المشهدي^۲.

در پایان این بخش، ذکر نکته‌ای را مناسب - بلکه ضروری - می‌دانم: چنان‌که گذشت، برخی ترجمه‌های فارسی مرحوم ساعدی خراسانی، از دقت کافی برخوردار نیستند؛ اما در عوض، آثار او در حوزه تراجم و تذکره‌نویسی، قوت و دقتی مثال‌زدنی دارند؛ برای مثال، نگاشته‌هایی همچون ذیل تاریخ علماء خراسان^۳ و تذکره باقریه، آثاری دقیق، جامع و ارزشمند به شمار می‌روند.

-۴-

مدخل «میرداماد» در تذکره باقریه

با توجه به اینکه «مُشت باشد نمونه خروار»، بررسی و بازخوانی مدخل «میرداماد»، رویکرد کلی مرحوم ساعدی خراسانی را در تدوین تذکره باقریه، تا حدّ زیادی مشخص خواهد کرد. وی شرح حال میرداماد را به تفصیل آورده و تلاش کرده است تا مخاطب، آگاهی نسبتاً جامعی از وجوه مختلف شخصیت میرداماد پیدا کند. او در جای جای این مدخل، با عنوان «میر مبرور» و با احترام بسیار از میرداماد یاد کرده است. تفصیل مطالب مدخل «میرداماد» در تذکره باقریه، از این قرار است:

۱. «نسب و خاندان»

این فصل مختصر به معرفتی نسب میرداماد، آباء و اجداد او و اتصال وی به محقق کرکی اختصاص دارد.

۲. «نظرات نویسندگان»

ساعدی خراسانی در این فصل، دیدگاه‌های تذکره‌نگاران، مورخان و ارباب تراجم را درباره

۱. کذا؛ اما صحیح «الساعدي» است.

۲. تذکره باقریه (نسخه خطی)، صص ۱-۴.

۳. کتاب تاریخ علماء خراسان، اثر میرزا عبدالرحمان مدرّس شیرازی (درگذشته ۱۳۳۸ هجری قمری) است. وی عالمی ذوفنون بوده و در مقام «مدرّس اول»، در آستان قدس رضوی و مدرسه فاضلیّه تدریس می‌کرده است.

- میرداماد، روایت کرده است. این سبک از بازخوانی نظرات مورّخان، بدیع و جالب است؛ اگرچه در مدخل «میرداماد»، به اختصار ایراد شده است.
۳. «آغاز تحصیل»
در این فصل کوتاه، به دوران ابتدایی تحصیلات میرداماد در مشهد مقدّس رضوی اشاره شده است.
۴. «اساتید و مشایخ»
ساعدی خراسانی در این فصل، از استادان میرداماد نام برده و متن اجازه دو تن از ایشان - یعنی شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی و شیخ عبدالعالی کرکی - به میرداماد را نقل کرده است.
۵. «اجازات»
مؤلف در این فصل، پس از اشاره به شاگردپروزی میرداماد، متن اجازات میر به دو تن از شاگردان خود - یعنی سیداحمد علوی عاملی و سیدحسین عاملی کرکی - را نقل کرده است.
۶. «حافظه»
این فصل بسیار کوتاه، به نقل قولی از تاریخ عالم آرای عبّاسی درباره قوّت حافظه میرداماد اختصاص دارد.
۷. «موقعیت علمی»
این فصل، روایت کوتاهی از منابع تاریخی و برخی شاگردان میرداماد، درباره جایگاه علمی اوست.
۸. «موقعیت عمومی»
در این فصل، روایتی کوتاه از موقعیت اجتماعی میرداماد و ارتباط او با دربار صفوی ارائه شده است.
۹. «شاگردان»
ساعدی خراسانی در این فصل، نام نه نفر از شاگردان مشهور و غیرمشهور میرداماد را ذکر کرده است.
۱۰. «اسفار»
در این فصل، مقصد برخی سفرهای میرداماد از عناوین اشعارش استخراج شده است. این دقت مرحوم ساعدی خراسانی نیز بی سابقه است؛ زیرا هیچ یک از تذکره نویسان، از اسفار میرداماد به نحو مستقل سخن نگفته اند.
۱۱. «زهد و تقوی»
مؤلف تذکره در این فصل، از ویژگی های معنوی و ابعاد زاهدانه شخصیت میرداماد سخن گفته است.
۱۲. «خلع بدن»
این بخش به روایت تجربه میرداماد از خلع بدن اختصاص دارد. ساعدی خراسانی در این فصل، متن رساله «خلعیه» و «الحرز الحارز» میرداماد را نقل کرده است.

۱۳. «آثار نثری»

مؤلف در این فصل، پس از اشاره به اختلاف سبک میرداماد و ملاصدرا در نگارش فلسفی، عنوان چهل و هشت اثر منشور از میرداماد - اعم از آثار علوم معقول و منقول - را به ترتیب حروف الفباء بر شمرده است. این نحوه دسته‌بندی آثار میرداماد نیز بی سابقه در عین حال کمی عجیب است؛ زیرا تفکیک آثار به منشور و منظوم، بیشتر در تذکرة‌های شعراء مرسوم بوده است تا خوانندگان از بسآمد آثار منظوم ایشان مطلع شوند. انگیزه مرحوم ساعدی خراسانی از این دسته‌بندی برای ما مشخص نشد.

۱۴. «آثار نظمی»

ساعدی خراسانی در این فصل، به شاعرانگی میرداماد و سروده‌های او پرداخته است و در پایان، ابیات فراوانی از سروده‌های میر نقل کرده است.

۱۵. «نامه‌ها»

این فصل، به نامه‌ها و منشآت میرداماد اختصاص دارد. ساعدی خراسانی پس از نقل نامه‌های میرداماد به شیخ بهایی و ملاعبدالله شوشتری، توضیح مختصری درباره خطاب عتاب‌آلود میرداماد با شوشتری ارائه داده است.

۱۶. «تقریظ»

در این فصل، متن تقریظ میرداماد بر یکی از نگاشته‌های سیداحمد علوی عاملی ذکر شده است.

۱۷. «میرداماد و شیخ بهایی»

ساعدی خراسانی در این فصل، گزارشی از روابط صمیمانه میرداماد و شیخ بهایی ارائه داده و پس از نقل حکایت‌هایی در این باره، مشاعره‌های منسوب به این دو دانشمند بزرگ را نقل کرده است.

۱۸. «کسانی که میر را ستوده‌اند»

این فصل کوتاه، به نقل مدایح منظوم درباره میرداماد اختصاص دارد.

۱۹. «سال وفات»

مؤلف در این فصل، درباره سال وفات میرداماد و اختلاف در ضبط آن سخن گفته و در نهایت، تاریخ ۱۰۴۱ هجری قمری را مقرون به صحت دانسته است.

۲۰. «خاندان»

این بخش به فرزندان و بازماندگان میرداماد اختصاص دارد. ساعدی خراسانی در پایان این فصل، شرح حال مختصری از سیداحمد علوی عاملی، سیدعبدالحسیب علوی عاملی و میرمحمد اشرف علوی عاملی ارائه داده است.

۲۱. «تکمیل»

ساعدی خراسانی در انتهای مداخل طولانی تذکره باقریه، ضمیمه‌ای با عنوان «تکمیل» اضافه کرده و در آن، درباره اعلامی که اسامی ایشان به مناسبت‌های مختلف در آن مدخل ذکر شده، سخن گفته است. درج عنوان «تکمیل» در انتهای مدخل میرداماد، از قلم وی افتاده

است؛ اما از سیاق متن و دیگر قرائن، می‌توان حدّ و جایگاه آن را مشخص کرد. مؤلف در تکمیل مدخل میرداماد، درباره هفده شخصیت علمی و ادبی، به اختصار سخن گفته است.^۱ هدف مرحوم ساعدی خراسانی، استفاده حداکثری از منابع مرتبط با میرداماد بوده که تا حدّ زیادی بدان نائل شده است. وی شرح حال میرداماد را برپایه اطلاعات منابع شناخته شده‌ای همچون تاریخ عالم‌آرای عباسی، تذکره نصرآبادی، أمل الآمل فی علماء جبل عامل، سلافة العصر فی محاسن أهل العصر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم‌السلام (باب «الاجازات»)، قصص العلماء، ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللقب، روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات، الفوائد الرضویة و الذریعة إلى تصانیف الشیعة تدوین کرده است؛ اما امتیاز کار او، توجّه به منابعی است که در جغرافیای شبه‌قاره هندوستان پدیده آمده‌اند. این منابع که در میان ایرانیان کمتر شناخته شده‌اند، عبارت‌اند از تذکره الشعراء^۲، مآثر رحیمی، تذکره نتائج الأفكار نجوم السماء فی تراجم العلماء و تذکره روز روشن. با این همه، مرحوم ساعدی خراسانی به برخی آثار جدید و دقیقی که به شرح حال میر پرداخته‌اند، بی‌توجه بوده است؛ آثاری مانند حکیم استرآباد: میرداماد، نوشته مرحوم دکتر سیدعلی موسوی بهبهانی. ذکر این نکته نیز بایسته است که ساعدی خراسانی در بیشتر نقل قول‌های خود، متن مراجع را با ترجمه، تلخیص یا تصرف نقل کرده و بیشتر به مضمون آن‌ها توجه داشته است.

به هر حال، تذکره باقریه در قیاس با منابعی - همچون روضات الجنّات، سلافة العصر و... - که به طور کلی از شرح حال بزرگان سخن گفته‌اند، زندگانی، حالات و روحيات میرداماد را مفصل‌تر و چه بسا دقیق‌تر گزارش کرده است. همین امر، مشوّق نگارنده در تصحیح مدخل «میرداماد» از این تذکره بوده است.

آنچه گذشت، درباره محتوای تذکره باقریه بود؛ اما درباره روش نگارش مرحوم ساعدی خراسانی نیز چهار نکته را باید تذکر داد:

۱. نگارش فارسی ساعدی خراسانی، شامل جمله‌های بلندی است که با حرف عطف «واو» یا پیوند ربطی «که» به یکدیگر متصل شده‌اند. این سبک انشاء، از ویژگی‌های نگارش عربی - همچون استفاده از «إِنَّ» و «وَأَوَّاسْتِیْنَف» - متأثر است.
۲. او در بیشتر نقل قول‌ها، فعل «نوشتن» را به جای مؤلف، به اثر نسبت داده و ترکیباتی همچون «روضات می‌نویسد»، «نجوم السماء می‌نویسد» و... را به کار برده است.
۳. او در برخی مواضع، افعال مرکب با فعل اسنادی را به صورت شکسته آورده و افعالی همچون «فرموده است»، «بُرده است» و «افتاده است» را به صورت «فرموده»، «بُرده» و «افتاده» نگاشته است.
۴. در مواضع فراوانی از تذکره باقریه، واژه «چنانچه» در معنای «چنان‌که» به کار رفته است.

۱. پوشیده نیست که محتوای برخی از این فصول با یکدیگر همپوشانی یا قرابت دارند؛ مثلاً می‌توان مطالب فصول «اجازات»، «شاگردان»، «موقعیت علمی» و «تقریظ» را با یکدیگر ادغام کرد.

۲. ساعدی خراسانی نام این اثر را به اشتباه، «ارمغان آصفی» ضبط کرده است.

نسخه خطی و شیوه تصحیح

در تصحیح این مدخل، از دست‌نوشته زیر استفاده کرده‌ایم:

- نسخه شماره ۱۱۰ کتابخانه شخصی ناصر میبیدی در کرمانشاه که با علامت اختصاری «M» نشان داده شده است.

این دست‌نوشته نفیس، نسخه اصل و تنها نسخه شناخته شده از تذکره باقریه است. مرحوم ساعدی خراسانی این دست‌نوشته را با خط نسخ خوانا، در ۱۳۷۹ صفحه ۱۶ سطری و بر روی کاغذ شطرنجی کتابت کرده است. این دست‌نوشته، نسخه نهایی تذکره باقریه است که در پنجم جمادی‌الاولی سال ۱۳۸۴ هجری قمری، از سواد به بیاض آمده است. در حواشی این نسخه حواشی مختصر تصحیحی به چشم می‌خورند که نشان می‌دهد مؤلف پس از اتمام نگارش تذکره، در برخی مطالب آن تجدید نظر کرده است. مدخل میرداماد در این نسخه، حجمی در حدود ۸۰ صفحه را در بر می‌گیرد.

تحقیق حاضر بر اساس این نسخه و به روش تصحیح بر اساس نسخه اساس انجام گرفته است. هدف ما صرفاً ارائه متنی استوار از مدخل «میرداماد» بوده و از اظهار نظر تفصیلی درباره صحت و سقم مطالب این بخش، پرهیز کرده‌ایم؛ زیرا نقد دقیق این مدخل، محتاج مجالی وسیع و عزمی دیگر است و با توجه به آثار جدیدی که درباره زندگانی و آراء میرداماد تألیف شده‌اند، کم‌فایده به نظر می‌رسد. با این حال، برخی توضیحات تکمیلی و اصلاحی ضروری در پاورقی ذکر شده‌اند.

در تحقیق پیش‌رو،

۱. متن مدخل «میرداماد» به ۲۱ فصل تقسیم شده است. تقسیم‌بندی فصل‌ها از مؤلف و شماره‌گذاری آن‌ها از ماست.

۲. متن مدخل بر اساس قواعد نگارشی و رسم الخط امروزی تنظیم شده است.

۳. حواشی مؤلف با امضاء «منه» در پاورقی‌ها درج شده‌اند.

۴. چنان‌که در مقدمه مؤلف گذشت، تمام تواریخ ذکر شده در تذکره باقریه بر اساس تقویم هجری قمری است، مگر اینکه برخلاف آن تصریح شود. ما نیز تابع همین ساختار بوده و از یک‌دست‌سازی عدد تواریخ چشم پوشیده‌ایم.

۵. علامت اختصاری «قده» در متن مؤلف، به صورت کامل و «قدس سره» ضبط شده است.

۶. بیشتر نقل‌قول‌های مرحوم ساعدی خراسانی از منابع گوناگون، با متن اصلی (و گاهی غیر اصلی) مقابله شده‌اند و اختلافات آن‌ها با رمز «م» در پاورقی‌ها گزارش شده‌اند؛ بنابراین، رمز «م» در این اثر، به منبع معینی اختصاص ندارد و در هر موضعی، به منبع خاصی تعلق دارد.

۷. روش مرسوم در ارجاع به منابع خطی، ذکر شماره برگه است؛ اما با توجه به اینکه صفحات تذکره باقریه به دست مؤلف شماره‌گذاری شده‌اند و این اثر، دست‌نوشته‌ای کهن به شمار نمی‌رود، ما نیز در ارجاع به نسخه خطی تذکره باقریه از همین شماره‌گذاری تبعیت کرده‌ایم.

۸. در صورت تفاوت ضبط نسخه‌ها، با ذکر علامت اختصاری نسخه و علامت «[]»، تفاوت دو نسخه در پاورقی قید شده است. عبارات اضافی نسخه بدل با علامت «+» و عبارات افتاده در آن، با علامت «-» مشخص شده‌اند.

۹. افزونه‌های مصحح در میان علامت «[]» آمده‌اند.

امیدوارم خداوند توفیق عنایت فرماید و با تسهیل وسائل و قوایل و تیسیر شذائند و مصائب، تصحیح کتاب تذکره باقریه به طور کامل انجام گیرد و این اثر - که شاید مهم‌ترین تألیف مرحوم ساعدی باشد - در دسترس اهل علم قرار گیرد. تذکره باقریه، هم از لحاظ اسلوب تألیف و تحقیق و هم از لحاظ تحلیل مطالب و تدقیق، کتابی ارزشمند، خواندنی و درخور توجه است.

- ۶ -

اهداء

تحقیق حاضر را به روح بلند شهاب شریعت و دین و حافظ فرهنگ ایران زمین، مرحوم آیه الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی - نور الله مرقدہ الشریف و قدس سره المنیف - تقدیم می‌کنم.

متن مدخل «میرداماد» از تذکره باقریه

(۳۹۸) میرداماد

میرمحمدباقر، فرزند میرشمس الدین محمد، از مفاخر قرن یازدهم هجری است.

[۱]. نسب و خاندان

پدرش شمس الدین محمد از سادات بزرگوار استرآباد و از مردان باحقیقت و وارسته زمان خود و داماد شیخ اجل، علی بن عبدالعالی گرکی، بوده؛ و هرکسی که میر مبرور را ستوده، از وی به نیکی یاد کرده؛ چنانچه شیخ حسین، والد شیخ بهایی، در اجازه‌ای که به میر مبرور داده، از او چنین یاد می‌کند:

«السید الجلیل النبیل الأجل^۲ شمس الدین محمد الأسترابادی»^۳.

از این اجازه، استفاده می‌شود سید نامبرده، قبل از ۹۸۳ وفات یافته. مجملاً نامبرده به مناسبت اینکه افتخار دامادی محقق بزرگوار را داشته، به لقب «داماد»، مشهور و خاندان او نیز همین لقب افتخاری را داشتند.

نجوم السماء می‌نویسد:

«فاضل داغستانی در ریاض الشعراء نقل کرده شیخ اجل، شیخ علی بن عبدالعالی، امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - را در خواب دید. به او فرمود: دخترت را به ازدواج

۱. این عدد، شماره مدخل «میرداماد» در ترتیب مداخل تذکره است.

۲. الأصيل [الأجل] M.

۳. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليه السلام، ج ۱۰۶، ص ۸۷.

میرشمس الدین درآور تا از او فرزندی به وجود بیاید که وارث علوم انبیاء و مرسلین باشد. شیخ حسب الأمر، دختر خود را به همسری وی داد؛ لیکن طولی نکشید آن معظّمه بدرود حیات گفت. شیخ از خواب خود و از اینکه اثری از او باقی نماند، متحیر شد. بار دیگر حضرت مولی علی - علیه السلام - را در خواب زیارت کرد، فرمود: این دخترت که به همسری او درآوردی، منظور ما نبود؛ بلکه فلان دخترت را به نکاح او در آور. شیخ به فرمان مطاع آن جناب، همان دختر را به ازدواج میر مبرور درآورد و از او، سیّد بزرگوار و میر نامدار به وجود آمد^۱.

بنابراین، میر مبرور نواده شیخ محقق کرکی است و پدر او - چنانچه نوشتیم - داماد معظّم له است. درعین حال، برخی بدین موضوع توجه نکرده، میر مبرور را داماد شاه عباس می دانند و می گویند به همین منظور، به لقب «داماد» ملقب شده.

ریحانة الأدب می نویسد:

«...و اینکه در السّنة بعضی دائرو در قاموس الاعلام نیز خود میرمحمدباقر را داماد شاه عباس ماضی دانسته و این لقب مشهوری «داماد» و «میرداماد» را نیز مستند بدان داشته، همانا ناشی از قلت تتبع و بی اطلاعی از حال ایرانیان است»^۲. نگارنده گوید: همین اشتباه نیز برای برخی از تذکره نویسان اتفاق افتاده. تذکره نتائج الأفكار می نویسد:

«به مصاهرت شاه عباس ماضی صفوی، سرفراز، و به عزّت و اعتبار در معاصرین خود، ممتاز بود»^۳.

ارمغان آصفی می نویسد:

«نامبرده، فرزند میرشمس الدین، داماد میرعبدالعالی عاملی، داماد شاه عباس صفوی بوده»^۴.

با آنکه نامبرده، داماد علی بن عبدالعالی است، و علی داماد شاه عباس نبوده.

[۰۲] نظرات نویسندگان

أمل الآمل:

«عالم فاضل جلیل القدر، حکیم متکلم، ماهر فی العقلیات، و کان شاعراً بالفارسیة و العربیة مجیداً»^۵.

۱. نجوم السماء فی تراجم العلماء، ج ۱، صص ۵۰-۴۹ (با اندکی تفاوت). نگر: تذکره ریاض الشعراء، صص ۱۲۳-۱۲۴. استاد سیّد محمد خامنه ای با بررسی تاریخی این حکایت، وقوع آن را انکار کرده است. نگر: میرداماد، صص ۷-۴.

۲. ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللقب، ج ۵، صص ۲۱۴-۲۱۵.

۳. تذکره نتائج الأفكار، ص ۷۴.

۴. تذکره الشعراء، ص ۱۳.

۵. أمل الآمل فی علماء جبل عامل، ج ۲، ص ۲۴۹.

تذکره نتائج الأفكار:

«بحر موج معقول و منقول، درة التاج فروع و اصول، مشرق انوار طبع نقاد،
میرمحمد باقر داماد که صیت کمالش اطراف و اکناف عالم را فراگرفته و صلاهی
اوصاف ذات فیض آیاتش، در شش جهت گیتی رفته»^۱.

تذکره نصرآبادی:

«نواب میر در علوم عقلی و نقلی، سرآمد علماء و زبده فضلاست. در ترکیه و
تصفیه نفس نفیس و باطن شریف، نهایت سعی نموده، از جمیع علماء به صفات
حمیده و صلاح امتیاز داشت»^۲.

روضات الجنات:

«كان رحمة الله تبارك و تعالی عليه من أجلاء علماء المعقول و المشروع، و أذکاء
نبلاء الأصول و الفروع، متقدماً بشعلة ذهنه الوقاد، و فهمه المتوقد النقاد، على كل
متبحر أستاذ، و متفتن مُرتاد، صاحب منزلة و جلال و عظمة و إقبال، عظیم الهیة،
فخیم الهیة، رفیع الهمة، سریع الحجة، جلیل المنزلة و المقدار، جزیل الموهبة و الإیثار،
إماماً في فنون الحکمة و الأدب، مطلقاً على أسرار کلمات العرب، خطیباً قلماً یوجد
مثله في فصاحة البیان و طلاقة اللسان، أديباً لبیباً فقیهاً نبیهاً عارفاً المعیاً کأنما هو
إنسان العین و عین الإنسان»^۳.

سلافة العصر:

«طرز العصابة، و جواز الفضل و سهم الإصابة، الرفع بأحسن الصفاء أعلامه.
فسید و سند و علم و علامة، إکلیل جبین الشرف، و قلادة^۴، الناطقة السنن الدهور
بتعظیمه و تمجیده، باقر العلم و تحريره، الشاهد بفضله تقريره و تحريره^۵. والله إن الزمان
بمثله لعقیم، و إن مکارمه لا یتسع لیثها صدر رقیم، و أنا بريء من المبالغة في هذا المقال،
و بر قسمي يشهد به كل و امق و قال»^۶.

«و إذا خَفِيتَ على الغيِّ فعاذِرْ أن لا تراني مقلّة عمیاء»^۷

۱. این تعبیر اشارتی است به مثنوی «مشرق الأنوار» میرداماد که در پاسخ به «مخزن الأسرار» حکیم نظامی سروده شده است.

۲. تذکره نتائج الأفكار، ص ۷۴.

۳. تذکره نصرآبادی، ص ۱۴۹.

۴. روضات الجنات في أحوال العلماء و السادات، ج ۲، ص ۶۲ (با کمی تلخیص).

۵. [و] - (م).

۶. قلادة [قلادة] جیده (م).

۷. باقر العلم و تحريره، الشاهد بفضله تقريره و تحريره [باقر العلم و تحريره، الشاهد بفضله تقريره و تحريره (م).

۸. کلمه «وقال» در این فقره، اسم فعل از ماده «قول» است.

۹. دیوان المتنبی، ص ۱۳۶.

إِنْ عُدَّتْ الفنون فهو منارها الذي يُهتدى به، أو الآداب فهو مؤمِّلها الذي يُتعلَّق بأهدابه، أو الكرم فهو بحر مستعذب النهل و العَلّ^١، أو الشيم فهو حميدها الذي يذُب منه فسيم^٢ البرء في العلل، أو السياسة فهو أميرها الذي تجَم منه الأسود في الرجم^٣، أو الرياسة فهو كبيرها الذي هاب تسلَّطه سلطان العجم^٤».

عالم آرا:

«در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار خود، و جامع کمالات صوری و معنوی، و کاشف دقائق آنفس و آفاق، و در اکثر علوم حکمیّه و فنون غریبه و ریاضی و فقه و تفسیر و حدیث درجۀ علیا یافته و فقهای عصر فتاویٰ شرعیّه را به تصحیح آن جناب، معتبر می شمارند و اشراقات فضائل و کمالاتش بر ساحت آمال طلبۀ علوم درخشان است»^٥.

[ال] فوائد الرضویّة:

«سید اجل، محقق تحریر و عالم مدقّق خبیر، حکیم متکلم ماهر در عقلیات و کامل در نقلیات.

«عقلیش از قیاس عقل برون نقلیش از قیاس نقل فزون»

العالم النقاد، ذوالطبع الوقاد، السید الداماد، الذي حُلّيَ بعقود نظمه و جواهر نثره عواطل الأجياد، و سبق بجماد فهمه الصافنات الجياد، بلغه الله أقصى المراء يوم التناد»^٦.

قصص العلماء:

«سید امام آنام و فاضل هُمام و عالم ققما، عین آمائل آکامل افاضل و معدوم المُمائل و منار فضائل و فواضل و دریای بی ساحل، علامۀ فہامہ^٧ و در علم لغت، گوی سبقت از میدان صاحب قاموس و صحاح ربوده؛ و در علوم عربیّت، حیاضت علوم ارباب ادب نموده؛ و در فصاحت و بلاغت و انشاء و انشاد و نظم و نثر، سرآمد اهل زمان؛ و در منطق و حکمت و کلام، مسلّم علمای اعلام؛ و در حدیث و فقه، فائق بر همگنان؛ و در علم رجال، از اکامل رجال؛ و در علم ریاضی به جمیع اقسام، متفرد و وحید در مقال؛ و در اصول، حلّال عویصات و أعضال؛ و در علم تفسیر قرآن، اعجوبۀ زمان»^٨.

١. بحر مستعذب النهل و العَلّ [بحر المستعذب النهل و العلل (م)].

٢. الشيم فهو حميدها الذي يذُب منه فسيم [النسيم فهو حميدها الذي يذُب منه نسيم (م)].

٣. الرجم [الأجم (م)].

٤. سلافة العصر في محاسن أهل العصر، ج ٢، ص ٧٧٥.

٥. تاريخ عالم آرای عباسی، ج ١، ص ١٠٩.

٦. الفوائد الرضویّة، ج ٢، ص ٦٧٦.

٧. فہامہ [فہامہ است (م)].

٨. قصص العلماء، ص ٤٢٩.

[۳.] آغاز تحصیل

تاریخ عالم آرا می نویسد:

«آن بزرگوار در صغر سن، در مشهد مقدس بوده و تحصیل علم نموده، و به اندک زمانی ترقی کرده؛ و در زمان نواب سکندرشان، محمدشاه، به اردوی معلی آمده، به صحبت علماء و افاضل درگاه معلی مشرف گشته. مدتی با میرفرخ الدین سناک استرآبادی و سایر دانشمندان مباحثات نموده، در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار خود گشت»^۱.

[۴.] اساتید و مشایخ

میر مبرور از علماء عصر خود استفاده کرده و از مشایخ زمان به اخذ اجازه نائل آمده است؛ و هریک او را به عظمت و نبوغ و بزرگواری ستوده اند. روضات می نویسد:

«معظم له از اقران شیخ بهایی و از برخی از اساتید مشارالیه استفاده نموده؛ و از دایی بزرگوارش، شیخ عبدالعالی، که از جناب او به «خال مفضل» تعبیر می کند و شیخ حسین بن عبدالصمد، والد بزرگوار شیخ بهایی، و سید نورالدین علی عاملی روایت می کرده»^۲.

نگارنده گوید: از اجازات وی، دو اجازه در کتاب «اجازات» بحار آمده که ما محض تیمن و تبرک، آن دو را ذیلاً می نگاریم.

[۴،۱.] اجازه شیخ حسین عاملی

این اجازه را شیخ بزرگوار سال ۹۸۳ به میر مبرور داده؛ و صورت آن، چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله كثيراً على نعمه وإفضاله، و صلواته و سلامه على سيدنا محمد النبي^۳ وآله. و بعد، فإن الولد الأعز الأجد، الأفضل الأكمل الأرشد، السيد السند الأوح، السيد محمد باقر بن السيد الجليل النبيل الأجل، شمس الدين محمد الأسترآبادي - نور الله تربته - ممن قد صرف جملة من عمره على تحصیل فنون العلم، و فاق على أقرانه بجميل الفهم و تميز بسلوكه في شغب العلم و فنونه مع صغر سنه و غضاضة غصونه. و قد التمس متى الإجازة لما أرويه من الأحاديث مع ضيق المجال و تشتت الحال، فأجبت ملتسمه تقرباً إلى آبائه الطاهرين، و جعلت ذلك ذخراً إلى يوم القيامة^۴، و أجزت له

۱. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲. روضات الجنات في أحوال العلماء و السادات، ج ۲، ص ۶۵ (ترجمه شده و با اندکی تصرف).

۳. النبي [+ الأُمِّي (م).

۴. الأجل [النبيل الأصيل (م).

۵. القيامة [يوم الدين (م).

روایۃ ما يجوز لي روايته من أحاديث أئمتنا المعصومين - صلوات الله عليهم أجمعين - بطريقي المقررة إذا صحّت لديه - أفاض الله تعالى عليه - فليرو ذلك كما شاء لمن شاء وأحبّ محتاطاً.

قال ذلك بلسانه ورقه بينانه مفتقر رحمة ربّه الأوحد، حسين بن عبدالصمد، في شهر رجب^۲ سنة ثلاث وثمانين وتسعمائة^۳.

[.۴،۲] اجازة عبدالعالي كركي، داي مير مبرور

اين اجازہ تاريخ ندارد.

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله كما هو أهله ومستحقه، والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وعترته الطاهرين.

وبعد، فإنّ الولد الأعزّ الحسيب النسيب، سلالة السادات الأطهار، جامع الفضائل والكمالات، صاحب الفهم الثاقب والحدس الصائب، السيّد محمدباقر، ولد المرحوم المغفور المبرور السيّد محمد الأسترآبادي، قد اطلعت على حاله وإته مع حداثة سنّه قد اطلع على كثير من المباحث، وله فيها تحقيقات حسنة وتصرفات قويّة، وإني أجزته أن ينقل ما وصل إليه وظهر لديه أنّه من أقوالي^۱، وأن يروي مصنّفات والدي، المرحوم المغفور عليّ بن عبدالعالي، وأن يروي جميع ما لي روايته^۲ عن مشايخي الأعلام، مراعيّاً لي وله طريق الاحتياط، مواظباً على محافظة الشرائط بين أهل العلم. وكتب عبدالعالي بن علي بن عبد العالي، حامداً مصلياً مسلماً، والحمد لله وحده^۳.

[.۵] اجازات

مير مبرور خود از مشايخ بزرگوار قرن يازدهم هجری بوده و عده‌ای از شاگردان و معاصران و به نقل از مستدرک الوسائل، شيخ بهايي - قدس سره - نیز از وی به اخذ اجازة نائل آمده‌اند.^۸ بخشی از اجازات او در «اجازات» بحار ضبط گردیده؛ و از آنجا که مشتمل بر فوائد مهم و

۱. فليرو ذلك [بل و ذلك M].

۲. رجب [رجب الفرد (م)].

۳. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليه السلام، ج ۱۰۶، ص ۸۷.

۴. المبرور [المبرور المغفور (م)].

۵. أقوالي [و أن يعمل به + (م)].

۶. روايته [رواية (م)].

۷. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليه السلام، ج ۱۰۶، صص ۸۴-۸۶.

۸. اين مطلب در مستدرک الوسائل و خاتمه اش يافت نشد. نگر: خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۲، صص ۲۱۸-۲۳۵؛ صص ۲۴۹-۲۵۳.

عبارات رائقه ای بوده، صورت اجازات را ذیلاً می نگاریم.

[۵۸]. اجازة میر مبرور به سید احمد عاملی^۱

داماد و شاگرد میر بزرگوار که در نیمه ماه جمادی الأولى سال ۱۰۱۷ به او اعطاء فرموده:

«بسم الله الرحمن الرحيم

والاعتصام بحبل فضله العمیم^۲

بعد الحمد کل الحمد لربنا رب العاقلات العالیه و السافلات البالیة، و الصلوة صفو^۳ الصلوة منه علی سیدنا سید الصاغات من النفوس الزاکیه، و قوام القادسات^۴ من العقول الهادیة، و سادتنا الأوصیاء الأطهرین من العترة الأنجبین، مادامت أنهار العلوم جاریة و جبال الحقائق راسیه. فإن الولد الروحانی و الحمیم العقلانی، السید السند الأئید المؤید الأملعی الیلمعی اللوذعی، الفرید الوحید، العلم العالم العامل الفاضل الكامل، ذا النسب الظاهر و الحسب الطاهر^۵ و الشرف الباهر و الفضل الزاهر، نظاماً للشرف^۶ و العقل و الدین و الحق و الحقیقة، أحمداً حسینياً^۷ - أفاض الله تعالی علیه رشایح التوفیق و مراشح التحقیق - قد انسلک فی من یختلف إلی شطراً من العمر لاقتناص العلوم، و یحتفل بین یدی ملاوة الدهر^۸ لاقتناء الحقائق، فصاحبنی و لازمنی، و ارتاد^۹ و اصطاد، و استفاد و استعاد، و قرأ و سمع و أمعن و أتقن، و اجتنبی و اقتنی. و إني قد صادفته منذ ما فاقهني و فقّهته علی أمد بعيد فی سلامة الفطرة الناقدة، و باع طویل من طرحه العزیزة الواقعة^{۱۰}، فما ألقیت إلی ذهنه من غامضات هی مهمّات العقول^{۱۱} و سع قریحته فی حمل أعبائه، و ما أفرغت علی قلبه من عویصات هی سمات^{۱۲}

۱. متن این اجازات در نسخه چاپی بحار الأنوار، بسیار مغلوط و مغشوش است. با عنایت به این نکته، دو اجازة میرداماد به میرسید احمد علوی و همچنین تقریظ میر بر بعضی تصانیف وی را با متن کتاب فضائل السادات، نوشته میرمحمد اشرف علوی عاملی، نوّه میرسید احمد، مقابله کرده ایم که نسبتاً مصحّح و معتبر است. نکر: فضائل السادات، ج ۲، صص ۳۹۴-۳۹۹.

۲. العمیم [العظیم (م)].

۳. صفو [صفوة (م)].

۴. قوام القادسات [قرم القادسات (م)].

۵. ذا النسب الظاهر و الحسب الطاهر [ذا النسب الطاهر و الحسب الظاهر (م)].

۶. للشرف [و المجد + (م)].

۷. کذا.

۸. ملاوة الدهر [ملاوة من الدهر (م)].

۹. ارتاد [ارطاد (م)].

۱۰. طرحه العزیزة الواقعة [من صراحة الغریزة الواقعة (م)].

۱۱. مهمّات العقول [مهمّات العقول لم یَن (م)].

۱۲. سمات [متیّمات (م)].

الفحول لم يعي وجد شكيخه^١ بأخذ أضنائه ولقد تاه نبيل ما تاهت^٢ في مهامه سبله المدارك، وما فاه إلا بما أمأه العقل الصريح الخائز^٣ بالمسالك والمعارك. وقد قرأ عليّ فيما قد قرأ من العلوم العقلية من تصانيف الشركاء الذين سبقونا برئاسة الصناعة قراءةً يعبأ بها^٤ لا قراءة لا يؤبه لها، الفن الثالث العشر من كتاب الشفاء وهو الإلهي منه - أعني حكمة ما فوق الطبيعة - وهو اليوم مشغول بقراءة فن «قاطيغورياس»^٥ منه، وأخذ سماعاً في من يقرأ ويسمع النمطين الأول والثالث من كتاب الإشارات والتنبيهات للشيخ الرئيس - ضوعف قدره - وشرحه لخاتم المحققين - نور سرّه - ومن كتب وصحفي كتاب الأفق المبين الذي هو دستور الحق وفرجار اليقين، وكتاب الإيماضات والتشريقات الذي هو الصحيفة^٦ الملكوتية، وكتاب التقديسات الذي فيه في سبيل التمجيد والتوحيد آيات بينات، كلّ ذلك قراءة فاحصة^٧ واستفادة باحثة، وفي العلوم الشرعية كتاب «الطهارة» من كتاب قواعد الأحكام لشيخنا العلامة جمال الملة والدين الحليّ وشرحه لجدي الإمام المحقق القمقام - أعلى الله مقامهما - وطرفاً من الكشف للإمام العلامة الزمخشري، وحاشيته الشريفة الشريفة^٨، وهو مشغول هذه الأوان بقواعد شيخنا المحقق الشهيد - قدس الله لطفه^٩ - . وإني أجزت له أن يروي^{١٠} جميع ذلك لمن شاء وأحبّ متحفّظاً محتاطاً محافظاً على مراعاة الشرائط المعتبرة عند أرباب الدراية والرواية.

وأوصيه أولاً بتقوى الله سبحانه وخشيته في السرّ والعلن، فإن^{١١} تقوى القلب أعظم مقاليد تأهب السرّ لاصطباب الفيوض الإلهية، والاستضاءة بالأنوار العقلية القدسية^{١٢}، وليكن مستديماً لاستذكار قول مولانا الصادق، جعفر بن محمد الباقر - عليهما السلام^{١٣} - :

١. شكيخه [شكيخته] (م).
٢. تاه نبيل ما تاهت [ناه نبيل ما تاهيت] (م).
٣. أمأه العقل الصريح الخائز [أفاهه العقل الصريح الخابر] (م).
٤. بها [لأقرائه] + (م).
٥. قاطيغورياس [قاطيغورياس] (م).
٦. فرجار [في جار] M.
٧. الصحيفة [صحيفة] (م).
٨. فاحصة [ناحصة] (م).
٩. حاشيته الشريفة الشريفة [حاشية الشريفة] M. مقصود حاشية ميرسيد شريف جرجاني رحمته الله است.
١٠. لطفه [لطفه] (م).
١١. أن يروي [حيث استجاز مّي أن يروي عني] (م).
١٢. فإن [إن] (م).
١٣. القدسية [والأضواء القدسية] (م).
١٤. عليهما السلام [صلوات الله وتسلّماته عليهما] (م).

«استحي من الله بقدر قربه منك، وخفه بقدر قدرته عليك»^١، مواظباً على الإلحاح بالادعية والأذكار، والإكثار من تلاوة القرآن الكريم، لاسيما سورة «التوحيد» التي مثلها منه ومكانتها فيه مثل القرآن الناطق أمير المؤمنين علي بن أبي طالب - عليه صلوات الله التامات - من كتاب الوجود ومكانته فيه. فهما استحكت علاقة عالم التوحيد والتسبيح، وأوشك أن ترسخ ملكة رفض السجن الجسداني، ونضو الجلباب الهولاني. وثانياً بصون^٢ أسرار عالم القدس التي استودعها^٣ كتي وكلماتي عمن خفرتي^٤ وخرج عن زمامي^٥ في عهد سبق لي، ووصية سلفت متي في كتاب الصراط المستقيم^٦، «فَكُلُّ مُيسِّرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ»^٧:

«و من يك ذا فم مرّ مريض يجد مرّاً به الماء الزلال»^٨

ثالثاً بتكرار تذكاري في صوالح الدعوات الصادقة مبنية الاستجابات ومظنة الإجابات، والله سبحانه ولي الفضل والطول، وإليه يرجع الأمر كله. وكتب أحوج المربوبين إلى الرب الغني، محمد بن محمد يدعى باقر الداماد الحسيني

١. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ١١٠.

٢. الأذكار [الأفكار M].

٣. لاسيما [ولاسيما (م)].

٤. عليه [M -].

٥. فهما [فهما (م)].

٦. نضو [نضوء (م)].

٧. بصون [يصون M].

٨. استودعها [مستودعها (م)].

٩. خفرتي [أخفرتي (م)].

١٠. زمامي [ذمامي (م)].

١١. «ثم معاشر الإخوان! إن لي عندكم عهداً و عليكم ميثاقاً أشهد الله به عليّ و عليكم و كفى به شهيداً و كفى به وكيلاً أن لا تبيحوا النظر في مطالب كتابي هذا للجهلة أو المتفلسفة الذين لا يوثق لهم بقاء السرّ و سلامة الذوق و علو الهمة و توقّد الفطرة و استقامة الفطنة و لا للهمج الرعاع من الذين انصرفت همم نفوسهم عن صوب سلوك الطريقة العقلية و دخول المدينة الروحانية و تطواف كعبة الملكوت مع الملأ الأعلى و استقبال شطر مسجد حرام الكمال، و هو الوجهة الكبرى إلى تدير مئذّن الأبدان المظلمة الفاسدة المستحيلة الهالكة و اقتناء شهواتها و تحصيل آمالها و لذاتها و تسليط الناسوت على اللاهوت و تصيير النفوس أسارى الأجساد و عبيدها و جعل الأجساد آكلة للنفوس و جبل الأسر في جيدها لا محققة عنها أوزار الطبيعة و لا مذهبة ظلمها بأنوار الشريعة لا هم بمعزل عن تقية الموت و لا بمعزل عن محبة الباطل، لا نفوسهم صقحة للأحقاد و لا قلوبهم نسائنة للأكياد؛ فاهجروهم و اصبروا صبراً جميلاً و لاتعدوا الضانّ عليهم بخيلاً، فكلّ ميسر لما خلق له و إلى الله مرجعهم جميعاً» (الصراط المستقيم، ص ١٢).

١٢. التوحيد، ص ٣٥٦ (ح ٣).

١٣. ديوان المتنبّي، ص ١٤١.

- ختم الله له بالحسنى - في منتصف شهر جمادي الأولى سنة ١٠١٧ من الهجرة المقدسة النبوية، مسئولاً حامداً مصلياً مسلماً مستغفراً،^٢ الحمد لله رب العالمين، والصلوة على رسوله وآله الطاهرين أولاً وآخراً^٣.

[٥٨٢]. أيضاً اجازة مير مبرور به سيد بزرگوار مذكور

تاريخ اين اجازة ١٠١٩ هجرى است؛ و صورت آن اين است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

و الثقة بالعزیز العليم

الحمد لله رب العالمين، ذي السلطان الساطع، والبرهان اللامع، والعز النافع، والمجد الناصع، والصلوة أفضلها على السان الصادع^٥ بالرسالة والشارع الماصع بالجلالة، سيدنا ونبينا محمد صفو المكرمين وسيد المرسلين، وموالينا الأكرمين، وساداتنا الأطهرين من عترته الأنجبين، وخاصته^٦ الأقربين، مفاتيح الفضل والرحمة ومصابيح العلم والحكمة.

وبعد فإن السيد الأئيد المؤيد، المتمهر المتبحر، الفاخر الذاهر، العامل^٩ الفاضل الكامل، الراسخ الشامخ، الفهامة^{١٠} الكرامة، أفضل الأولاد الروحانيين وأكرم العشائر العقلانيين، قرة عين القلب وبلدة كبد العقل، نظاماً للعلم والحكمة والإفادة والإيقان والحق^{١١} والحقيقة، أحمد الحسيني العاملي - حقه الله تعالى بأنوار الفضل والإيقان وهي خصه بأنوار الفضل وبأسرار العلم^{١٢} والعرفان - قد قرأ عليّ «أنولوطيقا»^{١٣} الثانية وهي فن البرهان من حكمة الميزان من كتاب الشفاء، لسهيما السالف وشريكنا الدارج، الشيخ الرئيس أبي علي الحسين بن عبدالله بن سينا - رفع الله درجته وأعلى منزلته -

١. سنة [عام (م)].

٢. [و] - M.

٣. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ١٠٦، صص ١٥٢-١٥٤، فضائل السادات، ج ٢، صص ٣٩٤-٣٩٧. سنج: مصنفات ميرداماد، ج ١، صص ٥٨١-٥٨٣.

٤. النافع [الناقع (م)].

٥. السان الصادع [الإنسان الصارع M].

٦. صفو [صفوة (م)].

٧. خاصته [حامته (م)].

٨. المتمهر [المتمضر المتبحر (م)].

٩. العامل [العلم العامل (م)].

١٠. الفهامة [الفخامة + (م)].

١١. والحق [- M].

١٢. بأسرار العلم [- M].

١٣. أنولوطيقا [أنولوطيقا M].

قراءة بحث و فحص و تدقيق و تحقيق، فلم يدع شاردة من الشوارد إلا و قد اصطادها، و لا فائدة من الفوائد إلا و قد استفادها.

وإني قد أجزت له أن يروي عني ما أخذ و ضبط و اختطف و التقط، لمن شاء كيف شاء و لمن أحب كيف أحب، ثم عزمت عليه أن لا يكون إلا ملقياً أرواق الهمة و شراشر النهمة على ملازمة كتي و صحفي و معلقاتي و محققاتي، و مطالعتها و مدارستها، على ما قد قرأ و درى و سمع و وعى^١، مفيضاً لأنوارها، موضحاً لأسرارها، شارحاً لدقائق خفياتها، ذائباً عن حقائق جئاتها^٢، سالكاً بعقول المتعلمين إلى سبيل ما في مطاويها من مَرَّ الحق و مَنَحَ الحكمة الحقّة، راجماً لشياطين الأوهام العامّة، و أبالسة المداك القاصرة السوداويّة عن^٣ استراق السمع لما فيها ببوارق شهبها القدسيّة، و لاسيّما في شاهقات عقلية من أصول الحكمة محوجة جدّاً إلى محوطة عقلية النفس، و شدّة ارتفاعها عن هاوية الوهم و صدق مرافضتها ضريبة الحسّ^٤، و بعد مهاجرتها من^٥ إقليم الطبيعة، كمباحث الدهر و السرمد، و حدوث العالم جملة من بعد عدم الصريح في الدهر، و تسبيح أنواع التقدّم و التأخّر، و ترييع أنحاء الاعتبار في الماهيّة، و تثليث أنواع الحدوث، ثمّ تثليث أقسام النوع الثالث و هو^٦ الحدوث الزماني، و تثنية الجنس الأقصى لمقولات الجائزات، و غوامض مباحث مسائل^٨ التوحيد، و علم الواحد الأحد^٩ الحقّ بكلّ شيء، إلى غير ذلك من غامضات مسائل الحكمة.

و المأمول أن لا ينساني من صوالح دعواته الصادقة، مأن^{١٠} الإجابات، و مظانّ^{١١} الاستجابات. و كتب مسئولاً، أحوج المربوبين إلى الربّ الغنيّ، محمّد بن محمّد يدعى باقر الداماد الحسيني - ختم الله له بالحسني - حامداً مصلياً مسلماً مستغفراً، في عام ١٠١٩ من الهجرة المقدّسة المباركة، الحمد لله وحده^{١٢}.

١. درى و سمع و وعى [روى و سمع و رعى M.

٢. جئاتها [خبيّاتها (م).

٣. عن [- M.

٤. ضريبة الحسّ [ضريبة الحسد M.

٥. من [- (م).

٦. و [- M.

٧. و هو [- (م).

٨. مسائل [- (م).

٩. الأحد [- (م).

١٠. مأن [إبان M.

١١. مظانّ [مضانّ (م).

١٢. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ١٠٦، صص ١٥٥-١٥٦؛ فضائل السادات، ج ٢، صص

٣٩٧-٣٩٩. سنج: مصتفات ميرداماد، ج ١، صص ٥٨٣-٥٨٤.

[۵/۳]. اجازۃ میر مبرور بہ سیّد حسین عاملی، معروف بہ «مفتی» سابق الذکر

تاریخ این اجازہ ۱۰۳۸ ہجری بودہ.

«بسم الله الرحمن الرحيم

و الاعتصام بالعزیز العلیم

الحمد لله رب العالمین حمداً حاثماً ضامناً تاماً وراء ما يبلغه عقول الحامدين كفاء
حق حمده و حذاء متركبائه و إزاء جلال مجده، و الصلوة على سيد زمراً السفراء
السائين و الأنبياء المرسلين، و أوصيائه الأصفياء البررة المقربين المكرمين، خزنة الوحي
و حملة الدين و أوعية العلم و هداة الخلق من بعده.

و بعد، فإن السيد السند الأئيد المؤيد، الفقيه النبيه الجليل النبيل، الفريد الوحيد
الأفضل الأكمل، الأجد الأوحده، زبدة الفقهاء الفخام و عمدة الفضلاء الكرام و بقيّة
العلماء الأعلام، شرفاً للسيادة و النجابه و الفقاهاة و النباهة و الجلاله و الكرامة و العلم
و الدين، الحسين بن السيد الأجل المبرور المحبور المرحوم المغفور، حيدر الحسيني
الكركي العاملي - أسبغ الله إفضاله و وقر في زمرة أهل العلم أمثاله - قد شرفني الله
بصحبه الشريفة ملاوة من الزمان، و عترني مرتبته المنيفة تلاوة من الأوان، و اختلف
إلى محفلي المعقود للمدارسة، و مجلسي المعهود للمفاوضة ليالي و أياماً، و شهوراً و
أعواماً، فقرأ و أمعن، و سمع و أتقن^۵، و استفاد و اقتبس، و اصطاد و اقتنص، و اختطف
و اختلس، و ارتصد فاجتني، و التقط فاقتني و استقمش و احتاز، و استطرف ففاز،
أخذ قسطاً وافرأ و استجمع طسقا صالحاً في فنون العلوم الدينية و أفانين المعارف
الإيمانية، أصولها و فروعها، و كلياتها و جزئياتها، عقلياتها و سمعياتها، نقلياتها و شرعياتها.
و لقد استجاز متي في النقل و الرواية عني، و اقترح و ألح و التمس و تلمس، فاستخرت
الله تعالى و أجزت له أن ينقل عني أقوالی في الأحكام، و فتاواي^۶ في الحلال و الحرام، و أن
يعمل بها، و أن يأذن للمكلفين في العمل بها، و أن يروي مصنفاتي العقلية و السمعية، و
مصنفات جدي المحقق الإمام، و معلقات خالي المدقق المقدم، و أبحث له أن يروي عني
ما يجوز^۷ لي روايته من أحاديث سيدنا رسول الله^۸ و أحاديث ساداتنا المعصومين و أئمتنا
الطاهرين - صلوات الله و تسليماته عليهم أجمعين - مما في أصول أصحابنا و كتبهم - أعلى
الله مقامهم في دار المقام و حق أرواحهم بالتقديس و الإكرام - و لا سيما الأصول الأربعة

۱. سابق الذکر در اصل تذکره باقریه، نه در مدخل «میرداماد». نگر: تذکره باقریه (نسخه خطی)، ص ۹۷۲.

۲. حاثماً عاماً M.

۳. زمراً رمز M.

۴. أمثاله + و (م).

۵. أمعن، و سمع و أتقن [أمض، و سمع و أمعن M.

۶. فتاواي [فتاوي M.

۷. يجوز [يجوز (م).

۸. الله صلى الله عليه و آله (م).

لأبي جعفرين الثلاثة^١ - رضوان الله عليهم - التي هي المعول عليها المحفوفة بالاعتبار، و عليها تدور رحي دين الإسلام في هذه الأدوار والأعصار، وهي الكافي والفقيه والتهذيب والاستبصار، وما قد علقت عليها من الحواشي والشروح والتعليقات والتحقيقات التي ما بدت بما يضاهاها الأزمنة والعصور، ولأتت بما يدانيها القرون والدهور.

فليرو ذلك كله لمن^٢ شاء كما شاء، ولمن أحب كما أحب، بطرق المعتبرة المصححة المشروحة المفصلة في الإجازات المبسوطة المطولة، إذا وضحت عليه وصحت لديه، و لكن مرتاداً محتاطاً متبصراً متنبأً مستحيطاً مراعيّاً لي وله طريق الاحتياط، و سبيل الاستحاطة، محافظاً على مراعاة الشرايط^٣ المقررة عند أصحاب الرواية، و لدى أرباب الدراية، غير ناسٍ إتيائي عن صالح الدعاء في مظان الإجابة و مآن الاستجابة.

و كتب يميناه الوازرة الدائرة الحانية الفانية، أحقر المربوبين إلى ربّه الحميد الغنيّ، محمد بن محمد يدعى باقر الداماد الحسيني، في عام ١٠٣٨^٦ من الهجرة المقدسة المباركة النبوية، حامداً مصلياً مسلماً مستغفراً^٨.

از اين اجازه استفاده شد مير ميرور دارای اجازات مبسوطی است که آن ها را به شاگردان خود اعطاء فرموده.

[.٦] حافظه

عالم آرا نوشته:

«حافظه جناب مير به مرتبه ای ست که از اول حال در مبادی نشو و نما، هر نقد عیاری که به خازن طبیعت سپرده، در حفظ آن شرط امانت به جای آورده، فلسی از آن از خازن طبیعت وقاد فلسفه دوران، فوت نشده؛ و خلاصه اوقاتش صرف مطالعه و مباحثه می شود»^٩.

١. مراد محمدون ثلاث اوائل هستند؛ یعنی: أبوجعفر محمدبن یعقوب کلینی، صاحب کتاب الکافی؛ و أبوجعفر محمدبن بابویه قمي، مشهور به «شيخ صدوق» و صاحب کتاب من لا یحضره الفقيه؛ و أبوجعفر محمدبن حسن طوسی، صاحب دو کتاب التهذيب و الاستبصار - قدس الله أسرارهم أجمعين - .

٢. لمن [من M].

٣. متنبأً متنبأً (م)؛ متيقظاً متحققاً مستنبأً + (م).

٤. مراعاة الشرايط [مراعات الشرائط (م)].

٥. أحقر [أفقر (م)].

٦. عام [في عام سنة (م). اضافته «عام» و «سنة» بر هم غلط است.

٧. از اتفاقات صالحه، تاريخ مزبور در صفحه ١٠٣٨ از اين رساله نوشته شد؛ و هو الموفق المعين (منه).

٨. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ١٠٧، صص ٣-٥. سنج: مصنفات ميرداماد، ج ١، صص ٥٨٧-٥٨٨.

٩. تاريخ عالم آرای عبايی، ج ١، ص ١٠٩.

[۰.۷] موقعیت علمی

موقعیت و مقام علمی میر میرزور بالاتر و بزرگ‌تر از این است که این وجیزه بتواند بدان اشاره نماید؛ و بهترین معرفی‌ها درباره شخصیت این دانشمند بزرگوار، معدودی از نظرات نویسندگان و اعلام بود که پیش از این اشاره کردیم.

قصص العلماء می‌نویسد:

«در مفاخرت او همین بس است که مانند ملاصدرا فاضل^۱ فرید و وحید، ابجدخوان محفل افاضت و انجمن افادت آن بزرگوار است؛ و در علم حروف و نحو آن، در غایت اشتها، بلکه در همه علوم کالشمس فی رابعة النهار است؛ و آن جناب خود را «معلم» می‌دانست و لذا، در بعضی از تألیفات خود می‌گوید: «قال شریکنا فی التعلیم، أبو نصر الفارابی» و در [ال] سبع الشداد می‌گوید: «إنّ شریکنا السالف فی ریاسة الفلسفة الشیخ الرئيس»^۲»^۳.

نگارنده گوید: نه تنها میر میرزور خود را معلم می‌دانسته؛ بلکه شاگردان و مستفیدان از محضر جناب او وی را به همین عنوان می‌شناخته‌اند.

میرسیداحمد مذکور می‌نویسد:

«روایت می‌کنم از سید اجل افخم، قدوة العلماء المتبحرین، أسوة الفضلاء و المجتهدین أستاذی و أستاذ الكلّ فی الكلّ، ثالث المعلمین، أمير محمد باقر الداماد الحسینی...»^۴.

قصص العلماء می‌نویسد:

«روزی ملاصدرا برای درس به مدرس میرداماد حاضر شد و هنوز میر از خانه بیرون نیامده بود. پس تاجری به جهت مهمتی به درس میر حاضر شد. تاجر از ملاصدرا پرسید: میر افضل است یا فلان ملا؟ صدرا می‌گفت: میر. در این هنگام میر پشت درب اطاق رسید، گفت و شنود آن‌ها را استماع کرد، توقف نمود. تاجر هریک از علماء را که می‌پرسید، صدرا میر را افضل از او می‌دانست. حتی گفت: میر از [ال] شیخ الرئيس نیز افضل است، تا پرسید میر افضل است یا معلم ثانی ابونصر؟

۱. فاضل [فاضلی (م)].

۲. به جای نقل قول از سبع الشداد، در مأخذ چنین آمده است: «و اگر قوی از بهمنیار بخواهد نقل کند، می‌گوید: «قال تلمیذنا بهمنیار...»».

۳. قصص العلماء، ص ۴۹.

۴. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم‌السلام، ج ۱۰۶، ص ۱۵۸.

لازم به ذکر است که این عبارت از میرسیداحمد علوی نبوده و مرحوم علامه مجلسی دچار سهو شده است. این عبارت از مقدمه الترجمة الصفویة فی الملة المصطفویة، ترجمه فارسی شیخ محمود بن میرزا علی اصفهانی از من لایحضره الفقیه، است. وی در این مقدمه، پس از ذکر کلیاتی درباره علم رجال و درایه، مشایخ خود در نقل حدیث را ذکر کرده است. نگر: الترجمة الصفویة فی الملة المصطفویة (نسخه خطی)، برگ ۵۳ر.

صدرا توقف کرد. میر از پشت در صدا زد: صدرا! مترس و بگو: میر افضل است»^۱.

[۰.۸] موقعیت عمومی

میر مبرور علاوه بر آنکه دارای موقعیت و مقام علمی بوده، موقعیت عمومی و مملکتی نیز داشته و از هرطرف، مردم به او رجوع می‌کرده و در مسائل و حوائج خود، حلقهٔ درب خانهٔ او را به دست می‌گرفتند؛ و این موقعیت و اقبال مردم نسبت به جناب او، کاری کرد شاه‌عباس را - با آنکه نسبت به اعلام عصر رئوف بوده - از برای آنکه مبادا روزی بر وی خروج کند و مردم را به او بشوراند، بدبین نمود؛ لیکن به خواست خدا کاری از پیش نبرده و هر روز بر عزت و عظمت او افزوده شد. سلافة العصر همین خلاصه را چنین می‌نگارد:

«وكان الشاه عباس أضر له السوء مراراً، وأمر حبل غيلته إمراراً، خوفاً من خروجه عليه و فرقاً من توجه قلوب الناس إليه، فحال دونه ذو القوة و الحول، و أبى إلا أن يتم عليه المئة و الطول، و لم يزل موفور العز و الجاه، سالكاً سبيل الفوز و النجاة»^۲.

[۰.۹] شاگردان

محضر میر مبرور در آن روزگار، از نافع‌ترین محاضر و جامع‌ترین آن‌ها بود؛ زیرا میر بزرگوار جامع معقول و منقول بود؛ و هرکس، مایل هر رشته‌ای از فنون و علوم بود، می‌توانست از مقام علمی او استفاده کند؛ و چنانچه از اجازه‌های او استفاده شد، میر نامدار علاوه بر کتب خود، در فن حکمت، کتاب شفاء و اشارات و شرح آن را تدریس می‌کرده؛ و در فن تفسیر، تفسیر زخشری و در فقه، قواعد علامه و شهید را مورد توجه قرار می‌داده؛ و شاگردان او بسیارند و ما چون نمی‌خواهیم آن‌ها را مستقصاً نام ببریم، به معدودی از آن‌ها اکتفا می‌کنیم:

[۰.۱] اکبر شاگردان او، مرحوم صدر المتألهین، امام العارفین محمد بن ابراهیم، معروف به «ملا صدرا»؛ [۰.۲] دیگری، سید نظام الدین احمد که داماد میر مبرور بوده و چنانچه از اجازه‌اش استفاده شد، تالی صدرا بوده؛

[۰.۳] دیگری، میرزا محمد قاسم گیلانی؛

[۰.۴] دیگری، قطب الدین لاهیجی؛

[۰.۵] دیگری، ابوالقاسم استرآبادی [معروف به «میر فندرسکی»]؛

[۰.۶] دیگری، حکیم جبرئیل؛

[۰.۷] دیگری، ملا فضل قاینی؛

[۰.۸] دیگری، میرلوحی سابق الذکر^۳؛

[۰.۹] دیگری، سید حسین عاملی، معروف به «مفتی» سابق الذکر؛

و امثال ایشان؛

۱. قصص العلماء، ص ۴۳۰ (با اندکی تفاوت در عبارت).

۲. سلافة العصر فی محاسن أهل العصر، ج ۲، ص ۷۷۵.

۳. نگر: تذکره باقریه (نسخه خطی)، صص ۵۹۸-۵۹۹.

و ما إن شاء الله در خاتمه، مجملی از شرح حال نامبردگان را می نویسیم.

[۱۰]. اسفار

شرح اسفار میر مبرور معلوم نیست. تنها از دیوان مختصری که اخیراً از او به طبع رسیده، به برخی از اسفار او که از آنجا به دست می آید، اشاره می شود:

[۱]. بیت المقدس: از سوانح این سفر، رباعی ذیل است.

«یا قومِ هواکم بصدری نزلًا و القلب بنارِ حبکم اشتعلا
یا سادة بیت مقدسِ حبکم قد أضعفني الفراق لن احتملا»^۱

[۲]. حجاز؛

[۳]. شیراز؛

[۴]. عتبات و آخرین سفر او به آستان علوی و ائمه عراق سال ۱۰۴۱ بوده که قبل از وصول - چنانچه خواهیم نوشت - وفات یافته؛

[۵]. قزوین؛

[۶]. قم که سال ۱۰۱۱ در جوار حضرت معصومه عذرا - سلام الله علیها - مشرف بوده؛

[۷]. کاشان: دو بار بدین صوب عزیمت نموده. یکی سال ۹۳۳ و دیگری هم قبل یا بعد از این تاریخ بوده؛

[۸]. مشهد مقدس رضوی: پیش از این نوشتیم اوائل تحصیل در دارالسلطنه رضوی - علیه السلام - بوده و پس از ورود به اصفهان، سال ۹۷۹ و ۹۸۷ به ارض اقدس رضوی مشرف گردید؛

[۹]. یزد.

[۱۱]. زهد و تقوی

همچنان که میر مبرور در تمام صفات حسنه، وحید عصر بوده، در زهد و تقوی و پارسایی نیز فرید زمان بوده؛ و در عبادت و بندگی خدا سخت می کوشیده و همه او را به این صفت ستاییده اند. نصرآبادی می نویسد:

«در تزکیه و تصفیة نفس نفیس و باطن شریف، نهایت سعی نموده؛ چنانچه مشهور است که چهل سال شب پهلو بر بستر استراحت نگذاشت و نوافل شب و روز در مدّت عمر او فوت نشده، رضوان الله علیه»^۲.

قصص العلماء:

«در مدّت بیست سال فعل مباح از او صادر نگردید»^۳.

عالم آرا:

۱. دیوان اشراق، ص ۱۴۳.

۲. تذکره نصرآبادی، ص ۱۴۹.

۳. قصص العلماء، ص ۴۳۰.

«در طاعت و تقوی و عبادت، درجه‌ای عالی و رتبه‌ای بس متعالی دارد»^۱.
[الفوائد الرضویة:]

«از میر محمد صالح نقل است میرداماد در تعبّدات به نهایت رسیده بود؛ و قرآن مجید را بسیار تلاوت می نمود، به حدّی که بعضی از ثقات برای من نقل کرد: هرشب پانزده جزو قرآن می خواند»^۲.

[۱۳]. خلع بدن

یکی از شاهکارهای سلّاک با حقیقت، آن است که هرگاه قدم در راه وصول به حضرت دوست - آن چنان که باید و شاید - بردارند، می توانند به مقامی نائل گردند که به تمام معنی، اختیار بدن عنصری را در دست تصرّف خود قرار داده و هر زمان که بخواهند، از آن قفس بیرون آیند و سیر ملکوت عالم بنمایند؛ و پس از بازدید از ورای این عالم، به حکم اینکه هنوز سیر کمالی بدن به آخرین منزل نرسیده، دوباره در آن قرار گیرند. از این نعمت عظمی، عده‌ای از بزرگان، از جمله میر مبرور، برخوردار بوده؛ چنانچه همین حالت را که در روز جمعه شانزده شعبان سال ۱۰۳۳ برای او اتفاق افتاده و مشاهداتی که کرده در رساله‌ای جداگانه به نام «خلعیّه» چنانچه ذیلاً می نویسیم، گرد آورده. روضات نیز به همین معنی اشاره می کند و می نویسد:

«در برخی از مدارک، ذکر شده میر مبرور بیشتر اوقات از بدن خود خارج می شده و به سیر معراج ملکوتی می پرداخته؛ باز با نهایت اکراه وارد بدن عنصری خود می شده»^۳.

[۱۳/۱]. رساله «خلعیّه»

همان رساله‌ای است که حاوی بهترین حالات انسان کامل و مشتمل بر شیرین ترین مقامات سالک واصل است. سلافة العصر این رساله را بتمامها ذکر کرده و ما از نظر آنکه شاید در عالم باطن، مورد توجّه کیمیا اثر میر مبرور واقع شده، رساله مزبور را در اینجا می آوریم. کتاب مزبور می نویسد:

«و من غریب رسائله الرسالة الخلعیّة، و هی ممّا یدلّ علی تألّه سریره و تقدّس سیره^۴، و صورتها:

بسم الله الرحمن الرحيم.

الحمد لله رب العالمين، و الصلوة علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.

۱. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲. الفوائد الرضویة، ج ۲، ص ۶۷۷.

۳. روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات، ج ۲، ص ۶۵ (ترجمه شده).

۴. الرسالة الخلعیّة [رسالته الخلعیّة (م)].

۵. و تقدّس سیره - (م).

۶. الصلوة [صلاته (م)].

كنت ذات يوم من أيام شهرنا هذا وقد كان يوم الجمعة سادس عشر شهر رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - شعبان المكرم، لعام ثلاث^١ وعشرين و ألف من هجرته المقدسة، في بعض خلواتي أذكر ربّي في تضاعيف أذكاري وأورادي باسمه الغني فأكثر «يا غنيّ يا مُغني» مشدوهاً^٢ بذلك عن كلّ شيء إلا عن التوغل في حريم سرّه، و الامتناء^٣ في شعاع نوره، وكأنّ خاطفة قدسية قد ابتدرت إليّ، فاجتذبتني من الوكر الجسماني، ففككت خلق شبكة الحس، وحللت عُقد حباله الطبيعة، وأخذت أطيّر بجناح الروح في جوّ ملكوت الحقيقة، وكأني قد خلعت بدني، ورفضت عدني، ومقوت خَلدي، ونضوت جسدي، وطويت إقليم الزمان، وصرت إلى عالم الدهر. فإذا أنا بمصر الوجود بمجامع أمم النظام الحملية من الإبداعات والتكوينات والإلهيات والطبيعات والقدسيات والهيولانيات والدهريات والزمنيات وأقوام الكفر والإيمان وأرهاط الجاهلية والإسلام من الدارجين والدارجات، والغابرين والغابرات، والسالفين والسالفات، والعاقبين والعاقبات، في الأزال والآباد، وبالجملة آحاد مجامع الإمكان وذوات عوالم الأكوان^٤ بقضّها وقضيضها وصغيرها وكبيرها بإثباتها وبإبدائها^٥، حالياتها وإثباتها، إذ الجمع^٦ زُفّة زُفّة وزمرة زمرة بجزائهم قاطبة^٧ معاً مؤلّون^٨ وجوه مهياتهم^٩ شطر بابه سبحانه، شاخصون بأبصار إثباتهم^{١٠} تلقاء جنابه - جلّ سلطانه - من حيث هم لا يعلمون وهم لا يعلمون^{١١}، وهم جميعاً بالسنّة فقر ذواتهم الفارقة^{١٢} والسُن فاقة هويّاتهم^{١٣} الهالكة في ضجيج الضراعة و صراخ الابتهاال ذاكروه و

١. ثلاثة [ثلاث M.

٢. مشدوهاً [مستبداً (م).

٣. الامتناء [الإتحاء (م). ضبط صحيح «الامتناء» است.

٤. فاجتذبتني [فاجتذبتني M.

٥. حباله [جهالة M.

٦. جوّ [وسط (م).

٧. ذوات عوالم الأكوان [دارة عوالم الإمكان (م).

٨. بأبدائها [أبدائها (م).

٩. إذ الجمع [إذا الجميع (م).

١٠. بجزائهم قاطبة [بجزئهم قاطعة M.

١١. معاً مؤلّون [معاملون (م).

١٢. مهياتهم [مهياتهم (م).

١٣. إثباتهم [بنيتاتهم (م).

١٤. وهم لا يعلمون - (م).

١٥. الفارقة [الفاخرة (م).

١٦. هويّاتهم [بهوداتهم (م).

راجوه^۱ و مستصرخوه^۲ و منادوه^۳ «یا غنی یا مغنی» من حیث هم لایشعرون، فطفقت فی تلك الضجعة^۴ العقلية و الصرخة^۵ الغیبة أخر مغشياً علی، و کدت من شدة الوله و الدهش أنسی جوهر ذاتی^۶ العاقلة، و أغیب عن بصر نفسی المجردة، و أهاجر ساهرة أرض الكون، و أخرج من صقع^۷ قطر الوجود رأساً، إذ قد دعنتی تلك الخلسة شیقاً^۸ ضوناً^۹ إليها، و خلفتني تلك الخطفة الخاطفة تأسفاً^{۱۰} لهوفاً علیها، فرجعت إلى أرض التبار و کورة البوار و بقعة الزور و قرية الغرور تارة أخرى^{۱۱}».

تا بدین جا رساله مزبوره خاتمه می یابد؛ چنانچه سید می نگارد:
«هذا منتهی الرسالة المذكورة، و الله سبحانه أعلم»^{۱۲}.

و خلاصه رساله شریفه این است که در یکی از روزها، یعنی روز جمعه شانزدهم شعبان سال ۱۰۳۳، که در خلوت به ذکر و ورد مشغول بودم در میان اذکار، ذکر شریف «یا غنی یا مغنی» را مکرر می گفتم و از همه جا جز توجه به مقام کبریائی اعراض کرده. در این حال،

«برقی از منزل لیلی بدرخشید عجیب»^{۱۳} و ه که با خرمن مجنون دل افگار چه کرد»^{۱۴}

و خلسه ای مرا در ربود و از مرکب تن پیاده شده، از قفس عنصری بیرون آمده و با بال روح به جو ملکوت به پرواز درآمده و اقلیم زمان را طی کرده و به عالم دهر حرکت نموده و خود را در مصر وجود یافته و ماسوا را از هرچه به تصور آید و ظرف تصور از تعقل آن عاجز باشد، به دیده روحانی دیده که همه صورت به سده سنی حضرت احدیت نهاده و با زبان فقر و بدون اندک توجهی به ماسوای او تعالی، از در ضراعت درآمده، «یا غنی یا مغنی» می گویند. از این حال چنان دهشتی و غشوتی به من عارض شد که نزدیک بود جوهر ذاتی خود را از دست داده، نابود گردم که ناگاه از جمع به فرق آمده و از بی خودی به خود و از خلسه به جلسه؛ و برای همیشه تأسف آن حال برای من ماند.

۱. راجوه [منادوه (م)]

۲. [و] - (م).

۳. ب - (م).

۴. الضجعة [الضجة (م)].

۵. الصرخة [صرخة M].

۶. ذاتی [ذات (م)].

۷. صقع [صق M].

۸. الخلسة شیقاً ضوناً [الخلة الخالة شیقاً حنوناً (م)].

۹. تأسفاً تائقاً (م).

۱۰. سلافة العصر فی محاسن أهل العصر، ج ۲، صص ۷۷۷-۷۷۸.

۱۱. همان، ص ۷۷۸.

۱۲. عجیب [سحر (م)].

۱۳. دیوان حافظ، ج ۱، ص ۲۸۴ (غزل شماره ۱۴۳).

[۱۳۲] حرز حارز

میر مبرور در دعا و توسلات، سعی بلیغی داشت و در بسیاری از مجموعه‌ها دعا‌هایی از خط او نقل کرده‌اند و در حقیقت، صحت سند آن‌ها را مشمول صحه جناب او دانسته‌اند؛ از جمله «حرز حارز».

[ال] فوائد الرضویة می نویسد:

«به خط میر مبرور دیده شده: سال ۱۰۱۱ که در دارالایمان قم و حرم اهل بیت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - مشرف بوده، در یکی از روزها که اندکی از روز باقی بود و به تعقیب نماز عصر اشتغال داشتم، حالت خسله‌ای برای من پیش آمد. در آن حال، نور تابناکی به صورت انسانی که به پهلوی راست خوابیده و نور ساطعی که دارای عظمت و جلال بود، پشت سر او مشاهده کردم. به قلبم القاء شد که باید آن نور به پهلوی خوابیده، امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - و آن دیگر، رسول خدا باشد. در آن وقت، همچنان که به دو زانوی ادب در برابر نور ساطع علوی قرار گرفته، ذات بی‌همال علی ذوالجلال اظهار بزرگواری فرمود، دست به سر و صورت من کشیدند و بی‌اندازه تلطف فرموده؛ چنانچه تمام غم‌های عالم از دلم زدوده شد. همان وقت «حرز حارز» را به طوری که شنیده و محفوظ داشتم به حضرتش عرضه داشتم. ذات ذوالجلال او فرمود: چنین قرائت کن:

«محمد رسول الله - صلی الله علیه و آله - امامی، و فاطمة بنت رسول الله - صلوات الله علیها - فوق رأسی، و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب وصی رسول الله - صلوات الله و سلامه - عن یمینی، و الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و الحجة المنتظر ائمتی - صلوات الله و سلامه علیهم - عن شمالی، و أبودرّ و سلمان و المقداد و حذیفة و عمار و أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله - رضي الله تعالى عنهم - من ورائی، و الملائكة - علیهم السلام - حولی، و الله - تعالى شأنه و تقدست أسماؤه - محیط بی و حافظی و حفیظی، ﴿وَ اللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ﴾ * بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ^۱، ﴿قَالَ اللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾^۲».

چون حضرت از قرائت فارغ شد، به من فرمود: «قرائت کن». من قرائت می‌کردم و حضرت نیز همراهی می‌فرمود تا پس از چند دفعه به خاطر سپرده، از آن حال - که برای همیشه از چنین دیداری محروم گردیده - به خود آمدم^۳.

روضات همین حرز را نقل کرده و کیفیت حرز را که خود محفوظ داشته و به مقام مقدس علوی معروض داشته، چنین ایراد نموده:

«أودعت نفسي وأهلي ومالي وولدي في أرض الله سقفاها، و محمد حيطانها، و

۱. البروج/۳۰-۳۲.

۲. یوسف/۶۴.

۳. الفوائد الرضویة، ج ۲، صص ۶۸۳-۶۸۴ (ترجمه شده و با اندکی تلخیص).

عَلَيْ بَابِهَا، وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَئِمَّةَ الْمُعْصومِينَ وَالْمَلَائِكَةَ حَرَّاسَهَا، وَاللَّهُ مُحِيطُ بِهَا، ﴿وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ * بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ﴾^۱۔

[۱۳]. آثار نثری

آثار نثری میر مبرور بہ پایہ ایست کہ درک حقایق و مطالب آن‌ها برای ہرکس میسر نیست و بہ فرمودہ برخی از اعلام، فہمیدن مطالب او ہنر است۔
قصص العلماء می نویسد:

«میر آن کسی است کہ بہ ملا عبد اللہ شوشتری^۲ نوشتہ بود: امروز ہر علماء فخر کن و بگو کلام میر را فہمیدم»^۳۔
و ما إن شاء اللہ اصل نامہ را پس از این می نگاریم۔
و بالآخرہ پیچیدگی کلمات میر، ایجاب کرد کہ اہل ظاہر، کمتر او را ہدف تکفیر قرار دہند؛ ہرچند ریاست و عظمت و موقعیت میر، بہ پایہ ای بود کہ کسی قدرت این خیال را نمی کرد؛ لیکن شاگرد بزرگوارش، حکیم متاللہ ربانی و شارح حقایق ایمانی، صدرالدین شیرازی - قدس سرہ - نظر بہ اینکہ حقایق فلسفی را چنانچہ باید و شاید مشروحاً و مُبَيَّنّاً آشکار ساخت و پردہ از روی آن‌ها برداشت، بہ چنگال تکفیر ظاہریان گرفتار گردید؛ حتی فرزندش میرزا ابراہیم در برابر والد نامدارش عَلم مخالفت برافراشت و بالآخرہ کار را بہ جایی رسانید کہ زحمات چندین سالہ صدر بزرگوار، در نظر ظاہریان ارجی پیدا نکرد و آن ہمہ خدماتی کہ کردہ و حقایق اخبار و احادیث و معارف الہیہ را در دسترس آنان گذاردہ، قدرتانی ننمودہ و بی انصافان فرزند او را زندہ، و شخص بزرگوار او را کہ صدر متألہان بودہ، مردہ پنداشتند۔

لؤلؤة می نویسد:

«قال بعض أصحابنا بعد الثناء عليه (يعني بر ميرزا ابراهيم) وهو في الحقيقة مصداق ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ﴾»^۴۔

روضات می نویسد:

«در بسیاری از کتب ملا صدرا کلماتی دیدہ می شود کہ با ظواہر شریعت سازگار نمی باشد۔ ممکن است مبنای آن‌ها را اصطلاحات مخصوص بہ خود او بدانیم یا بہ جوری حمل کنیم کہ بہ ہیچ وجہ من الوجوہ موجب کفر و فساد عقیدہ وی نشود»^۵۔

۱. البروج/۲۰-۲۲۔

۲. روضات الجنات في أحوال العلماء و السادات، ج ۲، ص ۶۴۔

۳. در نسخہ قصص کہ چاپ مرغوب آن است، «ملا عبد اللہ تونی» ضبط شدہ و صحیح «شوشتری» است (منہ)۔

۴. قصص العلماء، ص ۴۳۰۔

۵. الروم/۱۹۔

۶. لؤلؤة البحرين، ص ۱۳۱۔

۷. روضات الجنات في أحوال العلماء و السادات، ج ۴، ص ۱۲۱ (ترجمہ شدہ)۔

قصص العلماء می نویسد:

«گویند: ملاًصدرا میر مبرور را در خواب دید، پرسید: با آنکه من در حکمت، رویه شما را دارم، سبب چیست که مردم مرا تکفیر کردند و شما را تکفیر ننمودند؟ پاسخ داد: جهت این است که من مطالب حکمتی را طوری بیان کردم که علماء، به جز آن ها که از اصطلاحات حکمت باخبرند، از فهم آن ها عاجزند؛ و تو چون پرده از روی کار حکمت برداشتی، بدین مناسبت به چنگال تکفیر مردمان گرفتار شدی»^۱.

اینک اسامی کتب میر مبرور که برخی از آن ها مطبوع و معروفند و رسائل و حواشی او چنانچه در کتب تراجم آمده، نام برده می شود:

[۱.] اثبات سیادة المنتسب بالآثم إلى هاشم؛

[۲.] الأربعة أيام؛

[۳.] الإعضالات العويصات؛

[۴.] الأفق المبين؛

خود درباره آن گوید:

«پای استدلال خواهی آهین نحن تبتناه في الأفق المبين»^۲

[۵.] امانت الهی؛

[۶.] أنموذج العلوم؛

[۷.] الإيقاظات؛

[۸.] الإیماضات؛

[۹.] تأویل المقطعات؛

[۱۰.] التشابه و التناسب؛

[۱۱.] تشريق الحق؛

[۱۲.] التصحيحات و التقويمات در شرح تقويم الإیمان؛

[۱۳.] التصحيحات در تصحيقات برخی از اخبار و ادعیه؛

[۱۴.] تفسير سورة الإخلاص؛

[۱۵.] مقدمة تقويم الإیمان؛

[۱۶.] التقديسات؛

[۱۷.] تقويم الإیمان؛

[۱۸.] الجذوات؛

[۱۹.] الجمع و التوفيق؛

[۲۰.] جواب السؤال؛

۱. قصص العلماء، ص ۴۳۱ (با اندکی تفاوت).

۲. این بیت در چاپ اخیر دیوان اشراق (تصحیح سمیرا پوستین دوز) نیامده؛ اما در تصحیح میرزا محمود شفیعی از دیوان میرداماد، ذکر شده است. نگر: دیوان میرداماد، ص ۳۱.

[۲۱]. جیب الزاویة؛

[۲۲]. حاشیة استبصار؛

[۲۳]. حاشیة الهیات شفاء؛

[۲۴]. حاشیة رجال کتبی؛

[۲۵]. حاشیة شرح مختصر عضدی؛

[۲۶]. حاشیة صحیفه سجّادیه؛

[۲۷]. حاشیة کافی؛

[۲۸]. حاشیة مختلف علامه؛

[۲۹]. حاشیة من لایحضره الفقیه؛

[۳۰]. الحبل المتین؛

[۳۱]. حدود العالم؛

[۳۲]. خلصة الملکوت؛

الذریعة [جلد] هفتم می نویسد:

«هنگامی که میر مبرور کتاب خلصة الملکوت را به محضر شاه عباس آورد، در آن مجلس اعتمادالدوله حاتم بیگ نیز حضور داشت. از حاتم بیگ درخواست کردند برای پایان کتاب مزبور، تاریخی بسراید. حاتم بیگ از میر مبرور پرسید: این کتاب در چه بخشی از علوم، تالیف شده؟ پاسخ داد: در کلّ علوم. حاتم بیگ بالبداهة گفت: «کلّ علوم از خلصة ملکوتیه بدر رُود»؛ و چون عدد «کلّ علوم» - که ۱۸۶ بود - از «خلصة ملکوتیه» - که ۱۲۰۶ است - خارج نمودند، ۱۰۲۰ باقی ماند و این عدد، موافق با سال تالیف کتاب مزبور بوده، حاضران از ذکاوت و مهارت حاتم بیگ به شگفت آمدند»^۱.

[۳۳ و ۳۴]. خلعية؛

میر مبرور به این نام، یکی رساله خلعية دارد که پیش از این، تمام آن را از سلافة العصر نقل کردم؛ دیگر کتابی به همین نام درباره نماز تألیف کرده است. الذریعة می نویسد:

«میر مبرور این کتاب را درباره نماز و مقدمات آن، مطابق با مذاق عرفاء و مصطلحات صوفیه، مستدلاً نوشته و بر دوازده مسئله مرتب کرده و از آنجا که نماز را به خلع بدن تشبیه کرده، کتاب مزبور را به خلعية نامیده»^۲.

[۳۵]. خلق الأعمال؛

[۳۶]. دیوان شعر عربی و فارسی؛

[۳۷]. الرواشح السماویة؛

[۳۸]. السبع الشّداد؛

۱. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۷، ص ۲۴۰ (ترجمه شده).

۲. همان، ص ۲۴۱ (ترجمه شده).

[۳۹]. سدرۃالمتنهی؛

[۴۰]. شارع التجاة؛

[۴۱]. شرعة التسمية.

این رساله در حدود دوهزار بیت در خصوص حرمت تسمیه و کنیه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان غیبت، تألیف نموده. [ال] فوائد الرضویة می نویسد:

«در زمان شیخ بهایی و سید داماد، این مسئله مورد نظر واقع شد که آیا می توان در زمان غیبت، حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را به نام و کنیه مخصوص آن حضرت که موافق با نام و کنیه حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - است، نامید یا خیر. بالآخره فضلاء آن عصر در این باره تشاجر کرده و جماعتی رساله مخصوصی برای اثبات عقیده خود نوشتند. از میرلوحی نقل است که در کفایة المتهدی گفته: این ضعیف در نزد آن دو تحریر عظیم - یعنی شیخ بهایی و میرداماد - به تعلّم و تلمذ تردّد داشت. در میان ایشان بر سر جواز تسمیه و حرمت آن در زمان غیبت، مناظره و مباحثه روی نمود؛ و آن گفت و گو مدّتی در میان بود. لهذا سید مُشارٌ الیه کتاب مذکور را تألیف نمود»^۱.

[۴۲]. الصراط المستقیم؛

خود او درباره اش گفته:

«پای برهان آهنین خواهی به راه از صراط المستقیم ما بخواه»^۲

[۴۳]. ضوابط الرضاع؛

[۴۴]. عیون المسائل؛

[۴۵]. القبسات^۳؛

خود درباره آن گوید:

«کرده ام از ابر خالص ده قبس عقل و روح و جان به هم بگداختم
تا که شد عقل مضاعف مقتبس تا کتاب «ده قبس» پرداختم
نسخه کردش فیض فیاض حکیم تا شفا یابد از آن^۱، عقل سقیم^۲

۱. الفوائد الرضویة، ج ۲، صص ۶۸۰-۶۸۱ (با اندکی تفاوت). سنج: کفایة المتهدی فی معرفة المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۵۸.

۲. دیوان اشراق، ص ۷۷.

۳. و نیز این رباعی را درباره کتاب مزبور گفته:

«تسخیر ممالک معانی کردم
تا بوم و بر زمین عقل از قبسات
پیری ز خرد، وام جوانی کردم
رشک طبقات آسمانی کردم»
(منه) نگر: همان، ص ۱۱۶.

۴. کرده ام [کردم (م)].

۵. ابر [ابریر (م)].

۶. از آن [ازو (م)].

۷. سقیم [سلیم M].

در کتاب ده قفس بین صبح و شام عالم انوار عقلی والسلام^۱

[۴۶]. مشرق الأنوار مثنوی؛

[۴۷]. نبراس الضیاء؛

[۴۸]. نفي الجبر و التفویض.

[۱۴]. آثار نظمی

میر مبرور همچنان که در نثرید طولی داشته و کتبی - چنان که اسامی آن‌ها را نوشتیم - به یادگار گذارده، در نظم و انواع آن از غزل و قصیده و رباعی و مثنوی و امثال این‌ها به عربی و پارسی می‌سروده؛ و به‌طوری که پیش از این نوشتیم، دو کتاب به عنوان دیوان و مثنوی به نام «مشرق الأنوار» داشته و موافق با روئے سرایندگان فارسی، «اشراق» تخلص می‌کرده؛ چنانچه در تذکره‌ها معظم له را به عنوان «اشراق» یاد می‌کنند.

و اخیراً، یعنی سال ۱۳۵۰ هجری، دیوان مختصری از او که مشتمل بر دو قصیده و چند غزل و عده زیادی رباعی و چند غزل عربی و در آخر آن، بخشی از مثنوی مشرق الأنوار بوده، به طبع رسیده و ما ذیلاً به نمونه‌ای از آثار نظمی او اشاره خواهیم کرد.

از غزلیات اوست:

«هنوز از ناله‌ام بنیاد جان نابود می‌گردد
هنوز از آه من شب‌ها جهان پردود می‌گردد
هنوز از بس هجوم درد و غم در سینه تنگم
همه شب تا سحر راه نفس مسدود می‌گردد
بلای عشق، طرح دوستی افکند و می‌داند
که آخر دشمن این جان غم فرسود می‌گردد
ز غمزه چند بر هستی ما ناوک زنی، زخمی^۲
که این صحرا پر از پیکان زهر آلود می‌گردد
نگویم دل در این ویرانه تن دشمنی دارم
که هر روزم از آن بنیاد جان نابود می‌گردد
به دردی سر به سر کردی دو عالم، شاد باش ای دل
که در سودای عشق آخر زیان‌ها سود می‌گردد
ز زلف خویش زنجیری بیا برگردن شب نه
که باز امشب به‌رغم من فلک خوش رود^۳ می‌گردد

۱. همان، ص ۷۷.

۲. زخمی [رحمی (م)].

۳. خوش‌رود [خوش‌زود (م)].

به طنز «اشراق» را گویی که خوشنودی ز ما یا نه
بلی از چون تو خون خواری کسی خوشنود می‌گردد»^۱

از افکار عاشقانه و عارفانه اوست:

«گفتی که شد دردت فزون، صبر است و بس درمان تو
صبر از کجا و جان من، ای جان و دل قربان تو!
افتادم اندر چنگ غم، چون خس که در آتش فتد
باری عجب درمانده‌ام، دست من و دامان تو!
دل بی خود و من بی خبر، ترسم که آخر بر دهد
یک باره بر باد بلا خاکسترم هجران تو
گر خود شود در زیر گل، خاک استخوان‌های تنم
چون سبزه روید همچنان از خاک من پیکان تو
از درد یار ای دل کسی هرگز چنین افغان کند؟
حاشا که امشب درد را دل خون شد از افغان تو
«اشراق» در جان تا به کی، بر رگم ما آتش زنی
ما را چه غم، سیل بلا، گو سر پنه در جان تو»^۲

از رباعیات اوست:

«ای ختم رسل! دو گون پیرایه توست	افلاک یکی منبر نه پایه توست
گر شخص تو را سایه نیفتد چه عجب!	تو نوری و آفتاب در سایه توست» ^۳

«ای ختم رسل فضل و شرف مایه توست	تو اصلی و هر دو گون پیرایه توست
گر سایه بُود ترا که خود نور توئی	وین نیّر اعظمِ فلک سایه توست» ^۴

«یک چند به گنج خلوتم جا دادند	جانی فارغ، دل شکیبا دادند
آهوچشمان ^۵ ز یک نگاهم آخر	مجنون کردند و سر به صحرادادند» ^۶

«در کعبه» «قل تعالوا» از امام که زاد؟	از بازوی باب حظه، خیبر که گشاد؟

۱. همان، صص ۶۳-۶۴.

۲. همان، ص ۷۲.

۳. همان، ص ۸۲.

۴. همان.

۵. آهوچشمان [آهو زچشمان M].

۶. همان، ص ۱۰۲.

بر ناقه «لَا يُؤَدِّي إِلَّا» که نشست؟

بر دوش نبی پای شرافت که نهاد؟^۲

«ای دُر ولایت تو را کعبه صدف

معراج تو دوشِ فخرِ عالم ز شرف

از مولدِ تو، قبله عالم کعبه است

وز مرقدِ توست قبله کعبه، نجف»^۳

از مشرق الأنوار اوست که در جواب مخزن الأسرار نظامی در سن بیست سالگی سروده؛ در مدح رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - :

«شاه رسل خواجه این چهارسوی

ساخته از خاک قدم آبروی

آب رخ عقل، نم جوی او

هر دو جهان تعبیه در کوی او

حلقه آن میم که در نام اوست

کش افق از خاک نشینان اوست

نه فلکش پیش کشند از نخست

نسخه ده منطقه خود درست

ما که^۵ بیاراست به انعام او

دوش خود آن غاشیه نام اوست

حلقه اش از گوش فلک خواست باج

دامنش از دور معدّل خراج

دال که از نافه اسمش نشان

داد، ستد جزیه ز زلف بتان

گر ز درش حلقه ای آید به چنگ

گوش خرد جزیه دهد بی درنگ

خاک درش کاصل دوی تن است

کوثر و تسنیم روان من است

خود شرف گوهر «اشراق» از اوست

در همه عالم به شرف طاق از اوست»^۶

از سروده های عربی اوست:

«یا حبيباً عنه قلبي في اشتغال

لاتسل قد ضاق للصبر المجال^۸

كيف تدري أنت رقدان الدلال

إنّ أشفاري بعيني كالنصال

يا رياض الوصل، يا حيّ الحبيب

يا رغيد العيش منكنّ القريب

من يسجن^۹ الهجر مع قلب كئيب

ماله والركض في قدس الوصال

هجرکم هامنه لي قلب مريض

وصلکم من أين لي هذا الرميض^{۱۰}

۱. بر دوش نبی پای شرافت که نهاد؟ [بر دوش شرف پا کراسی که نهاد؟ (م).]

۲. همان، ص ۸۲.

۳. همان، ص ۸۳.

۴. پیش کشند [پیش کنند (م).]

۵. ما که [خاک (م).]

۶. آن [از (م).]

۷. همان، صص ۱۶-۱۷.

۸. المجال [المحال (م).]

۹. يسجن [بسجن (م).]

۱۰. الرميض [الوميض (م).]

إِنَّ عِنْدَ الْخَلْقِ حَالِي مُسْتَفِيز
إِنَّ نَارَ الْهَجْرِ خَلَّانَ الْوُدَادِ
هَجَرَكُم يَا مَالَهُ مِنْ امْتِدَادِ
لِلْهُوَى عَيْنَ بَقْلِي طَافِيَةِ
يَا رَقُوداً فَوْقَ مَهْدِ الْعَافِيَةِ
تَنْبَتَ النَّيْرَانُ بَعْدَ تَرْبِيَتِي
مَا يَطِيقُ السَّمْعُ مِنْكُمْ كَرْبِي

لَاتْلُومُونِي فَإِنِّي فِي نَكَالٍ
أَحْرَقْتَنِي حَيْثُ لَمْ يَبْقَ الرَّمَادُ
مَهْجَتِي يَا مَالَهُ مِنْ احْتِمَالِ
نَارِ عَشَقِ كَالرِّيَّاحِ السَّاقِيَةِ^٢
هَلْ يَرَى ذُو مَحَنَةٍ مِنْكُمْ بِيَالٍ
فِي الْهُوَى هَذَا حَبِيبِي دَرْبِي^٣
أَصْدِقَائِي أَتْرَكُوا عَنِّي الْمَقَالَ^٤

در توسل به حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - :

«فِي مَشْهَدِكَ النُّورَ مِنَ الْأَرْضِ جَلِي
الْقَلْبِ حَمَّاكَ يَا إِمَامَ الشَّهَدَاءِ
فِي مَرْقَدِكَ الْحَيَوَةَ بِالقَبْرِ ثَرِي^٥
وَالرُّوحَ فَدَاكَ يَا حَسِينَ بْنِ عَلِيٍّ^٦»

[۱۵]. نامه‌ها

همچنان که میر مبرور در آثار نظم و نثر - که نمونه‌ای از آن‌ها را نگارش دادیم - ید طولی داشته، در نامه‌نگاری و منشآت سلیقه‌پسندیده‌ای به کار می‌برده و در شمار مُنشیان عصر بوده؛ و نامه‌ها به عربی و پارسی به اعلام وقت و اعیان زمان می‌نوشته؛ و ما ذیلاً دو نمونه از نامه‌های او را که به دو شخصیت نامدار عصر خود نوشته می‌آوریم.

[۱۵، ۱]. نامه به شیخ بهایی - قدس سره -

این نامه را سید کبیر در سلافة العصر آورده و می‌نویسد:
«وَمِنْ إِنْشَائِهِ الْبَدِيعِ الْأَسْوَبِ الْآخِذِ بِمَجَامِعِ الْقُلُوبِ، مَا كَتَبَهُ إِلَى الشَّيْخِ بِهَاءِ الدِّينِ
مَرَاجِعاً - رَحِمَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى - :

[بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ]

لَقَدْ هَبَّتْ رِيحُ الْأَنْسِ^٧ مِنْ سَمْتِ الْقُدْسِ، فَأَتَتْنِي^٨ بِصَحِيفَةٍ مَنِيفَةٍ كَأَنَّهَا بِفِيوضِهَا
بُرُوقُ الْعَقْلِ بَوْمُوضِهَا^٩، وَكَأَنَّهَا بِمَطَاوِيهَا أَطْبَاقُ الْأَفْلاكِ بِدَوَارِهَا، وَكَأَنَّ أَرْقَامَهَا بِأَحْكَامِهَا

۱. لم يبق [لم يبق (م)].

۲. الساقية [الساقية (م)].

۳. دربتي [دربتي (م)].

۴. همان، صص ۱۳۹-۱۴۰.

۵. ثري [ثوي (م)].

۶. همان، ص ۱۴۳.

۷. ريح الأنس [الريح الأنس M].

۸. فَأَتَتْنِي [فأتني (م)].

۹. بوموضها [برومضها M].

أطباق الملك و الملكوت بنظامها، و كأن ألفاظها برطوباتها أنهار العلوم بعذوباتها، و كأن معانيها بأفواجها^١ بحار الحق بأمواجها^٢. و أيم الله إن طباعها من تنعيم، و إن مزاجها من تسنيم، و إن نسيما لمن جنان الروضات^٣، و إن رحيقها لمن دنان^٤ الملكوت، فاستقبلتها القوى الروحية، و برزت إليها القوة العقلية، و مدت إليها فطنة صوامع السر أعناقها من كوى الحواس و روازن للمدارك^٥، و شبابيك المشاعر، و كادت حماسة النفس تطير من وكرها شعفاً^٦ و اهتزازاً، و تصير^٧ إلى عالمها شوقاً و هزاً، و لعمرى قد ترويت^٨، و لكتي لفرط ظمائي ما ارتويت:

«شربتِ الحُبَّ كأساً بعد كأسٍ فما نَفِدَ الشرابُ و لا رَوَيْتُ»^٩

فلازالت مراحلهم الجلية مدركة للطالبيين بأضواء الأعطاف العلية^{١٠}، و مروية للظالمين^{١١} بجمع الألفاظ الخفية و الجلية.

ثم إن صورة مراتب الشوق و الإخلاص التي هي وراء ما يتناهى بما لا يتناهى، أذن^{١٢} هي المنطبعة كما هي عليها في خاطرهم الأقدس الأنور الذي هو لأسرار عوالم الوجود كمرآة مجلوة، و لغوامض أفانين العلوم و معضلاتها كمصفاة مطحوة، و إنكم لأنتم بمزيد فضلكم المؤمنون لإمرار المخلص على حواشي الضمير المقدس المستنير، عند صوالح الدعوات السانحات في مئة^{١٣} الاستجابة، و مظنة الإجابة. بسط الله ظلالكم و خلد مجدكم و جلالكم، و السلام على جنابكم الأرفع الأبهى و على من يلوذ ببابكم الأرفع^{١٤} الأسمى و يعكف بفنائكم الأوسع الأسنى و رحمة الله و بركاته أبداً و^{١٥} سرمداً^{١٦}.

١. بأفواجها] بأفراجها (م).

٢. بأمواجها] بأمرجاها M.

٣. الروضات] الروضات (م). ممكن است كه ضبط صحيح، «الروضات» باشد.

٤. دنان] وفاق (م).

٥. للمدارك] للدارك M.

٦. شعفاً] شغفاً (م).

٧. تصير] تستطار (م).

٨. قد ترويت] لقد روت (م).

٩. از آيات ابوالقاسم قشيري. نكر: الرسالة القشيرية، ج ٢، ص ٤٩١.

١٠. العلية] الجلية (م).

١١. مروية للظالمين] مروية لك للظالمين M.

١٢. أذن] أظنها (م).

١٣. مئة] سنة (م).

١٤. الأرفع] - (م).

١٥. و] - (م).

١٦. سلافة العصر في محاسن أهل العصر، ج ٢، صص ٧٧٦-٧٧٧.

[۱۵،۲] نامه به ملا عبدالله شوشتری - قدس سره -

روضات می نویسد:

«مشاجره‌ای میان معظّم له و میر مبرور اتفاق افتاد. میر نامه ذیل را به او نوشت:

«عزیز من جواب است این نه جنگ است کلوخ انداز را پاداش سنگ است»^۱

«رحم الله امرء عرف قدره و لم يتعدّ طوره»^۲. نهایت مرتبۀ بی حیایی است که نفوس معظّمه و هوئیات هیولانیّه در برابر عقول مقدّسه و جواهر قادسه به لاف و گزاف و دعوی بی معنی برخیزند. این قدر شعور باید داشت که سخن من فهمیدن هنر است، نه با من جدل کردن و بحث نام نهادن؛ چه معین است که ادراک مراتب عالیّه و بلوغ به مطالب دقیقه، کار هر قاصر المدرکی و پیشۀ هر قلیل البضاعتی نیست، فلا محاله، مجادله با من در مقامات علمیّه از بابت قصور طبیعت خواهد بود، نه از باب دقّت طبع. مشتی خفاش همت که احساس محسوسات را عرش المعرفة دانش پندارند و أقصى الکمال هنر شمارند، با زمرۀ ملکوتیین که مسیر آفتاب تعلّقشان بر مدارات انوار عالم قدسی باشد، لاف تکافؤ زنند و دعوی محاصمت کنند. روا نبود و درخور نیفتند؛ ولیکن مشاکسه و هم با عقل و معارضه باطل با حقّ و کشاکش ظلمت با نور، مُنگری است نه حادث، و بدعتی است نه امروزی؛ و إلى الله المشتکی والسلام علی من اتبع الهدی.

«و إذا أتتک مذمتی من ناقص
فهي الشهادة لي بأنّي کامل»^۳
«خاقانی آن کسان که طریق تو می روند
زاغند و زاغ را روش کبک آرزوست
گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مار
کوزهر بهر دشمن و کومهره بهر دوست»^۴.

از این نامه استفاده می شود میر مبرور از سخنانی که فیما بین ردّ و بدل شده، به شدّت متأثر و ناراحت گردیده که این گونه نامه‌ای به معظّم له نگاشته است؛ و الاّ مقام میر بالاتر از این است که امثال این سخنان سخت را به زبان قلم جاری سازد.

[۱۵،۳] پاسخ:

معظّم له نیز در پاسخ میر مبرور نوشته:

«جانا سخن از زبان من می گویی. «رحم الله امرء عرف قدره»^۵. بدا به حال کسی

۱. بیت از حکیم نظامی گنجوی است. نگر: خسرو و شیرین، ص ۲۷۱.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۷۳.

۳. دیوان المتنبّی، ص ۱۸۸.

۴. دیوان اشعار خاقانی، ص ۵۹۰.

۵. روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات، ج ۴، صص ۲۴۱-۲۴۲.

۶. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۷۳.

که مَنْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ را از نفوس معطله شمارد و دعوی اسلام کند»^۱.
از این پاسخ معلوم می شود معظّم له پی به حقیقت نظریّه میر نبرده و پنداشته میر، نفوس انبیاء و اولیاء را از نفوس معطله به حساب آورده؛ با آنکه هیچ گاه مقام سیادت و زهد و تقوی و ارتباط معنوی او با اولیاء کرام، ویژه پیشوایان معصوم اسلام - علیهم صلوات الله الملك العلام - اجازه نمی دهد وی زبان به چنین سخنی درباره آنان بگشاید. آری، نظر میر به افراد بی اطلاع ظاهری بوده که قدم از ظاهر شریعت بالاتر نگذاشته و بویی از باطن آن نبرده؛ چنانچه پیش از این نوشتیم، صدر المتألهین را که حامل بواطن و حقایق احکام اسلامی بوده، مُرده، و فرزند او را که رَویّه ظاهریان را پیشه خود گرفته، زنده پنداشته اند.

[۱۶]. تقریظ

نمونه دیگر از آثار نثری میر مبرور، تقریظی است که بر بعضی از کتب میر سیّد احمد عاملی سابق الذکر نوشته؛ و صورت تقریظ به طوری که ذیلاً ذکر می شود، در «اجازات» بحار آورده شده:

«بسم الله الرحمن الرحيم

لقد أصبحت قریر العین بحقائق تحقیقات هذه التعلیقة، و دقائق تدقیقاتها، أدام الله تعالی إفاضات مصنفها السید السند المحقق المدقق المتبحر المتهّم، السالك سبیل العلم علی سنّة البرهان، الناهج نهج الحکمة من شریعة العرفان.

و کتب أفقر المفتاقین و أحوج المربوبین إلى رحمة الله الحمید الغنی، محمّد بن محمّد یدعی باقر الداماد الحسینی - ختم الله له بالحسنى - حامداً مصلیاً مسلماً، و الحمد لله وحده حقّ حمده»^۲.

[۱۷]. شیخ بهایی و میر داماد

روضات می نویسد:

«میر مبرور با شیخ بهایی - قدس سرّه - آمیزش به تمام معنی و دوستی کاملی داشت؛ و به اندازه ای مودّت این دو دانشمند محکم و مستحکم بود که نظیر آن در میان علماء و مخصوصاً معاصران کمتر دیده شده، به حدّی که نقل می کنند شاه عباس روزی برای تفریح به خارج شهر می رفت و از آنجا که هیچ گاه از آن دو بزرگوار جدایی نداشت، نامبردگان را نیز همراه خود برد.

میر مبرور، بزرگی تنومند بود، به خلاف شیخ که در کمال لاغری و نحیفی بود. شاه خواست آنان را آزمایش کرده و بداند که آیا صفای باطنی در میان هست یا خیر. به همین مناسبت، خود را به میر مبرور که عقب جمعیت حرکت می کرد و از تنومندی رنج بسیار می برد و عرق سراپای او را فرا گرفته و اسب شیخ رقص کنان پیشاپیش

۱. روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات، ج ۴، ص ۲۴۲.

۲. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (علیه السلام)، ج ۱۰۶، ص ۱۵۶. سننج: مصتفات میر داماد، ج ۱، ص ۵۸۴.

جمعیت حرکت می‌کرد، رسانید و به میر اظهار داشت: آیا متوجه شیخ نمی‌شوید چگونه پیشاپیش جمعیت حرکت می‌کند و رعایت احترام نمی‌نماید و با اسبش به بازی مشغول است و مانند شما با کمال ادب و وقار راه نمی‌رود؟ میر پاسخ داد: چنان نیست که شما خیال می‌کنید؛ بلکه اسب شیخ نمی‌تواند از زیاده‌ی خوشحالی قرار بگیرد؛ زیرا متوجه است چنان دانایی بر او سوار شده.

شاه سخنی نگفت و خود را به شیخ رسانید، گفت: آیا به سید توجه نمی‌کنید که از زیادی فریبی بدن، اسب را به رنج درآورده چنانچه از راه رفتن مانده است؛ با آنکه دانشمند مطاع باید مانند شما مرتاض و خفیف‌المؤنه بوده باشد؟ شیخ پاسخ داد: چنان نیست؛ بلکه رنج مرکب از آن است که نمی‌تواند بار علمی را که کوه‌های عالم از کشیدن آن عاجزند، حمل نماید. شاه که این‌گونه محبت و اُلفت میان دو عالم عصر خود دید، از مرکب به زیر آمده، خدا را سجده کرد و جبین به خاک مالید^۱.

نگارنده گوید از نامه محبت‌آمیزی که میر مبرور به شیخ بزرگوار مرقوم داشته و سابق بر این یاد کردیم نیز، کمال الفت و دوستی فیما بین، ثابت می‌شود.

شاهد دیگر بر الفت فیما بین، آن که شیخ بزرگوار شاگرد عالی‌مقدار خود، صدرالمتألهین را با آنکه مدتی از مکتب فلسفه و کلام شیخ استفاده کرد و مردی الهی شده، به مکتب میر معرفی می‌کند و به او امر می‌کند تا از محضر میر استفاده کند.

در شرح حال صدرالمتألهین می‌نویسند: هنگامی که معظّم له برای کسب کمال از شیراز به اصفهان وارد شد، در یکی از حتمّات با میرزا ابوالقاسم فندرسکی - که از اکابر دانشمندان و مشاهیر آن عصر بود - ملاقات کرد. صدرا بر او سلام کرد. میر بزرگوار فرمود: معلوم است آدم غربی هستی و تازه در این شهر وارد شده‌ای. پاسخ داد: آری. از مردم شیرازم و برای تحصیل کمال به دارالعلم اصفهان آمده. میر پرسید: می‌خواهی از کدام یک از اعلام استفاده کنی؟ جواب داد: هریک را که جناب شما برای من اختیار کنید. فرمود: اگر بخواهی نعمت عقلت به سرحدّ کمال برسد، از محضر شیخ بهاء‌الدین استفاده کن؛ و اگر بخواهی قفل زبانت گشاده و سخن‌گو و سخن‌سرا شوی، به درس امیر محمدباقر حاضر شو. صدرا که هنوز پی به کمالات میر مبرور نبرده، گفت: به سخن‌آرایی نیازی ندارم. به همین مناسبت، به درس شیخ بزرگوار حضور می‌یافت و از اطلاعات فلسفه و کلام شیخ استفاده نمود تا کاملاً از افکار یونانی‌ها و کتب آنان مطلع گردیده و به اندازه‌ای به تألیفات آنان راغب شد که تمام سرمایه خود را صرف خرید کتب یونانی‌ها می‌کرد.

روزی شیخ بزرگوار به صدرا فرمود: تا به امروز از تمام اطلاعات من کاملاً استفاده کردی؛ و در همان مجلس، میر مبرور را به او معرفی کرد و برای آنکه وسیله معرفی برای او تهیه کرده باشد، به صدرا فرمود: هم‌اکنون به محضر میر حضور یافته و از او فلان کتاب را برای من گرفته، بیاور. صدرا حسب‌الأمر به محضر میر - که مشغول تدریس بود - حضور یافت و آن ساعت را از فیض کمالات میر بهره‌مند شد. چون بازگشته، شیخ بزرگوار پرسید: هنگامی که به حضور میر

۱. روزات المجتات فی أحوال العلماء و السادات، ج ۲، ص ۶۳ (ترجمه شده).

شرفیاب شدی، معظّم له به چه کاری اشتغال داشت؟ پاسخ داد: جناب میر به تدریس مشغول بود. شیخ فرمود: من محتاج به این کتاب نبودم که تو آن را از میر برای من بگیری؛ بلکه می خواستم کتاب را وسیله آشنایی تو با میر قرار دهم تا خود از نزدیک درس او را استماع کرده و به موقعیت و مقدار علمی او پی ببری. اینک بر تو لازم است به محضر او حضور یافته و از کمالات او استفاده کنی. صدرا اطاعت کرده، به درس میر حاضر می شد و در ظرف چند سال به پایه ای نائل شد که مشهور آفاق گردید. قدس الله أسرارهم و نور الله ضرائحهم^۱.

بنابر این الفتی که فیما بین این دو دانشمند توانا بوده، رباعی تعریض آمیز و برخی از کلمات که حاکی از توهین به مقام شیخ باشد و آن ها از شخص میر مبرور نسبت به شیخ عظیم الشان صادره شده، صحیح نبوده و مسلماً محض افتراست.^۲

[۱۷/۸] مشاعره

میان میر مبرور و شیخ بزرگوار بهایی بر اثر الفت دیرین و بی سابقه ای که برقرار بوده، گاه گاهی مشاعره ای اتفاق می افتاده که ذیلاً به دو نمونه از آن اشاره می شود.

روضات می نویسد:

«نقل شده میر مبرور این رباعی را برای شیخ نوشت:

ای سرّ ره حقیقت ای کان سخا	در مشکل این حرف جوابی فرما
گوی که خدا بود و دگر هیچ نبود	چون هیچ نبود پس کجا بود خدا

شیخ در پاسخ او نوشت:

ای صاحب مسئله تو بشنو از ما	تحقیق بدان که لا مکان است خدا
خواهی که تو را کشف شود این معنی	جان در تن تو بگو کجا دارد جا» ^۳

احوال و اشعار شیخ می نویسد:

«در نسخه ای خطّی، این رباعی را از میر محمد باقر داماد خطاب به بهایی ثبت کرده:

از شاخ برهنه برگ و بر می طلبم	از خانه عنکبوت پر می طلبم
اندر دهن مار شکر می طلبم	از پشه ماده شیر نر می طلبم

۱. مشابه این حکایت را نگر: مجموعه مصنفات حکیم مؤسس آقاعلی مدرّس طهران، ج ۳، صص ۱۴۰-۱۴۱.

۲. گویا مراد ساعدی خراسانی، حکایت هایی است که مؤلف قصص العلماء درباره منافست های این دو شخصیت نامدار نقل کرده است. نگر: قصص العلماء، صص ۲۹۶-۲۹۷.

۳. روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات، ج ۷، ص ۶۹.

البته، در متن مصنفات میرداماد، شیخ بهایی پرسش گر و میرداماد پاسخ دهنده است که ظاهراً خطا باشد.

نگر: مصنفات میرداماد، ج ۱، صص ۵۹۹-۶۰۰. سنج: کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهایی، ص ۱۱۷.

بہائی در پاسخ او سروده:

علم است برهنه شاخ و تحصیل بر است تن خائے عنکبوت و دل بال و پیر است
زهر است دھان علم و دستت شکر است هر پشّہ کزو چشید او شیر نراست^۱

[۱۸]. کسانی کہ میر را ستوده اند

چنانچہ می دانید، موقعیت و شخصیت میر مبرور بہ پایہ ای بوده کہ بزرگ و کوچک، عالی و دانی، ناظم و نائر، او را می ستوده و بہ موقعیت او اذعان داشته اند. ذیلًا محض نمونہ، بہ چند اثر نظمی اشارہ می شود.

ملا فضل قاینی [کہ] از شاگردان میر بوده، این رباعی در ستایش سروده:

«ای وصف تو ز انچه در دل آید افزون هر خستہ لسان وصف تو گوید چون
خود گوی کہ در دھر کسی چون آید با چون توئی از عہدہ آن عہد برون»^۲

احمد بن حسن، برادر شیخ حرّ عاملی گوید:

«و زاد بہ الدین الحنیفی رفعة و شاد دروس العلم بعد دروسها
و أحيى موات العلم منه بهمة يلوح على الإسلام نور شمسها»^۳

رکن الدین مسعود طبیب گفتہ:

«در فنّ سخن تو را بیانی^۴ دگر است القصّہ زیان تو زبانی دگر است
از قلّزم دانش تو آن بحر عمیق هر قطرہ ہیولای جهانی دگر است»^۵

زلالی خوانساری گفتہ:

«بہ تخمیرش یدالله چون فرو شد نم فیض آنچہ بُد در کار او شد
اگر عقل است طفل مکتب اوست اگر عشق است درس مشرب اوست
دَمش چابک سوار راہ عشق است غمش دیوانہ درگاہ عشق است»^۶

۱. همان، ص ۱۱۹.

۲. خلاصة الأشعار و زبدة الأفكار (بخش اصفهان)، ص ۲۸۰.

۳. افضل الدین قائنی از استادان شیخ بہائی است و شاگردی او نزد میرداماد، از جهت تاریخی معقول نیست.

۴. الفوائد الرضویة، ج ۲، ص ۶۷۴.

۵. بنا بر نقل سید علی خان مدنی، این ابیات در مدح میرزا ابراہیم ہمدانی سرودہ شدہ اند. نگر: سلافة العصر فی

محاسن أهل العصر، ج ۲، ص ۷۷۸.

۶. فنّ طرز (م).

۷. بیانی [زبانی] M.

۸. خلاصة الأشعار و زبدة الأفكار (بخش اصفهان)، ص ۲۷۹.

۹. کلیات زلالی خوانساری، ص ۴۹۶.

نصرآبادی می نویسد:

«شخصی به زلالی گفت: چرا مدح شیخ بهاء الدین محمد نمی کنی؟ قطعه ای در مدح شیخ گفته، به خدمت شیخ برد. چون بیت بلند رو نداده بود، شیخ می فرماید: نم فیض آنچه بُد در کار «او» شد»^۱.

[۱۹]. سال وفات

در مدارکی که هم اکنون در دست استفاده اند، هیچ کدام از سال میلاد میر مبرور اطلاعی نداده اند؛ و ما می توانیم حدساً سال میلاد او را حدود ۹۵۸ یا ۹۶۳ بدانیم؛ زیرا اجازه ای که شیخ حسین بن عبدالصمد به میر مبرور اعطاء کرده - چنانچه پیش از این نوشتیم - تاریخ آن ۹۸۳ بوده؛ و در آن اجازه و اجازه عبدالعالی، به صغر سن او در آن تاریخ اشاره شد؛ و ما هرگاه تصوّر کنیم سن نامبرده در آن هنگام، بیست سال بوده که شیخ بدو اجازه داده، سال میلاد او را ۹۶۳ می دانیم؛ و اگر بیست و پنج سال بوده، ۹۵۸ خواهیم گفت. بالأخره در حدود یکی از دو تاریخ مزبور بوده؛ و الله أعلم.

در سال وفات معظم له نیز اختلاف است. از قرائن، ۱۰۴۱ هجری اقرب به صحت خواهد بود. میر مبرور سال ۱۰۴۱ هجری به اتفاق شاه صفی به آفتاب عالیات رفت و به نوشته ریاض الجنة، در اثناء راه بیمار شد. به امر شاه صفی، محقه او را منزل به منزل روی دوش می بردند. در منزل ذی الکفل، بدرود حیات گفت. جنازه او را به نجف اشرف برده. شاه که پیش از وفات میر، به عتبه علیه علویه مشرف شده بود، با سپاهیان به استقبال جنازه وی آمده، جنازه او را با احترام در جوار حضرت مولی علی - علیه السلام - به خاک سپردند.^۲ بنا بر احتمالی که در تاریخ میلاد او بیان کردیم، ممکن است عمر معظم له در هنگام وفات، حدود ۷۸ یا ۸۳ سال بوده.

الذریعة [جلد] هفتم و برخی از مجلدات دیگر آن، سال وفات او را ۱۰۴۰ هجری نوشته^۳ و مطابق با همین سال، ملا عبدالله کرمانی، متخلص به «امانی»، در ماده تاریخش گوید:

«فغان از جور این چرخ جفا کیش	کزو گردد دل هر شاد ناشاد
ز اولاد نبی دانای عصری	که مثلش مادر ایام کم زاد
محمد باقر داماد کز وی	عروس فضل و دانش بود دل شاد
خرد از ماتمش گریان شد و گفت:	عروس علم و دین را مرده داماد» ^۴

تاریخ اصفهان و ری نیز سال فوت او را در وقایع ۱۰۴۰ ضبط کرده.^۵ برخی ۱۰۴۲ نوشته؛ و نخبه المقال مطابق با همین تاریخ گفته:

۱. تذکره نصرآبادی، ص ۲۳۰.

۲. نگر: ریاض الجنة، ج ۳، ص ۱۶.

۳. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۷، ص ۲۴۰؛ ص ۲۴۳؛ ج ۸، ص ۹۲؛ ص ۲۲۹.

۴. تذکره نصرآبادی، ص ۴۸۲؛ نجوم السماء فی تراجم العلماء، ج ۱، ص ۵۱.

۵. نگر: تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، ص ۳۰۸.

«و السید الداماد سبط الکرکی مقبضه «الراضی» عجیب المسلك»^۱

تذکره روز روشن وفات او را به تردید بین ۱۰۴۰ یا ۱۰۳۶ نوشته^۲. ارمغان آصفی وفات او را ۹۳۹ هجری نوشته^۳ و این تاریخ از همه اقوال شگفت آورتر است؛ زیرا تاریخ مزبور بنا بر احتمال سابق، ۳۹ سال قبل از میلاد میر مبرور است؛ لیکن سلافة و أمل الآمل که در همان عصر می زیسته [اند]، وفات او را ۱۰۴۱ نوشته^۴ و می توان گفته ایشان را اقرب به صحت دانست.

[۲۰]. خاندان

در حدود اطلاع ما، بازماندگان میر مبرور، منحصر به دختری بوده که آن را به همسری مرحوم سید احمد عاملی سابق الذکر درآورده؛ و از او فرزندی به نام عبدالحسیب و از او بزرگی به نام سید محمد اشرف، صاحب فضائل السادات، مرزوق شده؛ و بالأخره پس از هجرت سید محمد اشرف به «سده» اصفهان، فرزندان او بسیار شده؛ و هم اکنون نواده های او که از اعلام و موجهین اصفهانند، در سده و اصفهان و محال دیگر، بسیار [ند]؛ و ما به مجملی از احوالشان اکتفا می کنیم؛ من الله التوفیق.

[۲۰/۱]. سید احمد عاملی

فرزند سید زین العابدین، از اعلام قرن یازدهم هجری و از شاگردان و مخصوصان و داماد میر مبرور بوده؛ و دو اجازه ای که میر به او اعطاء فرموده و از او به غایت تمجید کرده، سابق بر این ذکر کردیم. أمل الآمل می نویسد:

«نامبرده، عالمی فاضل و محقق متکلم و از شاگردان میر محمد باقر داماد و شیخ بهایی و مجاز از هر دو بوده»^۵.

رجال اصفهان می نویسد:

«نامبرده در تکیه «خوانساری ها» مدفون است و از کتب اوست: مصقل صفا،

نفحات اللاهوتیة، مفتاح الشفاء، سیادة الأشراف، منهاج العارفين»^۶.

نگارنده گوید: علاوه بر آنکه سید بزرگوار سمت مصاهرت میر مبرور را داشته، پسر خاله وی نیز بوده و هر دو نواده دختری محقق کرکی بوده اند؛ رضوان الله علیهم أجمعین.

و شیخ بهایی در اجازه ای که در ماه ربیع الثانی سال ۱۰۱۸ هجری به وی داده، از او چنین توصیف کرده:

۱. نخبة المقال، ص ۸۹.

۲. نگر: تذکره روز روشن، صص ۵۱-۵۲.

۳. نگر: تذکره الشعراء، ص ۱۳.

۴. نگر: سلافة العصر فی محاسن أهل العصر، ج ۲، ص ۷۷۵؛ أمل الآمل فی علماء جبل عامل، ج ۲، ص ۲۴۹.

۵. أمل الآمل فی علماء جبل عامل، ج ۱، ص ۳۴ (ترجمه شده).

۶. رجال اصفهان، ص ۹۴، پانویس ۱۰۶ (با اندکی تفاوت).

«السيد الأجل الفاضل التقى الزكيّ الذكيّ الصفيّ الوفيّ الأملعيّ اللوزعيّ، شمس سماء السيادة والإفادة والإقبال، وعزّة سيماء النقابة والنجابة والكمال، سيدنا السند كمال الدين أحمد العلويّ العامليّ، وفقه الله لارتقاء أرفع المعارج في العلم والعمل، وبلغة غاية المقصد والمراد والأمل»^۱.

[۲۰۲]. سیّد عبدالحسیب

فرزند سیّد احمد از علماء اوائل قرن دوازدهم هجری بوده.

رجال اصفهان نوشته:

«نامبرده سال ۱۱۲۱ هجری وفات یافته و در تکیه «خوانساری‌ها» مدفون است»^۲.

[۲۰۳]. سیّد محمد اشرف

فرزند سیّد عبدالحسیب، از علماء قرن دوازدهم بوده؛ و مردی عالم و شاعر و محقق بوده.

[ال] فوائد الرضویّة می نویسد:

«نامبرده سیّدی جلیل، عالمی فاضل، متبّع متبحّر بصیر، و از شاگردان علامه مجلسی و سبط میرداماد بوده. از تألیفات او فضائل السادات است که آن را برای شاه سلطان نوشته؛ و آن کتاب دلیل بر کثرت اطلاع و سعه علمی اوست»^۳.
نگارنده گوید: از کتب او علاوه بر کتاب مزبور، حواشی قبسات، علاقه التجرید، و ترجمه فارسی منظوم الفیّه ابن مالک و امثال آن هاست؛ و علاوه بر کتب مزبور، در انواع شعرید طولی داشته و مضامین عالیهای در اشعار خود می آورده؛ و تخلص «اشرف» می کرده.
از غزلیات اوست:

«بستم از بندر دل بار دگر راحله‌ها	شد روان باز برویم ز گهر قافله‌ها
پای پرآبله یک پله ز خاکم برداشت	پایه گوهرم افزود ازین آبله‌ها
نشود تا به دم صبح قیامت آخر	گر کنم از غم هجران تو شب‌ها گله‌ها
همچو رگ ریشه دوانیده به جانم غم تو	بسته بر گردن دل زلف کجت سلسله‌ها
هستی شوق تو بیرون ز بساط هستی	بادۀ عشق تو افزون ز خم حوصله‌ها
اشرف این آن غزل جدّ تو «اشراق» بود	ای به درگاه تو از قدس روان قافله‌ها» ^۴

۱. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۱۰۶، ص ۱۵۷.

۲. رجال اصفهان، ص ۹۴، پانویس ۱۰۶ (با اندکی تفاوت).

۳. الفوائد الرضویّة، ج ۲، ص ۶۴۶ (با اندکی تفاوت).

۴. علاقه التجرید، صص هشتاد و هشت - هشتاد و نه (مقدمه مصحح)، به نقل از بیاض خانوادگی علوی عاملی.

این ابیات در استقبال غزل میرداماد با این مطلع سروده شده‌اند:

«ای به درگاه تو از قدس روان قافله‌ها پیش طوف سرکوی تو خجل قافله‌ها»

نگر: دیوان اشراق، ص ۴۷.

از رباعیات اوست:

«صد شکر که نیست غیر او دوست تو را بهر تو همین بس که همین اوست تو را
امروز چه غم خوری که فردا چه شود کان یار نکو همیشه نیکوست تو را»^۱

پیش از این نوشتیم نامبرده از اصفهان به سِده حرکت کرد و همان جا متوطن شد و آعقاب و فرزندانش زیاد شدند.

اینک علت این هجرت را رجال اصفهان چنین می نویسد:

«معروف است موقعی که شاه سلیمان خواست برای خود ولیعهدی تعیین کند، عده ای از علماء و بزرگان را برای مشورت به حضور طلبید. پس از مشورت بسیار برای ولیعهدی شاه سلطان حسین، تفالّ به قرآن زده، این آیه آمد: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾^۲. حاضرین از این تفالّ به خود لرزیده و ضمناً نخواستند شاه را از مضمون آیه باخبر سازند؛ و میر محمد اشرف که از جمله حاضران بود، همواره در صدد ظهور حقیقت آیه بود، تا موقع حمله افغانه رسید، دانست که حقیقت آیه ظاهر شد. از اصفهان به سده حرکت کرد و همان جا متوطن گردید؛ و سال ۱۱۴۵ وفات یافت؛ و در بقعه مخصوصی خارج «ورنوسفاداران» مدفون گردید»^۳.

و «سده» را از آن جهت بدین نام نامیده اند که مشتمل بر سه ده «خوزان»، «فروشان»، «ورنوسفاداران» بوده؛ و این دهات پیش از اسلام بنا گردیده و هنوز مردم آنجا زبان محلی خود را از دست نداده اند.

نامبرده فرزندی داشته؛ از جمله میر عبدالحفیظ که از علماء و شعراء و مورخان و صاحبان اجازه بوده؛ دیگری، حاج میرزارحیم کبیر که او از علماء معروف عصر خود بوده؛ دیگری، سید محمد باقر که او هم به قرینه از علماء بوده.

[۳۱. تکمیل]

[۳۱، ۱]. ابوالقاسم استرآبادی

از علماء قرن یازدهم و از شاگردان میر مبرور بوده و در عصر میر به تدریس می پرداخته و چند سفر به هندوستان مسافرت کرده؛ و اشعاری با مضمون می سروده.
از اوست:

«ما طفل مکتبیم بود گریه درس ما ای دل بکوش تا سبق خود روان کنیم»^۴

۱. علاقه التجرید، ص نود (مقدمه مصحح)، به نقل از جُنگ خطی در کتابخانه آستان قدس رضوی.

۲. عَظِيمٌ [عَجِيبٌ M.

۳. الحج ۱/.

۴. رجال اصفهان، ص ۲۳۷.

۵. تذکره نصرآبادی، ص ۱۵۳.

ارمغان آصفی می نویسد:

«نامبرده در جمیع علوم، قدرت کامل داشت، خصوص در حکمت و جفر و آداب و کیمیا؛ و در سخنوری دستگاه عالی داشت»^۱.

[۲۱،۲]. احمد بن حسن عاملی

از علماء قرن دوازدهم هجری بوده.

أمل الآمل می نویسد:

«نامبرده برادر من و مردی فاضل، صالح، مورخ بوده؛ و از آثار او کتابی است در تفسیر قرآن؛ و دو تاریخ صغیر و کبیر؛ و حاشیه‌ای بر مختصر نافع و کتابی به نام جواهر الکلام»^۲.

الذریعة [جلد] هشتم می نویسد:

«نامبرده سال ۱۰۴۱ متولد شده و تا ۱۱۲۰ هجری حیات داشته و پس از درگذشت برادر ارجمندش، شیخ حرّ عاملی سابق الذکر، منصب شیخ الإسلامی مشهد مقدّس به عهده او بوده»^۳.

از کتاب [ال]دّر المسکوک او نقل کرده که:

«سال ۱۰۷۰ به عراق عرب مسافرت کرده؛ و [سال] هفتادویک به حج بیت الله مشرّف شده؛ و ۱۰۸۴ در مشهد مقدّس رضوی مجاورت اختیار کرده؛ و همان سال زلزله شدیدی در مشهد مقدّس رضوی رخ داده؛ چنانچه گنبد مطهر و دو منار مسجد جامع خراب شدند و عده بسیاری به هلاکت رسیدند. پس از این حادثه به امر شاه طهماسب دوباره گنبد مطهر را تعمیر و تجدید نمودند؛ و در ۱۱۱۵ طبق درخواست شاه سلطان حسین به اصفهان بازگشته»^۴.

[۲۱،۳]. حکیم جبرئیل تبریزی

از شاگردان میر مبرور بوده. نامش در صفحه ۵۳۱ آورده شده.^۵

۱. تذکرة الشعراء، ص ۶.

۲. أمل الآمل في علماء جبل عامل، ج ۱، صص ۳۱-۳۲ (ترجمه شده).

۳. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۸، ص ۷۰ (ترجمه شده).

۴. همان، صص ۷۰-۷۱.

۵. پدر وی، محمدباقر تبریزی بوده است؛ لذا، مدخل شماره ۱۱۰ از تذکرة باقریه، با رمز «علی» که نشانگر ارزش ابجدی این عدد است، به او اختصاص دارد. ساعدی خراسانی در «تکمیل» این مدخل، شرح حال حکیم جبرئیل تبریزی را از مآثر رحیمی نقل کرده است. نگر: تذکرة باقریه (نسخه خطی)، صص ۵۴۰-۵۴۱. تفاوت شماره صفحات بدین دلیل است که مؤلف پس از اتمام نگارش تذکرة باقریه، شماره صفحات را اصلاح کرده؛ اما ارجاعات متن به صفحات قبل را از قلم انداخته است.

[۳۱/۴] حسین بن عبد الصمد

والد شیخ بهائی و از ارکان قرن دهم هجری بوده.

أمل الآمل می نویسد:

«نامبرده عالمی ماهر و محقق متبحر، ادیب، منشی، شاعر عظیم الشان و از شاگردان شهید ثانی است. کتب دارد از جمله الأربعین، العقد الطهماسی، الدراية، حاشیه ارشاد، دیوان شعرو امثال اینها... وی مسافرتی به خراسان کرد و در هرات اقامت نمود و منصب شیخ الاسلامی را متعهد گردید. از اشعار اوست:

يَوْمَ الْجَزَاءِ وَ خَيْرِ النَّاسِ كُلِّهِمْ	مَحَمَّدُ الْمُصْطَفَى الْهَادِي الْمَشَقَّعِ فِي
أَخَاكَ حَتَّى دَعَوْتَ بَارِئِ النَّسَمِ	كَفَاكَ فَضْلًا كِمَالَاتٍ خَصَصْتَ بِهَا
حَمْرُ غُلَاثِلِهَا تَدُلُّ عَلَى الْقَمَمِ	وَ الْبَيْضُ فِي كَفِّهِ سَوْدُ غَوَائِلِهَا
لَهَا رُؤُوسُ هَوْتٍ مِنْ قَبْلِ اللَّصَمِ	بَيْضٌ مَتَى رَكَعَتْ فِي كَفِّهِ سَجَدَتْ
جَلَّتْ نَعَالُكَ مِنْهُمْ فَوْقَ هَامِهِمْ	وَ لَا أَلُومُهُمْ أَنْ يَحْذِلُوكَ فَقَدْ
وَ أَسْمَعْتُ فِي الْوَرَى مِنْ كَاذَا صَمِ	مَنَاقِبَ أَدهِشْتَ مَنْ لَيْسَ ذَا نَظَرٍ
فَلَا نَصِيبَ لَهُ فِي دِينِ جَدِّهِمْ	مَنْ لَمْ يَكُنْ بَيْنِي الزَّهْرَاءِ مُقْتَدِيَا
لَوْ أَنَّ فِي كُلِّ عَضْوٍ مِنْكَ أَلْفَ فَمٍ	أَقْصَرَ حَسِينَ فَلَا يَحْصِي فُضَائِلُهُمْ

شیخ بزرگوار، اول محرم سال ۹۱۸ هجری متولد شده؛ و در سن شصت و شش سالگی، سال ۹۸۴ هجری در بحرین - که بر اثر خوابی، آهنگ توطن در آنجا را نمود - وفات یافت.

[۳۱/۵] حسین بن عبد الله

معروف به «ابوعلی» و «ابن سینا»، از اکابر حکماء اسلامی و معاریف فلاسفه قرن پنجم هجری بوده. درة الأخبار می نویسد:

«روی رزمه اعیان حکمای جهان، خلاصه عناصر و ارکان، طراز حله فحول اهل دانش، صدر جریده قُروم ارباب فطنت بود. هر مبالغت و اغراق و اطناب و اسهاب که در مدایح ذات و مناقب صفات او کنند، آفتاب جهان تاب را به بلندی و روشنایی نسبت کرده باشند»^۲.

پدرش از عاملان بلخ بود. در ایام سلطنت نوح سامانی به بخارا رفت و عامل دهی به نام «خُرمیس»^۳ گردید و از «افشنه» که مجاور آن بود، دختری به نام «ستاره» به همسری درآورد. فرزند نامدارش، ابوعلی، در ماه صفر سال ۳۷۰ هجری از وی متولد شد. پس از پنج سال، پدرش به بخارا آمد. در آنجا به مقدمات علوم پرداخت و فنون معموله را کاملاً فرا گرفت؛ و در دوازده سالگی

۱. أمل الآمل فی علماء جبل عامل، ج ۱، صص ۷۴-۷۷.

۲. تاریخ الحکماء (درة الأخبار)، ص ۳۴.

۳. «خُرمَین» و «خُرمَین» نیز ضبط شده که دومی مشهورتر است.

که از اساتید بی نیاز شده، مدت یک سال و نیم به مطالعه مشغول شد و نتایج مطالعات خود را بر صفحات کاغذ گرد می آورد؛ و هرگاه مسئله ای برای او لایِنَحَلّ می ماند، به مسجد جامع می رفت و نماز می کرد و از درگاه یزدان پاک، حلّ آن را درخواست می نمود؛ و کتاب مابعدالطبیعه ای ارسطو را چهل بار مطالعه کرد. آخر الامر حلّ مسائل آن را از کتاب أغراض مابعدالطبیعه ای فارابی استفاده کرد.^۱ در آن روزگار، نوح سامانی به بیماری سختی دچار شد و بهبودی او، به دست ابوعلی اتفاق [افتاد]. از این پیشامد مقام صدارت و منادمت شاه را یافت؛ و او نخستین حکیمی بود که به منادمت شاه معزز شد؛ با آنکه حکیمان پیش از او، از خدمت سلطان دوری می کردند. در نتیجه، از شاه درخواست تا خزانه کتبش را در اختیار او گذاشت. حکیم از کتابخانه شاه انتفاعی عظیم برد. پس از چندی کتابخانه آتش گرفت. مغرضان این کار را به عهده ابوعلی دانستند.

باری، ابوعلی در هیجده سالگی از تمامت علوم فارغ شد و تا آخر عمر بر معلوماتش چیزی افزوده نشد. پدرش در بیست و دو سالگی شیخ درگذشت؛ و چون دولت سامانی رو به انقراض نهاد، به دیار خوارزم رهسپار شد و در دربار خوارزم شاه موقعیت یافت. از آنجا به گرگان رفت و عزم خدمت قابوس را داشت. قابوس هم تصادفاً محبوس بود. به دهستان رفته، بیمار شد. پس از بهبودی به گرگان بازگشت. ابو عبید گرگانی که نامش «عبدالواحد» بود، به وی پیوست و برای شیخ خانه خرید و هر روز به حضورش می رسید؛ و منطق اوسط جرجانی را برای او تالیف کرد. باری، بیشتر اوقات شیخ صرف وزارت و کارهای دولتی می شد و یادگاری هایی هم که از او مانده، مربوط به اوقات فراغت اوست؛ و ما برخی از آن ها را نام می بریم: الإشارات، القانون، النجاة، دانشنامه، معراجیه، الحاصل و المحصول، شفاء و امثال این ها.

از سروده های اوست:

«اسمع جميع وصيتي واعمل بها	فالطّب مجموع بنظم كلامي
اقلل جماعك ما استطعت فإنه	ماء الحياة تصب في الأرحام
واجعل غداءك كل يوم مرة	واحذر طعاماً قبل هضم طعام ^۲

حکایات و معالجات عجیب او در کتب تراجم فراوان [است]؛ و با آنکه قوی مزاج و عیسی دم بود، در عین حال در سن پنجاه و هشت سالگی، روز جمعه اول رمضان سال ۴۲۸، به مرض قولنج که خود مکرر دیگران را مداوا کرده بود و اعجاز می نمود، در همدان وفات یافت؛ و هم اکنون مرقد

۱. برخی معتقدند کتابی که نزد شیخ رئیس بوده، مجموعه ای از رسائل فارابی بوده که با رساله أغراض مابعدالطبیعه آغاز می شده است؛ اما کتابی که مشکل بوعلی را حل کرد، الحروف فارابی بوده است. برخی دیگر بر این باورند که این سینا کتابی به نام «أغراض مابعدالطبیعه» در دست نداشته؛ بلکه آن کتاب مذکور، کتابی در بیان أغراض کتاب مابعدالطبیعه ای ارسطو (یا به تعبیر بیورا ال. بلاک: فی أغراض الحکیم فی کتاب الحروف) بوده است. نظرات دیگری هم در این باب وجود دارد. به هر حال، اظهار نظر قطعی در این مسئله، محتاج بحث و بررسی بیشتر است. نگر: تاریخ الحکماء قفطی، ص ۳۸۱؛ ص ۵۸۱؛ فارابی و الحروف، ص ۲۹۲-۲۹۸؛ تاریخ فلسفه اسلامی، ج ۱، ص ۳۲۰-۳۲۱.

۲. حیاة الحیوان الکبری، ج ۲، ص ۵۴۱، به نقل از ابن سینا.

شیخ با بهترین طرزی در همدان عمران شده.^۱ چنانچه دیدید سال میلاد و وفات شیخ برخلاف دو شعر ذیل است که شهرت دارد و مترجمین تاریخ وی می‌دانند:

«حَجَّةُ الْحَقِّ أَبُو عَلِي سِينَا در «شجع» آمد از عدم به وجود
در «شصا» کرد کسب جمله علوم در «تکز» گفت این جهان بدرود»^۲

مطابق با این تاریخ، سال میلاد شیخ ۳۷۳ بوده؛ و در ۳۹۱ که سنّ هیجده سالگی او بوده - چنانچه نوشتیم - کسب جمله علوم کرده؛ و در ۴۲۷ وفات یافته.

[۳۱۶]. زلالی خوانساری

از شعراء و شاگردان میر مبرور بوده.

تذکره شعرای خوانسار می‌نویسد:

«حکیم زلالی از شعراء بزرگ قرن دهم هجری است که در عصر خود در سراسر

ایران و هندوستان شهرت تمام داشته»^۳.

حکیم دارای هفت مثنوی است که آن‌ها را «سبعة زلالی»، «هفت آشوب»، «هفت سیّاره»

می‌گویند؛ و از آثار او، «محمود و ایاز» مکرر به طبع رسیده.

از اوست:

«سرم گودر رَهت فرسوده می‌باش تغافل می‌کن و آسوده می‌باش
«زلالی» خرقه پرهییزکاری دو روزی گوبه می‌آلوده می‌باش»^۴

از مثنویات اوست:

«الهی بر دلم از عشق زن نیش که داتم دوست می‌داری دل ریش
مرا خود آن قدر لذت ز ریش است که مهد راحتم آغوش نیش است
ز بس^۵ لبریز مهتر شد درونم نمی‌گنجد به خونم رنگ خونم
اگر دشمن شود شادم به مردن بمیرم تا برآید کام دشمن
زیادت هیچ نسیانم مبادا نصیب دشمن جانم مبادا
اگر نور گلم ورنار لاله به قدر ظرف می‌گیرم پیاله
زخونم بعد از این ای ساقی خشم تو ساغرگیری و من گردش چشم»^۶

۱. برخی معتقدند که مقبره شیخ رئیس در اصفهان واقع است؛ لکن مشهور همان است که در متن ذکر شده. نگر:

عیون الأنباء فی طبقات الأطباء، ج ۳، ص ۹۰؛ سیر تحوّل مکتب فلسفی اصفهان، از ابن سینا تا میرداماد، ص ۲۸.

۲. عرفات العاشقین و عرصات العارفین، ج ۱، ص ۸۱.

۳. تذکره شعرای خوانسار، ص ۶۵.

۴. همان، ص ۷۵.

۵. بس [بر M].

۶. همان، ص ۷۷.

نامبرده ملک الشعراء دربار شاه عباس کبیر و از مدحت‌گزاران میرزا حبیب‌الله صدر و میرمحمد باقر اشراق به شمار می‌رود. سال فوت او [را] به اختلاف، در ۱۰۱۶ و ۱۰۲۴ و ۱۰۳۱ نوشته‌اند.

[۳۱۷]. عبدالعالی

فرزند برومند محقق کرکی و از اکابر قرن دهم هجری است.

[۱] فوائد الرضویة می‌نویسد:

«معظم‌له فاضلی فقیه، محدثی محقق، و متکلمی عابد از مشایخ اجلاست. میرداماد

از او روایت می‌کند»^۱.

پس از درگذشت پدر بزرگوارش، ریاست امامیه به عهده او بوده و با میرزا مخدوم شریفی که از علماء متعصب سنت بوده، مناظرات بسیار داشته؛ و بیشتر اوقات در کاشان می‌زیسته؛ و در خانه‌اش به روی فضلاء و علماء مفتوح بوده؛ و افتخار دولت شاه طهماسب و علماء عصر به شمار می‌آمده؛ و هرگاه به اصفهان می‌آمده، بسیار مورد تجلیل و احترام واقع می‌شده. آثار او: رساله‌ای در قبله؛ حاشیه بر مختصر نافع.

معظم‌له سال ۹۹۳ هجری در اصفهان وفات یافت. جنازه او را پس از سی سال به مشهد مقدس رضوی حمل کردند و در «دارالسیاده» مدفون ساختند. پیش از این، اجازه او را که به میر مبرور داده بود، یاد کردیم.

[۳۱۸]. ملا عبدالله کرمانی

از شعراء و سرایندگان قرن یازدهم هجری بوده.

نصرآبادی می‌نویسد:

«نامبرده «امانی» تخلص می‌کرده؛ از ولایت کرمان به هند رفته، در خدمت

میرمحمد سعید میر، جمله مکتبی به هم رسانیده؛ به اصفهان آمده، فوت کرده. دیوان او

قریب به ده هزار بیت بود»^۲.

از اوست:

پیوسته قбай عشرتش زیب تن است

مردی ست که شوکتش زهلولی زن است»^۳

بی نصیب از لب خیالت بوس

پای طاووس باشد از طاووس»^۴

«آن را که همیشه خصمی خویش فن است

آن کس که به التفات دنیا نازد

«ای حجاب تو حسن را ناموس

گرچه زشتیم از توئیم آخر

۱. الفوائد الرضویة، ج ۱، ص ۳۹۶.

۲. تذکره نصرآبادی، ص ۳۰۹.

۳. همان.

۴. همان.

قطعه‌ای که پیش از این در ماده‌تاریخ میر مبرور آورده‌ام، نامبرده در بخش تواریخ از او یاد کرده.^۱

[۲۱۸۹]. نورالدین علی بن عبدالعالی کرکی

معروف به «شیخ علایی» و «محقق کرکی». اصلش از «کرک» جبل عامل [است]؛ در آغاز از علماء شام [بوده]، پس از آن به مصر رفته، سپس به عراق مهاجرت کرد و از اعلام زمان استفاده کرد. بعد از آن به ایران هجرت نمود. چون به قزوین و اصفهان وارد شد، شاه طهماسب مقدم او را گرامی داشت و او را به جای خود بر سریر سلطنت نشاند و اوامرش را اطاعت کرد. وی نامه‌ها به اطراف نوشت و احکام صادر می‌کرد و با سنی‌ها جداً مخالفت می‌نمود، حتی دستور داد پس از نماز خلفاء را سب کردند تا به جایی که علماء سنت او را «مخترع الشیعة» نامیدند. آثار او: جامع المقاصد، جعفریه، صیغ العقود، شرح شرایع و امثال این‌ها. از وصیت‌های او اینکه دستور داد پس از وفاتش تمام نمازها و روزه‌ها و حج او را با آنکه انجام داده بود، قضا نمایند. معظّم له در ۱۸ ذی حجه سال ۹۴۰ هجری، مطابق با «مقتدای شیعه»^۲ وفات یافت؛ و بعضی گفتند: او را مسموم نمودند.

نخبة المقال:

«ثمّ علی ابن^۳ عبد العالی محقق ثمان و ذوالمعالی
بالحقّ أحمی السنّة الشنیعة للفوت قیل: مقتدای شیعه»^۴

نگارنده گوید: پیش از این، علّت ازدواج دخترش را با پدر میر مبرور نقل کردیم.

[۲۱۸۰]. سید نورالدین علی عاملی

برادر صاحب مدارک و از علماء قرن یازدهم بوده.

أمل الآمل می‌نویسد:

«نامبرده عالمی فاضل، ادیبی شاعر و جلیل‌القدر بوده. از محضر پدرش، علی بن الحسین، و برادرانش، صاحب مدارک و صاحب معالم، استفاده کرده و مختصر نافع را شرح نموده و اثنی عشریه‌ی شیخ بهایی را نیز شرح کرده و رسائل و کتب دیگر نیز دارد»^۵.

سید در سلافة العصر گوید:

«در مکه مکرمه مجاور شده و در آن هنگام که سنین عمرش از نود تجاوز کرده، وی

۱. نگر: همان، ص ۴۸۲.

۲. جالب اینکه تاریخ وفات فرزند محقق کرکی، یعنی شیخ عبدالعالی بن علی که ذکر او پیش از این گذشت، با ماده «ابن مقتدای شیعه» (سال ۹۹۳ هجری قمری) مطابق است. نگر: الفوائد الرضویة، ج ۱، ص ۳۹۷.

۳. کذا؛ ولی صحیح «بن» است.

۴. نخبة المقال، ص ۷۰.

۵. أمل الآمل فی علماء جبل عامل، ج ۱، ص ۱۲۴ (ترجمه شده).

را در آنجا ملاقات کردم»^۱.

از قصائد اوست:

«یا من مضی بفؤادی عند ما رحلوا من بعد ما بسویداء القلب قد نزلوا
جاروا علی مهلتي ظلماً بلا سبب یالیت شعری إلى من بالهوی عدلوا
فی أيّ شرع دماء العاشقین غدت هدراً و لیس لهم ثار إذا قتلوا»^۲

روضات نوشته:

«معظم له سال ۹۷۰ هجری متولد شده و در سنّ نود و هشت سالگی، سال ۱۰۶۸ وفات یافته»؛ و نیز نوشته: «میر مبرور، حرز حارز مقدم را در مشهد رضا - علیه السلام - از نامبرده روایت کرده است»^۳.

[۲۱، ۱۱]. میر فرخالدین سماکی

از دانشمندان قرن دهم و یازدهم هجری بوده.

عالم آرا می نویسد:

«نامبرده از افاضل علماء و دانشمندان عصر و از تلامذه فخرالسادات و العلماء، امیرغیاث الدین منصور شیرازی بود. در درگاه معلای شاهی به سر برده، منظور نظر مرحمت گستر حضرت شاه جنت مکان بود؛ و همه روزه جمعی کثیر از طلبه علوم معقول و منقول به مدرّس آن جناب حاضر گشته، استفاده علوم می نمودند و از افادات علیّه اش مستفید و بهره مند می گشتند. حاشیه بر الهیات تجرید نوشته، سخنانش موثق بر طلبه علوم است»^۴.

نگارنده گوید: مشارّ الیه از اساتید میر مبرور و از سادات استرآباد بوده. بعضی نام او را «محمد» و برخی «محمد» را نام پدر او دانسته اند.

[۲۱، ۱۲]. محمد بن ابراهیم، معروف به «صدر المتألهین»

از اکابر حکماء و متألهان قرن یازدهم هجری و از اجلاء شاگردان میر مبرور و از نامداران روزگار است. شرح احوال این فیلسوف عظیم الشان در کتب تراجم و رجال به عظمت یاد شده و همه او را به دانشمندی و بزرگواری ستوده اند؛ و مخصوصاً از آن روز که به امر شیخ بهایی - چنانچه پیش از این نوشتیم - با میر مبرور رابطه پیدا کرد، پیوسته مورد توجه میر بزرگوار واقع شد؛ و از رباعی [ای] که میر مبرور در توصیف و خطاب به وی سروده، موقعیت معظم له به خوبی هویدا می شود:

۱. سلافة العصر في محاسن أهل العصر، ج ۲، صص ۵۰۳-۵۰۴ (ترجمه شده).

۲. أمل الآمل في علماء جبل عامل، ج ۱، ص ۱۳۵.

۳. روضات الجنّات في أحوال العلماء و السادات، ج ۲، ص ۶۴ (ترجمه شده).

۴. تاریخ عالم آرای عبّاسی، ج ۱، ص ۱۰۸.

«جاهت صدر گرفته باج از گردون داده است به فضل تو خراج افلاطون
در مسند تحقیق نیامد چون تو یک سر ز گریبان طبیعت بیرون»^۱

سلافة العصر:

«كان أعلم أهل زمانه بالحكمة، متفناً لسائر الفنون»^۲.

اخیراً کتابی به نام الفیلسوف الفارسی الکبیر دربارهٔ شخصیت او نوشته شده است. در آنجایی نوید:
«معظم له از خاندان حاجی قوام، معاصر با حافظ شیرازی، بوده که نامبرده در
حَقّش گفته:

دریای اخضر و فلک و کشتی و هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما»^۳

پدرش، ابراهیم، وزیر شیراز بود و فرزندی نداشت. پس از دعاها و توسّلات و ندورات بسیاری،
خدای متعال فرزند نامداری که یادگار اکابر دین بود، به وی عنایت فرمود؛ و از همان روز، پدرش او را
«صدر» لقب نمود. سال میلاد او معلوم نیست؛ و ممکن است پس از نیمهٔ قرن دهم به دنیا آمده باشد.
پدرش که از چنین نعمتی کمال خرسندی را داشت، پس از اندکی که از زمان طفولیت او گذشت، معلّم
حاذق را برای تربیت او اختیار کرد. پس از چندی برای تحصیل کمال، از شیراز به اصفهان هجرت
کرد؛ و اولین برخورد او را با میرفندرسکی - قدّس سرّه - در یکی از حمام‌های اصفهان، پیش از این نقل
کردیم.^۴ اساتید او، میرفندرسکی و شیخ بهایی و میر مبرور بوده؛ و در فلسفه و کلام هرچه کسب کرده و
هر حقیقتی که مکشوف داشته، مرهون عنایات میر بوده؛ و از هر دو بزرگوار به اخذ اجازه نائل آمده.
شاگردان معروف او، ملا محسن فیض و ملا عبد الرزاق لاهیجی است که هر دو نیز داماد وی
بوده‌اند؛ و از طرف جناب او به لقب «فیض» و «فتیاض» ملقب گردیده‌اند.

آثار او متجاوز از چهل و چهار کتاب بوده که برخی از آن‌ها در کمال اشتهار است و پیوسته
جزء کتب درسی عالی فلسفه اسلامی بوده و هست: اسفار، مشاعرو عرشیّه، شواهد الربوبیّه،
مبدأ و معاد، شرح هدایه، مفاتیح الغیب، شرح اصول کافی و امثال این‌ها.
از آثار نظمی او، رباعی ذیل را بدو منسوب داشته‌اند:

«آنان که ره دوست گزیدند همه در کوی شهادت آرمیدند همه
در معرکهٔ دو کون فتح از عشق است هرچند سپاه او شهیدند همه»^۵

صدر هفت مرتبه پای پیاده به حج بیت‌الله مشرف شد. در مرتبهٔ آخری که [به] بصره رسید،

۱. دیوان اشراق، ص ۱۲۸.

۲. متفناً [متقناً] M.

۳. سلافة العصر في محاسن أهل العصر، ج ۲، ص ۷۹۵.

۴. الفیلسوف الإیرانی الکبیر، ص ۵ (ترجمه شده).

۵. نگر: مجموعهٔ مصتفات حکیم مؤسس، آقاعلی مدرّس طهران، ج ۳، ص ۱۴۰.

۶. مجموعهٔ اشعار ملا صدرا، ص ۷۸.

سال ۱۰۵۰ هجری، روح پرفتوحش به ریاض جنان خرامید؛ رضوان الله تعالى علیه.
نخبة المقال:

«ثم ابن إبراهيم صدر الأجل في سفر الحج «مريضاً» ارتحل
قدوة أهل العلم و الصفاء يروي عن الداماد و البهائي»^۲

[۲۱، ۱۳]. ابونصر محمد فارابی

از اکابر فلاسفه و مفاخر حکماء اسلام در قرن چهارم هجری است. این بزرگوار به ابونصر فارابی و «معلم ثانی» شهرت دارد. سال ۲۵۸ هجری متولد شده و زادگاهش فاراب ترکستان بوده.^۳ در سن رشد، از فاراب بیرون آمده، به بغداد رفته، علم عربی را آموخته و از محضر متی بن یونس، علم منطق و از ابن سراج، علم نحو و از یوحنا [ی] طبیب، فن طب را فرا گرفته؛ و بالأخره جامع علم ابدان و ادیان گردیده؛ و در بغداد به حل کتب ارسطو و اتقان علم موسیقی موفق آمده. درة الأخبار می نویسد:

«حکماء حقیقی عناصر کردار، چهار نفرند؛ دو پیش از اسلام: اسکندر و ارسطو؛ و دو در عهد اسلام: ابونصر و ابوعلی؛ و میان وفات ابونصر و ولادت ابوعلی سی سال بوده؛ و ابوعلی تلمیذ و شاگرد تصانیف اوست»^۴.

ابونصر حرص عجیبی به مطالعه کتب ارسطو داشت و اکثر آن ها محفوظ او بودند؛ حتی کتاب نفس ارسطو را صد مرتبه خوانده بود؛ و سماع طبیعی او را چهل مرتبه قرائت کرده، باز خود را محتاج به قرائت آن می دانست؛ و هنگامی از او پرسیدند: در فلسفه تو داناتری یا ارسطو؟ فرمود: اگر من درک خدمت او را کرده بودم، از بزرگ ترین شاگردان او به شمار می رفتم. حکیم مرد قانعی بود و به روز [ی] چهار درهم که از سیف الدوله مشاهره می گرفت، قناعت می کرد؛ و پیوسته لباس اترک می پوشید و اغلب ایام خود را در جبال و صحاری و بساتین و کنار انهار و سایه اشجار به سر می برد؛ و کتب خود را در نقاط مختلفه می نوشت. به همین مناسبت، بیشتر از کتب او، غیرمدون و در کاغذپاره ها گرد آمده؛ و فهرست کتب او در کتب رجال، قریب به پنجاه کتاب نام برده شده. حکیم دارای قریحه خوبی بوده و اشعاری به پارسی و تازی می سروده. از اشعار پارسی اوست:

«اسرار وجود خام ناچخته بماند وان گوهر بس شریف ناسفته بماند
هرکس به دلیل عقل چیزی گفته آن نکته که اصل بود ناگفته بماند»^۵
«ای آن که شما پیرو جوان دیدارید ازرق پوشان این کهن دیوارید

۱. ۱۰۵۰ (منه).

۲. نخبة المقال، ص ۸۳.

۳. ابن ندیم زادگاه فارابی را «فاریاب» خراسان دانسته است. نگر: الفهرست، ص ۴۷۴.

۴. تاریخ الحکماء (درة الأخبار)، ص ۳۰.

۵. مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۳۰۹. گویا این رباعی از سروده های ابوسعید ابوالخیر است.

طفلی ز شما در بر ما محبوس است

او را به خلاص همتی بگمارید»^۱

از سروده‌های تازی اوست:

«لَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ نَكْسًا
كُلَّ رَيْئِيسٍ بِهِ مَلَالٌ
لَوَمْتُ بَيْتِي وَصَنْتُ عَرْضًا
أَشْرَبْتُ مِمَّا اقْتَنَيْتُ رَاحًا
لِي مِنْ قَوَارِيرِهَا نَدَامِي
وَاجْتَنِي مِنْ حَدِيثِ قَوْمٍ

و لیس فی الصبحۃ انتفاع
و کلّ رأس به صداع
به من العزّة اقتناع
لها علی راحتی شعاع
و من قواریرها ندامی
قد اقفرت منهم البقاع»^۲

نیز از سروده‌های عاشقانه اوست:

«مَا إِنْ تَقَاعَدَ جَسْمِي عَنْ لِقَائِكُمْ
وَ كَيْفَ يَقْعَدُ مَشْتَاقٌ يَحْزَنُ
فَإِنْ نَهَضْتُ فَالِي غَيْرِكُمْ وَطَنُ
وَ كَمْ تَعْرُضُ بِي الْأَقْوَامُ قَبْلَكُمْ

إِلَّا وَ قَلْبِي إِلَيْكُمْ شَيْقُ عَجَلٍ
إِلَيْكُمْ الْبَاعْثَانِ الشُّوقُ وَ الْأَمَلُ
وَ كَيْفَ ذَاكَ وَ مَا لِي عِنْدَكُمْ بَدَلُ
يَسْتَأْذِنُونَ عَلَيَّ قَلْبِي فَاصْلُوا»^۳

از کلمات حکیمانه اوست:

«تمام سعادت به مکارم اخلاق منوط است؛ چنانچه تمامی شجره به ثمره آن است»^۴؛

و فرموده:

«هرکس که نفس خود را فزون از حدّ و قدر آن دارد، نفس او محبوب شود از نیل به کمال»^۵.

حکیم در سنّ هشتادسالگی، [به] سال ۳۳۷ هجری در دمشق وفات یافت؛ و سیف‌الدوله با جمعی بر او نماز گذارد.
درة الأخبار می‌نویسد:

«ابونصر هنگامی که می‌خواست از دمشق به عسقلان برود، در راه با دزدان که آن‌ها را «فتیان» می‌خواندند، تصادف کرد. چون خواستند او را بکشند، درخواست فرمود تا هرچه دارد به آن‌ها بدهد، از کشتنش درگذرند. نپذیرفتند. حکیم چون در

۱. همان.

۲. عیون الأنبیاء فی طبقات الأطباء، ج ۴، ص ۲۳.

۳. الکشکول، ج ۲، ص ۶۲.

۴. تمامی - (م).

۵. تاریخ الحکماء (درة الأخبار)، ص ۱۲.

۶. همان.

تیراندازی مهارت داشت، دست تنها با آن‌ها به مقاتلت پرداخت، سرانجام به دست ظلم آن‌ها شهادت یافت و امرای شام به حکم قصاص، حرامیان مزبور را دستگیر کرده، آن‌ها را در کنار مرقد او به دار آویختند»^۱.

[۲۱، ۱۴] محمد صالح حسینی

از علماء قرن دوازدهم هجری بوده.

[الفوائد الرضویة می نویسد:

«سید اجل، عالم علامه و محقق فهامه، ذوالفیض القدسی، تلمیذ و داماد علامه

مجلسی است»^۲.

آثار نافعی به یادگار گذارده؛ از جمله حدائق المقرّبین؛ و سال ۱۱۱۶ هجری وفات یافته.

نگارنده گوید: در ذیل احوال مجلسی، اشاره‌ای به نام او کرده که علامه در تربیت او می‌کوشید

و او را به اتمام برخی از کتب خود تشویق می‌نمود.^۳

[۲۱، ۱۵] قطب الدین محمد لاهیجی

معروف به «قطب الدین اشکوری»، از دانشمندان قرن یازدهم و از شاگردان میر مبرور بوده.

أمل الآمل می نویسد:

«نامبرده فاضلی عالم و جلیل‌القدر و از اجلاء معاصرین است»^۴.

وی در حکمت ید طولایی داشته و آثاری در نظم و نثر از خود به یادگار گذارده. اهمّ آن‌ها محبوب‌القلوب اوست در احوال حکماء و فلاسفه قبل از اسلام و بعد از اسلام؛ و در کتاب نامبرده، بسی نکات دقیق فلسفی نگاشته و دُرّ ذی‌قیمتی به کار برده؛ و بخشی از آن، مطبوع؛ و نگارنده نسخه خطّی آن را در کتابخانه سپهسالار طهران دیده. دیگر از آثار او رساله‌ای در عالم مثال، و کتاب ثمره الفؤاد در اسرار احکام [است] که سال ۱۰۷۵، کاتب، آن را از اصل نسخه استنساخ کرده یا در آن سال به پایان آورده.

از اشعار اوست:

کزو قائم شود ارکان دینی
ز تدقیقات مشائی چه باقی
تو گوئی علم خود از جهل جوید
که نقلی در جهان نشنیده گوئی
طهارت کی شود حاصل به ایقان
تو را تحقیق بی‌شبهت فزاید

«خدایا لطف کن علم لدنی
ز تحقیقات اشراق چه لافی
حکیمی کو به راه عقل پوید
به عقل خود چه سان پیچیده گوئی
تو را از آب و عقل اهل یونان
گر آئین کلامت خوش نماید

۱. همان، ص ۲۲ (با دخل و تصرف).

۲. الفوائد الرضویة، ج ۱، ص ۸۵۱.

۳. نکر: تذکره باقریه (نسخه خطّی)، ص ۹۳۴.

۴. أمل الآمل فی علماء جبل عامل، ج ۲، ص ۲۸۵ (ترجمه شده).

سخن جویی ز صوفی خود چه حاصل
 نمود از گوشه‌گیری پله‌پله
 چو در دین عجایز عجز بود است
 به درگاه حق ار عجز آوری پیش
 که گوید از ریاضت گشته واصل
 کمان اعتکاف شرع چله
 از آن پیغمبر این طاعت شنود است
 شوی در دانش از هر کاملی بیش^۱

منظور قطب از سروده‌های فوق، طعن بر حکماء و فلاسفه اسلامی نیست؛ زیرا خود سالیان دراز در مکتب پرفیض میرزانو زده. مقصودش آن‌هایی هستند که به عقل تنها اکتفا می‌کنند و بدان مغرورند و از مقام نبوت و عصمت، خود را بی‌نیاز دانستند و به عجز خویش معترف نمی‌باشند. به قول سیدعلی مشتاق، متوفی سال ۱۱۷۱:

«به عقل نازی حکیم تاکی به فکر این ره نمی‌شود طی
 به کُنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس به قعر دریا»^۲

از اشعار قطب‌الدین است:

«بیگانگی ز خلق جهان عین وحدت است
 «بی عمل را طلب نعمت فردوس چه سود
 زن آشنای کس نشود آشنای او»^۳
 شجر مقصد بی اصل نیابد ثمری»^۴
 «عقل را ره به حریم حرم عرفان نیست
 تَوَسَّن فکر در این بادیه سرگردان است»^۵

بیش از این، از احوالش اطلاعی ندارم.

روضات ذیل احوال خواجه نصیر، از وی نام می‌برد و می‌نویسد:

«از جمله کسانی که احوال خواجه را ضبط کرده‌اند، قطب‌الدین محمد اشکوری است که بنا به نقل از کتاب محبوب‌القلوب اش در آنجا به شرح احوال او پرداخته؛ و گویا قطب مزبور، شیخ قطب‌الدین محمد بن محمد بویه‌ریازی، صاحب محاکمات، باشد؛ و هم ممکن است چنانچه در أمل‌الآمل آمده و برخی از معاصران استظهار کرده، قطب مذکور قطب‌الدین محمد بن علی لاهیجی باشد؛ و امید است پس از این، به کتاب محبوب‌القلوب اش دست پیدا کرده تا به خوبی از احوال او اطلاع پیدا نماییم»^۶.
 نگارنده گوید: چنانچه نوشتیم، کتاب مزبور از آثار قطب‌الدین لاهیجی است و نسخه خطی و چاپی آن را دیده؛ و مخصوصاً در نسخه خطی، به شرح احوال میر و شیخ بهایی و برخی از معاصرینش کاملاً توجه داشته؛ و ما چون هم‌اکنون بدان دسترسی نداریم، درباره میر مزبور از آن

۱. محبوب‌القلوب، ج ۱، ص ۹۳.

۲. دیوان مشتاق، ص ۲.

۳. محبوب‌القلوب، ج ۱، ص ۲۵۱.

۴. همان، ص ۲۷۰.

۵. همان، ص ۲۹۱.

۶. روضات المجتات فی أحوال العلماء و السادات، ج ۶، صص ۳۱۳-۳۱۴ (ترجمه شده).

چیزی نقل نکردیم؛ لیکن اشعار او را از نسخه چاپی در این وجیزه آوردیم.

[۲۱،۱۶]. میرزا محمد قاسم گیلانی

از دانشمندان قرن یازدهم و از شاگردان میر مبرور بوده.

مآثر رحیمی می نویسد:

«پدرش، میرعبّاس گیلانی، از ملازمان خان احمد، والی گیلان، بوده. پس از فتح گیلان، به امر شاه عباس کشته شد. میرزا پس از قتل پدر، به خراسان رفته و در روضه رضویه به کسب علوم پرداخته و مدت پنج شش سال به تحصیل مقامات اشتغال داشته. در اندک زمانی جامع معقول و منقول و حاوی فروع و اصول گردید. از آنجا به اصفهان هجرت کرده، در خدمت شیخ الشیوخ فی زمانه و اعلم [ال] علماء بدورانه، شیخ بهاء الدین و بندگان سیادت و حکمت پناه، سلطان العلماء و الحكماء، امیر محمد باقر داماد، مشهور به «اشراق»، که او نیز از سرآمد علماء ایران است، به مباحثه و افاده و استفاده مشغول گشت تا آنکه از علماء نامدار گردید و در جمیع علوم، به تخصیص فقه و حدیث، استحضاری کامل پیدا کرد... و در آن روزگار بر اثر سعایت جمعی، به قلعه قهقهه محبوس شد؛ و در ۱۰۱۶، ده نفر قزلباش که در آن قلعه محبوس بودند در صدد استخلاص برآمده، حاکم قلعه را کشتند؛ و بالأخره در آذربایجان به قتل رسیدند؛ و میرزای مزبور بر اثر شفاعت، از قتلش صرف نظر شد؛ لیکن چشم او را کور کرده و با آن حال چندی در اصفهان به سربرد و اخیراً به هندوستان رهسپار شد و تا سال ۱۰۲۵ هجری در آنجا به سربرده؛ و وفاتش پس از این سال بوده»^۱.

[۲۱،۱۷]. حکیم نظامی گنجوی

از شعراء و سرایندگان معروف قرن ششم هجری است.

ریحانة الأدب می نویسد:

«نامبرده حکیمی است عارف، عالم، عابد، زاهد، متقی؛ و تمامی عمر خود را به قناعت و انزوا و عزلت گذرانده و از اهل دنیا محترز بوده؛ و از اوّل جوانی از قرب و صحبت و مجالست سلاطین و اکابر پرهیز تمام داشته و همواره در خانقاه خود به سر می برده و به وظائف خود می پرداخته؛ و کراماتی بدو منسوب است»^۲.

خزانه عامره می نویسد:

«نامبرده استادالآفاق است و سرآمد مثنوی گوینان، بالاتفاق. چمن فصاحت را به یمن تربیت او بهارهاست؛ و متاع بلاغت را به طفیل ترویج او روزبازارها»^۳.
در سرایندگی و فنون شعر مقامی عالی، و در طبقه خاقانی و نظائر وی بوده. مثنویات او که

۱. مآثر رحیمی، ج ۳، صص ۳۷-۳۸ (با تصرّف و تلخیص).

۲. ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللقب، ج ۵، ص ۳۶۹ (با تصرّف و تلخیص).

۳. خزانه عامره، ص ۴۳۰.

به «پنج گنج نظامی» و «خمسۀ نظامی» معروف است، از ارکان ادبیات فارسی به شمار [می رود] و در مدح آن گفته اند:

«حواس خمسۀ ظاهر به یاری باطن
شدند شش جهت کائنات راسیّار
نیافتند در او گنج گوهر معنی
چون پنج گنج نظامی و ستۀ عطار»^۱

و آن ها عبارت اند از:

[۱.] «مخزن الأسرار» که به نام بهرام شاه سروده و پنج هزار دینار و یک قطار شتر پر از اقمشه صله یافته؛ و میر مبرور - چنانچه نوشتیم - مثنوی «مشرق الأنوار» اش را در سنّ بیست سالگی در پاسخ «مخزن الأسرار» وی سروده؛ چنانچه فرماید:

«نور خرد مشرق انوار باد سایۀ او مخزن اسرار باد»^۲

۲. «خسرو و شیرین»؛

۳. «لیلی و مجنون»؛

۴. «هفت پیکر»؛

۵. «اسکندرنامه»؛

و علاوه بر این ها، دیوان شعری نیز داشته.
از اوست:

«زخم چویر دل رسید دیده پراز خون چراست
خود به جهان در مرا یک دلکی بود و بس
چون به ترازوی عشق هر دو برابر شدیم
پیشترک مرا دوسترک داشتی
بر همه خسته دلان دادگری کرده ای
چون تو درون دلی نقش تو بیرون چراست
ماه مه چون یکدلیم قصد شبیخون چراست
مهر تو کم می شود عشق من افزون چراست
من که همان دوستم دشمنی اکنون چراست
چون به نظامی رسید قصد دگرگون چراست»^۳

در وفات نظامی اختلاف است و می توان گفت: وفات او پس از سال ۵۹۷ هجری است که تاریخ آخرین مثنوی او، اسکندرنامه، است.

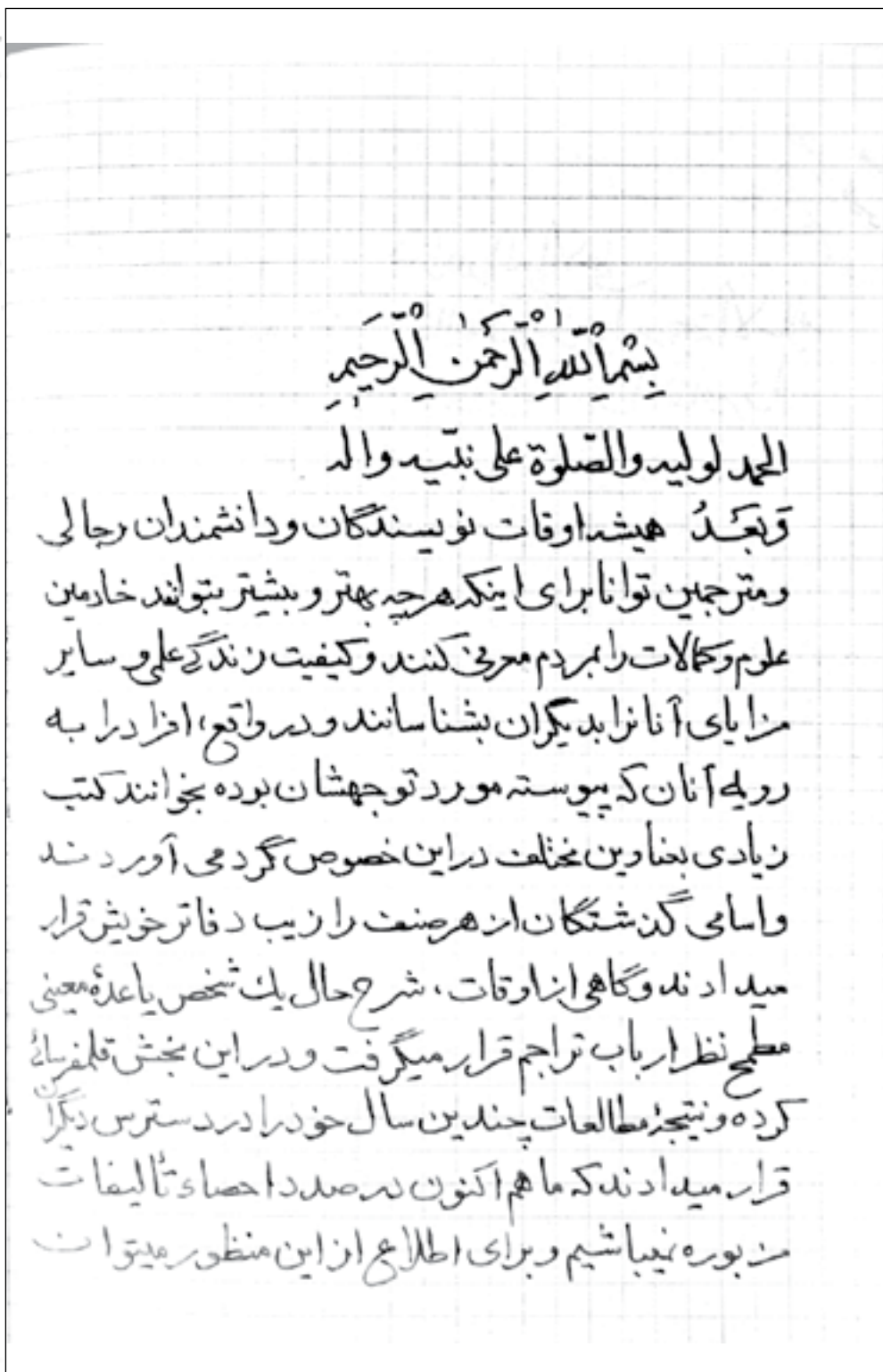
۱. مأخذ این ابیات یافت نشد.

۲. دیوان اشراق، ص ۲۸.

۳. دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی، ص ۲۶۶.

تصویر نسخ خطی و اسناد

[تصویر شماره ۱]



مقدمه تذکره باقریه، نسخه شماره ۱۱۰، کتابخانه شخصی ناصر میبدی (M)

(مقدمه مؤلف)
 توضیح داده میشود.
 و مدارک این کتاب را علاوه بر آنکه ذیل هر شرح حالی ذکر
 میکنیم در آخر کتاب بخاست حضرت رب الارباب با
 بجای از احوال مؤلفینشان یاد خواهیم کرد.
 و نظر باینکه ممکن است در شرح احوال نامبردگان بطلب
 یا نای از آن بزرگان که بمناسبتی آورده شده برسد
 از جهت تنهیم مقصود شرح حالشان را بقدریکه کتاب
 حاضر اجازه میدهد پس از پایان هر شرح حالی بعنوان
 تذیل یا تبصره و یا تکمیل بیان میکنیم.
 وانا الحقیر محمد باقر ساعدی ابن العبد الحقیر الشیخ حسین
 المقدس الشهد
 یوم الاربعاء
 ۱۳۸۳ هـ

[تصویر شماره ۳]

ص ۱۹۲

(تذکره باقریه)

متولد شده پس از تکمیل مقدمات بهمدان رفته سه سال در آنجا بوده
 فقه اصول و منطق را فرا گرفته سال ۱۲۴۲ بقم هجرت کرده و از معانی
 اعلام و اساتید آن سرزمین دین، بهره کاملی برده تا سال ۱۲۶۲ برای
 نشر احکام اسلامی بهمدان مراجعت کرده بتدریج آثار اسلامی پرداخته
 نامبرده از آیات قم و نجف اجازه روایتی را بجهاد دارد.
 آثار او تقریرات فقه، بیع و صوم و دره اصول مرحوم حجت قده و
 صلوة جمعه و صلوة در رساله در رکعت حفظه الله تعالی
 (۳۹۸) میرداماد:

میر محمد باقر فرزند میر شمس الدین محمد از مفاخر قرن یازدهم هجری است
 نسب و پدرش شمس الدین محمد از سادات بزرگوار استرآباد و
 خاندان از مردان با حقیقت و راسته خرد و داماد شیخ اجل
 علی بن عبد العالی کرکی بوده و هر کسی که میر میرور را ستوده از وی
 به نیکی یاد کرده چنانچه شیخ حسین والد شیخ بهائی در اجازه که بمیر میرور
 داده از او چنین یاد میکند السید الجلیل النبیل الاجل شمس الدین
 محمد استرآبادی در این اجازه استفاده میشود نامبرده قبل از ۹۸۳ وفات یافته
 بجلا نامبرده بمناسبت اینکه انتخاب دامادی بحقق بزرگوار و آدا
 بلقب داماد مشهور و خاندان او نیز همین لقب انتخابی را داشتند

سراغاز مدخل «میرداماد» در تذکره باقریه، نسخه شماره ۱۱۰، کتابخانه شخصی ناصر میبدی (M)

ص ۱۰۹

(تذکره باقریه)

۲۲ خرو شیرین ۳ لیلی و مجنون ۴ هفت بیکر ۵ اسکندرنامه و
 علاوه بر اینها دیوان شری نیز داشته ازاد است
 زخم چو بردل رسید دیده پر از خون چو است
 چون تو درون دل نقش تو بیرون چو است
 خود بجهان درمرا یک دلکی بودر بس
 ماه چون یکد لیم قصد شب بخون چو است
 چون برآردی عشق هر دو برابر شدیم
 مهر تو کم میشود عشق من افزون چو است
 پیشترک مرا دوستی ک داشتی
 منکه همان دوستم دشمنی اکنون چو است
 برهم خسته دلان دادگری کرده
 چون به نظامی رسید قصد دگر گون چو است
 در وفات نظامی اختلاف نمیتوان گفت وفات ارس از
 سال ۵۹۷ هجری که تاریخ آخرین مثنوی او اسکندرنامه است.
 (۳۹۹) میر درویش :

میر باقر نام درویشی عزیز بوده که در زمان رسوم سید نعمت الله
 جزایری سابق الذکر وارد شوش شده.

پایان مدخل «میرداماد» در تذکره باقریه، نسخه شماره ۱۱۰، کتابخانه شخصی ناصر میبیدی (M)

[تصویر شماره ۷]

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا و مولانا محمد نبينا و على آله
 الاثنى عشر المعصومين من بعد نبينا و بعد من جلازلهم الله تعالى اليهم
 على الحديث بما نودع في اثاره ثامن الائمة عليهم السلام و عفيك العبد المذنب
 المجاور من المحقق المحدث الوضوء و منهم علم الاعلام الفاضل الكامل المصنف
 الاديب البارع المصنف الماهر الباهر الميرزا شيخنا الميرزا محمد باقر الميرزا
 في شقيق جملة من النصاب مثل في حقه الميرزا محمد باقر الميرزا الميرزا
 في احوال العلامة الانصاري و شرح احوال المحقق الميرزا الميرزا الميرزا
 الاثرين في الاثرين مع انهم شيئا و محدوده الشياخ في هذا الاثرين في الاثرين
 و النصاب في الاثرين في الاثرين في الاثرين في الاثرين في الاثرين في الاثرين
 باللفظ الصريح بانحراف في سلسلة رواة الاحاديث في سنجارة المحققين
 و لما كان اصل ذلك باور في اجابته و في حقه في حقه في حقه في حقه
 ما صحته و بسم الله و صلوات على اجدادنا محمد و آل محمد و على الكرام المجاورين
 للائمة المعصومين في الاثرين في الاثرين في الاثرين في الاثرين في الاثرين
 بجميع طرائقهم في الاثرين في الاثرين في الاثرين في الاثرين في الاثرين
 خاصة المجتهدين و المحققين في الاثرين في الاثرين في الاثرين في الاثرين
 بالتحقيق في الاثرين في الاثرين في الاثرين في الاثرين في الاثرين
 و شجرة ما في الاثرين في الاثرين في الاثرين في الاثرين في الاثرين
 فسابر الله و الله في الاثرين في الاثرين في الاثرين في الاثرين في الاثرين
 المستفيضة في الاثرين في الاثرين في الاثرين في الاثرين في الاثرين

اجازه نامه روايت شيخ آقا بزرگ طهراني رحمه الله به مرحوم ساعدي خراساني

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل الرواية ذريعة لدرك الأحكام وخلصنا من ظلمات الشبهات
والادهاام والصلوة علي من هدانا الي شريع الاسلام وعلي له صفة الانام
مصالح الظلام واللعنة الله لعمري علي اعدائهم الي يوم القيام وبعد فقد استجازني كتبنا
وانا العبد لاني فخر الدين الكاشاني عني الله عن جرائد العالمين الكاملين
الفاضل الباذل صاحب لذوق السليم والفهم المستقيم التي الرضى الصفي صاحب التقايف
العالية والمؤلفات المتعالية همزة لعلماء العالمين زبدة الفضلاء الراشدين الشيخ محمد باقر
الساعدي ادام الله تعواياهم افاضوا واطال اوان سعادته ولد الشيخ الجليل العالم النبيل
حجة الاسلام الشيخ حسين المشهدي الشهير بمقدس دامت بركاتها العاليه فاندرام علاقه
نفسه في تحصيل العلوم الشرعيه حتي فاز بسعاري العلم والعمل وحاز بحمد الله الحظ الاحسن
فله العمل بما يتنبطه ساعدت الي ابحاح ما ثمره واسعا فمصوله اجرت له دام علاه
ان يروي عني كلما صحت لي روايته عن مثالي العظام واساتيدي الكرام لاسيما الله
الا عظم الرحيم العزيز مولانا المعظم آية الله اقام الله حبسه الله الشريف الكاشاني طاب الله
ثراه وجعل الجنة مثواه صاحب التقايف الشايعه والمؤلفات النافعه ما يزيد علي المائتين
والثلثين علي ما صرح به في اجازته للحقير في الفقه والاصول والكلام وغيره من الفنون
المتعارفة بين الاعلام واوصيه ببلانته التقوي التي هي اساس اسس هذه الرتبة العليا
والمرتبة القصوى والاحصياط الذي هو ساطع الحكمت عند الاتقان في الشبهات وان لا
ينسان من الدعوات الصالحات في مظان الاجابات لاسيما عقيب الصلوات في الخلوات
والحمد لله علي جميع الحالات والصلوات علي محمد وآله منقصة العبد في ٢٠ ربيع الثاني الحرام ١٣٨٢



[تصویر شماره ۹]

صورت تقریظ و اجازه حضرت آیه الله
علامه حائری مازندرانی دامت برکاته

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند یگانه را شایسته ترین سپاس از هر وارسته ترین فرزانه
حق شناس و ستوده ترین پیامبرانش خاندان پاکیزه روانش را درود
ایزدی سرود بی شمار و بی قیاس بر زبانها و در دلها و حواس از هر فرشته
و پری و اناس جاوید باد.

سپس پوشیده نماناد کتاب مصباح الشریعة که از بنات پاک
و بیان تابناک در صد باب از امام همام مغارب و مشارق ابی عبد الله جعفر بن
محمد الصادق علیه افضل الصلوة و اجزل السلام شرف ظهور و عز صدور
یافته در اشمال بر رازهای توحید و مکارم اخلاق و بالجمله حکمت علمی
و عملی با بدیع ترین بیان و نفیستین معانی بیعدیل است و ساختن چنین
رساله‌تی بدین روش روشن و بدین صورت زیبا تر از گلشن و استوارتر از
پیوندهای جوشن بر هر دانی توانائی آسان نیست از این روی گروهی
از اساطین دین مانند مولی محسن فیض در حقایق و غیرها و مولی محمد
حسین نوری در مستندک الوسائل بر آن اعتماد و بدان استناد فرمودند
پس شایسته است این مصباح فروزان اصباح را از حجت فالح الفجر من
لسان الصباح در ردیف توحید مفضل و رساله اهل بیجه و سایر رسایل آن
امام صدیق صادق علیه الصلوة والسلام دانست.

تقریظ علامه حائری مازندرانی رحمته الله بر ترجمه مصباح الشریعة و اجازه به مترجم،
مرحوم ساعدی خراسانی

-۳-

تقریظ علامه حائری

و مهمترین خدمت بعالم مکارم اخلاق اسلامی همانا ترجمه آن
 یزبان پارسی است تا سودش تام وجودش عام باشد و باین عمل مبرور
 و سعی مشکور نخست جناب مستطاب العالم الفاضل العامل الورع
 النقی الزاهر الباهر آقای آقا شیخ محمد باقر ساعدی دام فضله و افضاله قیام
 نموده و ترجمه ثنی فصیح و روان و شیرین و نفوذ پر مغز و دلنشین انشاد
 نموده که حق اصل جلیل را بروجی جمیل و اصل ادا فرموده شکر الله
 مساعیه و جناب ایشان با اجازه روایتی بهمان سندها که در اجازه والد
 ماجدشان عمده الفقهاء و المجتهدین و اوثق النقات و المعتمدین المنزه
 من کل شین مولانا الشیخ حسین المقدس المشهدی دامت برکاته
 نگاشته ام مجاز در روایت کتب اربعه الکافی و الفقیه و التهذیب و الاستبصار
 از عهدهین ثلثه اوایل و کتب اربعه عهدهین اربعه او اخر الوافی و البحار
 و الوسایل و المستدرک و سایر کتب معتمد متداوله بین الامامیه بسندهای
 حقیر حتی التي لم اذکرها فی اجازه والده المحترم میباشد فله ان
 یروی عنی کل ذلك من طرقي التي اقصرها و افضلها عن شیخی الافقه
 الاعظم الحاج میرزا حسین بن المیرزا خلیل النجفی الطهرانی عن صاحب
 الجواهر باسانیده عن مشایخه المتصله الی اهل البیت علیهم السلام كما اشرنا
 الیه فی اجازه والده الماجد دامت حسناته و برکاته .

و انا الاقل محمد صالح الحائری الشهیر بالعلامة

نزیل سمنان فی ثالث عشر محرم الحرام (۱۳۸۱)

تقریظ علامه حائری مازندرانی رحمته الله بر ترجمه مصباح الشریعة و اجازه به مترجم،
 مرحوم ساعدی خراسانی

فہرست منابع و مآخذ

کتاب‌ها:

- قرآن کریم.
- أبجد العلوم، سید محمد صدیق بن حسن خان بخاری قنوجی، تصحیح و تحشیہ: أحمد شمس الدین، چ ۱، بیروت: دار الکتب العلمیہ، ۱۴۲۰ ق.
- أمل الآمل فی علماء جبل عامل (تذکرہ المتبحرین فی العلماء المتأخرین)، محمد بن حسن حرّ عاملی، تصحیح: سید احمد حسینی اشکوری، چ ۱، بغداد: مکتبہ الأندلس، بی تا.
- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، تصحیح: گروه محققان، چ ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳.
- تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، محمد حسن جابری انصاری، تصحیح: جمشید مظاہری (سروش یار)، چ ۱، اصفهان: نشر مشعل، ۱۳۷۸ ش.
- تاریخ الحکماء (المسمی به درة الأخبار و لمعة الأنوار)، ظہیر الدین علی بن ابوالقاسم بیہقی، تصحیح: محمد شفیع، چ ۱، لاهور: بی نا، ۱۳۵۰ ق.
- تاریخ الحکماء قفطی (ترجمہ فارسی از قرن یازدہم ہجری)، بی نام، تصحیح: بہمن دارائی، چ ۲، تہران: انتشارات دانشگاه تہران، ۱۳۷۴ ش.
- تاریخ عالم آری عباسی، اسکندربیک منشی (ترکمان)، تصحیح: ایرج افشار، چ ۱، تہران: دارالطباعة آقاسید مرتضی، ۱۳۱۴ ق.
- تاریخ فلسفہ اسلامی (مجموعہ آشنائی با فلسفہ اسلامی)، گروه مؤلفان، زیر نظر: سید حسین نصر [و] الیور لیمن، چ ۳، تہران: حکمت، ۱۳۹۳ ش.
- تذکرۃ الشعراء، عبدالغنی فرخ آبادی، تصحیح: محمد مقتدی خان شروانی، چ ۱، علیگرہ: مطبع انسی نیوت گزت، ۱۹۱۶ م.
- تذکرۃ شعراء خوانسار، یوسف بخشی خوانساری، چ ۱، تہران: مؤسسہ مطبوعاتی میرپور، ۱۳۳۶ ش.
- تذکرۃ نتائج الأفكار، محمد قدرت اللہ گوپاموی، تصحیح: یوسف بیگ باباپور، چ ۱، قم: مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۷ ش.
- تذکرۃ نصرآبادی، محمد طاهر نصرآبادی، چ ۱، تہران: چاپخانہ ارمغان، ۱۳۱۷ ش.
- تذکرۃ روز روشن، محمد حسین مظفر صبا، تصحیح: محمد حسین رکن زادہ آدمیت، چ ۱، تہران: کتابخانہ رازی، ۱۳۴۳ ش.
- تذکرۃ ریاض الشعراء، علیقلی خان والہ داغستانی، تصحیح: ابوالقاسم رادفر [و] گیتا اشیدری، چ ۱، تہران: انتشارات پژوهشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۱ ش.
- التوحید، محمد بن بابویہ قمی (شیخ صدوق)، تصحیح: علی اکبر غفاری، چ ۱، قم: مؤسسہ النشر الإسلامي، ۱۳۶۱ ش.
- حیاة الحيوان الکبری، ابوالبقاء محمد بن موسی دمیری، چ ۲، بیروت: دارالکتب العلمیہ، ۱۴۲۴ ق.
- خاتمة مستدرک الوسائل، حسین بن محمد تقی نوری طبرسی، چ ۱، بیروت: مؤسسہ آل البيت عليهم السلام

- لإحياء التراث، ۱۴۲۹ق.
- خزائن عامره (چاپ سنگی)، غلامعلی آزاد بلگرامی، چ ۱، کانپور، مطبعة منشی نول کشور، ۱۲۱۷ق.
 - خسرو و شیرین، ابو محمد الیاس بن یوسف (نظامی گنجوی)، تصحیح: حسن وحید دستگردی [و] سعید حمیدیان، چ ۳، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۷ش.
 - خلاصة الأشعار و زبدة الأفكار (بخش اصفهان)، تقی الدین محمد بن علی کاشانی، تصحیح: عبد العلی ادیب برومند [و] محمد حسین نصیری کهنمویی، چ ۱، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۶ش.
 - دیوان اشراق، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: سمیرا پوستین دوز، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۵ش.
 - دیوان اشعار خاقانی، افضل الدین بدیل بن علی خاقانی شروانی، تصحیح: علی عبدالرسولی، چ ۱، تهران: چاپخانه سعادت، ۱۳۱۶ش.
 - دیوان المتنّی، ابوطیب احمد بن حسین الجعفی، چ ۱، بیروت: دار بیروت، ۱۴۰۳ق.
 - دیوان حافظ، شمس الدین محمد بن بهاء الدین حافظ شیرازی، تصحیح: پرویز ناتل خانلری، چ ۳، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۵ش.
 - دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی، ابو محمد الیاس بن یوسف (نظامی گنجوی)، تصحیح: سعید نفیسی، چ ۵، تهران: انتشارات فروغی، ۱۳۶۴ش.
 - دیوان مشتاق، سید علی مشتاق اصفهانی، تصحیح: حسین مکی، چ ۱، تهران: کتابفروشی مروج، بی تا.
 - دیوان میرداماد، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: میرزا محمود شفیع، چ ۱، اصفهان: کتابفروشی خوانساری ها، ۱۳۴۹ش.
 - الذریعة إلى تصانیف الشيعة، محمد محسن بن علی منزوی طهرانی (شیخ آقابزرگ)، تصحیح و تعلیق: علی نقی منزوی [و] احمد منزوی، چ ۳، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۳ق.
 - رجال اصفهان (تذکره القبور)، عبدالکریم بن مهدی گزی برخواری، تصحیح: مصلح الدین مهدوی، چ ۲، اصفهان: بی نا، ۱۳۲۸ش.
 - الرسالة القشیریّة، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری، تصحیح: عبدالحلیم محمود [و] محمود بن شریف، چ ۱، قاهره: دارالمعارف، بی تا.
 - روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات، محمد باقر بن زین العابدین خوانساری، تحقیق: اسدالله اسماعیلیان، چ ۱، قم: مکتبه اسماعیلیان، ۱۳۹۰ق.
 - ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، عبدالله بن عیسی بیگ افندی اصفهانی، ترجمه: محمد باقر ساعدی خراسانی، چ ۲، مشهد: انتشارات بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳ش.
 - ریاض الجنّة، محمد حسن بن عبدالرسول فانی زنوزی، تصحیح: علی صدراپی خویی [و] علی رفیعی، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۰ش.
 - ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة أو اللقب (کنی و ألقاب)، محمد علی مدرّس خیابانی تبریزی، چ ۱، قم: توحید، ۱۳۹۵ش.

- سلافة العصر في محاسن أهل العصر، سید علی بن احمد حسینی دشتکی (سید علی خان مدنی)، تحقیق: محمود خلف البادی، چ ۱، دمشق: دارکنان، ۲۰۰۹م.
- سیر تحوّل مکتب فلسفی اصفهان از این سینا تا ملاصدرا، سید مهدی امامی جمعه، چ ۳، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۷ش.
- الصراط المستقیم، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: علی اوجی، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب [و] انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۱ش.
- عرفات العاشقین و عرصات العارفين، تقی الدین محمد بلیانی اصفهانی، تصحیح: ذبیح الله صاحب کاری [و] آمنه فخر احمد، چ ۱، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب [و] انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ش.
- علاقة التجريد، سید محمد اشرف بن عبد الحسیب علوی عاملی، تحقیق: حامد ناجی اصفهانی، چ ۱، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ش.
- عیون الأنباء فی طبقات الأطباء، ابوالعباس احمد بن قاسم سعدی خزر جی (ابن ابی أصیبة)، تحقیق: عامر نجار، چ ۱، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۲۰۰۱م.
- غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد بن محمد تیمی آمدی، تصحیح: سید مهدی رجایی، چ ۲، قم: دار الکتب الإسلامی، ۱۴۱۰ق.
- فارابی و الحروف، قاسم پورحسن، چ ۱، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۹۹ش.
- فضائل السادات، سید محمد اشرف بن عبد الحسیب علوی عاملی، تحقیق: سید مهدی رجایی، چ ۲، مشهد: اعتقاد ما، ۱۳۹۷ش.
- الفوائد الرضویة (فی أحوال علماء المذهب الجعفریة)، شیخ عباس قمی (محدث قمی)، تحقیق: ناصر باقری بیدهندی، چ ۳، قم: انتشارات بوستان کتاب، ۱۴۰۰ش.
- الفهرست، ابوالفرج محمد بن اسحاق (ابن ندیم)، تصحیح و ترجمه: رضا تجدد، چ ۱، تهران: اساطیر، ۱۳۸۱ش.
- الفیلسوف الإيراني الكبير صدر الدين الشيرازي، ابو عبد الله زنجانی، چ ۲، تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا (مؤتمر إحياء ذکری الفیلسوف صدر الدین الشیرازی)، ۱۴۱۹ق.
- قصص العلماء، محمد بن سلیمان تنکابنی، تصحیح: محمد رضا برزگر خالقی [و] عفت کرباسی، چ ۳، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹ش.
- كشف الظنون عن أسامي الكتب و الفنون، مصطفی بن عبد الله کاتب چلبی (حاجی خلیفه)، تصحیح: محمد شرف الدین یالتقایا، چ ۱، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۹۴۱م.
- الکشکول، بهاء الدین محمد بن حسین جبعی عاملی (شیخ بهایی)، تصحیح: محمد بن عبد الکرم النمري، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.
- کفایة المهتدي فی معرفة المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، سید محمد میرلوحی موسوی سبزواری، چ ۱، قم: دارالتفسیر، ۱۴۲۶ق.
- کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهایی، بهاء الدین محمد بن حسین جبعی عاملی (شیخ بهایی)،

- تصحیح: کاظم عابدینی مطلق، چ ۱، قم: آفرینه، ۱۳۹۳ ش.
- کلیات زلالی خوانساری، زلالی خوانساری، تصحیح: سعید شفیعیون، چ ۱، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۴ ش.
- لؤلؤة البحرين (في الإجازات و تراجم رجال الحديث)، یوسف بن احمد بحرانی (صاحب حدائق)، تصحیح: سید محمد صادق بحر العلوم، چ ۱، نجف: مطبعة النعمان، ۱۳۸۶ ق.
- مآثر رحیمی، ملا عبدالباقی نهاوندی، تصحیح: محمد هدایت حسین، چ ۱، کلکته: مطبعة بیتس مشن، ۱۹۳۱ م.
- مجمع الفصحاء، رضاقلی خان هدایت طبرستانی، تصحیح: مظاهر مصفا، چ ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۶ ش.
- مجموعه اشعار ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملاصدرا)، تصحیح: محمد خواجهی، چ ۶، تهران: مولی، ۱۳۹۷ ش.
- مجموعه مصنفات حکیم مؤسس، آقاعلی مدرّس طهرانی، تصحیح: محسن کدیور، چ ۱، تهران: نشر اطلاعات، ۱۳۷۸ ش.
- محبوب القلوب، قطب الدیم محمد بن علی اشکوری لاهیجی، تصحیح: ابراهیم دیباجی [و] حامد صدقی، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۷۸ ش.
- مصنفات میرداماد، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: عبدالله نورانی، چ ۱، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ ش.
- میرداماد، سید محمد خامنه‌ای، چ ۱، تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۴ ش.
- نجوم السماء في تراجم العلماء (مع رسالة نبراس النور و الضياء ترجمة مؤلف نجوم السماء)، محمد علی بن محمد صادق آزاد کشمیری، تصحیح: میرهاشم محدث، چ ۲، تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۷ ش.
- نخبة المقال في علم الرجال، سید حسین بن رضا بروجرودی، چ ۱، تهران: کتابخانه مجلس شورای ملی، ۱۳۱۳ ق.
- نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، حسین بن نصر خلوانی، چ ۱، قم: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۸ ق.

نسخه‌های خطی:

- تذکره باقریه، محمدباقر ساعدی خراسانی، نسخه شماره ۱۱۰، کتابخانه شخصی ناصر میبدی (کرمانشاه).
- الترجمة الصفویة في الملة المصطفویة، محمود بن میرزا علی اصفهانی، نسخه شماره ۷۵۴۰/۴، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).

منابع الکترونیکی:

- مدخل «تذکره نویسی» در دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- «بی‌مهری در حق کتاب روضات الجنّات»، رسول جعفریان، منتشر شده در: کانال تلگرامی رسول جعفریان، ۲۸/فروردین/۱۳۹۸ ش. موجود در پیوند زیر:

<https://t.me/jafarian1964/11938>.



برگی نفیس از ادعیه میرداماد برای شاه عباس صفوی
 نسخه شماره ۷۸، کتابخانه ملی ملک (تهران)

بازخوانی منابع

میرداماد در آینه منابع تاریخی و تذکرها

(مروری بر متون و اسناد تاریخی، به ضمیمه نویافته‌هایی درباره میرداماد)

حسین نجفی *

دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس (تهران)

طیبه حاج باقریان **

دانش آموخته کارشناسی ارشد علم اطلاعات و دانش‌شناسی، دانشگاه پیام نور (واحد مشهد)

فهرست‌نگار و پژوهشگر اسناد و متون کهن، کتابخانه آیه الله بروجردی رحمته الله علیه (قم)

مقدمه

-۱-

درآمد

متون تاریخی و تذکرها، نخستین مراجع برای شناخت شخصیت‌های تاریخی، سوانح زندگی آنان، شاگردان و استادان آن‌ها و کم‌وکیف آثارشان به شمار می‌روند؛ اما این مراجع از اعتبار یکسان برخوردار نیستند. بیشتر اطلاعات مفید و مطمئن در منابعی یافت می‌شوند که دوره حیات یا نزدیک به وفات اعلام نگاشته شده‌اند؛ اما در منابع متأخر، رفته‌رفته اغلاط و آشفتگی‌هایی وارد شده که خوانندگان و محققان را حیران و سرگردان می‌کنند. گزارش این منابع از زندگی پیشینیان، یا خوشه‌چینی از منابع دست‌اول است یا تلنباری از موهومات و افسانه‌هاست که بر سر واقعیتی ظریف آوار شده است. منابع زندگی میرداماد نیز از این واقعیت برکنار نیستند؛ چنان‌که بیشتر مآخذ متأخر، با اغلاط و مکررات آزاردهنده آمیخته‌اند؛ از این رو، نخستین گام برای نگارش زندگی‌نامه دقیق و استخراج گاهشمار مطمئن از حیات وی، نقد منابع تاریخی و تذکرهاست. با طبقه‌بندی و ترتیب منابع، تطبیق مطالب آن‌ها با یکدیگر و توجه به نسخه‌های خطی، می‌توان به داده‌هایی مطمئن، یکدست و مستند دست یافت.

* رایانامه: hossein.najafi@modares.ac.ir

** رایانامه: hajbaqeriyani@yahoo.com

تاکنون تک‌نگاری‌های متعددی درباره میرداماد تألیف شده‌اند؛ اما با تتبع در منابع تاریخی، تذکرها و اسناد و نسخ خطی - به‌ویژه آثار متقدم که در عصر میرداماد نگاشته شده‌اند - زوایای جدیدی از حیات وی آشکار می‌شود. با توجه به این نکته و به‌قصد نقد و عیارسنجی منابع، شناخت‌نامه حاضر را در سه بخش تدوین کرده‌ایم: بخش نخست به بازخوانی شخصیت میرداماد در منابع تاریخی و تذکرها اختصاص دارد. بخش دوم شامل مجموعه‌ای از اطلاعات پراکنده و نویافته است که در تصحیح برخی اغلاط مشهور درباره میرداماد و آگاهی از نقاط مجهول در زندگانی وی، بسیار مفید و مؤثرند. همچنین، در جریان این بازخوانی، با سرخ‌های مهم و درخور توجهی مواجه شدیم که در بخش سوم، ذیل عنوان «پیشنهادهای پژوهشی» ارائه شده‌اند. درباره نوشتار پیش‌رو، لازم به ذکر است که:

۱. برای تدوین این شناخت‌نامه، بیش از دویست منبع تاریخی و تذکره را که از دوره حیات میرداماد تا عصر حاضر نگارش یافته‌اند، بررسی کردیم که در نهایت، هفتادوشش منبع با موضوع تاریخ عمومی، تذکره‌نگاری و تراجم، از میان آن‌ها انتخاب شدند. این گزینش به‌گونه‌ای بوده است که علاوه بر اصالت، اهمیت و شهرت منابع متقدم، میزان تأثیر منابع متأخر نیز بازنگوده شود. بخش اول نوشتار حاضر، حاصل مطالعه و بررسی دقیق این منابع منتخب است. در مطالعه کتاب‌شناختی و فراهم‌آوری این منابع، از کتاب تاریخ‌نگاری عصر صفویه و شناخت منابع و مآخذ، به‌طور ویژه استفاده کرده‌ایم. حاجت به تذکار نیست که منابع کتاب‌شناختی، کتب تاریخ فلسفه، دانش‌نامه‌ها و دایرة‌المعارف‌ها، تک‌نگاری‌ها، مقالات و پایان‌نامه‌هایی که درباره میرداماد نوشته شده‌اند، همگی از دایرة این مطالعه خارج‌اند.

۲. با توجه به کثرت آثار نگاشته‌شده در عصر صفوی - به‌ویژه منابع تاریخی، وقایع‌نگاری، تراجم، مجلس‌نویسی و حسب‌حال‌نویسی - می‌توان حدس زد که همچنان بخش معتناهی از منابع این دوره تصحیح و منتشر نشده‌اند. منابع کهنی که در این نوشتار بررسی شده‌اند، آثار مورخان معاصر با میرداماد هستند که عمده مطالب خود را بر پایه معاشرت و ملاقات با وی نگاشته‌اند؛ از جمله خلاصة‌الأشعار میر تقی‌الدین کاشانی، تذکره خیرالبیان سیستانی، عرفات‌العاشقین اوحدی بلیانی و تاریخ عالم‌آرای عباسی، نوشته اسکندربیک منشی. دو کتاب یادنامه سیدبجراعلوم میردامادی و تاریخ فرهنگ و ادب گرگان و استرآباد نیز جدیدترین منابع مرتبط با میرداماد هستند که با تحقیق مفصل در متون متقدم، تألیف شده‌اند.

۳. در میان هفتادوشش منبع بررسی‌شده، هجده عنوان در شرح حال شعراء و ادیبان، شانزده عنوان در تاریخ عمومی و پانزده عنوان در شرح حال علماء شیعه نگاشته شده و مابقی آن‌ها در شرح حال حکماء و فلاسفه، رجال و راویان حدیث، فقهاء و سادات، رجال استرآباد، رجال اصفهان و موضوعات دیگر است.

۱. در این شناخت‌نامه مدخل مستقلی برای منابع کتاب‌شناختی همچون الذریعة إلى تصانیف الشيعة (از شیخ‌آقابزرگ طهرانی)، کشف‌الحجب و الأستار عن وجه‌الکتاب و الأسفار (از سیداعجازحسین گنتوری)، کشف‌الأستار عن وجه‌الکتاب و الأسفار (از سیداحمد صفایی خوانساری) و... اختصاص نیافته؛ اما به‌مناسبت‌های مختلف، مطالب کتاب‌شناختی پراکنده‌ای در آن مطرح شده است.

۴. پنج اثر از منابع بررسی شده با عناوین «صُحف ابراهیم»، «خلاصة الأفكار»، «کتاب الرجال الكبير»، «تذکره برخی حکماء و عرفاء» و «تذکره باقریه» تاکنون تصحیح نشده‌اند و اطلاعات آن‌ها درباره میرداماد، برای اولین بار منتشر می‌شود. برای نقل محتوای این منابع، به نسخه‌های خطی آن‌ها مراجعه کرده‌ایم.
 ۵. آثار بررسی شده در بخش نخست، بر اساس تاریخ تألیف کتاب یا دوره حیات مؤلف مرتب شده‌اند. اطلاعات دست‌اول و کامل و مفصل را درباره میرداماد، در حدود پانزده اثر نخست می‌توان یافت که تا حدود سال ۱۰۹۷ هجری قمری تألیف شده‌اند. تذکره‌نویسان بعدی، عمده مطالب خود را وام‌دار این آثار متقدم هستند. کهن‌ترین اثر را تقی‌الدین کاشانی در بازه زمانی ۹۷۵ تا ۱۰۱۶ هجری قمری نگاشته است. همچنین، مطالب تاریخ عالم‌آرای عباسی، سلافة العصر، خلاصة السیر و أمل الآمل، بیش از همه در منابع بعدی تکرار شده‌اند که در بیشتر مداخل، به بسآمد این تکرار اشاره کرده‌ایم.
 ۶. در شش موضع از بخش نخست این نوشتار - یعنی در مداخل شماره ۲۴، ۴۵، ۵۸، ۵۹، ۶۲ و ۶۶ - دو اثر از یک نویسنده در یک مدخل معرفی و بازخوانی شده‌اند؛ لذا، بخش اول مشتمل بر بازخوانی ۷۶ منبع در قالب ۷۰ مدخل است.
 ۷. مؤلفانی با سابقه سکونت در سایر کشورهای اسلامی، از جمله سیدعلی‌خان مدنی (از حجاز)، یوسف بن احمد بحرینی، محمد بن فضل الله محبی (از سوریه)، قیس آل قیس و محمدرضا حکیمی کربلایی (از عراق)^۱ و... به شرح حال و معرفی آثار میرداماد پرداخته‌اند؛ اما بیشتر آثار بررسی شده در این پژوهش، از مؤلفان ایرانی بوده و ده عنوان از آن‌ها به نویسندگان هندی تعلق دارند.
 ۸. در جریان این تحقیق، به برخی اسناد و نسخه‌های خطی نیز مراجعه کرده‌ایم. تقریظ‌ها، انجامة‌ها، یادداشت‌های تملک و دیگر برافزوده‌های این نسخه‌ها، اطلاعات مفیدی در اختیار نگارندگان قرار دادند. همچنین، از برخی منابع تاریخی و تذکره‌ها نیز سرنخ‌های جدیدی درباره استادان میرداماد، شاگردان او، تاریخ تألیف آثار وی، حکایات مشهور و معروف درباره میرداماد و روابط اجتماعی و علمی او با دیگران به دست آمد. این یافته‌ها را به صورت منسجم و به تفکیک موضوع در بخش دوم این نوشتار منعکس کرده‌ایم؛ چنان‌که
-
۱. قیس آل قیس، نویسنده معاصر عراقی است که در کتاب الإیرانیون و الأدب العربی مدخلی مفصل به میرداماد اختصاص داده است. وی گزیده‌ای از اطلاعات کتاب‌های الکئی و الألقاب، حقائق المقربین، سلافة العصر، روضات الجنات و... را بیان کرده است. همچنین، در معرفی آثار میرداماد، از کتاب الذریعة و دیگر منابع کتاب‌شناسی شیعی بهره برده و بر اساس آن‌ها، مشخصات چاپ و نسخه‌شناسی آثار میر را تکمیل کرده است. نگر: الإیرانیون و الأدب العربی، ج ۳، صص ۴۴۷-۴۲۹. محمدرضا حکیمی کربلایی نیز در کتاب تاریخ العلماء عبر العصور المختلفة که شامل شرح حال گزیده‌ای از رجال نامدار تاریخ تشیع است، مدخلی به نام میرداماد گشوده و اطلاعات منابعی همچون سلافة العصر، أمل الآمل و قصص العلماء را بازگو کرده است. نگر: تاریخ العلماء عبر العصور المختلفة، صص ۸۳-۸۶. با توجه به اینکه مندرجات این دو اثر، گردآوری و تکرار مطالب منابع پیشین است، در متن نوشتار کنونی، اشاره‌ای به آن‌ها نشده است.

- در حاشیه بخش اول نیز به مناسبت های مختلف از آن ها بهره برده ایم.
۹. در جریان بررسی منابع تاریخی و تذکرها، سؤالات جدیدی درباره حیات و شخصیت میرداماد ایجاد شد که پاسخ به آن ها حاجتمند پژوهش های گسترده و دقیق در حوزه های گوناگون است. این سؤالات و ابهامات را در بخش سوم به همراه پاره ای توضیحات مفید ارائه کرده ایم تا مقدمه ای باشند برای پژوهش های آتی در حوزه تاریخ و میردامادشناسی.
۱۰. حجم مداخل در نوشتار پیش رو یکسان نیست. ملاک ما در بازخوانی هر منبع، اصالت و تازگی اطلاعاتی است که درباره میرداماد به دست می دهد؛ از این رو، در برخی منابع که مطالب مفصّلی درباره میر دارند، بیشتر درنگ کرده و از منابع مختصر، به اشارت عبور کرده ایم.
۱۱. با توجه به گستردگی حجم کار و جلوگیری از عقب گرد خواننده گرامی، برخی مطالب و نقل قول های مهم را حسب حاجت تکرار کرده ایم.
۱۲. با عنایت به ساختار توصیفی این نوشتار و گستردگی آن، با بهره گیری از ادبیات دایرة المعارفی و زبان معیار، حتی الامکان از کاربرست آرایه ها و صنایع ادبی پرهیز کرده ایم. همچنین، تمام نقل قول ها از حیث رسم الخط و علائم سجاوندی، بر اساس قوانین و عادات نوشتار امروزی تنظیم شده اند.
۱۳. اضافات توضیحی مؤلفان شناخت نامه در میان دو کمان و اضافات مصححان متون مراجع، در میان دو قلاب در نقل قول ها مشخص شده اند.
۱۴. هدف اصلی ما، معرفی و فراهم آوری منابع تاریخی و مواد خام برای پژوهش های بعدی بوده است؛ از این رو، کوشیده ایم مجموعه ای جامع از اطلاعات تاریخی متقن را در این نوشتار منعکس کنیم.
- رئوس برخی مطالب مهم و پرتکرار در منابع تاریخی، به صورت مختصر و به تفکیک موضوع، در ادامه ذکر خواهند شد.

-۲-

نام، شهرت و القاب

در اکثر متون و منابع تاریخی، نام و شهرت میرداماد را به صورت «میرمحمدباقر بن شمس الدین محمد حسینی استرآبادی» ثبت کرده اند. برخی تذکره نویسان همچون تنکابنی، خوانساری و بروجرودی، از وی با نام «محمد» و لقب «باقر» یاد کرده اند؛ اما از دقت در برخی مستندات، به دست می آید که نام میر «محمدباقر» بوده است. بررسی آغاز و انجام بیش از بیست اثر میرداماد، فرا می نماید که وی در چهار اثر با نام «محمدباقر بن محمد الحسینی المشتهر بداماد» یا «محمدباقر الداماد الحسینی» از خود یاد کرده و در نوزده اثر، خود را با نام «محمد بن محمد یدعی / یلقب باقر الداماد الحسینی» یا «محمد بن محمد المدعو / الملقب بباقر داماد الحسینی» معرفی کرده است. وی

۱. نگر: قصص العلماء، ص ۴۲۹؛ روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات، ج ۲، ص ۶۴؛ المستطرفات، ص ۱۸۸.

همچنین، در پایان برخی یادداشت‌ها، اجازه‌ها و تقریظ‌ها، نام خود را به صورت «محمدباقر الداماد الحسینی»^۱ ثبت کرده است. افزون بر آنکه دو شیخ اجازه میرداماد، از او با نام «سید محمدباقر» یاد کرده‌اند، برخی از شاگردان و معاصران میر نیز از او با عبارت «سمی خامس أجداده الأئمة المعصومین» یا عبارتی مشابه یاد کرده‌اند که وی را هم نام با امام محمدباقر علیه السلام معرفی می‌کند.^۲ همچنین، نقش مهر میرداماد - که در آن عصر به منزله شناسنامه افراد بوده^۳ - به صورت «یثق بالملك القادر الغني، عبده محمدباقر بن محمد الحسینی» حک شده است.^۴

میرداماد از سلسله سادات مرعشی مازندران به شمار می‌رود؛ اما هیچ‌گاه با شهرت «مرعشی» معروف نبوده و در منابع تاریخی از وی با این لقب یاد نشده است. تنها آیه‌الله سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی میرداماد را به این شهرت خوانده و درباره او نوشته است:

«سید فلاسفة الشيعة، جرثومة الفضائل، أعجوبة الدهر، نابغة الزمان، الإمام القدوة في العلوم العقلية، الأمير محمدباقر الحسینی المرعشی المشتهر بالداماد بن محمد بن محمود بن السلطان السيد عبدالکریم خان الثاني».^۵

برای اولین بار، فضل‌الله محبی در معرفی میرداماد، لقب «اصفهانی» را به کار برده است؛^۶ اما عمده مورخان و تذکره‌نویسان، وی را اصفهانی نخوانده‌اند. تولد و مدت زندگانی میرداماد در استرآباد مشخص نیست. برخی مورخان درباره کودکی وی نوشته‌اند:

«در صغر سن و آغاز نشو و نما، سفر خیر مشهد مقدس معلی اختیار نموده...».^۷

۱. برخی از این اسناد عبارت‌اند از: «اجازه به سیداحمد علوی عاملی»، «اجازه به شیخ محمد گنابادی» و «تقریظ بر مجموعه اهدایی به شیخ محمدعلی عاملی». نگر: اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، ص ۳۲۶؛ ص ۳۲۹؛ ص ۳۳۶.

۲. نمونه را نگر: الرواشح السماویة (نسخه خطی)، برگ ۱ (تقریظ عادل بن مراد اردستانی)؛ القبسات، ص سی و یک.

۳. در گذشته، مهر هر فرد نشانگر نام، شهرت، طبقه و حرفه او بوده است. مهر به منزله شناسنامه افراد بوده و هیچ نوشته و سندی بدون آن، اعتبار نداشته است. جایگاه مهر به گونه‌ای بود که اغلب افراد در هر قشر از جامعه، مهر مخصوص به خود را داشتند و تنها نقش و شکل و اندازه آن‌ها متفاوت بوده است. یکی از اجزاء مهم مهرها، نام دارندگان آن‌هاست. برخی افراد حسب ذوق، سلیقه، حرفه و منزلت‌شان، سجع مهر خود را مصراع یا بیتی از اشعار مشهور یا بخشی از آیه قرآن یا نام پیامبران و ائمه علیهم السلام بر می‌گزیدند. البته، انتخاب این نوشته به گونه‌ای بود که با نام، عنوان یا لقب صاحب مهر مناسبت داشته باشد.

۴. نگر: نقد المحصل (الف/ نسخه خطی)، برگ ۳.

۵. آیه‌الله مرعشی نجفی، سلسله سادات مرعشی را به سیدمحمدخان وزیر متصل دانسته است. سیدمحمدخان، جامع سلسله سادات مرعشی و سادات شهرستانی در کربلا با سلسله سادات محقق داماد بوده و فرزند سیدعبدالکریم خان ثانی است. آیه‌الله مرعشی نجفی، بنا بر تحقیق و تفحص، سال وفات میرداماد را ۱۰۴۰ هجری قمری دانسته و اشاره کرده است که سال‌های ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ هجری قمری را نیز برای وفات او ذکر کرده‌اند. نگر: إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج ۱، ص ۱۲۷ (مقدمه مصحح).

۶. نگر: خلاصة الأثر، ص ۳۰۱.

۷. خلد برین (ایران در روزگار صفویان)، ص ۴۱۷.

شهرت «استرآبادی» برای میرداماد، نخستین بار در کتاب امل الآمل به کار رفته و در برخی متون پس از آن نیز راه یافته است. ضمن آنکه محمد صالح استرآبادی در قرن سیزدهم هجری قمری و اسدالله معطوفی در دوره معاصر، نام میر را در زمره علماء و ادباء استرآباد آورده‌اند.

لقب «داماد» معروف‌ترین و مشهورترین شهرت میرداماد است. پدر وی، شمس‌الدین محمد استرآبادی، به دامادی محقق ثانی مفتخر بوده و بدین جهت، به «داماد» اشتها یافته و این لقب، رفته‌رفته به فرزند او نیز منتقل شده است. در اکثر متون تاریخی ضمن اشاره به این لقب، مناسبت آن نیز ذکر شده است؛ اما برخی مورخان - به‌ویژه تذکره‌نویسان هندی مانند گوپاموی، فتح‌آبادی و سامی^۲ - به اشتباه، میرداماد را داماد شاه عباس معرفی کرده و لقب «داماد» را به این وصلت مستند دانسته‌اند.

دیگر لقب معروف میرداماد، «معلم ثالث»^۳ است که به دو صورت «المعلم الثالث» و «ثالث المعلمین»^۴ به کار رفته است. طبق بررسی‌های تاریخی، میرداماد قبل از سال ۱۰۲۰ هجری قمری به این عنوان ملقب بوده است. مؤلف تذکره خیرالبیان که اثر خود را در سال‌های ۱۰۱۷ تا ۱۰۱۹ هجری قمری نگاشته، در معرفی میر آورده است:

«میرمحمدباقر - سلمه الله - المتخلص بـ «إشراق»، جامع علوم عقل و نقل و هادی فرع و اصل است و دانشمند و حکیم؛ و برخی از فضلاء میرمحمدباقر را «معلم ثالث» می‌شمردند»^۵.

همچنین، سید احمد علوی عاملی که در سال ۱۰۲۳ هجری قمری شرحی بر تقویم‌الایمان میرداماد نگاشته، به این لقب اشاره کرده و از میر با عنوان «ثالث المعلمین، بل أولهما لو كشف الغطاء من

۱. نگر: امل الآمل في علماء جبل عامل، ج ۲، ص ۲۴۹.

۲. نگر: تذکره نتائج الأفکار، ص ۷۲؛ تذکره الشعراء، ص ۱۳؛ الأعلام، ج ۲، ص ۲۰۹۸.

۳. برخلاف لقب «معلم اول» که بر ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ قبل از میلاد) و «معلم ثانی» که بر حکیم ابونصر فارابی (۲۵۹-۳۳۹ هجری قمری) به انحصار اطلاق می‌شده‌اند، لقب «معلم ثالث» یا «ثالث المعلمین» بر شخصیت‌های مختلفی در اعصار گوناگون اطلاق شده است. برخی مصادیق «معلم ثالث» به ترتیب تاریخی عبارت‌اند از: احمد بن مسکویه رازی (۳۲۰-۴۲۱ هجری قمری)؛ شیخ رئیس، ابوعلی سینا (۳۷۰-۴۲۸ هجری قمری) (میرداماد نیز او را با این لقب خوانده است. نگر: مصنفات میرداماد، ج ۱، ص ۵۱۰)؛ غیاث‌الدین منصور حسینی دشتکی (۸۶۶-۹۴۸ هجری قمری)؛ میرداماد (۹۶۹-۱۰۴۰ هجری قمری)؛ تفضل حسین کشمیری سیالکوتی لاهوری (۱۱۴۰-۱۲۱۵ هجری قمری). نگر: أعيان الشيعة، ج ۳، ص ۱۵۸؛ ریحانة الأدب في تراجم العرفین بالکنية أو اللقب، ج ۵، ص ۳۴۵؛ تجارب الأمم، ج ۱، ص ۲۲؛ نقد حال، ص ۱۷۹؛ خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۶؛ فیلسوف شیرازی در هند، ص ۱۱۲.

۴. این لقب را به دو صورت «ثالث المعلمین (مثنی)» و «ثالث المعلمین (جمع)» می‌توان استعمال کرد؛ اما از حیث ادبی، صورت «ثالث المعلمین» ترجیح دارد؛ زیرا این ترکیب، نوعی متناقض‌ناست که همچون «حاضر غایب» در شعر سعدی و «عقلاء المجانین» یا «میت‌الاحیاء» در کلام عرب، بلاغت و تأثیر سخن را دوچندان می‌کند. تلقیب محدث نوری (درگذشته ۱۳۳۰ هجری قمری) به «ثالث‌المجلسین» نیز از همین باب است.

۵. «قسمتی از تذکره خیرالبیان در شرح احوال و آثار علما و شعراء عصر صفوی»، ص ۴۳.

البین» یاد کرده است.^۱ علاوه بر علوی عاملی، افراد دیگری نیز مشابه این تعبیر را برای میرداماد به کار برده‌اند.^۲

میرداماد علاوه بر آثار علمی، در مکاتبات سیاسی نیز با این لقب خطاب می‌شده است؛ برای مثال، در استفتاء دربار شاه عباس صفوی از میر درباره جنگ با عثمانی، وی را چنین خوانده‌اند: «شمس المشرقین، بدر الخافقین، ثالث المعلمین، بل المعلم الأول لو كشف الغطاء عن البین».^۳

مناسبت‌های مختلف برای این لقب ذکر کرده‌اند؛ مثلاً، کشمیری همدانی میر را هم‌ردیف خواجه نصیرالدین طوسی و بوعلی سینا دانسته و نوشته است: «او را از قسم نصیر طوسی و بوعلی سینا می‌دانند؛ بلکه او را «معلم ثالث» می‌گویند».^۴

اما درست‌تر آن است که او را به جهت مقام رفیعش در فلسفه، پس از ارسطو (معلم اول) و فارابی (معلم ثانی)، «معلم ثالث» نامیده‌اند. میرداماد خود نیز بر این باور بوده و در آثارش از ارسطو با عنوان «المعلم اول» و «معلم الصناعة» یاد می‌کند و در تعلیم فلسفه، خود را با معلم ثانی، ابونصر فارابی، هم‌ردیف می‌داند.^۵ میر را «معلم رابع» نیز خوانده‌اند.^۶ همچنین، گاهی وی را «استادالبشر» لقب داده‌اند.^۷ البته، می‌دانیم که این لقب در اصل، از آن خواجه نصیرالدین طوسی است.^۸

تقریباً در تمام متون بررسی شده، از میرداماد با احترام و تمجید یاد شده و القاب گوناگونی برای وی به کار رفته است. برخی از این القاب، مشهور و معروف‌اند و برخی که چندان شهرت ندارند، بیانگر نگرش خاص مورخان و تذکره‌نویسان به شخصیت میرداماد هستند. تعدادی از این القاب و اوصاف عبارت‌اند از: «سیدالمجتهدین»، «خاتم‌المجتهدین»، «عارف مناہج السداد و الرشاد»، «جامع المعقول و المنقول»، «هادی فرع و اصل»، «واقف اسرار مبدأ و معاد»،^۹ «سیدالحکماء و المتکلمین»^{۱۰}، «المحقق في المعقول و المحق في المنقول»، «ماهر في العقلیات و

۱. نگر: تقویم الإیمان و شرحه كشف الحقائق، ص ۳۸۵.

۲. نگر: شرعة التسمية، ص ۲۲؛ منطق و مباحث الفاظ، ص شصت و شش.

۳. مقالات تاریخی، ج ۱۲، ص ۲۴۰.

۴. طبقات شاهجهانی (طبقه ناسعه)، صص ۵۴-۵۳.

۵. نگر: معلم ثالث، ص ۲۳.

۶. میرزا حسن خان جابری انصاری، ادیب و مورخ معاصر، در رساله مختصر خود که در معرفی علماء اصفهان نگاشته، میرداماد را در زمره علماء این شهر معرفی کرده و مدخل میر را با لقب «معلم رابع» آغاز کرده است. وی بر مرجعیت میر تأکید کرده و او را از ائمه جمعه اصفهان بر شمرده است. نگر: «علمای اصفهان»، ص ۴۸۶.

۷. نگر: فهرس التراث، ج ۱، ص ۸۴۸؛ محافل المؤمنین في ذیل مجالس المؤمنین، ص ۹۷.

۸. نگر: معلم ثالث، ص ۲۵.

۹. از جمله القابی است که واله اصفهانی در تذکره خلد برین، مکرر برای میرداماد به کار برده است.

۱۰. این لقب را عبدالرزاق لاهیجی برای میرداماد به کار برده و در میان مورخان، بنارسی و محمد مظفر صبا، دو

التقلّیات»، «رئیس العلماء ببلاد العجم»، «نور حدیقة حکمة الإشراف»، «أنموذج الحكماء القدماء من الفرقة الأفلاطونية» و....

-۳-

پدر و جدّ مادری

میرداماد از جانب مادر، نواده یکی از فقهاء مقتدر شیعی، یعنی شیخ علی بن عبدالعالی معروف به «محقق کرکی» و «محقق ثانی»، است. وی از چهره‌های برجسته علمی و فرهنگی عصر صفوی بوده است؛ فقیه‌ای که بر همه علماء سیادت داشته و پس از مهاجرت به ایران، در ساختار دینی عصر صفویه نقشی تعیین‌کننده ایفاء کرده است.^۱ ارتباط میرداماد با او چنان اهمیت داشته که تمام تذکرها - بدون استثناء - از انتساب و اتصال میر به محقق کرکی سخن گفته‌اند. افزون بر اینکه شخصیت محقق ثانی نزد میرداماد، بسیار حائز احترام و اهمیت است. میر همواره از وی با تعبیر «جدنا القمقام - علیه رحمة الله الملك العلام -» یا عباراتی مشابه یاد کرده است.^۲

پدر میرداماد، سید شمس‌الدین محمد حسینی استرآبادی است. درباره وی در کتاب‌های تراجم و تذکرها و حتی دیگر متون تاریخی و رجالی، اطلاعات خاصی ثبت نشده است؛ چنان‌که در آثار میرداماد نیز سرنخی درباره زندگانی پدرش به چشم نمی‌خورد. شمس‌الدین محمد را به جهت دامادی محقق کرکی، از عالمان برجسته دانسته‌اند. از تعبیر «سید السادات امیر شمس‌الدین» که معاصران میرداماد^۳ درباره پدر او استفاده کرده‌اند یا عناوین «السید الجلیل النبیل الأصيل» یا «المرحوم المبرور المغفور... - نور الله مرقده -» که شیخ حسین بن عبدالصمد و شیخ عبدالعالی بن علی در اجازات خود به میرداماد درباره پدر او به کار برده‌اند، پیداست که شمس‌الدین محمد در زمره اعیان و اعلام بوده است.^۴

معروف است که سید شمس‌الدین محمد، نخست با یکی از دختران محقق کرکی ازدواج کرد؛ ولی آن دختر درگذشت. او سپس، با دختر دیگر محقق ازدواج نمود و میر از همین بانوی پسین زاده شد.^۵ محقق کرکی بانفوذترین فقیه زمان و مقتدرترین دانشمند شیعه در عصر صفوی بود که اقتدار او و خاندانش با قدرت شهریاران صفوی در هم تنیده بود. با توجه به این نکته، می‌توان حدس زد که میر شمس‌الدین از اعیان و اعلام بوده که توانسته است دو دختر محقق کرکی را با فاصله زمانی اندکی به همسری بگیرد.^۶

از دوره حیات میر شمس‌الدین نیز اطلاعاتی در دست نیست؛ اما از اجازه شیخ عبدالعالی بن علی

تذکره‌نویس هندی، نیز از آن استفاده کرده‌اند.

۱. نگر: ساختار نهاد و اندیشه‌های دینی در ایران عصر صفوی، صص ۱۵۰-۱۴۹.

۲. نگر: روضات الحیات فی أحوال العلماء و السادات، ج ۲، ص ۶۴.

۳. نگر: خلاصة الأشعار (بخش اصفهان)، ص ۲۴۶.

۴. نگر: «أربعة أيام»، ص ۶۴۱ (مقدمه مصحح).

۵. نگر: مقالات تاریخی، ج ۱۲، ص ۳۰۹.

۶. نگر: معلّم ثالث، ص ۱۹.

به میرداماد بر می‌آید که میر پیش از سیزده سالگی پدر خویش را از دست داده است. میرداماد هیچ‌گاه از پدر و جدّ خویش روایت نکرده؛ بلکه شیخ روایت او، دایی ارجمندش، شیخ عبدالعالی بن علی بوده است که میر در نگاشته‌هایش او را بسیار تجلیل و تکریم کرده است. در بین تذکره‌نویسان، مصلح‌الدین مهدوی که از معاصران است، ذیل سرفصل «اساتید و مشایخ اجازه» در کتاب یادنامه سید بحر العلوم میردامادی، نام هفت استاد میرداماد را برشمرده و سپس نوشته است:

«به ظنّ نویسنده، محقق کرکی (جدّ مادری او) و پدرش سید شمس‌الدین محمد از اساتید او بوده‌اند»^۱.

- ۴ -

تخلص شعری

تخلص شعری این حکیم بزرگ، «اشراق» است^۲ و گاهی از وی با تعبیر «اشراق اصفهانی» یاد کرده‌اند. میرداماد این تخلص را که با مفهوم نور و روشنایی پیوند دارد، از عنفوان جوانی برگزیده است. علاوه بر تخلص میر، عناوین بسیاری از آثار او مانند «الإیماضات و التشریقات»، «جذوات»، «مشرق الأنوار»، «نبراس الضیاء»، «القبسات» و ... نیز به نوعی با این مفهوم پیوند دارند. القبسات که مهم‌ترین اثر فلسفی اوست، با دعای نور به انجام رسیده است.^۳ گزینش این تخلص که آشکارا از پیوند میرداماد با حکمت اشراقی خبر می‌دهد، ناشی از تعلق خاطر او به اشراقات و حیانی و برخی آموزه‌های افلاطونی است. البته، شخصیت علمی میرداماد از تأثیرات سه‌روردی نیز برکنار نبوده است. همچنین، دو تجربه عرفانی از میرداماد روایت شده است که در آن‌ها ردّ پای روشنی از تعالیم اشراقی به چشم می‌خورد.^۴

- ۵ -

تحصیل، تدریس و جایگاه علمی

از مطالعه تذکرها و توجه به آثار و اسناد برجای مانده، به دست می‌آید که میرداماد از نبوغی ذاتی برخوردار بوده و در مدّت زمانی اندک، در علوم نقلی و عقلی به درجه اجتهاد و مرجعیت بلامنازع رسیده است. اکثر تذکره‌نویسان - به ویژه تذکره‌نویسان معاصر با میر - ذکاوت و قدرت حافظه

۱. یادنامه سید بحر العلوم میردامادی، ص ۱۷.

۲. شاعران متعدّدی پس از میرداماد تخلص «اشراق» را به کار گرفته‌اند. میرفتاح مراغه‌ای در قرن دوازدهم هجری قمری، میرزا عبدالرزاق بن محمد اصفهانی در عصر ناصرالدین شاه قاجار، میرزا محمد بروجرودی و مولانا عبدالکریم بیرجندی در قرن سیزدهم هجری قمری، شیخ یحیی انصاری دارابی و میرزا ابوالقاسم کشمیری زاده شیرازی در قرن چهاردهم هجری قمری از جمله شاعران متخلص به «اشراق» بوده‌اند. نگر: فرهنگ سخنوران، ج ۱، صص ۶۵-۶۴. اطلاعاتی درباره مشابهت تخلص شعری میرداماد با پیشینیان وی نیافتیم.

۳. نگر: ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۲، ص ۳۰۴.

۴. نگر: «نقش علمی میرداماد در عصر صفوی»، صص ۸۹-۹۰.

وی را بسیار ستوده‌اند. اسنکدریک منشی در این باره نوشته است:

«حافظه جناب میر به مرتبه‌ای است که از اول حال در مبادی نشو و نما، هر نقد عیاری که به خازن طبیعت سپرده، در حفظ آن شرط امانت به جای آورده، فلسی از آن از خازن طبیعت وقاد فلسفه دوران فوت نشده...»^۱.

تألیفات میرداماد در سنین نوجوانی و آنچه درباره کمالات علمی و شخصی وی بیان شده است، نشان می‌دهند که میر مدت کوتاهی به شاگردی در محضر اساتید مشغول بوده است. همچنین، در فهرست اساتید میرداماد، هیچ چهره فلسفی نامداری دیده نمی‌شود که خود از نکات تأمل برانگیز زندگی اوست. از سوی دیگر، تاریخ تألیف دو کتاب الصراط المستقیم و الأفق المبین و برخی نکات تاریخی در متن آن‌ها^۲ نشان می‌دهند که میرداماد در اوان جوانی به مراتب کمال و اجتهاد رسیده است.

از اساتید میرداماد و دوران و مکان تحصیل او اطلاعات چندانی در دست نیست. از تذکرها و کتب تاریخی به دست می‌آید که وی پس از تولد در استرآباد، دوران کودکی و نوجوانی را در مشهد گذرانده و تحصیلات علوم دینی را در خردسالی در همان شهر مقدس آغاز کرده و در زمان اندکی بسیار ترقی کرده است.^۳ میر تقی‌الدین کاشانی میرداماد را در سن هجده سالگی و در میانه سفر از قزوین به مشهد مقدس، در کاشان ملاقات کرده و در این زمان، به جامعیت او در علوم مختلف اذعان کرده است.^۴

واله اصفهانی در خلد برین، ابوالفاخر تفرشی در تاریخ شاه صفی و برخی دیگر، به تحصیلات ابتدایی میرداماد در مشهد مقدس اشاره کرده‌اند. واله داغستانی در تذکره ریاض الشعراء از تحصیلات میر در نجف و خراسان یاد کرده است. افندی با استناد به حرز مشهور میرداماد که از سید علی بن ابی‌الحسن عاملی نقل شده، وی را استاد و شیخ اجازه میر در مشهد مقدس دانسته است.^۵ بنارسی نیز بر این باور است که میرداماد معقول و منقول و تصوّف را در مشهد مقدس و شیراز فرا گرفته است.^۶

محمد حسن جابری انصاری، از مورخان معاصر، در شرح حال مختصری که درباره میرداماد نگاشته، بدون ذکر منبع آورده است:

«اگرچه نژاد بزرگوارش از استرآباد بوده؛ ولی از خردی در اصفهان پرورده...»^۷.
همچنین، اسدالله معطوفی، از مؤلفان معاصر، درباره میرداماد آورده است:

۱. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲. در بخش «ولادت، وفات و مدفن» (۹) در همین مقدمه، به نمونه‌ای از این شواهد تاریخی اشاره شده است.

۳. نگر: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، صص ۱۴۶-۱۴۷.

۴. نگر: خلاصة الأشعار (بخش اصفهان)، صص ۲۴۷-۲۴۸.

۵. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، صص ۴۰-۴۴.

۶. نگر: صحف ابراهیم (نسخه خطی)، برگ ۶۷ر.

۷. تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، ص ۳۰۸.

«تحصیل اولیّه خود را در استرآباد به اتمام رساند»^۱.

گذشته از اختلافاتی که درباره دوران کودکی و نوجوانی میرداماد وجود دارد، سکونت وی در اصفهان و رفت و آمد او به دربار صفوی، از نکات روشن و متواتر در تذکرها و کتب تاریخی است. در عصر وی، حوزه اصفهان مرکز تعلیم و تعلّم حکمت اسلامی بوده است؛ به طوری که طالبان علم از گوشه و کنار ایران و جهان برای آموختن علم و حکمت به اصفهان سفر می‌کردند. میر در این زمان، مدرسه فلسفی اصفهان را پایه نهاد و کرسی تدریس حکمت را در اختیار گرفت. حوزه درسی او از مدارس پویا و پرثمر اصفهان به شمار می‌رفته است. می‌دانیم که میرداماد برخی آثار خویش را تدریس می‌کرده است؛ چنان‌که در زمان حیاتش، متن کتاب‌های القبسات، الأفق المبین، تقویم‌الایمان، الإیماضات و التقدیسات را در مجلس درس، تعلیم داده است. وی همچنین، اهتمام ویژه‌ای به تدریس کتاب الشفاء داشته است. در پی همین اهتمام، گروهی از دانشمندان پس از او، به شرح و تحشیۀ الشفاء همت گماشته‌اند.^۲

مؤلف عرفات العاشقین نوشته است:

«اکثر دانایانِ بینا و بینایان دانا به شرف تلمذ ایشان مشرف شده‌اند»^۳.

همچنین، حکیم آقاعلی مدرّس در رساله طبقات حکماء متأخرین، اشاره کرده است که سیصد نفر از شاگردان میر به درجه اجتهاد در علوم نقلی رسیده‌اند؛ و عده‌ای بیشتر، در دروس معقول میر حضور داشته‌اند.^۴

در اکثر تذکرها و منابع تاریخی از جامعیت علمی میرداماد و سیادت وی در علوم مختلف یاد شده است. در مراجع موضوع محور همانند طبقات متکلمان، طبقات مفسران، طبقات رواات و محدّثان، طبقات فقهاء، تذکره شاعران و ادیبان، طبقات حکماء و فلاسفه، بر شخصیت چندوجهی و جامعیت او در علوم گوناگون تأکید شده است.^۵

در موسوعة طبقات الفقهاء که به معرّفی فقهاء اسلام اختصاص دارد، ذیل مدخل «میرداماد» آمده است:

«أحد كبار علماء الإمامية في الحکمة و الفلسفة و الکلام... تبخّر في جميع العلوم

لاسيما في العقلیات و نظم الشعر بالعربيّة و الفارسيّة»^۶.

میرداماد خود نیز بارها به جامعیت علمی‌اش اشاره کرده و خویش را با دو فیلسوف بزرگ مسلمان، یعنی فارابی و ابن‌سینا، هم‌ردیف دانسته است. نمونه‌ای از آن، مستزادی است که میر

۱. تاریخ فرهنگ و ادب گرگان و استرآباد، ص ۱۵۸.

۲. نگر: نبراس الضیاء و تسواء السواء، صص نودوسه-نودوچهار (مقدمه مصحح)؛ «از میان نامه‌های رسیده: میرداماد و میرفندرسکی»، صص ۸۶-۸۸؛ تحفة المراد، مقدمه استاد آشتیانی (بدون شماره صفحه).

۳. نگر: عرفات العاشقین و عرصات العارفين، ج ۱، ص ۶۱۶.

۴. نگر: مجموعه مصتفات حکیم مؤسس آقاعلی مدرّس طهران، ج ۳، صص ۱۳۶-۱۳۷.

۵. نمونه را نگر: طبقات المتکلمين، ج ۴، صص ۱۸۲-۱۸۴؛ طبقات مفسران شیعه، ص ۵۵۵؛ معجم رجال الحديث و طبقات الرواة، ج ۱۵، ص ۲۲۳؛ فقهای حکیم، ص ۱۹۹؛ درس‌هایی از تاریخ فقیهان شیعه، ج ۲، صص ۲۲۹-۲۴۲.

۶. موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۱، صص ۳۱۵-۳۱۶.

در پاسخ به رباعی مشهور ابن سینا سروده و حتی خود را بالاتر از وی دانسته است.^۱
اسکندریک منشی با اشاره به جامعیت میرداماد، وی را از فقهاء طراز اول عصر صفوی بر
شمرده و نوشته است:

«میرمحمدباقر داماد... در اکثر علوم حکمیات و فنون غریبه ریاضی و فقه و تفسیر
و حدیث درجه علیا یافته، رتبه عالی و اجتهاد دارد؛ و فقهای عصر، فتاوی شرعیه را
به تصحیح آن جناب معتبر می‌شمارند».^۲

مهارت میرداماد در پزشکی و به خصوص داروسازی، یکی از ابعاد ناشناخته شخصیت
اوست که برخی مورخان صاحب‌اعتبار، از جمله اسکندریک منشی در تاریخ عالم‌آرای عباسی،
واله‌اصفهای در خلد برین، سیدعلی خان مدنی در سلافة العصر، بُندربن داس در سفینه خوشگو
و... به آن اشاره کرده‌اند. همچنین، محمدحسین عقیلی شیرازی، پزشک و داروساز نامدار ایرانی،
در کتاب قرابادین مجمع‌الجوامع که در هندوستان تألیف کرده، دو ترکیب مهم دارویی از میرداماد
نقل کرده است.^۳

میرداماد را در شعر و شاعری نیز ستایش کرده‌اند؛ چنان‌که ملک‌شاه حسین سیستانی او را
شاعری «بی‌عدیل» دانسته است.^۴

عبارات تنکابنی درباره جامعیت میرداماد بسیار درخور توجه است:

«در علم لغت، گوی از میدان صاحب قاموس و صحاح ربوده؛ و در علوم عربیت،
حیازت علوم ارباب ادب نموده؛ و در فصاحت و بلاغت و انشاء و انشاد نظم و نثر،
سرآمد اهل زمان؛ و در منطق و حکمت و کلام، مسلم علمای اعلام؛ و در حدیث
و فقه، فایق بر همگنان؛ و در علم رجال، از اکامل رجال؛ و در علم ریاضی به جمیع
اقسام، متفرد و وحید در مقال؛ و در اصول، حلال عویصات و اعضاء؛ و در علم
تفسیر قرآن، اعجوبه زمان... و در علم حروف و نحو آن، در غایت اشتهار؛ بلکه در
همه علوم، کالشمس فی رابعة النهار است».^۵

بُندربن داس هندی نیز این‌گونه او را ستوده است:

«در حکمت و کلام و ریاضی و طب و فقه و تفسیر و حدیث و تتبع کلام صوفیه،
یگانه وقت بود».^۶

از تنوع و تعدد آثار میرداماد می‌توان دریافت او نویسنده‌ای پُرکار بوده است. در شمار آثار
وی، تألیفات فلسفی غلبه دارند؛ اما او در زمینه‌های مختلف از جمله فقه و اصول، حدیث، رجال،

۱. نگر: ریحانة الأدب فی تراجم العروفین بالکنیة أو اللقب، ج ۶، ص ۶۱.

۲. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۳۳.

۳. نگر: مجمع‌الجوامع و ذخائر التراکیب (قرابادین کبیر)، ج ۲، صص ۶۵-۶۶.

۴. نگر: «قسمتی از تذکره خیرالبیان در شرح احوال و آثار علماء و شعرای عصر صفوی»، ص ۳۹.

۵. قصص العلماء، ص ۴۲۹.

۶. سفینه خوشگو، ص ۴۶.

تفسیر، کلام و ادبیات، آثاری متقن و مبسوط از خود به جای نهاده است. از میرداماد اثر مستقلی در منطق، طب، علوم طبیعی و علوم غریبه در دست نیست؛ اما تسلط و تبخرویی در این علوم از جمله موضوعاتی است که اکثر تذکرنویسان به آن اشاره کرده‌اند.

میرداماد در زمره معدود اندیشه‌مندی است که صاحب نظام منسجم فلسفی و منطقی بوده‌اند. میرداماد را مؤسس و احتمالاً شخصیت مرکزی و اصلی «مکتب فلسفی اصفهان» دانسته‌اند.^۱ این مکتب از عصر صفویه تا زمان مشروطه، پویاترین و نخبه‌پرورترین مکتب علمی و فلسفی ایران به شمار می‌رفته است.^۲

علاوه بر این، میرداماد نزد دانشمندان شبه‌قاره هند نیز از جایگاهی ویژه برخوردار است. شروح متعدد علماء هندی بر نگاشته‌های میر، وجود نسخه‌های گوناگون از آثار وی در کتابخانه‌های شبه‌قاره و حضور شاگردان میر در آن سرزمین، نشانه نفوذ آراء و آثار میرداماد در خارج از ایران عصر صفوی است. برخی معتقدند که نفوذ و ترویج آراء میرداماد در هندوستان، ناشی از حضور شاگردان هندی در مجلس درس او بوده است.^۳

-۶-

در پهنه سیاست و اجتماع

میرداماد در صحنه‌های اجتماعی و سیاسی جامعه خویش حضور جدی داشته است. نفوذ و شهرت محقق کرکی، در جایگاه اجتماعی میرداماد بسیار مؤثر بوده است؛ اما خود میر نیز به سبب صفای باطنی و قدرت فوق‌العاده علمی، در میان مردم و دانشمندان پایگاه ویژه‌ای داشته و از مقربان دربار صفوی به شمار می‌رفته است. میرداماد علاوه بر التفات به مردم جامعه ایران، گاه پا را فراتر نهاده و درباره اوضاع مردم دیگر کشورهای مسلمان نیز حساسیت نشان داده است. مراودات او با علماء و دربار هندی، انشاء نامه دربار صفوی خطاب به پادشاه روم و شریف مکه، ملازمت او با شاه عباس، پاسخ به استفتائات دربار و آموزش آداب دیانت به پادشاهان صفوی، گواه شأن و جایگاه ویژه او هستند.

میرداماد در امور سیاسی و اجتماعی از دقت و درایت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. او با حضور در دربار صفوی، در بسیاری از تصمیم‌گیری‌های مهم حکومتی نقش داشته است. وی با

۱. از نگاشته‌های تفسیری و قرآنی میرداماد جز چند اثر مختصر (مانند: سدره المنتهی، تفسیر سوره توحید و تفسیر آیه امانت) چیزی در دسترس نیست. وی در زمره فیلسوفانی است که ادبیات قرآنی بر قلم آن‌ها حاکم است؛ چنان‌که در آثار فلسفی او، ارجاعات و استنادات فراوانی به آیات قرآنی و منابع تفسیری - همچون الکشاف زنجیری - به چشم می‌خورند.

۲. نگر: معلم ثالث، ص ۲۵.

۳. نگر: «نقش علمی میرداماد در عصر صفوی»، ص ۷۲.

۴. نگر: الأفق المبین، صص ۳۹ و ۴۰ (مقدمه مصحح).

۵. نگر: «نقش علمی میرداماد در عصر صفوی»، ص ۷۹؛ تقویم ایمان و شرحه کشف الحقائق، ص ۵۷ (مقدمه مصحح).

دربار سه پادشاه صفوی - یعنی شاه طهماسب، شاه عباس و شاه صفی - مراد و رفت و آمد داشته است. در گزارش‌های تاریخی، درباره نقش و جایگاه میرداماد در دربار صفوی کمتر نوشته‌اند. در این باره، اطلاعاتی مختصر در کتاب وقایع‌السنین خاتون آبادی آمده است و شرح بیشتر آن، در قواعد السلاطین میرعبدالحسیب علوی عاملی (نواده دختر میرداماد) به چشم می‌خورد. دوران سلطنت شاه طهماسب صفوی، مصادف با دوره نوجوانی و جوانی میرداماد بوده است. میرعبدالحسیب در این باره نوشته است:

«جدّ امجد که در صغر سنّ و طفولیت، داخل محفل بهشت‌آیین فارس مضمار عدالت‌گستری، ناظم مناظم برتری و سروری، آنکه چراغ دین مبین از مشکات یقین او افروخته... ملاّ اعظم سلاطین عالی‌مقدار... شاه طهماسب - رضوان الله تعالی علیه - می‌گردید، آن اعلی حضرت، متّصل به خود مستقرّش می‌فرمود و در مسند عزّ با خود متمکّن می‌ساختش. با وفور کثرت علمای آن زمان، هیچ‌یک با وجود کبر سنّ، جرأت تقدیم نداشتند؛ و قصر ملّت زهراء و بیضه شریعت بیضاء به زیب وجود و نور شهود او آراسته گشت؛ و ساحت دین مبین از شوکت ضلالت و خاشاک بدعت و جهالت، به میامین مساعی جمیله او پرداخته و پیراسته شد»^۱.

میرداماد خود درباره شاه طهماسب صفوی نوشته است:

«آن شاه غفران پناه رضوان آرامگاه، سایر اعیاد را به روز عید غدیر... موقوف می‌داشت؛ و در این روز جشنی عظیم موافق شرع مقدّس نبوی می‌آراست؛ و مجتهدین مذهب و علمای دین را در این روز به خلّاع فاخره و انعامات وافره مخصوص می‌ساخت»^۲.

اما نفوذ و حضور میرداماد در دربار صفوی، در دوره سلطنت شاه عباس صفوی پررنگ‌تر شد؛ تا جایی که نوشته‌اند شاه عباس به دلیل قوّت او در امر فقاها و کاردانی در باب سیاست، همواره در مسائل مهمّ فقهی و سیاسی از محضرش استفتاء می‌کرد. میرداماد علاوه بر مفتی و معلّم، گاهی در جایگاه مباشر و مشاور شاه عباس حضور داشته است. در بخشی از رساله اربعه‌ائام می‌خوانیم:

«اعتضاد و اعتضام قاطبه اصحاب یقین، شاه عباس ماضی... در ایّام متبرکه، خصوصاً روز مبعث خاتم الانبیاء ﷺ... زیارات مأثوره را با من به جای می‌آورد... و تصدّقات بسیار به عرصه وجود می‌رسانید؛ چنانچه در یکی از سال‌ها مبلغ‌های کلّی تفویض فرمود که بر طلبه علوم و مستحقّین اهل صلاح قسمت نمایند؛ و دو دفعه دیگر، هر دفعه یک هزار تومان از مسکوک، به طلبه و ارباب استحقاق رسانیدم؛ و در دفعه دیگر مزاج شریفش را عارضه رو داده بود، قریب به هزار تومان طلای غیر مسکوک عطیه فرمود که تصدّق نمایم. قطعه قطعه طلا به مستحقّین می‌دادم... و من مباشر این خیرات و مبرات بودم»^۳.

۱. قواعد السلاطین، ص ۱۸۱.

۲. «أربعة أیام»، ص ۶۶۰.

۳. همان، ص ۵۵۹. سنح: قواعد السلاطین، ص ۱۸۱.

از سوی دیگر، همان‌طور که سید علی خان در سلافة العصر نیز اشاره کرده، موقعیت میرداماد و اقبال مردم به وی تا بدان جا پیش رفت که به بدینی شاه عباس و سؤ قصد به میرداماد منجر شد.^۱ بیشتر مورخان و تذکره‌نویسان به جایگاه و منزلت میرداماد نزد شاه صفی و همچنین نقش بسزای میر در روی کار آمدن شاه صفی و تاج‌گذاری او اشاره کرده‌اند؛ اما کامل‌ترین گزارش را در این باره میر عبدالحسیب علوی عاملی ارائه داده است:

«در آن زمان، عزت و مدخلیت در امور سلطنت در کمال بود؛ به مرتبه‌ای که عقول عقاء به وصول اوج احترامش عاجز و ادراک عقول از تصوّر مراتب استقلالش قاصر می‌شد و در اکثر جمعه‌ها در مسجد تشریف می‌آورد، در عقب ایشان (میرداماد) به نماز جمعه اشتغال می‌جسته، دقیقه‌ای فرو گذاشت نمی‌فرمودند و مبالغ کلی به جهت تلامذه ایشان، وظیفه مقرر نمودند».^۲

طبق برخی گزارش‌های تاریخی، در سال ۱۰۳۹ هجری قمری هنگامی که سردار عثمانی، خسرو پاشا با سپاه خود عازم همدان شد، سپاهیان قزلباش تاب مقاومت در برابر وی نیاورده و از معرکه گریختند. میر محمد اشرف علوی عاملی (فرزند میر عبدالحسیب) روایت کرده است که:

«آخر الامر، نواب اشرف اعلی (شاه صفی) خود آمده نزد جدّ داعی (میرداماد) و به التماس او را ملجأ در توجّه به دفع رومیّه شومیّه می‌نماید. بناءً علیه، ایشان متوجّه شده و بعد از توجّه و خواندن دعا، اسباب‌ها گذاشته، آن ملعون خود بالشگری فرار می‌نماید».^۳

-۷-

شخصیت دینی و معنوی

میرداماد علاوه بر تبخّر در علوم گوناگون، سال‌ها منصب امامت جمعه و جماعت اصفهان را در اختیار داشته است. همچنین، سمت شیخ الاسلامی که مهم‌ترین منصب مذهبی در دوره صفویه به شمار می‌رفت، پس از وفات شیخ بهایی به میرداماد رسیده است.^۴ اهتمام ویژه به فرایض و مستحبات دینی، از دیگر ویژگی‌های این دانشمند بزرگ بوده که در اکثر تذکرها و منابع تاریخی بدان اشاره شده است. اولین تذکره‌نویس معاصر با میر، در وصف او نوشته است:

«آن مقدار صفات حمیده و نعوت پسندیده، چه علمی و چه عملی، از او مشاهده شد که زبان قلم از شرح آن قاصر است... سیادت و فضیلت پناه مشارالیه در تزکیه

۱. نگر: سلافة العصر في محاسن أهل العصر، ج ۲، ص ۷۷۵.

۲. قواعد السلاطین، ص ۱۸۲.

۳. مقالات تاریخی، ج ۱۲، ص ۲۴۲، به نقل از نسخه شخصی علامه روضاتی. متن دعای میرداماد را نگر: اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، صص ۳۴۷-۳۵۰.

۴. نگر: الهجرة العالمية إلى إيران في العصر الصفوي، صص ۱۹۳-۱۹۴؛ ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، ص ۱۹۰.

توضیحات بیشتر را در این باره، در مدخل «میرداماد و منصب شیخ الاسلامی» (۳/۶) آورده‌ایم.

نفسِ نفیس و تصفیۀ باطنِ شریف و سیرِ رضیّۀ و شیمِ مرضیّۀ، عدیل و نظیر ندارد؛ و از سایر سادات عظام زمان خود، بلکه اکثر علماء و فضلائی عصر، به جودت طبع و حدّت ذهن و طلاقت لسان و لطافت بیان امتیاز دارد»^۱.
مؤلف تذکرۀ خیرالبیان درباره وی آورده است:

«با وجود شغل مطالعۀ کتب علمی، عبادت و ریاضتش به حدّی است که مقدور بشر نیست. ضعف جسم و قوّت روحش هردو به مرتبۀ کمال است»^۲.
در بارۀ تعبّد و مواظبت او نوشته‌اند:

«به مدّت چهل سال، پای خود را از برای خوابیدن دراز ننمود... و بیست سال فعل مباح از او صادر نگردید»^۳.
خاتون آبادی نیز درباره انس میرداماد با قرآن کریم نوشته است:
«از یکی از ثقات استماع نمودم که می‌فرمود: آن بزرگوار شبی پانزده جزء قرآن تلاوت می‌نموده است»^۴.

همچنین، نوشته‌اند:

«چهل سال، شب پهلوی بر بستر استراحت نگذاشت و نوافل شب و روز در مدّت عمر از او فوت نشده است»^۵.

بر اساس آثار و نوشته‌های میرداماد، در طول زندگانی او، دو خلسه برایش رخ داده است. او در روایت نخستین خلسه که در تاریخ ۱۰۱۱ هجری قمری و در شهر قم رخ داده، از مشاهدۀ شمایل حضرت رسول اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام سخن گفته است. خلسۀ دوم نیز در شعبان ۱۰۲۳ هجری قمری واقع شده و به تجربۀ خلع بدن و صعود میرداماد به عالم دهر مربوط است. قطب‌الدین اشکوری، شاگرد میرداماد، این دو خلسه را در محبوب‌القلوب نقل کرده و منکران آن‌ها و جاحدان مقام معنوی میر را مذمت کرده است. سیدعلی خان مدنی خلسۀ دوم میرداماد را - که در تاریخ ۱۰۲۳ هجری قمری به وقوع پیوسته - نقل کرده و نوشته است:

«و من غریب رسائله، رسالته الخلیّیّة و هی ممّا یدلّ علی تألّه سریرته»^۶.

جالب آنکه علامه محمّدباقر مجلسی که از مخالفان جدّی حکماء و عرفاء در عصر صفوی است، مطالب سلافة‌العصر را درباره میرداماد، بی‌هیچ نقد و سخنی، در بحار الأنوار تکرار کرده است.^۷

از دیگر نکاتی که برخی مورّخان درباره میرداماد آورده‌اند، آن است که وی به هنگام وفات،

۱. خلاصة الأشعار و زبدة الأفكار (بخش اصفهان)، ص ۲۴۷.

۲. «قسمتی از تذکرۀ خیرالبیان در شرح احوال و آثار علما و شعرای عصر صفوی»، ص ۴۴.

۳. «تحفة الإخوان»، ص ۵۵۷.

۴. حدائق المقرّبین (حدیقه پنجم و باب ششم و هفتم از حدیقه چهارم)، ص ۲۴۵.

۵. تذکرۀ نصرآبادی، ص ۳۱۷.

۶. سلافة‌العصر فی محاسن أهل العصر، ج ۲، ص ۷۷۷.

۷. نگر: بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۱۰۹، ص ۱۲۵.

آیات شریفه «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُظْمِنَةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»^۱ را تلاوت می‌کرده است. این سخن برگرفته از عبارات سیدعلی خان مدنی در سلافة العصر است. همچنین، آزاد کشمیری در نجوم السماء، با اندکی تصرف، عبارت سیدعلی خان را به فارسی ترجمه کرده است. داوری درباره سقم و صحت این حکایت، هنوز نیازمند دقت و تتبع است.

- ۸ -

آثار و قلم تألیف

میرداماد دارای آثار و تألیفات فراوانی است که به طور پراکنده و گاه ناقص در منابع تاریخی و تذکره‌ها، مقدمه آثار تصحیح شده وی و مقالات و کتب مرتبط با او معرفی شده‌اند؛ اما تا کنون فهرست جامع و کاملی از این آثار تهیه نشده است؛ از این رو، جای تحقیق جامع همراه با تتبع و بررسی گسترده در متن و محتوا و نسخه‌های آثار میرداماد، هنوز خالی است.

میرداماد در نگارش آثار خود، عادت نگارش شبکه‌ای یا خودارجاعی (Self Citation) را بسیار به کار گرفته است. او در بیشتر تألیفات خود، تفصیل مطالب را به چند اثر دیگرش ارجاع داده است. توجه به این ویژگی در تهیه فهرستی کامل از آثار او حائز اهمیت فراوان است. شهرت آثار میرداماد با عناوین متعدد، از دیگر ویژگی‌های تألیفات اوست. این ویژگی برخی مورخان و تذکره‌نویسان را به اشتباه انداخته است؛ چنان‌که عناوین مختلف اثر را در قالب آثار جداگانه و متعدد معرفی کرده‌اند؛ برای مثال، «التصحیحات و التقویات»، «التصحیح و التقویم» و «تصحیح العقاید»، نام‌های گوناگون کتاب تقویم‌الایمان هستند که در برخی منابع، اثری مستقل از تقویم‌الایمان قلمداد شده‌اند.

از سوی دیگر، در متون تاریخی و تذکره‌ها، برخی آثار به میرداماد منسوب شده‌اند که هم‌اکنون نسخه‌ای از آن‌ها در دسترس نیست. یکی از روش‌های بررسی سقم و صحت این انتساب‌ها، استناد به نظام خودارجاعی آثار میرداماد است. میرزا عبدالله افندی در ریاض العلماء بیش از دیگران به معرفی آثار میر پرداخته و از چند عنوان جدید یا مفقود یاد کرده است.^۲ گزارش او بهترین منبع تحقیق درباره آثار میرداماد به شمار می‌رود.

علاوه بر این، واله اصفهانی در خلد برین از «رساله عسر و یسر»، بحرانی در لؤلؤة البحرين از رساله‌ای در اثبات سیادت از طریق مادر، مؤلف ریحانة الأدب از «جیب الزوایة»، مؤلف خیرالبیان از «حاشیه بر الکشاف»، میرزا محمد اخباری در رجال الکبیر از رساله «مقیاس القیاس فی قانون الإنتاج و تأسیس الأساس فی میزان الإستنتاج»،^۳ کشمیری با استناد به قول خود میرداماد در کتاب الرواشح المساویة، از «حاشیه بر خلاصة الأقوال» و سیدعلی خان مدنی در سلافة العصر

۱. الفجر / ۲۷ و ۲۸.

۲. توضیحات مربوط به این عناوین را در مدخل «ریاض العلماء و حیاض الفضلاء» (۱، ۲۴) در همین نوشتار آورده‌ایم.

۳. به احتمال قوی رساله‌ای که میرزا محمد اخباری با این عنوان معرفی کرده، همان رساله‌ای است که افندی با عنوان «تحقیق حقیقة القیاسات المنطقية و کیفیة إنتاجها» در ریاض العلماء ثبت کرده و نسخه‌ای از آن را در لاهیجان مشاهده کرده است. نگر: مدخل «ریاض العلماء و حیاض الفضلاء» (۱، ۲۴) در همین نوشتار.

از «حبل المتین» در میان آثار منسوب به میر نام برده‌اند.

انتساب رساله «حبل المتین» به میرداماد، پس از سیدعلی خان مدنی در بسیاری از منابع بعدی تکرار شده است. این اثر را با اختلاف و به طور پراکنده، در منطق، فلسفه یا فقه دانسته‌اند. شایان ذکر است که شیخ بهایی نیز اثری با عنوان «حبل المتین» در فروع الفقهی و احکام دین دارد که ممکن است آن را به اشتباه به میر نسبت داده باشند؛ چنان‌که گاهی کتاب منتهی المقال فی أحوال الرجال از ابوعلی حائری، إبطال الزمان الموهوم از محمد اسماعیل خواجه‌وی و جامع المقاصد محقق کرکی را در سیاهه آثار و تألیفات میر برشمرده‌اند که ذیل مداخل گوناگون شناخت‌نامه پیش‌رو، این خطاها را نشان داده‌ایم. فهرست نگاشته‌های میر در آثار اسدالله معطوفی نیز خالی از اشکال نیست. ذیل مدخل «تاریخ فرهنگ و ادب گرگان و استرآباد» (۱۷۰) خطاهای این فهرست را تذکر داده‌ایم. حاشیه‌نویسی بر آثار خود و دیگران، از جمله سنت‌های متداول در میان دانشمندان به شمار می‌رود؛ سنتی که میرداماد نیز از آن برکنار نبوده است. بنا به اشارت ظریف و کتاب‌شناسانه افندی، میر به جز فوائد و یادداشت‌های پراکنده در موضوعات مختلفی چون منطق، فلسفه و ریاضیات، حواشی مبسوط و متعددی بر آثار خود و برخی دانشمندان پیشین نگاشته است. میرداماد حواشی خود را با رمز «مح ق» مشخص کرده که در میان اقران و اسلاف میر شناخته شده است. مؤلف تحفة الإخوان تنها تاریخ‌نگاری است که به این رمز و معنی آن اشاره کرده است. با توجه به اشارات مرندی و مرتبه علمی میرداماد، تفاسیر چندگانه‌ای از این رمز به وجود دارد که ذیل مدخل «تحفة الإخوان» (۱۶) به آن‌ها اشاره کرده‌ایم.

همچنین، مؤلف محافل المؤمنین با جملاتی مسجع به استواری آثار و تألیفات علمی میر اشاره کرده است. وی علاوه بر اینکه با توصیف آثار گوناگون میر به رفعت مقام علمی او اشاره کرده، به طور تلویحی میر را در علم نجوم و هندسه و ریاضی صاحب فکر و اندیشه دانسته است. وی نوشته است:

«اگر افلاطون و ارسطو قبسی از قبساتش را دیدندی، موسی آسا به طور آستانش سراسیمه دویدندی؛ و اگر اقلیدس و بطلیموس مشاهده فکر ثاقب او نمودندی، طریق اشکال هندسی نپیمودندی. جذوه‌ای از جذواتش خرمن مدعیان کمال را سوزد و صراط مستقیمش در طریق دانش مصباح بینش افروزد. رواشح السماویة اش چون ترشح فیوضات عالم اعلی، نبراس الضیاء اش چراغ دل‌ها، رضاعیة اش طریق اجتهاد را واضح گرداند و شیر تعلیم به گلوئی مجتهدین چکاند. عیون المسائل اش چشمه‌های تحقیق به طالبان گشوده؛ و جلالت تقویم الإیمان اش چون افق مبین بر همگی ظاهر گردیده. ایماضاتش چون تشریقات عیان؛ و سبع شدادش با «سبع شداد» در متانت هم‌عنان»^۱.

تعقید کلام و دشواری نویسی میرداماد بسیار مشهور است. در این باب حکایت‌ها و اشعار

۱. محافل المؤمنین فی ذیل مجالس المؤمنین، ص ۳۸۴.

و نقل قول‌های متفاوتی بیان شده است.^۱ حکایت معروف رؤیای ملاصدار را در این باره، ذیل مدخل «قصص العلماء» (۱، ۴۷) آورده‌ایم. سید محسن امین در کتاب اعیان الشیعة و بُندربین داس در سفینه خوشگو و برخی دیگر، به دشوارنویسی میرداماد اشاره کرده‌اند؛ اما تلقی آنان از علّت این امر، متفاوت است.

همچنین، مرندی درباره سروده‌های میرداماد آورده است:

«اشعاری که از آن پسندیده خصال یادگار است، به مرتبه‌ای دقیق است که فصحاء و بلغاء روزگار در حل عبارتش متحیرند».^۲

به نظر برخی محققان، میرداماد معتقد بود معارف عقلی فراتر و برتر از آنند که در دسترس عوام قرار بگیرند؛ از این رو، در قلم تألیف خود، سبک و اصطلاحاتی خاص به کار گرفت تا معارف عقلی از دسترس نامحرمات مصون بمانند. هنری کرین، علّت دشوارنویسی میرداماد را اوضاع فرهنگی و مذهبی عصر وی دانسته است؛ و برخی دیگر، این عادت را علّت گمنامی و مهجوریت آثار او در تاریخ فلسفه برشمرده‌اند.^۳

-۹-

ولادت، وفات و مدفن

برخی جزئیات زندگی میرداماد، مانند تاریخ دقیق ولادت یا وفات وی، به طور قطعی معلوم نبوده و از نکات مبهم در شرح حال او به شمار می‌روند. برخی مورّخان تولّد میرداماد را در سال ۹۶۹ یا ۹۷۰ هجری قمری دانسته‌اند. مصحح نخبة المقال - که سخن او مرجع بیشتر مورّخان بوده - در این باره نوشته است:

«ظفرت بتاریخ میلاده فی ۹۶۹».^۴

تقی الدین اوحدی بلیانی، در کتاب عرفات العاشقین، تولّد میرداماد را در نیمه اول دهه ۹۶۰ هجری قمری دانسته است. مرندی در کتاب تحفة الإخوان خاطرنشان کرده است که میرداماد در سنّ هشتادسالگی به رحمت ایزدی پیوسته است؛ بنابراین، او در تاریخ ولادت میرداماد با اوحدی بلیانی هم‌رأی است. افندی نیز در ریاض العلماء همین قول را تکرار کرده است. آقابزرگ طهرانی با استناد به سرنویسی که محمّد امین شریف استرآبادی در سال ۱۰۹۸ هجری قمری بر دو اجازه میرداماد افزوده، تولّد و وفات میرداماد را به ترتیب در سال‌های ۹۷۰ و ۱۰۴۱ هجری قمری ثبت کرده و سخن افندی را نادرست دانسته است.^۵ ساعدی خراسانی، از تذکره‌نویسان معاصر،

۱. نمونه را نگر: مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج، ص ۱۵۷.

۲. «تحفة الإخوان»، ص ۵۵۷.

۳. نگر: القیسات، صص هشتاد و هفت - هشتاد و هشت.

۴. نگر: نخبة المقال، ص ۸۰.

۵. ملا محمّد امین شریف استرآبادی در صفحات پایانی کتاب الدروس الشرعیة از شهید ثانی، دو اجازه شیخ عبدالعالی بن علی (دایی میر) و شیخ حسین بن عبدالصمد (پدر شیخ بهایی) به میرداماد را در سال ۱۰۹۸ هجری قمری استنساخ کرده است. وی در سرنویس اجازه شیخ عبدالعالی، آورده است که میرداماد هنگام

چکیده‌ای سازمان یافته از مطالب مورخان گذشته درباره میرداماد، در کتاب تذکره باقریه نقل کرده است. بر اساس تحقیق او، تاریخ ولادت میر سال ۹۵۸ یا ۹۶۳ هجری قمری بوده است. اما صحیح تر آن است که ولادت میرداماد را در تاریخ ۹۶۹ یا ۹۷۰ هجری قمری بدانیم. همان طور که ذیل مدخل «تاریخ مصنفات میرداماد» (۲، ۴) بیان خواهد شد، تاریخ تألیف کتاب الصراط المستقیم سال ۱۰۰۳ هجری قمری و تاریخ تألیف الأفق المبین ۱۰۱۳ هجری قمری بوده است. از سوی دیگر، میرداماد در بخش پایانی کتاب الأفق المبین به تأمل سی ساله خود درباره یکی از معضلات مسئله زمان و دهر اشاره کرده است. وی تصریح می‌کند که بخشی از پاسخ این معضل را قبلاً در کتاب الصراط المستقیم آورده و هم اکنون در کتاب الأفق المبین، پاسخ مذکور را کامل کرده است.^۱ اگر مبداء «سی سال» را سال ۱۰۱۳ هجری قمری بدانیم و سال تولد میر را ۹۶۹ یا ۹۷۰ هجری قمری در نظر بگیریم، می‌توان استنباط کرد که میرداماد از حدود دوازده سالگی به طرح مباحث علمی مشغول بوده است. وی حاصل تأملات خود را در پاسخ به مسئله‌ای فلسفی، یک بار در سنّ سی و سه سالگی و بار دیگر در سنّ چهل و دو سالگی تحریر کرده است. این استنباط، با عبارات مورخانی که به کمال علمی میرداماد در دوران نوجوانی اشاره کرده‌اند، تناسب داشته و پذیرش تاریخ دیگری (کمتر از ۹۶۹ یا ۹۷۰ هجری قمری) را برای تولد میرداماد مشکل می‌سازد.

میرداماد در سفری که همراه شاه صفی از اصفهان به زیارت عتبات عراق رفته بود، در منزلی بین کربلا و نجف درگذشته است. بنا بر قول معروف، شاه صفی که زودتر از میرداماد به نجف اشرف رسیده بود، پس از دریافت خبر وفات وی، با ملازمان خود و اهالی شهر نجف به استقبال پیکر میر رفت. نقل است که او را در نجف اشرف و در سردابه جدش، محقق کرکی، به خاک سپردند؛ اما در تذکرها و متون تاریخی، درباره مکان وفات و مدفن میر، اختلاف فراوانی وجود دارد. برخی محل وفات او را به اشتباه، نجف اشرف دانسته‌اند. واعظ مرندی اولین تذکره‌نگار معاصر با میرداماد است که درباره محل وفات و مدفن میر سخن گفته است. وی می‌نویسد:

«در کاروان‌سرای که مابین نجف اشرف و کربلای معلّست، به رحمت ایزدی

پیوست و بنابر وصیت، آن بزرگ دین را در نجف اشرف دفن کردند».^۲

ابوالفناخر سوانح‌نگار تفرشی، از دیگر مورخان هم عصر میر، محل وفات وی را منطقه‌ای به نام «ذی الکفل» گزارش کرده است. گزارش وی چنان دقیق و کامل است که گویا از متن وصیت‌نامه میر و علاقه او به زیارت ائمه اطهار (علیهم‌السلام) قبل از وفات اطلاع داشته است. تفصیل گزارش او را در

دریافت این اجازه، سیزده ساله بوده است. نیز، در سرنویس اجازه شیخ حسین تصریح کرده است که میر در وقت دریافت این اجازه (یعنی در سال ۹۸۳ هجری قمری)، به چهارده سالگی وارد شده بود. نگر: طبقات أعلام الشيعة، ج ۸، ص ۶۷.

۱. «و اتي قد كنت وكدت الفصية عنها حتى ما زال ذلك وكدي برهة من العمر، فلم يستتب لي في هذه الثلاثين سنة إلا ما أومض حين الاشتغال بكتاب الصراط المستقيم، فضمت إياه. والآن فأعصم برت الملك والملكوت، وأستعين بعالم الغيب والشهادة وأستأنف نمطاً غيبياً وأسلوباً قدسياً ومسيراً عرشياً وسببلاً ملكوتياً، وأقتصر على تأصيل أصل الحكمة بإقامة ركن الوجهة وإراءة سمت البغية» (الأفق المبين، ص ۶۳۰).

۲. «تحفة الإخوان»، ص ۵۵۷.

مدخل «تاریخ شاه صفی» (۱/۱۱) آورده‌ایم. برادر ابوالمفاخر، محمدحسین تفرشی، تنها تذکره‌نگاری است که به مفاد وصیت‌نامه میر اشاره داشته و محل وفات وی را «دوفرسنگی نجف اشرف» گزارش کرده است.^۱

میرزا عبدالله افندی در گزارشی دقیق‌تر، موقعیت جغرافیایی این منطقه را مابین حله و نجف اشرف دانسته و با نام «بئر مجنون» از آن یاد کرده است. آقابزرگ طهرانی نیز گزارش افندی را تکرار کرده است.^۲ محمدحسن جابری انصاری در کتاب تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، دچار لغزش شده و محل وفات میر را نجف اشرف و مدفنش را بین کربلا و نجف دانسته است.^۳ بسیاری از مورخان متقدم و پیروان آن‌ها، مدفن میر را در نجف اشرف و سردابه جدش، محقق کرکی، دانسته‌اند. میرسیدعلی جناب، مدفن او را مجهول دانسته و برخی همچون محمدصالح استرآبادی و اسدالله معطوفی، مدفن میرداماد را به اشتباه در تحت فولاد اصفهان دانسته‌اند.^۴ توضیحات کامل‌تر را در این باره، ذیل مدخل «مدفن میرداماد» (۳/۲) آورده‌ایم.

در باره تاریخ وفات میرداماد نیز همچون تاریخ ولادت او، اختلاف نظر وجود دارد. مؤلف طبقات شاهجهانی سال ۱۰۲۵ هجری قمری، بُندرین داس در سفینه خوشگو، سال ۹۹۰ هجری قمری، رضاقلی خان هدایت در مجمع الفصحاء و فرخ‌آبادی در تذکره الشعراء، سال ۹۳۹ هجری قمری، مؤلف ریاض الشعراء، سال ۱۰۴۶ هجری قمری، گوپاموی در نتایج الأفكار و مولوی صبا در تذکره روز روشن، سال ۱۰۳۶ هجری قمری را تاریخ وفات میرداماد دانسته‌اند. همچنین، مؤلف نخبه‌المقال با انشاء ماده تاریخ «و السید الداماد سبط الکرکی / مقبضة «الراحي» عجيب المسلك»، اولین مورخی است که وفات میر را در سال ۱۰۴۳ هجری قمری دانسته است. این قول به ندرت در متون دیگر نیز راه یافته است.

با این همه، عمده اختلاف آراء در تاریخ وفات میرداماد، در دو سال ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱ هجری قمری است. طبق انجام وصیت‌نامه میرداماد که در روز دوشنبه، بیستم شعبان سال ۱۰۴۰ هجری قمری در حائر حسینی نگاشته شده است^۵ و با توجه به تاریخ سفر شاه صفی به عراق و همراهی میر با او و دیگر شواهد و قرائن، به نظر می‌آید که تاریخ ۱۰۴۰ هجری قمری از اتقان بیشتری برخوردار است.^۶ به بیان دقیق‌تر، میرداماد در روز پنجشنبه، بیست و سوم شعبان ۱۰۴۰ هجری قمری و سه روز پس از نگارش وصیت‌نامه خود، در منطقه‌ای میان حله و نجف اشرف دارفانی را وداع گفته است.^۷

۱. نگر: مبادی تاریخ زمان ثواب رضوان مکان، ص ۲۳۶.

۲. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۴۴؛ طبقات أعلام الشيعة، ج ۸، ص ۶۸.

۳. نگر: تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، ص ۳۰۸.

۴. نگر: استرآبادنامه، ص ۱۴۱؛ خلاصة الأثر، ص ۳۰۲.

۵. نگر: مصنفات میرداماد، ج ۱، ص ۶۳۸.

۶. شاگرد نامدار میرداماد، نظام‌الدین احمد گیلانی، در یادداشت‌های پراکنده خود، تاریخ وفات استاد را در سال ۱۰۴۰ هجری قمری ثبت کرده است. نگر: شجره دانش (نسخه خطی)، برگ ۶ ر.

۷. علاوه بر متون بررسی‌شده در این نوشتار، کتاب وفيات العلماء، که به‌طور ویژه به تاریخ وفات علماء شیعه اختصاص دارد، سال رحلت میرداماد را ۱۰۴۰ هجری قمری گزارش کرده است. نگر: وفيات العلماء، ص ۸۸.

محمدحسین تفرشی در کتاب مبادی تاریخ زمان نواب رضوان مکان، به مفاد بخشی از وصیت‌نامه میراشاره کرده است. خواجگی اصفهانی در خلاصه السیر اولین مورّخی است که ذیل وقایع سال ۱۰۴۰ هجری قمری، از بیماری میرداماد سخن گفته و تاریخ خاک سپاری وی را صبح جمعه روز بیست و چهارم شعبان همان سال گزارش کرده است. وی همچنین، مدفن میرداماد را در سردابه محقق کرکی دانسته است.^۱ سیدعلی خان مدنی در سلافة العصر، نخستین مورّخی است که سال وفات میر را ۱۰۴۱ هجری قمری نقل کرده است. همان طور که گذشت، تاریخ مختار سیدعلی خان، در بسیاری از متون پس از وی راه یافته است.^۲

درباره تاریخ وفات میرداماد چندین ماده تاریخ مختلف سروده‌اند که معروف‌ترین آن‌ها از ملاعبدالله کرمانی، متخلص به «امانی»، است. ماده تاریخ امانی در گذر زمان دستخوش تغییر شده و به شکل‌های مختلفی در تذکرها نقل شده است؛ اما شکل صحیح آن «عروس علم دین را مرده داماد» است که به حساب جمل، معادل با سال ۱۰۴۰ هجری قمری خواهد بود. توضیحات کامل‌تر را درباره مواد تاریخ وفات میرداماد و تغییرات صورت پذیرفته در ماده تاریخ امانی، در پاورقی‌های مدخل «سفینه خوشگو» (۱، ۲۶) بیان کرده‌ایم.

-۱۰-

یاد و سپاس

در گردآوری، تنظیم و ترتیب این اثر، وام‌دار لطف و همکاری عزیزانی بوده‌ایم که یادکرد از ایشان بر ما فرض است:

- استاد بزرگوار، حضرت حجة الاسلام و المسلمین دکتر مجید هادی زاده T که در طرح نخست این تحقیق به دیده عنایت نگریسته و با انتشار آن در ویژه‌نامه میرداماد موافقت فرمود.
- رئیس محترم کتابخانه بنیاد دایرة المعارف اسلامی، جناب آقای دکتر سیدحسن عرب، که دسترسی نگارندگان را به برخی منابع نادر تسهیل کرد.
- پژوهشگر فاضل پاکستانی، جناب آقای دکتر برکت‌الله سینوی، که دستیابی به برخی تذکرها را هندی با پامردی وی میسر شد.
- ویراستار کوشای نازک‌کار، سرکار خانم آرزو سلیمانی که کار ترتیب و اصلاح نمونه‌های حروف نگاشتی این نوشتار را با دقت و حوصله‌ای مثال‌زدنی انجام داد.
- برای همه ایشان توفیقات ربّانی و فیض دما دم سبحانی مسئلت می‌کنیم.

۱. شایسته ذکر است که خواجگی اصفهانی محلّ وفات میر را منزلی بین کربلا و نجف دانسته و تصریح کرده است که منطقه «ذی الکفل» مبدأ پیاده‌روی شاه‌صنی به سوی نجف اشرف بوده است. نگر: خلاصه السیر، صص ۱۱۰-۱۱۲.

۲. نگر: سلافة العصر فی محاسن أهل العصر، ج ۲، ص ۷۷۵.

۱. بخش نخست:

شخصیت و حیات میرداماد از منظر متون تاریخی و تذکرها

در این بخش، علاوه بر شرح حال میرداماد، نیم‌نگاهی به جوهره آثار بررسی شده و شخصیت مؤلفان آن‌ها خواهیم داشت؛ خصوصاً آن دست منابعی که چندان مشهور نیستند.

۱.۱. خلاصة الأشعار وزبدة الأفكار (بخش اصفهان) / میر تقی الدین کاشانی (۹۶۶-۱۰۱۶ هجری قمری)

میر تقی الدین بن شرف الدین علی حسینی کاشانی، معروف به «میر تذکره» و متخلص به «ذکری»، از نویسندگان بنام عصر صفوی و شاگرد حسان العجم، محتشم کاشانی، است. تذکره او که خلاصة الأشعار و زبدة الأفكار نام دارد، از منابع مشهور و مفصل در تاریخ ادبیات فارسی به شمار می‌رود. خلاصة الأشعار و زبدة الأفكار در شرح حال شاعران متقدم و معاصران کاشانی، در حدود سال‌های ۹۷۵ تا ۹۹۳ هجری قمری تألیف شده است. کاشانی ضمن گزارش احوال شاعران، سال نگارش مداخل را نیز ثبت کرده است. کتاب مذکور حاوی یک «مقدمه»، چهار «فصل»، چهار «رکن» و یک «خاتمه» است. مؤلف پس از مقدمه، در فصول چهارگانه درباره عشق، فضیلت، تعریف، اقسام و شرایط آن سخن گفته و سپس، ارکان چهارگانه را به ترتیب تاریخ درگذشت شاعران تنظیم کرده است. «خاتمه» که مفصل‌ترین بخش کتاب است، در احوال شاعران معاصر و بر اساس نظم جغرافیایی مرتب شده است.^۱

کاشانی در این اثر، میرداماد را در زمره شاعران اصفهانی برشمرده و شرح حال مختصری از وی ارائه کرده است. نگاشته کاشانی درباره میرداماد نسبتاً مختصر است؛ اما از اهمیت بسیاری برخوردار بوده و بر نکات مهم و ارزشمندی اشتمال دارد. مؤلف تا زمان تألیف این اثر، دو بار در شهر کاشان و در دوران جوانی میرداماد، با وی دیدار کرده است. کاشانی شرح حال میرداماد را در زمان سکونت او در اصفهان نوشته و با اشاره به محبوبیت میر در میان اقران، آورده است:

«میربرهان الدین محمدباقر اشراق - مد الله تعالی ظلال سیادته و فضیلته إلى يوم القيام - از متوطنین دارالسلطنه صفاهان است. پسر سیدالسادات، امیرشمس الدین محمد الأسترآبادی الشهیر بـ«داماد» است؛ و انتساب شریف آن جناب از جانب دیگر، به حضرت شیخ المحققین و قدوة المدققین و فخر المجتهدین و خلاصة العلماء المتبحرین و زین الفقهاء فی العالمین، علی بن عبد العالی - روح الله روحه و نور مرقده - می‌رسد که که علو شأنش در میان مجتهدان امامیه، کالشمس فی وسط السماء هویدا است... سیادت و فضیلت پناه مشارّإلیه در تزکیه نفس نفیس و تصفیة باطن شریف و سیر رضیه و شیم مرضیه، عدیل و نظیر ندارد؛ و از سایر سادات عظام زمان خود - بلکه اکثر علماء و فضلاى عصر - به جودت طبع و حدت ذهن و طلاقت لسان و لطافت بیان، امتیاز دارد؛ و از زمان طفولیت تا حال، همواره تخم مهر و محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر می‌کارد و اهالی و افاضل، نسبت به آن سرور ذریه

۱. نگر: تاریخ تذکرهاى فارسى، ج ۱، صص ۵۳۹-۵۳۷.

خیرالمرسلین علیهم‌السلام، التفات بسیار داشتند و دارند»^۱.

ملاقات نخست کاشانی با میرداماد، در سال ۹۸۸ هجری قمری و حدود هجده سالگی میرداماد است. وی در این باره نوشته است:

«در شهر سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه، از دارالسلطنه قزوین به قصد مشهد مقدسه رضویه، به دارالمؤمنین کاشان خرامید و روزی چند درین جانب ساکن گردید؛ و در آن اوقات، فقیر حقیر به ملازمت آن سنبله دانش و بینش رسید. آن مقدار صفات حمیده و نعوت پسندیده، چه علمی و چه عملی، از او مشاهده شد که زبان قلم از شرح آن قاصر است»^۲.

وی سپس درباره تحصیلات میرداماد نوشته است:

«سال‌ها در مشهد مقدسه - علی ساکنها السلام - ساکن بود و به طلب علوم مشغولی می‌نمود؛ و اکثر متداولات معقول و منقول را مطالعه فرمود و در اندک زمانی در میدان تحقیق مسائل شفاء و اشارات و توضیح اشکال رسائل ریاضیات و حکمیات، قصب السبق از اقران در ربود و با وجود صغر سن، مهارتش در فنون علوم به جایی رسید که در اکثر مطالب عالییه حکمیات و ریاضیات، رسائل و حواشی تصنیف نمود. پس از آن، خود را به دارالسلطنه قزوین رسانید و مدتی نیز در اردوی معلا به درس اشتغال نموده، نقوش دقایق طبع نقاد و ذهن وقاد خود را بر صحایف ضمایر علماء و فضلاء ظاهر گردانید... با وجود کمال در هر وادی از فنون فضایل، میلش به شاعری بیشتر بود... و به طریق مشایخ کبار، به گفتن رباعیات توجه و میل می‌فرمود و در آن چند روز که در کاشانه تشریف داشتند، از بحر گوهرخیز جوهری چند به ساحل ظهور رسانید که دست تصور هیچ غواصی به گرد آن نمی‌تواند رسید»^۳.

ملاقات دوم کاشانی با میرداماد در سال ۹۹۳ هجری قمری بوده است. وی بار دیگر با احترام و احتشام از میر یاد کرده و آورده است:

«درین اوقات که این کمینه از جمع و تألیف این خلاصه، فی الجمله فارغ شده بود - أعنی شهر سنه ثلاث و تسعین و تسعمائه - سیادت پناه مشارالیه بار دیگر به دارالمؤمنین کاشان تشریف شریف ارزانی فرمود و در وادی شاعری چندان ترقی از او مفهوم گشت - خصوصاً در فن قصیده و طرز مثنوی - که زیاده بر آن نتواند بود؛ و الحق، بی شائبه اغراق و مبالغه می‌توان گفت: تا صیت سخن‌سرایان بلاد خراسان فرو نشسته، چون او بلیغی از آن طرف برنخاسته؛ و تا بستان فضل در بلاد فارس و عراق سرسبز شده، چون او بلبلی به هزارستان ترم نیامده... مثنوی مخزن الأسرار نظامی^۴ را تتبع نموده و به آن طرز، ابیات تازه و معانی بی اندازه در سلک نظم ترتیب

۱. خلاصة الأشعار و زبدة الأفكار (بخش اصفهان)، صص ۲۴۵-۲۴۶.

۲. همان، صص ۲۴۷-۲۴۸.

۳. همان.

۴. میرداماد به حکیم نظامی گنجوی بسیار ارادت و علاقه داشته است؛ چنان‌که در اوزان و ساختارهای شعری،

داده، مقالات توحیدش در غایت تازگی است و مناجات و نعتش در نهایت نازکی. مجازاتش به حقیقت بس دلرباست و معانیش به درستی و بلندی معجزنما. حروفش مظهر معانی بکر، معانیش مبین غریب فکر. به اجماع مستعدان و اهل اعتبار، او را بر کمال سخنوری و نکته‌وری بخدافیرها قدرتی اتم است؛ و این شیوه بر جنابش شایسته و مسلم؛ اما قلیلی از جاهلان این طایفه که از شعر به جز رسم و از علم به غیر اسم چیزی دیگر نشیده‌اند، این معنی را قبول ندارند و بر سخنان وی که ادراک‌شان به تفهیم آن وفا نمی‌کند، اعتراضات می‌نمایند.^۱

همان‌طور که بیان شد، کاشانی اولین تذکره‌نگاری است که به شرح حال میرداماد پرداخته است؛ لذا، گزارش خلاصه الأشعار از جایگاه و اعتبار خاصی برخوردار است. در مطالب کاشانی که جملگی را در ایام جوانی میرداماد (هجده تا بیست و سه سالگی او) نگاشته است، نکات درخور توجهی به چشم می‌خورند:

۱. وی تنها تذکره‌نگاری است که در جوانی میرداماد از وی با لقب «برهان‌الدین» یاد کرده است.^۲ اشاره او به تخلص میرداماد نشان می‌دهد که میر از همان روزگار جوانی، به «اشراق» تخلص می‌کرده است. از سوی دیگر، در این متن به دو لقب معروف میر، یعنی «داماد» و «معلم ثالث»، اشاره‌ای نشده است؛ از این رو، می‌توان احتمال داد که میرداماد دست‌کم تا سبب بیست و سه سالگی به این دو لقب خوانده نمی‌شده است.
۲. تذکره خلاصه الأشعار مختص شرح حال شاعران و ادیبان بوده و طبعاً بر ذوق و تبخر ادبی اعلام اتکا دارد؛ اما مطالب آن درباره زهد و عبادت این شاعر جوان، شایسته توجه و تأمل است. نویسنده میرداماد را در ترکیه نفس و تصفیة باطن بی‌نظیر دانسته و از این مطلب بر می‌آید که میر از همان دوران جوانی، در زهد و تقوا زبانزد بوده است.
۳. کاشانی به تحصیلات ابتدایی میرداماد در مشهد مقدس اشاره کرده و سپس، از اقامت و تدریس او در شهر قزوین سخن گفته است. از عبارات وی دانسته می‌شود که میر از همان ایام جوانی در علوم مختلف سیادت و جامعیت داشته است. نکته درخور توجه آنکه میرداماد در همان دوره به شرح و تحشیة آثار علماء سلف مشغول بوده است.
۴. مسیری که میرداماد در سفر نخست خود پیش گرفته، درخور تأمل است؛ زیرا شهر کاشان در راه متعارف قزوین تا مشهد قرار ندارد. به احتمال قوی، میرداماد برای دیدار با دایی و استاد خویش، شیخ عبدالعالی بن علی که مقیم کاشان بوده^۳، به آن شهر سفر کرده است.
۵. کاشانی که خود از ادیبان عصر صفوی و دانشوران این فن به شمار می‌رود، در ملاقات نخست اشعار میر را بسیار ستوده است. پس از آن و در دیدار دوم (سال ۹۹۳ هجری قمری)، به ترقی میر

از وی تبعیت کرده و مثنوی «مشرق‌الأنوار» خود را بر وزن و گرده «مخزن‌الأسرار» نظامی سروده است. نگر: معلم ثالث، ص ۲۱۳.

۱. خلاصه الأشعار و زبدة الأفكار (بخش اصفهان)، صص ۲۴۸-۲۴۹.
۲. بعد از کاشانی، تنها بنارسی در تذکره صفح ابراهیم این لقب را برای میرداماد به کار برده است.
۳. نگر: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۵۴.

در وادی شاعری - خصوصاً در فن قصیده و طرز مثنوی - اذعان کرده است. او اشعار میر را در عین تازگی و بکارت معانی، معجزنما دانسته و بدون مبالغه، به سروری میر بر ادیبان خراسان و عراقین حکم کرده است. ناگفته نماند که تبخّر و نبوغ میرداماد در شعر، در کنار اشتغالات فراوان علمی و اجتماعی او ظهور کرده است. چنان که خود میر در اشعارش بیان کرده، اهتمام چندانی به شاعری نداشته و بیشتر وقت خود را در تدریس و تألیف علمی سپری می‌کرده است.^۱

۶. مؤلف خلاصه الأشعار در بخش پایانی شرح حال میرداماد، به مخالفان و ناقدان وی اشاره کرده و معتقد است که آنان توانایی درک و فهم سخنان میر را نداشته، بیهوده به نقد و ردّ او پرداخته‌اند. از همین اشاره کوتاه بر می‌آید که میرداماد از همان عنفوان جوانی، سبکی خاص در نگارش آثار - یا دست‌کم در سرودن شعر - داشته است.

کاشانی در پایان شرح حال میرداماد، قلم به شکایت رانده و از بی‌مهری مردمان در حقّ خود نوشته است. وی به دنبال شرح حال هر شاعر، گزیده‌ای از اشعار و ابیات آن‌ها را نیز نقل کرده؛ چنان که شرح حال میرداماد را با ذکر برخی قصاید، غزلیات و رباعیات او به پایان برده است؛^۲ از جمله قصیده معروف میر، با این مطلع:

«شه مُلک دانشم من به جنود آسمانی که بود ز فضل دیهم و سریرم از معانی»^۳

کاشانی سپس، رباعیاتی از رکن‌الدین مسعود مسیح‌کاشانی و افضل‌الدین قاضی در مدح میرداماد آورده و پاسخ‌های میر به این ابیات را نیز نقل کرده است. آنچه داوری کاشانی و امثال او را درباره نبوغ ادبی میرداماد تأیید می‌کند، آن است که میر بخش زیادی از اشعار پخته خود را در ایام جوانی سروده است.^۴

۱. برای نمونه، وی در این ابیات به جایگاه تفتنی شعر نزد خویش اشاره کرده است:

«دُرّ زمان نیز کنم صرف شعر گاه زبان‌تر کنم از حرف شعر
در بر دانش فکنم طفل وقت نیز به اشعار دهم ثفل وقت»

(دیوان اشراق، ص ۲۸).

در میان تذکره‌نگاران ادبی، امین‌احمد رازی (زنده در ۱۰۰۲ هجری قمری)، به این نکته توجه کرده و درباره میر نوشته است: «با فضیلت، مکنت تمام داشت و احیاناً بنا بر امتحان طبع، شعری می‌گفته» (تذکره هفت اقلیم، ج ۱، ص ۱۶۰).

۲. نگر: همان، صص ۲۵۸-۲۸۰.

۳. نگر: دیوان اشراق، صص ۳۱-۳۶.

برخی معتقدند که میرداماد این قصیده را در پاسخ به حکیم نظامی سروده است.

۴. از نقل قول‌های کاشانی و دستخط‌های به‌جای مانده از میرداماد، دانسته می‌شود که میر بخش اعظمی از اشعار خود، به ویژه مثنوی «مشرق‌الأنوار» را قبل از سال ۹۲۲ هجری قمری و پیش از بیست و دو سالگی سروده است. نگر: دستور، صص ۳۶-۳۸.

۱.۲. تذکره خیرالبیان / ملک شاه حسین سیستانی (۹۷۸-۱۰۳۶؟ هجری قمری)

ملک شاه حسین سیستانی، متخلص به «هادی»، بازمانده‌ای از سلسله عمرولیث صفاری و از شاهزادگان و امیران سیستان بود. او از مقریان شاه عباس صفوی بود که در اصفهان و هرات خدمات ارزنده‌ای انجام داد.^۱ یکی از تألیفات ارزشمند او، تذکره خیرالبیان است که تحریر نخست آن در سال‌های ۱۰۱۷ تا ۱۰۱۹ هجری قمری به اتمام رسیده است. سیستانی بعدها با تجدیدنظر در مطالب تذکره خیرالبیان، فوائد و نکاتی بر آن افزوده و تحریر دوم آن را در سال‌های ۱۰۳۵ تا ۱۰۳۶ هجری قمری به پایان برده است.

کتاب مذکور مشتمل بر یک «مقدمه»، دو «فصل»، یک «خاتمه» و «ختم خاتمه» است. بنا بر تاریخ تألیف کتاب، تذکره خیرالبیان دومین تذکره‌ای است که در زمان حیات میرداماد به رشته تحریر درآمده و احتمالاً مؤلف آن، میر را ملاقات کرده است. سیستانی در «ختم خاتمه»، پس از شرح حال شیخ بهایی به ذکر میرداماد پرداخته و نوشته است:

«ذکر شریف میرمحمدباقر - سلمه الله - المتخلص بـ «إشراق»: جامع علوم عقل و نقل و هادی فرع و اصل است و دانشمند و حکیم؛ و برخی از فضلاء، میرمحمدباقر را «معلم ثالث» می‌شمردند. با وجود شغل مطالعه کتب علمی، عبادت و ریاضتش به حدی است که مقدور بشر نیست. ضعف جسم و قوت روحش هردو به مرتبه کمال است. اوقات شریف آن سید فاضل به تصنیف کتب دینی مصروف است و تصانیف ایشان بسیار است؛ از آن جمله: حاشیه بر شرح مختصر اصول؛ و صراط مستقیم در حکمت الهی و طبیعی و ریاضی؛ و تقدیسات و حاشیه کشاف و دیگر حواشی و مؤلفات دارند؛ و در شعر عدیل خود ندارند و مثنوی در سلک نظم درمی‌آورند».^۲

وی سپس، گزیده‌ای از ابیات و غزلیات میر را ذکر کرده است. در تذکره سیستانی چند نکته درخور توجه و تأمل است. نخست آنکه سیستانی اولین تذکره‌نگاری است که به لقب «معلم ثالث» اشاره کرده است؛ لذا، می‌توان احتمال داد که میرداماد پیش از سال ۱۰۲۰ هجری قمری به این عنوان شناخته می‌شده است.^۳ دوم آنکه مؤلف، با اشاره به «ضعف جسم و قوت روح» میرداماد، مرتبه عبادت و ریاضت وی را متعالی و خارق العاده دانسته است. سوم اینکه وی در معرفی آثار میرداماد، از حاشیه میر بر کتاب الکشاف زنجیری نام برده که هیچ‌یک از مؤرخان و تذکره‌نویسان به آن اشاره نکرده‌اند؛ چنان‌که نسخه‌ای از این اثر نیز در دسترس نیست.

سیستانی در ادامه «ختم خاتمه»، از برادر بزرگ‌تر میرداماد با نام «میرعمادالدین حسن» یاد کرده است. اهمیت این شرح حال مختصر در آن است که در دیگر متون تاریخی و تذکرها، سخنی از اقوام پدری و برادران میرداماد به میان نیامده است. بر اساس گزارش سیستانی،

۱. نگر: «قسمتی از تذکره خیرالبیان در شرح احوال و آثار علما و شعرای عصر صفوی»، صص ۳۲-۳۳.

۲. نگر: همان، ص ۴۲.

۳. این احتمال در صورتی صحیح است که لقب «معلم ثالث» برای میرداماد، در تحریر نخست این تذکره آمده باشد.

میرعمادالدین حسن اواخر عمر خویش را در هندوستان سپری کرده و ضمن اشراف بر علوم عقلی و نقلی، دستی بر آتش شعر و ادب نیز داشته است. در «ختم خاتمه» می‌خوانیم:

«ذکر میرعمادالدین حسن: برادر بزرگ حضرت میرمحمدباقر اشراق است. از علوم عقلی و نقلی بهره تمام داشته و از سخن محفوظ بوده. بعضی اوقات به گفتن بدیهه مشغولی داشته و «یَمَنی» تخلص می‌کرده و در گُل‌کننده معزز و محترم بوده و همان‌جا به جوار رحمت ایزدی پیوسته»^۱.

ملا عبدالباقی نهاوندی در کتاب مآثر رحیمی، شرح حال مختصری از شاعری به نام «یَمَنی استرآبادی» آورده است که مشخصات آن، با گزارش سیستانی از میرعمادالدین حسن مطابق است. نهاوندی درباره ارتباط یمنی استرآبادی با دربار عبدالرحیم خان خانان نوشته است:

«میر یمنی استرآبادی از سادات رفیع‌الشان استرآباد است. مدت‌ها در هندوستان به سیر و سیاحت مشغول بوده و تمامی هند را دریافته و طبعش خالی از انگیزی نبوده. در آخر به شرف بندگی این سپهسالاری رسیده و در سلک مداحانش درآمده و به صلوات و انعامات سرافراز گشته، مدت‌ها در دربار ایشان به سر می‌برد؛ و قبل از فتح گجرات ملازم رکاب ایشان بوده و کمال اعزاز و احترام داشته و قصاید غزلی به مدح ایشان گفته. آنچه در کتابخانه عالی بهم رسید همین قصیده بود که ثبت رفت؛ قصیده:

به نیم‌عشوه چنان بست راه دعوی را	که به دیده دهد مژده تسلی را
مده به دیده عنان ستیزه می‌ترسم	که دل به دست تقاضا دهد قنّی را

...

...

ز لطف خاصّت اگر لایق نوازش نیست به لطف عام سرافراز ساز «یَمَنی» را^۲.

۱، ۲. عرفات العاشقین و عرصات العارفین / تقی‌الدین محمد اوحدی بلیانی (۹۷۳-۱۰۵۰ هجری قمری)

تقی‌الدین محمد بن محمد حسینی بلیانی، مشهور به «اوحدی بلیانی»، فاضل، شاعر، ادیب و نویسنده نام‌آور دوره صفوی است. وی دوران کودکی را در بلیان کازرون گذراند و از محضر فقهاء و دانشمندان آن سامان بهره برد و سپس، به اصفهان هجرت کرد. وی در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و هنگام ورود شاه عباس به «نقش جهان» اصفهان، به بدیهه شعری سرود و توجه و تحسین شاه صفوی را جلب کرد. پس از آن، به دستور شاه عباس به قزوین رفت و به سبب التفات و توجه شاه صفوی به وی، «شاه‌پسند» لقب گرفت.

اوحدی بلیانی در سال ۱۰۰۵ هجری قمری به هندوستان مهاجرت کرد و به دربار جهانگیرشاه

۱. همان، ص ۴۵.

۲. مآثر رحیمی، ج ۳، صص ۱۴۳۰-۱۴۳۵.

مراد نهاوندی از «کتابخانه عالی»، احتمالاً کتابخانه «آصفیه سرکار عالی» در حیدرآباد دکن است. اگر این حدس درست باشد، ممکن است با بررسی اسناد و نسخه‌های این کتابخانه ارزشمند، اطلاعات بیشتری درباره برادر میرداماد دستیاب شود.

راه یافت و سال‌ها بعد، در همان دیار درگذشت. وی در سال‌های ۱۰۳۲ تا ۱۰۳۴ هجری قمری کتاب عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفين را تألیف کرد. این اثر، از جمله تذکره‌های مهم و درازدامن فارسی است. بلیانی در این مجموعه، شرح حال و نمونه اشعار حدود سه هزاروپانصد شاعر را از آغاز شعر فارسی تا روزگار خود عرضه کرده است. این کتاب شامل بیست و هشت «عرصه» است و هر عرصه در سه «غرفه» شامل «غرفه متقدمین»، «غرفه متوسطین» و «غرفه متأخرین» فراهم آمده است. وی هر شاعر را ذیل عنوان «غرفه» معرفی کرده است. اوحدی بلیانی در این اثر، ذیل مدخل «اشراق» به شرح حال میرداماد پرداخته است. او با اظهار فضل ادیبانه، از میر چنین یاد کرده است:

«عرفه: عالم‌الأعلم، حاکم‌الأحکم، سید‌الأقدم، سند‌الأعظم، مطلع‌أسرار‌الأحدیّة، مشرق‌أنوار‌الصمدیّة، مظهر‌آثار‌الأبدیّة، مرکز‌أدوار‌السرمديّة، أبو‌الذکاء، أبو‌الصفاء، أبو‌الوفاء، أبو‌البقاء، زبدة‌العالمین، قدوة‌الآفاق، کعبة‌الحجّازیین و قطب‌العراق، ثالث‌المعلّمین بالاستحقاق، شمس‌الدین میرمحمدباقر‌المدعوب «الإشراق»، المشهور بـ«داماد» - سلّمه الله تعالی عن الآفات و العاهات، أوصله الله علی أرفع‌الدرجات - مطلع‌سهیل‌ایقان، مشرق‌نیر‌عرفان است و الحقّ، آن مسیح، کلیمی است که ید بیضای طبعش در طور معارف، عیسی‌دم است و موسی‌دست. خلیلی است که کعبه دل‌های خراب به معماری ارشاد او آباد است»^۱.

اوحدی بلیانی سپس، به سبب شهرت او به «داماد» و نسبتش با شیخ‌عبدالعالی مجتهد اشاره کرده است. وی در بیان مقام علمی میرداماد، با الفاظی پرطمطراق نوشته است:

«بی‌سخن، اعلم زمان و افضل دوران، جامع‌مجامع‌حالات، حاوی‌فحاوی‌کمالات صورتیاً و معنویاً، حقیقیّاً و مجازیّاً است... مجملاً، از علمای دهر و فضلالی عصر ممتاز و مستثناست... اکثر دانایان بینا و بینایان دانا به شرف تلمذ ایشان مشرف شده‌اند»^۲.

او در ادامه، برخی از مصنفات معروف میرداماد را برشمرده و درباره آن‌ها آورده است:

«جميع مراتب حکمت و مطالب حقیقت را در مصنفات خویش واضح و لایح ساخته، وجدانیات حالیّه را به دلایل قالیّه - اگرچه ناممکن و ممتنع است - ثابت نموده و الحقّ غایت استدلال، بل نهایت استعداد همین است و خود در این معنی فرمود:

پای استدلال خواهی آهنین نحن ثبتناه في الأفق المبين»^۳.

مؤلف عرفات‌العاشقین معاصر میرداماد بوده و از سیاق عباراتش چنین بر می‌آید که میر را ملاقات کرده است. وی درباره ملازمت میر با دربار صفوی نوشته است:

«قبل از این، اکثر اوقات در اردوی شاه‌عبّاس تشریف داشتند و سابقاً در اردوی آبای ایشان می‌بودند؛ و اکثر در قزوین تمکّن می‌فرمودند. الحال مدّتی است که رخت

۱. عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفين، ج ۱، ص ۶۱۵.

۲. همان، ص ۶۱۶.

۳. همان.

اقامت در صفاهان افکنده‌اند و آن سالک کامل، تخمیناً [در سنه ۱۰۳۲] از بادیه عمر شریف، شصت مرحله پیموده باشد یا بیشتر. حَقّاً که وجودش بسی مغتنم است»^۱.
 اوحدی بلیانی تذکره خود را با گزیده‌ای از اشعار و ابیات میرداماد به پایان برده است.
 همان طور که در مقدمه گذشت، برخی جزئیات زندگی میرداماد - مانند تاریخ دقیق ولادت یا وفات او - به طور قطعی روشن نیست. تذکره عرفات العاشقین در زمان حیات میرداماد تحریر یافته و از حیث تاریخی به او متصل است. مؤلف در ایام نگارش تذکره، یعنی بین سال‌های ۱۰۳۲ تا ۱۰۳۴ هجری قمری، سنّ میر را شصت سال یا بیشتر تخمین زده است؛ از این رو، می‌توان گفت که اوحدی بلیانی، اولین مورّخی است که ولادت میرداماد را نیمهٔ اوّل دههٔ ۹۶۰ هجری قمری گزارش کرده است.^۲

۱/۴. تاریخ عالم‌آرای عبّاسی / اسکندر بیگ منشی ترکمان (۹۶۸-۱۰۴۳ هجری قمری)
 اسکندربیک منشی ترکمان، مورّخ، ادیب و شاعر نامدار عصر صفوی است. وی در ابتدای جوانی به تحصیل علوم پرداخت و در انواع دانش‌های ادبی و ریاضی، به‌ویژه انشاء و سیاق، مهارت شایانی به دست آورد. اسکندربیک در ابتدا در سمت منشی دولتی مشغول به کار شد. در سال ۹۹۴ هجری قمری، حمزه میرزای ولیعهد، برای سرکوب شورشیان تیکلو به عراق عجم لشکر کشید. در این هنگام اسکندربیک که بیست و شش ساله بود، در سمت منشی دیوان ملازم او بود. اسکندربیک در همین سمت، مدارج ترقّی را طی کرد تا اینکه شاه عبّاس صفوی در سال ۱۰۰۱ هجری قمری، او را به خدمت خویش فراخواند و در منصب «منشی اعظم» گماشت. وی ضمن اشتغال به امور دیوانی، مطالعات گسترده‌ای در زمینه‌های تاریخ، ادب، جغرافیا و علوم دیگر داشته است.^۳

یکی از آثار اسکندربیک منشی، کتاب تاریخ عالم‌آرای عبّاسی است که در زمره منابع متقن و استوار تاریخ ایران قرار دارد. اهمیت و امتیاز خاصّ این کتاب در آن است که مؤلف، خود شاهد بسیاری از وقایع و حوادث آن دوران پرهیا هو و متلاطم بوده و حتّی در برخی از آن‌ها دخالت داشته است. اسکندربیک منشی در این کتاب، وقایع زمان شاه اسماعیل دوم تا انتهای سلطنت شاه عبّاس اوّل را با رعایت شرط صحت و دقّت روایت کرده است.

اسکندربیک وقایع زمان شاه عبّاس اوّل را به صورت مشروح و سال به سال در کتاب خود آورده است. تاریخ تألیف عالم‌آرای عبّاسی را بین سال‌های ۱۰۳۵ تا ۱۰۳۸ هجری قمری دانسته‌اند که به وفات شاه عبّاس اوّل ختم شده است. اسکندربیک پس از به تخت نشستن شاه صفی، نگارش

۱. همان.

۲. در متن چاپی عرفات العاشقین، عبارت «سنه ۱۰۳۲» میان دو قلاب آمده است. بر اساس اصول فنّ تصحیح، این تاریخ یا افزوده مصحّح است یا اینکه ضبط یکی از نسخه بدل‌هاست. با صرف نظر از این عبارت و با توجه به سال تألیف کتاب، باز هم می‌توان گفت که اوحدی بلیانی اولین مورّخی است که تولّد میر را در نیمه نخست دههٔ ۹۶۰ هجری قمری دانسته است.

۳. نگر: تاریخ عالم‌آرای عبّاسی، ج ۱، صص ۱۵-۱۷ (مقدمه مصحّح).

دنباله تاریخ خود را به صورتی «ذیل» ای بر عالم‌آرای عباسی ادامه داد تا حوادث ایام سلطنت شاه صفی را نیز ثبت کند؛ اما مرگ به او مجال نداد. اسکندربیک منشی در سال ۱۰۴۳ هجری قمری درگذشت و «ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی» ناتمام ماند.^۱

اسکندربیک منشی، شرح حال میرداماد را در سال ۱۰۲۵ هجری قمری و زمانی که میر در اصفهان بوده، ذیل فصل «سادات و علماء و وزراء و ارباب قلم» از عالم‌آرای عباسی نگاشته است. یادکرد او از میرداماد چنین آغاز می‌شود:

«حضرت میر، خلف صدق مرحوم سید محمد داماد استرآبادی است و دخترزاده مجتهد مرحوم مبرور، شیخ علی عبدالعالی. پدرش بدین جهت به «داماد» اشتها داشت. به حدت فهم و جودت طبع اتّصاف دارد و در صغر سنّ، در مشهد مقدّس معلّی واقع شده و در خدمت مدرّسان و افاضل سرکار فیض آثار اکتساب علوم نموده، در اندک زمان ترقّی عظیم کرد. در زمان نواب سکندرشأن، به اردوی معلّی آمده، به صحبت علماء و افاضل درگاه معلّی مشرف گشته، مدّتی با امیر فخرالدین سمّاک استرآبادی و سایر دانشمندان مباحثات و مناظرات نموده»^۲.

مؤلف در وصف درجه علمی و جایگاه فقه‌ای جناب میرداماد نوشته است:

«در علوم معقول و منقول، سرآمد روزگار خود گشت... و از تاریخ ارتحال حضرت شاه جنّت مکانِ اِلَى الْآن - که مطابق خمس و عشرين و ألف هجری است - لحظه‌ای از مطالعه و مباحثه خالی نبوده و لمحّهای از اوقات شریف به بطالت نگذشته. الحقّ جامع کمالات صوری و معنوی است و کاشف دقایق انفسی و آفاقی؛ و در اکثر علوم حکمیّات و فنون غریبه ریاضی و طبّ^۳ و فقه و تفسیر و حدیث، درجه علیا یافته، رتبه عالی و اجتهاد دارد؛ و فقهاء عصر فتاویٰ شرعیّه را به تصحیح آن جناب معتبر می‌شمارند»^۴.

اسکندربیک در ستایش حافظه و ذکاوت میرداماد آورده است:

«حافظه جناب میر به مرتبه‌ای ست که از اوّل حال در مبادی نشو و نما، هر نقد عیاری که به خازن طبیعت سپرده، در حفظ آن شرط امانت به جای آورده، فلسی از آن از خازن طبیعت وقاد فلسفه دوران فوت نشده. در طاعت و تقوا و عبادت، درجه عالی و رتبه بس متعالی دارد»^۵.

۱. نگر: همان، ص ۲۰ (مقدمه مصحح).

۲. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۴۶.

۳. در نسخه چاپی عالم‌آرای عباسی کلمه «طبّ» موجود نیست؛ اما در نسخه خطی این اثر که در عصر حیات مؤلف کتابت شده، به تخصّص میر در «طبّ» نیز اشاره شده است (نگر: تاریخ عالم‌آرای عباسی (نسخه خطی)، برگ ۱۱۷ پ). علاوه بر این، اسناد دیگری نیز درباره آشنایی میرداماد با پزشکی و داروسازی در دست داریم. نمونه را نگر: اوراق پراکنده از مصتفات میرداماد، صص ۴۶-۴۷.

۴. تاریخ عالم‌آرای عباسی، صص ۱۴۶-۱۴۷.

۵. همان، ص ۱۱۷.

او سپس، به معرفی آثار و تألیفات میر پرداخته و نوشته است:

«در اکثر علوم تصانیف دارد و آنچه تا غایت از تصانیفش معلوم این ذره بی مقدار گشته، کتاب صراط المستقیم و افق المبین که مملو از ثلثی ثمین حکمت و نکات دقیق کلام است؛ و کتاب رواشح سماویّه در شرح احادیث امامیه و کتاب کافی و شرح کلینی؛ و تفسیر قرآن موسوم به سدرۃ المنتهی و رساله خلق اعمال که به اتعاضات موسوم گردیده و کتاب خلسه ملکوتیه و عیون المسائل و ایماضات و ضوابط الرضاع و سبغ شداد و حاشیه شرح مختصر اصول و قیاسات حقّ الیقین فی حدوث العالم^۱ و کتاب تقدیسات در رفع شبهه ابن کثونه و شرح صحیفه کامل و چند رساله و کتاب دیگر از مصتفات جناب میر کسوت ظهور پوشیده»^۲.

اسکندریک با ذکر چند رباعی از میرداماد، شرح حال او را به پایان برده است. او در جلد دوم این اثر و ذیل وقایع «سال بیست و ششم جلوس شاه عباس اول»، به وفات ملا عبدالله شوشتری و مباحثات وی با میرداماد اشاره کرده و نوشته است:

«در روز جمعه، بیست و چهارم شهر محرم الحرام اندک عارضه‌ای بر او طاری گشته، در روز شنبه، میر محمدباقر داماد و شیخ لطف الله میسی عاملی - که مدتی بود به جهت مباحثات علمی و مسائل اجتهادی، فیما بین غبار نقاری ارتفاع یافته بود - به عیادت او رفتند.^۳ جناب مولانا با این دو بزرگوار معانقه کرده، در کمال شگفتی صحبت داشت. شب یکشنبه، بیست و ششم، قریب به صبح، بعد از اقامت صلاة اللیل و نوافل، بیرون آمده که ملاحظه وقت نماید. در بازگشتن از پای فتاده، بی آنکه مهلت سخن گفتن یابد، دعوت حق را اجابت نموده، مرغ روحش از قفس بدن پرواز نمود... در روز وفاتش آواز ناله و نفیر صغیر و کبیر خلاق به اوج آسمان می‌رسید و اشراف و اعیان سعی می‌نمودند که به تیمن و تبرک، دستی به زیر جنازه مغفرت اندازد؛ از غلوی خلاق میسر نمی‌شد. در مسجد جامع عتیق صفاهان به آب چاه غسل داده، در همان جا میر محمدباقر داماد و سایر فضلاء و علماء نماز کردند»^۴.

اسکندریک منشی در جلد سوم این اثر و ذیل وقایع «سال چهل و یکم جلوس شاه عباس اول»، بار دیگر از میرداماد یاد کرده است. وی در این فصل به خوارق عادات و ظهور کرامات حضرت

۱. همان کتاب الإیقاظات میرداماد است که به سبب خطای کاتب یا مصحح کتاب، چنین نوشته شده است.

۲. منظور کتاب القبسات است که میرداماد در حواشی رجال کشی از آن با عنوان «قبسات حقّ الیقین فی حدوث العالم» یاد کرده است.

۳. همان، ص ۱۱۷.

۴. این واقعه دو روز قبل از وفات ملا عبدالله شوشتری و در تاریخ شنبه بیست و ششم محرم سال ۱۰۳۱ هجری قمری رخ داده است. ماجرای این عیادت در کتاب تاریخ سلطانی نیز آمده است؛ اما تاریخ آن به روشنی بیان نشده و عبارات به گونه‌ای است که گویا میرداماد در این تاریخ وفات کرده است. شاهد آنکه در این اثر، در ذکر وقایع سال‌های بعد، به تاریخ وفات میر اشاره‌ای نشده است. نگر: از شیخ صفی تا شاه صفی، ص ۲۰۳.

۵. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، صص ۸۶۰-۸۵۹.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این سال اشاره کرده و در برشماری آن‌ها آورده است:

«پنجم، ظهور نور و مباحله است که پهلوان محسن با بیرونیان نموده. راقم حروف در حوزه درسی سیدالمحققین میرمحمدباقر داماد، از پهلوان محسن شنیدم که به حضرت مشارالیه نقل می‌نمود که شبی از فقدان روغن، مشاعل افروخته نشده بود...»^۱.

وی سپس، ادامه این حکایت را نقل کرده است.

از کتاب تاریخ عالم‌آرای عباسی و گزارش اسکندریک منشی، چند نکته تاریخی استنباط می‌شود که شایسته توجه و تأمل فراوانند:

۱. به تصریح اسکندریک، او شرح حال میرداماد را در سال ۱۰۲۵ هجری قمری نگاشته است؛ اما از اشاره او به دو کتاب ضوابط الرضاع و القبسات در ذیل آثار و تألیفات میر، چنین به نظر می‌رسد که بعدها در این شرح حال تجدیدنظر کرده و مطالبی به آن افزوده است؛ زیرا دو کتاب مذکور، به ترتیب در سال‌های ۱۰۲۸ و ۱۰۳۴ هجری قمری و پس از تحریر نخست تاریخ عالم‌آرای عباسی تألیف شده‌اند.

۲. برخی متون تاریخی و تذکره‌ها پس از تاریخ عالم‌آرای عباسی، به صراحت میرفرخ‌الدین سماکی استرآبادی را استاد میرداماد در حکمت دانسته‌اند؛ اما از فحوای کلام اسکندریک بر می‌آید که میرداماد با سماکی و سایر دانشمندان صرفاً مباحثه داشته است؛ چنان‌که اسکندریک به شاگردی میرداماد نزد وی، اشاره صریحی ندارد و در تألیفات میرداماد نیز قرینه‌ای بر این مدعا یافت نمی‌شود. برخی پژوهشگران همچون موسوی بهبهانی و ابراهیمی دینانی، معتقدند که با توجه به تاریخ ولادت میرداماد و وفات سماکی استرآبادی (۹۱۸-۹۸۴ هجری قمری)، شاگردی میر نزد وی چندان پذیرفتنی نیست.^۲

۳. در منابع مختلف تاریخی و فقهی، به اختلافات میرداماد با ملاعبدالله شوشتری اشاره شده است.^۳

۱. پهلوان محسن عاشق‌آبادی تفنگچی صفاهانی، سرکرده ۱۵۰ تن از تفنگچیان اصفهانی و نجف‌آبادی بوده که در زمان شاه‌عباس اول، از حصار شهر نجف اشرف در برابر سپاه مرادپاشای عثمانی حراست می‌کردند. نگر: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۰۳۴. در جریان حفاظت از حریم نجف اشرف، ماجرای ظهور نور و مباحله با مخالفان رخ داده است. پهلوان محسن در مدرسه میرداماد، این اتفاق را در زمره کرامات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای اسکندریک منشی نقل کرده است. گزارش کامل این ماجرا را نگر: همان، ج ۳، ص ۱۰۵۲؛ محافل المؤمنین فی ذیل مجالس المؤمنین، ص ۹۲.

۲. نگر: حکیم استرآباد: میرداماد، ص ۴۹؛ ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ص ۳۰۱. لازم به ذکر است که برخی مورخان، دو شخصیت تقریباً هم‌نام را از حکماء قرن دهم هجری قمری برشمرده و از آن‌ها با نام‌های «فرخ‌الدین محمد بن حسن حسینی سماکی استرآبادی» و «میرفرخ‌الدین محمد بن حسین حسینی سماکی استرآبادی» یاد کرده‌اند (نگر: تاریخ فرهنگ و ادب گرگان و استرآباد، صص ۱۴۹-۱۵۱). اگر این مدعا صحیح باشد، ابتدا باید دید که مراد از استاد میرداماد، کدام یک از آن‌هاست و سپس، به محاسبه و مطالعه تاریخی پرداخت.

۳. برای اطلاع بیشتر از مفاد و مکاتبات میرداماد و ملاعبدالله شوشتری، نگر: مصنفات میرداماد، ج ۲، ص ۵۸۹؛ اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، صص ۳۳۳-۳۳۴.

میان میرداماد و ملا عبدالله شوشتری از یک سو؛ و میان شوشتری و شیخ لطف الله میسی از سوی دیگر، مناقشات علمی و فقهی دامنه داری در جریان بوده است. اسکندربیک منشی اولین تذکره نگاری است که این اختلافات را گزارش کرده است. اشاره او به دلجویی و عیادت میرداماد و میسی عاملی از شوشتری و گشاده رویی شوشتری در مواجهه با آنان، بسیار آموزنده است.

۴. بر اساس گزارش اسکندربیک منشی از ماجرای کرامت امیرالمؤمنین علیه السلام، می توان احتمال داد اسکندربیک منشی و پهلوان محسن (یا یکی از آن ها) برای فراگیری برخی علوم از محضر میرداماد بهره جسته و شاگرد وی بوده اند یا اینکه به مدرّس میرداماد آموشد داشته اند.

۱،۵. محبوب القلوب / قطب الدین محمد بن علی اشکوری لاهیجی (۱۰۱۰-؟۱۰۹۵ هجری قمری)

قطب الدین محمد بن علی اشکوری لاهیجی، ملقب به «شیخ الإسلام» و «بهاء الدین»، از مشاهیر حکماء و عرفاء سده یازدهم هجری قمری و از شاگردان فاضل میرداماد است. اطلاع دقیق و شفاف از زمان تولّد و درگذشت وی در اختیار نیست و تمام مورّخانی که به شرح حال او پرداخته اند، تنها به ذکر فضایل اخلاقی، مرتبه علمی و معرّفی اجمالی آثارش اکتفا کرده اند. از ضمیمه مطالب اشکوری در محبوب القلوب با گفته های فرزندش، می توان نتیجه گرفت که او در فاصله زمانی ۱۰۸۸ تا ۱۰۹۵ هجری قمری چشم از جهان فرو بسته است.^۱

اشکوری محبوب القلوب را به زبان عربی و در موضوع تاریخ فلاسفه نگاشته است. این اثر شامل یک «مقدمه» و سه «مقاله» است. او در «مقدمه» به بیان حقیقت فلسفه و خاستگاه آن پرداخته است. محتوای مقالات محبوب القلوب نیز از این قرار است: مقاله اول در شرح حال و آراء حکماء پیش از اسلام؛ مقاله دوم در شرح حال صدویست و شش فیلسوف پس از اسلام؛ مقاله سوم در سیره چهارده معصوم علیهم السلام و شماری از مشایخ امامیه. اشکوری در پایان، «خاتمه ای» در شرح حال خود نوشته است. وی در شرح حال هر فیلسوف، پس از ارائه گزارشی از زندگانی او، به بیان آراء و آثار مهم وی پرداخته و در پایان، اندرزهایی از خود باز گفته است.^۲ وی از شاگردان مشهور میرداماد است و در شرح حال استاد خود، پس از معرّفی کلی شخصیت او، با گزینشی حساب شده از آثار میرداماد، آراء و عقاید او را تبیین کرده است. اشکوری با نثری قوی و الفاظی ادیبانه، گزارش خود را از احوال و آثار میر آغاز کرده است:

«السید السند، المحقق في المعقول والمحقق في المنقول، سمّي خامس أجداده المعصومين، أمير محمد باقر الداماد - لزال سعيه في كشف معضلات المسائل مشكوراً و اسمه في صدر جريدة أهل الفضل مسطوراً -

علم عروس همه استاد شد فطرت او بود که داماد شد»^۳.

۱. نگر: محبوب القلوب (ترجمه اردکانی)، ج ۱، صص بیست و یک - بیست و دو (مقدمه مصحح).

۲. نگر: همان، ص بیست و یک.

۳. از مدایح منظوم زلالی خوانساری درباره میرداماد. نگر: کلیات زلالی خوانساری، ص ۱۸۳.

۴. القبسات، ص سی و یک.

وی سپس، به وجه اشتهار میر به «داماد» اشاره کرده و به طور ضمنی، از نبوغ وی در فراگیری علوم و نیل او به اشتهار و اجتهاد در مدّت زمان اندک سخن گفته است:

«کان - شكر الله سعيه و رفع درجته - يصرح النجابة بذكره و يخطب المعارف بشكره؛ و لم يزل يطالع كتب الاوائل متفهّماً، و يلقى الشيوخ متعلّماً حتّى يفوق في أقصر مدّة في كلّ من فنون العلم على كلّ أوحدٍ أخصّ؛ و صار في كلّ مآثره كالواسطة في النصّ»^۱.

اشکوری در ادامه، شخصیت علمی و آثار و میرداماد را چنین معرفی کرده است:

«يخبر عن معضلات المسائل، فيصيب؛ و يضرب في كلّ ما ينتحله من التعليم بأوفى نصيب. توحد بإبداع دقائق العلوم و العرفان و تفرد بفرائد أبقار لم يكشف قناع الإجمال حقائقها إلى الآن، فلقد صدّق ما أنشد بعض الشعراء في شأنه:

«به تحميرش يدالله چون فرو شد نم فیض آنچه بُد در کار او شد»^۲

مصنّفاته اللطيفة و مؤلّفاته البديعة، كالتقويم القويم للإيمان عند أهل الاسلام؛ و كالرواشح السماوية الكافي لإفاضة المستفيدين عن استكشاف احاديث أئمتنا - عليهم السلام - و كالصراط المستقيم الثابت لتثبيت أقدام أقسام حکماء الأيّام؛ و كالأفق المبين لاستبصار بصائر علماء الأنام على الدوام؛ و كالقبسات المشتعلات في ظلمه حيرة أرباب الفكرة لاقتباس جواهر التحقيقات من معادن الكلام؛ و كالجذوات النيرات في طور التدقيق و التحقيق لذوي الأفهام، فن اختلج في خاطره الخطير هذا المدعا، فليخلع نعلي الهوس و الهوى حتّى يصل بالواد المقدّس طوى. فلله درّة لاستخراج مسائل عويصة شرعية في ضوابط رضاعه التي هي كأمّ الكتاب للأصحاب، فارتضع لبان العلم من ثدي مسائلهما فحول أولي الألباب، فبلغوا من صغر الشكوك و الأوهام ببلوغ الاطمینان و الإفهام في كلّ الأبواب»^۳.

اشکوری در توصیف میرداماد، از مداخل منظوم زلالی خوانساری بسیار بهره برده است. او پس از معرفی مختصر میر، جایگاه والای علمی و معرفتی استاد را با گزینش بخش‌هایی از آثار او نشان داده و بدین وسیله، هم به گزارش خود استحکام و استناد بخشیده و هم مخاطب را با سبک نگارش میرداماد آشنا ساخته است. چنان‌که گذشت، اشکوری گزیده‌ای دقیق و حساب شده از آثار میرداماد فراهم آورده است؛ به گونه‌ای که همزمان آثار فارسی و عربی، ابعاد فیلسوفانه و فقهاتی، مواجید عرفانی و شاعرانگی میرداماد را باز می‌نماید.

او در بخشی از محبوب القلوب، «ختام» کتاب ضوابط الرضاع میرداماد را نقل کرده است. میرداماد در این عبارات، کلّ عالم را به انسان و انسان را به کلّ عالم تشبیه کرده است. وی به ابعاد دوگانه وجود انسان - یعنی نفس و بدن - اشاره کرده و از تناظر رضاع جسدانی با رضاع

۱. همان.

۲. از مداخل منظوم زلالی خوانساری درباره میرداماد. نگر: کلیات زلالی خوانساری، ص ۴۹۶.

۳. القبسات، ص سی و دو.

عقلانی سخن گفته است. وی معتقد است که دو پستانِ نفس در شیرخوارگی معنوی، دو قوهٔ عملی و نظری هستند. چنان که شیرخوارگی در عالم ظاهر موجب محرمیت می شود، نوشیدن شیر علم و حکمت نیز، اتصال به ملکوت ربّانی را در پی خواهد داشت. نیز، همان طور که در حصول محرمیت فقهی، نوشیدن ده رضعه شرط است، اتصال عقلانی نیز بر معرفت به مراتب ده گانهٔ قوسی صعود و نزول مشروط است. از این عبارات بر می آید که در نظر میر، متناظر با هر معنای شرعی، معنایی عقلی و معرفتی وجود دارد که معرفت به آن، جز از راه سلوک شرعی و امان نظر عقلی میسر نیست. میرداماد در پایان این بخش نوشته است:

«ولا یعدّ الإنسان من الحكماء ما لم يحصل له ملكة خلع البدن الظلماني و العروج إلى العالم النوراني، حتّی یصیر البدن بالنسبة إلیه کقمیص یلبسه تارةً و یخلعه أخرى»^۱. اشکوری در ادامه، دیدگاه میرداماد را دربارهٔ «روح القدس» و جایگاه او در طبقه بندی عوالم، از کتاب جذوات و مواقیت نقل کرده است. او همچنین برای معرفت چهرهٔ عرفانی میرداماد، بخش هایی از خلسهٔ ملکوتی وی را روایت کرده است. میرداماد در این اثر کوتاه، ماجرای صعود خود به عالم دهر را با بیانی بسیار زیبا شرح داده است. اشکوری پس از نقل این خلسه، در مذمت منکران مقام معنوی میرداماد نوشته است:

«أقول: ما انتسب السید السند العابد، و الحکیم المتشرّع الساجد، و العالم العارف بالمبدأ و المعاد بالبرهان القویم المستقیم، بنفسه القدسیّة مع ارتباطه الصوریّة و المعنویّة بتراجمه الوحي و خزنة تنزیل الکریم - علیهم شرائف التسلیم - أولى و أنسب بالقبول و ألیق و أخرى بالتصديق و التسليم ممّا انتسب سیّد الحكماء أرسطاطالیس أيضاً من هذا القبیل بنفسه السليم كما سبق حکایته بالترقیم. فاستبعاد الوقوع فی شأنه کالاستنکار فی صدور هذه الأمور عن بعض أهالی الحال فی الأزمان و الدهور، و هذا ینشأ من عدم الوقوف عن مقامات اهل التجريد و لیس هذه الحالة وفقاً علی قوم دون آخرین، فإنّ واهب الفیض لیس بضنین»^۲.

اشکوری سپس، از مهارت میرداماد در ادب و شاعری سخن گفته است. او در این بخش یکی از اشعار عربی میرداماد را که به هنگام زیارت مشهد مقدس رضوی سروده، آورده است. پیداست که اشکوری عاقدانه روی این شعر انگشت نهاده است؛ چه آنکه علاوه بر مهارت میرداماد در سرایش شعر عربی، معانی اشراقی و عرفانی و مضمون شیعیانهٔ توّسل و زیارت را به مخاطب نشان می دهد. بخشی از ابیات شعر مذکور از این قرارند:

«طارت المهجة شوقاً بجناح الطرب	لثمت سدة مولى بشفاه الأدب
نحو أوج لسماء قصد القلب هوى	ولقد ساعدني الدهر فیا من عجب
أفق الوصل بدى إذ ومض البرق و قد	رفض القب سوى ميته تلك القتب

...

...

۱. همان، ص سی و سه. سنح: ضوابط الرضاع، صص ۳۸۵-۳۸۶.

۲. همان، ص سی و پنج.

لاتسل عن نصل الهجر فكم في كبدي من تغور ثغرت فيه و كم من ثقب
كنت لأعرف هاتين أعيناي هما أم كئوس ملئت من دم بنت العنب^۱

وی در ادامه، متن رساله میرداماد در وجوب نماز جمعه را نقل کرده است. این اثر در قالب پاسخ به استفتاء نگاشته شده و اشکوری با نقل آن، تلویحاً به مرجعیت فقهی میرداماد اشاره کرده است. او همچنین، از شارع النجاة میرداماد نقل قول کرده است. می‌دانیم که شارع النجاة در زمره نخستین رساله‌های عملی به زبان فارسی است. اشکوری با نقل مطالب این کتاب، مخاطب خود را با چهره مردمی میرداماد آشنا می‌کند. گزینش او از متن شارع النجاة نیز بسیار جالب و معنادار است. وی متن میرداماد را درباره «شرط حیات در تقلید» نقل کرده است:

«... و شرط است که آن مجتهد زنده باشد؛ چه عمل به قول مجتهد مُرده جایز نیست و مقرّر است که «إذا مات المجتهد، مات قوله»؛ و این مسئله نزد علماء و مجتهدین امامیه - رضوان الله تعالی علیهم - محلّ خلاف نیست و در هیچ عصر منکر اشتراط حیات مجتهد واجب الاتّباع معروف نبوده است و اکثر علمای جمهور نیز بر آن اتفاق کرده‌اند؛ و بالجمله، مخالف در این مسئله نیست، الاً بعضی از مجاهیل علمای عامّه.

و سرّ مقام آن است که چون در ظنّیات خطا بر مجتهد جایز است و در صورتی که مُحطّی بوده باشد نیز مُثاب و مأجور؛ و ظنّ او - که عبارت است از اعتقاد راجح قائم به نفس مجتهد علی الإطلاق - معمول به و واجب الاتّباع است؛ و موت جسمانی که حقیقتش انقطاع نفس مجزّه است از عالم بدن و رجوع به عالم ملکوت، میقات ظهور حقیّت حقّ و انکشاف بطلان باطل است؛ پس تواند بود که ظنّ مجتهد - که در این نشئت قائم است به نفس او - موافق صواب نبوده باشد و بعد از موت، خطای آن ظنّ منکشف شود. پس اعتقاد قائم به نفس مجتهدی که متّبع است، باقی نماند و استصحاب بقای آن اعتقاد به طریق زمان حیات معقول نیست؛ چه در استصحاب، بقای موضوع بر حال خود معتبر است؛ چنانچه در مقام خود مقرّر و مبّین شده است. پس حال موت را به حال حیات قیاس کردن، بی بصیرتی است؛ و از این جهت، موت مجتهد، موت وجوب اتّباع ظنّ اوست؛ و این نکته لطیف و دقیق، از نظر غیر متمهّر مستور و محجوب است»^۲.

اشکوری همچنین، با نقل قول از جذوات و مواقیت، تسلّط میرداماد را بر علم الحروف و کاربری آن در تفسیر متون دینی، به نمایش گذاشته است:

«بعضی از علمای علوم حقایق در تفسیر ﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾^۳ گفته‌اند: صلاة وُسطی که بر قول اظهر به صلاة ظهر مفسّر شده، نماز جمعه است؛ أعني وظيفه متأصله وقت ظهر روز جمعه، سید الأیام

۱. همان، ص سی و هفت. سنح: دیوان اشراق، ص ۱۴۰.

۲. همان، ص چهل و دو. سنح: شارع النجاة، صص ۲۵۴-۲۵۵.

۳. البقرة/۲۳۸.

و روز خاص سید المرسلین است - صلوات الله و تسلیماته علیه و آله الطاهرين -؛ چه رکعات فرائض یومیّه سفر یازده است و رکعات مفروضات یومیّه حضر در روز جمعه، پانزده؛ و در سایر ایام، هفده؛ و عدد پانزده بین العددين متوسط؛ و من حیث الفضل و الشرف، بر هر دو متفوق است و اختصاص به مرتبه این عدد در فضیلت این وسطیت، از وظیفه وقت ظهر جمعه ناشی؛ پس فریضه جمعه به اسم «وسطی» از فریضه ظهر سائر ایام، احقّ باشد. ﴿وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ بعد از ذکر صلاة وسطی نیز، بنا بر شدت علاقه نماز جمعه به قنوت و تعدّد قنوت در خصوص این فریضه، تشدید این احتمال می‌کند و از جام این بیان آب رجحان می‌خورد»^۱.

جالب است که اشکوری در نقل قول از القیسات، علاوه بر بخش‌های فلسفی و استدلالی، استشهاد میرداماد به آیات و روایات را نیز نقل کرده است. وی همچنین، عباراتی از کتاب الإیقاظات در مبحث جبر و اختیار و رساله علم الواجب میرداماد نقل کرده و رویکرد کلامی استاد را نیز به نمایش گذاشته است.

۱.۶. تحفة الإخوان / ملا محمد سعید واعظ مرندی (زنده در ۱۰۵۰ هجری قمری)

محمد سعید واعظ مرندی از علماء و خطباء سده یازدهم هجری قمری است و از شرح حال وی، جز آنچه در مقدمه کتاب تحفة الإخوان آورده، اطلاعات دیگری در دست نیست. تحفة الإخوان تنها اثری است که از او بر جای مانده و در ریاض العلماء و الذریعة از آن یاد شده است.^۲ آن‌طور که از عبارات مؤلف برمی‌آید، این رساله بین سال‌های ۱۰۴۳ تا ۱۰۵۰ هجری قمری تألیف شده است. مصحح این اثر درباره آن نوشته است:

«نگارنده به دو نسخه از این اثر دسترسی یافت و قصد انتشار آن را داشت؛ ولی پس از بررسی و مطالعه آن، متوجه گردید که مطالب چندان مهمی در آن به چشم نمی‌خورد؛ لذا، از انتشار آن منصرف گردید و به معرفی آن اکتفا نمود تا آنان که امکان دستیابی به نسخ کتاب را ندارند، از محتوای آن باخبر باشند... اما چون شرح حال شیخ بهایی و میرداماد در این کتاب از جمله مطالب منحصر و باارزش آن است و مؤلف معاصر آن‌ها بوده است؛ لذا، این دو شرح حال از کتاب نقل می‌شود»^۳.

رساله مرندی شامل یک «مقدمه» و سه «فایده» و یک «خاتمه» است. وی در «فایده دوم» بیست تن از مجتهدان متقدم شیعه و بیست تن از دانشمندان متأخر تا عصر خویش را معرفی کرده است. بیستمین مجتهد معاصر با مرندی در این فهرست، میرداماد است. همان‌طور که مصحح این اثر نیز اشاره کرده است، با توجه به معاصرت مؤلف با میرداماد، گزارش او از احوال میر بسیار ارزشمند بوده و حاوی نکات مهم و مطالب تازه‌ای است. مرندی که این بخش را پس از وفات میرداماد نگاشته، در ابتدای عبارات خود، به سیادت میرداماد و تسلط وی بر علوم معرفتی و وجوه سلوکی

۱. همان، ص ۴۰۴. سنح: جذوات و مواقیت، ص ۲۰۴.

۲. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۳، ص ۲۳۰؛ الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۳، ص ۴۱۵.

۳. «تحفة الإخوان»، صص ۵۴۹-۵۵۰.

و عملی او اشاره کرده است. جالب است که مرندی با تکرار تعبیر «بزرگ دین» همزمان به جامعیت میرداماد، ژرفای دانش وی در علوم مختلف و جایگاه اجتماعی او اشاره کرده است. شرح مرندی از احوال میرداماد از این قرار است:

«بیستم: السید الكامل و السند الفاضل العالم العامل، زبدۀ سلالۀ مصطفوی و نقاوۀ دودمان مرتضوی، شمع جمع سیادت و نجابت و حدیقۀ باغ فصاحت و بلاغت، بلبل بوستان افادت و افاضت، گلبن گلستان حقیقت و معرفت، العالم لله و الكامل فی الله، الغریق فی بحار رحمة الملك القادر، المغفور المبرور، میر محمد باقر المشهور به «داماد» - قدس الله روحه العزیز - است. حقاً و ثمّ حقاً که زبان خامه از تعریف و توصیف آن بزرگ دین قاصر است؛ و علم و کلام و صلاح و تقوای او بر عالمیان ظاهر است. فضیلتش به مرتبه‌ای بود که فضلی روزگار در مدحش احسنت‌گویان بودند و صلاحیتش به درجه‌ای رسیده بود که صلاحی عصر در توصیفش طریق مدح را پویان بودند؛ و از تصانیف، آنچه از آن بزرگ دین مشهور است، کتاب قبسات و کتاب صراط المستقیم است؛ و تصانیف دیگر نیز غیر از آن‌ها دارد؛ و حواشی بسیار بر حلّ مشکلات کتب متقدمین و متأخرین نوشته است؛ و بر حلّ مشکلات کتاب من لایحضره الفقیه حاشیه نوشته و رمزش «محق» است؛ یعنی «مُحَقِّق»؛ و حقّاً محقق و مُحَقِّق بوده است؛ و صلاحیتش به مرتبه‌ای بود که از جنس پوست احتیاط می‌کرد، نمی‌پوشید؛ و پوست سیاه و کبود و سرخ بخارایی را که مذبوح... است، مینته می‌دانست؛ و رُخوتی که می‌پوشید، می‌فرمود که با ریسمان می‌دوختند؛ و می‌فرمود که به آب دهن تر نکنند. مع‌هذا، رُخوتی که از برای او می‌دوختند، تا خود به نفس نفیس خود به آب نمی‌کشید، نمی‌پوشید.

اشعاری که از آن پسندیده خصال یادگار است، به مرتبه‌ای دقیق است که فصحاء و بلغاء روزگار در حلّ عبارت‌ش متحیرند؛ و ادبش به مرتبه‌ای بود که یک‌روزی در مدرّس خود در حینی که به درس طلبۀ علوم دینیّه مشغول بوده است، اظهار کوفت زانو و عروض مفاصل می‌کند. طالب علمانی که در مدرّس حاضر بودند، وجه کوفت استفسار می‌کنند. می‌فرماید که بنده در مدّت عمر خود، پادراز کرده نخوایده‌ام. وجه پا دراز نکردن را پرسیدند. می‌فرماید که به هر طرف که پای دراز کنم حقّ - جلّ و علا - حاضر است^۱ و بنده را در خدمت مولای خود پا دراز کردن و خوابیدن، بی‌ادبی است. و ذکر اوصاف آن مرضیة‌الفعال در این مختصر گنجایش ندارد و سنّ شریفش هشتاد سال متجاوز بود و در سفر خیراثر بغداد، در کاروان‌سرای که مابین نجف اشرف و کربلای معلّاست، به رحمت ایزدی پیوست؛ و بنابر وصیت، آن بزرگ دین را در نجف اشرف دفن کردند؛ نور الله مرقدۀ و جعل الجنة مسکنه^۲.

۱. اشاره به آیه شریفه «فَإِذَا تَوَلَّوْا فَمِنْ وَجْهِ اللَّهِ» (البقرة/۱۱۵).

۲. همان، صص ۵۵۵-۵۵۷.

در این شرح حال مختصر و کوتاه، چند نکته درخور توجه نهفته است:

۱. میر پایان تمام حواشی و فواید کوتاه خود را با نشان «محق»، که گویا شکل مخفف نام او یعنی «محمدباقر» بوده، امضاء کرده است. این امضاء به خوبی در میان اقران و اسلاف میر شناخته شده است؛ تا بدان جا که در برخی مجموعه‌های خطی، ادعیه و فوایدی با سرنویس «سمع من محق» یا «نقل من محق» به چشم می‌خورد.^۱

تفسیر مرندي از رمز میرداماد آن است که وی به جهت اتقان و استواری نظرات علمی و اعتماد به نفسی که درباره او معروف است، خود را «مُحَقِّق» و صاحب نظر می‌دانسته است. تفسیر دیگری که به ذهن متبادر می‌شود، اصطلاح «مُحَقِّق» است که در اصطلاح صوفیه و عرفاء، به معنای بالاترین مرتبه از مراتب فناء فی الله است. این تفسیر در کنار تخلص میرداماد به «اشراق» (یعنی درخشش و تابیدن) معنادار می‌شود؛ بنابراین، می‌توان گفت که میر حروفی از نام خود را برای رمزگزینش کرده که با قرارگرفتن در کنار هم، وصفی عرفانی و اشراقی می‌سازند؛ چنان‌که این ویژگی در تخلص او نیز مشهود است.

۲. مرندي با ظرافت و کنایه، به ثقل مطالب و پیچیدگی قلم میرداماد اشاره کرده است. فارغ از آثار فلسفی و فقهی و حدیثی میر، مرندي تنها سبک شعرپردازی او را پیچیده و مغلق دانسته است. شرح و تفسیر مفصلی که میرمحمد اشرف علوی عاملی، نواده میرداماد، بر دو بیت از اشعار جند خود نوشته، شاهی بر سخن مرندي است که گستردگی مدلولات اشعار میرداماد را باز می‌نماید.^۲

۳. مرندي در وصف زهد و عبودیت میرداماد، به پرهیز او از درازکردن پا به هنگام نشستن و خوابیدن اشاره کرده است. این عادت میر را بسیاری از تذکره‌نویسان متأخر حکایت کرده‌اند؛ اما جالب است که هیچ‌یک به داستانی که مرندي در این باره روایت کرده، اشاره نکرده‌اند.^۳

۴. مرندي به وفات میرداماد در سن هشتادسالگی تصریح کرده است؛ بنابراین، او نیز همانند اوحدی‌بلیانی، ولادت میرداماد را در نیمه نخست دهه ۹۶۰ هجری قمری می‌داند.

۱، ۷. طبقات شاهجهانی / محمدصادق کشمیری همدانی (۱۰۵۲-۱۰۰۰ هجری قمری)
محمدصادق کشمیری، متخلص به «صادق»، از مورخان و منشیان دربار ابوالمظفر شهاب‌الدین محمد شاهجهان در هند بوده است. وی ایام جوانی را در محضر رجال بزرگ علمی و ادبی عصر در دهلی قدیم، به کسب علوم متداول گذرانده و از جمله شاگردان و مریدان شیخ عبدالحق محدث دهلوی به شمار می‌رود. از شرح حال وی، جز آنچه از متن آثارش حاصل می‌شود، اطلاعات چندانی در دست نیست. کشمیری به تاریخ‌نویسی علاقه خاصی داشته و چهار اثر در تاریخ و تذکره‌نگاری بر جای نهاده است.^۴

۱. نگر: اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، ص ۱۶۹.

۲. نگر: فضائل السادات، ج ۱، ص ۳۶، پانویس ۱.

۳. نمونه را نگر: قصص العلماء، ص ۴۳۰؛ الفوائد الرضویه، ص ۶۷۷.

۴. طبقات شاهجهانی (طبقه عاشره)، صص ب-ک (مقدمه مصحح).

طبقات شاهجهانی در زمره تذکرة‌های ارزشمند فارسی است که به شرح حال حدود نُهصد تن از دانشمندان، عرفاء، متکلمان و شعراء اختصاص دارد. این اثر مشتمل بر ده «طبقه» است و طبقات آن مطابق با تاریخ سلطنت پادشاهان آن دیار، از امیر تیمور گورکانی تا ابوالمظفر شاهجهان تنظیم شده و به همین مناسبت، «طبقات شاهجهانی» نام گرفته است. سال تألیف کتاب مشخص نیست؛ اما کشمیری در «طبقه دوم»، سال ۱۰۴۶ هجری قمری را «سال جاری» نوشته است.

او در «طبقه نهم» و در سه «باب» به ذکر احوال مشایخ، اولیاء، اصفیاء، علماء، حکماء و شعرائی پرداخته است که در عصر نورالدین محمد جهانگیر زیسته یا در زمان پادشاهی وی (از سال ۱۰۱۳ تا ۱۰۳۷ هجری قمری) از دنیا رفته‌اند. کشمیری ذیل «باب دوم» از «طبقه نهم» شرح حال مختصری از میرداماد ارائه داده است. حسب جست‌وجوی ما، مؤلف طبقات شاهجهانی نخستین تذکرة‌نویس هندی است که درباره میرداماد سخن گفته است. عبارت کشمیری درباره میر چنین است:

«مولانا باقر داماد - علیه الرحمة - : اعلم دانایان مملکت ایران بوده و تصانیف معتبر دارد. افق مبین تصنیفی دارد که پیش اهل استعداد معتبر است و همه خواهان آن کتاب‌اند. از معاصران جهانگیر پادشاه بود و اهل عراق به وی اعتقادی عظیم دارند؛ و او را از قسم نصیر طوسی و بوعلی سینا می‌دانند، بلکه او را «معلم ثالث» می‌گویند؛ و تصانیف دیگر نیز دارد، همه مشتمل بر دقایق حکمت الهی و طبیعی مانند ایماضات و صراط مستقیم^۱. وفاتش در سنه خمس و عشرين و الف واقع شد»^۲.

از تأمل در این عبارات مختصر به دست می‌آید که:

۱. کشمیری در معرفی میرداماد، بیشتر به وجه فلسفی او توجه کرده؛ چنان‌که از میان تألیفات میر، تنها از سه اثر فلسفی وی نام برده است. او به مفصل‌ترین اثر میرداماد، یعنی الأفق المبین، و منزلت و اعتبار آن در محافل علمی شبه‌قاره اشاره کرده است. ارتباط میرداماد و حلقه شاگردان او با شبه‌قاره هند، بحث گسترده‌ای است که از جوانب گوناگون شایسته بررسی است. علاوه بر توجه کشمیری به آثار فلسفی میر، نگاهی به فهرس کتابخانه‌های شبه‌قاره و تعدد نسخه‌های خطی الأفق المبین و ایماضات در آن منطقه، نشان می‌دهد که شخصیت فلسفی میرداماد و دو اثر مذکور، بیش از دیگر وجوه و آثارش در هند شناخته شده‌اند.

از سوی دیگر، همان‌طور که از اجازه میرداماد به سید احمد علوی عاملی برمی‌آید، میر متن الأفق المبین را تدریس می‌کرده و شاگردان بسیاری از ایران و هند در درس او حاضر می‌شدند. ظاهراً الأفق المبین از طریق همین شاگردان به حوزه فلسفی شبه‌قاره راه یافته و مدتی مدید جزء کتب درسی آن سامان بوده است^۳؛ بنابراین، مطالب کشمیری شاهدهی است بر حضور دانش‌پژوهان اقصی نقاط بلاد اسلامی در محضر میرداماد و انتقال آثار او به شبه‌قاره هند.

۲. مؤلف به لقب «معلم ثالث» اشاره کرده و برخلاف روایت رایج، میرداماد را پس از خواجه نصیرالدین طوسی و ابن سینا، سومین حکیم معلم دانسته است. لازم به ذکر است

۱. در متن چاپی، «صراط مسقیم» آمده است.

۲. طبقات شاهجهانی (طبقه نهم)، صص ۵۳-۵۴.

۳. نگر: الأفق المبین، ص ۴۹ و سه (مقدمه مصحح)؛ معلم ثالث، ص ۴۹.

که طبقات شاهجهانی پس از وفات میرداماد نگاشته شده؛ لذا، عبارت «اهل عراق به وی اعتقادی عظیم دارند»، احتمالاً بر اعتقاد و احترام اهالی عراق به مقبره میرداماد دلالت دارد. ۳. تاریخ وفات علماء و فضلاء ایرانی، در این اثر به درستی منعکس نشده است. کشمیری تاریخ وفات میرداماد را با حدود پانزده سال اختلاف، در سال ۱۰۳۵ هجری قمری ثبت کرده است.^۱ همچنین، در شرح حال شیخ بهایی که بعد از میرداماد آورده، تاریخ وفات شیخ را با حدود چهار سال اختلاف، در سال ۱۰۳۴ دانسته است.^۲

۱.۸. خلد برین / محمدیوسف واله اصفهانی (۹۸۸؟ - ۱۱۰۶ هجری قمری)

میرزا محمدیوسف واله اصفهانی، مورخ، ادیب و منشی دیوانی در عصر صفوی است. وی نیز مانند برادرش، وحید قزوینی، برای احراز مقام‌های دیوانی تربیت شده بود و به کارهای دولتی اشتغال داشت. او در آغاز، مجلس‌نویس (محضر ارقام) بود و در پایان عهد شاه عباس دوم و چندسالی هم در دوران شاه سلیمان، به وزارت توپخانه منصوب شد. معروف‌ترین اثر او، کتاب خلد برین است که در تاریخ عمومی، از آغاز تا قرن یازدهم هجری قمری نگاشته شده است.

واله اصفهانی این اثر را در هشت «روضه» و یک «خاتمه» تنظیم کرده است و تألیف آن را در سال ۱۰۷۸ هجری قمری به پایان برده است. وی در نگارش این کتاب، از آثار متقدم، به ویژه خلاصه التواریخ، حبیب السیر و عالم‌آرای عباسی، تأثیر پذیرفته است. واله اصفهانی در بیان حوادث عصر خویش، از مشاهدات شخصی، اطلاعات شفاهی دربار و شنیده‌هایش بسیار مدد گرفته است.^۳ وی در این اثر، مطالب مفصلی درباره امیران، سادات، مشایخ، علماء و هنرمندان آورده است.

«روضه هشتم» کتاب، حجیم‌ترین بخش آن است و دربرگیرنده هفت «حدیقه» است. مؤلف در «حدیقه دوم» از این روضه، ذیل «شرح حال سادات عالی درجات» با الفاظی ادیبانه به ذکر میرداماد پرداخته است؛^۴

«واقف اسرار مبدأ و معاد، میرمحمدباقر داماد: فروزان‌گوهر درج عرفان و تابان‌اختر برج ایقان، عالم معالِم معقول و منقول، صاعد مصاعد فروع و اصول بود؛ و از اعظم سادات دارالمؤمنین استرآباد و گرامی خلف مرحوم سید محمد داماد و دخترزاده مجتهد

۱. ذیل مدخل «سفینه خوشگو» (۱، ۳۶)، درباره تاریخ وفات میرداماد و نظرات گوناگون در این باره سخن گفته‌ام.

۲. کشمیری در شرح حال شیخ بهایی نوشته است: «او نیز در ایران زمین بوده، حاجی حرمین بود و خالی از معنی نبود. چون اهل عراق مجتهد خود می‌دانند، شاه عباس او را ادب بسیار می‌کرده و نسبت به باقر داماد به وی معتقدتر بوده؛ و الحق از سخنان وی بوی معنی می‌آید. علامه و صاحب دانش و علم فراوان بود و شعری نیز می‌گفته. رساله «نان و حلوا» که بر وزن مثنوی مولوی واقع شده، دلیل روشن است بر صدق و اخلاص وی. در سال هزاروسی و چهار، پیش از یک سال از باقر داماد از عالم رفت» (طبقات شاهجهانی (طبقه ناسعه)، ص ۵۴).

۳. نگر: تاریخ‌نگاری عصر صفویه و شناخت منابع و مآخذ، ص ۸۱.

۴. این شرح حال با اندک تغییر در کتاب ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی و ذیل مدخل «شهر گیلان»، در بخش «عارجان معارج حق و یقین از سادات عظام و علمای اعلام که در زمان فرخنده‌نشان آن حضرت، روانه شهرستان جنان شده‌اند» تکرار شده است (نگر: ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، صص ۲۹۷-۲۹۸).

مبرور، شیخ علی عاملی است»^۱.

وی سپس به ذکر فضایل و کمالات شخصی و علمی میرداماد و معرفی آثارش پرداخته است: «در صغر سنّ و آغاز نشو و نما، سفر خیر مشهد مقدّس معلّی اختیار نموده... در درگاه معلّی با علمای زمان و دانشوران دوران به سربرده، خدمتش را با میر فخرالدین سّمّاک و سایر دانشمندان عتبه اقبال، مباحثات و مناظرات دست داد... در علوم معقول و منقول یگانه عهد و سرآمد روزگار گردید... به جایی رسید که مصتفات جنابش در اکثر علوم، ماحی آثار علمای سلف گردیده، مسندنشین سریر اجتهاد شد؛ و تصانیف معتبره در تفسیر و حدیث و طبّ و حکمت و کلام و فنون ریاضی - بنا بر آنکه در علوم مذکور بالانشین بزم امتیاز بود - بر صحیفه روزگار به یادگار گذاشت؛ و لآلی متلّالی و جواهر زواهر که در انواع علوم از آن بحر زخّار عواطف بر بساط ظهور و اظهار پایدار مانده، بدین تفصیل است: سدره المنتهی مشتمل بر تفسیر کتاب کریم و توضیح وافی کتاب کافی؛ صراط المستقیم راهنما به ادراک مسائل حکمی؛ افق المبین مشرق مهر منیر مطالب کلامی، ایقاعات انتباه بخش از خلق اعمال، دیگر ایماضات و عیون المسائل و ضوابط الرضاع و حاشیه بر شرح مختصر اصول و خلسه ملکوتیه و سبع شداد و رساله عسر و یسر و چند رساله و کتب دیگر»^۲.

واله اصفهانی در حدیقه ششم و ذیل «احوال شاه صفی»، به مراسم تاج‌گذاری شاه صفی و حضور میرداماد در این مراسم اشاره کرده است:

«در آن هجوم عامّ و ازدحام تمام، عمده اعظام سادات عظام و علمای اعلام، واقف اسرار مبدأ و معاد، میرمحمدباقر داماد - که در آن زمان از جامه خانه لطف خداداد، قامت قابلیتش به تشریف اجتهاد زیب و بهاء داشت - به تقریب دعای دوام دولت ابدی، اعتصام قدم اهتمام بزم حضور خاقان گردون غلام گذاشت و دیگر باره آن حضرت را بر اورنگ سلطنت و پادشاهی جای داده، زبان الهام بیان به ادای دعای دوام عمر و بقای دولت آن خورشید منزلت گشاده...»^۳.

وی سپس، درباره خطبه میرداماد در نماز جمعه پس از مراسم تاج‌گذاری آورده است: «با آنکه خطبای بلندآواز ملأ اعلی خطبه سلطنت آن حضرت را به هنگام جلوس بر اورنگ شهریاری بر فراز منبر نه‌پایه آسمان به بانگ بلند خوانده بودند، با اشاره والا، علماء و فضلاء و اکابر و اعیان و کافه برابرا و عموم متوطنین دارالسلطنه اصفهان در روز جمعه هشتم ماه مذکور (جمادی الثانی) در مسجد جامع جدید شاهی جمع آمده، بالانشین منبر اجتهاد، میرمحمدباقر داماد، خطبه‌ای در نهایت فصاحت و کمال بلاغت به اسم سامی و القاب گرامی آن والا منزلت به مسماع حاضران رسانید»^۴.

۱. خلد برین (ایران در روزگار صفویان)، ص ۴۱۷.

۲. همان، صص ۴۱۷-۴۱۹.

۳. ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم (خلد برین)، ص ۳.

۴. همان، ص ۴.

واله اصفهانی در معرفّی میرداماد، چندین مرتبه از وصف «واقف اسرار مبدأ و معاد» برای او استفاده کرده است. همچنین، با الفاظی ادیبانه و لطیف، برخی عبارات تاریخ عالم آرای عباسی را بازنویسی کرده است. وی میر را «مسندنشین سریر اجتهاد» دانسته و آثار وی را «ماحی آثار علمای سلف» قلمداد کرده است. واله اصفهانی در برشماری آثار میرداماد از «رساله عُسَر و یُسَر» یاد کرده که در منابع دیگر ذکری از آن نیست؛ چنان که نسخه‌ای از این اثر تا کنون به دست نیامده است. او دربارهٔ واپسین روزهای حیات میرداماد چنین نوشته است:

«در اواخر ایام حیات، در دارالسلطنه اصفهان پیوسته به احیاء جمعه و جماعات و مشغولی به انواع طاعات و عبادات، روزگار فرخنده ساعات را مصروف می‌داشت تا به تقریب موافقت موبک همایون خاقان رضوان مکان، در سالی که خسروپاشای وزیر اعظم خواندگار به عزم تسخیر دارالسلام بغداد روی به این دیار نهاده بود، در حوالی نجف اشرف، در اثنای راه به همراهی دل آگاه، بدرود جهان گذاران نمود؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة»^۱.

گزارش واله اصفهانی از حضور میرداماد در مراسم تاج‌گذاری شاه صفی و خطبه خوانی او، بیانگر جایگاه ویژه میر در این واقعه و به طور کلی، جایگاه والای فقهاء، علماء و سادات در دربار صفوی است.^۲ از گزارش او بر می‌آید که میرداماد یک مرتبه در مراسم تاج‌گذاری شاه صفی (چهارم یا پنجم^۳ جمادی‌الثانی) و مرتبه دوم، در اولین نماز جمعه پس از تاج‌گذاری (هشتم جمادی‌الثانی) به ایراد خطبه پرداخته است.

۱.۹. ذیل عالم آرای عباسی / اسکندربیک منشی ترکمان [و] محمدیوسف واله اصفهانی
کتاب ذیل عالم آرای عباسی ترکیبی از آثار اسکندربیک منشی و محمدیوسف واله اصفهانی است. همان‌طور که در مدخل «تاریخ عالم آرای عباسی» اشاره شد، این کتاب در سال ۱۰۳۸ هجری قمری و با مرگ شاه عباس اختتام یافت. پس از شاه عباس و در دوران شاه صفی، اسکندربیک با وجود ضعف پیری و ناتوانی، به اصرار برخی از یاران، نگارش وقایع ایام دولت و سلطنت شاه صفی را در قالب «ذیل» ای بر تاریخ عالم آرای عباسی آغاز کرد؛ اما چندی بعد و در سال ۱۰۴۳ هجری قمری درگذشت و نگارش این ذیل، ناتمام ماند.

۱. خلد برین (ایران در روزگار صفویان)، ص ۴۱۹.

۲. شاه عباس کبیر با گذشت بیش از چهل سال حکومت بر مملکت ایران و نقش چشمگیری که در اقتدار مجدد دولت صفویه داشت، در جمادی‌الاول سال ۱۰۳۸ هجری قمری، داعی حق را لبیک گفت. رحلت شاه عباس را شب پنجشنبه بیست و سوم یا بیست و چهارم جمادی‌الاول دانسته‌اند. نگر: قصص الخاقانی، ج ۱، ص ۲۰۵؛ ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷. پس از وفات او، گروهی از غلامان گرجی به رهبری خسروخان، داروغه اصفهان، و ابوالقاسم بیک ایواوغلی، ایشیک آقاسی باشی حرم، و همکاری علماء شیعه به رهبری میر محمدباقر داماد، زمینه پادشاهی شاه صفی (نوه شاه عباس) را فراهم کردند. در روز دوشنبه، چهارم جمادی‌الثانی همان سال، شاه صفی بر تخت سلطنت نشست نگر: قصص الخاقانی، ج ۱، ص ۲۰۹؛ تاریخ جهان آرای عباسی، ص ۲۴۰.

۳. وجه این تردید را در مدخل «خلاصة السیر» (۱/۱۰) بیان کرده‌ایم.

هنگامی که احمد سهیلی خوانساری به تصحیح این متن مبادرت ورزید، نواقص آن را بر اساس مطالب حدیقه ششم از روضه هشتم کتاب خلد برین، تألیف واله اصفهانی، تکمیل کرد و کتاب را با عنوان ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی به چاپ سپرد. در ذیل عالم‌آرای عباسی که بر اساس منطقه جغرافیایی تنظیم شده، ذیل وقایع گیلان و در شرح حال «سادات دارالمؤمنین استرآباد» به ذکر میرداماد پرداخته شده است. این شرح حال رونوشتی از مطالب خلد برین و تاریخ عالم‌آرای عباسی است؛ اما به سبب آنکه هوشمندانه و ادیبانه تحریر شده، ذکر آن خالی از فایده نیست:

«واقف اسرار مبدأ و معاد، میرمحمدباقر داماد... آن دانای رموز آگهی و سداد، از اعظم سادات دارالمؤمنین استرآباد و گرامی خلف سیدمحمد داماد و دخترزاده مجتهد مبرور، شیخ علی عاملی بوده؛ و بنا بر متابعت شهرت والد ماجد به دامادی مجتهد مبرور، آن جناب نیز به «داماد» اشتها داشت؛ و در بهار نشو و نما و اوان خردسالی، در مشهد مقدس معلی قدم در دبستان بی‌مثالی نهاده، در آن ارض مقدس، ابواب تحصیل علوم انفسی و آفاقی بر روی ذهن وقاد گشاد؛ و در زمان خاقان علین آشیان، در آستان گردون‌شان با اکثر علمای اعلام و فقهای گرام، به تخصیص میرفرخ‌الدین سماکی، از در مناظره و مباحثه در آمده، ممتاز روزگار و یگانه ادوار گردید؛ و فیوضات این ابرمدرار در عهد خجسته و زمان فرخنده نواب گیتی ستان فردوس مکان بر مفارق ابنای روزگار پایدار بود؛ تا در زمان خاقان رضوان مکان به تقریب مرافقت موکب همایون در سال آمدن خسرو پاشا بر سر دارالسلام بغداد^۱، در حوالی نجف اشرف در عرض راه روی توجه به دارالسلام جنان نهاد»^۲.

۱. خلاصه السیر: تاریخ روزگار شاه صفی صفوی / محمد معصوم خواجگی اصفهانی
محمد معصوم خواجگی اصفهانی، فرزند میرزا خواجگی اصفهانی، در زمان شاه عباس مشرف اصطبل شاهی بود و از مقربان دربار به شمار می‌رفت. وی سواد ادبی و ذوق شعری سرشاری داشت و بعضی کتب تاریخی را مطالعه می‌کرد؛ از این رو، در دوره خدمت اشراف شترخان و طویله‌گاه، طرف صحبت شاه عباس قرار می‌گرفت. خود در این باره چنین نوشته است:

«... دست نوازش بر سر این خاکسار کشید و همه‌روزه در تربیت و شفقت می‌افزود و به خدمات انیقه سرافراز می‌ساخت. گاه به جهت طبع آزمایی، به انتخاب اشعار امر

۱. سلطان مراد، پادشاه عثمانی، به محض آگاهی از مرگ شاه عباس، به آذربایجان و بغداد لشکر کشید. خسروپاشا، وزیر اعظم عثمانی با مأموریت بازپس‌گیری ولایاتی که در زمان شاه عباس از تصرف آنان خارج شده بود، به سوی ایران روانه شد. وی که هدف اصلی‌اش استرداد بغداد بود، در سال ۱۰۳۹ هجری قمری ابتدا شهبوز را تصرف کرد و مقر فرماندهی خود را در آنجا قرار داد. او با جمع‌آوری تدارکات از حله و اشغال سرزمین اردلان، برای هجوم به بغداد آماده شد. وی سپس به بغداد حمله کرد و از ۱۷ صفر تا ۸ ربیع‌الثانی سال ۱۰۳۹ هجری قمری، آن شهر را در محاصره داشت؛ اما سرانجام نتوانست بغداد را تصرف کند و بدون کسب نتیجه، عقب‌نشینی کرد. نگر: «تحلیل زمینه‌های معاهده ژهاب و پیامدهای آن بر دولت صفویه»، صص ۹-۱۰.

۲. ذیل عالم‌آرای عباسی، صص ۲۹۷-۲۹۸.

می فرمود؛ و گاهی به تمشیت دادن امور دیوانی سرافراز می ساخت»^۱.
 محمد معصوم پس از وفات شاه عباس، به خدمت شاه صفی درآمد و حسب امر و وظیفه،
 در اغلب سفرهای شاه حضور داشت. از آنجا که در انشاء نظم و نشر قدرت فراوان داشت،
 به دستور شاه صفی مأمور شد که تاریخی مشتمل بر وقایع ایام سلطنت وی تألیف کند.^۲ کتاب
 خلاصة السیر او یکی از متون تاریخی معتبر درباره عصر صفوی است که تألیف آن را در سال ۱۰۵۳
 هجری قمری تمام کرده است. اطلاعات مندرج در این کتاب، از اعتبار ویژه ای برخوردارند و اغلب
 بر مشاهدات و مسموعات شخصی خواجهگی اصفهانی اتکا دارند. او از نگارش اخبار و حوادث
 روزگار شاه عباس دوم امتناع کرد؛ زیرا دیگر شخصاً از آنچه روی می داده، با خبر نبوده است.^۳
 خواجهگی اصفهانی در چند موضع از خلاصة السیر از میرداماد یاد کرده است. گزارش های او
 از وقایع مربوط به میرداماد بسیار دقیق و کامل اند؛ به گونه ای که اطلاعات جدیدی در اختیار
 خواننده قرار داده و برخی ابهامات تاریخی را بر طرف می کنند. وی به اقتدار علماء و حضور
 آن ها در رأس هرم دیوانی اشاره کرده و در مواضع مختلف، از نفوذ و مقبولیت میرداماد سخن گفته
 است. یادکرد وی از میرداماد - مانند دیگر مورخان عصر صفوی - با احترام و تجلیل همراه است:
 «آن که بحر بی کران فضایلش، مورد اعتراف انام؛ و دریای بی پایان احسانش،
 مقصد وفاده خاص و عام؛ تابنده خورشید ضمیرش، شمع انجمن دانشوری؛ و آینه رأی
 منیرش، جام جهان نمای هنرگستری بود. از مواهب فضل الهی به اعانت تبخر، مدارج
 جاه منیعش تا ذروه کیوان مبارات می کرد؛ و با کمال دانشمندی، مراقب قدرتش با سپهر
 برین محاذات می نمود؛ و همیشه سحاب احسان علم بر وضع و شریف می بارید و
 مواید انعام فضل را پیش صغیر و کبیر می نهاد. هرکجا تاب خورده از رمضاء جور
 گردون به بارگاه علم پناهش التجاء بردی، بر فرقتش سایه بی دریغ بازگستردی؛ و هرکجا
 خسته ای از ناوک تیر جهل به حضرت آسمان رفعتش پناهییدی، افضال بر جراحتش
 ارزانی فرمودی...»

فضلش نگذاشت در مباحث دعوی علمش عمل زمانه را کرد قوی
 القصه که از وجود با جودت او اوراق پراکنده دین یافت نوی

أعني: عارف مناهج السداد والإرشاد، امیر محمدباقر داماد»^۴.
 او اولین مورخی است که از برگزاری دو مجلس جداگانه برای جلوس شاه صفی سخن گفته
 است. مجلس نخست در شامگاه دوشنبه، چهارم جمادی الثانی سال ۱۰۳۹ و مجلس دوم، فردای
 همان روز برگزار شده است. خواجهگی اصفهانی درباره مجلس دوم نوشته است:
 «آن روز که حامل نور سعادت بود، به سیادت پناه حقایق و معارف آگاه، جامع

۱. خلاصة السیر، ص ۳۱۲.

۲. نگر: تذکره نصرآبادی، ص ۷۷.

۳. نگر: همان، صص ۱۱-۱۴.

۴. همان، صص ۱۱۱-۱۱۲.

المعقول و المنقول، حاوی الفروع والأصول، کاشف رموز الباطن و الظاهر، صاحب الصلاح و السداد، خاتم المجتهدین، امیر محمدباقر داماد - سلمه الله تعالى و حفظ وجوده عن الآفات إلى يوم التناد - حاضر ساخته، به جهت مثنی ساختن امر جلوس در آن ساعت سعادت مأنوس، بعد از شرایط دعا و فاتحه خوانی، یک بار دیگر آن زیننده تاج و تخت را در عمارت مذکور (عالی قاپو) برارونگ سلطنت و مسند دولت تمکن داده، جمعی از غازیان و منسوبان نصرت قرین که در آن شب به تثلیف آستان، شرف امتیاز نیافته بودند، با اکابر و اصاغر و ارباب و اهالی اصفهان به زمین بوسی عتبه اقبال مشرف گشته، سر مباهات به اوج اثیر رسانیدند»^۱.

مطابق گزارش خواجهگی اصفهانی، دو روز پس از این مجلس، نماز جمعه اصفهان به امامت میرداماد برگزار شده است:

«و روز جمعه، هشتم ماه مذکور (جمادی الثانی ۱۰۳۸ هجری قمری) به فرموده حضرت ظلّ اللهی، در مسجد شاهی جمعیت تمام واقع شده، نواب خاتم المجتهدین خطبه بلیغ به نام نامی نواب همایون خواندند»^۲.

از گزارش های خلاصه السیربر می آید که در دوره شاه صفی، میرداماد در مناصب دینی، حضوری پررنگ داشته و بیشتر مراسم مذهبی در پایتخت، با حضور او برگزار می شده است. همچنین می توان حدس زد که میرداماد در این دوره، سمت شیخ الاسلامی را بر عهده داشته؛ زیرا قرائت خطبه و انجام مراسم تاج گذاری، از وظایف شیخ الاسلام پایتخت بوده است. این عبارت از خلاصه السیر، مؤید حدس ماست:

«مدتی بنا بر اجماع، ردای اجتهاد ایران زمین بر دوش منقبت او انداختند؛ و لباس تقدّم ارباب عمایم سایر بلاد بر قامت او راست کردند»^۳.

خواجهگی اصفهانی چند مرتبه به امامت میرداماد در جمعه و جماعات پایتخت اشاره کرده است.^۴ همچنین، ذیل وقایع سال ۱۰۳۹ هجری قمری، درباره نماز عید سعید فطر نوشته است:

«اعلی حضرت ظلّ اللهی... در روز سه شنبه غره شهر سؤال، اولاً به جهت تیمّن و استغاثه به درگاه بی نیاز، متوجه مصلی گشته، در عقب قطب فلک سیادت، مشتری سپهر نجابت، مرتبه افزای اعتقاد، امیر محمدباقر داماد، به گزاردن نماز عید اشتغال نموده، بعد از فراغ، به استماع خطبه بلیغ که از آن گوهر بخش سعادت افزا سرزد، گوش هوش را به درر لثالی گرانبار ساخته، به مرکز خود معاودت نمودند»^۵.

وی در گزارش وقایع سال ۱۰۴۰ هجری قمری (قوی ثیل)، با اشاره به سفر شاه صفی به عتبات عالیات و حضور میرداماد در کاروان وی، از بیماری، وفات و تدفین میرداماد سخن گفته است.

۱. همان، ص ۳۸، با اصلاح یک لفظ.

۲. همان، ص ۳۹.

۳. همان، ص ۱۱۱.

۴. نمونه را نگر: همان، ص ۹۶.

۵. همان، صص ۸۲-۸۳.

بنا بر گزارش او، شاه صفی در روز جمعه هفدهم شعبان ۱۰۴۰ هجری قمری به شهر مقدس کربلا وارد شده و سه روز در آنجا اقامت داشته است. می توان حدس زد که میرداماد در همین ایام، با مشاهده علائم مرگ، وصیت نامه خود را تحریر کرده است.^۱ بنا به تصریح خواجگی اصفهانی، شاه صفی از منزل «ذی الکفل» تا شهر نجف اشرف را پیاده طی کرده است. می توان احتمال داد که خواجگی نیز در این پیاده روی، همراه پادشاه به نجف رفته است؛ زیرا ناگهان از ورود جنازه میرداماد به نجف سخن گفته است:

«وقت صبح جمعه، روز بیست و چهارم، نعش محفوف به رحمت غفران سید اجل اعظم... امیر محمد باقر داماد که درین سفر خجسته اثر در عتبه اقبال بود و به اعتضاد قوت طاعتش، دل ها قوی و به اعتقاد راسخ بنیانش، خاطرها مطمئن می گشت - در مابین کربلا و نجف بنابر عارضه ای که بر ذات قویمش طاری شده بود، داعی حق را لبیک اجابت گفته - به آن مکان قدسی اساس آوردند؛ و بعد از آداب زیارت و تجهیز و تکفین، سادات و علماء و متوطنان صاف اعتقاد غرویه که به آو درد آلودی طارم افلاک را با سطح خاک برابر می نمودند، بر جنازه او نماز کرده، در سردابه شیخ علی، جدش، مدفون ساختند؛ نظم:

فلک ریخت اوراق علمش ز هم کشیدند بر لوح فضلش قلم

و حضرت ظلّ اللهی، آنچه لازم تعزیه و تعظیم بود، به عمل آورده، از آن واقعه متأثر و متأسف گشتند»^۲.

بر این اساس، خواجگی اصفهانی اولین تاریخ نگاری است که مدفن میرداماد را سردابه جدش، محقق کرکی، دانسته است.

۱، ۱۱. تاریخ شاه صفی / ابوالمفاخر حسینی سوانح نگار تفرشی (۹۸۸- هجری قمری) ابوالمفاخر بن فضل الله حسینی تفرشی، مشهور به «سوانح نگار تفرشی»، تاریخ نگار و شاعر دوره شاه عباس اول و شاه صفی و - بنابر نقل خود - از شاگردان میرداماد است. از زندگی وی اطلاعات چندانی در کتب تراجم نیامده؛ اما مجموعه ای خطی از نوشته های پراکنده او، با شماره ۸۵۳۶ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی محفوظ است. در میان اوراق این مجموعه، اطلاعات سودمندی درباره ابوالمفاخر حسینی و خاندانش یافت می شود. وی در این مجموعه، تاریخ ولادت و زایچه خود را چنین نوشته است:

«ولادت داعی حقیقی، ابوالمفاخر، سنه ثمان و ثمانین و تسعمائة، سرطان طالع بوده،
قر در حوت، آفتاب در جواز»^۳.

۱. این وصیت نامه در تاریخ بیستم شعبان ۱۰۴۰ هجری قمری، در حائر شریف حسینی تحریر شده است. نگر:

مصنّفات میرداماد، ج ۱، ۶۳۸.

۲. خلاصه السیر، صص ۱۱۱-۱۱۲.

۳. «اطلاعاتی درباره ابوالمفاخر بن فضل الله حسینی، مؤلف تاریخ شاه صفی»، ص ۶.

ابوالمفاخر حسینی از سادات و اعیان تفرش بود و برخی مطالب مجموعه مذکور را در دو شهر اصفهان و تفرش کتابت کرده است. وی در این مجموعه خطی از میرداماد با حرمت بسیار نام برده و در جایی او را «استنادی و استادی» خوانده است. همچنین نامه میرداماد به ملاعبدالله شوشتری و برخی اقوال و اشعار وی را نقل کرده است. با توجه به مطالب این مجموعه، می‌توان حدس زد که ابوالمفاخر حسینی به شخصیت میرداماد ارادت فراوانی داشته و مدتی از محضر او کسب فیض کرده است.^۲

تاریخ شاه‌صنی مهم‌ترین اثر ابوالمفاخر حسینی تفرشی است که تألیف آن را در نهم محرم ۱۰۷۸ هجری قمری به پایان برده است. این اثر از نمونه‌های مهم تاریخ‌نگاری در عصر صفوی است؛ اما در میان محققان چندان شناخته شده نیست. شاید برای نخستین بار، این کتاب در سال ۱۹۶۳ میلادی، از طریق فهرست مینیاتورها و نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه چستریتی به ایران‌شناسان معرفی شد. از فحوای برخی عبارات کتاب بر می‌آید که مؤلف، کار تدوین کتاب را از همان ابتدای فرمانروایی شاه‌صنی آغاز کرده و وقایع هر سال را به تدریج بر آن افزوده است. شاهد این مدعا، عباراتی است که ابوالمفاخر برای فصل‌بندی وقایع هر سال برگزیده است؛ عناوینی مانند: «من وقایع هذه السنة»، «شرح سوانح این ایام»، «شرح وقایع سال چهاردهم از جلوس» و.... همچنین، حسینی تفرشی در این کتاب، به منابع تاریخی خاصی برای گزارش‌های خود استناد نکرده است؛ از این رو، می‌توان احتمال داد که او خود شاهد بسیاری از وقایع تاریخی بوده و آن‌ها را بر اساس مسموعات و مشاهدات خود ثبت کرده است؛ چنان‌که به تصریح خود، در بسیاری از سفرهای شاه‌صنی، در صف ملازمان وی حضور داشته است.^۳

تاریخ شاه‌صنی افزون بر ارائه آگاهی‌های سودمند از اوضاع اجتماعی، سیاسی و نظامی ایران، اطلاعات ارزشمندی از شرح حال رجال آن عصر به دست می‌دهد. مؤلف فصل خاصی از کتاب را به این موضوع اختصاص نداده؛ اما به صورت پراکنده و در میان مطالب کتاب، از احوال برخی رجال دینی، سیاسی، ادبی و... سخن گفته است. حسینی تفرشی در سه موضع از تاریخ شاه‌صنی، از میرداماد یاد کرده است. با توجه به اینکه اکثر مطالب کتاب برگرفته از مشاهدات شخصی اوست، گزارش‌های وی درباره میرداماد از اهمیت فراوانی برخوردارند. ابوالمفاخر حسینی نخستین مورّخی است که از نقش میرداماد در تعیین روز و ساعت جلوس شاه‌صنی سخن گفته است:

«اقلیدس فطرتان والامکان و فضلاى دانشور و علمای هر کشور، مثل قدوة الأفاضل، ذخر الأوائل والأواخر، محقق المطالب و المباحث، میرمحمدباقر داماد، مشتهر به «معلم ثالث»، که از مشرق ضمیر انوار دارالملک فضل پیرایه‌مند است و از فیض افادات اعجازمدارش، مدارس علوم پذیرای هزاران گلشن؛ و جامع کمالات صوری و معنوی، بطلیموس حدس روشن ضمیر وافی تدبیر، دانش‌پناه بینش دستگاه،

۱. برخی اشعار و ابیاتی که ابوالمفاخر حسینی در این مجموعه به نقل از میرداماد آورده است، در نسخه‌های چاپی دیوان اشراق به چشم نمی‌خورند.

۲. نگر: «اطلاعاتی درباره ابوالمفاخرین فضل‌الله حسینی، مؤلف تاریخ شاه‌صنی»، ص ۸.

۳. نگر: «شرحی بر زندگانی مورّخ و اثری گمنام از دوران شاه‌صنی»، صص ۳۰۲-۳۰۷.

مقرَّب الحضرة العلیّة العالیة، مولانا محمدشفیع؛ و افاضت و حقایق پناه دانش مدار
فلاطون آثار اقلیدس فطرت والامکان، مولانا محمدتقی منجم، سبزساعتی سعادت افزا
در قصبه طیبیه اشرف تعیین نموده بودند»^۱.
از این اوصاف بر می آید که میر در اواخر عمر، علاوه بر شأن والا و احترام تمام، حوزه درسی
گرم و پررونقی داشته است.

حسینی تفرشی با اشاره به حضور میرداماد در مراسم تاج گذاری شاه صفی، آورده است:
«جلوس اشرف، اواخر تحویل حوت در دارالسلطنت صفاهان - حقت بالأمن
و الأمن - شب دوشنبه، چهارم شهر جمادی الثانی هزاروسی و هشت هجری،
اواخر «لوی ثیل»، چهارروز مانده به زمان اعتدال لیل و نهار... واقع گشت... و
سلطان الأفاضل، قدوة الأواخر و الأوائل، خاتم المجتهدین و استاد الکاملین، محقق
المطالب و المباحث، المشتہر بلسان وقته «معلم ثالث»، امیر محمدباقر داماد، المتخلص
بـ «اشراق»، به زبان فصیح، خطبة شاهنشاهی اداء فرمودند»^۲.

برخلاف گزارش خلاصه السیر، از این عبارت بر می آید که میرداماد خطبه جلوس شاه صفی را
در شب دوشنبه، چهارم جمادی الثانی ادا کرده و مجلس دیگری برای تاج گذاری شاه صفی در کار
نبوده است. حسینی تفرشی به حضور میرداماد در مراسم بدرقه شاه صفی به سیر ممالک محروسه
در ماه صفر ۱۰۳۸ هجری قمری اشاره کرده است.^۳ همچنین از همراهی میرداماد با کاروان شاهی در
زیارت عتبات عالیات به سال ۱۰۴۰ سخن گفته است. بنا به گزارش او، پس از شکست محاصره
بغداد، شاه صفوی ابتدا به زیارت کاظمین (علیه السلام) مشرف شده است:

«شاهنشاه کشورستانی با یک جهان اخلاص فراوان، احرام زیارت آستانه مقدسه
سدره درجه امام همام، موسی کاظم و سده سنیه آسمان درجه امام محمدتقی - صلوات
الله علیهما - که آن دو گرمی گوهر بحر امامت، مانند دو نگین در یک انگشتری جای
کرده اند، نسبت به توفیق زیارت آن مشاهد مقدس کامروای صورت و معنی گردیدند؛
و همه جا سید الفضلاء، امیر محمدباقر داماد و اقبال مثال، در موکب همایون رسوم
زیارات تعلیم آن نورافشان گوهر درج سریرآرایی نمودند»^۴.

وی همچنین درباره تشرّف شاه صفی به کربلای معلی نوشته است:

«چون خاطر مقدس جهان گشای گیتی پیرای شاهنشاهی را فراغ از استخلاص
قلعه از بادی فتنه رومیّه شومیّه روی داد... با یک جهان شوق بی کران و اخلاصمندی
بی پایان، تصمیم عزم زیارت عتبات مقدسات آسمان درجات نموده، نخست عنان کمیت
برق تک اقبال به جانب کربلای معلی و زیارت امام الثقلین و سید الشهداء فی الخافقین،
أبی عبدالله الحسین - صلوات الله علیه - به حرکت در آمد... تا آنکه طلیعه افتاب الثقلین

۱. تاریخ شاه صفی، ص ۱۶.

۲. همان، صص ۱۶-۱۷.

۳. نگر: همان، ص ۳۰.

۴. همان، ص ۴۹، با اصلاح یک لفظ.

افروز، یعنی قُبَّه عرش ساي گنبد مقدّس ظاهر گردید. کشورستانی از اشهب صباسیر به زیر آمده، پیاده راه قبله مراد پویان، به آستانه مقدّسه عرش درجه داخل شدند... و از حضرت سیّد الأفاضل، امیر محمدباقر داماد، دعای زیارت و رسوم آن تلقین یافتند»^۱.

روایت ابوالمفاخر از بیماری میرداماد و وفات او، بسیار زیبا و خواندنی است. او پس از گزارش سیر شاه صفی در مشاهد مشرفه عراق، ذیل فصلی با عنوان «من وقایع هذه السنة» نوشته است: «از وقایع سانحه که در آن ایام فیض فرجام روی داد، آنکه اوان رایت خورشید طریت کشورستانی ظلّ سبحانی، در مشهد مقدّس غروی نزول اجلال داشت. نواب مستطاب، سیّد الأفاضل وزبدة العلماء فی الأواخر والأوایل، سیّد الحكماء الراسخین و خاتم المجتهدین، امیر محمدباقر داماد، متخلّص به «اشراق» - طاب ثراه - را چون عارضه روی داده بود، و حسب الحکم جهان مطاع، محقّقه آن نجات و هدایت پناه را منزل به منزل، جمعی کثیر به دوش می آوردند، در منزل «ذی الکفل»، شحنة امراض بر شهرستان مزاج آن هوشمند غالب آمده، عامل طبع را از دخل در مزرعه طبیعت معزول ساختند. در این وقت، مرغ روح ایشان که گرفتار تن بود، بال شوق به پرواز درآورده، متوجّه عالم بقاء گریده، اجابت حق را لیبیک گویان به خلد برین شتافت؛ و نعش شریف ایشان را به مشهد متبرک غروی - صلوات الله علی ساکنها - آوردند. در این اثناء، پادشاه عالم، خاقان اعظم، با یک جهان شکوه و عظمت که نظاره آن ارواح اکاسره دهر را در دهشت کشتی طاقت به گرداب حیرت افکندی، به استقبال نعش شریف ایشان بیرون آمده، لوازم مراحم پادشاهانه و اعطاف خسروانه به ظهور آوردند؛ و در جوار آستان ملائک پاسبان «فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ»^۲ دفن نمودند؛ و بدانچه آرزوی دل آن دانش و غفران پناه بود، به ظهور رسید»^۳.

از گزارش های ابوالمفاخر تفرشی درباره میرداماد، چند نکته مهم استنباط می شود:

۱. همان طور که گذشت، مؤلف تاریخ شاه صفی، معاصر و شاگرد میرداماد بوده است وی حوزه درسی میر را در رأس مدارس علمی آن دوران بر شمرده و بر رونق آن تأکید کرده است.
 ۲. همراهی میر با کاروان شاهی در سفرهای گوناگون - خصوصاً زیارت مشاهد مقدّس - مبین آن است که میرداماد نقش تعلیم مبانی و آداب دینی به پادشاهان صفوی را بر عهده داشته است؛ چنان که خود در رساله اربعه ایام می نویسد:
- «داعی دولت قاهره... در دار السلطنه قزوین، پادشاه جمجاء مغفور مرحوم، شاه عباس را در یکی از ایام اربعه بر پشت بام مسجد «پنجه علی» تعلیم و تلقین زیارت می کرد»^۴.
- خوانساری نیز در کتاب روضات الجنّات به این نکته و جایگاه مذهبی میرداماد در دربار تأکید کرده است.^۵

۱. همان، صص ۵۲-۵۳.

۲. القمر/۵۵.

۳. همان، صص ۵۶-۵۵.

۴. «أربعة أيام»، ص ۶۵۹.

۵. نگر: روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات، ج ۲، ص ۶۲.

۳. میرداماد در بخش پایانی نامه‌اش به شاه عباس، از شوق و علاقه خود به زیارت حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) و کربلای معلی سخن گفته و از شاه استدعا کرده است که وی را در این سفر رخصت دهد تا شاید به سعادت شهادت نائل شود.^۱ احتمالاً ابوالمفاخر از این مکاتبه و محتوای آن آگاهی داشته؛ زیرا در انتهای گزارش خود از وفات میر، نوشته است: «آنچه آرزوی دل آن دانش و غفران‌پناه بود، به ظهور رسید».

۴. حسینی تفرشی اولین مورّخی است که محلّ وفات میرداماد را منطقه «ذی الکفل» دانسته است. برخی از مورّخان و تذکره‌نویسان متأخر از وی تبعیت کرده‌اند؛ و برخی دیگر، همچون افندی در ریاض العلماء، محلّ وفات میرداماد را «بئر مجنون» دانسته‌اند.^۲ البته، این احتمال که هر دو نام متعلّق به یک محلّ باشند، چندان بعید نیست.

۱،۱۲. مبادی تاریخ زمان نواب رضوان مکان / محمد حسین حسینی تفرشی (۹۶۵-۱۰۵۱ هجری قمری)

میر محمد حسین تفرشی، برادر ابوالمفاخر حسینی تفرشی، از مورّخان عصر صفوی است که اطلاعات چندانی از شرح حال و آثار او در دست نیست.^۳ اسکندریک منشی گزارشی مختصر درباره او نوشته است که در آن از سیادت حسینی تفرشی، شأن و منزلت علمی او، مهارتش در فنّ انشاء و خوش ذوقی وی سخن گفته است. وی همچنین خاطرنشان کرده است که میر محمد حسین چند سال معلّم میرزا طالب خان، پسر میرزا حاتم بیگ اردوبادی^۴، بوده است. این مطلب گواه آن است که میر محمد حسین از معتمدان رجال دربار صفوی به شمار می‌رفته است.

کتاب مبادی تاریخ زمان نواب رضوان مکان تنها اثر باقی مانده از میر محمد حسین تفرشی است. از متن این اثر بر می‌آید که او در علوم عقلی و نقلی از آگاهی کافی برخوردار بوده است؛ چنان‌که اسکندریک منشی از او با عباراتی همچون «مخزن افاضت و دانش و حکمت» و «فاضل کامل سعادت‌مند» یاد کرده است.^۵ این کتاب به ضمیمه تاریخ شاه صفی به چاپ رسیده و از دو قسمت جداگانه تشکیل شده است: بخش نخست به وقایع و تحولات ایران در سه سال اوّل حکومت شاه صفی - یعنی سال‌های ۱۰۳۸ تا ۱۰۴۱ هجری قمری - اختصاص دارد؛ بخش دوم نیز مجموعه‌ای از منشآت است که با عنوان «منشآت مرحوم مشارّالیه» منتشر شده است.^۶ میر محمد حسین حسینی تفرشی در بخش نخست کتاب، گزارشی مختصر از وفات میرداماد ارائه داده است. از عبارات وی بر می‌آید که او از مفاد وصیت‌نامه میرداماد آگاه بوده و احتمالاً از ملازمان و نزدیکان

۱. نگر: مقالات تاریخی، ج ۱۲، ص ۲۴۵.

۲. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۴۴؛ طبقات أعلام الشيعة، ج ۸، ص ۸۰.

۳. نگر: تاریخ شاه صفی، ص بیست و پنج (مقدمه مصحح).

۴. وزیر خوشنام و خدوم شاه عباس اوّل که از نوادگان خواجه نصیرالدین طوسی بود.

۵. نگر: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، صص ۱۲۴۰-۱۲۴۱.

۶. نگر: تاریخ شاه صفی، ص شصت (مقدمه مصحح).

۷. نگر: همان، ص پنجاه و سه (مقدمه مصحح).

میر بوده است. وی آورده است:

«... و از سوانح این ایام آنکه نَوَاب مجتهد الزمانی، باقر العلوم الاولین و آخرین، را بعد از زیارت آستانه مقدسه حائریه و ادای لوازم زیارات و مناسک و عبادات، عارضه ای طاری شده، مزاج و هاج از منهج اعتدال انحراف یافته، شوق عالم ارواح، نفس مقدس ایشان را غالب گشته، نَوَاب کامبخش کامران کامکار را وصی خود نموده، مقرّر داشتند که مملکات ایشان را ثلثی به ورثه دهند؛ و ثلثی جهت اجاره حجّ و نماز و روزه صرف نمایند؛ و ثلثی به فقراء و مستحقّین رسانند؛ و از کربلای معلی متوجّه زیارت نجف اشرف گشته، چون به دوفر سَنگی نجف رسیدند، عالم جسمانی را وداع نموده به جوار قدس ربّ العالمین متوجّه گشت؛ و لوازم تجهیز و تکفین و دفن به ظهور آمده، روح پُرفتوح او را به صدقات و لوازم آن شاد نمودند، آنچه لازمه اعتماد و اخلاص باشد، به ظهور آوردند و در جوار مرقد مقدّس شاه ولایت - صلوات الله علیه - مدفون ساخته و به لوازم تعزیه داری قیام نمودند»^۲.

۱/۱۳. قواعد السلاطین / سیّد عبدالحسیب بن احمد علوی عاملی (۱۱۲۱ هجری قمری)
سیّد عبدالحسیب بن احمد بن زین العابدین حسینی علوی عاملی، فقیه، حکیم و دانشمند عصر صفوی است. وی فرزند سیّد احمد علوی عاملی و نوّه دختری میرداماد است. میر عبدالحسیب تألیفات متعدّدی داشته و از شارحان آثار و مدافعان آراء جدّ خویش به شمار می رود. یکی از آثار او، کتاب قواعد السلاطین در آداب سلطنت و اخلاق سیاسی است. این کتاب شامل یک «فاتحه»، دوازده «قاعده» و یک «خاتمه» بوده و نگارش آن در روز جمعه، ۲۸ ربیع الاول سال ۱۰۸۱ هجری قمری پایان یافته است. همان طور که مصحّح کتاب بیان کرده، قواعد السلاطین از سه زاویه درخور توجّه است: در جایگاه اثری سیاسی که به سیاست مدن و اخلاق کشورداری پرداخته است؛ در جایگاه اثری ادبی به جهت نثر مصنوع و ادبیانه مؤلّف؛ در جایگاه اثری تاریخی به جهت نقل داستان هایی از زندگی شاهان و امیران.^۳

میر عبدالحسیب علوی عاملی در بخش ویژه ای از قواعد السلاطین، به شرح ارتباط آباء و اجداد خویش - یعنی محقّق کرکی، میرداماد و سیّد احمد علوی عاملی - با سلاطین صفوی پرداخته است. میر عبدالحسیب ماجرای ارتباط خاندان کرکی با حکومت صفوی را از تاریخ ورود محقّق کرکی به اصفهان مرور کرده و از منزلت جدّاعلای خویش نزد شاه اسماعیل صفوی سخن گفته است.^۴ با توجّه به سال تولّد و وفات میر عبدالحسیب و همچنین تاریخ تألیف برخی آثار او، می توان احتمال داد که وی در دوران کودکی خود، میرداماد را درک کرده است. وی در قواعد السلاطین، از جایگاه میر نزد سه پادشاه صفوی - یعنی شاه طهماسب دوم، شاه عبّاس اوّل

۱. مراد، میر سیّد احمد علوی عاملی است.

۲. تاریخ شاه صفی، صص ۲۳۷-۲۳۸.

۳. نگر: قواعد السلاطین، صص ۹-۲۸ (مقدمه مصحّح).

۴. نگر: همان، صص ۱۷۶-۱۷۹.

و شاه صفی - سخن گفته است. علوی عاملی در این باره، سه گزارش تاریخی ارائه کرده که شامل اطلاعاتی وسیع و بدیع هستند.

وی میرداماد را چنین معرفی کرده است:

«مُظْهَر فَضْلِ «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ»، حامی بیضه دین، ماحی آثار مفسدین، ناشر ناموس هدایت، کاسر ناقوس غوایت، متمم قوانین عقاید، حاوی اسالیب فنون نقلیه، محیط دایره درس و فتوی، مرکز مدارِ شرع و تقوی، ثالث المعلّمین، باقر علوم الأولین و الآخرين فی زمانه - رفع الله تعالی قدره -»^۱.

علوی عاملی میر را جانشین معنوی محقق کرکی می داند؛ از این رو در معرفی جدّ خود، هوشمندانه به فقاقت و تسلط او بر علوم نقلی اکتفا کرده است. چنان که در بخش های پیشین گذشت، در منابع تاریخی و تذکرها، به جایگاه میرداماد در دربار شاه طهماسب صفوی، به ندرت اشاره شده است. در بین متون بررسی شده، تنها خاتون آبادی در کتاب وقایع السنین به اختصار در این باره سخن گفته است؛ اما گزارش میر عبدالحسیب از ارتباط میر با شاه طهماسب درخور توجه است: «جدّ امجدم که در صغر سنّ و طفولیت، داخل محفل بهشت آیین فارس مضمار عدالت گستری، ناظم منازم برتری و سروری، آنکه چراغ دین مبین از مشکات یقین او افروخته و خرمن اعمار اعدای خاکسار از بارقه ذوالفقار برق شعار او سوخته، ملاذ اعظم سلاطین عالی مقدار، پایه افزای خواقین بلند اقتدار، شهنشوار مضمار نصفت و امتنان، مُظْهَر آثارِ «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»^۲، شاه طهماسب - رضوان الله تعالی علیه - می گردید، آن اعلی حضرت، متصل به خود مستقرش می فرمود و در مسند عزّ با خود متمکن می ساختش. با وفور کثرت علمای آن زمان، هیچ یک با وجود کبر سنّ، جرئت تقدیم نداشتند؛ و قصر ملّت زهرا و بیضه شریعت بیضاء به زیب وجود و نور شهود او آراسته گشت؛ و ساحت دین مبین از شوکت ضلالت و خاشاک بدعت و جهالت، به میامین مساعی جمیله او پرداخته و پیراسته شد»^۳.

میر عبدالحسیب سپس، با استناد به بخش هایی از آثار میرداماد ادامه داده است:

«آن شاه غفران پناه رضوان آرامگاه سایر اعیاد را به روز عید غدیر... موقوف می داشت و در این روز جشنی عظیم موافق شرع مقدّس نبوی می آراست؛ و مجتهدین مذهب و علمای دین را در این روز به خلّاع فاخره و انعامات وافره مخصوص می ساخت؛ و امراء و وزراء و ارکان دولت قاهره را مناصب و مراتب می افزود»^۴.

برخی دانشمندان عصر صفوی - همچون میرداماد - نقش تعلیم آداب دینی به درباریان را برعهده داشته اند. آنان به دلیل زهد و تشرّع شان، امین و مشاور پادشاهان صفوی بوده اند.^۵

۱. همان، صص ۱۷۹-۱۸۰.

۲. النحل/۹۰.

۳. همان، ص ۱۸۰.

۴. همان. سنح: «أربعة أيام»، ص ۶۶۰.

۵. عبدالحی رضوی در این باره نوشته است: «برخی از فضلاء نزدیک به زمان ما، مانند ابوالقاسم میرفندرسکی،

گزارش دوم مؤلف قواعد السلاطین به نقش آموزگاران میرداماد در دربار شاه عباس صفوی اشاره دارد. وی دیگر بار، به نقل از میرداماد نوشته است:

«و باز جدم می فرمود که پادشاه فلک بارگاه، بحر موج فطرت و فطانت، لُجَةُ زَخَّارِ مرحمت و کرامت، واسطه و رابطه نظام انتظام ارباب دین مبین و اعتضاد و اعتضام قاطبه اصحاب یقین، شاه عباس ماضی - انار الله برهانه - که ساحت بارگاه و عتبه اسلام پناهش پیوسته محل توجه سالکان آگاه و مقصد امان و آمال سائرین إلى الله بوده، در ایام متبرکه، خصوصاً روز مبعث خاتم الانبیاء... که آن روز بیست و هفتم ماه رجب المرجب است، زیارات مأثوره را با من به جای می آورد؛ و نکه گل های دلگشای مضامین شفقت آیینش، گلشن پیرای عقیدت و مشام آرای خلوتیان انجمن طریقت و حقیقت می گشت؛ و تصدقات بسیار به عرصه وجود می رسانید؛ چنانچه در یکی از سال ها مبلغ های کلی تفویض فرمود که بر طلبه علوم و مستحقین اهل صلاح قسمت نمایند؛ و دو دفعه دیگر، هر دفعه یک هزار تومان از مسکوک به طلبه و ارباب استحقاق رسانیدم؛ و در دفعه دیگر، مزاج شریفش را عارضه رو داده بود. قریب به هزار تومان طلای غیر مسکوک عطیه فرمود که تصدق نمایم. قطعه قطعه طلا به مستحقین می دادم؛ و جدم می فرمود که من مباشر این خیرات و مبرات بودم؛ و در شب های ماه مبارک رمضان، با جمعی مخصوص از اهل علم افطار می فرمود؛ و بعد از افطار تا قریب به نصف شب، به صحبت علمی و مباحثات علماء با یکدیگر مشغول می شدند»^۱.

سومین بخش گزارش میر عبدالحسیب به جایگاه میرداماد نزد شاه صفی اختصاص دارد. چنان که در بخش های پیشین گذشت، میرداماد در جریان جلوس شاه صفی بر تخت سلطنت، نقش محوری داشته است. علوی عاملی با اشاره به احترام متقابل شاه صفی به میرداماد و تنقذ فراوان میر در دربار صفوی، نوشته است:

«تا زمان محمد مهارد عدل و انصاف، هادم بنیان جور و اعتساف، مشید قواعد عقاید اسلام، مسدد مجاری ظلم و ظلام، بهشت آرامگاه، شاه صفی - ثقل الله میزان حسناته و أنزله روضات جنانه - باقی بودند و پادشاه مغفور، شیوه استقبال و مشایعت پیش گرفته، به جهت اعزاز و احترام، در وقت دخول به مجلس بهشت نشان در مقامی از مرکب نزولش می فرمودند که سایر مقربان، تصور عبور از آن مقام نمی توانستند نمود و به قوت محیله نمی توانستند درآورد؛ و در آن زمان، عزت و مدخلیت در امور سلطنت در کمال بود؛ به مرتبه ای که عقول عقلاء به وصول اوج احترامش عاجز و ادراک عقول از

سید داماد و ملا رجبعلی [تبریزی] زندگی می کردند و شیوه برخورد آنان با سلطان چنان بود که سلطان به خانه آنان می رفت و از دعای آنان در بسیاری از اوقات، به ویژه در وقت جنگ استمداد می جست؛ چراکه اعتقادش بر این بود که دعای آنان سبب دفع دشمن شده و عمر او را زیاد می کند. شاه علاقه مند بود تا در خانه آنان غذا بخورد و آنان را سبب رفع مرض می دانست» (صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۳، ص ۱۰۸۷، در گفتاورد از حدیقه الشیعه).

۱. قواعد السلاطین، ص ۱۸۱. سنح: «أربعة أيام»، ص ۵۵۹.

تصوّر مراتب استقلالش قاصر می‌شد؛ و در اکثر جمعه‌ها در مسجد تشریف می‌آورده، در عقب ایشان به نماز جمعه اشتغال می‌جسته، دقیقه‌ای فرو گذاشت نمی‌فرمودند؛ و مبالغ کلی به جهت تلامذۀ ایشان، وظیفه مقرر نمودند^۱.

از این عبارات و خصوصاً فقرۀ «دقیقه‌ای فرو گذاشت نمی‌فرمودند»، بر می‌آید که شاه‌صفی به حضور در نماز جمعه میرداماد مقید بوده و احتمالاً ابتدا تا انتهای خطبه‌ها را به دقت استماع می‌کرده است. همچنین، از بخش پایانی گزارش میر عبدالحسیب، دانسته می‌شود که شاگردان میرداماد علاوه بر شهریه مرسوم، از مقرّری دربار نیز برخوردار بوده‌اند. می‌دانیم که در آن دوره، اتصال اقتصادی به دربار، امری مهمّ و افتخارآمیز بوده است و بنا بر گزارش علوی عاملی، شاگردان میرداماد از این امتیاز بهره‌مند بوده‌اند.

۱،۱۴. سلافة العصر في محاسن أهل العصر / سیّدعلی خان مدنی (۱۰۵۲-۱۱۲۰ هجری قمری)

سیّدصدرالدین علی بن احمد بن محمد معصوم حسینی دشتکی شیرازی، معروف به «سیّدعلی خان مدنی»، در مدینه منوره متولّد شد. وی در حدود پانزده سالگی، به همراه پدر و خانواده‌اش به حیدرآباد دکن مهاجرت کرد و پس از چندی منصب‌های متعدّدی را عهده‌دار شد. در سال ۱۱۱۳ هجری قمری، به سبب ظلم و تعدّی سلطان و بدگویی حسودان و کهولت سنّ، به بهانه زیارت خانۀ خدا و قبر رسول اکرم ﷺ از مناصب خود کناره گرفت و به طرف حجاز حرکت کرد. پس از مدّتی توقف در مکه، به دلیل تغییر اوضاع اجتماعی، آن شهر را ترک گفت و به اصفهان عزیمت کرد. وی پس از اصفهان، به شهر اجدادش، شیراز، بازگشت و در مدرسه منصوریّه آن شهر به تدریس مشغول شد و تا آخر عمر در آن شهر ماند.

سیّدعلی خان در همه علوم همچون ادبیات، منطق، کلام، فلسفه، تفسیر، فقه، اصول، طبّ، ریاضیات، طبیعیات، هنیت، نجوم، عرفان، اخلاق، داروشناسی و حتّی علوم غریبه صاحب نظر بوده است. کتاب سلافة العصر في محاسن أهل العصر از آثار مشهور اوست که در شرح حال شعراء و اعلام معاصر با مؤلّف نگاشته شده است. سیّدعلی خان تألیف سلافة العصر را در سال ۱۰۸۱ آغاز کرده و در سال ۱۰۸۲ هجری قمری به پایان برده است.^۲

سلافة العصر شامل یک «مقدمه»، پنج «قسم» و یک «خاتمه» است. مؤلّف در «قسم اوّل» به شرح حال بزرگان و شعراء دو شهر مکه و مدینه پرداخته است و در «قسم دوم» شعراء شام، مصر و اطراف آن را معرفی نموده است. محاسن اهل یمن و ترجمۀ شاعران آن، در «قسم سوم» آمده است. «قسم چهارم» به محاسن و شعراء عجم، بحرین و عراق اختصاص دارد و مؤلّف در «قسم پنجم» محاسن و شعراء اهل مغرب را معرفی کرده است. سیّدعلی خان ابتدا به نام و نسب اعلام اشاره کرده و سپس، نمونه اشعار آن‌ها آورده است. با توجّه به اینکه او ادیبی چیره و نویسنده‌ای مُنصف بوده است، کتاب سلافة العصر یکی از آثار متقن تاریخی به شمار می‌رود که مطالب آن

۱. قواعد السلاطین، صص ۱۸۱-۱۸۲. سنح: «أربعة أيام»، ص ۵۶۰.

۲. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۱۲.

- به‌ویژه درباره میرداماد - به اکثر منابع متأخر راه یافته است.

سیدعلی خان «قسم چهارم» کتاب خود را - که به معرفی شاعران عجم، بحرین و عراق اختصاص دارد - با شرح حال میرداماد آغاز کرده است. وی با رفع شائبه مبالغه درباره میرداماد و با ثنای بسیار، درباره او نوشته است:

«الأمیر محمد باقر بن محمد الشهير بالداماد الحسيني^۱: طراز العصابة و جواز الفضل سهم الإصابة، الرافع بأحسن الصفات أعلامه، فسید و سند و علم و علامة، إکلیل جبین الشرف و قلادة جیده، الناطقة ألسن الدهور بتعظيمه و تمجیده، باقر العلم و تحريره، الشاهد بفضله تقريره و تحريره، و الله إن الزمان بمثله لعقیم، و إن مکارمه لا یتسع لبثها صدر رقیم، و أنا بريء من المبالغة في هذا المقال»^۲.

اوسپس با بیانی ادیبانه، شخصیت علمی، ادبی، اجتماعی و سیاسی میرداماد را وصف کرده است: «إن عدت الفنون، فهو منارها الذي يهتدى به؛ أو الآداب، فهو مؤملها الذي يتعلق بأهدابه؛ أو الكرم، فهو بحره المستعذب النهل والعلل؛ أو الشيم، فهو حميدها الذي يدب منه نسيم البرء في العلل؛ أو السياسة، فهو أميرها الذي تجم منه الأسود في الأجم؛ أو الرياسة، فهو كبيرها الذي هاب تسلطه سلطان العجم. و كان الشاه عباس أضمر له السوء مراراً و أمر له حبل غيلته إمراراً، خوفاً من خروجه عليه و فرقاً من توجه قلوب الناس إليه، فحال دونه ذوالقوة الحول و أبى إلا أن يتم عليه المنة و الظول و لم يزل موفور العزّ و الحياه، سالکاً سبيل الفوز و النجاة، حتى استأثر به ذوالمنة و تلا ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُظْمِئَةُ﴾»^۳.

سیدعلی خان در این بخش، تصریح کرده است که شاه عباس صفوی از محبوبیت و نفوذ اجتماعی میرداماد بسیار بیمناک بوده و چندین مرتبه به جایگاه و جان او سوء قصد کرده است. این مدعا چندان غریب نیست؛ زیرا علاوه بر بدبینی‌های شاه عباس به اطرافیان خود، میرداماد نیز در مکاتبه با او، در قالب نظم و نثر و با کنایه‌های بلیغ‌تر از تصریح، به سوء قصدهایی که متوجه جانش بوده، اشاره کرده و آورده است:

«به هر سلاح که خون مرا بخواهی ریخت
تو خون مرده محشی چرانمی‌ریزی؟
حلال کردم ت آلا به تیغ بیزاری
بریز و باک مدار، آب زندگانی نیست

چندینی را دشمنان کشتند. اگر یکی را دوست بکشد، چه شود؟! سهل باشد؛ و الأمر اعلی»^۴.

با توجه به تأثیر سلافة العصر بر منابع تاریخی و تذکرها، ذکر سه نکته ضروری است.

۱. سیدعلی خان در برشماری آثار میرداماد، از کتابی با عنوان «حبل المتین» در فلسفه، نام برده

۱. در متن کتاب به اشتباه «الحسنی» آمده است.

۲. سلافة العصر في محاسن أهل العصر، ج ۲، ص ۷۷۵.

۳. الفجر/ ۲۷.

۴. همان.

۵. مقالات تاریخی، ج ۱۲، ص ۲۴۳.

است. این در حالی است که چنین اثری از میر در دسترس نیست. البته، شیخ بهایی کتابی با نام «حبل المتین» در احکام و فروع فقہی دارد که ممکن است به اشتباه به میرداماد منسوب شده باشد.

۲. سیدعلی خان نخستین مورّخی است که سال وفات میرداماد را ۱۰۴۱ هجری قمری ثبت کرده است؛ بنابراین و به احتمال قوی، آثار او منشأ ورود این خطای تاریخی به منابع متأخر بوده‌اند.
۳. وی فرازی از گزارش خود به آیات شریفه «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»^۱ اشاره کرده است. از متن سیدعلی خان بر می‌آید که او میرداماد را از مصادیق این آیات شریفه می‌دانسته است؛ اما جالب است که برخی مورّخان و تذکره‌نویسان، با استناد به متن سلافة العصر، مدّعی شده‌اند که میرداماد در هنگام احتضار، این آیات شریفه را زمزمه می‌کرده است.^۲

۱/۱۵. تذکره نصرآبادی / محمدطاهر نصرآبادی اصفهانی (۱۰۲۷-۱۰۸۸؛ هجری قمری)
محمدطاهر نصرآبادی اصفهانی از تذکره‌نویسان مشهور در تاریخ ادبیات فارسی است. آباء و اجداد او در زمان سلاطین صفوی و پادشاهان سابق، شهرت و اعتبار فراوان داشتند. میرزا محمدطاهر از ایام جوانی به قهوه‌خانه آمدوشد داشت. قهوه‌خانه در آن روزگار، جایگاه اهالی فضل، ادب، دانش، شعر و موسیقی بود و هرکس بدان جا راه نداشت. او در آن محفل، بارها نظم و نثر خویش را بر اهل فنّ عرضه کرد و همگان ذوق و توانایی او را تصدیق کردند؛ از جمله آقا حسین خوانساری کراراً او را برای سروده‌ها و نوشته‌هایش تحسین می‌کرد. نصرآبادی در اندک زمانی شهرت و آوازه فراوان یافت و مرتبه او در شعرشناسی، به پایه‌ای رسید که شعرای جوان از او تخلص می‌طلبیدند.^۳
تذکره نصرآبادی از منابع سودمند درباره شاعران پارسی‌گو در عصر صفوی است که در سال ۱۰۸۳ هجری قمری تألیف شده است. نصرآبادی تذکره خود را با جملاقی به نثر مصنوع در حمد باری تعالی آغاز کرده و سپس، با نثری ساده از فضیلت سخن منظوم بحث کرده است. وی از منابع پیشین و معاصر با خود نام برده و در تألیف تذکره‌اش، از برخی آن‌ها - به‌ویژه تحفه سامی - متأثر بوده است. نصرآبادی در تألیف این کتاب، ابتدا از خلق و خو، رفتار و هیئت ظاهری افراد سخن گفته است. سپس، به آثار، شغل، منصب، خویشان، دوستان، استادان و حوادث مهم در زندگانی آنان پرداخته است. او پس از شرح حال هر شاعر، یک یا چند بیت از سروده‌های او را آورده و با عباراتی متناسب، به تمجید یا نقد آن‌ها پرداخته است.

۱. الفجر/ ۲۷ و ۲۸.

۲. کشمیری در نجوم السماء پس از نقل عبارات سیدعلی خان، نوشته است: «آیه کریمه «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» را تلاوت نمود، پس به‌سوی بهشت رحلت فرمود» (نجوم السماء فی تراجم العلماء، ص ۴۹).

۳. نگر: «میرزا محمدطاهر نصرآبادی»، ص ۲۱۸.

۴. او نزدیک به یکصدویست منصب و شغل را معرفی کرده است که برخی از آن‌ها در کتاب‌های دیگر ثبت نشده‌اند.

نصرآبادی این تذکره را در یک «دیباچه»، پنج «صف» و یک «پایانه» تدوین کرده است. «دیباچه» در ذکر اشعار شاهان و شاهزادگان صفوی است. «صف نخست» در ذکر رجال سخنور در دوره صفوی بوده که به سه «فرقه» تقسیم شده است: مقربان و امرای ایران؛ امرا و خوانین هند؛ وزراء، مستوفیان و نویسندگان دفترخانه همایون. «صف دوم» درباره سادات و بزرگان و محترمان است؛ و «صف سوم» در بیان سه فرقه عالمان و فاضلان، خوشنویسان و درویشان. «صف چهارم» مهم‌ترین و مفصل‌ترین بخش این تذکره است. این صف در ذکر سخنوران سه فرقه است: شاعران عراق و خراسان؛ شاعران ورارود (ماوراءالنهر)؛ شاعران هندوستان. «صف پنجم» در ذکر خویشان نصرآبادی و احوال خود اوست. «پایانه»ی کتاب نیز در ذکر ماده تاریخ‌ها، لغزها و معماهای پیشینیان و معاصران است که در دو «دفعه» و هر دفعه در سه «حرف» تدوین شده است.

نصرآبادی «فرقه اول» از «صف سوم» را با شرح حال میرداماد آغاز کرده است. او در این بخش، ذکر میرداماد را بر دیگر علماء و فضلاء عصر، از جمله شیخ بهایی، مقدم داشته است. وی پس از اشاره به اتصال نسبی میرداماد به محقق کرکی، نوشته است:

«نواب میر در علوم عقل و نقل، سرآمد علماء و زبده فضلاست. در تزکیه و تصفیة نفس نفیس و باطن شریف نهایت سعی نموده؛ چنانچه مشهور است که چهل سال، شب پهلو بر بستر استراحت نگذاشت. نوافل شب و روز در مدت عمر از او فوت نشده، از جمیع علماء به صفات حمیده و صلاح، امتیاز داشت»^۱.

نصرآبادی پس از اشاره مختصر به همراهی میرداماد با شاه صفی در زیارت عتبات، درگذشت و مدفن وی، با نثری ادیبانه از دو کتاب میر یاد کرده و نوشته است:

«تصانیفش مثل قبسات و جذوات و غیره، عالم را روشن دارد؛ و طبع شریفش گاهی متوجه ترتیب نظم شده، چند بیت در جواب قصیده شیخ نظامی گفته، نوشته شد:....»^۲.

نصرآبادی شرح حال میر را با گزیده‌ای از قصیده‌ها، غزل‌ها و رباعیات او به پایان برده است.

۱. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم‌السلام / محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۱ هجری قمری)

محمد باقر بن محمد تقی مجلسی اصفهانی، معروف به «مجلسی ثانی»، معروف‌ترین فقیه و محدث در نیمه دوم حکومت صفویان است. وی از صاحب‌منصبان بانفوذ شیعه در آن عصر بود و در علوم مختلف اسلامی مانند تفسیر، حدیث، فقه، اصول، تاریخ، رجال، درایه، ادبیات و لغت، جغرافیا و علوم غریبه تبصر داشته است.

بحار الأنوار مفصل‌ترین مجموعه حدیثی شیعه به شمار می‌رود که با نظارت علامه مجلسی گردآوری شده است. تدوین این مجموعه که دایرة المعارفی از آموزه‌ها و تعالیم حدیثی شیعه است،

۱. تذکره نصرآبادی، ص ۲۱۷.

۲. همان، ص ۲۱۸.

بیش از سی سال طول کشیده و گروهی از شاگردان علامه مجلسی، او را در این کار یاری کرده‌اند. وی از سال ۱۰۷۰ هجری قمری، عزم خود را برای تدوین این اثر جزم کرده و نخستین تاریخ ثبت شده در متن کتاب، سال ۱۰۷۲ هجری قمری است. نگارش پیش‌نویس بحار الأنوار در سال ۱۱۰۴ یا ۱۱۰۶ هجری قمری به پایان رسیده؛ گرچه شاگردان مجلسی، پاک‌نویسی کتاب را تا پس از وفات وی همچنان ادامه می‌داده‌اند.^۱ این کتاب ابتدا در ۲۵ مجلد به صورت چاپ‌سنگی و بعدها، در ۱۱۰ جلد به صورت حروفی منتشر شده است. علامه مجلسی با سیدعلی خان مدنی معاصر بوده و در بحار الأنوار از آثار او بهره بسیار برده است؛ چنان‌که منتخبی از سلافة العصر را در جلد‌های ۱۰۵ تا ۱۱۰ (جلد ۲۵ چاپ‌سنگی) نقل کرده است.

علامه مجلسی که از چهره‌های برجسته مخالف با فلسفه و عرفان در عصر صفوی است، در آثار خود - به ویژه بحار الأنوار - با بیانی تند و گزنده با نظرات فلاسفه و عرفا مواجه شده است؛^۲ اما در قبال میرداماد همواره شرط احترام را رعایت کرده است. او در وصف میرداماد، مطالب سلافة العصر را نقل کرده و هیچ نقد و نظری درباره آن نیاورده است.^۳ علاوه بر این، در مواضع گوناگونی از بحار الأنوار، مطالبی از آثار حدیثی و رجالی میرداماد نقل کرده و همواره از وی با تحلیل و احترام یاد کرده است.^۴ وی همچنین، متن حرز میرداماد و اجازات وی از اساتید خود را در این کتاب نقل کرده است.^۵

۱/۱۷. کلمات الشعراء / محمدافضل سرخوش لاهوری (۱۰۵۰-۱۱۲۷ هجری قمری)

محمدافضل سرخوش، از شعراء نامدار هندوستان و معاصر شاعر بزرگ سبک هندی، عبدالقادر بیدل دهلوی (۱۰۵۴-۱۱۳۳ هجری قمری)، است. وی شاعری حاضر جواب و نکته‌دان بوده که با شاعران بسیاری دیدار کرده و خاطرات این دیدارها را در تذکره خود آورده است. معروف‌ترین اثر سرخوش لاهوری، کتاب کلمات الشعراء است که تألیف آن را در سال ۱۰۹۳ هجری قمری به پایان برده است. وی پس از این تاریخ، بارها این اثر را از نظر گذرانده و تا سال‌های پایان عمر، اصلاحاتی در آن اعمال کرده است. این اثر شرح حال شاعران عهد جهانگیر تا عصر عالمگیر (اورنگ‌زیب) را شامل می‌شود. بیشتر شاعران این تذکره در هند متولد شده یا در آن سکنی داشته‌اند. البته، برخی از آنان در ایران زندگی کرده و هرگز به هند نرفته‌اند؛ اما به سبب اشتهار و تأثیرشان در شعر آن روزگار یا ارتباط دوستانه سرخوش لاهوری با آنان، نام‌شان در این کتاب به ثبت رسیده است.^۶ میرداماد از جمله شخصیت‌هایی است که هرگز به هند نرفته‌اند؛ اما محمدافضل سرخوش لاهوری

۱. نگر: أعيان الشيعة، ج ۹، ص ۱۸۳.

۲. نمونه را نگر: بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ۵۴، ص ۲۳۳.

۳. نگر: همان، ج ۱۰۶، صص ۱۲۳-۱۲۶.

۴. برای مثال، در جایی نوشته است: «السيد الداماد - رزقه الله أقصى السعادة في يوم التناد -» (همان، ج ۸۰، ص ۸۵).

۵. نگر: همان، ج ۹۱، ص ۳۶۹؛ ج ۱۰۶، صص ۱۸۴-۱۸۷.

۶. نگر: کلمات الشعراء، صص ۱۳-۲۰ (مقدمه مصحح).

توصیف کوتاهی از احوال او ارائه کرده است:

«باقر داماد: از مستعدان زمانه بود. در ولایت ایران علم‌العلمای افراخته، جامع علوم غریبه بود. به فکر شعر هم توجه داشت؛ از اوست:

به بیستون نظری کردم و یقین دیدم که کار تیشه فرهاد نیست، کار دل است»^۱.

سرخوش در خاتمه کلمات الشعراء، به ضبط مواد تاریخی مختلف پرداخته است. وی پس از اشاره به سروده شاه عباس صفوی در تاریخ ورود نهر به روضه منوره رضویه، نوشته است:

«در همان ایام، میرمحمدباقر داماد، تصنیف کرده بود، «جلسه ملکوتیه» نام نهاده. به اعتمادالدوله (حاتم بیگ) تکلیف کرد که تاریخ بر آن بگوید. پرسید که: تصنیف شما در چه علوم است؟ گفت: در کل علوم. اعتمادالدوله بدیهه گفت: «کل علوم از جلسه ملکوتیه بیرون رود»، تاریخ است. چون حساب کردند، درست بود»^۲.

۱/۱۸. أمل الآمل في علماء جبل عامل / شیخ محمد بن حسن حرّعاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴ هجری قمری)

شیخ محمد بن حسن حرّعاملی، محدث و فقیه امامیه و از علماء شیعه در قرن یازدهم هجری قمری است. وی در زمره فقهاء اخباری معتدل است که بیشتر دانشمندان متأخر، مقام علمی وی را ستوده‌اند.^۳ معروف‌ترین اثر وی، کتاب ارزشمند وسائل الشیعه است که در خاتمه آن، در دوازده «فایده»ی مهم و اساسی، به توضیح و تشریح مبانی خود درباره اعتبار کتب اربعه پرداخته است.^۴ اثر دیگر او، أمل الآمل في علماء جبل عامل نام دارد که از آن، با نام «تذکره المتبحرین في العلماء المتأخرین» هم یاد شده است. این کتاب در اصل، به شرح حال فقیهان، راویان حدیث و علماء شیعی برخاسته از جبل عامل اختصاص دارد. شیخ حرّعاملی تألیف این کتاب را سال ۱۰۹۶ آغاز کرده و در جمادی الثانی ۱۰۹۷ هجری قمری به پایان برده است.^۵ این کتاب شامل دو بخش است: بخش اول به شرح حال علماء جبل عامل اختصاص یافته؛ و بخش دوم درباره علماء متأخر از شیخ طوسی است. روش مؤلف در دو بخش کتاب متفاوت است؛ چنان‌که مداخل بخش اول را به تفصیل نوشته و دامنه بحث را گسترده است؛ اما مطالب بخش دوم را بسیار مختصر نگاشته و در بسیاری مواضع، از ذکر اطلاعات مهمی همچون تاریخ ولادت و وفات و جزئیات زندگی اعلام، چشم پوشیده است.

۱. همان، ص ۴۳.

۲. همان، صص ۲۰۶-۲۰۷.

محاسبه جمل این عبارت، با سال تألیف جلسه الملکوت هم خوانی ندارد و عدد صحیح را به دست نمی‌دهد. توضیحات بیشتر را در این باره، ذیل مدخل «تاریخ مصنفات میرداماد» (۲/۴) آورده‌ایم.

۳. نگر: روضات الجنّات في أحوال العلماء و السادات، ج ۷، صص ۱۰۲-۱۰۳.

۴. نگر: تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۲۱، ص ۳۰؛ جامع الرواة و إزاحة الاشتباهات عن الطرق و الأسناد، ج ۲، ص ۹۰.

۵. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۷۵.

او درباره میرداماد نوشته است:

«الأمیر الکبیر، محمد باقر بن محمد الحسینی الأسترآبادی الداماد: عالم فاضل جلیل القدر، حکیم متکلم ماهر فی العقلیات، معاصر لشیخنا البهائی و کان شاعراً بالفارسیة و العربیة مجیداً»^۲.

حرّعاملی پس از معرفی مختصر میرداماد، به رؤیت اجازات او از شیخ عبدالعالی بن علی کرکی و شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی اشاره کرده است. وی در معرفی تألیفات میر، ابتدا عبارات سیدعلی خان مدنی را از سلافة العصر نقل کرده و این عناوین را به آن افزوده است:

«ومن مؤلفاته أيضاً: عیون المسائل لم یتّم، نبراس الضیاء، خلصة الملکوت، تقویم الإیمان، الأفق المبین، الرواشح السماویة، السبع الشداد، ضوابط الرضاع، الإیماضات و التشریقات، شرح الاستبصار، و غیر ذلك من الکتب و الرسائل و جوابات المسائل^۳ و الأشعار»^۴.

حسب جست و جوی ما، شیخ حرّعاملی نخستین فردی است که میرداماد را با شهرت «استرآبادی» خوانده است. وی همچنین، در میان آثار میر از شرح الاستبصار یاد کرده است که مراد او، حواشی میرداماد بر الاستبصار شیخ طوسی است. گفتنی است که عنوان «شرح الاستبصار» به منابع متأخر نیز راه یافته است.

۱۹/۱. وقایع السنین و الأعوام / سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی (۱۳۹-۱۱۰۵ هجری قمری)

سید عبدالحسین بن محمد باقر حسینی خاتون آبادی، از نسل خاندان علمی و مشهور خاتون آبادی اصفهان و از علماء و مورّخان عصر صفویّه است. مشهورترین اثر وی، کتاب وقایع السنین و الأعوام یا گزارش های سالیانه از ابتدای خلقت تا سال ۱۱۹۵ هجری است. او در این کتاب، علاوه بر ثبت وقایع تاریخی در کشورهای اسلامی و معرفی رجال و بزرگان اسلام، کتاب هایی را که به دستش رسیده نیز، به اختصار معرفی کرده است. خاتون آبادی تألیف این اثر را در رمضان سال ۱۰۹۷ هجری قمری شروع کرده و تا حدود سال ۱۱۰۵ هجری قمری - که سال وفات اوست - همچنان به تألیف آن مشغول بوده است. پس از او، فرزندانش مطالبی به کتاب افزوده اند؛ چنان که نسخه

۱. میرداماد دو اثر کلامی دارد که عبارت اند از: نبراس الضیاء و شرح تقدمة تقویم الإیمان. ظاهراً رواج استشهاد به آیات و روایات در آثار فلسفی میرداماد و توجه فراوان او به معارف قرآنی و روایی، باعث شده است که برخی - همچون ادوارد براون - به اشتباه او را در عداد متکلمان حساب کنند. نگر: تاریخ ادبیات ایران، ج ۴ ص ۲۷۶.

۲. أمل الآمل فی علماء جبل عامل، ج ۲، ص ۳۴۹.

۳. میرداماد برجسته ترین فقیه فیلسوف و از معدود حکیمانی است که بر جایگاه مرجعیت دینی تکیه زده است. وی علاوه بر آثار فقهی مفصل و مستقل، آثاری همچون شرعة التسمیة و رساله «وجوب نماز جمعه» را در پاسخ به استفتائات مردم و اهل فضل نگاشته است. ضمن اینکه متن استفتاء شاه عباس از وی درباره جهاد با سپاه عثمانی و استفتائات پراکنده دیگر از میر به جای مانده است. نگر: مقالات تاریخی، ج ۱۲، صص ۲۴۰-۲۴۱؛ اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، صص ۲۹۱-۳۱۱. ظاهراً مقصود شیخ حرّعاملی از «الرسائل و جوابات المسائل»، همین آثار فقهی است.

۴. أمل الآمل فی علماء جبل عامل، ج ۲، صص ۳۴۹-۳۵۰.

نهایی کتاب، شامل خلاصه‌ای از وقایع و گزارش‌های سالیانه تا سال ۱۱۹۵ هجری قمری است.^۱ کتاب وقایع‌السنین در سه «مقصد» نوشته شده که قسمت عمده آن، تألیف خود عبدالحسین خاتون‌آبادی است. در «مقصد اول» وقایع تاریخی از خلقت حضرت آدم (ع) تا میلاد پیامبر اسلام (ص) بیان شده، «مقصد دوم» به وقایع تاریخی زمان پیامبر (ص) اختصاص یافته؛ و «مقصد سوم» شامل وقایع تاریخی از سال اول هجرت تا سال ۱۱۹۵ هجری قمری است. خاتون‌آبادی کوشیده است تا با مراجعه و استناد به منابع متعدد، به مطالب کتاب خود اعتبار بیشتری ببخشد. وی از این منابع و مراجع، با حروف رمزی یاد کرده است. همچنین، بسیاری از وقایعی را که خود شاهد آن بوده، با ذکر ماه و سال قید کرده است.^۲

خاتون‌آبادی در چند موضع از وقایع‌السنین از میرداماد یاد کرده؛ از جمله ذیل وقایع سال ۹۸۴ هجری قمری، نام میر را در زمره «سادات زمان شاه‌طهماسب» آورده است. میرداماد در این زمان حدوداً سیزده‌ساله بوده؛ اما از شهرتی برخوردار بوده که در ردیف سادات و بزرگان آن عصر قرار گرفته است.^۳

وی در دو بخش از اثر خود به تاریخ وفات میرداماد اشاره کرده است. اول بار ذیل وقایع سال هزار و چهل (۱۰۴۰ هجری قمری) نوشته است:

«فوت شد سید سند محقق مدقق، فرید عصره و مربع دهره، میرمحمدباقر داماد در هزار و چهل؛ تغمده الله بغفرانه».^۴

بار دیگر ذیل وقایع سال هزار و چهل و یک (۱۰۴۱ هجری قمری) آورده است:

«سال فتح‌فال «قوی‌ئیل»، مطابق احدی و اربعین و الف... که سال سوم جلوس شاه‌صفی است: مشرف شدن شاه‌صفی به زیارت «سَرَمَن‌رای»... فوت میرمحمدباقر داماد در هزار و چهل و یک...».^۵

بنا بر اشارت علامه روضاتی، تاریخ دوم اشتباه بوده و از کتب پیشینیان به این اثر راه یافته است.^۶

۱. نگر: وقایع‌السنین و الأعوام، صص ۵۴۳-۵۵۰.

۲. نگر: همان، صص ۷-۸ (مقدمه مصحح).

۳. میرداماد در بخشی از رسالهٔ اربعه‌ایام به ملازمت خود با شاه‌طهماسب در دوران نوجوانی اشاره کرده است. نگر: «اربعه‌ایام»، ص ۶۵۹. در میان تذکرها و متون تاریخی، غیر از اشارهٔ گذرا و مختصر خاتون‌آبادی، میرعبدالحسین علوی عاملی (نوهٔ میرداماد) توضیحی مفید و نسبتاً مفصل از ارتباط جد خود با شاه‌طهماسب صفوی ارائه داده است که در مدخل «قواعد‌السلطین» (۱۰۱۳) گذشت.

۴. همان، ص ۵۱۰.

۵. همان.

۶. علامه سیدمحمدعلی روضاتی نوشته است: «تحویل سال ۱۰۴۰، شب جمعه هفدهم شعبان المعظم صحیح است و هیچ اشتباهی ندارد؛ چه تاریخ وصیت‌نامهٔ میرداماد که آن زمان همسفر شاه‌صفی بوده است «در کربلا، یوم الاثنین، بیستم شعبان ۱۰۴۰» می‌باشد. ذیل عالم آرا ص ۷۹، تحویل را ۸ ساعت و ۳۲ دقیقه از شب جمعه و سال قمری را احدی اربعین نوشته که «احدی» زائد است؛ و از خطای مؤلف یا کاتبان بعد سرزده و از آنجا اشتباه به وقایع‌السنین نیز راه یافته است» («ملاحظات دربارۀ خلاصه‌السير»، ص ۱۱۱).

۱/۲۰. خلاصة الأثر في أعيان القرن الحادي العشر/ محمد امين بن فضل الله محبي
(۱۰۶۱-۱۱۱۱ هجری قمری)

محمد امين بن فضل الله محبي، در دمشق دیده به جهان گشود و در علوم مختلف ادبی مانند شعر، لغت و تاریخ به کمال رسید. وی در میان دانشمندان عصر خود سرآمد بوده و بسیاری او را تمجید کرده‌اند. محبی سفرهای زیادی به بلاد روم و حجاز داشته و برای مدتی در شهر مکه بر مسند قضاوت تکیه زده است. او سپس، تا پایان عمر خود در مدرسه «الأمینیة» در دمشق به تدریس مشغول شده است.

کتاب خلاصة الأثر از آثار برجسته محمد امين بن فضل الله محبي است که در آن، شرح حال حدود هزار و سیصد تن از شخصیت‌های برجسته اسلامی (از خوارزم و هند و ایران و نژادهای گرد و عرب) را که در سده یازدهم هجری قمری می‌زیسته‌اند، به ترتیب الفباء عربی آورده است. این کتاب از منابع مهم تاریخی در قرن یازدهم هجری قمری به شمار می‌رود. برخی بر این باورند که این اثر، خلاصه تألیف دیگری از محبی بوده است.

محبی از تذکره‌نگاران مقیم در جغرافیای عثمانی است؛ لذا، یادکرد او از میرداماد درخور توجه و تأمل است. او مدخلی مختصر درباره میرداماد نگاشته که مطالب آن، برگرفته از سلافة العصر سید علی خان مدنی است:

«السید محمد باقر الشهير بالدامادي الحسيني العجمي الأصهباني: رئيس العلماء ببلاد العجم بعد البهاء الحارثي، ذكره السید علي بن معصوم في السلافة، فقال في حقه: ...»^۱

جالب است که محبی به صراحت از شیخ الاسلامی میرداماد پس از شیخ بهایی سخن گفته است. وی همچنین محل و سال وفات میرداماد را به اشتباه، اصفهان و سال ۱۰۴۱ هجری قمری ثبت کرده است:

«... كانت وفاته في سنة احدى وأربعين وألف بأصهبان»^۲.

۱/۲۱. فضائل السادات/ میر محمد اشرف بن عبد الحسیب علوی عاملی (۱۱۶۰ هجری قمری)

میر محمد اشرف علوی عاملی، فرزند حکیم متآله میر عبد الحسیب و نوۀ میر سید احمد علوی عاملی است. وی از علماء و شعراء عصر صفوی بوده و آثار او نشان می‌دهند که وی مردی فاضل و دانشمند بوده است. وی نزد بسیاری از اعلام دوره اخیر صفوی از جمله ملا محمد فاضل سراب، علامه محمد باقر مجلسی و پدرش، میر عبد الحسیب علوی عاملی، شاگردی کرده و به تصریح خودش، شرح لمعه را نزد ملا محمد نائینی فرا گرفته است.

کتاب فضائل السادات مشهورترین اثر اوست. وی این کتاب را در سال ۱۱۰۲ هجری قمری با عنوان «أشرف المناقب» به نام شاه سلیمان صفوی تألیف کرد؛ و سپس، در سال ۱۱۰۳ هجری قمری، تحریر جدید کتاب را با عنوان «فضائل السادات» به محضر شاه سلطان حسین صفوی تقدیم کرد.

۱. خلاصة الأثر في أعيان القرن الحادي العشر، ج ۴، ص ۳۰۱.

۲. همان، ص ۳۰۳.

موضوع این کتاب برتری خاندان رسالت و سادات بنی هاشم است.^۱ میرمحمد اشرف کوشیده است با استناد به آثار فقهی و حدیثی و تفسیری، جایگاه سادات را در آموزه‌های دینی نشان دهد. وی از آغاز تا انجام کتاب، از آثار دو نیای دانشمندش، میرداماد و میرسیداحمد علوی عاملی، عبارات و اشعار فراوانی نقل کرده است. همچنین، به مناسبت‌های مختلف، سروده‌های خود را نیز آورده است. وی مطالبی از کتاب‌های نفحات‌اللاهوت محقق کرکی، المنهاج‌الصفوی میرسیداحمد و همچنین بخش‌های زیادی از کتاب سیادة الشراف سیدحسین مجتهدکرکی را در کتاب خود نقل کرده است. نکته درخور توجه آن است که میرمحمد اشرف در پایان کتاب، فهرست مصادر و منابع آن را آورده است. در این سیاهه، نام برخی آثار میرداماد نیز به چشم می‌خورد؛ از جمله: نبراس الضیاء، القبسات، الإیفاضات، [شرح] تقدمه تقویم‌الإیمان، حواشی من لایحضره الفقیه، حواشی رجال کشی و دیوان اشراق.^۲

میرمحمد اشرف در خاتمه این اثر و در فصلی که آن را «تذنیب» نام داده، به جایگاه علم انساب و ضرورت ضبط نسب دودمان بنی هاشم پرداخته است. وی به همین مناسبت، از سیادت خود و کیفیت اتصال نسب اجدادش به ائمه اطهار (علیهم‌السلام) سخن گفته است:

«پس بنا بر لزوم این معنا که مضمون احادیث به ضبط آن امر نموده و سابقین ترغیب به آن فرموده‌اند، از جهت تعلیم و تعلم لاحقین، به وسیله سواد سلسله خط و امداد دودمان مداد، به عرض صحیفه خاطر ناظرین می‌رساند که نسبت شرافت قرابت آباء و اجداد این داعی به حضرت رسالت پناه محمدی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه اطهار بین الناس من الأخیار و الأشرار، به استفاضه ظاهر و معلوم است؛ چنانچه احدی از موافقین و منافقین، قطع این نسب شریف عالی شأن از ایشان ننموده‌اند»^۳.

وی سپس به اجازات میرداماد و شیخ بهایی به میرسیداحمد علوی عاملی اشاره کرده و بر یادکرد این بزرگان از سیادت جد خود تأکید کرده است.^۴

میرمحمد اشرف در ادامه، به معرفی نسب جد مادری خود (همسر میرسیداحمد و دختر میرداماد) پرداخته و نوشته است:

«و نسب جد امی داعی، متصل می‌شود به سید السند المولی الألعی، ذي الحسب الظاهر و النسب الطاهر، میرقوام‌الدین مشهور به «میر بزرگ» - که مرقد ایشان در مازندران بهشت‌نشان [است]، دستور خان زاده خانم، بنت میرحسین خان، بن میرعمادخان بن سلطان محمود بن عبدالکریم بن عبدالله بن محمد بن مرتضی بن علی بن کمال‌الدین بن قوام‌الدین - منتهی می‌شود سلسله نسب ایشان به میربزرگ بن صادق

۱. برتری دودمان بنی هاشم بر سایر مردم، مسئله‌ای است که دانشمندان این دوره از تاریخ، بسیار به آن پرداخته‌اند. بی‌تردید یکی از انگیزه‌های طرح این بحث و پشتیبانی علمی و فقهی از آن، باور به سیادت دودمان صفوی بوده است.

۲. نگر: فضائل السادات، ج ۲، صص ۳۹۳-۴۰۶.

۳. همان، صص ۳۹۳-۳۹۴.

۴. وی اشاره کرده است که این دو اجازه، به خط شیخ بهایی و میر، نزد او موجود هستند. نگر: همان، ص ۳۹۴.

بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن عبدالله بن محمد بن حسن بن حسن بن الإمام الهمام، السید الساجدین إمام زین العابدین، علی بن الحسین - صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه الطاهرين و أولاده المعصومین -^۱.

۱،۲۲. حدائق المقرّبین / محمد صالح بن عبدالواسع خاتون آبادی (۱۰۵۸-۱۱۲۶ هجری قمری)

محمد صالح بن عبدالواسع خاتون آبادی، فقیه و محدث و شیخ الإسلام اصفهان در سده دوازدهم هجری قمری است. وی از خاندان علمی و خوش نام خاتون آبادی اصفهان و شاگرد و داماد علامه محمدباقر مجلسی بوده است. محمد صالح در ابتدا در پی فراگیری حکمت و فلسفه بود؛ اما بعدها با ارشاد علامه مجلسی، به سراغ کتب فقه و حدیث رفت. وی در این باره آورده است:

«در اوایل حال، این قاصر حریص بودم بر تحصیل علوم عقلی و اوقات خود را صرف کتب حکمت می نمودم؛ تا آنکه به وسیله حج بیت الله الحرام، به خدمت او مربوط شدم و به برکت او هدایت یافتم؛ و به تتبع کتب فقه و حدیث و علوم دینی مشغول شدم و سی سال در خدمت او، از فیوضات او بهره مند گردیدم»^۲.

خاتون آبادی یکی از نویسندگان پُرکار عصر صفوی به شمار می رود که حدود سی و شش اثر از خود به جا گذاشته است.^۳ وی در فقه و حدیث تبخّر داشت و بیشتر تألیفات او در همین دو موضوع است. حدائق المقرّبین یکی از آثار ارزشمند او در تاریخ و کلام است که به بیان احوال ملائکه، پیامبران و امامان شیعه علیهم السلام اختصاص دارد. او در این اثر، شرح حال صد و چهل و سه نفر از صحابه، تابعان، یاران ائمه معصوم علیهم السلام و علماء شیعه، از کلینی تا مجلسی دوم، را آورده است. تألیف این کتاب، پنج سال پس از وفات علامه مجلسی و در سال ۱۱۱۵ هجری قمری، پایان یافته است.^۴ خاتون آبادی در این اثر مخالفت خود را با تصوّف و فلسفه، را در قالب پند و اندرز بیان کرده است.^۵

او کتاب را در پنج «حدیقه» و هر حدیقه را در چند «باب» تدوین کرده است. «حدیقه پنجم»، در هفت «باب» به شرح حال صد و هفت نفر از اخیار اختصاص دارد که برحسب درجه، بعد از انبیاء و ائمه هستند. مؤلف در «باب چهارم» از «حدیقه پنجم»، گزارش مختصری از احوال میرداماد آورده و نوشته است:

«میر محمدباقر ملقب به «داماد»: دخترزاده شیخ علی کرکی است؛ و سبب اشتها او به این لقب، آن است که والد او، داماد شیخ علی و مشهور به «داماد» بود؛ پس او

۱. همان، صص ۴۰۰-۴۰۱.

۲. «آگاهی های تازه درباره غلامان و کنیزکان در دوره صفوی: آداب سنیّه از محمد صالح بن عبدالواسع خاتون آبادی»، ص ۱۷۳.

۳. نگر: حدائق المقرّبین، صص ۱۰-۱۲ (مقدمه مصحح).

۴. نگر: حدائق المقرّبین (حدیقه پنجم و باب ششم و هفتم از حدیقه چهارم)، ص ۲۵۳.

۵. نگر: همان، صص ۷-۸.

خود را نیز ملقب به لقب والد خود ساخت. علم و فضل او، خصوصاً در علوم عقلیه، مستغنی است از ذکر و بیان؛ و بسیار متعبد بوده و مواظبت بر تلاوت و اوراد بسیار می‌نموده. از یکی از ثقات استماع نمودم که می‌فرمود که آن بزرگوار شبی پانزده جزء قرآن تلاوت می‌نموده. مصنفات بسیار در کتب عقلیه دارد و در خدمت خاقان گیتی‌ستان (شاه عباس) و نواب رضوان‌مکان (شاه صفی) - انارالله برهانها - گرامی بوده؛ و در سال هزار و چهل در مابین کربلائی معلی و نجف اشرف به رحمت الهی واصل شد و در نجف اشرف مدفون گردید؛ رزقنا الله تعالی و سایر المؤمنین بمنّه و کرمه»^۲.

او در این عبارات مختصر، بدون اشاره به بُعد فقهائی میرداماد و تسلط او بر علوم نقلی، از تبخرویی در علوم عقلی و آثار فلسفی میر سخن گفته است. همچنین بر زهد و تشرع میرداماد و محبوت وی نزد سلاطین صفوی تأکید کرده است.

۱،۲۳. لؤلؤة البحرين في الإجازات و تراجم رجال الحديث / یوسف بن احمد بحرانی (۱۱۸۶-۱۱۰۷ هجری قمری)

شیخ یوسف بن احمد درازی بحرانی، مشهور به «صاحب حدائق» و «محدث بحرانی»، فقیه و محدث و اخباری میانه‌رو در سده دوازدهم هجری قمری است. شیخ یوسف بحرانی دوران کودکی را تحت نظر جدش، ابراهیم - که به تجارت مروارید اشتغال داشت - گذراند. سپس، پدرش تربیت علمی او را برعهده گرفت و تا پایان عمر در تکمیل و تقویت مقام علمی و ادبی او کوشید. پدر شیخ یوسف پیرو مسلک مجتهدان بود و به شدت با اخباریان که در بحرین بیش از نقاط دیگر فعالیت می‌کردند، مخالفت داشت.^۳ شیخ یوسف بحرانی از مدافعان نخله فقهی و حدیثی اخباری و آخرین شخصیت نامدار این نخله علمی است. او با وحیدبهانی، مجتهد ضد اخباری معاصر خود، در کربلا مناظرات و مباحثات علمی طولانی داشته است. منقول است که این مناظرات، در تغییر دیدگاه او و تمایلش به مکتب اصولیان، مؤثر افتاده است.^۴

بحرانی حدود پنجاه اثر در حدیث، کلام، فقه و... به قلم آورده است که لؤلؤة البحرين یکی از آنهاست. وی در این اثر به شرح حال رجال، محدثان و متکلمان شیعی پرداخته و در نگارش آن، از تواریخ و تراجم متقدم، بهره فراوان برده است. بحرانی در شرح حال میرداماد، همچون شیخ حرعاملی، بر شخصیت کلامی میرانگشت نهاده و او را در زمره متکلمان عصر معرفی کرده است. وی در نگارش این شرح حال دو کتاب سلافة العصر و أمل الآمل را پیش رو داشته و با تصرف اندکی در عبارات شیخ حرعاملی، نوشته است:

«السید الداماد، فهو أسترآبادي الأصل، أصفهاني الموطن. كان معاصراً لشيخنا

۱. برخی اوراد و ختومات و مجربات میرداماد، در نسخه‌ها و مجموعه‌های خطی نقل شده‌اند. نمونه را نگر: اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، صص ۳۳۹-۳۸۳.

۲. حدائق المقربین (حدیقه پنجم و باب ششم و هفتم از حدیقه چهارم)، ص ۲۴۵.

۳. نگر: لؤلؤة البحرين، صص ۱۰۱-۱۰۰.

۴. نگر: «غلبه اجتهاد بر اخباری‌گری»، ص ۹.

البهائي - رحمة الله - وهو فاضل جليل متكلم حكيم ماهر في النقليات، شاعراً بالعربية و الفارسية^۱.

گویا بحرانی در عبارت شیخ حرّعاملی تصرّف کرده و فقره «حکیم متكلم ماهر في العقلیات» را به شکل «متكلم حكيم ماهر في النقليات» تغییر داده است. اگر چنین باشد، ریشه این تصرّف را می‌توان در مسلک اخباری بحرانی جست‌وجو کرد. وی پس از ارائه تلخیصی از گزارش‌های سیدعلی خان مدنی و شیخ حرّعاملی، نوشته است:

«أقول: و رأيت له «رسالة في كون المنتسب بالأم إلى هاشم من السادة» و هي جيّدة موافقة لما اخترناه في المسئلة المذكورة؛ و كتابه المشار إليه بضوابط الرضاع قد اختار فيه القول بالتنزيل في الرضاع خلافاً لحجّده المحقّق الشيخ علي؛ و لنا في المسئلة رسالة جيّدة... تسمّى كشف القناع عن صريح الدليل في الردّ على من قال في الرضاع بالتنزيل^۲ و قد نقلنا فيها كلاماً في ذلك و أبطلناه بوجوه ظاهرة»^۳.

بحرانی از رساله میرداماد درباره «اثبات سیادت از طریق مادر»^۴ نام برده و خود را در این مسئله با میر هم‌رأی می‌داند؛ اما در مبحث «رضاع»، از اختلافش با میرداماد سخن گفته و از کتابی که در ردّ او نوشته، نام برده است. او شرح حال میرداماد را با ذکر انتساب وی به محقّق کرکی و شاگردی‌اش نزد شیخ عبدالعالی بن علی، به سرانجام رسانده است. بحرانی نیز وفات میرداماد را در سال ۱۰۴۱ هجری قمری دانسته است.

۱،۲۴. ریاض العلماء و حياض الفضلاء [و] تعلیقة أمل الآمل / عبدالله بن عیسی بیگ افندی اصفهانی (۹۱۰۶۶-۱۱۳۰ هجری قمری)

میرزا عبدالله بن عیسی بیگ افندی اصفهانی جیرانی، محدّث، تراجم‌نگار و کتاب‌شناس نامدار عصر صفوی است. او از دستیاران علامه مجلسی در تدوین بحار الأنوار بوده و خود نیز آثار فراوانی به جای نهاده است. یکی از آن‌ها، کتاب ریاض العلماء و حياض الفضلاء در شرح حال علماء شیعه و سنی است که افندی در سال ۱۱۰۶ هجری قمری، تألیف آن را آغاز کرده است. وی در تألیف این کتاب از منابع مهمّ شیعه و سنی در تاریخ، تراجم، ادب و جغرافیا و همچنین، اجازات علماء، وقف‌نامه‌ها و مشاهدات و مسموعات شخصی خود بهره برده است.

۱. لؤلؤة البحرين، ص ۱۳۲.

۲. از میان نظرات خاصّ میرداماد در فقه، سه مسئله «نماز جمعه و وجوب آن»، «حرمت تصریح به نام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف» و «قاعده «عموم المنزلة» در مسئله رضاع» بیش از دیگر آراء او بحث‌انگیز بوده‌اند؛ چنان‌که برخی دانشمندان، در نقد یا تصویب این نظرات، آثار گوناگونی نگاشته‌اند. لازم است فهرستی دقیق و کامل از این ردیه‌ها و دفاعیه‌ها تنظیم شود و در اختیار پژوهشگران قرار بگیرد.

۳. همان، ص ۱۳۴.

۴. برخی نویسندگان از این رساله یاد کرده‌اند (نمونه را نگر: الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۶، ص ۲۷۰) و بحرانی نیز به رؤیت آن تصریح کرده؛ اما تاکنون نسخه‌ای از این اثر به دست نیامده است. لازم به ذکر است که سیداحمد علوی عاملی نیز، اثری در همین موضوع با نام «سیادة الأشراف» نگاشته است. ممکن است رساله او را به اشتباه به میرداماد منسوب کرده باشند. اظهار نظر قطعی در این باره، حاجتمند جست‌وجوی بیشتر است.

ریاض العلماء مهم‌ترین اثر میرزا عبدالله افندی است؛ به گونه‌ای که جایگاه آن را در تراجم، همچون جواهر الکلام دانسته‌اند در علم فقه.^۱ افندی تدوین این اثر را در چهل سالگی آغاز کرد^۲ و قصد داشت در آن به شرح حال علماء شیعه از زمان غیبت حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تا عصر خود بپردازد؛ اما گاه از این حد فراتر رفته است. لازم به ذکر است که نسخه این کتاب تا پایان عمر افندی به صورت پیش‌نویس باقی مانده و متن کتاب بر اساس همین پیش‌نویس تصحیح شده است؛ از این رو، اشکالات مختصری در برخی مواضع آن به چشم می‌خورد.^۳

افندی صفحاتی از ریاض العلماء را به شرح حال و به طور ویژه، معرفی آثار میرداماد اختصاص داده است. در بین منابع بررسی شده، ریاض العلماء جامع‌ترین و بهترین گزارش را از آثار میرداماد به دست داده است.^۴ نکته سنجی‌های افندی که برگرفته از مشاهدات و مطالعات او هستند، در کنار تخصص وی در کتاب‌شناسی، اهمیتی خاص به این گزارش بخشیده است.

افندی شرح حال میرداماد را با گفتار شیخ حرّعاملی در أمل الآمل آغاز کرده و آثار میر را بر اساس متن سلافة العصر برشمرده است. او در ادامه، گزارش دقیق و کاملی درباره آثار میرداماد بیان کرده است. گزارش افندی آکنده از اطلاعات دست‌اول و سرنخ‌های تازه است. او برای نخستین بار از عناوینی نام برده است که قبلاً در فهرست آثار میرداماد گزارش نشده‌اند یا اینکه نسخه‌ای از آن‌ها در دسترس نیست. از گزارش افندی بر می‌آید که نسخه‌های این آثار گمنام، دست‌کم تا حدود ۲۵ سال پس از وفات میرداماد در دسترس بوده‌اند. او همچنین، درباره انگیزه تألیف برخی آثار میرداماد نیز آگاهی‌های سودمندی به دست داده است.

افندی در دنباله عبارات شیخ حرّعاملی نوشته است:

«... و له شرح رجال الکشي کان عندنا منه نسخة؛ و کتاب الحکمة الیمانیة و لعله لم یکن کتاباً علی حدة؛ و رسالة الخطب للجمعة و الأعیاد و الاستسقاء و غیرها؛ و رسالة فی أجوبة مسائل سئل عنها».^۵

در هیچ‌یک از منابع پیشین، ذکری از خطبه میرداماد در «استسقاء» و نماز باران نیامده است.^۶ چنان‌که امروز نیز نسخه‌ای از آن در دسترس نیست.

۱. نگر: الفیض القدسی فی ترجمة العلامة المجلسی، ص ۸۶.

۲. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۳، ص ۲۳۳.

۳. نمونه را نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۲، ص ۷؛ ج ۳، ص ۳۸۷؛ ج ۴، ص ۳۰۹.

۴. پس از افندی در ریاض العلماء، دو اثر دیگر در دوره معاصر، کتاب‌شناسی مقبولی از آثار میرداماد ارائه داده‌اند: معجم مؤلفی الشیعة، تألیف فاضل قاضینی نجفی؛ الإیرانیون و الأدب العربی، تألیف قیس آل قیس. در کتاب نخست، عناوین آثار میر و در کتاب دوم، مشخصات و تعدد چاپ‌ها و نسخه‌های آن‌ها به صورتی نسبتاً جامع معرفی شده‌اند. نگر: معجم مؤلفی الشیعة، صص ۴۰۷-۴۰۸؛ الإیرانیون و الأدب العربی، ج ۳، صص ۴۲۹-۴۴۷.

۵. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۴۱.

۶. برای اطلاع از خطبه‌های میرداماد در نماز جمعه و اعیاد، نگر: اوراق پراکنده از مصتفات میرداماد، صص ۸۵-۱۶۱.

افندی سپس، درباره انگیزه تألیف جذوات و مواقیت آورده است:

«و من تصنیفه کتاب الجذوات فی الحکمة و خواص الحروف، آلفها بالفارسیة بأمر السلطان شاه عباس، بسفارة مولانا مظفر المنجم فی شرح کلام بعض أفاضل الهند فی حکمة إحراق الجبل حین تکلم موسی مع الله تعالی مع عدم إحراقه»^۱.

میرداماد انگیزه تألیف کتاب جذوات را در مقدمه آن بیان کرده است^۲؛ اما افندی از عبارات دشوار و غامض وی رمزگشایی کرده و معلوم ساخته است که ملامظفر منجم گنابادی^۳، سفیر شاه عباس و واسطه ارتباط او با میرداماد بوده است^۴.

وی در ادامه نوشته است:

«و من کتبه أيضاً... «رسالة فی تحقیق حقیقة القیاسات المنطقية و کیفیة إنتاجها»، لم تتم علی الظاهر؛ و تعلیقات و براهین علی المجسطی، رأيتها بخطه فی بلدة لاهیجان؛ و تعلیقات أيضاً علی الفارسی^۵ [فی] هئیت رأيتها أيضاً فی تلك البلدة بخطه؛ و «رسالة فی أنّ اليوم الشرعی من طلوع الشمس، لا طلوع الفجر»؛ و جواب استفتائات کثيرة»^۶.

افندی برای نخستین بار از سه عنوان «تحقیق حقیقة القیاسات المنطقية»، «تعلیقات و براهین علی المجسطی» و «تعلیقات علی الفارسی فی هئیت» در میان آثار میریاد کرده و نسخه دو عنوان

۱. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۴۱.

۲. بیان میر در مقدمه کتاب جذوات از این قرار است: «... به سفارت صریر قلم کواکب رقم و رسالت برید خامه افاضت سامه حضرت بظلمیوس مرتبت افادت و افضال پناه حقایق و دقایق دستگاه، صفوة العلماء و المتبحرین، أسوة العرفاء و المتمهرین، ملک الفضلاء و المنجمین، لازال کاسمه الشریف حائزاً لمراتب العلم و الحکمة، فائزاً بمشارب التحقیق و التدقیق، مظفراً علیاً، در حق مخلص ترین دعاگویان دولت ابداتصال و عاشق ترین هواخوان خسروی بی همال، أحوج المربوبین إلى رحمة ربّه الغنی، محمد بن محمد یدعی باقر الداماد الحسینی - ختم الله له فی نشأته بالحسنى - به منصفه صدور رسیده» (جذوات و مواقیت، ص ۵).

۳. وی منجم و ریاضی دان دربار شاه عباس صفوی بوده است. شاه به توصیه‌ها و اخبار وی اعتقاد بسیار داشت و در بسیاری از کارهای مهم با او مشورت می‌کرد؛ از جمله در جنگ با خلیل پاشا، سردار عثمانی، در سال ۱۰۲۷، مولانا محمدشفیع منجم و مولانا مظفر منجم گنابادی را برای اختیار ساعت محاربه نزد سرداران فرستاد تا درجه ساعت را معین کنند. ملامظفر و محمدشفیع به شاه مژده دادند که احوال ستارگان حاکی از پیروزی سپاه قزلباش است و ساعتی را برای آغاز جنگ تعیین کردند. در همان ساعت جنگ شروع شده، سربازان قزلباش بر سپاه عثمانی پیروز شدند. نگر: زندگانی شاه عباس اول، ج ۵، ص ۵۹.

۴. گویا برخی از مشاهیر و علماء هند با این شبهه مواجه شده بودند که چرا هنگام تجلی حضرت حق، کوه طور بسوخت؛ اما پیکر حضرت سالم ماند؟ آنان این سؤال را در قالب نامه‌ای، در سال ۱۰۲۷ هجری قمری به دربار شاه عباس صفوی ارسال کردند. قاصد هندیان، پای میرزا برخوردارخان، ایلچی نورالدین محمدجهانگیرشاه، بوده است. تعدادی از علماء ایران در همان زمان به این سؤال پاسخ داده‌اند؛ از جمله: میرداماد، شیخ بهایی، خواجه سلطان محمد نواب و آخوند نصیرالدین محمد امامی همدانی. در این میان، پاسخ میرداماد مفصل‌تر بوده و از شهرت بیشتری برخوردار است. نگر: «نگارش‌های شمسی گیلانی»، ص ۶۴.

۵. احتمالاً رساله فارسی علاءالدین قوشچی در علم هیئت است.

۶. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، صص ۴۱-۴۲.

از آن‌ها را به خط میرداماد در شهر لاهیجان دیده است. وی همچنین، از استفتائات میرداماد با عبارات مختلف «الرسائل و جوابات المسائل»، «رسالة في أجوبة مسائل سئل عنها» و «و جواب استفتائات كثيرة» یاد کرده است. با توجه به این تکرار می‌توان احتمال داد که حجم پاسخ‌های میرداماد به استفتائات گوناگون، بیش از آن بوده که امروز در دست ماست.^۱

افندی در ادامه نوشته است:

«وله رسالة في شرح حديث أن ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ﴾ ثلث القرآن وأن مولانا علياً - عليه السلام بمنزلة ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ﴾، كتبها في جواب سؤال بعض الأصدقاء؛ وكتاب محجة الاستقامة في الإمامة، مشتمل على أخبار العامة والخاصة والأدلة العقلية والنقلية، ولعله يتم».

افندی اشاره کرده است که میرداماد رساله «تفسير سورة توحيد» را در اجابت درخواست برخی دوستانش مرقوم داشته است. همچنین، برای نخستین بار از کتابی به نام «محجة الاستقامة في الإمامة» یاد کرده است. با توجه به مشخصات این اثر و اینکه بسیاری از آثار میر با دویا چند نام شهرت دارند، احتمالاً مراد افندی، شرح تقدمه تقويم الإيمان في فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام بوده است.

وی در ادامه بر شماری آثار میرداماد نوشته است:

«... و کتاب تشريق الحق في المنطق، نسبها إلى نفسه في رسالة السبع الشداد، و رسالة مختصرة في تصحيح برهان المسامطة على تناهي الأبعاد؛ و شرح خطبة البيان... و قد رأيت نسخة من القبسات بخطه في بلدة «بارفروش» و تاريخ الفراغ من التأليف سنة أربع و ثلاثين و ألف... و رسالة مختصرة في حدوث العالم ألفها في جواب سؤال تلميذه السيد الأمير منصور بن محمد... و كتابه الصراط المستقيم في ربط الحادث بالقديم مبسوط جداً، مشتمل على مسائل حكمية كثيرة جداً، لم يتم، ألفه للسلطان شاه عباس... و له رسالة في طهارة الماء مع ملاقة النجاسة إذا لم تتعد، ألفها في أوان صغره، فلاحظ... و رسالة سدره المنتهى في تفسير سورة الحمد و الجمعة و المنافقين، رأيتها في بلدة رشت و لعلها لم تتم؛ و رسالة في أغلاط الشيخ البهائي و تصحيقاته، رأيتها فيها».^۲

افندی برای اولین بار از سه عنوان «تشريق الحق»، «رسالة في تصحيح برهان المسامطة» و «شرح خطبة البيان» در فهرست آثار میرداماد یاد کرده است. از دو کتاب تشريق الحق - که احتمالاً تنها اثر منطقی میرداماد است - و شرح خطبة البيان، نسخه‌ای در دست نیست. رساله «تصحيح برهان مسامطة» نیز اثری جدید و کم نسخه از میرداماد است که تاکنون تصحيح نشده است.^۳ افندی تصريح می‌کند که نسخه اصل القبسات را در شهر «بارفروش» (بابل کنونی)

۱. برای اطلاع از برخی استفتائات میر، نگر: اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، صص ۳۸۹-۳۱۱.

۲. رياض العلماء و حياض الفضلاء، ج ۵، صص ۴۳-۴۴.

در این نقل قول گزیده، تنها فقرات مهم و عناوین جدید از آثار میرداماد آمده است.

۳. علاوه بر افندی، فاضل قائینی نیز در کتاب شناسی خود به این عنوان اشاره کرده است. نگر: معجم مؤلفي الشيعة، ص ۴۰۷. متن این اثر مختصر، به زودی با تصحيح حسين نجفی منتشر خواهد شد.

رؤیت کرده است. همچنین، اشاره کرده است که میرداماد رساله مختصر «حدوث العالم» را در پاسخ به شاگرد خویش، میرمنصور بن محمد گیلانی نوشته است.

جالب است که افندی در وصف الصراط المستقیم از دو تعبیر «مبسوط جداً» و «کثیره جداً» استفاده کرده؛ در حالی که نسخه باقی مانده از این کتاب، ناقص بوده و حجمی کمتر از القبسات دارد. او همچنین، از رساله «طهارة الماء مع ملاقة النجاسة» یاد کرده که محصول ایام نوباوگی میرداماد است. از این رساله نیز نسخه‌ای به دست نیامده است.

نسخه کنونی از کتاب سدره المنتهی بسیار ناقص است؛ به گونه‌ای که حتی مقدمه کتاب را نیز در بر نمی‌گیرد؛ اما افندی علی‌رغم تصدیق ناتمامی این اثر، تصریح می‌کند نسخه‌ای از سدره المنتهی را در رشت دیده که شامل تفسیر سوره‌های مبارکه «الحمد»، «الجمعة» و «المنافقون» بوده است.^۲ وی همچنین، از رساله التصحیفات میرداماد یاد کرده و مخاطب آن را شیخ بهایی دانسته است.^۳

افندی درباره فواید پراکنده و حواشی میرداماد بر آثار خود و دیگران نوشته است:

«وله علی کل واحد من تصانیفه حواشی کثیره جداً، حتی أنّ فی بعضها صارت الحواشی بقدر الأصل أو أزيد؛ وله أيضاً علی أكثر الكتب فی فنون شتی تعلیقات کثیره؛ وله أيضاً فوائد کثیره متفرقة فی علوم عدیده... وله حواشی منطق شرح المختصر؛ و حاشیه السید... و حاشیه المختلف للعلامة؛ و حاشیه رجال الکشی و کان عندنا منها نسخه؛ و حاشیه رجال الشیخ؛ و حاشیه رجال النجاشی، صرح بهما فی شارع النجاة له... و رأیت حواشیه علی الکافی مدوّنة فی بلدة أردبیل. و کانت إلی أواسط کتاب التوحید، و سمعت من بعض الثقات أنّه قد دوّنها المولی خلیل إلی آخر الکتاب... و حواشی الفقیه قد دوّنت أيضاً و لعلّها من تدوین بعض تلامذته، رأيتها فی المشهد المقدّس الرضوی عند الحکیم محسنا... و تعلیقاته علی حاشیه الخفزی؛ و تعلیقاته علی طبیعیات الشفاء، رأيتها بحظّه؛ و تعلیقاته علی إلهیات الشفاء».^۴

در این میان این عناوین که بیشتر آن‌ها را افندی برای نخستین بار ذکر کرده است، از حواشی میرداماد بر «حواشی سید شریف جرجانی بر المختصر» و «طبیعیات کتاب الشفاء» نسخه‌ای در

۱. نگر: مصنفات میرداماد، ج ۱، صص ۵۳۵-۵۴۱.

۲. به نظر می‌رسد که علامه مجلسی نیز به نسخه نسبتاً کاملی از سدره المنتهی دسترسی داشته است. نگر: بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۵۹، صص ۲۱۶-۲۱۷.

۳. جریان اختلافات علمی بین دانشمندان - آن هم در عهد پویا و بابرکت صفوی - امر غریبی نیست. مولوی صبا در تذکره خود بیان کرده است که میان شیخ بهایی و میرداماد مناظره و مطارحه بوده است (نگر: تذکره روز روشن، ص ۱۲۱)؛ اما معلوم نیست که مخاطب میرداماد در التصحیفات، شیخ بهایی بوده باشد. افندی و دیگران آن را در پاسخ به شیخ بهایی دانسته‌اند؛ اما برخی دیگر مانند سعید نفیسی، این ادعا را بعید و باطل می‌دانند (نگر: احوال و اشعار فارسی شیخ بهایی، صص ۵۲-۵۵). اظهار نظر قطعی در این باره، حاجتمند جست‌وجوی بیشتر است.

۴. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، صص ۴۲-۴۴.

در این نقل قول گزیده، تنها فقرات مهم و عناوین جدید از آثار میرداماد آمده است.

دست نیست. او تصریح می‌کند که نسخه‌هایی مدّون از حواشی میرداماد بر الکافی و من لایحضره الفقیه را مشاهده کرده است. بنا بر مسموعات افندی، حواشی میرداماد بر الکافی را شاگردش، ملاخلیل غازی قزوینی، تدوین کرده است. وی همچنین، حدس زده است که حواشی میرداماد بر لایحضره الفقیه را یکی از شاگردان او تدوین کرده باشد.^۱

افندی در تصحیح خطایی کتاب‌شناختی آورده است:

«وقد تنسب إليه رسالة الجئة الواقعة في الدعاء^۲ وهي مشهورة، وقد رأيت على خلف نسخة منها أنّها تأليف هذا السيّد، والظنّ أنّه سهو»^۳.

وی به تخلّص شعری میرداماد اشاره کرده و درباره دیوان اشعار او نوشته است:

«وقد جمع أشعاره العربيّة والفارسيّة، صهره السيّد أمير سيّد أحمد بن زين العابدين العلوي في ديوان بأمر السلطان شاه صفی، وكان يتلخّص بـ«اشراق»، وقد رأيت هذا الديوان ببلدة ساري»^۴.

افندی سنّ میرداماد را هنگام وفات بیش از هشتاد سال دانسته و نوشته است:

«وكان عمره أكثر من ثمانين سنة، ومات في الخان الذي بين كربلاء والنجف في «بئر مجنون»، ودفن بالنجف حيث وصّى بذلك»^۵.

با این حساب، افندی از جمله مورّخانی است که ولادت میرداماد را نیمه اوّل دهه ۹۶۰ هجری قمری دانسته‌اند. همچنین، وی محلّ درگذشت میر را کاروان‌سرای بین کربلا و نجف و در منطقه «بئر مجنون» و مدفن وی را نجف اشرف دانسته است. افندی تصریح می‌کند که میرداماد وصیت کرده تا پیکر او را به خاک نجف بسپارند. از این مطلب ذکرى در وصیت‌نامه مکتوب میر وجود ندارد و احتمالاً از وصایای شفاهی او در لحظات پایان عمر بوده است.

افندی با استناد به حرزى که میرداماد از سیّدعلی بن ابی‌الحسن عاملی در مشهد مقدّس شنیده است، عاملی را در زمره استائید میر برشمرده است.^۶

تعليقة أمل الآمل از دیگر تألیفات میرزا عبدالله افندی است. هردو کتاب ریاض العلماء و

۱. حدس افندی صحیح است. بنا بر مقدّمه موجود در نسخه خطی شماره ۴۰۵۰ کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی - که رونوشتی از حواشی میر بر لایحضره الفقیه است - شاگرد او، نظام‌الدین احمد گیلانی، عهده‌دار تدوین این حواشی بوده است.

۲. کتاب الجئة الواقعة و الجئة الباقية تلخیص مصباح‌الکبیر شیخ ابراهیم بن علی کفعمی است. شیخ‌آقابزرگ طهرانی با استناد به عبارات شیخ حرّعاملی آن را از خود شیخ کفعمی دانسته است (نگر: الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۵، صص ۱۶۱-۱۶۲)؛ اما در تقریظ برخی نسخه‌های آن و در بعضی منابع دیگر، این کتاب به میرداماد منسوب شده است. این انتساب در حالی است که در هیچ‌یک از آثار میرداماد ارجاعی به الجئة الواقعة وجود ندارد. برای اطلاع بیشتر، نگر: اوراق پراکنده از مصتفات میرداماد، صص ۳۰-۳۲.

۳. همان، ص ۴۴.

۴. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۴۳.

۵. همان، ص ۴۲.

۶. نگر: همان، ص ۴۳.

تعليقة أمل الآمل با نگاه دقيق و موشكافانه استاد سيد احمد حسيني اشكوري تصحيح شده‌اند. وی در این باره نوشته است:

«تعليقاتِ أمل الآمل نسبت به اطلاعات افندی در رياض العلماء اضافات و زياده‌هایی دارد. چه بسا نویسنده، نکته‌ها و تحقیقاتی درباره اشخاص و کتاب‌ها در تعلیقه بر أمل الآمل آورده باشد که در متن تراجم رياض العلماء وجود ندارد. این مجموعه حاوی تعلیقه‌ها و حواشی مفیدی است که می‌تواند جاهای مهم رياض العلماء را روشن سازد»^۱.
افندی در کتاب تعلیقه أمل الآمل خلاصه‌ای از شرح حال میرداماد در کتاب رياض العلماء را آورده و مطلبی افزون بر آن بیان نکرده است.^۲

۱،۲۵. خزانة الخيال المشحونة بدرر الأقوال و غرر الأمثال / محمد مؤمن جزایری شیرازی (زنده در ۱۱۳۰ هجری قمری)

محمد مؤمن بن محمد قاسم جزایری شیرازی، متکلم، محدث، فقیه، ادیب، شاعر و از چهره‌های درخشان اواخر حکومت صفوی است. اصل او از جزایر بصره و محل ولادت و رشدش شیراز بوده است. وی پس از درک محضر استادانی بزرگ در شهرهای مختلف ایران، در بیست و هشت سالگی از اصفهان به هند رفت و مدت زیادی در شهرهای آن سرزمین به سیر و سیاحت پرداخت و سرانجام در قریه «بکر» در ایالت سند اقامت گزید. جزایری شیرازی در شبه‌قاره هند اعتبار و شهرت فراوانی یافت و به «مؤمن علی خان» معروف شد. وی پس از تلاش‌های علمی گسترده در آن سرزمین، بدرود حیات گفت. سال وفات او مشخص نیست و آخرین آگاهی تذکره‌نویسان از حیات او، تاریخ فراغت از تألیف کتاب خزانة الخيال است.^۳

کتاب خزانة الخيال یکی از ده‌ها اثر ارزشمند اوست که تألیف آن در سال ۱۱۳۰ هجری قمری به پایان رسیده است. این کتاب دربردارنده فواید پراکنده در ادبیات و تاریخ، حکمت‌ها و اندرزها، امثال و حکم، شرح مناظرات علماء و دیگر مطالب سودمند است. مؤلف برای هر بخش از کتاب، عناوین اصلی و فرعی برگزیده و بخشی از مطالب خود را از کلمات دانشمندان متقدم اخذ کرده است.^۴ متن این اثر در سال ۱۳۹۵ هجری شمسی، در قالب رساله دکتری در دانشگاه تهران تصحیح شده است.

محمد مؤمن جزایری صفحاتی از اثر خود را به شرح حال میرداماد اختصاص داده است. عمده مطالب او در این بخش، از عبارات سلافة العصر مأخوذ است. وی مطالب سید علی خان مدنی را با تغییرات بسیار جزئی تکرار کرده است؛ اما سرآغاز مختصری که بر آن مطالب نگاشته، چند نکته مهم در بر دارد. جزایری شرح حال میرداماد را در فصلی با عنوان «إشراق و إغراق» آورده و سخن خود را این‌گونه آغاز کرده است:

۱. تعلیقه أمل الآمل، صص ۳۱-۱ (مقدمه مصحح).

۲. نگر: همان، صص ۲۵۰-۲۵۳.

۳. نگر: تصحیح و تعلیق کتاب خزانة الخيال المشحونة بدرر الأقوال و غرر الأمثال، صص ۲۷-۲۹.

۴. نگر: همان، صص ۴۵-۴۷.

«ذکر السید اداماد - طاب ثراه - : نور حدقة أهل الوفاق، نور حديقة حكمة الإشراق، صيقل مرایا الكشف والإلهام، فخر أساطین العلماء الأعلام، مهبط أنوار الفيض الأزلي، معلّم أرسطو والفارابي وأبي علي، أنموذج الحكماء القدماء من الفرقة الأفلاطونية الذين جرّدوا ألواح النفوس من النقوش الكونية، الناسخ لسنخ أهواء المُفسّطين آياته، المتقدّم عند ازدحام آراء المتأخّرين راياته، ثمرة «شجرة طيبة أضلّها ثابت وقرّعها في السّماء»^۱، عالم معالم رموز كنوز «علّم آدم الأسماء»^۲، المعترف بفضلہ السنة كلّ حاضر وباد، الأمير محمّد باقر بن محمّد الشهير بالداماد الحسيني الحسيني - أناله الله المقام السني - وهو تاج العزّ و طراز العصابة...»^۳.

وی در ادامه، عبارات سلافة العصر را با اندکی تصرّف نقل کرده است.^۴ جزایری در وصف کوتاه خود از میرداماد، از عباراتی چون «نور حديقة حكمة الإشراق» یا «أنموذج الحكماء القدماء من الفرقة الأفلاطونية» استفاده کرده و بی هیچ گفت وگویی، او را حکیمی اشراقی دانسته است. در این باره چند نکته درخور توجّه است:

۱. استفاده از این تعابیر درباره میرداماد، در آراء و آثار خود او ریشه دارد؛ چنان که به کرات، از افلاطون با لقب «الهی» یاد کرده^۵ و در قول به حدوثِ دهری عالم، وی را با خود هم خرجه می داند:

«وقد برهنا في صحفنا أنّ الجائزات بأسرها حوادث دهرية وأنّ طباع الجواز يأبى الأزلية السرمديّة. و أفلاطون و أفلاطونيّون إخواننا الذاهبون في الإيمان بهذه المسئلة»^۶. از این روست که برخی تذکره نویسان متقدّم، میرداماد را حکیم اشراقی و افلاطونی دانسته اند. البتّه، مرام فلسفی میر با مشی شهاب الدین سهروردی بسیار متفاوت است.

۲. محمّد مؤمن جزایری در فلسفه، رویکردی اشراقی دارد؛ چنان که در کتاب خزانه الخيال، به تفصیل از آموزه مثل افلاطونی سخن گفته^۷ و در مبحث «کیفیت وحی و نزول ملائکه»، مشائیان را نکوهش کرده است.^۸

۳. چنان که مشهور است، حکماء اشراقی علاوه بر سلوک عقلانی و طریق برهانی، بر تصفیّه باطن و تزکیه نفس نیز تأکید دارند. جزایری با تعابیر پیش گفته، به نحوی بر زهد میرداماد و پایبندی عملی وی به آموزه های اشراقی تأکید کرده است.

همچنین، از عبارات وی بر می آید که ارادت خاصی به میرداماد داشته است؛ چنان که با تعبیر

۱. إبراهيم/۲۴.

۲. البقرة/۳۱.

۳. همان، ص ۵۸۹.

۴. نگر: همان، صص ۴۱۸-۴۲۱.

۵. نمونه را نگر: مصتفات میرداماد، ج ۱، ص ۴۸.

۶. همان، ص ۱۷۶.

۷. نگر: تصحیح و تعلیق کتاب خزانه الخيال المشحونه بدرر الأقوال و غرر الأمثال، صص ۲۲۴-۲۳۱.

۸. نگر: همان، ص ۲۲۳.

مبالغه آمیز «معلم أرسطو و الفارابی و أبي علي» از وی یاد کرده و شرح حال او را بر شیخ بهایی مقدم داشته است. نکته مهم دیگر، استفاده جزایی از عبارت «الناسخ لسنخ أهواء المُفسّطین آیاته» درباره میرداماد است. او با این تعبیر کنایی، میرداماد را صاحب مسلک سقراطی دانسته است. نمی دانیم کاربست این تعبیر تا چه حد آگاهانه بوده است؛ اما اشاره آشکاری است بر تلاش های فلسفی میرداماد در مدرسه اصفهان. در فاصله تاریخی میان خواجه نصیرالدین طوسی تا میرداماد که به «دوران فترت» مشهور است، فلسفه سینیوی و حکمت اشراقی، تا حد زیادی با مجادلات کلامی آمیخته شده و اصالت خود را از دست داده بودند؛ به ویژه در مدرسه شیراز که در آن، حکمت شبه کلامی و جدلی در قالب حاشیه ها و حاشیه بر حاشیه ها ظهور کرده بود. میرداماد با هوشمندی تمام، حکمت برهانی را احیاء کرد و حکمت جدلی را کنار نهاد؛ تلاشی که در تقابل با اهل جدل و با رویکردی سقراطی صورت گرفته است.^۱

۱،۲۶. سفینه خوشگو/ بُندربن داس خوشگو (۱۰۸۸-۱۱۷۰ هجری قمری)

بُندربن داس، متخلص به «خوشگو»، تذکره نویس هندی و شاعر پارسی گوی مشهور در قرن دوازدهم هجری قمری است. وی در محافل و انجمن های ادبی شرکت می جست و با شاعر مشهور آن روزگار، عبدالقادر بیدل دهلوی، دیدار کرده است. همچنین، در مصاحبت با صوفی مشهور و معاصرش، شاه گلشن، با تصوف آشنا شده و به کسوت فقر درآمد است.^۲

سفینه خوشگو از تألیفات بُندربن به زبان فارسی است که تألیف آن در سال ۱۱۳۷ آغاز شده و در ۱۱۴۷ هجری قمری به پایان رسیده است. خوشگو در این کتاب، زندگی نامه شاعران را به ترتیب تاریخی آورده و ضمن معرفی آن ها، از منابع و مآخذ خود نام برده است. سراج الدین علی خان آرزو در سال ۱۱۵۵ هجری قمری، شرح حال برخی شاعران را به همراه دیباچه ای بر این اثر افزوده است. این تذکره شامل نقدهای بارزشتی درباره شعر شاعران فارسی است و پاره ای از مطالب آن، در آثار دیگر یافت نمی شود؛ بدین جهت، از اهمیت فراوانی برخوردار بوده و در زمره تذکرها می باشد. فارسی قرن دوازدهم هجری قمری در شبه قاره هند به شمار می رود.^۳

خوشگو ذیل مدخل «اشراق»، به شرح حال و معرفی میرداماد پرداخته است. وی در این بخش، از متون تاریخی و تذکرها می استفاده کرده؛ اما اطلاعات ناصحیح و ناموثق در کار او به چشم می خورند. تشخیص آنکه این اغلاط از مؤلف است یا کاتب یا مصحح، نیازمند بررسی بیشتر است. یادکرد خوشگو از میرداماد چنین آغاز می شود:

«از آفتاب تابان، نورافشان تر و از ماه چهارده، نمایان تر، اسم شریفش میرمحمدباقر، «اشراق» تخلص آن جناب است»^۴.

وی سپس به اجداد میر و سبب شهرتش به «داماد» اشاره کرده و در معرفی شخصیت او،

۱. نگر: «تأثیر کلام اسلامی بر فلسفه اسلامی از دیدگاه شهید مطهری»، ص ۴۶.

۲. نگر: «نقش سفینه خوشگو در انشعاب شاعران طرز خیال هندی»، ص ۳۵.

۳. نگر: «نقد و تحلیل سفینه خوشگو (دفتر ثالث)»، ص ۱۴۳.

۴. سفینه خوشگو، ص ۴۶.

خلاصه‌ای از مطالب تاریخ عالم‌آرای عباسی و تذکره نصرآبادی آورده است. خوشگو همچنین، از شاگردی میرداماد نزد «میرفتحی سَمَک» یاد کرده که همان فخرالدین سَمَکی استرآبادی است. او درباره جایگاه علمی میرداماد نوشته است:

«... و وی از آن گروه است که در زمان خود، اعلی‌العلماء باشند. در حکمت و کلام و ریاضی و طب و فقه و تفسیر و حدیث و تتبع کلام صوفیه، یگانه وقت بود»^۱. جالب است که خوشگو به تسلط میرداماد بر «طب» و «کلام صوفیه» اشاره کرده است. از مطالعه در سیره، منش و سبک زندگی میرداماد برمی‌آید که وی با تصوّف خانقاهی میانه‌ای نداشته و حتّی آن را انحراف از دین قلمداد می‌کرده است. در آثار وی نیز مخالفت‌هایی با چهره‌های بزرگ تصوّف خانقاهی، همچون مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، به چشم می‌خورد.^۲ همچنین، شاگرد میرداماد، سید محمد میرلوحی در کتاب سلوة الشیعة نوشته است:

«خودم دیدم شخصی را که با امیر محمد باقر داماد غایت دشمنی داشت؛ سبب آنکه او عطار را مذمت کرده بود»^۳.

براین اساس و با توجه به حالات معنوی و عرفانی میرداماد، به نظر می‌آید که باید میان نگرش میر به «عرفان» و نظر او درباره «تصوّف» تفاوت قائل شد. با توجه به این تفکیک و بر اساس گزارش‌های تاریخی و اعتبار آن‌ها، می‌توان روایتی صحیح و منسجم از نسبت میرداماد با فرقه‌ها و آموزه‌های صوفیانه به دست داد.

خوشگو سال وفات میرداماد را ۹۹۰ هجری قمری دانسته است. وی ماده تاریخ عبدالله امانی را در این باره، به صورت «عروس ملک دین را مرده داماد» ضبط کرده است که بنا بر حساب جمل، حدود ۵۰ سال با تاریخ وفات میرداماد اختلاف دارد.^۴

۱. همان.

۲. نمونه را نگر: القبسات، ص ۴۶۹؛ دیوان اشراق، ص ۵.

۳. سلوة الشیعة و قوّة الشریعة (نسخه خطی)، برگ‌های ۹۶ پ - ۹۷ ر.

۴. همان‌طور که در مقدمه گذشت، تاریخ وفات میرداماد در سال‌های ۱۰۴۰، ۱۰۴۱ و به ندرت، ۱۰۴۲ هجری قمری، محلّ اختلاف است. با توجه به قرائن و گزارش‌های تاریخی دست‌اول، میر در ۲۳ شعبان ۱۰۴۰ هجری قمری در گذشته است. درباره وفات میر ماده تاریخ‌های مختلفی سروده شده‌اند که معروف‌ترین آن‌ها از ملا عبدالله کرمانی، متخلّص به «امانی»، است:

«فغان از جور این چرخ جفاکیش	کزو گردد دلِ هر شاد ناشاد
ز اولاد نبی دانای عصری	که مثلش مادر ایام کم زاد
محمد باقر داماد کز وی	عروس فضل و دانش بود دل‌شاد
خرد از ماتمش گریان شد و گفت:	عروس علم دین را مرده داماد»

سروده امانی به شکل‌های گوناگونی در منابع تاریخی منعکس شده که صورت صحیحی از سال وفات میرداماد به دست نمی‌دهند؛ برای مثال، «عروس علم و دین را مرد داماد = ۱۰۴۱»، «عروس علم و دین را مرده داماد = ۱۰۴۱»، «عروس ملک دین را مرده داماد = ۹۹۰»، «عروس مهر و مه را مرده داماد = ۱۱۳۲» (نگر: موادّ التاریخ، ص ۱۸۱؛ تذکره ریاض الشعراء، ص ۱۲۵؛ سفینه خوشگو، ص ۴۶؛ إرشاد الأذهان (نسخه خطی)، برگ ۱۵۶ پ). همچنین، مؤلف نخبه‌المقال ماده تاریخ دیگری در وفات میرداماد نقل کرده است. این سروده نیز به دو شکل

خوشگو پس از معرفی تعدادی از آثار میرداماد، نوشته است:
«مطالعه مصنفات او، کار هر فاضل نیست؛ مگر کسی که در حکمیات ید طولی داشته باشد»^۱.

وی شرح حال میر را با ارائه گزیده‌ای از اشعار او به پایان برده است.

۱، ۲۷. تذکره ریاض الشعراء / علیقلی خان واله داغستانی (۱۱۲۴-۱۱۷۰ هجری قمری)
علیقلی خان داغستانی، متخلص به «واله» و معروف به «شش انگشتی»، از شعراء نامدار و تذکره‌نویسان قرن دوازدهم هجری قمری است. وی در زمان شاه سلطان حسین و در سال ۱۱۲۴ هجری قمری در اصفهان متولد شد و پس از رفع فتنه محمود افغان، از مقربان دربار شاه طهماسب دوم صفوی بود. وی علاقه فراوانی به دخترعموی خود، خدیجه سلطان، داشت؛ اما هرگز به وصلت او نرسید. پس از آنکه نادرشاه افشار به سلطنت رسید، خدیجه سلطان را به سرپرده خود برد. این ماجرا بر داغستانی گران آمد و در سال ۱۱۴۶ هجری قمری به هندوستان مهاجرت کرد. وی در آن سرزمین شهرت فراوانی پیدا کرد و به دربار محمدشاه گورکانی راه یافت. داغستانی در نظم و نثر مهارت فراوانی داشت و به زبان‌های فارسی، ترکی و عربی شعر می‌گفت. واله از علوم ظاهری بهره کافی نداشت؛ اما از جهت صفای ذهن و تتبع کتب، از ناموران روزگار خود بوده است. وی همچنین، از مبانی و مقدمات تصوف آگاهی داشته و به محضر شاه‌آفرین لاهوری رسیده است.^۲
تذکره ریاض الشعراء از آثار مشهور واله داغستانی است که آن را در سال ۱۱۶۱ هجری قمری تألیف کرده است. وی انگیزه تألیف کتاب را ضبط احوال و احیاء نام اسلاف و معاصران عنوان کرده است. علاوه بر این، با پیگیری نقد و تتبع ادبی، بر آن بوده است که تذکره‌اش برای طالبان فضل و هنر مفید افتد.^۳ ریاض الشعراء شامل یک «مقدمه»، بیست و هشت «روضه» و یک «خاتمه» است. واله داغستانی احوال شاعران را به ترتیب حروف الفباء و تحلیص آنان آورده و

متفاوت در متون تاریخی متأخر راه یافته است که هیچ‌یک صحیح نیست: «و السید الداماد سبط الکرکی / مقبضة (الرازی=۱۰۴۲) عجیب المسلك» و «و السید الداماد سبط الکرکی / مقبضة (الرضی=۱۰۴۱) عجیب المسلك» (نگر: نخبه المقال، ص ۸۹). علاوه بر دو ماده تاریخ مذکور که شهرت بیشتری دارند، چندین ماده تاریخ دیگر در میان متون تاریخی یا ظهنویسی‌های نسخ خطی به چشم می‌خورند که عبارت‌اند از: «غم=۱۰۴۰» (کنز العرفان فی فقه القرآن (نسخه خطی)، برگ ۱۰۱). شیخ عباس قی این ماده تاریخ را به شکل «غما=۱۰۴۱» نقل کرده است (نگر: هدیه الأحاب فی ذکر المعروفین بالکنی و الألقاب و الأنساب، ص ۲۳۹)؛ و «در خاک نجف مسکن و مأوا کرده در سایه مرتضی علی جا کرده گفت: علامه دین وداع دنیا کرده» (شرح دعاء الاستسقاء (نسخه خطی)، برگ ۲۲ پ).
محاسبه این ماده تاریخ نیز با اجد صغیر و کبیر، بر تاریخ وفات میرداماد مطابق نیست.

۱. سفینه خوشگو، ص ۴۷.

۲. نگر: «پژوهشی در شرح حال و آثار واله داغستانی»، صص ۳۹-۴۳؛ «واله داغستانی و تذکره ریاض الشعراء»، صص ۶۶-۶۹.

۳. نگر: تذکره ریاض الشعراء، ج ۱، صص ۶۱-۶.

اگر شاعری تخلص نداشته، شرح حال او را با لحاظ نام و کنیه و لقب مرتب کرده است. وی در شرح حال اهل ادب، جانب اختصار را رعایت کرده و شاعران مشهور را - که به تعریف و توصیف نیاز ندارند - در چند سطر معرفی کرده است؛ اما درباره احوال برخی شاعران، بسیار گسترده و مفصل سخن گفته است. همچنین، در گزینش نمونه اشعار، به غزل، قصیده، قطعه و رباعی اکتفا کرده و از قصاید و مثنوی‌های بلند نمونه‌ای نیاورده است. والده داغستانی در روضه «الف» و ذیل مدخل «اشراق»، شرح حال میرداماد را آورده و چنین نوشته است:

«میرمحمدباقر داماد اشراق - رحمة الله علیه - قدوة فضلی عالی مقدار و زبده حکمای روزگار بوده، صیت فضل و دانشش عرصه عالم را فرو گرفته؛ و آوازه جاه و منزلتش از قاف تا قاف جهان رسیده، وی را «ثالث المعلنین» گویند. تصانیف عالی‌اش مدار علیّه فضلی نامدار و حکمای والامقدار؛ و از فرط شهرت، محتاج به تفصیل نیست»^۱.

وی سپس، با اشاره به اجداد میر و انتساب او به محقق کرکی، ماجرای رؤیای معروف او را به این شکل روایت کرده است:

«شیخ مذکور (محقق کرکی) در خواب حضرت سیدالأوصیاء - علیه السلام - را می‌بیند که به شیخ می‌فرماید: دختر خود را به میرشمس‌الدین عقد کن که از وی فرزندی متولد خواهد شد که وارث علوم انبیاء و اوصیاء باشد. شیخ به موجب اشارت، صبیّه خود را به وی عقد می‌کند. بعد از انقضای مدتی، صبیّه شیخ به جوار رحمت ایزدی می‌پیوندد و طفلی از آن به وجود نمی‌آید. شیخ اندیشه‌مند می‌گردد که اثر آن خواب به ظهور نیامد. باز حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - را در خواب می‌بیند که می‌فرماید: ما این دختر را نگفته بودیم؛ بلکه غرض ما فلان دختر بود. شیخ همان دختر را به حباله نکاح میرشمس‌الدین در می‌آورد و او، والده ماجده میر است»^۲.

حسب جست‌وجوی ما، والده داغستانی نخستین مورّخی است که این ماجرا را روایت کرده است. می‌دانیم که محقق کرکی در عید غدیر سال ۹۴۰ هجری قمری به شهادت رسیده^۳ و ولادت میرداماد را ندیده است. اگر بر ولادت میر در سال ۹۶۹ هجری قمری اعتماد کنیم، حدود ۲۹ سال میان این رؤیای صادقه تا ولادت میر فاصله افتاده است. به قول استاد سیدمحمد خامنه‌ای:

«دور از ذهن به نظر می‌رسد که فاصله زناشویی ای چنین پرشور، با تولّد فرزندی که نمی‌دانیم چندمین فرزند آن‌ها بوده، بیست و پنج سال^۴ به درازا بکشد؛ و دختر محقق ثانی که به سنین پیری رسیده - و بسا نازایی را احساس می‌کرده - دارای این فرزند موعود منتظر بشود»^۵.

۱. همان، ص ۱۲۳.

۲. همان، صص ۱۲۳-۱۲۴.

۳. نگر: حیاة المحقق الکرکی و آثاره، ج ۱، صص ۲۵-۲۶.

۴. وی وفات محقق کرکی را در سال ۹۴۵ هجری قمری دانسته است.

۵. میرداماد، ص ۶.

باری، این رؤیا با قول مورّخانی که ولادت میر را در حدود ۹۶۱ هجری قمری دانسته‌اند، سازگارتر است.

واله‌داغستانی دربارهٔ تحصیلات میرداماد نوشته است:

«مجملاً جناب میر در خراسان و عراق در خدمت دانشمندان مشغول تحصیل علوم شد. طنطنهٔ دانشش عرصهٔ آفاق را فرو گرفت»^۱.

بر این اساس، او نخستین مورّخی است که از تحصیلات میرداماد در عراق سخن گفته است. وی پس از اشارهٔ کوتاهی به زهد و تقوای میر، از ماجرای وفات و مدفن او سخن گفته و مادهٔ تاریخ وفات وی را به صورت «عروس علم و دین را مرده داماد» ضبط کرده است. حساب جمل این مادهٔ تاریخ، سال ۱۰۴۶ هجری قمری است که با تاریخ درگذشت میر مطابقت ندارد.^۲ واله‌داغستانی علاوه بر اشاره به تخلص شعری میرداماد، شرح حال او را با گزیده‌ای از سروده‌های عرفانی و فلسفی وی به پایان برده است. وی در پایان این بخش نوشته است:

«این رباعی نیز به نام وی شنیده شد:

ای حور نژاد هر چه بادا بادا خواهم ز تو داد، هر چه بادا بادا
دل می‌طپدم به سینه کایا چه شود دوریت مباد، هر چه بادا بادا»^۳.

لازم به ذکر است که این رباعی در نسخهٔ چاپی دیوان اشراق موجود نیست.

۱،۲۸. محافل المؤمنین فی ذیل مجالس المؤمنین / محمدشفیع بن بهاء الدین حسینی عاملی (زنده در ۱۱۹۰ هجری قمری)

سید محمدشفیع بن بهاء الدین حسینی عاملی، متخلص به «فکرت»، از علماء قرن دوازدهم هجری قمری و از اعیان فقه و ادب و عرفان بوده است. او و پدرانش، یکی پس از دیگری، شیخ الاسلام قزوین بوده‌اند. محمدشفیع نیز به روزگار کریم خان زند، شیخ الاسلام قزوین بوده است. بنابر گفتهٔ خود او، منصب شیخ الاسلامی قزوین، اردبیل، اصفهان و تهران از دورهٔ صفویه تا دوره‌های بعد در این خاندان، نسل به نسل می‌گشته است. این خانواده همواره عهده‌دار مشاغل مهمی همچون صدارت، وزارت و شیخ الاسلامی در شهرهای مختلف بوده‌اند. بزرگ این دودمان، سید حسین مجتهد کرکی، نوّه دختری محقق کرکی و پسر خالهٔ میرداماد، است.^۴

محافل المؤمنین یکی از آثار حسینی عاملی است که در تکمیل کتاب مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری و در زمان کریم خان زند، به سال ۱۱۹۰ هجری قمری تألیف شده است. هدف وی از تألیف این اثر، شرح حال مؤمنانی بوده است که در ترویج دین مبین اسلام و سنت پیامبر ﷺ کوشیده‌اند.^۵

۱. تذکرهٔ ریاض الشعراء، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲. نگر: مدخل «سفینه خوشگو» در همین نوشتار.

۳. تذکرهٔ ریاض الشعراء، ج ۱، ص ۱۲۵.

۴. نگر: محافل المؤمنین فی ذیل مجالس المؤمنین، صص ۱۵-۱۹ (مقدمهٔ مصحح).

۵. نگر: همان، ص ۹۷.

مجالس المؤمنین در بردارنده «دبیاچه» ای در سبب تألیف کتاب و یک «افتتاح» در بیان غیبت و ظهور حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه است. کشمیری پس از آن، شرح حال پادشاهان صفویه، افسارویه و کریم خان زند، امراء و صدور آنان، احوال قطب شاهیان دکن و عادل شاهیان بیجاپور، شاعران، خوشنویسان، علماء و بزرگان شیعه را بدون ترتیب زمانی یا الفبایی آورده است. روش کتاب بر همان اسلوب مجالس المؤمنین است. حسینی عاملی شماری از بزرگان شیعه را که از کتاب مجالس المؤمنین فوت شده یا همزمان با قاضی نورالله یا بعد از او زیسته‌اند، در این کتاب معرفی کرده است.

وی بخشی از کتاب خود را به شرح حال میرداماد اختصاص داده و درباره او نوشته است:

«ثالث المَعْلَمَين، الأمير الكبير، مير محمد باقر الداماد الحسيني - رحمه الله عليه - : الحق آن سرور ریاض ولایت و آن گلبن گلشن هدایت، استاد حکماء متأخرین، اسناد کمال عارفین، استاد بشر بل عقل حادی عشر، نحریر اعظم، بحر افخم، ققمقام فجّاج، طمطام مّوّاج...»^۱.

وی سپس، با نثری ادیبانه و به کارگیری صنعت براعت استهلال، به معرفی آثار میرداماد پرداخته است:

«اگر افلاطون و ارسطو، قبسی از قبسات اش دیدندی، موسی آسا به طور آستانش سراسیمه دویدندی؛ و اگر اقلیدس و بطلیموس مشاهده فکر ثاقب او نمودندی، طریق اشکال هندسی نیمودندی. جذوه‌ای از جذوات اش، خرمن مدعیان کمال را سوزد؛ و صراط مستقیم اش در طریق دانش، مصباح بینش افروزد؛ و شارع النجات اش اسمی است با مسمی؛ و رواشح سماویته اش چون ترشح فیوضات عالم اعلی. نبراس الضیاء اش چراغ دل‌ها. رضاعیته اش طریق اجتهاد را واضح گرداند و شیر تعلیم به گلوی مجتهدین چکاند. عیون المسائل اش چشمه‌های تحقیق به طالبان گشوده؛ و جلالِ تقویم ایمان اش چون افق مبین بر همگی ظاهر گردیده. ایماضات اش چون تشریقات عیان؛ و سبع شدادش با «سبع شداد» در متانت هم عنان»^۲.

مؤلف بعد از نقل بیتی از زلالی خوانساری در وصف میرداماد، درباره القاب وی نوشته است:

«و چنین در القاب او نگاشته‌اند: حطیم کعبه دانش، حاکم محاکم بینش، خَرّیت بیدای معضلات، سفسیر عرض مجملات^۳... و در عالم آرا ذکر نموده که به «میرکلان» مشهور بوده؛ چه «کلان» به اصطلاح اهل مازندران و فُرس قدیم، به معنی «بزرگ» است»^۴.

حسینی عاملی به نقل از اسکندریک منشی، لقب «میرکلان» را بر میرداماد اطلاق کرده است؛ اما با تفحص و بررسی در نسخه‌های چاپی و خطی تاریخ عالم‌آرای عتّاسی، چنین مطلبی یافت

۱. همان، ص ۲۸۴.

۲. همان.

۳. گویا این توصیفات برگرفته از نگاشته‌های دانشمند معاصر میرداماد، نصیرای همدانی، است. نگر: منشآت

نصیرای همدانی (نسخه خطی)، برگ ۳۰۱ پ.

۴. محافل المؤمنین فی ذیل مجالس المؤمنین، ص ۲۸۴.

نشد. افندی در ریاض العلماء لقب «میرکلان» را متعلق به فردی با نام «سیدعمادالدین علی حسینی استرآبادی» دانسته است.^۱ وی از بزرگان سادات استرآباد و نزدیکان فخرالدین سماکی استرآبادی بوده که حدود یک نسل پیش از میرداماد می زیسته است. با توجه با این نکته، به نظر می آید که مؤلف محافل المؤمنین در اطلاق این لقب بر میرداماد، به خطا رفته است. وی در ادامه، به نقل از تاریخ عالم آرای عباسی درباره اتصال میرداماد به محقق کرکی، وجه تلقیب او به «داماد»، تحصیل وی در مشهد و برشماری کمالات علمی و معنوی میر سخن گفته است. سیدمحمدشفیع پس از اشاره به نام استادان میرداماد، درباره تناظر حیات وی با دوران سلطنت پادشاهان صفوی نوشته است:

«و در ایام سعادت فرجام سلطنت شاه طهماسب - که پنجاه و چهار سال بوده - و یک سال سلطنت شاه اسماعیل ثانی و دوازده سال سلطنت شاه سلطان محمد و چهل و سه سال سلطنت شاه عباس گیتی ستان به سر برده؛ و در سنه یک هزار و چهل که سه عام از جلوس شاه صفی منقضی گردیده بود، جناب میر رفیع کلی بدن نموده، روح مقدسش به عالم اعلی شتافت»^۲.

گزارش وی از تاریخ وفات میر صحیح بوده و با سال شعبان ۱۰۴۰ هجری قمری مطابقت دارد.

۱،۲۹. تذکره منتخب اللطایف / محمدرحم علی خان (۱۲۲۶ هجری قمری)

محمدرحم علی خان، فرزند بهره مندخان و متخلص به «ایمان»، از شاعران و تذکره نویسان هندی در قرن یازدهم و دوازدهم هجری قمری است. وی دوران کودکی را در شاهجهان آباد گذراند و سپس، برای تکمیل و تحصیل دانش به شهر بریله مهاجرت کرد. وی در محضر مولوی غلام نبی بریلوی، اصول و مبانی نظم و نثر فارسی را فراگرفت و به تدریس زبان عربی و ادبیات فارسی مشغول شد. از جمله آثار او، دو تذکره جامع اللطایف و منتخب اللطایف است که برای تدوین آن ها، اشعار و دواوین شاعران گوناگون را از دوره های مختلف بررسی کرده است. وی تذکره جامع اللطایف را در سال ۱۱۸۴ هجری قمری تالیف کرده و ضمن ۹۰ فصل، اقوال و آراء مختلف را درباره شاعران گردآورده است. با توجه به حجم فراوان این تذکره، محمدرحم علی خان در سال ۱۱۹۰ خلاصه ای از آن را تدوین کرد و «منتخب اللطایف» نام نهاد.

وی در بخشی از این تذکره، شرح حال مختصری از میرداماد آورده و نوشته است:

«میرمحمدباقر «اشراق» تخلص: ولد میرشمس الدین محمود المشهور بـ «داماد» و از جمله اجله علماء کامل الاستعداد است و کتاب أفق المبین و غیره مطلع آفتاب کمال اوست. در سنه ۱۰۴۰ از این جهان ارتحال نموده»^۳.

۱. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۴، ص ۷۰.

۲. محافل المؤمنین فی ذیل مجالس المؤمنین، ص ۳۸۷.

۳. تذکره منتخب اللطایف، ص ۶۰.

۱،۳۰. آتشکده آذر / لطفعلی بیگ آذربیکدلی (۱۱۳۴-۱۱۹۵ هجری قمری)

لطفعلی بیگ شاملو، متخلص به «آذر»، شاعر و تذکره‌نویس سده دوازدهم هجری قمری است. وی در اصفهان متولد شد و در ایام کودکی، به سبب بروز فتنه محمود افغان، به ناچار همراه خانواده‌اش از اصفهان به قم مهاجرت کرد. پس از چهارده سال زندگی در قم، با پدر خود، آقاخان شاملو که به حکومت لار منصوب شده بود، به فارس رفت. دو سال بعد و پس از مرگ پدر، با عموی خود عازم سفر حج و زیارت عتبات شد و پس از بازگشت به خراسان مهاجرت کرد. در خراسان به نادرشاه پیوست و همراه اردوی نادری از راه مازندران به آذربایجان رفت. پس از این سفر، عازم عراق عجم شد و در اصفهان سکنی گزید و چندی در دربار عادل‌شاه افشار به خدمت دیوانی مشغول شد؛ اما سرانجام از امور دیوانی کناره گرفت و به تصوف و سلوک روی آورد. وی در پایان عمر، در شهر قم اقامت کرد و همان‌جا درگذشت.

مهم‌ترین اثر لطفعلی بیگدلی، تذکره آتشکده آذر است. وی تألیف این اثر را در سال ۱۱۷۴ هجری قمری به نام کریم‌خان زند آغاز کرده و تا ۱۱۹۳ هجری قمری به تکمیل آن مشغول بوده است. این اثر شامل شرح حال و گزیده اشعار حدود هشتصد و پنجاه شاعر پارسی‌گوی است که به ترتیب جغرافیایی و برحسب کشورها، ایالت‌ها و شهرها تنظیم شده است. آتشکده آذر شامل «پیش‌گفتار»، یک «شعله» و دو «مجموعه» است. «مجموعه اول» به احوال شاعران متقدم و «مجموعه دوم» به شاعران معاصر با نویسنده اختصاص دارد.

آذربیکدلی در ترتیب شاعران «عراق عجم» و «سرایندگان اصفهانی»، ذیل مدخل «اشراق» به شرح حال میرداماد پرداخته و نوشته است:

«اشراق: اسم شریفش میرمحمدباقر داماد و وجه تسمیه ایشان به «داماد» اینکه میرشمس‌الدین محمد، والد ایشان، داماد شیخ علی عبدالعالی عاملی بوده؛ لهذا به این لقب مشهور شده؛ و وصف فضیلت ایشان را بغایه الشهرة حاجت اظهار نیست؛ و در عهد شاه عباس ماضی صفوی از هم صحبتان آن پادشاه ذی‌جاه بوده، در آنجا نهایت اعتبار و اقتدار داشته»^۱.

وی در پایان، یک رباعی از میرداماد نقل کرده است.^۲

۱،۳۱. تذکره برخی حکماء و عرفاء / از مؤلفی ناشناخته

نسخه خطی شماره ۱۰۵۹۵ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، مجموعه‌ای از سه رساله مختصر است که نام مؤلف و کتاب آن‌ها مشخص نیست؛ اما بنا بر قرینه‌های ظاهری، می‌توان حدس زد که متعلق به اواخر عصر صفویه یا اوایل دوره قاجار است. رساله دوم از این مجموعه که ذیل عنوان «در ذکر بعضی از حکماء فصحاء فلاسفه و اقوال پندآمیز ایشان» آمده، تذکره‌ای بسیار مختصر از مشاهیر فلاسفه یونان و عالم اسلام است. مطالب این بخش با شرح حال لقمان حکیم آغاز

۱. آتشکده آذر، ج ۳، صص ۹۲۴-۹۲۵.

۲. همان رباعی که واله داغستانی انتساب آن را به میرداماد را روشن ندانسته و در دیوان چاپی میرداماد نیز نیامده است. نگر: مدخل «تذکره ریاض الشعراء» (۱،۲۷) در همین نوشتار.

شده و به نام خواجه نصیرالدین طوسی ختم می‌شود. مؤلف ضمن معرفی کوتاه هریک از اعلام، جملات پندآموزی از آنان نقل کرده است.

مؤلف در بخشی از این رساله، به شرح حال میرداماد پرداخته و آورده است:

«میرمحمدباقر عمده حکمای اشراقیین و مشائیین و مقتدای علماء حقیقت و معرفت آیین بوده. در مشهد مقدس به کسب علوم پرداخته، به اندک فرصت، عالم بی بدل و فاضل بی مثل شد؛ و به مباحثه و مناظره علمای عهد خود غالب آمد. سلاطین روزگار به صحبت او رغبت‌ها بسیار می‌داشتند و او نفرت‌ها داشت. صراط‌المستقیم و أفق‌المبین و حاشیه شرح مختصر اصول، او تصنیف فرموده. از کلمات طیبات اوست: کسی که واثق شد به جناب الله، پس غنی شد و کسی که توکل کرد بر خدای تعالی، پس به کفایت رسید مهمات او»^۲.

۱،۳۲. صُحف ابراهیم / علی ابراهیم خان خلیل بنارسی (۱۱۴۵؟-۱۲۰۸ هجری قمری)

علی ابراهیم خان بنارسی، متخلص به «خلیل»، از دولتمردان، نویسندگان و شاعران پارسی‌گوی هند در قرن دوازدهم هجری قمری است. یکی از آثار او، تذکره صُحف ابراهیم است که شامل شرح حال بیش از سه هزار شاعر قدیم و جدید است. وی تألیف این اثر را در سال ۱۱۹۰ هجری قمری آغاز کرده و در ۱۲۰۶ هجری قمری به نام شاه عالم دوم گورکانی به انجام رسانده است.^۲ مداخل این تذکره، به ترتیب حروف الفباء و تخلص شاعران (هر حرف در یک صفحه) تنظیم شده است. بخش «معاصران» این تذکره که شامل اطلاعاتی درباره عصر مؤلف است، با تصحیح میرهاشم محدث منتشر شده است؛ ولی باقی بخش‌های آن تاکنون تصحیح نشده‌اند. بنارسی در «صحیفه الف» و ذیل مدخل «اشراق»، به شرح حال میرداماد پرداخته است. بسیاری از مطالب بنارسی در این بخش، برگرفته از آثار متقدمان، به ویژه تاریخ عالم‌آرای عبّاسی و تذکره ریاض الشعراء است. وی درباره میرداماد آورده است:

«۲۰۳۶: سیدالحکماء، امیرمحمدباقر «اشراق» متخلص، موسوم به میربرهان‌الدین، خلف شمس‌الدین محمد استرآبادی، مشهور به «داماد»، و صبیّه‌زاده شیخ‌المحققین و فخرالمجتهدین، شیخ عبدالعال مجتهد است؛ رُوح الله روحهم»^۳.

وی در ادامه، از رؤیای معروف محقق کرکی^۴ سخن گفته و پس از اشاره به برخی آثار میرداماد، نوشته است:

«توصیفش به لفیف کلمات و تألیف مقولات (?)، از مقوله مشکلات است... و اکتساب [ب] معقول و منقول و تصوّف در مشهد مقدس و شیراز، بیشتر از فحول علماء،

۱. جمله‌ای با این مضمون در آثار میرداماد یافت نشد.

۲. تذکره برخی حکماء و عرفاء (نسخه خطی)، برگ‌های ۲۹-۳۹ پ.

۳. نگر: صفح ابراهیم (بخش معاصران)، ص ۳۲ (مقدمه مصحح).

۴. این عدد، شماره مدخل در کتاب است.

۵. صفح ابراهیم (نسخه خطی)، برگ ۶۷ ر.

۶. نگر: مدخل «تذکره ریاض الشعراء» (۱۲۷) در همین نوشتار.

میرفخر سَمّاک نموده؛ و چهل سال در استکمال فضایل بر بستر راحت نغنوده و نوافل شبانه‌روزی را در مدّت العمر ترک نکرده. سنّه اربعین‌والف در نجف اشرف سر به بالین فنا نهاد»^۱.

باری، آنچه در تذکره بنارسی تازگی دارد و منبع آن مشخص نیست، اشتغال میرداماد به تصوّف و تحصیل او در شیراز است.

۱،۳۳. خلاصه الأفكار / ابوطالب بن محمّد تبریزی اصفهانی (۱۱۶۶-۱۲۲۰ هجری قمری)
ابوطالب بن محمّد تبریزی اصفهانی، مشهور به «لندنی»، شاعر، ادیب و جهانگرد ایرانی مقیم هند است. از وی آثار متعدّدی بر جای مانده است؛ از جمله خلاصه الأفكار که تذکره‌ای عمومی در شرح حال حدود پانصد تن از شاعران پارسی‌گوی متقدّم بر مؤلّف و معاصر با اوست. این اثر در یک «مقدمه»، بیست‌وهشت «حدیقه»، یک «ذیل» و یک «خاتمه» و به ترتیب حروف الفباء تنظیم شده است. مؤلّف این اثر را بین سال‌های ۱۲۰۵ تا ۱۲۰۷ هجری قمری نگاشته است. متن خلاصه الأفكار تاکنون تصحیح نشده است.

ابوطالب تبریزی در «حدیقه الف» و ذیل مدخل «اشراق»، شرح حال مختصری از میرداماد ارائه داده و نوشته است:

«قدوة فضلی حکمت نهاد، میر محمد باقر متخلّص به «اشراق»: ولد میر شمس الدین شهریر به «داماد» است؛ و وجه لقب آن جناب به «داماد» اینکه حضرت شاه ولایت منقبت به مجتهد عصر، شیخ علی عبدالعال در عالم رؤیا ارشاد کرده بود که دختر خود را به میر شمس الدین بدهد تا از نتایج این وصلت، فرزندی عالی شأن متولّد گردد؛ و لقب آن سیدعالی نژاد «ثالث المعلّمین» است. صیت جاه و فضیلتش روی زمین را فرا گرفته، این مختصر گنجایش آن ندارد؛ و حضرت میر در آخر ایّام حیات، به اتفاق شاه صفی صفوی به زیارت عتبات عالیات رفته بود. در نجف اشرف به جنّت عدن شتافت و در جوار آن امام عالی مقام، مسکن و آرام یافت. وی نیز در اکثر فنون تصانیف عالیّه دارد و ممدوح زلالی و اکثر شعرای عصر است»^۲.

تبریزی محلّ وفات میرداماد را به اشتباه، نجف اشرف دانسته است. همچنین، به مدایح منظوم زلالی خوانساری درباره میرداماد اشاره کرده است. وی با نقل چهار رباعی از میرداماد، شرح حال وی را به پایان برده است.

۱،۳۴. منتهی المقال فی أحوال الرجال / محمّد بن اسماعیل حائری مازندرانی (۱۱۵۹-۱۲۱۵ هجری قمری)

محمّد بن اسماعیل حائری مازندرانی حائری، معروف به ابوعلی حائری، محدّث، رجالی و فقیه امامی سده دوازدهم و سیزدهم هجری قمری است که در کربلا متولّد شده است. وی از اندیشه‌مندان نام‌آور و

۱. همان.

۲. نگر: خلاصه الأفكار (نسخه خطی)، برگ ۳۲ پ.

مدافعان مکتب تشیع بوده که برای تحصیل معارف دینی، سفرهای فراوانی داشته است. منبع اصلی شرح حال او، نوشته مختصر خودش در کتاب منتهی المقال فی أحوال الرجال است. این کتاب رجالی، بر پایه منهج المقال میرزا محمد استرآبادی و تعلیقات وحید بهبهانی بر آن، نگاشته شده است. منتهی المقال شامل «مقدمه» ای مفصل در پنج «اصل»، و یک «خاتمه» است. حائری در مقدمه کتاب، به مباحثی مانند تاریخ زندگانی ائمه علیهم السلام، مبانی علم رجال و جایگاه آن در مذهب تشیع پرداخته است. او سپس، شرح حال رجال حدیث را به ترتیب اجداد و در پنج مجلد گرد آورده است. وی علاوه بر استرآبادی و بهبهانی، گاه از نظرات شیخ محمد امین کاظمی در هدایة المحدثین نیز استفاده کرده است.^۱

ابوعلی حائری، شرح حال مختصری از میرداماد نوشته که برگرفته از آثار پیشینیان است. گزارش وی درباره میر، تلخیصی از مطالب أمل الآمل شیخ حرّعاملی، لؤلؤة البحرین بحرانی و سلافة العصر سید علی خان مدنی است.^۲

۱۳۵. ریاض الجنّة / سید محمد حسن حسینی زنوزی (۱۲۱۸-۱۲۷۲ هجری قمری)

میرزا محمد حسن بن عبدالرسول حسینی زنوزی، متخلص به «فانی»، فقیه، ادیب، متکلم و شاعر ایرانی است که در شهرستان خوی متولد شد. همه اجداد زنوزی در زمره علماء بودند. پدر او نیز خوش داشت فرزندش از علم بهره بگیرد و سلسله فضیلت در خاندان آنان منقطع نشود؛ بدین منظور، فرزند خود را در سن ده سالگی به شهر تبریز برد تا در خدمت علماء آن سامان، به علم آموزی بپردازد. زنوزی جهت تکمیل تحصیلات خود، روانه کربلای معلی شد و متجاوز از چهار سال در حوزه درس آن شهر مقدس به کسب علوم نقلی پرداخت.

او پس از تکمیل تحصیلات دینی، به شهرستان خوی مراجعت کرد و پس از توقف اندکی در آنجا، به مشهد مقدس مهاجرت کرد به تحصیل علوم عقلی و فنون ریاضی پرداخت. او در نهایت به زادگاه خویش بازگشت و به تدریس و تألیف مشغول شد. وی را فردی پرکار معرفی کرده‌اند که افزون بر تألیفات و اشتغالات اجتماعی، از جمله قضاوت شهرهای خوی و سلماس، آثار مختلف علماء را استنساخ کرده است.^۳

یکی از آثار مشهور زنوزی، ریاض الجنّة در موضوع تراجم و شرح حال دانشمندان اسلامی است. وی این رساله را به توصیه حسینقلی خان دنبلی، والی خوی، سلماس و توابع آن‌ها، در سال ۱۲۱۶ هجری قمری یا اندکی پس از آن تألیف کرده است.^۴ کتاب ریاض الجنّة، تفصیل مطالب مختصر بحرالعلوم مؤلف است و دایرة المعارفی بزرگ به شمار می‌رود. این رساله در یک «مقدمه» و هشت «روضة» و یک «خاتمه» به رشته تحریر درآمده است.

«روضة چهارم» شامل شرح حال عرفاء و حکماء اسلام، به ترتیب حروف تهجی و شهرت آنان است. زنوزی در این روضه، شرح حال مفصلی از میرداماد آورده است که کل مطالب آن، برگرفته از

۱. نگر: منتهی المقال، ج ۱، ص ۴۷.

۲. نگر: همان، صص ۶۰-۶۱.

۳. نگر: مدخل «زنوزی، محمد حسن بن عبدالرسول» در دانش نامه جهان اسلام (نسخه الکترونیک).

۴. نگر: ریاض الجنّة، ج ۱، صص ۴۳-۴۵ (مقدمه مصحح)؛ «سیری در ریاض الجنّة»، ص ۳۷.

آثار پیشینیان است. گویا نزوی هنگام نگارش این بخش، کتاب‌های خزانه‌الخیال، سلافة‌العصر، أمل‌الآمل، لؤلؤة‌البحرین و تاریخ شاه‌صفی را پیش‌رو داشته است.

وی ذیل مدخل «الأمیر الداماد و هو الأمير الكبير، محمدباقر بن محمد الحسینی الأسترآبادی، الشهیر بمیرداماد»، عبارات آغازین خود را از کتاب خزانه‌الخیال جزایری رونویسی کرده است. در توصیف شخصیت علمی و آثار میرداماد، از عبارات شیخ حرّعاملی در أمل‌الآمل و سیدعلی‌خان مدنی در سلافة‌العصر استفاده کرده و برای تکمیل مطلب، برخی مطالب بحرانی را از لؤلؤة‌البحرین نقل کرده است.

نزوی درباره‌ی آباء و اجداد میرداماد و نسبت او با محقق کرکی، مطالب سیدعلی‌خان مدنی را استنساخ کرده و حکایت وفات میرداماد و تشییع و تدفین او را به نقل از کتاب تاریخ شاه‌صفی آورده است. وی در ادامه، برخی اشعار فارسی میرداماد را نقل کرده و به پیروی از متن سلافة‌العصر، متن نامه‌ی میرداماد به شیخ بهایی و رساله‌ی خلعتیه‌ی وی را آورده است.^۱

۱. ۳۶. زینة‌التواریخ / محمدرضی بن محمدشفیع مستوفی تبریزی (۱۲۲۳ هجری قمری)
میرزا محمدرضی بن محمدشفیع مستوفی تبریزی، متخلص به «بنده»، ادیب، تاریخ‌نگار و خوشنویس چیره‌دست دوره‌ی قاجار است. اجداد او جملگی از بزرگان و امراء آذربایجان بودند و پدرش مستوفی دیوان نادرشاه افشار بود. وی پس از درگذشت پدر، در روزگار کریم‌خان زند به منصب استیفا رسید و با تأسیس سلسله‌ی قاجار، به این خاندان روی آورد و مستوفی و صاحب دیوان رسائل شد. میرزاضی در دربار فتحعلی‌شاه قدر و منزلت بسیار یافت و از مستوفیان و منشیان خاص او بود. وی بر زبان‌های فارسی، ترکی و عربی تسلط کامل داشت و آثاری به نظم و نثر در این زبان‌ها بر جای گذاشته است.^۲

میرزاضی تبریزی کتاب زینة‌التواریخ را با دستیارِ میرزا عبدالکریم بن علی رضا شریف‌اشتهاردی، در حدود سال‌های ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۱ هجری قمری تألیف کرده است. این کتاب در تاریخ عمومی مشرق زمین، به‌ویژه ایران، از آغاز آفرینش آدم تا بخشی از حکومت فتحعلی‌شاه قاجار، به نام و دستور وی نگاشته شده است. زینة‌التواریخ مشتمل بر اخبار و آثار انبیاء و ائمه‌السلام، حکماء، عرفاء، علماء، شعراء و سلاطین بوده و دارای یک «آغاز»، یک «انجام» و دو «پیرایه» و هر پیرایه، شامل چند «وجه» و «گونه» است.

محمدرضی مستوفی به رسم تاریخ‌نگارانِ زمان خویش، تصنع را - که معیار فصاحت و بلاغت آن روزگار بود - به خوبی در این اثر به کار گرفته است. لحنی که وی در روایت این بخش از تاریخ برگزیده است، حتی در آثار دوره‌ی متقدم صفوی، نظیر لب‌التواریخ، تاریخ جهان‌آرای عباسی و... نیز سابقه نداشته است.^۳ گفتنی است که متن این اثر تاکنون تصحیح نشده است.

۱. نگر: ریاض‌الجنة، ج ۳، صص ۱۲-۲۲.

۲. نگر: تذکره‌ی دلگشا، ص ۶۰.

۳. نگر: «نگاهی به جریان تاریخ‌نویسی عمومی فارسی در نیمه‌ی نخست دوره قاجار: معرفی و نقد شمس‌التواریخ، اثر عبدالوهاب چهارمحالی»، ص ۱۷۵.

میرزاضی تبریزی در «پیرایه نخست» و «گونه دوم» از «وجه اول» آن که به شرح حال فلاسفه و عرفاء اختصاص دارد، مدخلی با عنوان «میرمحمدباقر داماد» گشوده است. وی پس از اشاره به نسبت میرداماد با محقق کرکی و علت شهرت او به «داماد»، با نثری موزون و در کمال فصاحت و بلاغت، از وجوه علمی، عرفانی و اجتماعی میر و همچنین، سبک نگارش خاص او سخن گفته است. محمدرضی مستوفی متن دو جلسه میرداماد را از محبوب القلوب اشکوری ترجمه کرده است. سپس، با اقتباس از کتاب سلافة العصر، مطالبی درباره محبوبیت میرداماد و محل وفات و مدفن او آورده است.

با توجه به نثر ادیبانه مستوفی، نقل بخشی از این شرح حال، خالی از لطف و فایده نیست: «قلبش نور الهی را طور؛ و نامش بر صدر جریده فضلاء، مسطور؛ و در حوادث سنّ به مطالعة کتب اوایل، مایل؛ و به اندک زمانی کاشف معضلات مسایل شد. فاضلی ذوفنون و به اسرار حقیقت راهنمون؛ عقلی اش از قیاس عقل برون؛ نقلی اش از اساس نقل فزون؛ قناع اجمال از جمال ابکار حقایق، چون او کسی نگشود؛ و ایداع دقایق معانی در قوالب الفاظ به ابداع چون او دیگری نمود؛ و در زهد و ورع یگانه و به عبادت و مواظبت او را در تلاوت، مشهور زمانه. حکیمی ماهر و دین را ناصر؛ و با شیخ بهایی معاصر؛ مصنفاتش بی اندازه و افادتش تازه است؛ از آن جمله، تقویم قویم و رواشح سماویة و صراط مستقیم و أفق المبین و قبسات و جذوات که هریک از طور تحقیق، قیس؛ و مستفید را باعث بر خلع نعلین هوس است... میر چندان محبوب القلوب ناس بود که شاه عباس ماضی از خوف خلّو مردم، چندین بار به قصدش اساس حيله چید؛ و حول خدا حایل گردید؛ و پیوسته با عزّت و جاه بود تا در سال یک هزار و چهل هجری مابین کربلا و نجف، مرغ روحش آهنگ اوج شرف نمود؛ و به نجف، چون دُرّ در صدف مدفون گشت»^۱.

۱۸۳۷. کتاب الکبیر فی الرجال / محمد بن عبد النبی استرآبادی (۱۱۷۸-۱۲۳۳ هجری قمری)
میرزا محمد بن عبد النبی نیشابوری استرآبادی، معروف به «میرزا محمد اخباری»، فقیه، محدث، شاعر و از علماء مشهور مکتب اخباری در فقه شیعه بوده است. وی در اکبرآباد هند متولد شد و در حدود بیست سالگی به سفر حجّ و از آنجا به عراق رفت و به تحصیل علوم دینی پرداخت. از آنجا که سخنوری ماهر بود، طرفداران زیادی پیدا کرد و اندیشه او میان عده ای از مردم رواج یافت. میرزا محمد اخباری علاوه بر فقه و حدیث و کلام، در علوم غریبه و خفیه نیز مهارت داشته و از او آثار متعددی به جای مانده است. وی با مدّعی تبعیت مجتهدان اصولی از اصول عامّه و روی گردانی آنان از مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، به مخالفت و نزاع جدی با آنها پرداخت. در پی این مجادلات و تحت فشار مجتهدان عراق، میرزا محمد آن سرزمین را به قصد ایران ترک کرد. وی مدّتی در تهران ساکن بود و تحت حمایت فتحعلی شاه قاجار بود؛ اما چندی بعد، به دنبال فشار علماء صاحب نفوذ و سعایت بدخواهان، شاه قاجار حمایت خود را از او برداشت. میرزا محمد به کاظمین رفت و در همان شهر به قتل رسید.

۱. زینة التواریخ (نسخه خطی)، برگ های ۲۹۴-۲۹۵ پ.

الكتاب الكبير في الرجال از آثار رجالي میرزاحمد است که به شرح حال و معرفي آثار رجال و محدثان شيعی به ترتيب حروف الفباء و شهرت آنان اختصاص دارد. مدخل «محمدباقر» در اين کتاب، با شرح حال مختصری از میرداماد آغاز شده است. میرزاحمد اخباری، فاصله زمانی زیادی با میرداماد دارد؛ اما گزارش او از احوال مير از دو جهت حائز اهميت و درخور تأمل است:

- اولاً، وی از اخباريان بنام بوده و چنان‌که اشاره شد، جان خویش را پای اين مسلک از دست داده است؛ اما میرداماد در زمره مجتهدان اصولی در عصر صفوی و از مخالفان رویکرد فقهی امثال مقدس اردبیلی و ملا محمدامین استرآبادی بوده است. با توجه به اين نکته، عبارات میرزاحمد اخباری در اين کتاب، بيانگر نگاه متفاوت اخباريان به شخصيت میرداماد است.
- ثانياً، گزارش میرزاحمد اخباری از احوال میرداماد، بسيار دقيق و درخور اعتناست. در عبارات او نشانی از رونویسی و اقتباس از آثار گذشتگان وجود ندارد و چنین بر می‌آید که او، شرح حال میرداماد را بر اساس تحقيق و تتبع شخصی نگاشته است.

وی درباره میرداماد نوشته است:

«محمدباقر بن محمد الحسيني المعروف بـ«السيد الداماد» الأستربادي الفندرسكي: حكيم إلهي، ما جاء الإمامية في الاستدلاليين مثله مع سلامة الاعتقاد؛ وكان فاضلاً متبحراً مدققاً محققاً من حملة عرش التحقيق. له تصانيف مفيدة كثيرة في المعقول والمنقول والمشهود، تركت أكثرها لغموض مطلبها وفقدان من يقدر على علمها، منها كتاب الصراط المستقيم...»^۱.

ظاهراً میرزاحمد اخباری نخستین تذکره‌نگاری است که با شهرت «فندرسکی» از میرداماد یاد کرده است. وی همچنین، با تعبیر «الاستدلاليين» و حفظ احترام، به اختلاف مشرب خود با مير اشاره کرده است. او در ادامه، برخی از آثار میرداماد را معرفي کرده است. میرزاحمد اخباری از معدود افرادی است که در برشماری عناوین آثار مير، دچار خلط و خبط نشده‌اند. وی رساله‌ای با عنوان «مقياس القياس في قانون الإنتاج وتأسيس الأساس في میزان الاستنتاج» به مير نسبت داده است. گویا اين رساله، همان است که افندی در ریاض العلماء با نام «تحقيق حقيقة القياسات المنطقية وكيفية إنتاجها» معرفي کرده و نسخه‌ای از آن را در لاهیجان دیده است.^۲

۱. ۱۳۸. مقابس الأنوار و نفائس الأبرار في أحكام النبي المختار و عترته الأطهار / اسدالله بن اسماعیل شوشتری (۱۱۸۵؟ - ۱۲۳۴؟ هجری قمری)

اسدالله بن اسماعیل شوشتری، مشهور به «کاظمی» و «دزفولی»، از فقیهان اصولی شیعه در قرن دوازدهم و سیزدهم هجری قمری است. وی مقدمات علوم دینی را نزد پدر فراگرفت و سپس در کربلا سکنی گزید؛ اما بعدها، به سبب اختلاف نظر با استادش، وحیدبهبانی، به کاظمین هجرت کرد و تا پایان عمر در این شهر ماند. شوشتری از شاگردان شیخ جعفر کاشف‌الغطاء و داماد او

۱. الكتاب الكبير في الرجال (نسخه خطی)، برگ ۳۶۷ پ.

۲. نگر: مدخل «ریاض العلماء و حیاض الفضلاء» (۱۲۴)، در همین نوشتار.

بود که پس از وفات استاد، منصب مرجعیت را در اختیار گرفت.

مقباس الأنوار و نفائس الأبرار فی أحكام النبی المختار و عترته الأطهار معروف ترین اثر شوشتری در فقه استدلالی است. این اثر شامل کتاب های «طهارت»، «مکاسب»، «عقود» و «نکاح» است و «مقدمه» ای در باب احوال رجال حدیث دارد. شوشتری پس از اشاره به مشایخ اجازه خود، به توضیح رمزها و اصطلاحات خاص کتاب پرداخته است. وی رمز «داماد» را برای «میرمحمدباقر داماد» قرار داده و درباره او نوشته است:

«و منها «الداماد»: للسیّد الهمام و ملاذ الأنام، عین الأمائل، عذیم المائل، عمدة الأفاضل، منار الفضائل، بحر العلم، الذی لا یدرک ساحله، و برّ الفضل الذی لا تطوی مراحلہ، المقتبس من أنواره أنواع الفنون، و المستفاد من آثاره أحكام الدین المصون، الفقیه المحدث الأدیب الحکیم الأصهبانی، المتکلم العارف الخائض فی أسرار السبع المثانی، الأمير الکبیر محمدباقر بن محمد الحسینی الأسترآبادی الأصهبانی، سبط المحقق الثانی - قدس روحه و نور ضریحه - . و له کتب و رسائل و تعلیقات و مسائل، منها الرسالة الرضاعیة و شارع النجاة فی الفقه و تعلیقات الکافی و الفقیه و الاستبصار و الصحیفة الکاملة و غیرها و أكثرها فی الحکمة. و کان معاصراً للبهائی و روى عن الهمدانی و العلائی - قدس الله أرواحهم -^۱.

مراد شوشتری از رمز «الهمدانی» و «العلائی» در این عبارات، به ترتیب، شیخ حسین بن عبد الصمد عاملی و شیخ عبد العالی بن علی کرکی است.

۱.۳۹. تذکره نتائج الأفكار / محمد قدرت الله گویاموی (۱۱۹۹-۱۲۸۱ هجری قمری)

محمد قدرت الله خان گویاموی، متخلص به «قدرت»، نویسنده و شاعر پارسی گوی هند است. نسب او با بیست و سه واسطه به قاسم بن محمد بن ابی بکر، از فقهای سبعة مدینه و سرسلسله صوفیه نقشبندیّه، می رسد. اجداد وی از عربستان به هندوستان آمده و در «قنوج» اقامت جستند. یکی از اجداد او در اواخر سلطنت غوریان (۵۷۱-۶۱۳ هجری قمری)، در گویامو که یکی از شهرهای دارالسلطنه لکهنو است، سکونت گزید و نظر به تقوا و صلاح و دیانت و امانت، او را به نیابت صدارت (ریاست) برگزیدند. وی در فرق شعر، از شاگردان «خوشدل» و «خوشنود» بود و به بیعت سیدشاه غلام نصیرالدین سعدی، در سلسله قادریّه درآمد. مولوی محمد اترتضی علی خان خوشنود، او را به دربار نواب کرناٹک معرفی کرد و بدین ترتیب گویاموی در زمرة ندیمان او درآمد.^۲ یکی از تألیفات گویاموی، تذکره نتائج الأفكار است که در آن، بیش از پانصد شاعر متقدم و متأخر هندی و ایرانی را معرفی کرده است. وی این تألیف اثر را در سال ۱۲۵۸ هجری قمری به پایان رسانده است.^۳ گویاموی در این کتاب، شرح حال مختصری از میرداماد آورده که برخی خطاهای تاریخی در آن راه یافته اند. وی نوشته است:

۱. مقباس الأنوار و نفائس الأبرار فی أحكام النبی المختار و عترته الأطهار (ع)، ص ۱۶.

۲. نگر: «تذکره نتائج الأفكار و سنت تذکره نویسی فارسی در هند»، ص ۵۰.

۳. نگر: تذکره نتایج الأفكار، ص ۸۰۶.

«بحر مَوَاج معقول و منقول، دَرَّة التاج فروع و اصول، مشرق انوار طبع نقاد، میرمحمدباقر داماد، متخلص به «اشراق» که صیت کمالانش اطراف و اکناف عالم را فراگرفته و صلاي اوصاف ذات فیض آیاتش در شش جهت گیتی رفته، به مصاهرت شاه عباس ماضی صفوی، سرفراز و به عزت و اعتبار در معاصرین خود ممتاز بود؛ و در سَنَة و ثلاثین و ألف، جهان فانی را بدرود نمود»^۱.

وی وفات میرداماد را در سال ۱۰۳۶ هجری قمری دانسته و شهرت وی را به «داماد»، به مصاهرت با شاه عباس صفوی مستند کرده است.^۲ هیچ یک از این دو مدعا صحیح نبوده و به قول مدرّس خیابانی در ریحانة الأدب، ناشی از قَلَت تتبع در احوال ایرانیان است.^۳ گوپاموی شرح حال میرداماد را با نقل دو رباعی از او به پایان برده است.

۱/۴۰. شذور العقیان فی تراجم الأعلام / سید اعجاز حسین بن محمد قلی نیشابوری کنتوری (۱۲۴۰-۱۲۸۶ هجری قمری)

سید اعجاز حسین نیشابوری کنتوری، فقیه، مورّخ، دانشمند و کتاب شناس هندی در سده سیزدهم هجری قمری، دومین فرزند علامه سید محمد قلی کنتوری و برادر کوچکتر علامه میرحامد حسین لکهنوی، صاحب عبقات الأنوار، است. وی در سال ۱۲۴۰ هجری قمری در شهر «میرته»، از توابع لکهنو، دیده به جهان گشود و در محضر پدرش، سید حسن سلطان العلماء و سید محمد هادی، نواده سید دلداری غفران مآب، تحصیلات ابتدایی را طی کرد. او مدتی منشی جرج ویلیام هیلتون، فرماندار بریتانیایی دهلی، بود و مابقی عمر خود را در تحصیل و تألیف سپری کرد.

وی سال ها سرپرست کتابخانه بزرگ پدرش بود و همین امر، زمینه تألیف اثر مهم کتاب شناختی وی، کشف الحجب و الأستار عن أسماء الکتب و الأسفار، را فراهم نمود. علاوه بر این، کنتوری اثر رجالی نسبتاً مفصّلی با نام شذور العقیان فی تراجم الأعیان به قلم آورده است که عمده مطالب آن، بر پایه امل الآمل شیخ حرّعاملی تنظیم شده اند. کنتوری شرح حال دانشمندان مشهور شیعه، برخی معاصران خود و دانشوران گمنام هندی را در این اثر، به ترتیب حروف الفباء، گزارش داده و در پایان هر مدخل، منابع و ارجاعات خود را به اختصار ذکر کرده است. گفتنی است که برخی دانشوران متأخر هندی - همچون آزاد کشمیری در تألیف نجوم السماء - از شذور العقیان بسیار بهره برده اند.^۴

کنتوری در شذور العقیان، مدخل مختصری به میرداماد اختصاص داده و او را «الأمیر الکبیر، محمدباقر بن محمد الحسینی الداماد» خوانده است. تمام مطالب وی در این بخش، برگرفته از امل الآمل و لؤلؤة البحرین بوده و سخن جدیدی در آن به چشم نمی خورد.^۵

۱. همان، ص ۷۳.

۲. شمس الدین سامی عثمانی نیز همین خطا را تکرار کرده است. نگر: الأعلام، ج ۲، ص ۲۹۸.

۳. نگر: ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللقب، ج ۶، ص ۵۸.

۴. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۳.

۵. نگر: شذور العقیان فی تراجم الأعیان، صص ۵۷۲-۵۷۵.

۱، ۴۱. مجمع الفصحاء/ رضاقلی خان بن محمد هادی هدایت (۱۲۱۵-۱۲۸۸ هجری قمری)

رضاقلی خان هدایت طبرستانی، ملقب به «لله باشی» و «امیر الشعراء»، ادیب، شاعر و تذکره‌نویس سدهٔ سیزدهم هجری قمری است. وی در شیراز به تحصیل پرداخت و در سفر فتحعلی شاه به اصفهان، با عنایت شاه قاجار به «امیر الشعراء» ملقب شد. رضاقلی خان سپس، به دربار راه یافت و در دروان ناصرالدین شاه، به ریاست مدرسهٔ دارالفنون گماشته شد.^۱ او دارای آثار و تألیفات ادبی متعددی است که تذکرهٔ مجمع الفصحاء یکی از آنهاست.

این اثر به شرح احوال و معرفی آثار حدود نهمصد تن از شاعران کهن و جدید فارسی‌گوی است. هدایت در مجمع الفصحاء، پس از ارائهٔ «دیباچه»، به احوال و اشعار سلاطین، شاهزادگان و امرای قاجاری، شعراء متقدم ایران و دیگر ممالک، شعراء قرون میانه و شاعران معاصر با خود پرداخته است. وی این مجموعه را در طول سی سال گردآوری کرده و تألیف آن را در سال ۱۳۵۸ هجری قمری به پایان برده است.^۲

رضاقلی خان شرح حال میرداماد را ذیل مدخل «اشراق اصفهانی» آورده و چنین نوشته است: «میرمحمدباقر پسر میرشمس الدین، داماد شیخ علی عبدالعال عاملی، است. از حکمای فرزانه و علمای یگانه، صاحب صراط المستقیم و قبسات و افق المبین و مثنوی «مشرق الأنوار» است. در سنهٔ ۹۲۹ رحلت یافته و در نجف اشرف مدفون است».^۳ وی سال وفات میرداماد را با بیش از صد سال اختلاف ضبط کرده و این شرح حال را نقل دو رباعی از میرداماد به انجام رسانده است.

۱، ۴۲. تذکرهٔ ریاض العارفین/ رضاقلی خان بن محمد هادی هدایت (۱۲۱۵-۱۲۸۸ هجری قمری)

تذکرهٔ ریاض العارفین از دیگر تألیفات رضاقلی خان هدایت است که مشتمل بر احوال و آثار سیصد و پنجاه و چهار تن از شعراء عارف و عارفان شاعر است. این اثر دارای یک «حذیق» در مقدمات، دو «روضه»، یک «فردوس» و یک «خلد» است. این کتاب در سال ۱۳۶۰ هجری قمری تألیف شده و نثری فصیح و ادیبانه دارد؛ اما بر اثر بی‌دقتی‌های مؤلف، اشتباهات زیادی دربارهٔ انتساب اشعار یا تاریخ وفات صاحبان تراجم در آن راه یافته است.^۴ این اشتباهات در آثار دیگر مؤلف، همچون مجمع الفصحاء و فهرس التواریخ، نیز مشاهده می‌شوند.

رضاقلی خان هدایت در «روضهٔ دوم» از تذکرهٔ ریاض العارفین و ذیل مدخل «اشراق اصفهانی» به شرح مختصری از احوال میرداماد و معرفی آثار وی پرداخته است. وی پس از اشاره به آباء و اجداد میر و وجه تلقیب او به «داماد»، ماجرای رؤیای معروف محقق کرکی را شرح داده است. مؤلف پس از اشاره به مقام معنوی میرداماد و عناوین برخی آثار او، محل وفات وی را به اشتباه، نجف اشرف دانسته

۱. نگر: مجمع الفصحاء، ج ۱، صص ۸۸-۸۹.

۲. نگر: همان، ص سی و یک (مقدمهٔ مصحح).

۳. همان، ص ۱۰.

۴. نگر: تذکرهٔ ریاض العارفین، ص ده (مقدمهٔ مصحح).

است. در پایان، با ذکر چند رباعی از میر، این مدخل را به پایان رسانده است.^۱

رضاقلی خان هدایت در همین روضه، ذیل مدخل «خیال اصفهانی» آورده است:

«اسمش میرزاغیاث الدین محمد، خلف میرزاصدرا - ولد میرمحمدباقر، متخلص به «اشراق» - است. به مصاهرت آقاجمال خوانساری مخصوص بوده و علوم معقول و منقول کسب فرموده. به صفات حسنه، مسلم اهل زمان خود بوده، در غلبه افغانه در اصفهان درگذشت»^۲.

بر اساس این گزارش، عده‌ای از مورخان و تذکره‌نویسان متأخر، همچون میرسیدعلی جناب اصفهانی و شیخ آقابزرگ طهرانی، میرزاصدرا را فرزند میرداماد قلمداد کرده‌اند^۳؛ اما حزین لاهیجی که خود از معاصران خیال اصفهانی بوده، درباره نسب او نوشته است:

«میرزاغیاث الدین محمد: برادرزاده میرزاشریف مرحوم و خلف مرحمت و غفران پناه، میرزا صدرالدین محمد بن میرزا عبدالحسیب است. تحصیل علوم نموده و در تقوا و حسن اخلاق، یگانه روزگار بود»^۴.

بر این اساس، به نظر می‌آید که میرزاصدرا، فرزند میرعبدالحسیب علوی عاملی و نوه سیداحمد علوی عاملی بوده و گزارش رضاقلی خان هدایت و تابعان او، مقرون به صحت نیست.

۱/۴۳. فهرس التواریخ / رضاقلی خان بن محمدهادی هدایت (۱۲۱۵-۱۲۸۸ هجری قمری)

فهرس التواریخ اثر دیگر رضاقلی خان هدایت است که به تاریخ عمومی جهان اسلام و ایران اختصاص دارد. او در این کتاب، به شرح و بسط وقایع پرداخته؛ بلکه اهم حوادث تاریخی را به صورت سالانه، از ظهور اسلام تا سال ۱۳۶۸ هجری قمری، نقل کرده است. گزارش‌های او تا سال ۱۰۵۶ هجری قمری، بسیار شتابزده و مختصرند؛ اما وقایع پس از آن، با توسعه و تفصیل بیشتری روایت شده‌اند.

قسمت اول کتاب، اقتباس - و بلکه انتحالی - از کتاب شاهد صادق، تألیف میرزا محمدصادق آزادانی اصفهانی است که در حدود ۱۰۵۶ هجری قمری، در هندوستان نوشته شده است. آزادانی اصفهانی در فصلی از شاهد صادق، وقایع عمده جهان اسلام و تاریخ وفات جمع کثیری از مشاهیر علم و ادب را از سال اول هجرت تا تاریخ ۱۰۴۳ هجری قمری، به صورت سال به سال ضبط کرده است. رضاقلی خان هدایت چنین نشان داده که مطالب فهرس التواریخ از خود اوست. وی بی‌هیچ اشارتی به نام آزادانی اصفهانی، عین مطالب او را در کتاب خود ذکر کرده است.^۵

هدایت در این کتاب، ذیل وقایع «سال هزاروسی و سیّم» (۱۰۳۳ هجری قمری) نوشته است:

۱. نگر: همان، صص ۲۶۹-۲۷۰.

۲. همان، ص ۳۹۷.

۳. نگر: رجال و مشاهیر اصفهان، ج ۲، ص ۵۲۳، الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۹، صص ۳۰۸-۳۰۹.

۴. تذکرة المعاصرین، ص ۱۵۲.

۵. نگر: فهرس التواریخ، صص ۱۰-۱۱ (مقدمه مصحح).

«میرمحمدباقر داماد و ملا محمدامین مستغنی کشمیری و بیدل دهلوی^۱ درگذشتند»^۲.

۱/۴۴. هفت آسمان / مولوی آغا احمد علی (۱۲۵۵-۱۲۹۰ هجری قمری)

مولوی آغا احمد علی اصفهانی، متخلص به «احمد»، از ادباء و دانشمندان ایرانی مقیم هندوستان هند به شمار می‌رود. اجدادش به همراه نادرشاه از اصفهان به هند مهاجرت کرده، در سرزمین بنگاله متوطن شدند. وی در محله «جهانگیرنگر» در شهر داکا متولد شده و به همین مناسبت، بعضی او را به شهرت «جهانگیرنگری» خوانده‌اند. پدرش شجاعت علی و جدش عبدالعلی در عهد خود در فن خوشنویسی شهرت فراوان داشتند. آغا احمد علی بر زبان‌های عربی، فارسی و اردو مسلط بود و به فارسی و اردو شعر می‌سرود.^۳

از مولوی آغا احمد علی آثار گران‌بهای به زبان فارسی بر جای مانده است. غالب دهلوی، شاعر و ادیب هندی، در کتابی به نام قاطع برهان فرهنگ معروف برهان قاطع را به شدت نقد و تخطئه کرده بود. احمد علی به دفاع از برهان قاطع برخاست و در کتابی با عنوان مؤید برهان، انتقادات غالب را رد کرد. غالب در جواب مؤید برهان، کتاب شمشیر تیز را نوشت و احمد علی با نگارش کتاب شمشیر تیزتر به شمشیر تیز غالب جواب گفت. این مشاجره مکتوب ادبی، از حیث تاریخ علم لغت در زبان فارسی، حائز اهمیت فراوان است.

هفت آسمان آخرین اثر آغا احمد علی است که موضوع آن، هفت بحر مثنوی فارسی است. او قصد داشت کتاب جامعی درباره مثنوی و مثنوی سرایان در ادب فارسی تألیف کند و آن را برحسب اوزان و بحر هفت‌گانه معمول در مثنوی، به هفت بخش (یا هفت آسمان) تقسیم کند؛ اما پس از نگاشتن مقدمه و بخش اول آن، ناگهان درگذشت و این کار ناتمام ماند. آغا احمد علی در مقدمه این کتاب، شرح حال پانزده تن از مثنوی سرایان را آورده و در متن کتاب به معرفی هفتاد و هشت مثنوی فارسی - که در «بحر سریع» سروده شده‌اند - و سرایندگان آن‌ها پرداخته است.^۴

وی در شصت و دومین مثنوی کتاب هفت آسمان، «مشرق الأنوار» میرداماد را معرفی کرده است؛ اما به اشتباه، آن را «مطلع الأنوار» نامیده است. وی شرح حال میر را به نقل از ریاض الشعراء واله داغستانی آورده و گزارش خود را با ذکر دو بیت از مثنوی میر به پایان برده است.^۵

۱/۴۵. نجوم السماء فی تراجم العلماء / محمد علی آزاد کشمیری (۱۲۶۰-۱۳۰۹ هجری قمری)

میرزا محمد علی بن صادق کشمیری لکهنوی، متخلص به «آزاد»، دانشمند و تذکره‌نگار هندی در اواخر قرن سیزدهم و ابتدای قرن چهاردهم هجری قمری است. وی بر فقه، اصول، تفسیر، حدیث، کلام و فلسفه مسلط بود و آثار ارزشمندی از جمله نجوم السماء فی تراجم العلماء را از خود به یادگار

۱. نام «بیدل دهلوی» در متن شاهد صادق وجود ندارد و وفات او را رضاقلی خان هدایت به وقایع این سال افزوده است (نگر: «نسخ خطی: نقل از کتاب شاهد صادق»، ص ۳۱).

۲. همان، ص ۲۲۸.

۳. نگر: قند پارسی، ج ۱، صص ۳۲-۳۳.

۴. نگر: همان، ص ۴۳.

۵. نگر: هفت آسمان، صص ۱۵۴-۱۵۵.

گذاشته است. نجوم‌السماء از کتاب‌های مرجع در شرح حال علماء شیعه به شمار می‌رود. این اثر در سال ۱۲۸۶ هجری قمری تألیف شده و به شرح حال علماء شیعه در سده‌های یازدهم، دوازدهم و سیزدهم هجری قمری اختصاص دارد.

نجوم‌السماء از سه «نجم» تشکیل شده که هرکدام به یک قرن اختصاص دارد. کشمیری در ذکر علماء، تنها به مجتهدان اعلام و فقهاء اکتفا نکرده؛ بلکه جمعی از اعیان علوم ادبی و فلسفی را نیز معرفی کرده است. وی در تألیف این اثر از منابع بسیاری بهره برده و نام آن‌ها را یک‌به‌یک ذکر کرده است.

آزادکشمیری در نجوم‌السماء از احوال و آثار میرداماد سخن گفته است. وی در ابتدای گزارش خود، دیباچه‌ای مختصر در وصف میرداماد نگاشته است:

«السید محمدباقر بن الأمير شمس‌الدین محمد الحسینی الاسترآبادی الملقب

بـ«داماد»: دخترزاده شیخ علی بن عبدالعالی کرکی بود. چون پدرش به همین جهت معروف به «داماد» بود، او معروف به سیدباقر داماد است. مجمع شرافت و حذاقت و مرجع کلام و حکمت و حامی دین و ملت و حاوی فقه و شریعت بود. کافه عقلای ذوی الأفهام - از خاص و عام - معترف علوم و کمالات و دقائق و افادات اویند. تصانیف او مشتمل بر تحقیقات دقیقه و تدقیقات انیقه، مشهور و معروف است».^۱

وی سپس، تلخیصی از مطالب تاریخ عالم‌آرای عباسی، لؤلؤة البحرین، أمل الآمل، ریاض الشعراء، تذکره نصرآبادی به زبان فارسی عرضه کرده است. کشمیری عبارت «... حتی استأثر به ذوالمنة و تلا «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»^۲ را از متن سلافة العصر، چنین ترجمه کرده است:

«... و خدای عزوجل مدارج عالم جاودانی را برای او اختیار فرمود و آیه کریمه «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»^۳ را تلاوت نمود، پس به سوی بهشت رحلت فرمود».^۴

ظاهراً ترجمه دوپهلوی کشمیری از عبارات سیدعلی خان، موجب شده است بعضی پژوهشگران معاصر، تلاوت این آیه را به میرداماد نسبت داده و بنویسند:

«در مابین کربلا و نجف، در حالی که آیه «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»^۵ را زمزمه می‌کرد، جسم از جهان فروبست».^۶

این درحالی است که در عبارت سیدعلی خان و بنا بر صنعت تضمین، خداوند متعال منادی این آیه است.

کشمیری در ترجمه عبارات سلافة العصر، تاریخ وفات میرداماد را در سال ۱۰۴۱ هجری قمری ثبت

۱. نجوم السماء في تراجم العلماء، ص ۴۶.

۲. الفجر/ ۲۷.

۳. سلافة العصر في محاسن أهل العصر، ج ۳، ص ۷۷۵.

۴. الفجر/ ۲۷ و ۲۸.

۵. همان، ص ۴۹.

۶. تقويم الإيمان و شرحه كشف الحقائق، ص ۳۱ (مقدمه مصحح).

کرده است؛ اما خود با نقل ماده تاریخ امانی کرمانی، تاریخ ۱۰۴۰ را صحیح می‌داند. گویا کشمیری از سر سهو، مأخذ این ماده تاریخ را تذکره نصرآبادی نوشته است؛ درحالی که این ماده تاریخ را واله داغستانی در تذکره ریاض الشعراء ذکر کرده است. وی شرح حال میرداماد را با معرفتی آثار او به پایان برده است. او در این بخش، بر اساس ارجاعات میرداماد در الرواشح السماویة، «حاشیه بر خلاصة الأقوال في معرفة الرجال» را بر سیاهه تألیفات وی افزوده است.^۱

۱/۴۶. روضات الجنّات في أحوال العلماء و السادات / سیّد محمدباقر موسوی خوانساری اصفهانی (۱۲۲۶-۱۳۱۳ هجری قمری)

سیّد محمدباقر زین العابدین موسوی خوانساری، معروف به «صاحب روضات»، از مورخان و تذکره‌نگاران شیعه در قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری قمری است. وی تحصیلات خود را در خوانسار و نزد جدّش، جعفر بن حسین خوانساری، آغاز کرد و در اصفهان، از محضر محمدباقر شفتی و در کربلا، از سیّد ابراهیم موسوی قزوینی کسب دانش کرد و از پدر خویش و برخی بزرگان و استادان آن عصر اجازه روایت و اجتهاد گرفت. خوانساری سرسلسله خاندان «روضاتی» است که بیشتر آن‌ها در شمار عالمان دین و کتاب‌شناسان برجسته بوده‌اند.

معروف‌ترین اثر خوانساری، روضات الجنّات في أحوال العلماء و السادات است که به شرح حال بزرگان و سادات، به‌ویژه علماء شیعه، اختصاص دارد. بنا به تصریح مؤلف در مقدمه کتاب، او حدود سی سال از عمر خود را در گردآوری مطالب این کتاب صرف کرده است؛ زیرا در شرح حال هر کدام از اعلام، در خصوص عقیده و مسلک آنان نیز به دقت بحث کرده و برخلاف دیگر کتب تراجم، فواید جغرافیایی فراوانی به دست داده است.^۲ خوانساری تألیف این اثر نفیس را در دوم ذی الحجة ۱۲۸۶ هجری قمری به پایان برده است.

خوانساری مطالب کتاب را به ترتیب حروف الفباء و در هشت مجلد تنظیم کرده است. وی ذیل هر حرف، شرح احوال اعلام را از صدر اسلام تا زمان خود، به حسب حرف اول و دوم نام آن‌ها آورده است. او در هر مدخل، علاوه بر اشاره به احوال و آثار اعلام و جرح و تعدیل‌ها، شخصیت‌های هم‌نام با آن‌ها را نیز معرفی کرده است. روضات الجنّات، منبعی جامع و موثق در شناخت اعلام اسلامی است؛ زیرا علاوه بر توجه به اعلام غیرشیعی، دانشمندان را از هر صنفی و با هر مرتبه‌ای از شهرت، معرفی کرده است.

خوانساری اصفهانی در فصل «ما أوله الباء و التاء و الثاء من أسماء الفقهاء»، با الفاضلی ادیبانه و نثری مسجع به شرح حال میرداماد پرداخته است. وی از تذکرها و منابع تاریخی پیش از خود بهره فراوان برده است؛ اما به جهت تبخّر ادبی و توانایی علمی، مطالب پیشینیان را در قالب عباراتی زیبا و منشیانه عرضه کرده است:

«السید البارع المتکلم الحکیم، و الأئید الجامع المتتبّع الفهیم، میر محمدباقر بن السید

۱. نگر: نجوم السماء في تراجم العلماء، صص ۴۹-۵۰.

۲. نگر: روضات الجنّات في أحوال العلماء و السادات، ج ۱، صص ۱-۳ (مقدمه مصحح).

الفاضل العماد و سلیل الأمجاد، المیر شمس الدین محمد الحسینی، الأستربادی الأصل، الشهير بـ«داماد» و المتخلص في مضامير الشعر بـ«الإشراق»: كان - رحمة الله تبارك و تعالی علیه - من أجلاء علماء المعقول و المشروع، و أذكیاء نبلاء الأصول و الفروع. متقدماً بشعلة ذهنه الوقاد و فهمه المتوقد النقاد على كل متبحر أستاذ و متفنن مرتاد. صاحب منزلة و جلال و عظمة و إقبال، عظیم الهیبة، فخیم الهیئة، رفیع المهة، سریع الجمّة، جلیل المنزلة و المقدار، جزیل الموهبة و الإیثار. قاطناً بدار السلطنة أصهبان، مقدماً على فضلائها الأعیان، مقرباً عند السلاطین الصفویة، بل مؤدّبهم بجمیل الآداب الدینیة، مواظباً للجمعة و الجماعات، مطاعاً لقاطبة أرباب المناعات، إماماً في فنون الحکمة و الأدب، مظلماً على أساریر کلمات العرب، خطیباً قلماً یوجد مثله في فصاحة البیان و طلاقة اللسان، أديباً لیبياً فقیهاً نبیهاً عارفاً ألعیاً، كأنما هو إنسان العین و عین الإنسان»^۱.

خوانساری سپس، از انتساب میر به محقق کرکی و دلیل اشتها روی به «داماد» سخن گفته است. وی نخستین مورّخی است که حکایت معروف مرافقت شیخ بهایی و میرداماد را نقل کرده^۲ و نوشته است:

«نقل أنّ السلطان شاه عباس الماضي ركب يوماً إلى بعض تنزهاته و كان الشیخان المذكوران أيضاً في موكبه المبارك لما أنّه كان لا یفارقهما غالباً. و كان سیّدنا المبرور متبذناً عظیم الجمّة بخلاف شیخنا البهائي فإّنه كان نحیف البدن في غاية الهزال. فأراد السلطان أن یختبر صفاء الخواطر فیما بینهما، فجاء إلى سیّدنا المبرور و هو راكب فرسه في مؤخر الجمع و قد ظهر من و جناته الأعیاء و التعب لغاية ثقل جثته و كان جواد الشیخ - رحمه الله - في القدام یرکض و یرقص كأنما لم یحمل علیه شیء.

فقال: یا سیّدنا ألا تنظر إلى هذا الشیخ في القدام کیف یلعب بجواده و لا یمشي على وقار بین هذا الخلق مثل جنابك المتأدّب المتین؟ فقال السیّد: أيّها الملك! إنّ جواد شیخنا لا یستطیع أن یتأني في جریه من شعف ما حمل علیه ألا تعلم من ذا الذي ركبّه؟ ثم أخفی الأمر إلى أن ردف شیخنا البهائي في مجال الرکض، فقال: یا شیخنا ألا تنظر إلى ما خلفك کیف أتعب جثمان هذا السیّد المركب و أوردّه من غاية سمنه في العی و النصب؟ و العالم المطاع لابد أن یكون مثلك مرتاضاً خفیف المؤونة. فقال: لا أيّها الملك! بل العی الظاهر في وجه الفرس من عجزه عن تحمّل حمل العلم الذي یعجز عن حمله الجبال الرواسي على صلابتها.

فلما رأى السلطان المذكور تلك الألفة التامة و المودة الخالصة بین عالمي عصره، نزل من ظهر دابّته بین الجمع و سجد لله تعالی و عفر وجهه في التراب شکراً على هذه النعمة العظيمة»^۳.

۱. روضات الجنّات في أحوال العلماء و السادات، ج ۲، ص ۶۳.

۲. پس از خوانساری، مورّخان متعدّدی این حکایت را نقل کرده اند. نمونه را نگر: قصص العلماء، صص ۳۰۰-۳۰۱؛ فارس نامه ناصری، ج ۱، صص ۴۷۰-۴۷۱.

۳. همان، ص ۶۳.

مفاد این حکایت را مکاتبات احترام آمیز میرداماد و شیخ بهایی تأیید می‌کنند؛ اما گزارش خوانساری از ویژگی‌های ظاهری میرداماد، با برخی نگاشته‌های معاصران میر که بر «ضعف جسم و قوت روح» او تأکید کرده‌اند، چندان سازگار نیست.^۱

البته در سوی دیگر ماجرا، خوانساری از منافست میرداماد و شیخ بهایی هم سخن گفته است. وی در بخشی از شرح حال شیخ آورده است:

«لما صُفَّ بهاء الملة والدين كتابه الأربعين، أتى به بعض الطلبة إلى حضرة المحقق المدقق، جامع العلوم، السيد الداماد، فلما نظر فيه قال: إن هذا العربي رجل فاضل؛ لكنه لما جاء في عصرنا لم يشتهر ولم يعد عالماً»^۲.

این حکایت درخور تأمل فراوان است؛ زیرا: اولاً، بعید است میرداماد با آن خصائص اخلاقی که به او نسبت داده‌اند، درباره شیخ بهایی چنین نظر توهین آمیزی اظهار کرده باشد؛ خصوصاً که پدر شیخ، استاد میرداماد بوده است؛ ثانیاً، این مدعا با متن مکاتبات شیخ بهایی و میرداماد چندان سازگار نیست؛ مگر اینکه بگوییم روابط شیخ بهایی و میر در دوره‌ای پس از این مراسلات، به کدورت گراییده است.

خوانساری در ادامه، از اساتید و مشایخ اجازه میرداماد یاد کرده و متن یکی از خلسه‌های او را آورده است. او در برشماری نام شاگردان میر، به سیدحسین بن حیدر کرکی عاملی و ملاصدرای شیرازی اکتفا کرده است. خوانساری که کتاب‌شناس زبده‌ای بوده است، تصریح می‌کند که نسخه‌ای از الرواشح السماویة در اختیار دارد که به خط ملاصدرای شیرازی کتابت شده و به حواشی او مزین است.^۳

وی عناوین آثار میرداماد را به نقل از أمل الآمل و لؤلؤة البحرین برشمرده و از رؤیت نسخه اصل حواشی میر بر کتاب المختلف و رجال کشی^۴ خبر داده است. همچنین، درباره مقام معنوی و زهد و ریاضت میر، مطالبی از حدائق المقربین خاتون‌آبادی نقل کرده است. او در ادامه، به نقش خاندان علوی عاملی در نقل اشعار میرداماد اشاره کرده و نوشته است:

«وله أيضاً ديوان شعر جيد بالعربية والفارسية، رأيته بأصهبان، ومن جملة أشعاره بنقل السيد الفاضل النسيب، محمد أشرف بن عبد الحسيب بن السيد أحمد الحسيني العاملي أو جدّه السيد أحمد المذكور الذي هو ابن خالة صاحب العنوان... هو قوله بالعربية:....»^۵.

وی سپس چند رباعی عربی و فارسی از میرداماد نقل کرده است.

خوانساری از اعتماد به نفس فراوان میر و نحوه یادکرد او از ابن‌سینا نیز سخن گفته است. جالب است که او در نقل قول از أمل الآمل و سلافة العصر، وفات میرداماد در سال ۱۰۴۱ هجری قمری

۱. نگر: مدخل «تذکره خیرالبیان» (۱/۲) در همین نوشتار.

۲. همان، ج ۷، ص ۶۹.

۳. از سرنوشت این نسخه اطلاعی در دست نیست.

۴. این نسخه هم‌اکنون در کتابخانه ملی ملک نگهداری می‌شود.

۵. همان، ص ۶۷.

ذکر کرده؛ اما در پایان عبارات خود، این تاریخ را به شکل صحیح و با ماده تاریخ «عروس علم دین را مرده داماد» ثبت کرده است.

۱،۴۷. تذکرة العلماء [و] قصص العلماء / محمد بن سلیمان تنکابنی (۱۲۳۴-۱۳۰۲ هجری قمری)

محمد بن سلیمان تنکابنی از عالمان شیعی قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری است. خاندان او از علماء و فضلاء عصر بودند. وی کودکی و نوجوانی را در تنکابن گذراند و ادبیات عرب و منطق را نزد پدر و دودایی خود فراگرفت و پس از وفات پدرش، برای ادامه تحصیل به عراق رفت. تنکابنی در زمینه‌های مختلفی چون ادبیات عرب، شعر، اصول فقه، فقه، رجال، تفسیر، کلام و فلسفه، آثار متعددی بر جای گذاشته که بنابر نقل خودش، تعداد آن‌ها بیش از صد و هفتاد و یک اثر است.^۱ یکی از این آثار، تذکرة العلماء است که به شرح احوال و عقاید و آثار یکصد و هفتاد و سه تن از علماء اختصاص دارد. تنکابنی تألیف این کتاب را در سال ۱۲۷۰ هجری قمری به پایان رسانده و در مقدمه قصص العلماء اشاره کرده است که به سبب اختصار مطالب تذکرة العلماء و به قصد تفصیل آن‌ها، قصص العلماء را تألیف کرده است.

تنکابنی در این کتاب، مدخلی با عنوان «محمد بن داماد که مشهور به میرداماد و معروف به میر محمد باقر است» گشوده و در آن، درباره نام و نشان، نسب، القاب، اجداد، آثار و برخی حکایات مربوط به میرداماد، به اختصار سخن گفته است.^۲ وی در کتاب قصص العلماء همان مطالب را با شرح و بسط بیشتر تکرار کرده است.

قصص العلماء مشهورترین اثر فارسی تنکابنی است که به شرح حال و حکایات زندگی دانشمندان شیعه از قرن سوم تا سیزدهم هجری قمری اختصاص دارد. این کتاب دربردارنده شرح حال یکصد و پنجاه و سه تن از علماء شیعه است که بیشتر آن‌ها از مشایخ اجازه و اصحاب تألیف بوده‌اند. عمده مداخل این اثر به اعلام دوره صفویه و پس از آن تعلق دارند. تنکابنی در این کتاب، به نقل حکایات و مناظراتی از دانشمندان پرداخته و در برخی مواضع، آن‌ها را نقد و تکمیل کرده است.

تنکابنی درباره هر کدام از اعلام، اطلاعاتی مانند نام و شهرت، ویژگی‌های علمی و اخلاقی، آثار و تألیفات، شرح کوتاه نظرات علمی، فعالیت‌های اجتماعی و سال تولد و وفات ارائه داده است. چنان‌که گذشت، برخی مطالب این کتاب با نگاشته مختصر تنکابنی، تذکرة العلماء، اشتراک دارند.^۳ قصص العلماء از سبکی ساده و نثری نسبتاً روان برخوردار است و به گفته تنکابنی، حاصل گردآوری محفوظات، شنیده‌ها و تتبع پنجاه ساله اوست که در مدت سه ماه نوشته شده است. وی نگارش این کتاب را در عید مبعث سال ۱۲۹۰ هجری قمری به پایان رسانده است.^۴

۱. نگر: قصص العلماء، صص ۸۱-۸۸.

۲. نگر: تذکرة العلماء، صص ۱۷۷-۱۷۹.

۳. نگر: قصص العلماء، صص ۴۵۳-۴۵۴.

۴. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۱۷، ص ۱۰۷.

لازم به ذکر است که هدف تنکابنی، صرفاً گردآوری حکایات مشهور از زندگی دانشمندان بوده است. وی با تألیف قصص العلماء گامی بزرگ در ثبت فرهنگ و تاریخ شفاهی روزگار خود برداشته است؛ اگرچه می‌دانیم که در بسیاری از حکایات مشهور، اغراق و سهو و کذب راه یافته است. این حکایات منبع مشخصی جز فرهنگ عامه ندارند و بررسی سقم و صحت آن‌ها، نیازمند تحقیق تاریخی و تتبع در متون است. تنکابنی حکایات مشهور درباره دانشمندان را برای ما روایت کرده است. حال، بر عهده پژوهشگران تاریخ و تراجم است تا اعتبار آن‌ها را در میزان تحقیق بسنجند.

تنکابنی یادکرد خود را از میرداماد چنین آغاز کرده است:

«محمد بن محمد که مدعو است به «باقر داماد» و این بیان را خود در شرح صحیفه فرموده؛ و سید حسینی نسب و استرآبادی الأصل و اصفهانی المسکن است؛ و در خارج، معروف به میرداماد و میرمحمد باقر است»^۱.
بر این اساس، تنکابنی نام میر را «محمد» دانسته است.^۲ همچنین، مراد تنکابنی از «خارج»، مخاطبات بیرون از متن آثار میرداماد است. وی سپس، وجه تلقیب وی را به «داماد» بیان کرده و در معرفی و توصیف شخصیت او نوشته است:

«و این سید، امام انام و فاضل همام و عالم ققماق، عین امثال اکامل افاضل؛ و معدوم المائل؛ و منار فضایل و فواضل؛ و دریای بی ساحل، علامه فهامه است؛ و در علم لغت، گوی از میدان صاحب قاموس و صحاح ربوده؛ و در علوم عربیت، حیازت علوم ارباب ادب نموده؛ و در فصاحت و بلاغت و انشاء و انشاد و نظم و نثر، سرآمد اهل زمان؛ و در منطق و حکمت و کلام، مسلم علمای اعلام؛ و در حدیث و فقه، فایق بر همگنان؛ و در علم رجال، از اکامل رجال؛ و در علم ریاضی به جمیع اقسام، متفرد و وحید در مقال؛ و در اصول، حلال عویصات و اعضال؛ و در علم تفسیر قرآن، اعجوبه زمان... و در علم حروف و نحو آن، در غایت اشتها؛ بلکه در همه علوم کالشمس فی رابعة النهار است»^۳.

تنکابنی در ادامه، به عادات زاهدانه و شخصیت معنوی میرداماد اشاره کرده است. وی برخی حکایات منسوب به میر - همچون عدم صدور فعل مباح از او - را درباره محقق اردبیلی و شهید ثانی نیز صادق دانسته است.^۴ وی در بخش بعدی، آثار میرداماد را معرفی کرده و به اختصار از دیدگاه وی درباره «عموم المنزلة» در رضاع و «دلالت ذاتی الفاظ» سخن گفته است.
تنکابنی به اعتماد به نفس میرداماد و طنطنه عبارات او اشاره کرده و آورده است:

۱. قصص العلماء، ص ۴۹.

۲. مؤلف نخبة المقال نیز با همین نام از میر یاد کرده و نوشته است: «الداماد: محمد المدعو باقر، الأسترآبادی الأصل الأصبهانی الموطن» (المستطرفات، ص ۱۸۸).

۳. همان.

۴. نگر: همان، ص ۴۵.

۵. یکی از ویژگی‌های قلم میرداماد این است که خصلت اعتماد به نفس در آثار وی، بیش از آن اندازه‌ای است

«و آن جناب خود را «معلم» می‌دانست و لذا، در بعضی از تألیفات خود می‌گوید: «قال شریکنا فی التعلیم، أبونصر الفارابی»؛^۱ و اگر قوی از بهمنیار بخواد نقل کند، می‌گوید: «قال تلمیذنا بهمنیار»؛^۲ و میرکسی است که [به] ملاح عبدالله تونی گفته بود که امروز به علماء فخر کن و بگو کلام میر را فهمیدم؛ و همیشه می‌گفت که: بعد از من، این عرب بچه، یعنی شیخ بهایی، خواهد میدانی واکرد».^۳

بخش پایانی این عبارات چندان پذیرفتنی نیست؛ زیرا علاوه بر مطالبی که در مدخل «روضات الجنّات» (۱/۴۶) گذشت، شیخ بهایی پیش از میرداماد و در سال ۱۰۳۰ هجری قمری درگذشته و عبارت «بعد از من»، فاقد مصداق است.

تنکابنی ذیل شرح حال ملاح عبدالله تونی (درگذشته ۱۰۷۱ هجری قمری)، حکایت مخاطبه میرداماد را با او، مفصل‌تر بیان کرده است:

«در وقتی از اوقات، ملاح عبدالله به دیدن میرداماد رفته و میان ایشان مباحثه و گفت‌وگویی اتفاق افتاده. چون ملاح عبدالله خواست که از مجلس بیرون رفته باشد، میرداماد فرمود که: ای آخوند ملاح عبدالله! چون از اینجا بیرون رفتی، مبادا که بگویی: با میرداماد مناظره نمودم؛ بلکه بر علماء فخر کن که امروز کلام میرداماد را فهمیدم».^۴

وی در ادامه می‌افزاید:

«انصاف اینکه موافق حق و مطابق واقع فرمود؛ چه ملاح عبدالله، بالنسبه به میرداماد، مقام شاگردی است؛ بلکه بسیاری از تألیفات میرداماد را نمی‌فهمید».^۵

شاید مراد تنکابنی، ملاح عبدالله شوشتری باشد؛ زیرا میرداماد در جریان مناظرات مکتوب خود با شوشتری، نوشته است:

«این قدر شعور باید داشت که سخن من فهمیدن هنر است، نه با من بحث کردن و جدال نام‌نهادن؛ چه معین است که ادراک مراتب عالیه و بلوغ به مطالب دقیقه، کار هر قاصر المدرکی و پیشه هر قلیل البضاعی نیست، فلاحاله، مجادله با من در مقامات علمیّه از بابت قصور طبیعت خواهد بود، نه از باب دقت طبع».^۶

تنکابنی پس از این به نقل چند حکایت درباره میرداماد پرداخته است. برخی از این حکایات

که در آثار دیگر اندیشه‌مندان دیده می‌شود. تردیدهای فیلسوفانه در سخنان او کمتر مشاهده می‌شود و ظنین عبارات او، به‌گونه‌ای است که بوی تواضع و فروتنی از آن به مشام نمی‌رسد. نگر: ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۲، ص ۳۱۶.

۱. نمونه را نگر: القیسات، ص ۲۷؛ ص ۹۹؛ ص ۲۷۴.

۲. میرداماد در چند موضع، بهمنیار را «التلمیذ» خطاب کرده و تعبیر «تلمیذنا» در آثار او به چشم نمی‌خورد. نگر: القیسات، ص ۱۰؛ ص ۱۰۲؛ ص ۴۵۴.

۳. قصص العلماء، صص ۴۳۹-۴۳۰. سنج: همان، ص ۳۰۰.

۴. همان، ص ۳۳۴.

۵. همان.

۶. مصتفات میرداماد، ج ۱، ص ۶۰۴.

در متون تاریخی دیگر نقل شده‌اند و بعضی دیگر، تنها در قصص العلماء به چشم می‌خورند. وی درباره میرداماد و ملاصدرا حکایت کرده است:

«گویند که روزی ملاصدرا برای درس به مدرس میرداماد حاضر شدند و هنوز میر از خانه بیرون نیامده بود. پس تاجری به جهت مهمی به مدرس میر حاضر شده و آن تاجر از ملاصدرا سؤال کرد که میر افضل است یا فلان ملا؟ پس ملاصدرا در جواب گفت: میر افضل است؛ و در این وقت میر آمد. دید که این حکایت در میان است. میر در پشت در یا دیوار توقف نموده و استماع می‌نمود. آن شخص تاجر یک یک از علماء را اسم برد و ملاصدرا می‌گفت که میر افضل است. پس آن تاجر از ملاصدرا سؤال کرد که میر افضل است یا شیخ رئیس ابوعلی سینا؟ ملاصدرا گفت که میر افضل است. آن شخص پرسید که میر افضل است یا معلّم ثانی؟ پس ملاصدرا توقف و سکوت کرد. میر به ناگاه از پشت دیوار ندا در داد و گفت: صدرا! مترس و بگو: میر افضل است!». این حکایت به احتمال قوی ساختگی است یا دست‌کم سند و مستند محکمی ندارد. تنکابنی همچنین نقل کرده است:

«گویند که ملاصدرا میر را در خواب دید و از او سؤال کرد که مردم مرا تکفیر کردند و شما را تکفیر نمودند؛ با اینکه مذهب من از مذهب شما خارج نیست. میرداماد در جواب گفت که سبب آن است که من مطالب حکمت را چنان نوشته‌ام که علماء از فهم آن عاجزند و غیر اهل حکمت کسی آن‌ها را نمی‌تواند فهمید؛ و تو مطالب را مبتذل کردی و به نحوی بیان کردی که اگر ملائی مکتبی کتاب‌های تو را ببیند، مطالب آن را می‌فهمد و لذا تو را تکفیر کردند و مرا تکفیر ننمودند»^۱.

این حکایت مشهور، چه ساختگی باشد چه واقعی، بیانگر تمام ماجرا نیست. تفاوت جایگاه میرداماد و ملاصدرا در میان علماء و اجتماع آن عصر، با عوامل مختلفی مرتبط است. نخست آنکه میرداماد مسند فقاہت و مرجعیّت رسمی را در اختیار داشت و در سایه جامعیت علمی خود، به تدریس علوم منقول اہتمامی ویژه می‌ورزید. علاوه بر آن، به خاندان علمی/سیاسی و متنفذ کرکی متصل بود؛ در حالی که ملاصدرا هیچ‌یک از این دو ویژگی را دارا نبوده است. همچنین، در آثار میرداماد مرزبندی و احتیاط خاصی در مواجهه با میراث تصوف به چشم می‌خورد؛ برخلاف ملاصدرا که آثار او مشحون از حسن ظنّ به صوفیه و تأویل اقوال آن‌هاست. به هر روی، اظهار نظر قطعی در این باره، حاجتمند تتبع و تأمل بیشتر است. علاوه بر این، برخی محققان بر این باورند که: «اینکه بیان ملاصدرا روان‌تر و روشن‌تر از میرداماد است، شکی نیست؛ اما چنان

۱. تنکابنی ذیل شرح حال فیض کاشانی، به رباعی میرداماد در وصف ملاصدرا اشاره کرده و آورده است: «و سید داماد که استاد ملاصدراست، یک رباعی خوب در توصیف و مدح ملاصدرا گفته:

صدرا گرفته جاہت باج از گردون در فضل تو داده است خراج افلاطون
در مسند تحقیق نیامد مثلث یک سر ز گریبان طبیعت بیرون»

(قصص العلماء، ص ۴۲۷)

۲. همان، ص ۴۳۱.

نیست که ملا مکتبی بفهمد»^۱.

تنکابنی پس از این، به معرفی آثار میرداماد پرداخته است. وی از اثری با نام «شرح نجات» نام برده است که احتمالاً همان شارع النجاة میر باشد. همچنین مانند برخی گذشتگان، از «حبل المتین در حکمت» یاد کرده است. وی همچنین آورده است:

«مسموع شد که شاه عباس از میرداماد خواهشمند شد که فکری کرده که طریق موم و غسل نمودن زنبور محسوس شود؛ و میر گفت که برای مگس، بی‌تی - یعنی خانه‌ای - از شیشه بنا کردند و مگس را در آن شیشه ریختند و در میان مجلس گذاشتند تا ببیند که چه می‌کند. ناگاه مگس شیشه را تار کرد، پس مشغول به بیوت و غسل گردید؛ و این مجهول به مجهولیت باقی مانده است»^۲.

او همچنین، درباره اعتقاد میرداماد به دلالت ذاتی الفاظ آورده است:

«گویند: میرداماد [را] دو نفر تلمیذ از اهل گیلان بود. ایشان به میرداماد گفتند که شما دلالت الفاظ را ذاتی می‌دانید، پس بفرمایید که معنی «فَسْک» و «پَسْک» چیست؟ میر مدّت سه روز فکر کرد، پس گفت: گویا یکی مخرج بول باشد و دیگری مخرج غایط باشد. ایشان تصدیق کردند، پس در حق ایشان دعای بد کرد که مرا به این لفظ که در نهایت [زشتی] بود، معطل کردید، پس آن دو نفر در همان ایام وفات کردند»^۳.

نمی‌دانیم این حکایت تا چه اندازه صحیح است؛ اما گویا دو لفظ مذکور در متن حکایت، در گویش گیلکی همین معانی را دارند.

تنکابنی نیز همانند سید محمد باقر خوانساری، به روابط شیخ بهایی و میرداماد اشاره کرده است. او علاوه بر حکایت معروف حضور میرداماد و شیخ بهایی در رکاب شاه عباس، ماجرای دیگری نیز نقل کرده است:

«گویند: نماز جمعه را در اصفهان، میرداماد اداء می‌نمود؛ و روزی سلطان به نماز جمعه آمد و میر محمد باقر داماد دیر کرد. ترسیدند نماز جمعه فوت شود. سلطان به شیخ بهایی امر کرد که نماز جمعه کنید. چون شیخ مشغول شد و شروع کرد، میر در رسید و با عصا اشاره کرد که پس بایست! شیخ به عقب رفت و میر نماز جمعه را اداء کرد»^۴.

وی سپس می‌نویسد:

«پس تعریضی که شیخ در رساله «نان و حلوا» دارد، بالنسبة به میرداماد است؛ یعنی بعضی از کنایاتی که به علمای اهل دین دارد، مرادش میرداماد است؛ و به نظر من

۱. ماجرا در ماجرا، ص ۵۶۰.

۲. قصص العلماء، ص ۴۳۰.

۳. همان.

۴. نگر: همان، صص ۳۰۰-۳۰۱.

۵. همان، صص ۲۹۶-۲۹۷.

اینکه چنین نیست؛ بلکه شیخ و میر، هر دو عالم و زاهد بودند»^۱.
تنگابنی وفات میرداماد را در سال ۱۰۴۱ هجری قمری ثبت کرده است.

۱،۴۸. طبقات حکماء متأخرین / آقاعلی مدرّس طهرانی (۱۲۳۴-۱۳۰۷ هجری قمری)

علی بن عبدالله مدرّس، مشهور به «آقاعلی مدرّس طهرانی»، فقیه و فیلسوف مشهور عصر قاجار است. وی در علوم عقلی اشتها تمام داشته و در فقه استدلالی صاحب کرسی تدریس بوده است. آقاعلی به جهت ابتکارات متعدّدش در فلسفه، در زمان خود به «حکیم مؤسّس» مشهور شد. تصرّف آقاعلی در مبانی حکمت متعالیه و ارائه تقریرهای تازه از اصول آن، نقد حکیمانۀ آراء فیلسوف پراوازه شیراز و ارائه نظراتی جدید در حدود بیست مسئلۀ فلسفی، از عوامل شهرت او به این لقب است.^۲
یکی از رساله‌های مختصر آقاعلی مدرّس، «طبقات حکماء متأخرین» نام دارد. او در این اثر، درباره میرداماد نوشته است:

«میرمحمدباقر داماد: السید السند و الحکیم البارع المعتمد، امیرمحمدباقر الشهیر به» (داماد) از اعظم حکماء و اکابر عرفاء و اجلّه مجتهدین بوده، سیصد نفر از شاگردان او به درجه اجتهاد رسیده‌اند؛ و از این عدّه بیشتر در اصول عقاید از حضیض تقلید به اوج تحقیق رسیدند. از جمله تلامذه آن جناب، صدرالمتألّهین است؛ و در معقول و منقول تصانیف بسیار دارد؛ از آن جمله کتاب قبسات و جذوات و ایماضات و الأفق المبین و الصراط المستقیم در فنون حکمت، از تصانیف آن جناب است»^۳.
می‌دانیم که میرداماد حوزه درسی گرم و پرتکاپویی داشته است؛ اما درباره حضور بیش از سیصد نفر در درس معقول او، سندی در دست نداریم؛ خصوصاً که فاصلۀ زمانی زیادی میان آقاعلی مدرّس تا میرداماد وجود دارد. به قول استاد جو یا جهانبخش:

«قدر متیقّن، همان گرمی و ثمربخشی حوزه درسی میر است که جان کلام طهرانی است»^۴.

آقاعلی مدرّس منبع سخن خود را نیز بیان نکرده است. او یکی از حلقه‌های اتصال مدرسه اصفهان به مدرسه تهران به شمار می‌رود؛ لذا، ممکن است که سخن مذکور برگرفته از اقوال شفاهی حکماء اصفهان باشد.^۵

وی ذیل مدخل «صدرالمتألّهین شیرازی» حکایت معروف آشنایی ملاصدرا با میرداماد را چنین روایت کرده است:

۱. همان، ص ۲۹۷.

۲. نگر: مجموعه مصنفات حکیم مؤسّس آقاعلی مدرّس طهرانی، ج ۳، صص ۱۵-۱۸.

۳. همان، ج ۳، صص ۱۳۶-۱۳۷.

۴. نگر: معلّم ثالث، صص ۴۴-۴۵.

۵. پس از انقراض سلسلۀ صفویه و در دوره قاجار، مرکز فعالیت‌های فلسفی به تهران منتقل شد؛ اما مدرسه اصفهان همچنان گرم و پرتکاپو باقی ماند و فیلسوفان نامداری چون حکیم قشقایی، آقارحیم ارباب و جلال‌الدین همایی در آن پرورش یافتند. نگر: «نقش علمی میرداماد در عصر صفوی»، ص ۷۹.

«... از شیراز به دارالسلطنه اصفهان آمد و در حمام به خدمت سید ابوالقاسم فندرسکی رسید، در حالتی که آن جناب را نمی شناخت. به آن جناب سلام کرد. سید فرمود که گویا تو غربی، عرض کرد: بلی. فرمود: اهل کجایی و به این شهر به چه جهت آمده‌ای؟ عرض کرد: از اهالی فارس و از پی تحصیل علم آمده‌ام. فرمود: پیش کدام یک از علماء می خواهی تحصیل کنی؟ عرض کرد: هرکس که شما معین فرمایید. فرمود: اگر قشر محض می خواهی، شیخ بهایی؛ و اگر قشر و لب، میرمحمدباقر داماد؛ و اگر لب محض، ما. عرض نمود که حال استعداد لب ندارم؛ و به خدمت شیخ بهایی رفت و معقول و منقول با هم تحصیل فرمود تا آنکه در مراتب معقول به شفاء رسید. شیخ او را شفاء تعلیم فرمود تا آنکه روزی او را به خدمت جناب میرداماد فرستاد و کتابی خواهش فرمود. و صدرالمآلهین به خدمت میر رفت و از او به زبان شیخ کتاب خواست؛ و در آن وقت جناب میر شفاء درس می فرمود. چون به خدمت شیخ مراجعت نمود، شیخ فرمود: جناب میر چه می کرد؟ عرض کرد: شفاء می فرمود. شیخ فرمود: آن جناب بهتر شفاء می فرمود یا ما؟ صدرالمآلهین سکوت کرد. شیخ فرمود: کتاب نمی خواستم. مقصود من آن بود که فضل و مزیت جناب میر بر تو معلوم شود. استعداد تو بیشتر از آن است که در پیش ما تحصیل کنی، تو را به خدمت جناب میر می فرستم. او را به خدمت میر فرستاد و در مدت چند سال به مقامات عالیہ رسید»^۱. این حکایت نیز درخور تأمل جدی است؛ زیرا اینکه شیخ بهایی کتاب الشفاء را تدریس کرده و ملاصدرا در مجلس درس او حاضر شده باشد، ظاهراً سند مشخصی ندارد.

۱/۴۹. نگارستان سخن / سید نورالحسن خان بن صدیق حسن بهوپالی (۱۲۷۸-۱۳۳۰ هجری قمری)

ابوالخیر سید نورالحسن خان بهوپالی از تذکره نویسان مشهور هندی است که در خانواده‌ای از اهل علم و فرهنگ زاده شد. پدر او، صدیق حسن خان بهادر، از مورخان و تذکره نویسان مشهور شبه قاره هند است. نگارستان سخن تذکره‌ای به زبان فارسی، در شرح حال بیش از ششصد شاعر پارسی گوی ایران و هند است. این تذکره در حقیقت مکمل تذکره شمع انجمن، اثر پدر مؤلف، است. نورالحسن خان نام شاعران متأخر و هم‌روزگار خود را که در شمع انجمن نیامده، به ترتیب تخلص و حروف الفباء آورده است. تألیف نگارستان سخن در سال ۱۲۹۲ هجری قمری پایان یافته و به صورت چاپ سنگی منتشر شده است. پس از آن، برادر نورالحسن خان، محمدعلی حسن خان بهوپالی، تذکره صبح گلشن را در تکمیل شمع انجمن و نگارستان سخن نگاشته است. مؤلف نگارستان سخن، درباره میرداماد چنین نگاشته است:

«اشراق: میرباقر داماد، مصنف ایماضات و أفق المبین. عدادش نزد معقولیین در زمره محققین است. خویش شاه عباس ماضی بود؛ لهذا ملقب به «داماد» شد. مذهب تشیع داشت. گاهی میل به شعر می کرد؛ از اوست:

۱. مجموعه مصنفات حکیم مؤسس آقاعلی مدرّس طهرانی، ج ۳، صص ۱۴۰-۱۴۱.

هیچکس منکر جمال تو نیست نیست حاجت که خط برون آری»^۱.

وی همچون دیگر تذکره‌نویسان هندی، میر را داماد شاه عباس دانسته و تنها از دو اثر مشهور وی در شبه‌قاره یاد کرده است.

۱/۵۰. شرح حال علماء و ادبای استرآباد/ محمد صالح بن محمد تقی استرآبادی (۱۲۴۸- ۱۳۱۳؟ هجری قمری)

محمد صالح بن محمد تقی استرآبادی، متخلص به «برهان»، از ادباء و دانشمندان استرآباد در قرن سیزدهم هجری است. او برای کسب علم و دانش، به نجف، تهران و شهرهای دیگر سفر کرد و سپس، با کوله‌باری از علم و دانش، به وطن خویش بازگشت و همان جا سکنی گزید. از چگونگی درگذشت او اطلاعاتی در دست نیست. گویا جسد وی را مانند پدرش، به وادی السلام نجف منتقل کردند.^۲ آثار متعددی از محمد صالح استرآبادی بر جای مانده است؛ از جمله، شرح حال علماء و ادبای استرآباد. وی این رساله را در سال ۱۲۹۴ هجری قمری تألیف کرده و در آن، به شرح حال و معرفی آثار برخی علماء و ادیبان مشهور استرآباد پرداخته است.

استرآبادی بخشی از این کتاب را به شرح حال میرداماد اختصاص داده و درباره او آورده است:

«السید السند المعتمد، سناد الأحکام و عماد الإسلام، جامع المعقول والمنقول،

أعلم الحكماء و المتکلمین، میر محمد باقر الداماد الأسترآبادی - علیه الرحمة -»^۳.

وی پس از ذکر اتصال نسبی میرداماد به محقق کرکی، نوشته است:

«منشأ و مولد آن بزرگوار استرآباد است؛ لیکن توطن در اصفهان - صینت عن

طوارق الحدیثان - فرموده، مرقد شریف و مضجع منیعش در تحت فولاد اصفهان است...

در علم حکمت و کلام و معقول، فاضل جلیل و در علوم نقلیه و شرعیه و فقهیه و

اصولیه؛ بی بدیل و در شعر عربی و فارسی، ید طولی داشت»^۴.

استرآبادی درباره عبارات خاص میرداماد، موضع جالبی اتخاذ کرده و آورده است:

«الحق اعجوبه‌ای از اعاجیب روزگار بوده و در اوائل و اواخر مانند آن صاحب مناقب

و مفاخر، دیده‌ای ندیده و گوشتی نشنیده. ابونصر فارابی را «شریک سابق خود در تعلیم»

نام می‌برد و شیخ رئیس ابوعلی سینا را «شریک سلف خود در ریاست» ادا می‌فرماید؛

و قائل «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ»^۵، خالق جمیع اشیاء، گواه است که گزاف نفرموده؛ بلکه خیلی

هضم نفس و تواضع نموده و در کمال ادب با آن معلم و این رئیس حرکت فرموده»^۶.

۱. نگارستان سخن، ص ۸.

۲. نگر: «معرفی نسخه دست‌نویس کشکول برهان، تألیف محمد صالح استرآبادی»، ص ۱۲۶.

۳. نگر: استرآبادنامه، ص ۱۳۹.

۴. همان، ص ۱۴۰.

۵. البقرة ۳۱.

۶. همان.

وی در ادامه، به برخی آثار معروف میر اشاره کرده و رحلت میرداماد را در سال ۱۰۴۱ هجری قمری ثبت کرده است.^۱

۱.۵۱. تذکره روز روشن / مولوی محمد مظفر حسین صبا (۱۲۷۹- هجری قمری)

محمد مظفر حسین، متخلص به «صبا»، فرزند مولوی محمد یوسف علی، متخلص به «یوسف»، است. وی هنگام تألیف تذکره روز روشن هفده ساله بوده و پدرش در دستگاه نواب اسکندرییگم و بعداً نواب سلطان شاه جهان بیگم، مقام و منزلتی خاص داشته است. پس از طبع و نشر سه تذکره شمع انجمن و صبح گلشن و نگارستان سخن، محمد مظفر حسین صبا به قصد معرفی شعراء و معاصرانی که نام آن‌ها در تذکرها مذکور از قلم افتاده بود، تألیف تذکره روز روشن را آغاز کرد. این اثر در قیاس با سه تذکره پیش گفته، مبسوط‌تر بوده و گاهی لغزش‌های آن‌ها را نیز یادآور شده است.

تذکره روز روشن مشتمل بر شرح حال حدود دوهزاروپانصد تن از شعراء فارسی زبان ایرانی، هندی، ترکستانی، تاجیکی و افغانستانی است که تألیف آن در سال ۱۲۹۶ هجری قمری به پایان رسیده است. کتاب از حیث جمله‌بندی و عبارت‌پردازی به سبک هندی نوشته شده است و متن آن با دستور زبان فارسی مطابقت کامل ندارد. مؤلف گاهی از عبارات مسجع و مصنوع استفاده کرده که یادآور سبک دره نادره است.^۲

وی درباره میرداماد نوشته است:

«اشراق: میر محمد باقر داماد اصفهانی، مخاطب به «سیدالحکماء»، خلف میر شمس‌الدین و داماد ملا عبدالعال، مجتهد عهد شاه عباس صفوی؛ از این جهت به «داماد» اشتهار یافت. در علوم حکمیّه دستگاهی کامل داشت. أفق‌المبین و قبسات و ایماضات و صراط‌المستقیم از تصانیف اوست؛ و در سنه اربعین او ست و ثلاثین از مائه حادی عشر (۱۰۴۰ یا ۱۰۳۶) در نجف اشرف سفر آخرت گزید».^۳

همان‌طور که در مقدمه اشاره شد، مطالب تذکره‌نویسان هندی درباره میرداماد، عموماً با سهو و لغزش همراه است؛ چنان‌که محمد مظفر حسین صبا محلّ وفات میرداماد را نجف اشرف دانسته و درباره تاریخ درگذشت او، میان دو سال ۱۰۳۶ و ۱۰۴۰ مردّد بوده است. با چشم‌پوشی از این خطاهای تاریخی، سه نکته مهم در عبارات صبا به چشم می‌خورد: نخست آنکه وی از میرداماد با لقب «سیدالحکماء» یاد کرده است؛ در ثانی، وی را صاحب دستگاه فلسفی کاملی دانسته است؛ و سوم، مانند دیگر تذکرها، هندی بر آثار فلسفی میر تأکید کرده و از الأفق‌المبین و ایماضات نام برده است. صبا با نقل چند رباعی عاشقانه از میرداماد، شرح حال وی را به انجام رسانده است.

۱. نگر: همان، صص ۱۴۰-۱۴۱.

۲. نگر: تذکره روز روشن، صص د- و (مقدمه مصحح).

۳. همان، صص ۵۱-۵۲.

۱،۵۲. تاریخ منتظم ناصری / محمد حسن بن علی اعتماد السلطنه (۱۲۵۹-۱۳۱۳ هجری قمری)

محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مشهور به «صنیع الدوله»، مترجم و رئیس دارالطباعة و دارالترجمة ناصرالدین شاه بوده است. بیست و پنج سال نخست حیات مطبوعات در ایران، با نام محمد حسین خان اعتماد السلطنه عجین است. آثار وی در روزنامه دولت ایران، روزنامه دولتی، روزنامه ملّتی و روزنامه علمیّه دولت علیّه ایران، تألیف ده ها کتاب و رساله، نگارش صدها گزارش و مقاله، سازماندهی اداره روزنامه جات و دارالطباعة و نیز، تأسیس «وزارت انطباعات»، او را به شخصیتی برجسته در تاریخ فرهنگ و مطبوعات ایران بدل کرده است. از وی علاوه بر روزنامه خاطرات شخصی اش، آثار فراوانی همچون اسرار انحطاط ایران یا خواب نامه، تاریخ منتظم ناصری، صدرالتواریخ و مرآت البلدان به یادگار مانده است.^۱

محمد حسن خان در نگارش جلد پنجم مرآت البلدان، به جهت فراهم نبودن اطلاعات کامل و صحیح درباره برخی شهرها و روستاها، با مشکل روبه رو شد. علاوه بر این، تا آن روزگار کتاب کاملی درباره تاریخ عمومی جهان و ایران، بر اساس دوره های سلطنت پادشاهان، به زبان فارسی نوشته نشده بود؛ بدین جهت، وی به تألیف تاریخ منتظم ناصری روی آورد. این کتاب دربردارنده حوادث گوناگون از قبیل تولّد و ارتحال علماء و اعیان ممالک، اختراعات و انکشافات، شیوع امراض و برخی وقایع طبیعی - همچون خسوف و کسوف - است. وی گزارش های تاریخی خود را به تفکیک قاره های جهان، یعنی آسیا، اروپا، آفریقا و آمریکا، تنظیم کرده که در دوره خود، بی سابقه است. اعتماد السلطنه این کتاب را فاصله سال های ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۰ هجری قمری نگاشته و به ناصرالدین شاه تقدیم کرده است.

اعتماد السلطنه در دو موضع از تاریخ منتظم ناصری از میرداماد یاد کرده است. وی ذیل وقایع سنّه ۱۰۳۸ هجری قمری و پس از شرح وفات شاه عباس صفوی نوشته است:

«چون شاه صفی در روز دوشنبه، چهارم ماه جمادی الثانیّه این سال، در اصفهان به تخت سلطنت جلوس کرد، میر محمد باقر مشهور به «داماد» - قدّس سرّه - در جامع، خطبه به اسم او خواند و امرای اکناف و حکمرانان از اطراف به تهنیت و تعزیت آمده، چنان که رسم است بعضی تبدیل و برخی به مرکز حکومت خود تحویل نمودند».^۲

همچنین، در وقایع سنّه ۱۰۴۰ هجری قمری آورده است:

«وفات میر محمد باقر معروف به «داماد»، صاحب مصنّفات کثیره؛ و کتب مصنّفه میر محمد باقر - قدّس سرّه - به اغلاق و اشکال معروف و مشهور است».^۳

۱. نگر: مشاهیر مطبوعات ایران، ج ۱، ص ۳.

۲. تاریخ منتظم ناصری، ج ۲، صص ۱۷۹.

۳. همان، ص ۱۸۰.

۱،۵۳. غرقاب: تراجم أعلام القرن الحادي عشر و مابعدہ / سید محمد مهدی موسوی شفتی (۱۲۷۷؟-۱۳۲۶ هجری قمری)

سید محمد مهدی بن محمد علی موسوی شفتی از علماء قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری و از نوادگان سید محمد باقر شفتی اصفهانی است که اطلاعات چندانی از شرح حال و آثار او در دست نداریم. کتاب غرقاب از جمله آثار اوست که به شرح احوال، آثار و اندیشه‌های صد تن از علماء و اندیشه‌مندان شیعه در قرن یازدهم هجری قمری و بعد از آن اختصاص دارد. موسوی شفتی نگارش این اثر را در سال ۱۳۰۳ هجری قمری به انجام رسانده است. کلمه «غرقاب» نیز ماده تاریخی پایان تألیف کتاب است. بنا بر تصریح شفتی در مقدمه، مقصود اصلی او، معرفی دانشمندی است که در قرن یازدهم هجری قمری زیسته‌اند و شرح حال برخی اعلام پس از این دوره، به صورت استطرادی و تیمنی در کتاب آمده است.

یادکرد شفتی از میرداماد چنین است:

«السید المحقق والفاضل المدقق، المیر محمد باقر بن شمس الدین محمد، الملقب بـ«الداماد» و المتخلص بـ«الإشراق»... و كان محترماً غاية الاحترام عند الشاه عباس و سبطه الشاه صفی و عالماً متکلاً ماهرّاً في العقلیات»^۱.

وی پس از اشاره به نسبت میرداماد با محقق کرکی و معرفی برخی آثار او، حکایت حضور میرداماد و شیخ بهایی در رکاب شاه عباس و مرافقت میان آن دو را نقل کرده و در پایان نوشته است:

«أقول: لم يتفق الاتحاد بهذا الوصف لأحد ممن كان بعدهما أو قبلهما، إلا للسيد حجة الإسلام و رفيقه الشفيق الورع، الحاج محمد إبراهيم الكلّباسي - قدس الله سرهما - فإتّهما قد بلغا في الاحترام و الوداد»^۲.

وی سال وفات میرداماد را ۱۰۴۰ هجری قمری و نه سال پس از وفات شیخ بهایی ثبت کرده و محل وفات میر را نیز به خطا، نجف اشرف دانسته است.

۱،۵۴. طرائف المقال في معرفة طبقات الرجال / سید علی اصغر بن محمد شفیع جاپقلی بروجردی (- ۱۳۱۳ هجری قمری)

سید علی اصغر جاپقلی بروجردی، فقیه و رجالی قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری و فرزند محمد شفیع جاپقلی، فقیه، محدث و رجالی شهیر، است. وی آثار متعددی در علم رجال و حدیث نگاشته است؛ از جمله کتاب طرائف المقال که اثری نسبتاً جامع در بیان طبقات رجال حدیث است. این کتاب از یک «مقدمه»، ده «باب» و یک «خاتمه» تشکیل شده است. مؤلف در مقدمه به تعریف علم رجال و درایه و رموز استفاده شده در کتاب پرداخته است. «باب نخست» که بخش اعظم کتاب را در برمی‌گیرد، به طبقات علماء و محدثان از زمان مؤلف تا عصر اصحاب پیامبر ﷺ در سی و یک «طبقه» اختصاص یافته است. وی در ابواب دیگر، مباحثی همچون القاب نسبی و غیرنسبی محدثان، نام‌ها و احوال پیامبر اکرم ﷺ و امامان اهل بیت، فِرَق و مذاهب اسلامی، اسباب

۱. غرقاب: تراجم أعلام القرن الحادي عشر و مابعدہ، ص ۷۹.

۲. نگر: همان، ص ۸۱.

اختلاف مذاهب و اسباب توثیق و مدح و ضعف احادیث را بررسی کرده است. جابلقی در «خاتمه»، عالمان رجالی و کتب آن‌ها را معرفی کرده و زندگی‌نامه شخصی خود را آورده است.^۱ مؤلف در این اثر، در معرفی محدثان شیعی، بعد از آقا حسین خوانساری و قبل از ملا صدرا شیرازی، شرح حال مختصری درباره میرداماد آورده است که ظاهراً برگرفته از آثار متقدمان است: «المولی میرمحمدباقر الداماد، ابن بنت الشیخ الکرکی، معاصر للشیخ البهائی، أستاذی الأصل أصفهانی المسکن، فاضل جلیل متکلم، حکیم ماهر فی العقل و النقل، شاعر بالعربیة و الفارسیة، یروی عن خاله الشیخ عبدالعالی - رضوان الله علیه -».^۲

۱،۵۵. خاتمة مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل / میرزا حسین نوری طبرسی (۱۲۵۴-۱۳۲۰ هجری قمری)

میرزا حسین بن محمدتقی نوری طبرسی، معروف به «محدث نوری» و «صاحب مستدرک»، از محدثان شیعی قرن چهاردهم هجری قمری است. بزرگ‌ترین و معروف‌ترین اثر میرزای نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل در فقه است. این اثر دربردارنده احادیث فقهی است و به قصد تکمیل و استدراک کتاب وسائل الشیعة نگاشته شده است. وی با جست‌وجوی عمیق خود، به بسیاری از منابع و کتاب‌های معتبر روایی دست یافت که در وسائل الشیعة - به دلیل فقدان منابع یا بی‌اعتباری آن‌ها نزد شیخ حرّعاملی - روایتی از آن‌ها نقل نشده بود. این منابع، شصت و پنج کتاب روایی شیعی هستند که محدث نوری در خاتمة مستدرک الوسائل، اعتبار هر یک از آن‌ها را به اثبات رسانده است.^۳

محدث نوری در این اثر، مشایخ رجال و راویان حدیث را به ترتیب تاریخی معرفی کرده است. او در معرفی مشایخ صدر المتألهین، شرح حال مختصری از میرداماد بر اساس مطالب نجوم السماء کشمیری ارائه داده است. چنان‌که گذشت، گزارش نجوم السماء نیز برگرفته از منابع پیشین است. وی در پایان، درباره مشایخ میرداماد به اختصار سخن گفته است.^۴

۱،۵۶. لباب الألقاب فی القاب الأطیب / ملا حبیب‌الله شریف‌کاشانی (۱۲۶۲-۱۳۴۰ هجری قمری)

ملا حبیب‌الله شریف‌کاشانی، فقیه، مفسر و عارف اهل کاشان در قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری است. وی به علو مقام در علم و اخلاق شهرت داشت و پس از گذراندن درجات عالیّه حوزوی، مرجعیت دینی مردم کاشان را بر عهده گرفت. کاشانی دارای تألیفات متعدد در زمینه‌های مختلف است و تا دویست اثر برای او برشمرده‌اند.^۵ کتاب لباب الألقاب در موضوع تراجم و شرح حال علماء اسلامی - اعم از شیعه و سنی - و به

۱. نگر: مدخل «جابلقی، علی اصغر» در دانش‌نامه جهان اسلام (نسخه الکترونیک).

۲. طرائف المقال فی معرفة طبقات الرجال، ج ۱، ص ۸۰.

۳. نگر: خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۸ (مقدمه مصحح).

۴. نگر: همان، ج ۲، صص ۲۴۹-۲۵۳.

۵. نگر: أحسن التراتیب، ص ۱۲.

زبان عربی نوشته شده است. مؤلف پس از تعلیقاتی که بر کتاب ریاض المسائل نگاشته و آن را «ایضاح الرياض» نامیده، تألیف این کتاب را آغاز کرده و در آن، علماء مقدم بر صاحب ریاض و عده‌ای از علماء مشهور متأخر را بر اساس کنیه و لقب معرفی کرده است. شریف‌کاشانی ده «باب» را به شرح حال علماء شیعه اختصاص داده و در یک «خاتمه» به احوال علماء دیگر مذاهب اسلامی پرداخته است. وی تألیف این اثر را شب دوشنبه، ۲۱ رجب ۱۳۱۷ هجری قمری، به پایان رسانده است.

شریف‌کاشانی در «باب ششم» از لباب الألقاب، شرح حال مختصری از میرداماد عرضه کرده و آورده است:

«و منهم^۱ المیر الداماد: و هو محمد بن محمد الحسینی المدعو بالسید باقر. کان استرآبادی الأصل، أصفهانی الوطن، معاصر الشیخنا البهائی - رحمه الله - فاضلاً حکیماً متکلماً. و کان أبوه صهر المحقق الثانی معروفاً بـ «الداماد» و لذا اشتهر هو أيضاً به. و بالجملة، هو من أكابر العلماء و الحكماء و فضله فی العقلیات و النقلیات و الأدبیات أشهر من أن یذكر و من مؤلفاته القبسات و الرواشح و الصراط المستقیم و الحبل المتین و السبع الشداد و ضوابط الرضاع و غیر ذلك. توفي فی السنة الواحدة و الأربعین بعد الألف»^۲.

باری، او نیز مثل برخی گذشتگان، نام میر را «محمد» ثبت کرده، سال وفات او را ۱۰۴۱ هجری قمری دانسته و الحبل المتین را از مؤلفات وی بر شمرده است.

۱،۵۷. بهجة الآمال فی شرح زبدة المقال / ملا علی علیاری تبریزی (۱۲۳۶-۱۳۲۷ هجری قمری)

حاج ملا علی بن عبدالله علیاری، از علماء طراز اول در اوائل قرن چهاردهم هجری قمری بوده است، وی فقیه، اصولی، محدث، رجالی، طبیب، ریاضی‌دان، حکیم، متکلم، ادیب، شاعر و جامع معقول و منقول بوده است. ملا علی علیاری دارای آثار علمی فراوانی است؛ از جمله منظومه‌ای با نام منتهی الآمال فی تتمیم زبدة المقال که آن را در تکمیل کتاب المستطرفات فی النسب و الألقاب و الکنی، اثر سید حسین بن رضا بروجردی، سروده است. وی سپس، هردو منظومه را شرح داده و آن را بهجة الآمال نامیده است. علیاری در مقدمه این اثر، ضمن دوازده فصل، کلیاتی درباره علم رجال و مصطلحات آن ارائه داده است. سپس، در بیست و هشت «باب» و به ترتیب حروف الفباء، احوال رجال حدیث را بررسی کرده است.^۳ این کتاب در هفت مجلد به چاپ رسیده و تاریخ اتمام آن در پایان جلد هفتم، سال ۱۳۱۸ هجری قمری ثبت شده است.

علیاری در جلد ششم این کتاب و در شرح بیت «و السید الداماد سبط الکرکی / مقبضة

۱. تمام مداخل این کتاب با عبارت «و منهم» آغاز شده است.

۲. نگر: لباب الألقاب، ص ۳۶.

۳. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۳، ص ۱۵۹.

«الرضي» عجیب المسلك^۱ شرح حال نسبتاً مفصّلی از میرداماد آورده است؛ اما تمام گزارش او از متون تاریخی و تذکرة‌های پیشین رونویسی شده است و نکته جدیدی ندارد. پیش‌تر گذشت که این ماده تاریخ وفات میرداماد، مصادف با سال ۱۰۴۲ هجری قمری بوده و صحیح نیست. علیری نام میرداماد را بدین صورت ضبط کرده است:

«محمد بن باقر السید الفاضل و سلیل الأجد، الميرشمس الدین محمد الحسینی، الاسترآبادي الأصل»^۲.

بر این اساس، او نام میر را «محمد» فرزند «باقر» ثبت کرده است. وی در ادامه، شرح احوال و آثار میرداماد را به ترتیب از کتاب‌های لؤلؤة البحرین - که خود برگرفته از سلافة العصر و أمل الآمل است -، أمل الآمل، روضات الجنّات و حدائق المقربین نقل کرده است.

۱۰۵۸. هدية العارفين [و] إيضاح المكنون / اسماعیل پاشا بغدادی (۱۲۵۵-۱۳۳۸ هجری قمری)

اسماعیل بن محمد امین، معروف به «اسماعیل پاشا بغدادی» یا «اسماعیل پاشا بابان‌زاده»، کتاب‌شناس و تذکرة‌نویس مشهور عثمانی است. از زندگی او اطلاعات روشنی در دست نیست. تنها می‌دانیم که پس از دانش‌اندوزی و شهرت، به تشکیلات نظامی عثمانی وارد شده است. بغدادی در کنار امور اداری و نظامی، به فعالیت‌های علمی و تألیف نیز می‌پرداخته؛ چنان‌که از وی، دو اثر کتاب‌شناختی به نام‌های إيضاح المكنون و هدية العارفين برجای مانده است.^۳

وی کتاب هدية العارفين، أسماء المؤلفين و آثار المصنفين را به معرفی نویسندگان عثمانی و آثار آنان اختصاص داده و نه‌هزار نویسنده و پنجاه‌هزار کتاب را معرفی کرده است. این کتاب، پس از درگذشت مؤلف در استانبول منتشر شده است. کتاب إيضاح المكنون نیز ذیلی بر کتاب كشف الظنون حاجی خلیفه است که در قرن کتاب‌شناسی و در فاصله سال‌های ۱۲۹۵ تا ۱۳۳۳ هجری قمری، نوشته شده است.

اسماعیل پاشا در هر دو اثر، درباره آثار و احوال میرداماد سخن گفته است. گزارش او در این باره، با اشکال و اشتباه آمیخته است؛ اما از جهت بیان نگرش این عالم عثمانی به میرداماد، اهمیت دارد. وی در مواضع مختلف از آثارش، میر را با لقب «الأصبهاني» معرفی کرده و گاه وی را «الأسترآبادي» و «الحسینی» خوانده است. اسماعیل پاشا در کتاب هدية العارفين نوشته است: «إشراق الأصبهاني: محمد باقر بن السید شمس الدین محمد الأسترآبادي ثم الأصبهاني الشهير بـ«داماد»، المتخلص بـ«إشراق»، الشيعي، تولى رئاسة العلماء ببلاد العجم بعد البهاء العاملي، توفي بنجف الأشرف، سنة ۱۰۴۱»^۴.

۱. نگر: نخبة المقال، ص ۸۹.

۲. نگر: بهجة الآمال في شرح زبدة المقال، ج ۶، ص ۶۰۰.

۳. نگر: مدخل «بغدادی، اسماعیل پاشا» در دانش‌نامه جهان اسلام (نسخه الکترونیک).

۴. هدية العارفين، ص ۲۷۶.

اسماعیل پاشا به پیروی از محمدامین محبی^۱، از شیخ‌الإسلامی میرداماد پس از شیخ بهایی سخن گفته است. وی همچنین تاریخ وفات میرداماد را به اشتباه در سال ۱۰۴۱ هجری قمری ثبت کرده است. وی در ادامه، تصانیف میر را بر شمرده که در ضبط عناوین آن‌ها، بسیار خطا کرده است. وی دو کتاب میرسید احمد علوی عاملی را با نام‌های اللوامع الربانیة فی رد شبه النصرانیة و مصقل الصفا فی إبطال مذهب النصارى را در زمره آثار میرداماد بر شمرده است. همچنین، عناوین الإیماضات و التشریقات، تقویم الإیمان، الخلسة المملوکیة، شارع النجاة فی الفقه، الإیقاظات، القبسات و نبراس الضیاء را به اشتباه، به صورت «الإیماضات و التشریفات»، «تقویم الأعیان»، «خلة الملوك»، «شارع النجاة فی الحکمة»، «الفسطاط»، «القبسیات» و «نبراس الصبا» ثبت کرده است.^۲

اسماعیل پاشا در کتاب ایضاح المکنون نیز برخی تألیفات میرداماد مانند شارع النجاة، عیون المسائل و الجوابات فی أقوال الفرق، القبسات فی الحکمة، الأفق المبین و حبل المتین را معرفی کرده است. ضمن آنکه از حاشیه فضل حق خیرآبادی بر الأفق المبین میر نیز یاد کرده است.^۳

۱/۵۹. الفوائد الرضویة فی أحوال علماء المذهب الجعفریة [و] هدیة الأحباب فی ذکر المعروفین بالکنی و الألقاب و الأنساب / شیخ عباس قمی (۱۲۹۴-۱۳۵۹ هجری قمری) شیخ عباس بن محمد رضا قمی، مشهور به «محدث قمی»، فقیه، محدث، مورخ و خطیب قرن چهاردهم هجری قمری است. وی در سه حوزه قم، نجف و مشهد، سال‌ها به تحصیل و تدریس مشغول بوده است. شیخ عباس در بیست و دو سالگی به شهر نجف وارد شد و شش سال در آنجا اقامت گزید. پس از درگذشت محدث نوری در سال ۱۳۲۲ هجری قمری، نجف را ترک کرد و به ایران بازگشت. به تقاضای آقا حسین قمی در مشهد اقامت گزید و در مدت بیست و دو سال اقامت خود در آن شهر مقدس، آثار متعددی تألیف کرد.

شیخ عباس پس از واقعه مسجد گوهرشاد، قتل عام مردم و تبعید آقا حسین قمی، در سال ۱۳۵۴ هجری قمری به نجف بازگشت و تا پایان عمر در آنجا ماند. پیکر وی را پس از درگذشت، در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام به خاک سپردند.^۴ محدث قمی بیش از شصت تألیف به زبان‌های عربی و فارسی به یادگار گذاشت؛ از جمله مفاتیح الجنان، سفینه البحار و منتهی الآمال.

الفوائد الرضویة نیز از آثار شیخ عباس قمی، درباره سرگذشت علماء شیعه است. وی در این کتاب که در سال ۱۳۳۳ هجری قمری در مشهد تألیف شده، بیش از هزار و دویست تن از علماء مشهور شیعه را معرفی کرده است. وی قصد داشته است کتابی درباره احوال علماء و فقهاء بنویسد. ابتدا تحفة الأحباب فی نوادر آثار الأصحاب را در معرفی تعدادی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب ائمه هدی علیهم السلام و علماء زمان غیبت صغری نگاشت؛ اما برخی موانع او را از ادامه کار بازداشتند. شیخ عباس مایوس نشد و در سال ۱۳۳۳ هجری قمری و جوار حرم امام

۱. نگر: مدخل «خلاصة الأثر فی أعیان القرن الحادی العشر» (۱/۲۰) در همین نوشتار.

۲. نگر: همان، صص ۲۷۶-۲۷۷.

۳. نگر: ایضاح المکنون، ج ۱، ص ۱۰۹؛ ج ۲، ص ۳۸؛ ص ۲۲۰.

۴. نگر: «خاتم المحدثین: حاج شیخ عباس قمی»، صص ۶۰-۶۳.

رضا علیه السلام، الفوائد الرضویة فی أحوال علماء المذهب الجعفریة را تألیف کرد.^۱
 شیخ عباس قمی صفحاتی از کتاب الفوائد الرضویة را به شرح حال و معرفی آثار میرداماد اختصاص داده است. وی در این گفتار، از دیگر منابع و متون تاریخی مانند نجوم السماء، ریاض الشعراء، حدائق المقرّبین، سلافة العصر و تاریخ عالم آرای عباسی بهره برده است. شیخ عباس یادکرد خود را این گونه آغاز کرده است:
 «محمدباقر بن محمد الحسینی الأسترآبادی: سیّد اجلّ محقّق، نحریر و عالم مدقّق،
 خبیر حکیم متکلم، ماهر در عقلیات و کامل در نقلیات.

عقلی‌اش از قیاس عقل برون نقلی‌اش از قیاس نقل برون»^۲.

وی سپس از علّت تلقیب میر به «داماد» سخن گفته و به نقل از نجوم السماء و ریاض الشعراء، از رؤیای معروف محقّق کرکی یاد کرده است. همچنین، زهد و تعبّد میرداماد را از حدائق المقرّبین خاتون آبادی نقل کرده است. شیخ عباس قمی تاریخ وفات و مدفن میر را در ۱۰۴۱ هجری قمری و نجف اشرف ثبت کرده و به هر دو مادّه تاریخ رحلت میرداماد نیز اشاره کرده است.^۳ وی پس از ذکر گزیده‌ای از اشعار میر، مدحی از برادر شیخ حرّعاملی، احمد بن حسن، درباره میرداماد از کتاب الدرّ المسلوک آورده است.^۴ همچنین، برخی نثرهای مسجّع سیدعلی خان را درباره میرداماد نقل کرده و وصف فضل و کمالات صوری و معنوی میر را از عبارات اسکندریک منشی در تاریخ عالم آرای عباسی برگرفته است. شیخ عباس قمی پس از این مقدمه، در پنج بخش، توضیحات بیشتری درباره میرداماد ارائه داده است:

در بخش نخست، مصتفات میر را نام برده و در این بین، محتوای رساله اربعة آیام (زیارت جوادیّه و اعمال روز دحو الأرض)^۵ و انگیزه تألیف شرعة التسمیة را به نقل از میرلوحی، به طور

۱. نگر: الفوائد الرضویة، صص ۱۶-۲۰.

۲. همان، صص ۶۷۱-۶۷۲.

۳. نگر: مدخل «سفینه خوشگو» (۱، ۲۶) در همین نوشتار.

۴. شیخ عباس قمی در این موضع دچار سهو و خطا شده است؛ زیرا این ابیات در کتاب الدرّ المسلوک فی أحوال الأنبياء و الأوصیاء و الملوك وجود ندارند؛ بلکه بنا بر نقل سیدعلی خان در سلافة العصر، این ابیات در مدح میرزا ابراهیم همدانی سروده شده و از این قرارند:

«و زاد به الدین الحنیفی رفعة و شاد دروس العلم بعد دروسها
 و أحیا موات العلم منه بهمة یلوح علی الاسلام نور شموعها»

نگر: سلافة العصر فی محاسن أهل العصر، ج ۲، ص ۷۷۸.

۵. در این بخش از الفوائد الرضویة، نثر مسجّع سیدعلی خان به شکل نظم صورت بندی شده که به احتمال زیاد، خطای مصحح است.

۶. محدث قمی اعمال روز بیست و پنجم ذی القعدة و اعمال دحو الأرض را از رساله «أربعة آیام» میرداماد نقل کرده است. نگر: مفاتیح الجنان، اعمال ماه ذی القعدة. همچنین، در کتاب منتهی الآمال و در بخش مربوط به معرفی فرزندان امام کاظم علیه السلام به مطالب این رساله اشاره کرده است. نگر: منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۵۸.

مبسوط شرح داده است.

در بخش دوم، به دشواری قلم و سبک خاص میرداماد در نگارش اشاره کرده و آورده است: «در کلمات محقق داماد، عبارات رشيقه و لغات غریبه غیرمأنوسه بسیار است و فهمیدن کلمات آن جناب هنر است؛ چنان‌که در یکی از مکاتبات خود برای بعضی از اجلاء نوشته»^۱.

وی در بخش سوم نوشته است:

«از جناب میرداماد حکایت و نوادری نقل می‌شود که مقام ذکرش نیست. بلی، از عجایب آن است که گفته‌اند مدت چهل سال پای خود را از برای خوانیدن دراز نمود؛ و هم گویند مدت بیست سال فعل مباح از او صادر نگردید؛ و از سابق دانستی که در هر شب پانزده جزء قرآن تلاوت می‌کرده است»^۲.

بخش چهارم به نقل حکایت حضور میرداماد و شیخ بهایی در رکاب شاه عباس و مرافقت آن‌ها، از کتاب روضات الجنّات اختصاص دارد. شیخ عباس قمی در بخش پنجم، ماجرای خلسه ملکوتی میرداماد و حرزی که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به وی آموخته را بیان کرده و بدین ترتیب شرح حال میر را به پایان برده است.

کتاب هدیه الأحاباب فی ذکر المعروفین بالکنی و الألقاب و الأنساب نگاشته دیگری از شیخ عباس قمی و گزیده دو کتاب دیگر وی، یعنی الفوائد الرضویّة و غایة المنی، است. این کتاب در شرح حال برخی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) و جمعی از دانشوران و شاعران شیعه و سنی نگاشته شده است. محدث قمی در این اثر، اعلام را با لحاظ کنیه، لقب یا نسب و به ترتیب حروف الفباء معرّفی کرده است. وی ضمن معرّفی آن‌ها، اشعار عربی و فارسی و نکات تاریخی و اجتماعی لطیفی ذکر کرده است.

شیخ عباس قمی در این اثر نیز به شرح حال میرداماد پرداخته است. وی خلاصه‌ای از مطالب الفوائد الرضویّة را در این بخش نقل کرده و تفصیل مطلب را به آن کتاب ارجاع داده است. آنچه در این اثر تازگی دارد، اشاره مؤلف به ماده تاریخ «غما=۱۰۴۱» برای وفات میرداماد است.^۳

۱۶۰. تذکرة الشعراء / محمد عبد الغنی خان فرخ آبادی (-۱۳۳۴ هجری قمری)

محمد عبد الغنی خان فرخ آبادی از تذکره‌نویسان و ادیبان هندی در قرن چهاردهم هجری قمری است. یکی از آثار مشهور وی، تذکرة الشعراء، معروف به تذکره غنی، است. وی در این اثر، گزیده‌ای از شرح حال و ابیات شاعران پارسی‌گوی هندی و ایرانی را با لحاظ تخلص و به ترتیب حروف الفباء آورده است. وی ذیل تخلص مدخل «اشراق» نوشته است:

«میر محمد باقر داماد، پسر شمس الدین - داماد میر عبد العالی عاملی - است. داماد شاه عباس ماضی صفوی بوده، در انشاء شعر کمال قدرت داشته، تصانیف عالیه اش

۱. الفوائد الرضویّة، ص ۶۷۶.

۲. همان، صص ۶۷۷-۶۷۸.

۳. نگر: هدیه الأحاباب فی ذکر المعروفین بالکنی و الألقاب و الأنساب، صص ۲۳۸-۲۳۹.

مداّر علیه فضلاى نامدار است. مثنوى «مشرق‌الأنوار» از اوست»^۱.

فرخ‌آبادی همانند برخی تذکره‌نویسان هندی، شهرت «داماد» را به دامادی شاه عباس صفوی مستند دانسته است. وی در جدول اطلاعات همین صفحه، سال وفات میر را ۹۳۹ هجری قمری و وطن او را اصفهان نگاشته است.^۲

۱، ۶۱. رجال و مشاهیر اصفهان / میرسید علی جناب اصفهانی (۱۲۸۷-۱۳۴۹ هجری قمری)

میرسید علی جناب، مؤرخ و اصفهان‌شناس قرن چهاردهم هجری قمری است که بر پایه اطلاعات گسترده و عمیق خود درباره تاریخ، جغرافیا و مشاهیر اصفهان، آثار مختلفی درباره تاریخ و فرهنگ این شهر به قلم آورده است. وی علاقه و اهتمام خاصی به تألیف کتاب و امور فرهنگی داشت؛ چنان‌که برای تهیه کتب و مآخذ لازم برای تألیف آثارش، بسیاری از املاک خویش را به فروش رسانید.

کتاب رجال و مشاهیر اصفهان مهم‌ترین اثر جناب اصفهانی است. این اثر علاوه بر تحقیق دقیق و کامل درباره مشاهیر اصفهان، دربردارنده تاریخ شفاهی، اطلاعات شخصی مؤلف و اجتهادات اوست. مصحح رجال و مشاهیر اصفهان، نقدهایی بر آن وارد ساخته است؛ از جمله اینکه بعضی اشخاص را که شرح حال آنان در این اثر آمده، نمی‌توان در زمره مصدق مشاهیر به شمار آورد. همچنین، در بیان احوال برخی مشاهیر و دانشمندان، بیشتر بر حکایت‌های عوامانه مشهور تکیه شده و به جنبه‌های علمی، فرهنگی و مذهبی آن‌ها کمتر اشاره شده است. ماجراها و عاداتی نیز به مشاهیر و علماء دینی نسبت داده شده است که جای تأمل و بررسی دارند.^۳ چنان‌که خواهیم دید، گزارش جناب اصفهانی از احوال میرداماد، برخی نقدهای مصحح را تأیید می‌کند.

شرح حال میرداماد در کتاب رجال و مشاهیر اصفهان چنین آغاز می‌شود:

«میرمحمدباقر بن میرشمس‌الدین محمد حسینی داماد استرآبادی فندرسکی

- هم ولایتی میرابی القاسم فندرسکی، مدفون در تکیه میر تخت فولاد - اولاد دختری شیخ علی بن عبدالعالی کرکی عاملی که در زمان شاه اسماعیل معناً سلطنت را دارا بوده است و اندازه شهرت و شکوه ظاهری او مقتضی شده است. پدر میر چون دختر او را گرفته است، دامادی او، لقب خانوادگی آن‌ها می‌شود؛ و معلوم است خود میرشمس‌الدین هم از اعیان بوده است که توانسته آن دختر را بگیرد»^۴.

جناب اصفهانی از معدود مورّخانی است که از میرداماد با لقب «فندرسکی» یاد کرده‌اند. وی همچنین، علاوه بر اشاره به جایگاه سیاسی و اجتماعی محقق کرکی، از عظمت و عزّت پدر میرداماد نیز سخن گفته است. وی سپس با اشاره به جایگاه میرداماد در دربار صفوی، نوشته است:

«میر، طرف ملازمت و معلّمی شاه را دارا بوده است؛ و بعد، شاه صفی را هم به تخت نشانید؛ و با اینکه در فلسفه، اول شخص آن وقت بوده است... جهت بسیاری

۱. تذکرة الشعراء، ص ۱۳.

۲. نگر: همان.

۳. نگر: رجال و مشاهیر اصفهان، ج ۱، صص ۳۰-۳۴ (مقدمه مصحح).

۴. همان، ج ۲، ص ۵۳۲.

ملازمت در سفر و حضر شاه، کمتر کسی از او استفاده می‌کرده است؛ بلکه اتفاقاً از کتب و رسائل تألیفیّه او هم، بعد از او کسی استفاده نکرده است»^۱.

این مدّعا با گزارش مورّخانی که از رونق و گرمی مجالس درس میرداماد سخن گفته‌اند، آشکارا در تعارض است؛ اما جناب اصفهانی، سخن خود را با نقل قولی از مجلسی اوّل تحکیم کرده است: «ملا محمد تقی مجلسی در شرح مشیخه کتاب فقیه - که تمجید استاد خود، ملا عبدالله شوشتری، صاحب دو مدرسه اصفهان - را نوشته است، می‌گوید: انتشار فقه و حدیث از ایشان (شوشتری) شده؛ اگرچه غیر از ایشان هم در اصفهان بوده‌اند - مقصود میر و شیخ بهایی است - ولی کار زیاد داشتند و زمان تدریس آن‌ها کم بوده است»^۲.

البته، میرسیدعلی جناب، چند سطر بعد از موضع خود قدری عدول کرده و نوشته است: «جمعی نزد او تحصیل کرده‌اند؛ براندازه‌تر آن‌ها ملاصدرای شیرازی است که عمده شهرت میر را بعضی از شاگردی او دانسته‌اند»^۳.

وی پس از اشاره به چند اثر معروف میرداماد، از «عبارات غیر مأنوسه» و «لغات غیر عادیّه» در آن‌ها یاد کرده و نوشته است:

«عبارات مغلّظه میر، مضمونی را در افواه انداخته که وقتی نکیر و منکر از او پرسیدند: «من ربّک؟»، او جواب گفت: «أسطقس فوق أسطقس». به درگاه الهی شکایت او را بردند. خطاب به آن‌ها رسید که او را رها کنید که در ایّام حیات نیز کلماتی می‌گفت، من نفهمیدم!»^۴.

ظاهراً جناب اصفهانی نخستین مورّخی است که این حکایت ساختگی را مکتوب کرده؛ اما پیداست که نقل شفاهی این ماجرا، در روزگار وی رایج و دایر بوده است. او بر این باور است که طالبان علم، بیش از نگاشته‌های میر، از آثار شیخ بهایی و ملاصدرای استفاده کرده‌اند؛ زیرا آثار میرداماد برای مبتدی و منتهی فایده‌چندانی ندارد. او در ادامه، از خصلت اعتماد به نفس میرداماد و نحوه یادکرد او از دیگران سخن گفته و نوشته است:

«نهایت مدحی که از هر حکیم یا دانشمند بزرگی می‌نماید، همین قدر که او را مثل خود می‌نویسد»^۵.

میرسیدعلی جناب درباره زهد و عادات معنوی میرداماد، مطالبی از حدائق المقرّبین نقل کرده است. سپس، به مکاتبه تند میرداماد با ملا عبدالله شوشتری اشاره کرده و بر این باور است که مخاطب میر در حکایت مندرج در أربعة ایّام^۶، شیخ بهایی بوده است. او با اشاره به خلسه معروف

۱. همان، صص ۵۳۲-۵۳۳.

۲. همان، ص ۵۳۳.

۳. همان، ص ۵۳۵.

۴. همان.

۵. همان.

۶. میرداماد نوشته است: «قبل از این زمان به سی و شش سال، که داعی دولت قاهره از تصنیف کتاب صراط مستقیم فارغ شده بود، در دارالسلطنه قزوین، پادشاه جمجاه، مغفور مرحوم شاه عباس را در یکی از ایّام اربعه

میرداماد، به تعریض و کنایه نوشته است:

«از این حکایت می‌توان تصوّر کرد مقام شخصی را که خلع بدن و عروج می‌کند و بعد به کراهِت می‌آید به این عالم جسمانی، چگونه در ملازمت شاه مستبّد خودآرایی و خودنمایی می‌کند؟»^۱.

درباره مدّعا و قضاوت جناب اصفهانی، لازم به ذکر است که: اوّلًا، نامه میرداماد به ملا عبدالله شوشتری، واپسین حلقه مناظرات فقهی و حدیثی این دو دانشمند بزرگ است.^۲ طبیعی است که داوری در این باره، نیازمند اطلاع از تمام - یا اکثر - مراحل این مناظرات است. ثانیاً، چنان‌که پیش‌تر گذشت، میرداماد با شیخ بهایی در برخی مباحث علمی اختلاف نظر داشته است؛ اما دلیل متقنی در دست نیست که نشان دهد مخاطب تمام خرده‌گیری‌های میر، شیخ بهایی بوده است. به نظر می‌آید که جایگاه میرداماد در منازعات فقهایی عصر صفوی، هنوز نیازمند پژوهشی جدّی و فراگیر است.

میرسیدعلی جناب ذیل مدخل «میرابوالقاسم فندرسکی»، با اشاره به اختلاف مرام میرفندرسکی با میرداماد، آورده است:

«در وطن و عصر و زمان، با میرمحمدباقر داماد موافق؛ و در حالات و اخلاق، با او مخالف؛ چه میرمحمدباقر از خانواده اعیان و مفتخر به انتساب شیخ عبدالعلی کرکی بود و هم اغلب روزگار خود را در خدمتگزاری شاه عباس می‌گذرانید؛ حتی حاضر بود که زیارت برای او بخواند و شاه تبعیّت او را بنماید؛ لیکن این بزرگ‌مرد (میرفندرسکی) از معاشرت اعیان احتراز داشت و همواره با لباس پشمینه فرومایگان، مصاحبت با فقرا می‌نمود»^۳.

جالب آنکه که میرسیدعلی جناب به ویژگی‌های ظاهری میرداماد توجّه داشته و او را «فربه و عظیم‌الجثّه» توصیف کرده است. وی وفات میر را در سال ۱۰۴۰ هجری قمری، در منزلی بین کربلا و نجف، ثبت کرده و مدفن او را مجهول دانسته است. وی همچنین، خطای مؤلّف مجمع‌الفصحاء

بر پشت بام مسجد «پنجه‌علی» تعلیم و تلقین زیارت می‌کرد؛ به طریق مذکور. بعضی از معاصرین که کمال شهرت داشت، معارض شده، از روی تعجب گفت: نماز زیارت قبل از زیارت چه صورت دارد؟ می‌باید که بعد از زیارت بوده باشد. فقیر در جواب گفت که شما را اشتباهی واقع شده است. اگر زیارت از نزدیک، باشد نماز زیارت مؤخّر از زیارت می‌باشد؛ و اگر از دور باشد، زیارت مؤخّر است از نماز زیارت. مجادله و مناظره به طول انجامید. آخر الامر کتاب‌ها حاضر ساخته، به عبارت صریحه الزام و اسکات معاصر مناظر حاصل شد» («أربعة أیام»، صص ۶۷۴-۶۷۵).

۱. رجال و مشاهیر اصفهان، ج ۲، ص ۵۳۵.

۲. علاءالملک شوشتری مدّعی است که اکثر مناظرات آن‌ها در حضور شاه عباس صفوی برگزار می‌شده است: «الفقیه عبدالله بن علی... را با سید فاضل ذکی، میرمحمدباقر داماد، در محفل فردوس شمایل پادشاه جهان و مرشد ناس، شاه خورشیدمنزلت، عباس، اتفاق مباحثه بسیار افتاده؛ و در هر مرتبه غلبه ملّا را بوده» (فردوس در تاریخ شوشتر، ص ۶۸).

۳. رجال و مشاهیر اصفهان، ج ۳، ص ۵۵۷.

را در ضبط تاریخ وفات میر، اصلاح کرده است.

جناب اصفهانی از معدود مورّخانی است که به اخلاف و اعقاب میرداماد اشاره کرده‌اند. وی نوشته است:

«چند خانواده از او در اصفهان به نام «میردامادی» معروف می‌باشند. فرزند میر «میرزاصدر» نام داشته و و فرزند او، «میرزا غیاث‌الدین»، متخلص به «خیال»...^۱. چنان‌که پیش‌تر گذشت، میرزا صدرا از نوادگان دختری میرداماد است که به اشتباه او را فرزند میر دانسته‌اند.^۲

۱/۶۲. الکنی و الألقاب [و] سفينة البحار و مدينة الحكم والآثار / شیخ عباس قمی (۱۲۹۴-۱۳۵۹ هجری قمری)

الکنی و الألقاب اثر دیگر شیخ عباس قمی است که به زبان عربی تألیف شده است. وی این اثر را در سال ۱۳۵۷ هجری قمری در بعلبک لبنان و دو سال پیش از وفات خود تألیف کرده است.^۳ به گفته آیه‌الله شبیری زنجانی، این کتاب را میرزا محمدعلی اردوبادی تحریر کرده و شرط کرده است که نامی از او در میان نباشد.^۴

مؤلف در این کتاب به معرفی شخصیت‌هایی پرداخته است که با کنیه، لقب یا نسبت مشهورند؛ اعم از علماء مشهور شیعه و سنی، شاعران، ادیبان، و امرای نامدار. او در خلال معرفی اشخاص، نکات ادبی، اخلاقی، علمی و اشعار و لطایف فراوانی عرضه کرده است. محدث قمی در شرح حال افراد، با مراعات ایجاز، تنها به ذکر نکات مهم بسنده کرده است. وی در «باب اول» افرادی را معرفی کرده است که با کنیه «أب» مشهورند، «باب دوم» را به شخصیت‌هایی اختصاص داده که به «ابن» شهرت دارند؛ و در «باب سوم» به معرفی صاحبان لقب و نسب پرداخته است.

وی در «باب سوم» و ذیل حرف «میم» شرح حال مختصری از میرداماد آورده و نوشته است:

«الداماد: السید الأجل، محمدباقر بن محمد الحسینی الأسترآبادی المعروف بـ «المیرداماد». المحقق المدقق، العالم الحکیم، المتبحر النقّاد، ذوالطبع الوقّاد، الذی حلّی بعقود نظم و جواهر نثره عواطل الأجیاد، و سبق بجواد فهمه الصافنات الحیاد، سَمّی «الداماد» لأنّ والده کان صهراً للمحقّق الثانی - رضوان الله علیه - فیدعی «داماداً»، ثمّ انتقل هذا اللقب إلى ولده».^۵

محدث قمی سپس، وصف سیدعلی خان را درباره میرداماد، از سلافة العصر نقل کرده و خلاصه‌ای از مطالب کتاب حدائق‌المقربین را آورده است. او در این اثر نیز سال وفات میرداماد را ۱۰۴۱ هجری قمری ضبط کرده است.

۱. همان، ج ۲، ص ۵۳۵.

۲. نگر: مدخل «تذکره ریاض‌العارفین» (۱/۴۲) در همین نوشتار.

۳. نگر: محدث ربّانی، ج ۱، ص ۷۴۳.

۴. نگر: جرعه‌ای از دریا، ج ۲، ص ۶۰۴.

۵. الکنی و الألقاب، ج ۲، ص ۲۲۶.

شیخ عباس قمی به مناسبت عنوان این مدخل، به افراد دیگری که با لقب «داماد» شهرت داشته‌اند، اشاره کرده است. وی دربارهٔ میرزا صالح عرب نوشته است:

«وقد يطلق «الداماد» على السيد العالم الفقيه، الميرزا صالح الشهير بـ«العرب الموسوي الحائري الطهراني»، المتوفى سنة ١٣٠٣، ابن السيد حسن الشهير بـ«الداماد»؛ لأنه كان صهراً للمير سيد على المحقق، صاحب الرياض، فكان يدعى «داماداً» ثم انتقل هذا اللقب إلى ولده المذكور»^۱.

کتاب سفینه البحار معروف‌ترین اثر حدیثی شیخ عباس قمی و مهم‌ترین تألیف دربارهٔ بحار الأنوار علامه مجلسی است. بنا به تصریح محدث قمی، او مدت بیست سال از عمر خود را برای تألیف این کتاب صرف کرده است. وی بر این باور بود که برخی مطالب بحار الأنوار در محل مناسب خود ذکر نشده‌اند؛ از این رو، سفینه البحار را در قالب فهرستی کاربردی برای بحار الأنوار تنظیم کرد. شیخ عباس قمی با ارائه برخی رموز برای ابواب، مجلدات و صفحات بحار الأنوار و برخی اعلام، محققان را در دستیابی به احادیث این کتاب یاری کرده است. وی رمز سه حرفی «دمد» را به میرداماد اختصاص داده و ذیل آن، شرح حال مختصری از میر عرضه کرده است. تمام مطالب این بخش، برگرفته از کتاب الکنی و الألقاب است.^۲

۱.۶۲۳. أعيان الشيعة / سيد محسن امين (١٢٨٢-١٣٧١ هجری قمری)

سید محسن امین حسینی عاملی، فقیه، ادیب و تذکره‌نگار شیعی اهل جبل عامل لبنان است که نسب او به زید بن علی می‌رسد. او برای تحصیل علوم دینی به نجف اشرف هجرت کرد و در آنجا به درجهٔ اجتهاد رسید. افزون بر علوم دینی، در ادب نیز تبخّر فراوان داشت و در کنار سرودن اشعار عربی، مقاله‌هایی در زمینهٔ نقد شعر می‌نگاشت. کتاب أعيان الشيعة معروف‌ترین اثر اوست که در شرح حال بزرگان شیعه به زبان عربی نوشته شده است. این کتاب، جامع‌ترین دانش‌نامه دربارهٔ بزرگان شیعه در دولت‌های اسلامی است که با مقدمه‌ای در شرح عقاید تشیع و اصول و فروع دین همراه است. سید محسن امین در این کتاب، علماء شیعهٔ دوازده امامی - اعم از فقهاء و اصولیان، فلاسفه و منطقیان و متکلمان، مفسران و ادیبان، جغرافی‌دانان و مورخان، پزشکان و ستاره‌شناسان و هنرمندان - را از صدر اسلام تا روزگار خود، در قالب ۱۱۷۳۳ مدخل معرفی کرده است.^۳

وی مدخل شمارهٔ ۹۸۸۸ را به معرفی میرداماد اختصاص داده و آورده است:

۱. همان، صص ۲۲۷-۲۲۸.

علاوه بر میرزا صالح عرب، سید حسین بن رفیع‌الدین حسینی آملی، مشهور به «سلطان العلماء»، نیز به «داماد» شهرت داشته است. وی از شاگردان میرداماد و داماد شاه عباس صفوی بوده است. چنان‌که پیش‌تر نیز گذشت، برخی مورخان به اشتباه میر را داماد شاه عباس دانسته‌اند. نگر: إحقاق الحق وإزهاق الباطل، ج ۱، ص ۱۳۷ (مقدمهٔ مصحح). همچنین، فردی با نام «میرزا محمد باقر داماد» در قرن سیزدهم هجری قمری در هند می‌زیسته که از ملازمان سید دلداری نقوی بوده است. نگر: مرآت الأحوال جهان‌نما، ج ۱، ص ۴۹۹.

۲. نگر: سفینه البحار، صص ۴۶۳-۴۶۴.

۳. نگر: «کوشش‌های حسن‌الأمین در به‌ثمررساندن أعيان الشيعة و تألیف مستدرکات آن»، ص ۶.

«السید محمدباقر بن المیر شمس الدین محمد الحسینی الأسترآبادی الأصل المعروف بـ«المیر الداماد»... کان فیلسوفاً ریاضیاً متفتناً فی جمیع العلوم الغربیة، شاعراً بالعربیة و الفارسیة و یتخلّص بـ«إشراق»، و کان مقرباً جداً لدى الشاه عباس الصفوی... و هو معاصر للشیخ البهائی، هاجر إلى خراسان و عراق العجم»^۱.

جالب است که سید محسن امین به تسلط میر بر ریاضیات و علوم غربیه نیز اشاره کرده و از مهاجرت وی به عراق سخن گفته است. وی پس از اشاره به اتصال نسبی میر با محقق کرکی و وجه تلقیب او به «داماد»، از دو استاد معروف میرداماد یاد کرده و از شاگردان میرداماد، قطب‌الدین اشکوری و صدرالدین شیرازی را نام برده است.^۲

سید محسن امین قبل از بازشماري مؤلفات میر، به قلم خاصّ وی اشاره کرده و نوشته است: «وله آثار باقیة فی الحکمة و أصول الدین و الفقه و غیرها. و عباراته فی بعض مؤلفاته غیر خالیة من التعقید و قد یستعمل فی عناوین کلامه ألفاظاً تفرّد باستعمالها بحال شبیه بالتعقّر»^۳.

وی سپس، برای تأیید مدّعی خود، عناوین خاصّ برخی فصول کتاب ضوابط الرضاع را ذکر کرده است. سید محسن امین در ادامه، به معرفی آثار میرداماد پرداخته و حدود بیست عنوان را فهرست کرده است.^۴ وی این فهرست را با مراجعه به فضائل السادات سید محمد اشرف علوی عاملی تکمیل کرده است. لازم به ذکر است که سید محسن امین در ثبت تاریخ و محلّ وفات میرداماد، دچار خطا شده و نوشته است:

«توفي سنة ۱۰۴۱ في النجف لما جاء لزيارة مشاهد العراق مع الشاه صفي الصفوي»^۵.

۱، ۶۴. ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة أو اللقب / محمد علی مدرّس تبریزی (۱۲۷۳-۱۲۹۶ هجری قمری)

میرزا محمد علی مدرّس تبریزی، مشهور به «مدرّس خیابانی»، از دانشمندان و عالمان مشهور معاصر است. وی علاوه بر اجتهاد در فقه، در ادبیات فارسی، ادبیات عرب، لغت، حدیث، درایه،

۱. أعيان الشيعة، ج ۴۴، صص ۱۱۳-۱۱۴.

۲. جالب است که بسیاری از تذکرة نویسندگان و مورّخان، در برشماری شاگردان میرداماد، از میر سید احمد علوی عاملی یاد نکرده‌اند؛ در حالی که سید احمد، خاله‌زاده، داماد و برجسته‌ترین شاگرد میر و جدی‌ترین مدافع عقاید او بوده است. برخی عدم شهرت او را ناشی از تعصّب وی بر آراء استاد دانسته‌اند؛ به‌ویژه که در کتاب اللغات الإلهیة فی العشرات البهائیة بر آراء شیخ بهایی خرده گرفته است. مقام بلند سید احمد علوی عاملی در فلسفه اسلامی، همچنان ناشناخته باقی مانده است. در میان متأخران، تنها کسی که به شخصیت فلسفی او توجّه کرده، هنری کرین است. وی ذیل گفتاری با عنوان «جریان میرداماد»، به بررسی آثار و عمق بینش سید احمد و گرایش‌های اشراقی او پرداخته است. نگر: فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، صص ۱۰۲-۱۰۹.

۳. أعيان الشيعة، ج ۴۴، ص ۱۱۴.

۴. وی همانند دیگر تذکرة نویسندگان، در معرفی آثار و تألیفات میرداماد، گاه دچار لغزش شده است. برخی از این خطاها را ذیل مدخل «ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة أو اللقب» (۱، ۶۴) در همین نوشتار، اصلاح کرده‌ایم.

۵. همان، ص ۱۱۳.

حکمت، کلام، هیئت و نجوم قدیم نیز تبخّر داشته است. از مدرّس خیابانی تألیفات متعدّدی به جای مانده که مشهورترین آن‌ها کتاب ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة أو اللقب است. این اثر کتابی فارسی در شرح احوال و آثار دانشمندان، عارفان، فیلسوفان، ادیبان، شاعران و پزشکان جهان اسلام است. مؤلف در نگارش این اثر، از حدود هفتاد و سه اثر مهم بهره برده که در مقدمه کتاب، فهرست تفصیلی آن‌ها را ارائه داده است.

ریحانة الأدب مشتمل بر یک «مقدمه»، پنج «باب» و یک «خاتمه» است. شیوه کار مؤلف چنین است که ذیل هر مدخل، با نثری روان و ساده، به شرح حال و معرفی آثار اعلام پرداخته است. وی در هر مدخل و به مناسبت‌های مختلف، فواید ادبی و تاریخی فراوانی عرضه کرده است. همچنین، عکس و نمونه دستخط تعدادی از اعلام را نیز ضمیمه کرده است. وی در پایان هر مدخل، منابع خود را با استفاده از رموز اختصاری معرفی کرده است. این کتاب برای اولین بار در سال ۱۳۲۶ هجری شمسی به انتشار رسید.

مدرّس تبریزی با استفاده از متن قصص العلماء، روضات الجنات، قاموس الأعلام، مجمع الفصحاء، تاریخ عالم آرای عباسی، نخبة المقال و متفرقات الذریعة، شرح حالی مختصر از میرداماد عرضه کرده و در ابتدای آن نوشته است:

«میرمحمدباقر بن شمس الدین محمد، استرآبادی الأصل، اصفهانی المنشأ و الموطن، نجفی المدفن، اشراق التخلّص، میرداماد الشهرة؛ و گاهی به «داماد» و «سید داماد» نیز ملقب، دخترزاده محقق کرکی، علی بن عبدالحالی سابق الذکر و پدرش به دامادی محقق مذکور مفتخر بود؛ و به همین جهت، به «داماد» شهرت داشت و بعد از وفات او ارثاً لقب مشهوری افراد خانواده او که من جمله همین میرداماد است، گردید»^۱.

وی پس از ذکر القاب میرداماد، رؤیای معروف محقق کرکی را به نقل از واله داغستانی حکایت کرده است. همچنین با اشاره به متن قاموس الأعلام، خاطرنشان کرده است که بی‌اطلاعی مؤلف عثمانی از حال ایرانیان و قلت تتبع او، سبب شده است که دامادی شاه عباس را علت تلقیب میر به «داماد» بدانند.

مدرّس خیابانی سپس، در توصیف شخصیت علمی میرداماد آورده است:

«میرداماد از فحول و متبخرین علمای قرن یازدهم امامیه و اعظم فلاسفه و حکمای اسلامیه، جامع علوم عقلیه و نقلیه و اصلیه و فرعیه، حکیم بصیر و متکلم خبیر و در حلّ بعضی از مشکلات فقهیه و حدیثیه نیز بی‌نظیر بوده است... میرداماد در بعضی مصنفاتش خود را در مقام معلّمی با فارابی هم طراز و در ریاست حکمای اسلامیه با شیخ‌الرئیس انباز می‌دارد. علاوه بر مراتب علمیه، در زهد و تقوا و عبادات و قیام او به وظائف مقرّره دینیّه نیز نوادری منقول است. گویند که در تمامی اوقات

۱. مدرّس تبریزی سعی کرده است تمام آثار - حتی نوشته‌های کم‌اهمیت - را معرفی کند. نگر: ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة أو اللقب، ج ۱، ص ۳۱ (مقدمه مصحح).

۲. همان، ج ۶، ص ۵۶.

تکلیف خود به جمعه و جماعت و ادای نوافل یومیّه مواظبت داشت»^۱.

وی در ادامه، ماجرای حضور میرداماد و شیخ بهایی در رکاب شاه عباس و مراقبت آن‌ها را نقل کرده و به صورت گذرا، عقاید خاص و نادر میر را مرور کرده است. سپس، حدود پنجاه اثر از میرداماد را بر اساس حروف الفباء معرفی کرده است. البته، این گزارش حاجتمند تکمیل و اصلاح است.

می‌دانیم که میرداماد در مواضع گوناگون، از برخی تألیفات خود با عناوین مختلف یاد کرده و تعدادی از آثار او بیش از یک نام دارند. این ویژگی باعث شده تا برخی مورخان و تذکره‌نویسان، عناوین مختلف یک اثر را به منزله آثار جداگانه در نظر گرفته و معرفی کنند.^۲ مؤلف ریحانة الأدب نیز عناوینی مانند «الإعضالات» و «أنموذج العلوم»، «دیوان شعر» و «مشرق الأنوار»، «التصحیحات و التقویات» و «تقویم ایمان»، «حاشیه شرح مختصر عضدی» و «شرح مختصر الأصول عضدی» را دو مرتبه معرفی کرده است.

وی همچنین، از آثار منحول و مفقودی همچون تأویل المقطعات فی أوائل السور القرآنیّة، تشریق الحقّ^۳، جیب الزوایة^۴، حبل المتین^۵ و نبي الجبر و التفویض یاد کرده است. مدرّس تبریزی نام رساله التصحیفات را به صورت «التصحیحات» ثبت کرده و از دو اثر جداگانه با عنوان «تقدمة تقویم ایمان» و «شرح تقویم ایمان» نام برده که عنوان صحیح آن، «شرح تقدمه تقویم ایمان» است. او برای بازنمود دستخط میرداماد، تصویر اجازه وی به کاتب صحیفه کریمه سجّادیّه را نیز در کتاب خود کلیشه کرده است.^۶

مدرّس خیابانی پس از نقل گزیده اشعار میرداماد، به اختلاف اقوال در تاریخ وفات وی پرداخته و خود بنا بر ماده تاریخ «عروس علم دین را مرده داماد»، سال ۱۰۴۰ هجری قمری را صحیح دانسته است. او همچنین، با نقل ماده تاریخ «مقبضه الراضي عجیب المسلك» از نخبه‌المقال، خاطرنشان کرده است که حامیان تاریخ ۱۰۴۱ هجری قمری، این مصرع را با کلمه «الرضی» و قائلان

۱. همان، ص ۵۷.

۲. برای مثال، «التصحیحات و التقویات»، «التصحیح و التقویم» و «تصحیح العقاید» نام‌های دیگر تقویم ایمان میرداماد هستند که برخی مورخان، هریک از این عناوین را به طور جداگانه در زمره آثار میرداماد معرفی کرده‌اند.

۳. چنان‌که گذشت، افندی نیز در کتاب ریاض العلماء از این اثر نام برده است. نگر: مدخل «ریاض العلماء و حیاض الفضلاء» (۱، ۲۴) در این نوشتار.

۴. این رساله درباره کاربرد برخی مسائل هندسی در علم هیئت بوده که میرداماد در رساله نصف النهار خود به آن ارجاع داده است. اسدالله معطوفی آن را در علم مثلثات و مبحث «سینوس» دانسته است. نگر: تاریخ فرهنگ و ادب گرگان و استرآباد، ص ۱۵۹. هنوز نسخه‌ای از این کتاب به دست نیامده است.

۵. این اثر را برای نخستین بار، سیدعلی خان مدنی در کتاب سلافة العصر به میرداماد منسوب کرده است و تراجم اقتباس شده از سلافة العصر نیز از آن یاد کرده‌اند. احتمال می‌دهیم که حبل المتین را به اشتباه از میرداماد دانسته‌اند.

۶. نگر: ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة أو اللقب، ج ۶، ص ۵۷.

به ۱۰۴۲ هجری قمری، آن را با «الراضي» نقل کرده‌اند.^۱

۱. تاریخ اصفهان و ری و همه جهان / محمد حسن جابری انصاری (۱۲۸۷-۱۳۷۶ هجری قمری)

میرزا حسن خان جابری انصاری اصفهانی، متخلص به «محنت» و «جابری»، مورخ، ادیب و شاعر توانای اصفهانی است. وی در جوانی به دستگاه ظل السلطان وارد شد و همزمان، در محضر استادانی همچون میرزا حسین همدانی، آخوند کاشی و میرزا جهانگیرخان قشقایی به تحصیل علم پرداخت. وی در فعالیت‌های سیاسی نیز وارد بود و در ماجرای مشروطیت، به صف آزادی خواهان پیوست. نیاکان او اغلب از صدور و مستوفیان و منشیان روزگار خویش بوده‌اند و خود او به تدریس اشتغال داشته است.^۲ میرزا حسن خان دارای آثار و نوشته‌های فراوان به نظم و نثر است. وی در شمارش آثار منشور خود نوشته است:

«مجملاً بیش از سه میلیون سطر در حساب و انشاء قلم زدم، همه بیهوده؛ جز سی و چهار جلد کتب معدوده».^۳

وی همچنین، تعداد اشعار پارسی و تازی خود را قریب به شش هزار بیت دانسته است.^۴ کتاب تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، مشهورترین تألیف میرزا حسن خان جابری انصاری است که سال ۱۳۲۲ هجری شمسی در اصفهان به چاپ رسید. انصاری در اواخر حیات و برای تکمیل این اثر، تألیف جدیدی آغاز کرد و آن را جلد سوم تاریخ اصفهان در «حالات علماء و حکماء و عرفاء و نامداران و زمامداران و شعراء و اطباء و خطباء و خطاطان و دیگر هنرمندان نامی اصفهان» نام نهاد؛ اما هنوز بیش از هشتاد صفحه آن تدوین نشده بود که چشم از جهان فرو بست. این اثر پس از مرگ نویسنده، به شکلی نامطلوب منتشر شد. در سال ۱۳۷۸ هجری شمسی، بخش تاریخ و جغرافیای تاریخ اصفهان و ری و همه جهان به انضمام این جلد ناتمام، با نام تاریخ اصفهان و به اهتمام جمشید مظاهری به چاپ رسید.

جابری انصاری در این اثر، شرح حال مختصری از میرداماد عرضه کرده و در ابتدای آن نوشته است: «میر محمدباقر داماد: متخلص به «اشراق»، نظر به حکمت اشراقی. اگرچه نژاد بزرگوارش از استرآباد بوده؛ ولی از خردی در اصفهان پرورده».^۵

عمده مطالب وی برگرفته از آثار پیشینیان است؛ اما نکته جدیدی که بدون ذکر منبع بدان اشاره کرده، حضور میرداماد در اصفهان در دوران خردسالی است. وی سپس، از وجه تلقیب میر به «داماد» و تعبّد و زهد او سخن گفته و آثار مشهور وی را برشمرده است. او نیز در ثبت تاریخ رحلت و مدفن میر دچار خطا شده و نوشته است:

۱. نگر: همان، صص ۵۶-۶۲.

۲. نگر: تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، ص ۲۸۷.

۳. همان، ص پنج (مقدمه مصحح)، در گفتاورد از گزارش زندگانی پیر عری از علم، شیخ جابری.

۴. نگر: همان.

۵. همان، ص ۳۰۸.

«در نجف رحلت نموده، به سال یک هزار و چهل. مدفنش را میان کربلا و نجف نوشته‌اند»^۱.

جابری انصاری در پایان، گزیده‌ای از اشعار عرفانی میرداماد نقل کرده است.

۱، ۶۶. طبقات أعلام الشيعة [و] مصنفی المقال في مصنفی علم الرجال / شیخ آقابزرگ طهرانی (۱۲۹۳-۱۳۸۹ هجری قمری)

محمد محسن بن علی منزوی طهرانی، مشهور به «شیخ آقابزرگ»، فقیه و کتاب‌شناس بزرگ شیعی در قرن سیزدهم هجری قمری است. از وی آثار متعددی به جای مانده که مهم‌ترین آن‌ها دو دائرةالمعارف الذریعة إلى تصانیف الشيعة در معرفی کتاب‌ها و آثار شیعه و طبقات أعلام الشيعة در شرح احوال و آثار رجال شیعی است.

طبقات أعلام الشيعة به شرح حال رجال شیعه از قرن چهارم تا چهاردهم هجری قمری اختصاص دارد. این کتاب به تعداد قرون غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف، به یازده بخش تقسیم شده است. مؤلف هر بخش را به قرنی از سده چهارم تا چهاردهم هجری قمری اختصاص داده و برای هر دفتر، علاوه بر عنوان کلی «طبقات أعلام الشيعة»، عنوانی فرعی و مجرّا انتخاب کرده است. شیخ آقابزرگ در این اثر، علاوه بر شرح حال اعلام شیعه، از فضای حاکم بر زندگانی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعیان نیز سخن گفته است؛ از این رو، می‌توان طبقات أعلام الشيعة را در زمره منابع معتبر تاریخ شیعه بر شمرد. پس از وفات شیخ آقابزرگ در نجف اشرف، فرزند ارشد او، دکتر علی نقی منزوی که آن هنگام در بیروت می‌زیست، مسوده‌های کتاب را به لبنان برد و همه مجلدات کتاب، با اشراف و تصحیح او منتشر شد.^۲

شیخ آقابزرگ تهرانی در مجلد هشتم از طبقات أعلام الشيعة که با عنوان فرعی «الروضة النضرة في علماء المائة الحادية عشرة» نام‌گذاری شده، شرح حال میرداماد را ذکر کرده است. وی میر را با شهرت «الأستربادي الأصفهاني» معرفی کرده و درباره او نوشته است:

«محمد باقر الداماد: ابن المير شمس الدين محمد الحسيني الاستربادي الأصفهاني، و المدفون بالنجف و المتخلص بـ «إشراق»...»^۳.

شیخ آقابزرگ طهرانی که از مجتهدان حوزه تذکره‌نویسی و کتاب‌شناسی معاصر به شمار می‌رود، پس از اشاره مختصر به وجه تلقیب میر به «داماد»، با استناد به تقریظ محمدامین شریف استرآبادی بر اجازه‌های میرداماد از استادانش^۴، تاریخ ولادت وی را در سال ۹۷۰ هجری قمری برآورده است. وی بر این اساس، مدّعی افتدی را که سنّ میرداماد را هنگام وفات بیش از هشتاد سال دانسته^۵، رد کرده است. او در ادامه، خاطرنشان کرده است که میرداماد در اجازه مفصلی که برای شاگردش،

۱. همان.

۲. نگر: «نقد و بررسی تاریخ تشیع بر مدار طبقات اعلام الشيعة»، ص ۱۴.

۳. طبقات أعلام الشيعة، ج ۸، ص ۶۷.

۴. نگر: مدخل «عرفات العاشقین و عرصات العارفین» (۱، ۳) در همین نوشتار.

۵. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۴۲.

محمد محسن حسینی خادم رضوی در سال ۱۰۳۳ هجری قمری نوشته^۱، از چهار تن از اساتید خود نام برده است که عبارت اند از: عبدالعالی بن علی (فرزند محقق کرکی و دایی میر)، عبدالعلی بن محمود خادم چاپلی، حسین بن عبدالصمد (پدر شیخ بهایی) و سید ابوالحسن عاملی. او همچنین، به مباحثات میرداماد با فخرالدین سَمّاکی استرآبادی نیز اشاره کرده است.

شیخ آقابزرگ به نقل از میرزاعصوم اصفهانی در کتابی با نام أحسن السیر، آورده است که میرداماد در سومین پنجشنبه شعبان سال ۱۰۴۰ هجری قمری، در منطقه «بئر مجنون»، بین کربلا و نجف، درگذشته و در روز جمعه، با حضور گروهی از علماء و سادات نجف، در سرداب جدش، محقق کرکی، دفن شده است. شیخ آقابزرگ همچنین، به تاریخ وفات میرداماد در کتاب‌های سلافة العصر و الأمل الآمل اشاره کرده و ماده تاریخ امانی را از تذکره نصرآبادی نقل کرده است. وی در معرّفی آثار میرداماد، گزیده‌ای از مطالب سلافة العصر، ریاض العلماء، تعلیقة أمل الآمل و لؤلؤة البحرین آورده و به نقش سید احمد علوی عاملی در گردآوری اشعار میر اشاره کرده است. نکته مهم آن است که شیخ آقابزرگ در پایان این شرح حال، برای نخستین بار به نسل پسری میرداماد اشاره کرده و نوشته است:

«و رأیت مشجرة نسب بعض أحفاد المیر الداماد، قد أمضاها الشاه سلیمان الصفوی بحظه و خاتمه»^۲.

وی در پانویس این مطلب آورده است:

«و هي هكذا: المیر محمد علی بن المیر قیاس بن المیر مصطفی بن المعلم الثالث، المیر محمد باقر الداماد، بن محمد بن محمود بن عبدالکریم بن محمد بن مرتضی بن علی بن کمال الدین بن قوام الدین بن عبدالله بن صادق بن محمد بن هاشم بن علی بن مرعش ابن عبیدالله بن احمد بن الحسین الأصغر بن الإمام زین العابدین السجّاد - علیه السلام -».

بدین ترتیب، شیخ آقابزرگ طهرانی ما را با احفاد میرداماد آشنا می‌کند؛ نسلی که سرسلسله سادات حسینی سیستان به شمار می‌روند.^۳

کتاب مصقّی المقال فی مصتفی علم الرجال از دیگر آثار سودمند شیخ آقابزرگ طهرانی است. این اثر در زمره کتاب‌شناسی‌های موضوعی است و به معرّفی عالمانی اختصاص دارد که آثاری در علم رجال تألیف کرده‌اند. شیخ آقابزرگ ذیل نام مؤلفان کتب رجالی شیعه، شرح کوتاهی از زندگی و آثار رجالی آنان ارائه داده و محتوای مطالب آن‌ها را به اختصار مرور کرده است. وی از

۱. تاریخ این اجازه در نسخه دست‌نویس طبقات أعلام الشيعة به شکل صحیح آمده؛ اما در نسخه چاپی، به اشتباه ۱۰۳۳ هجری قمری ثبت شده است.

۲. احتمالاً مراد وی، کتاب خلاصة السیر میرزاعصوم خواجگی اصفهانی است.

۳. طبقات أعلام الشيعة، ج ۸، ص ۷۰.

۴. نگر: همان، صص ۶۷-۸۰.

۵. نگر: إحقاق الحق وإزهاق الباطل، ج ۱، ص ۱۳۱ (مقدمه مصحح).

سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۶۸ هجری قمری به جمع‌آوری و تألیف این اثر مشغول بوده است.^۱ مصقّی المقال در سال ۱۳۷۸ هجری قمری با اشراف فرزند مؤلف، دکتر احمد منزوی، تصحیح و منتشر شده است. شیخ آقابزرگ ظهرانی ذیل مدخل «محمدباقر بن محمد الأسترآبادی» پس از معرّفی مختصر میرداماد، از آثار رجالِ وی سخن گفته است. وی تنها آثاری را معرّفی کرده است که تا آن زمان منتشر شده‌اند؛ لذا، تنها از دو کتاب الرواشح السماویة و حاشیة علی اختیار الرجال للکشی نام برده و به دیگر آثار رجالِ میرداماد اشاره نکرده است.^۲

۱،۶۷. معجم المؤلفین: تراجم مصنّفی الکتب العربیّة / عمر رضا کّحّاله (۱۳۲۳-۱۴۰۸ هجری قمری)

عمر رضا کّحّاله، نویسنده، مورّخ و تذکره‌نویس مشهور عرب و اهل سوریه است. وی در خانواده‌ای بازرگان به دنیا آمد و به تبعیّت از سنت خانوادگی به کار تجارت روی آورد و به کشورهای مختلف سفر کرد. کّحّاله چندی پس از بازگشت به دمشق، در کتابخانه ظاهریه مشغول به کار شد. محیط کتابخانه فرصتی مناسب جهت مطالعات و تحقیقات تاریخی و اجتماعی برای وی فراهم آورد.^۳ از این نویسنده پُرکار و پُرآوازه عرب حدود هفتاد اثر باقی مانده که معجم المؤلفین و مستدرک آن، مهم‌ترین آن‌هاست. کّحّاله در این کتاب، مؤلفان آثار عربی را از روزگار قدیم تا عصر خود معرّفی کرده است. البتّه، تأکید وی بیشتر بر نویسندگان کشورهای سوریه، لبنان، فلسطین، مصر و عربستان بوده است. او در جلد نهم از معجم المؤلفین و ذیل مدخل «محمد الداماد» گزارش مختصری درباره میرداماد آورده و نوشته است:

«محمدباقر بن محمد الحسینی، الأسترآبادی الأصل، المعروف بـ«المیر الداماد»، فقیه، أصولی، حکیم، ریاضی، شاعر، مشارک فی أنواع من العلوم. کان مقرباً لیدی الشاه عبّاس الصفوی، و توفّی بالنجف. من تصانیفه الكثيرة: رسالة فی الحدوث العالم، رسالة فی الرضاع، الأفق المبین فی الحکمة الإلهیّة، الأنموذج و دیوان الشعر».^۴

وی وفات میرداماد را در نجف و در سال ۱۰۴۱ هجری قمری ثبت کرده است.

۱،۶۸. تذکره باقریه / محمدباقر ساعدی خراسانی (۱۳۴۶-۱۴۲۴ هجری قمری)

محمدباقر ساعدی خراسانی، متخلّص به «ساعد»، روحانی شیعی، عارف نامی، نویسنده، مترجم و شاعر قرن چهاردهم هجری قمری است. وی نزد پدر و پس از آن، نزد اساتید نامدار در حوزه علمیّه خراسان و دانشکده معقول و منقول تهران تحصیل کرد. سپس، در جایگاه معلّم در مدارس مشهد به تدریس مشغول شد.

ساعدی در تصوّف، مرید ادیب‌العرفاء، عماد‌العارفین، شیخ حسن خاوری، ملقب

۱. نگر: فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲. نگر: مصقّی المقال فی مصنّی علم الرجال، صص ۹۰-۹۱.

۳. نگر: أعلام دمشق فی قرن الرابع عشر الهجري، ص ۳۸۳.

۴. معجم المؤلفین: تراجم مصنّی الکتب العربیّة، ج ۹، ص ۹۳.

به «منظور علی شاه نعمت‌اللهی»، بود و بعد از کسب دو اجازه از او، به لقب طریقتی «سعادت علی شاه» منسوب شد. وی علم اعداد و رمل و جفر را نزد منظور علی شاه تحصیل کرده است. از ساعدی خراسانی کتاب‌های متعددی به صورت تألیف، ترجمه و شرح آثار دانشمندان شیعه به جای مانده است.

تذکره باقریه اثری مخطوط و نسبتاً ناشناخته از تألیفات ساعدی خراسانی است که به معرفی علماء، عرفاء و صاحب منصبانی اختصاص دارد که نام آن‌ها «محمدباقر» یا «باقر» بوده است. وی در آغاز کتاب و جهت تیمن و تبرک، شرح حال امام محمدباقر علیه السلام و برخی اصحاب و شاگردان ایشان را آورده و آن را با زندگی‌نامه خودنوشت و معرفی آثار خویش به پایان برده است. تألیف این کتاب در روز شنبه، ۵ جمادی‌الأول سال ۱۳۸۴ هجری قمری، به پایان رسیده است. بخش مفصلی از این اثر به شرح حال میرداماد اختصاص یافته است. ساعدی خراسانی از تذکره‌نگاران متأخر است و اطلاعات مندرج در تذکره باقریه برگرفته از منابع متقدم و دست‌اول است؛ اما تتبع او بسیار گسترده و استنباط او بسیار دقیق است؛ از این رو، بخش مربوط به شرح حال میرداماد را در این اثر، به صورت مفصل معرفی خواهیم کرد.

ساعدی خراسانی در این اثر، از میرداماد با تعبیر «میرمبرور» یاد کرده و عمده مطالب مندرج در شرح حال وی را از کتب نجوم‌السماء، ریحانة‌الأدب، تذکره نتایج‌الأفکار، ریاض‌الشعراء، تذکره غنی (تذکره‌الشعراء)^۱، أمل‌الآمل، تذکره نصرآبادی، روضات‌الجنات، سلافة‌العصر، تاریخ عالم‌آرای عباسی، الفوائد‌الرضویة، قصص‌العلماء و برخی آثار میرداماد برگرفته است. وی مطالب را در چند بخش کلی با این عناوین تنظیم کرده است:

«نسب و خاندان»، «نظرات نویسندگان»، «آغاز تحصیل»، «اساتید و مشایخ»، «اجازات»، «حافظه»، «موقعیت علمی»، «موقعیت عمومی»، «شاگردان»، «اسفار»، «زهد و تقوا»، «آثار نثری»، «آثار نظمی»، «نامه‌ها»، «تقریظ»، «میرداماد و شیخ بهایی»، «مشاعره»، «سال وفات»، «خاندان».

ساعدی خراسانی از معدود تذکره‌نویسانی است که توجه ویژه‌ای به پدر میرداماد داشته است. وی شرح حال میر را چنین آغاز کرده است:

«میرمحمدباقر فرزند میر شمس‌الدین محمد از مفاخر قرن یازدهم هجری است. پدرش، شمس‌الدین محمد، از سادات بزرگوار استرآباد و از مردان باحقیقت و وارسته زمان خود و داماد شیخ اجل، علی بن عبدالعالی کرکی، بوده و هرکسی که میرمبرور را ستوده، از وی به نیکی یاد کرده»^۲.

وی سپس، از اجازه شیخ عبدالعالی کرکی به میرداماد، استنباط کرده است که میرشمس‌الدین پیش از سال ۹۸۳ هجری قمری وفات یافته است. ساعدی با اشاره به وجه تلقیب میر به «داماد»، داستان رؤیای معروف محقق کرکی را نقل کرده است. وی در ادامه، تصریح کرده است که برخی

۱. مؤلف از این اثر در تذکره خود استفاده کرده؛ اما به جهت ویژگی‌های نشر کتاب و اعلان روی جلد آن، عنوانش را سهواً «ارمغان آصنی» ثبت کرده است.

۲. تذکره باقریه (نسخه خطی)، ص ۱۰۱۹.

مورخان به اشتباه، این لقب را به دامادی شاه عباس مستند کرده‌اند. او پس از اشاره به نقد مؤلف ریحانة الأدب، از برخی تذکرها که این اشتباه در آن‌ها راه یافته، نام برده است.

ساعدی خراسانی ذیل عنوان «نظرات نویسندگان»، الفاظ و القاب و عباراتی را که مؤلفان کتب مذکور در وصف میرداماد به کار گرفته‌اند، نقل کرده است. او «آغاز تحصیل» میرداماد را به نقل از اسکندربیک منشی در مشهد مقدس دانسته و به مباحثات میرداماد با فخرالدین سَمَکی استرآبادی اشاره کرده است.

مؤلف تذکره باقریه ذیل عنوان «اساتید و مشایخ» میرداماد، ضمن آنکه از استعداد و نبوغ میر سخن گفته، متن اجازه شیخ حسین بن عبدالصمد و شیخ عبدالعالی بن علی کرکی به میرداماد را نقل کرده است. سپس، دو اجازه میرداماد به سیداحمد علوی عاملی را که در سال‌های ۱۰۱۷ و ۱۰۱۹ هجری قمری صادر شده‌اند، آورده و متن اجازه میر به سیدحسین کرکی را نیز در دنباله آن‌ها نقل کرده است. ساعدی خراسانی در ذکر «حافظه» ی میرداماد، به نقل اسکندربیک منشی استناد کرده است. وی بهترین معرف «موقعیت علمی» را عبارات و اشارات متقدمان دانسته و با اشاره به تلقیب میر به «معلم ثالث»، آورده است:

«نگارنده گوید: نه تنها میر مبرور خود را «معلم» می دانسته؛ بلکه شاگردان و مستفیدان از محضر جناب او وی را به همین عنوان می شناخته‌اند. میرسیداحمد مذکور می نویسد: روایت می‌کنم از سید اجل افخم، قدوة العلماء المتبحرین، أسوة الفضلاء و المجتهدین، أستاذی و أستاذ الكلّ فی الكلّ، ثالث المعلمین امیر محمدباقر الداماد الحسینی»^۱. ساعدی سپس، حکایت گفت‌وگوی ملاصدر و تاجر را درباره میرداماد، از قصص العلماء نقل کرده است. وی ذیل عنوان «موقعیت عمومی»، به جایگاه و منزلت اجتماعی و سیاسی میر اشاره کرده و ماجرای بدینی شاه عباس به میرداماد را از سلافة العصر نقل کرده است. همچنین، ذیل عنوان «شاگردان»، به جامعیت شخصیت میرداماد اشاره کرده و با استنباط از اجازات وی چنین نوشته است:

«محضر میر مبرور در آن روزگار، از نافع‌ترین محاضر و جامع‌ترین آن‌ها بود؛ زیرا میر بزرگوار جامع معقول و منقول بود و هرکس مایل هر رشته‌ای از فنون و علوم بود، می‌توانست از مقام علمی او استفاده کند؛ و چنانچه از اجازه‌های او استفاده شد، میر نامدار علاوه بر کتب خود، در فن حکمت، کتاب شفاء و اشارات و شرح آن را تدریس می‌کرده و در فن تفسیر، تفسیر زنجشیری و در فقه، قواعد علامه و شهید را مورد توجه قرار می‌داده؛ و شاگردان او بسیارند»^۲.

سپس در معرفّی شاگردان، ملاصدر را «اکبر شاگردان» و میرسیداحمد علوی عاملی را «تالی میر» دانسته است. وی همچنین از میرزا محمدقاسم گیلانی، قطب‌الدین لاهیجی، ابوالقاسم

۱. همان، ص ۱۰۳۷.

۲. همان، صص ۱۰۳۸-۱۰۳۹.

استرآبادی^۱، حکیم جبرئیل تبریزی^۲، ملافضل قائنی^۳، میرلوحی و سید حسین عاملی مفتی در زمره شاگردان میر نام برده است. دقت و نکته‌سنجی ساعدی خراسانی را می‌توان ذیل عنوان «اسفار» به وضوح مشاهده کرد؛ چنان‌که با مطالعه برخی تذکرها و متون پیشین، تعدادی از سفرهای میرداماد را همراه با ذکر سال استخراج کرده است. وی در برشماری اسفار میر، از بیت المقدس، حجاز، شیراز، عتبات عراق، قزوین، قم (سال ۱۰۱۱ هجری قمری)، کاشان (سال‌های ۹۸۸ و ۹۳۳ هجری قمری)، مشهد مقدس رضوی (سال ۹۷۹ و ۹۸۷ هجری قمری)، اصفهان و یزد نام برده است.^۴ ساعدی خراسانی در وصف «زهد و تقوا»ی میرداماد، برخی حکایات مشهور را در این باره - همچون امتناع چهل ساله میر از درازکردن پا، تقید او به نوافل شبانه‌روزی، پرهیز وی از انجام فعل مباح و تلاوت نیمی از قرآن در هر شب - نقل کرده است. پس از آن، به خلسه‌های ملکوتی میرداماد اشاره کرده و متن یکی از آن‌ها را به فارسی ترجمه کرده است.

ساعدی خراسانی در این تذکره، آثار میرداماد را به تفکیک «آثار نثری» و «آثار نظمی» معرفی کرده است. وی ابتدا به ثقل عبارات میر و دشواری فهم آن‌ها اشاره کرده و چند قول معروف را در این باره نقل کرده است. طبق روال، وی در معرفی تألیفات میرداماد به منابع متقدم استناد کرده است؛ به همین دلیل، برخی سهوها و اغلاط آن منابع به گزارش ساعدی خراسانی نیز راه یافته است. ساعدی خراسانی به نقل از شیخ آقابزرگ طهرانی در الذریعة، حکایت سرایش ماده تاریخ رساله خلسه الملکوت را در محضر شاه عباس، بیان کرده است. ماجرا از این قرار است که میرداماد این رساله را به شاه عباس اهداء کرد و شاه صفوی در همان مجلس، از حاتم بیگ اردوبادی - که در سرودن ماده تاریخ بسیار ماهر بود - ماده تاریخ این اثر را طلب کرد. حاتم بیگ از میر پرسید: کتاب شما در چه علمی است؟ میر پاسخ داد: در کل علوم. پس حاتم بیگ به بداهت گفت: «کل علوم از خلسه

۱. منظور مؤلف، سید ابوالقاسم حسینی استرآبادی، معروف به «میرفندرسکی»، است. البته، شاگردی میرفندرسکی نزد میرداماد مسلم نیست و در بخش دوم این نوشتار، اشاره‌ای بدین مطلب خواهیم داشت.

۲. علاوه بر حکیم الملک نظام‌الدین احمد گیلانی، میرزا محمد قاسم گیلانی و حکیم جبرئیل تبریزی، دو شاگرد مستقیم میرداماد هستند که در هندوستان اقامت داشته و در محافل علمی و حکومتی آنجا تأثیرگذار بودند. نگر: تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ص ۴۶؛ مآثر رحیمی، ج ۳، صص ۳۶-۴۶.

۳. برخی منابع، افضل‌الدین قائنی را استاد شیخ بهایی در مشهد دانسته‌اند. نگر: «قسمتی از تذکره خیرالبیان در شرح احوال و آثار علما و شعرای عصر صفوی»، ص ۴۲. با این حساب، طبعاً شاگردی او نزد میر معقول نیست. تنها سرنخ موجود، مدحی است که قائنی درباره میرداماد سروده است. نگر: خلاصة الأشعار و زبدة الأفكار (بخش اصفهان)، ص ۲۸۰.

۴. آگاهی از سفرهای میرداماد، نتیجه دقت در دیوان اشعار اوست. در نسخه کتابت‌کرده عبدالرحیم بن میرزا محمد حسین خوزانی اصفهانی از دیوان میرداماد (نسخه شماره ۱۴۵، کتابخانه مجلس شورای اسلامی)، به مکان و زمان سرودن برخی از اشعار اشاره شده است. این اشارات تنها در چاپ نخست دیوان میرداماد به تصحیح میرزا محمد شفیع (چاپ ۱۳۵۰ هجری شمسی) آمده است. علاوه بر این، تفحص در متون تذکره‌نویسان معاصر با میرداماد، مانند تقی‌الدین کاشانی، اسکندربیک منشی، اوحدی بلبانی و...، اطلاعات مفیدی در این زمینه به دست می‌دهد.

ملکوتیه به در رود». حاصل این ماده تاریخ، موافق با ۱۰۲۰ هجری قمری است.^۱ ساعدی در ادامه این بخش، به نقل از الفوائد الرضویة، انگیزه و دلیل تألیف شرعة التسمیة را بیان کرده است.

وی ذیل «آثار نظمی»، ضمن آنکه به طبع شعری و تخلص میرداماد اشاره کرده، به خطا نوشته است: «میر مبرور دو کتاب با عنوان دیوان و مثنوی مشرق‌الأنوار داشته است»^۲.

وی سپس، نمونه‌ای از غزلیات، رباعی‌ها و قصاید میر ذکر کرده است. او در ادامه، علاوه بر اشاره به ادبیات منشیانه میرداماد، متن نامه‌های او به شیخ بهایی و ملاعبده الله شوشتری و پاسخ شوشتری را آورده است.^۳ وی پس از نقل نامه میر به شوشتری، نوشته است:

«از این نامه استفاده می‌شود میر مبرور از سخنانی که فیما بین رد و بدل شده، به شدت متأثر و ناراحت گردیده که این‌گونه نامه به معظم له نگاشته است؛ و الا مقام میر بالاتر از این است که امثال این سخنان سخت را به زبان قلم جاری سازد»^۴.

ساعدی در ادامه، متن «تقریظ» میرداماد بر یکی از آثار سیداحمد علوی عاملی را نقل کرده است. سپس، به روابط «شیخ بهایی و میرداماد» پرداخته و به نقل از روضات الجنات، از دوستی و الفت دیرینه آنان سخن گفته است. جالب است که شیخ محمدباقر ساعدی خراسانی، با استناد به دلایل مختلف، تأکید کرده است که مخاطب خرده‌گیری‌های میرداماد، شیخ بهایی نیست. وی مخاطب عتاب‌آمیز میان این دو عالم ربانی را بسیار بعید دانسته است.

ساعدی خراسانی در ابتدای شرح حال میر، سخنان برخی نویسندگان را در مدح میر نقل کرده بود. وی بار دیگر به نقل کلام کسانی پرداخته است که میرداماد را به نظم ستوده‌اند. وی در این بخش از ابیات ملافاضل قائنی، احمدبن حسن - برادر شیخ حرّعاملی -^۵، رکن‌الدین مسعود طبیب و زلالی خوانساری نمونه‌هایی ذکر کرده است.

مؤلف در ادامه و ذیل «سال فوت»، به تاریخ تولّد و وفات میرداماد اشاره کرده است. ساعدی خراسانی تحقیق گسترده‌ای درباره میرداماد انجام داده و اسناد فراوانی را درباره او مشاهده و مطالعه کرده است؛ اما در ذکر تاریخ میلاد و وفات میر، دچار لغزش شده است. بنا بر تحقیق او، تاریخ تولّد میر سال ۹۵۸ یا ۹۶۳ هجری قمری و سال وفات او، ۱۰۴۱ هجری قمری است. ساعدی در پایان این بخش، ماده تاریخ ملاعبده الله کرمانی را ذکر کرده است.

ساعدی خراسانی شرح حال میرداماد را با توضیح مختصری درباره خاندان میرداماد، همچون سیداحمد

۱. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۷، ص ۲۴۰.

این حکایت علی‌رغم شهرت فراوان، با یافته‌های تاریخی چندان مطابق نیست. در سرنویس نسخه‌ای از خلصة الملکوت که از خط مؤلف استنساخ شده، تاریخ تألیف کتاب، رجب ۱۰۱۶ هجری قمری ثبت شده است. نگر: خلصة الملکوت (نسخه خطی)، برگ ۵۵. علاوه بر این، خلصة الملکوت منحصرأ در موضوع مابعدالطبیعة است، نه کُلّ علوم.

۲. تذکره باقریه (نسخه خطی)، ص ۱۰۵۲.

۳. ظاهراً برداشت ساعدی از پاسخ نامه شوشتری، چندان صحیح نیست.

۴. همان، ص ۱۰۵۹.

۵. چنان‌که پیش‌تر گذشت، این مدح درباره میرداماد نیست. نگر: مدخل «الفوائد الرضویة» (۱، ۵۹) در همین نوشتار.

علوی عاملی، سید عبدالحسین علوی عاملی و سید محمد اشرف علوی عاملی^۱ به پایان برده است.

۱، ۶۹. یادنامه سید بحر العلوم میردامادی / سید مصلح الدین مهدوی (۱۳۳۴-۱۴۱۶ هجری قمری)

سید محمد حسین مهدوی اصفهانی، مشهور به «مصلح الدین»، تاریخ نگار، محقق، مترجم و مدرس معاصر اصفهانی است. او در حوزه علمیّه تحصیل کرده و دارای اجازات متعدّد از علماء و مجتهدان عصر است. وی با اجازة آية الله بروجردی رحمته الله علیه به تدریس ادبیات عرب و تعلیمات دینی در دبیرستان مشغول شد. از او بیش از هفتاد مقاله و کتاب بر جای مانده که بسیاری از آن‌ها درباره مشاهیر دینی اصفهان است. یادنامه سید بحر العلوم اثری است که وی به درخواست سید محمود میردامادی (فرزند سید بحر العلوم) نگاشته و ذیل این اثر، شرح حالی نسبتاً جامع درباره میرداماد و خاندان سید بحر العلوم نیز آورده است.

مهدوی اثر خود را با تاریخچه مختصری از عهد صفویه آغاز کرده و پس از برشماری علماء و دانشمندان نامور این عصر، اولاد میر سید احمد علوی عاملی، داماد و شاگرد میرداماد، را به تفصیل معرفی کرده است. سید بحر العلوم میردامادی نیز از نوادگان همین خاندان است. وی پس از توضیح مختصر درباره محقق کرکی، دو پسر و چهار داماد وی، به معرفی نوادگان او پرداخته است. میرداماد اولین شخصیت از نوادگان محقق کرکی است که مهدوی در این اثر، شرح حال وی را بیان کرده است. بسیاری از مطالبی که مؤلف در این بخش آورده، برگرفته از آثار متقدّمان است. مهدوی پس از اشاره به برخی تذکرها و نگاشته شده درباره میرداماد، تألیف کتابی جامع و کامل را که از همه جنبه‌های علمی، فلسفی، عرفانی و اخلاقی میرداماد بحث کند، ضروری دانسته است.

مطالب مدخل «میرداماد»، پس از شرح نسب او در چند بخش متوالی عرضه شده است. مهدوی ذیل عنوان «لقب»، به رویای محقق کرکی و وجه تلقیب میر به «داماد» اشاره کرده است. او در بخش «اقوال بزرگان و نویسندگان» عبارات سلافة العصر و الفوائد الرضویة را نقل کرده است. مؤلف، ذیل عنوان «اساتید و مشایخ اجازة» از هفت استاد میر که در منابع گذشته به طور پراکنده معرفی شده‌اند، نام برده و محقق کرکی و پدر میر، سید شمس الدین محمد، را در زمره آنان دانسته است. در برشماری «شاگردان و مجازین» میرداماد از بیست و دو نفر نام برده و شمار «مؤلفات» میرداماد را متجاوز از نود کتاب و رساله دانسته است. در «زهد و تقوا و عبادت»، میرداماد را زاهدترین و عابدترین مردم در عصر خود دانسته و به برخی عادات زاهدانه میر اشاره کرده است. وی خاطرنشان کرده است که لقب «معلم ثالث» را پس از فارابی و ابن سینا به میرداماد نسبت داده‌اند؛ در حالی که شیخ آقابزرگ طهرانی در الذریعة «معلم ثالث» را لقب ابن مسکویه رازی دانسته است. وی همچنین، حکایت گفت و گوی تاجر و ملاصدرا را درباره علم میر و ماجرای حضور میرداماد و شیخ بهایی در رکاب شاه عباس را نقل کرده است. مهدوی ذیل عنوان «اولاد و اعقاب» میر چنین نوشته است:

«از اولاد پسری میرداماد اطلاعی در دست نیست. همین قدر می دانیم که...

۱. برای اطلاع بیشتر در این باره، نگر: المعقّبون من آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، صص ۲۸۲-۲۸۳.

میرداماد، فرزند... دختری [داشته] که زوجه مرحوم میرسیداحمد علوی بوده»^۱. البته وی به نقل از الذریعة و با قدری تردید، میرزاصدرا، متخلص به «خیال»، را فرزند میرداماد دانسته است. وی سپس اعقاب دختری میر را به تفصیل و نسل اندر نسل معرفی کرده است. مصلح‌الدین مهدوی، شرح حال میر را با اشاره به وفات وی در میان حله و نجف در سال ۱۰۴۰ هجری قمری به پایان برده است. وی به ماده تاریخ وفات میر و اختلافات مورخان در این باره نیز اشاره کرده است.^۲

۱. ۷۰. تاریخ فرهنگ و ادب گرگان و استرآباد / اسدالله معطوفی (۱۳۳۵- هجری شمسی) اسدالله معطوفی، پژوهشگر و نویسنده معاصر گرگانی است که چندین اثر ارزشمند درباره تاریخ و فرهنگ گرگان و استرآباد تألیف کرده است. معطوفی در کتاب تاریخ فرهنگ و ادب گرگان و استرآباد، تاریخ علم، ادب و تعلیم و تربیت را در منطقه کهنسال گرگان و استرآباد بررسی کرده است. وی برای شناسایی بهتر عوامل مؤثر در تحولات فرهنگی منطقه، گوشه چشمی به تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران نیز داشته است.

معطوفی بخشی از اثر خود را با عنوان «گل‌های معطر استرآباد در گلستان علم و ادب ایران از قرن ۱۰ تا ۱۲ هجری قمری» به شرح حال علماء و دانشمندان گرگان و استرآباد اختصاص داده است. وی در میان علماء قرن یازدهم هجری قمری، به شرح حال «میرمحمدباقر داماد استرآبادی» پرداخته است. مطالب این بخش، حاصل تحقیق و مطالعه وی در آثار پیشینیان است؛ اما در مواضع مختلف آن، خطاهایی به چشم می‌آیند که اصلاح و تذکر آن‌ها بایسته است.^۳ یادکرد مؤلف از میرداماد این‌گونه آغاز شده است:

«میرمحمدباقر داماد استرآبادی، پسر میرشمس‌الدین حسین استرآبادی، حکیم نامدار عصر شاه‌عباس و شاه‌صفی صفوی، نواده دختری محقق کرکی که تحصیل اولیئه خود را در استرآباد به اتمام رساند. سپس به مشهد و اصفهان رفت و از ملازمان و دوستان شیخ بهاء‌الدین محمدعاملی گردید. وی به «معلم ثالث» و «مقتدای شیعه» مشهور بود»^۴. چنان‌که پیش‌تر گذشت، درباره پدر میرداماد اطلاعات چندانی در دست نیست؛ اما مسلم است که نام وی «میرشمس‌الدین محمد» بوده و در هیچ‌یک از منابع متقدم و متأخر از وی با نام «میرشمس‌الدین حسین» یاد نشده است.^۵ همچنین، از حضور میرداماد در استرآباد در دوران

۱. نگر: یادنامه فقیه اهل‌البیت (علیه السلام)، عارف الهی آیه‌الله سیدبحرالعلوم میردامادی، صص ۲۳-۲۴.

۲. نگر: همان، صص ۱۱-۲۵.

۳. در مدخل «میرداماد» در دایرةالمعارف رجال اسلام، اثر عمادزاده اصفهانی، نیز اشتباهات چندگانه‌ای در ضبط تاریخ‌ها و اسامی کتب به چشم می‌خورند. برای پرهیز از تکرار مطالب، از نقل و اصلاح خطاهای این مدخل مختصر چشم پوشیدیم. نگر، دایرةالمعارف رجال اسلام، ج ۱۲، ص ۵۷۷۱.

۴. نگر: تاریخ فرهنگ و ادب گرگان و استرآباد، ص ۱۵۸.

۵. معطوفی در میان علماء و حکماء قرن دهم هجری قمری، شخصی به نام «شمس‌الدین محمد استرآبادی» را معرفی کرده است که ظاهراً فردی غیر از پدر میرداماد است. نگر: همان، ص ۱۴۵.

خردسالی اطلاعی نداریم. اسکندریبیک منشی و دیگر موّرخان متقدّم، تنها به حضور او در مشهد مقدّس اشاره کرده‌اند.^۱ افزون بر این، لازم به ذکر است که «مقتدای شیعه» لقب محقّق کرکی (جدّ میرداماد) است.^۲

معطوفی پس از اشاره به تخلّص شعری میرداماد، قصیده «یائیه»ی میرفندرسکی را به اشتباه از میرداماد دانسته است. همچنین، در برشماری اساتید میرداماد علاوه بر شیخ عبدالعلی بن عبدالعالی، فخرالدین سّمّاکی استرآبادی، نورالدین علی حسینی عاملی و شیخ حسین بن عبدالصمد، از علّامه چلبی بیگ تبریزی نام برده است. به نظر می‌آید که مؤلّف، برخی اطلاعات حیات میرفندرسکی را با زندگی نامۀ میرداماد خلط کرده است؛ زیرا چلبی بیگ تبریزی نیز از استادان میرفندرسکی است و گزارشی مبنی بر شاگردی میرداماد نزد او، در دست نیست. معطوفی معتقد است برخی تذکرةنویسان میر را بعد از خواجه نصیرالدین طوسی بزرگ‌ترین فیلسوف در علم حکمت دانسته‌اند. وی درباره تَخَصُّص و تبخّر میرداماد در علوم طبیعی، حکایت معتمای زنبور و تولید عسل را از قصص العلماء نقل کرده است.

معطوفی در ادامه، برخی آثار را برشمرده است. چنان‌که قبلاً نیز اشاره شد، تعدّد عناوین بعضی آثار میرداماد، مایۀ خطا و خبط برخی تذکرةنویسان شده است. معطوفی نیز «عرش التقدیس» و «التقدیسات» و نیز، «صحیفة ملکوتیة» و «تشریفات»^۳ را به منزله آثار محبّز، دو مرتبه معرفی کرده و «حاشیۀ میر بر رجال کشی» را با عناوین «اختیار معرفة الرجال» و «حاشیۀ اختیار معرفة الناقلین»^۴ ثبت کرده است.

وی همچنین، «رسالة في حدوث العالم ذاتاً و قدمه زماناً»، «رساله در ابطال زمان موهوم»^۵ و «جامع المقاصد»^۶ را در سیاهۀ آثار میر برشمرده است. عناوین «الجمع و التوفیق بین رأی الحکیمین»، «الرواشح السماویة»، «خلصة الملکوت» را نیز به صورت «الجمع و التوفیق بین رأی الحکمین»، «الروائح السماویة» و «خلصة الملوک» ثبت کرده است.

معطوفی به تلاش میرداماد برای نزدیک کردن فلسفه به دین و ارائه تفسیری اشرافی از حکمت سینوی اشاره کرده و سه مسئلۀ «اصالت ماهیّت»، «تناهی زمان» و «حدوث دهری» را از ابداعات و نوآوری‌های وی برشمرده است. او پس از اشاره به مصاحبت میرداماد با شاه عبّاس و شیخ بهایی، درگذشت میر را با تردید، در سال ۱۰۴۱ هجری قمری در اصفهان یا ۱۰۴۲ هجری قمری

۱. نگر: تاریخ عالم‌آرای عبّاسی، ج ۱، ص ۱۴۶.

۲. نگر: طبقات أعلام الشيعة، ج ۷، ص ۱۶۰.

۳. عنوان کامل و صحیح آن «الإیماضات و التشریقات» یا «الصحیفة الملکوتیة» است.

۴. «اختیار معرفة الرجال» معروف به «رجال الکشی» یا «معرفة الناقلین» اثری رجالی منسوب به محمد بن عمر کشی است که میرداماد حاشیۀ ای بر آن نگاشته است.

۵. این رساله از مصنّفات ملا محمد اسماعیل خواجویی در دفاع از میرداماد است.

۶. جامع المقاصد از آثار محقّق کرکی است که حاشیۀ ای بر این اثر به میرداماد نسبت داده‌اند؛ اما تاکنون نسخه‌ای از آن شناسایی نشده است.

در نجف ثبت کرده است. وی شرح حال میرداماد را با نقل چند رباعی از او به پایان برده است.^۱ لازم به ذکر است که مؤلف خلاصه‌ای از این اطلاعات را قبلاً در اثر دیگر خود با عنوان استرآباد و گرگان (در بستر تاریخ ایران) نیز بیان کرده است.^۲

۲. بخش دوم: نویافته‌هایی درباره میرداماد^۳

علاوه بر تذکرها و متون تاریخی، مراجعه به نسخه‌های خطی و بررسی اطلاعات اصلی و جانبی آن‌ها - اعم از اشارات تاریخی در متن نسخه‌ها، حواشی نسخه‌ها، هویت کاتبان، بلاغ‌ها، اجازه‌ها، یادداشت‌های تملک و... - در آگاهی از جزئیات زندگانی شخصیت‌های تاریخی، بسیار مفید و مؤثرند؛ چنان‌که برخی مورخان و تذکره‌نویسان نامدار - همچون میرزا عبدالله افندی اصفهانی، شیخ آقابزرگ طهرانی و علامه سید محمدعلی روضاتی - با استفاده از همین اطلاعات پراکنده، برخی گره‌های تاریخی و کتاب‌شناختی را گشوده‌اند.

در اثنای برخی تحقیقات تاریخی و با مراجعه به نسخه‌های خطی، کتب ادبی و دیگر تذکرها، اطلاعات جدیدی درباره میرداماد برای نگارندگان این نوشتار دستیاب شد که در قالب ضمیمه‌ای پیشکش اهل فضل و جویندگان علم می‌شود. این ضمیمه شامل نویافته‌هایی درباره استادان و شاگردان میرداماد، روابط اجتماعی وی در عصر صفوی و داستان‌هایی از زندگی اوست.

۲.۱. استادان میرداماد

یکی از ابهامات زندگانی میرداماد، هویت اساتید او - به ویژه در علوم عقلی - است. برخی منابع تاریخی و ادبی که از نبوغ سرشار وی سخن گفته‌اند، به نحوی به استغناء زود هنگام او از استاد و بی‌نیازی‌اش از مجلس درس اشاره کرده‌اند؛ برای مثال، زلالی خوانساری درباره میرداماد سروده است:

«سخن تارفت استادی نبودش بکارت بود، دامادی نبودش
از او بخت خرد، فیروز کردند عروسی سخن، امروز کردند»^۴

همچنین، قطب‌الدین اشکوری درباره او نوشته است:

«ولم یزل یطالع کتب الأوائل متفهماً و یلقى الشیوخ متعلماً حتی یفوق فی أقصر مدّة
فی کلّ من فنون العلم علی کلّ أوحدي أخصّ»^۵.

۱. نگر: تاریخ فرهنگ و ادب گرگان و استرآباد، صص ۱۵۸-۱۵۹.

۲. نگر: استرآباد و گرگان (در بستر تاریخ ایران): نگاهی به ۵۰۰۰ سال تاریخ منطقه، صص ۲۲۵-۲۲۶.

۳. برخی از این نکات تازه، به اشارت و ارشاد استاد معظم، حضرت حجة الإسلام و المسلمین علی صداری خویی حاصل شده‌اند و برخی دیگر، با تعقیب افادات استاد جهانبخش در پانویس‌های کتاب معلم ثالث، به دست آمده‌اند.

۴. کلیات زلالی خوانساری، ص ۵۱۴.

۵. القبسات، ص سی‌ویک.

این درحالی است که اتصال متعلمان به سنت‌های شفاهی در علوم اسلامی، از ویژگی‌های اصلی نظام تعلیم و تربیت در عصر صفوی به شمار می‌رود.^۱ ابهام پیش‌گفته درباره میرداماد، به قضاوت‌های مختلفی منجر شده است؛ برای مثال، برخی نوشته‌اند:

«در اسلام، هدایت معنوی عموماً... از طریق نظامات صوفیه قابل دستیابی است؛ و این عضویت از طریق سلسله مریدی متعارفی که این نظام‌ها را به خاستگاه سنت متصل می‌کند، ممکن می‌شود. به علاوه، در موارد نادری، کسانی وجود دارند که از طریق «سلسله مراتب غیبی» یا «خضر» به عرفان وارد شده‌اند... در تشیع علاوه بر این، امکان ورود در عرفان از طریق امام غائب - که... قطب روحانی همیشه حاضر عالم است - نیز وجود دارد. برخی از حکمای شیعی، مانند میرداماد که ویژگی عرفانی آموزه‌هایش ندرتاً مورد مناقشه واقع می‌شود، انسان معمولی و مشخصی به عنوان استاد خود نداشته‌اند و باید متعلق به مقوله‌های دوم و سوم یادشده قلمداد شوند»^۲. در این بخش، چند نکته جدید درباره اساتید میرداماد ارائه شده است که ما را یک قدم به حل این معما نزدیک می‌کنند.

۲.۱.۸. اساتید میرداماد در علوم معقول

میرداماد در بخشی از حواشی خود بر الهیات کتاب الشفاء آورده است:

«قوله: «فیکون الزیادة فضلاً». المأخوذ عن أستاذنا وهو من أئمة الکتاب، (فضلاً) بالصاد المعجمة، وکان بعض أستاذتنا یقرأه «فضلاً» بالصاد المهملة»^۳.

همچنین، نگاشته است:

«کَلَّمَا ورد فی إطلاقات شریکنا رئیس «فاضل المتقدّمین»، فالمعنی به الإسکندر وإیاه یعنی بقوله: «و بعض من هو أسدّ قولاً من أصحاب المعلم الأول و تلامذته» و یعنی بقوله: «و الذي تحسن عبارته عن كتب المعلم الأول» ثامسطیوس؛ و إذا قال: «صاحب التهویل و التهویش» أو ما یشبه ذلك عنی به فرفورپیوس الصوري؛ و کَلَّمَا قال: «فاضل المتأخرین» أو «بعض أهل العلم»، فهو شریکنا المعلم الشیخ أبو نصر الفارابی، علی ما أخذناه من أشیاخنا سماعاً و مشافهة»^۴.

از این دو اشاره مختصر بر می‌آید که میرداماد در علوم معقول بیش از یک استاد داشته یا دست‌کم، الهیات الشفاء را نزد دو استاد فرا گرفته است.

اگر کلمه «استاد» را در آثار میر رصد کنیم، می‌بینیم که او در حاشیه‌ی آئین‌العلوم دوانی نوشته است:

«و الأستاذ «غوث الحکماء» لم یذکر فی شرح تلك الرسالة وجهاً لدفعهما أصلاً. و

۱. نگر: تعلیم و تربیت در عصر صفویان، صص ۲۹۷-۲۹۸.

۲. نگر: صدرالمتألهین شیرازی و حکمت متعالیه، ص ۶۴.

۳. اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، ص ۲۴۹.

۴. همان، ص ۳۵۷.

بالجملة، لم يصل إليّ إلى الآن من أحد من الفضلاء شيء في الجواب عنهما»^۱.

همچنین، در تقریظ میرداماد بر التعليقات ابن سینا می‌خوانیم:

«...صحّحته و قابلته بنسخ متعدّده منها النسخة التي قد كان نظر فيها السيّد

الأستاذ «غوث الحكماء» - رضوان الله عليه - و صحّحها بحسب الجهد و الطاقة»^۲.

مراد از «غوث الحكماء» در این عبارات، غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی^۳ است؛ اما این مطلب، معماً را پیچیده‌تر می‌کند؛ زیرا دشتکی در سال ۹۴۸ هجری قمری درگذشته است و میرداماد - با پذیرش هر قولی درباره تاریخ تولّد او - محض دشتکی را درک نکرده است. علاوه بر این، دشتکی از مخالفان سرسخت جدّ میرداماد، محقّق کرکی، بوده است؛ لذا، تعبیر میر درباره وی، درخور تأمل و دقّت است. باری، پیوند میرداماد با دشتکی، نیازمند حلقه اتّصالی است که برخی آن را فخرالدین سّمّاکی استرآبادی (۹۱۸-۹۸۴ هجری قمری) دانسته‌اند. سّمّاکی استرآبادی، مشهور به «فخری»، از شاگردان مستقیم دشتکی بوده است؛ چنان‌که در منابع تاریخی درباره وی آمده است:

«امیرفخرالدین سّمّاکی بسیط زمین را از وجود خویش عاری و باطل گذاشت،

خدمتش از جمله تلامذۀ استادالبشر، امیرغیاث‌الدین منصور شیرازی بود»^۴.

از سوی دیگر، برخی مورّخان همچون اسکندربیک منشی درباره میرداماد نوشته‌اند:

«مدّتی با میرفخرالدین سّمّاکی استرآبادی و سایر دانشمندان مباحثات و مناظرات

نموده»^۵.

این تنها سرخی است که از اتّصال احتمالی میرداماد با سّمّاکی در دست داریم. صد البتّه این سرخ مبهم است؛ زیرا «مباحثه» و «مناظره»ی میر با عده‌ای از دانشمندان معاصر، تلازمی با «شاگردی» در محضر آنان ندارد؛ مگر اینکه قرینه‌ای تاریخی و مطمئن بر استعمال واژه «مباحثه» در معنای «شاگردی» در عصر صفوی در دست داشته باشیم. برخی محقّقان، همچون دکتر

۱. مصتفات میرداماد، ج ۱، ص ۵۲۱.

۲. التعليقات (نسخه خطی)، برگ ۱۱۰پ.

۳. غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی (۸۶۶-۹۴۸ هجری قمری) فرزند بزرگ و وارث منصب علمی و کرسی درس صدرالدین محمد دشتکی، معروف به «سید سند»، است. وی بر علومی همچون فلسفه، عرفان، کلام، منطق، اخلاق، هیئت، ریاضیات و طب تسلّط داشته و آثار فراوانی به قلم آورده است. محقّق کرکی پس از ورود به ایران و حضور در دربار شاه‌طهماسب، مناسبات دوستانه‌ای با غیاث‌الدین منصور برقرار کرد؛ اما رفته‌رفته به سبب اختلاف نظری که در برخی مسائل فقهی با وی داشت و نیز فتنه‌انگیزی و سعایت حسودان، این دوستی به مشاجره و خصومت کشیده شد. نگر: مجالس المؤمنین، ج ۲، صص ۲۳۰-۲۳۳؛ أحسن التواریخ، ج ۳، صص ۱۲۸۳-۱۲۸۴.

۴. نگر: فردوس در تاریخ شوشتر، ص ۱۹۵.

۵. أحسن التواریخ، ج ۳، ص ۱۵۳۴.

۶. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۴۶.

غلامحسین ابراهیمی دینانی و دکتر موسوی بهبهانی، تلمذ میرداماد را نزد سماکی بعید دانسته‌اند.^۱ استاد رسول جعفریان نیز معتقد است با توجه به اختلاف سنی سماکی با میرداماد، مدت تحصیل میر نزد او، چندان طولانی نبوده است.^۲

اما این تمام ماجرا نیست. شیخ آقابزرگ طهرانی در مواضع گوناگونی از کتاب الذریعة، گوشزد کرده است که فخرالدین محمد بن حسین حسینی استرآبادی، شاگرد غیاث الدین منصور دشتکی و نگارنده رساله‌های آداب المناظرة، إثبات الله، الأسئلة السماکیة و تفسیر آیه الكرسي، شخصی غیر از سماکی مناظر با میرداماد و مقدم بر او بوده است.^۳ عبدالحسین شهیدی صالحی نیز در مقدمه تصحیح خود از کتاب مسلک الراشدین، اشاره کرده است که در مدرسه فلسفی قزوین، دو چهره با نام «فخرالدین سماکی استرآبادی» حضور داشته‌اند که میرداماد در محضر هردو تلمذ کرده است: نخست سید فخرالدین محمد بن حسین بن ابوالحسن جمال الدین بن علی حسینی سماکی استرآبادی (درگذشته ۹۸۴ هجری قمری) و مؤلف تفسیر آیه الكرسي و آداب المناظرة؛ و دوم، فرزندش سید فخرالدین احمد حسینی سماکی استرآبادی (زنده در ۱۰۳۷ هجری قمری).^۴ البته، برخی محققان معاصر، مدّعی شیخ آقابزرگ طهرانی را در این باره نپذیرفته‌اند.^۵

مرتضی مدرّس گیلانی در ابتدای معجم الحكماء، سلسله اساتید خود را در حکمت، از شیخ صدرالدین بادکوبه‌ای تا ابن سینا بیان کرده است. در بخشی از این زنجیره تاریخی آمده است: «... و هو علی شیخ صدرالدین محمد بن ابراهیم الشیرازی (المتوفی بالبصرة، عَش العلماء في ۱۰۵۱) و هو علی شیخه باقر الداماد (المتوفی في طريق النجف عام ۱۰۴۱) و علی شیخه الآخر، بهاء الدین محمد العاملي (المتوفی عام ۱۰۳۱) و كلاهما علی الشیخ نجم الدین عبدالله بن شهاب الدین الحسین الیزدی (المتوفی في العراق في ۹۸۱) و هو علی شیخه...»^۶.

باری، ملاعبدالله بهابادی یزدی^۷ نیز در شمار شاگردان غیاث الدین منصور دشتکی است که از حلقه‌های اتصال مدرسه شیراز با مکتب فلسفی اصفهان به شمار می‌رود. حسب گزارش‌های تاریخی، شاگردی شیخ بهایی نزد او مسلم است؛^۸ اما نمی‌دانیم مدرّس گیلانی به چه قرینه‌ای ملاعبدالله را از استادان میرداماد قلمداد کرده است.

همچنین، دایی میرداماد، شیخ عبدالعالی بن علی، را معمولاً در زمره اساتید میر در علوم منقول بر می‌شمرند؛ اما برخی گزارش‌های تاریخی از تسلط او بر فنون معقول خبر می‌دهند؛ برای نمونه،

۱. نگر: حکیم استرآباد: میرداماد، ص ۴۶؛ ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۲، ص ۳۰۱.

۲. نگر: مقالات تاریخی، ج ۱۲، صص ۳۲۲-۳۲۳.

۳. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱، ص ۳۱؛ ص ۹۹؛ ج ۲، ص ۸۶؛ ج ۶، ص ۱۳۹.

۴. نگر: پژوهش‌های فلسفی شهید ثالث در اصول عقاید اسلامی، صص ۱۸-۲۰ (مقدمه مصحح).

۵. نگر: مکتب فلسفی شیراز صص ۱۷۷-۱۷۸.

۶. منتخب معجم الحكماء، ص ۲.

۷. نگارنده حاشیه معروف بر تهذیب المنطق تفتازانی که به «حاشیه ملاعبدالله» مشهور است.

۸. نگر: احوال و آثار شیخ بهاء الدین عاملی، ص ۶۵۷؛ ص ۷۳۵؛ ص ۷۳۹.

اسکندریک منشی درباره او نوشته است:

«سرآغاز جریده فضل و دانش از آن طبقه علیّه، مجتهدالثانی، فرید العصر و الزمانی، شیخ عبدالعال است که خلف صدق مرحمت پناه مجتهد الزمانی، شیخ عبدالعالی، است. در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار، بسیار خوش محاوره و نیکو منظر و صاحب اخلاق بود»^۱.

باید توجه کرد که ملاعبدالله یزدی در سال ۹۸۱ هجری قمری، سّماکی اوّل در سال ۹۸۴ هجری قمری و شیخ عبدالعالی بن علی در سال ۹۹۳ هجری قمری درگذشته‌اند. با چشم‌پوشی از وجود شخصیت سّماکی دوم، می‌توان احتمال داد که میرداماد در ایام نوجوانی اساتید خود را از دست داده است. این مطلب با گزارش‌های مربوط به نیل میرداماد به اجتهاد و کرسی تدریس در عنفوان جوانی، سازگارتر است. باری، مسلّم است که میرداماد به مدرسه فلسفی غیاث‌الدین دشتکی در شیراز متصل بوده است؛ اما شناخت هویت حلقه یا حلقه‌های این زنجیره اتّصال، هنوز نیازمند بررسی بیشتر است.

۲،۱،۲. اساتید میرداماد در علوم منقول

میرداماد در نگاشته‌های گوناگون خود، از اساتیدش در علوم نقلی به صراحت نام برده است؛ برای نمونه، او در اجازه مفصّلی که برای محمد محسن حسینی رضوی نگاشته، به سه استاد خود اشاره کرده است. او ابتدا درباره شیخ عبدالعالی بن علی نوشته است:

«فن طرقي السنيّة العليّة الساميّة العالیّة العلویّة، شیخی و سندی و حبلي و معتمدي، الإمام العلامة و الحبر الفهامة، المحقق المتبحر و المدقق المتمهر، خالي المعظم المكرم، عبدالعالی عن أبيه...»^۲.

همچنین، درباره شیخ عبدالعلی بن محمود خادم جابلقی نوشته است:

«شیخی العالم الفقیه و أستاذی النابه النبیه، عروة علماء زمانه و زبدة فقهاء عصره و أوانه، صاحب التصانیف المتینه و التعالیق الرزینة، الفاتق البارع بالفضل و الکمال، الحاذق المتثقف فی الفقه و الحدیث و الرجال، المولی الجامع الراکم، عبدالعلی الخادم - قدّس الله نفسه و نور رمسه - عن أبيه الفقیه الثبّت العالم، العلم الحبر المتبحر، محمود الجابلقی - نور الله مضجعه و روح مرقدہ - عن شیخه...»^۳.

گویا عمده افرادی که در این دوره با شهرت «خادم» شناخته می‌شدند، ساکن مشهد بوده و در عتبه مقدّس رضوی به خدمت زائران حضرت ثامن الحجج علیه السلام اشتغال داشته‌اند؛ بنابراین، می‌توان احتمال داد که میرداماد در ایام جوانی و در شهر مشهد مقدّس، به محضر عبدالعلی خادم جابلقی رسیده است.

میرداماد در سطور پایانی این اجازه درباره شیخ حسین بن عبدالصمد آورده است:

۱. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲. اوراق پراکنده از مصتفات میرداماد، ص ۳۲۱.

۳. همان.

«وَأَمَّا طَرِيقُ السَّيِّدِ الزَّيْنِيِّ، فَالْشَّيْخُ الْعَالِمُ، الْفَقِيهُ الْمُحَدِّثُ، عَمَدَةُ الْعُلَمَاءِ وَالْفُقَهَاءِ فِي عَصْرِهِ، حَجَّةُ الْأَدْبَاءِ وَالْبُلْغَاءِ فِي دَهْرِهِ، عِلْمُ الْأَعْلَامِ وَثَبَتِ الْأَثْبَاتِ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ الْعَامِلِيِّ - قَدَّسَ اللَّهُ تَعَالَى سِرَّهُ - عَنْ...»^۱.

بر اساس گاه‌شمار حیات شیخ حسین بن عبد الصمد، وی در سال‌های ۹۷۰ تا ۹۸۳ هجری قمری در مشهد سکونت داشته و ظاهراً در رجب سال ۹۸۳ هجری قمری عازم سفر حج شده است. سپس، در هشتم ربیع‌الاول سال ۹۸۴ هجری قمری در روستای «مصلی» از توابع هَجَرِ بحرین وفات یافته است.^۲ از سوی دیگر، اجازه‌ی وی به میرداماد، در رجب سال ۹۸۳ هجری قمری صادر شده است.^۳ بر این اساس، می‌توان احتمال داد که میر این اجازه را در روزهای پایانی حضور استاد در مشهد مقدس کسب کرده است.

میرداماد همچنین، در ابتدای حرز الحارزِ خویش درباره‌ی نورالدین علی بن ابی‌الحسن عاملی آورده است:

«... وَ مِنْ طَرِيقِ آخِرِ رَوِيْتِهِ عَنْ السَّيِّدِ الثَّقَةِ الثَّبَتِ، الْمُرْكُونِ إِلَيْهِ فِي فَقْهِهِ، الْمَأْمُونِ فِي حَدِيثِهِ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ الْعَامِلِيِّ - رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى - قِرَاءَةً وَ سَمَاعاً وَ إِجَازَةً، سَنَةِ ثَمَانٍ وَ ثَمَانِينَ وَ تِسْعِمِائَةٍ مِنَ الْهَجْرَةِ الْمُبَارَكَةِ النَّبَوِيَّةِ، فِي مَشْهَدِ سَيِّدِنَا وَ مَوْلَانَا أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ تَسْلِيمَاتِهِ عَلَيْهِ - بِسَنَابَادِ طُوسِ»^۴.

علاوه بر این، میرزا عبد الله افندی در ریاض العلماء، سید حسین بن حیدر کرکی عاملی، مشهور به «سید حسین مفتی» را در زمره اساتید و شیخ اجازه‌ی میر معرفی کرده است.^۵ توضیحات بیشتر را درباره‌ی او، در مدخل بعدی خواهیم آورد.

۲،۱،۳. سید حسین بن حیدر کرکی عاملی

سید حسین بن حیدر کرکی عاملی، مشهور به «سید حسین مفتی» و «سید حسین مجتهد»، دخترزاده‌ی محقق کرکی و از علماء پرآوازه‌ی دوران شاه طهماسب و شاه عباس اول بوده است. اسکندربیک منشی درباره‌ی وی نوشته است:

«در میانه‌ی علمای عرب و عجم، به طلاقت لسان و فصاحت بیان معروف و در ولایت عجم کوس اجتهادش بلندآوازه گشته، در اصول و فروع مذهب حق امامیه، رسائل غزّا پرداخت. در زمان شاه جنت مکان که اردوی همایون منبع علماء و فضلاى عرب و عجم بود و جناب شیخ‌المحققین، شیخ‌العال، خلف صدق مجتهد مغفور شیخ علی - علیه الرحمة - مرتبه بلند اجتهاد یافته، جمیع علماء اذعان اجتهاد او کردند. جناب میرسید حسین پای از مرتبه او بالاتر نهاده، خود را «سیدالمحققین و

۱. همان، ص ۳۲۶.

۲. نگر: احوال و آثار شیخ بهاء‌الدین عاملی، صص ۵۰۰-۵۰۲.

۳. نگر: بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ۱۰۶، ص ۸۷.

۴. مصنفات میرداماد، ج ۱، ص ۶۳۱.

۵. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۲، ص ۸۸.

سیدالمدققین، وارث علوم الانبیاء و المرسلین، خاتم المجتهدین» لقب داده در صکوک و سجلات که به توقیع او مزین می‌شد، این عبارت تسطیر می‌یافت؛ اگرچه غایبانه علماء این دعوی را مسلم نداشتند؛ اما هیچ‌کس از فحول علماء در این باب با آن جناب حرفی نتوانست گفت و تاب مباحثه او نمی‌آوردند؛ و تا حین وفات او را «خاتم المجتهدین» می‌خواندند^۱.

بنا بر داوری اسکندریک، سیدحسین مفتی به لحاظ علمی، در مرتبه‌ای پایین‌تر از دایمی خود شیخ عبدالعالی بن علی قرار داشته؛ اما روش و منش وی چنان بوده که توانسته است موقعیت علمی خود را در جایگاه عالمی برجسته تثبیت کند، نفوذش را در درگاه شاه‌طهماسب پایدار سازد و خود را با لقب «خاتم المجتهدین» زمان بشناساند.^۲

سیدحسین مفتی پسرخاله میرداماد بوده است که اطلاعات زیادی از رابطه آن‌ها در دست نداریم؛ اما میرزاعبدالله افندی در ریاض العلماء، سیدحسین بن حیدر کرکی را از مشایخ میرداماد دانسته و آورده است:

«السید حسین بن السید حیدر الحسینی الکرکی العاملی ثم الأصبهانی: الفاضل العالم النبیل المعروف بـ«السید حسین المفتی»، کان المفتی بأصبهان، و هو من مشایخ السید الداماد، وقد رأیت نسخة رسالة الجمعة للشهید الثانی وقد کتب بخطه الشریف إجازة علیها له»^۳.

افندی اجازه سیدحسین مفتی به میرداماد را مشاهده کرده؛ اما افسوس که متن آن را نقل نکرده است. ما نیز با بررسی نسخه‌های متقدم رساله صلاة الجمعة شهید ثانی، به متن این اجازه دست نیافتیم. با توجه به این نکات و اعتماد به سخن افندی، باید سیدحسین کرکی عاملی را نیز در شمار اساتید میرداماد قلمداد کرد.

همچنین، گفتنی است که میرداماد شاگردی با نام «سیدحسین بن حیدر حسینی کرکی عاملی» داشته که در سال ۱۰۳۸ هجری قمری، اجازه نسبتاً مفصلی از استاد دریافت کرده است.^۴ باید توجه داشت که این شخصیت، فردی جز سیدحسین مفتی است؛ زیرا بنا بر گزارش اسکندریک منشی، سیدحسین مفتی در جریان همه‌گیری مرض طاعون در سال ۱۰۰۱ هجری قمری، در شهر قزوین درگذشته است.^۵ میرزاعبدالله نیز به این تشابه اسمی توجه داشته و ذیل شرح حال سیدحسین کرکی عاملی (شاگرد میرداماد) آورده است:

«و هو لیس بعینه الأمير السید حسین المجتهد، فلاحظ»^۶.

کرکی عاملی (شاگرد میرداماد) در سال ۱۰۲۰ هجری قمری، کتابی با عنوان إشراق الحق من مطلع

۱. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۵۸.

۲. نگر: مقالات تاریخی، ج ۱۲، صص ۲۰۹-۲۱۲.

۳. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۲، ص ۸۸.

۴. متن اجازه را نگر: مصنفات میرداماد، ج ۱، صص ۵۸۷-۵۸۸.

۵. نگر: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۵۸.

۶. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۲، ص ۹۱.

الصدق تألیف کرده است. وی در این اثر، به اباحه تسمیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر غیبت فتوا داده و در تقریظ کتاب، خود را چنین معرفی کرده است:

«الفقیر إلى رحمة ربّه الغنی، الحسین حیدر بن حیدر بن قمر بن علی الحسینی الکرمی العاملی»^۱.

۲۱۸۴. تاج الدین حسین صاعداصفهانی

برخی محققان تاج الدین حسین صاعداصفهانی، مشهور به «تاجا حسین»، را در زمره اساتید میرداماد دانسته‌اند.^۲ وی از دانشمندان و حکماء قرن دهم هجری قمری و از شاگردان منصور بن عبدالله راستگوی شیرازی بوده است.^۳ یکی از آثار مشهور وی، بیاضی است که به خط دانشوران معاصر خویش گردآوری کرده است. در میان یادداشت‌ها و رساله‌های خرد و کلان این مجموعه ارزشمند، مطالب پراکنده‌ای به خط میرداماد مشاهده می‌شوند. محتوای یادداشت‌های میر که حدود بیست صفحه از این نسخه را به خود اختصاص داده‌اند، از این قرار است: «تعلیقه بر مسئله نهم از أنموذج العلوم دوانی»، «استدلال درباره وجود ذهنی»، «برهان اسد و اخضر فارابی»، «کیفیت علم باری»، «تعلیقه بر مبحث دلالت وضعی از شرح مختصر الأصول عضدی».

میرداماد در پایان این مطالب آورده است:

«حرر ما تضمنته الأوراق، أقلّ الخلاق خلافاً و خصالاً، محمد باقر بن محمد الحسینی المشتبه بـ«داماد»، فی شهر شوال المسطرة حروف أیامه و لیالیه طی صحیفه عام ۹۹۳، امثالاً لأمر صاحب الأعلم الأکرم، و المخدم المعظم الأعظم، شمس سماء الفضل و الکمال، تدویر کوکب الإقبال و الإجلال، صاعد مدارج الکمالات النفسانیّة، محدّد جهات الفضایل الإنسانیّة، صاحب المنزلین، سمي ثاني السبطين، لزال کاسمه تاجاً للحکمة و الملة و الدنيا و الدین و کنفسه إماماً قمقاماً لعظماء المؤمنین بسید النبیین و إمام الوصیین»^۴.

وی در دنباله این بخش، ایاتی از مثنوی «مشرق الأنوار» و دیگر سروده‌های خود آورده و در ابتدای آن‌ها نوشته است:

«ولقد كنت مأموراً من جناب إفضاله بتسويد بعض من الأشعار التي اتفق سنوحها لتخيلي و توهمي، فالأمور معذور»^۵.

میرداماد همچنین، در پایان اشعار خود آورده است:

«حرر ذلك في التاريخ المذكور سابقاً. و المأمول من الطاف الأمر - حفظه الله تعالى - أن يشركني في صالح دعواته عند لثم عتبة مولای و مولاه، أمير المؤمنين - صلوات الله و

۱. إشراق الحق من مطلع الصدق (نسخه خطی)، برگ ۲ر.

۲. نگر: خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۵۰۳؛ حکیم استرآباد: میرداماد، ص ۴۹.

۳. نگر: دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۱، ص ۶۸.

۴. دستور، ص ۲۳۱.

۵. همان.

سلامه علیه و علی أولاده المعصومین الطاهرين -»^۱.

از این یادداشت‌ها بر می‌آید که اولاً، میرداماد در سال ۹۹۲ هجری قمری چنان شهرت داشته که تاج‌الدین حسین صاعداصفهانی، کتابت چند صفحه را در این بیاض از او درخواست کرده است؛ ثانیاً، میر بخش‌های فراوانی از مثنوی «مشرق‌الأنوار» و دیگر قصاید خود را در ایام جوانی سروده است؛ ثالثاً، میرداماد در آن دوران به مطالعه أنموذج العلوم دوانی و شرح مختصرالأصول عضدی اشتغال داشته است^۲؛ رابعاً، تاج‌الدین حسین صاعداصفهانی در آن ایام، عازم سفر عتبات عراق بوده است.

حقیقت آن است که عبارات میرداماد، دلالت صریحی بر شاگردی او نزد صاعداصفهانی ندارند؛ زیرا از تعبیر «استاد» در حق وی استفاده نشده است. از سوی دیگر، لفظ «خدمت» در آن دوره، گاهی به معنای «تلمذ» به کار می‌رفته است^۳؛ با توجه به این نکته و تعبیر «المخدوم المعظم» که میرداماد درباره صاعداصفهانی به کار برده است، شاگردی میر نزد او، چندان بعید نیست.

۲/۱/۵. ابراهیم بن سلیمان قطیفی بحرانی

شیخ ابراهیم بن سلیمان قطیفی از اعیان فقهاء و محدثان شیعی در قرن دهم هجری قمری و از معاصران محقق کرکی بوده است. وی در منطقه قطیف بحرین دیده به جهان گشود و برای تحصیل علوم دینی به نجف اشرف مهاجرت کرد. بنا به قولی، فقه را نزد شیخ علی بن هلال جزایری آموخت و در مباحث مختلف، با محقق کرکی مباحثه و مناظره داشت.^۴ استاد رسول جعفریان درباره قطیفی نوشته است:

«شهرت او مدیون مخالفت‌هایی است که با نوشته‌های محقق کرکی، عالم برجسته این عصر، کرده و دست‌کم در سه مورد، بلکه به گفته برخی محققان در نه مورد، بر نوشته‌های کرکی ردیه نوشته است»^۵.

نجفی حائری در مشجرة إجازات العلماء، شیخ ابراهیم قطیفی را از مشایخ اجازه میرداماد دانسته است.^۶ این مدعا چندان پذیرفتنی نیست؛ زیرا بنا بر گزارش‌های تاریخی، شیخ ابراهیم عمر خود را در بحرین و عراق سپری کرده و وفات او نیز بین سال‌های ۹۴۵ تا ۹۵۰ هجری قمری اتفاق افتاده است.^۷ بر این اساس، میان او و میرداماد، پیوند تاریخی و جغرافیایی وجود ندارد.

۱. همان، ص ۲۳۸.

۲. ممکن است با بررسی‌های بیشتر، نسخه کاملی از حواشی میرداماد بر این دو اثر دستیاب شود.

۳. نمونه را نگر: أحسن التواریخ، ج ۳، ص ۱۵۳؛ خلد برین (ایران در روزگار صفویان)، ص ۴۱۷.

۴. نگر: همان، ج ۱، صص ۱۵-۱۹.

۵. صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، صص ۱۷۱-۱۷۲.

۶. نگر: مشجرة إجازات العلماء الإمامية، ص ۱۲.

۷. نگر: روضات الجنّات في أحوال العلماء و السادات، ج ۱، صص ۲۵-۲۹.

۲،۲. شاگردان میرداماد

گذشته از شاگردان نامدار میرداماد - همچون سیداحمد علوی عاملی و ملاصدرای شیرازی - که تلمذ آن‌ها نزد میر مسلم و قطعی است، چندین شاگرد گمنام و غیرمشهور نیز در محضر درس میرداماد حاضر می‌شده‌اند. در شناسایی این افراد، توجه به دو نکته ضروری است:

- اولاً، در سنت تذکره‌نگاری رسم بر این است که اسامی افراد مجاز (اجازه‌گیرنده)، در سیاهه شاگردان مجیز (اجازه‌دهنده) ذکر می‌شوند. بایسته است در تنظیم فهرست شاگردان میرداماد نیز به اجازات او توجه کنیم؛ چنان‌که شیخ محمد گنابادی و محمد محسن حسینی رضوی، از همین رهگذر در فهرست شاگردان میر قرار می‌گیرند. البته، اجازه روایت صحیفه سجّادیه که در عصر صفوی، ماهیتی متن محور - و نه شخص محور - داشت، لزوماً بر شاگردی مجاز نزد مجیز دلالت ندارند؛ چنان‌که اجازه میرداماد به شاهرخ بیگا در نقل متن صحیفه سجّادیه، سند محکمی برای شاگردی وی نزد میر نیست.^۱
- ثانیاً، صرف معاصرت و معاشرت نیز دلیل معتبری برای شاگردی نزد دانشمندان بزرگ نیست؛ بلکه تلمذ افراد در محضر ایشان، حاجتمند اسناد یا قرائنی است که این گمان را اثبات - یا دست‌کم، تقویت - کنند؛ از این رو، مدّعی شاگردی افرادی همچون میرفندرسی، فیاض‌لاهیجی و فیض‌کاشانی در محضر میرداماد، هنوز نیازمند تحقیق و بررسی بیشتر است.

۲،۲،۱. میرابوالقاسم فندرسی

برخی محققان متأخر از شاگردی میرفندرسی نزد میرداماد سخن گفته‌اند. این مدّعا، با توجه به معاصرت، هم‌رتبگی و اختلاف مشرب این دو دانشمند بزرگ، درخور تأمل و پیگیری دقیق است. در بخشی از پانویس‌های بحار الأنوار، درباره میرفندرسی آمده است:

«هو الفيلسوف الشهير والحكيم المتأله الخبير والمتكلم المجاهد البصير، المير أبو القاسم الموسوي الأسترآبادي المشهور بـ «مير الفندرسكي» من أكابر تلامذة المير محمد باقر الداماد. سافر هند وكشمير و ناظر مع علماء الهند وغيرهم و غلب عليهم حتى أسلم بيده جمع من الهندود. توفي في أصفهان و دفن في تحت فولاد و قبره مزار معروف إلى اليوم»^۲.

این عبارت نخستین مستند تلمذ میرفندرسی در محضر میرداماد است که برخی محققان با اعتماد بر آن، میرفندرسی را از شاگردان میرداماد دانسته‌اند.^۳ با این همه، عبارت «إلى اليوم» نشان می‌دهد که این پانویس با فاصله زمانی فراوانی از علامه مجلسی نگاشته شده و در واقع، از مصحح بحار الأنوار است، نه مؤلف آن؛ چنان‌که در نسخه اصل بحار الأنوار نیز اثری از این حاشیه وجود ندارد.^۴ بر این اساس، متن این پانویس، پیوند تاریخی روشنی با منابع دست‌اول تاریخی ندارد.

۱. متن این اجازه را نگر: مصنفات میرداماد، ج ۱، ص ۵۸۹.

۲. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ۱۰۷، ص ۲۱، پانویس ۲.

۳. نگر: راهنمای پژوهش درباره میرفندرسی، ص ۱۳؛ میر حکمت، ۳۶.

۴. نگر: بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام (نسخه خطی / جزء دوم از باب الإجازات)، برگ ۱۱۷ر.

استاد احمد گلچین معانی در کتاب کاروان هند که به شرح حال شاعران هندی اختصاص یافته، میرفندرسی را از شاگردان میرداماد معرفی کرده است. وی به نقل از نسخه خطی عرفات العاشقین آورده است:

«میرابوالقاسم استرآبادی: سیدی است در غایت ادراک و نهایت فهم؛ جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، مالک مشاهده، صاحب مطالعه، به اکثر علوم در رسیده، عقود غوامض مشکلات را حل کرده، معضلات را در زیر دست آورده. مولدش «فندرسک» است. در بدایت حال از تلامذه علامی چلبی بیگ تبریزی بود و بعد از وی نیز کسب بسیار نزد «اشراق» در دانش و بینش نموده، به ذوق معارف فی الجمله در رسیده، مکرر به جانب هند آمده...»^۱.

این عبارت، دومین مستند شاگردی میرفندرسی نزد میرداماد است که استاد سید جلال الدین آشتیانی درباره آن نوشته است:

«مراد از «اشراق»، بالاتفاق حضرت میرداماد است؛ و میرفندرسی نزد او درس شفاء قرائت نمود... قبل از تحصیل در خدمت سید محقق داماد، مدت ها از محضر کمال الدین چلبی بیگ استفاده نمود... بعد از رحلت اشراق، در اصفهان به تدریس شفاء پرداخت»^۲.

تفصیلاتی که استاد آشتیانی درباره شاگردی میرفندرسی نزد میرداماد بیان کرده است، در هیچ تذکره و منبع تاریخی به چشم نمی خورد. گویا تنها سرنخ این ماجرا، کلمه «اشراق» در متن اوحدی بلیانی است. جالب اینکه جمله مذکور، در نسخه چاپی عرفات العاشقین به این صورت آمده است:

«در بدایت حال از تلامذه علامی چلبی بیگ تبریزی بود و بعد از وی نیز کسب بسیار نزد اشراق در دانش و بینش نموده»^۳.

چنان که در بخش نخست این نوشتار گذشت، اوحدی بلیانی ذیل مدخل «اشراق» نوشته است:

«اکثر دانایان بینا و بینایان دانا به شرف تلمذ ایشان مشرف شده اند»^۴.

بر این اساس و با توجه به ابهام متن عرفات العاشقین، شاگردی میرفندرسی نزد میرداماد، حاجتمند سند معتبری جز این کتاب است. شاید با تفحص در گزارش های مربوط به حیات میرفندرسی، بتوان به نتایجی اطمینان بخش دست یافت؛ اما تا آن زمان، باید از درج نام او در سیاهه شاگردان میرداماد پرهیز کرد.

۱. کاروان هند، ج ۱، ص ۱۵.

۲. «از میان نامه های رسیده: میرداماد و میرفندرسی»، صص ۸۶-۸۸؛ تحفه المراد، مقدمه استاد آشتیانی (بدون شماره صفحه).

۳. عرفات العاشقین و عرصات العارفین، ج ۱، ص ۵۷۵.

۴. همان، صص ۶۱۵-۶۲۱.

۲،۲،۲. محمدتقی بن مقصود علی مجلسی

متن اجازه‌ای که علامه محمدباقر مجلسی در تاریخ ششم ربیع‌الثانی سال ۱۱۱۰ هجری قمری برای میرمحمد اشرف علوی عاملی (نواده دختر میرداماد) نوشته، حاوی نکات مهمی است که در گشایش گره‌های تاریخی بسیار مفیدند. علامه مجلسی در بخشی از این اجازه، درباره سلسله مشایخ خود نوشته است:

«... و منها ما أخبرني به عدّة من الأفاضل الفخام و العلماء الأعلام، منهم والدي - رفع الله في الجنان درجاتهم - عن السيّد الجليل و الواقف على رموز التنزيل و التأويل، فحل فحول العلماء المتبحّرين و مفخر الحكماء المتأهلين، سميّ خامس أجداده الأئمة الطاهرين - صلوات الله عليهم أجمعين - الأمير محمدباقر الشهير بالداماد - حشره الله مع أجداده يوم المعاد - فإنّ والدي - قدّس سرّه - قد كان قرأ عليه كتاب تقويم الإيمان و غيره من تصانيفه و غيرها - قدّس الله روحهما - و هو يروي عن جماعة من الأجلة^۱. علامه مجلسی این اجازه را شش ماه پیش از وفات خود به قلم آورده است. علاوه بر شاگرد محمدتقی مجلسی در محضر میرداماد، نکات مهم دیگری نیز از همین فقه به دست می‌آید. نخست اینکه مجلسی به قرائت کتاب تقویم‌الإیمان نزد میراشاره کرده است؛ یعنی مجلسی اول در حلقه شاگردان معرفتی میر بوده است. همچنین، به دست می‌آید که میرداماد علاوه بر کتاب القبسات و الأفق المبين، کتاب تقویم‌الإیمان را نیز تدریس می‌کرده است.

نکته دیگر، نحوه یادکرد مجلسی دوم از میرداماد است. او یکی از مخالفان برجسته فلسفه و عرفان در عصر صفوی است که گاه‌وبی‌گاه بر آراء فلاسفه تاخته است. با این همه، از میرداماد با تعبیر «السيّد الجليل و الواقف على رموز التنزيل و التأويل، فحل فحول العلماء المتبحّرين و مفخر الحكماء المتأهلين» یاد کرده است. شاید به نظر بیاید که کاربست این تعابیر تا حدی تحت تأثیر نسبت مجاز با میرداماد است؛ اما گذشته از این، مطلب عمیق‌تری در میان است. گویا علامه مجلسی علاوه بر جامعیت میرداماد، به پیرنگ شیعی فلسفه او نیز اشاره کرده است؛ چنان‌که تصریح به نام تقویم‌الإیمان مؤید این حدس است.

۲،۲،۳. شیخ علی نقی کمره‌ای شیرازی اصفهانی

علی نقی بن ابوالعلاء کمره‌ای، مشهور به «شیخ علی نقی کمره‌ای»، از فقهاء و فضلاء مشهور قرن یازدهم هجری قمری است. در منابع تاریخی و تذکرها، پسوندهای جغرافیایی متعددی در دنباله نام او دیده می‌شود؛ چنان‌که گاهی از وی با نام «عزالدین علی نقی طغای کمره‌ای فراهانی گلپایگانی شیرازی اصفهانی» یاد کرده‌اند.^۲

۱. اجازات الحديث، ص ۲۲۷.

لازم به ذکر است که علامه سید ابوالقاسم حائری و میرزا حسین نوری در مشجرات خود - که حاصل بررسی و تفحص در اجازات و روایات علماء هستند - محمدتقی مجلسی را در زمره شاگردان میرداماد معرفی کرده‌اند.

نگر: مشجرة إجازات العلماء الإمامية، ص ۱۲؛ مشجرة مواقع النجوم، صص ۲۲-۲۳.

۲. نگر: «رفع اشتباه از دو شخصیت همنام (علی نقی کمره‌ای فقیه؛ علی نقی کمره‌ای شاعر)»، ص ۲۴۱.

افزون بر جایگاه رفیع علمی، کمره‌ای از حیث اجتماعی و سیاسی نیز موقعیت خاصی داشته است. وی به درخواست حاکم فارس، امام‌قلی خان، مدت‌ها قاضی شهر شیراز بوده و پس از آن، به حکم خلیفه سلطان اعتمادالدوله، وزیر شاه‌عبّاس دوم، به شیخ‌الاسلامی اصفهان منصوب شد و تا سال مرگش - یعنی ۱۰۶۰ هجری قمری - این منصب را در اختیار داشته است.^۱

کمره‌ای آثار مهم و تأثیرگذاری تألیف کرده است که در منابع مختلف معرفی شده‌اند.^۲ وی در پایان رساله «اثبات لزوم وجود مجتهد در عصر غیبت»، برای آنکه نشان دهد خود نیز در شمار مجتهدان عصر صفوی است، به اجازات مشایخ خود اشاره کرده و برخی عبارات آن‌ها را نقل کرده است. وی تصریح کرده که در زمره شاگردان سیدماجد بحرانی بوده و از شیخ بهایی و میرداماد نیز اجازه روایت دارد. کمره‌ای درباره میرداماد نوشته است:

«... و سیدنا السید العلامة، جامع العلوم، الحکیم الماهر الباهر، امیرمحمّدباقر داماد الحسینی - قدس الله سرّه العزیز - با توصیف به «فقیه»، در ضمن اجازه بخطه الشریف در چند مجلس عام، به شهادت بعض ثقات، تصریح به تصدیق و اذعان آن نموده...»^۳.

جالب است که کمره‌ای در این عبارت با لفظ «استاد» از میرداماد یاد نکرده است. احتمالاً وی تنها در طول همین مجالس فقهی از محضر میر بهره برده است.

لازم به ذکر است که کمره‌ای اثری با نام المقاصد العالیة فی الحکمة الیمانیة در برخی مسائل کلامی و فلسفی نگاشته است. علاوه بر عنوان این اثر، در متن و محتوای آن نیز سایه آثار و آراء میرداماد به وضوح دیده می‌شود. اثر دیگر او که بنابر تصریح افندی، خلاصه‌ای از کتاب مقاصد العالیة است، رساله فی حدوث العالم نام دارد. کمره‌ای در این اثر نیز به طور ضمنی آراء فلسفی میرداماد را تأیید کرده است.

نکته درخور توجه آن است که برخی تذکره‌نویسان، در میان شاعران عصر صفوی، از شخصیتی با نام «شیخ علی نقی کمره‌ای» یاد کرده‌اند که با قاضی شیراز معاصر بوده و نامی مشابه داشته‌اند. این تشابه اسمی، زمینه‌ساز برخی اشتباهات تاریخی بوده است؛ برای مثال، نظم‌تبریزی در وصف شاعر کمره‌ای نوشته است:

«میرزا علی نقی از نزدیکان اعتمادالدوله بوده و با وحشی بافقی، محتشم کاشانی، میرداماد و شیخ بهایی معاصرت و معاشرت‌هایی نیز داشته است».^۴

تذکره‌نویسانی همچون نصرآبادی، درگذشت شاعر کمره‌ای را در سال ۱۰۳۰ هجری قمری دانسته‌اند؛ در حالی که علی نقی شیخ‌الاسلام در سال ۱۰۶۰ هجری قمری درگذشته است.^۵ ابن‌یوسف

۱. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۴، ص ۲۷۱.

۲. نگر: صفویّه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۳، صص ۱۱۶۷-۱۱۷۰.

۳. «رساله در اثبات لزوم وجود مجتهد در عصر غیبت»، صص ۴۲۹-۴۳۰.

۴. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۴، ص ۲۷۲.

۵. دویست سخنور، ص ۴۶.

۶. برای اطلاع بیشتر، نگر: صفویّه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۳، صص ۱۱۷۰-۱۱۷۱.

شیرازی در معرّفی آثار کمره‌ای، همین اشتباه را مرتکب شده و با استناد به اشعار او، تاریخ تولّدش را ۹۵۸ هجری قمری بیان کرده است. اگر تاریخ تولّد شاعر کمره‌ای را ۹۵۸ هجری قمری در نظر بگیریم و با تاریخ درگذشت قاضی کمره‌ای، یعنی ۱۰۶۰ هجری قمری، ضمیمه کنیم، عمری صدساله به دست می‌آید که بعید نیست؛ اما در اصل خطاست.^۱

جالب است که این خطا به برخی متون تاریخ فلسفه نیز راه یافته است؛ برای مثال، مؤلف کتاب مکتب فلسفی اصفهان با استناد به کتاب دانشمندان و بزرگان اصفهان، نوشته است:

«معاصروى (میرزاحسین حکیم اصفهانی) و مقدّم بر میر، مواجه با حکیم دیگری هستیم به نام «شیخ عزالدین علی نقی کمره‌ای» که در اصفهان ساکن بود؛ و هر چند بیست سال پس از میر وفات یافت (یعنی ۱۰۶۰)؛ لیکن در زمان وفات، در سنّ صد و دو سالگی بوده؛ یعنی زمان ورود میر به اصفهان در سنّ کمال بوده؛ زیرا متولّد ۹۵۸ بوده و حال آنکه میر متولّد ۹۶۹، یعنی یازده سال از وی کوچک‌تر بوده است. حکیم کمره‌ای در اصفهان می‌زیست و هنگامی که میر در سال ۱۰۰۶ به اصفهان می‌آید، کمره‌ای حوزه درس داشته و جالب اینکه اثری در حدوث عالم و کتاب دیگری در ردّ بر قول به قدم عالم دارد و نیز، کتاب دیگری به نام المقاصد العالیه در حکمت و کلام».^۲

۲.۲.۴. زلالی خوانساری

حکیم زلالی خوانساری از شاعران پارسی‌گوی سده یازدهم هجری قمری است که برخی متأخران نام او را به اشتباه، «محمدحسن» دانسته‌اند.^۳ از زندگی و شرح حال او اطلاعات چندانی در دست نیست. علاوه بر فاصله زمانی زلالی از دوران ما، انزوای وی و ناکامی وی در جلب نظر معاصران منتقد خویش، باعث شده است تا اسناد موثق و پرمایه‌ای درباره او بر جای نماند.

زلالی در سرودن انواع شعر به ویژه قصیده، غزل و مثنوی، مهارت و چیرگی خاصی داشته است. از غزل‌سرایان دوران شاه عباس صفوی و بزرگ‌ترین ملاح وی به شمار می‌رود؛ اما ظاهراً در جلب نظر شاه صفوی، چندان کامیاب نبوده است.^۴ دلبستگی و احترام زلالی به پیشوایان دین، به ویژه حضرت رسول اکرم ﷺ و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، در ستایش‌هایی که در آغاز مثنوی‌های او آمده‌اند، کاملاً مشهود است. با آنکه در دوران شاه عباس، نوشیدن شراب و استعمال مواد مخدر رواج داشته و شاعران

۱. نگر: همان، ص ۱۱۷۰.

۲. مکتب فلسفی اصفهان، ص ۳۶؛ سنج: «رفع اشتباه از دو شخصیت همنام (علی نقی کمره‌ای فقیه؛ علی نقی کمره‌ای شاعر)»، صص ۲۴۰-۲۵۷.

۳. کاتب نسخه‌ای از اشعار زلالی خوانساری، ناخواسته یکی از ابیات مثنوی «محمود و ایاز» را تحریف کرده است. شاعر در این مثنوی، خطاب به فرزندش سروده است:

«ثرا اسمی که اکسیر سخن شد محمد اوّل و آخر حسن شد»

اما در نسخه مذکور، لفظ «ترا» به صورت «مرا» آمده و موجب شده است بزرگانی چون شیخ آقابزرگ تهرانی و استاد احمد منزوی - و به تبع آن‌ها، سایر فهرست‌نگاران نسخ خطی - نام زلالی خوانساری را «محمدحسن» بدانند. نگر: کلیات زلالی خوانساری، ص بیست و هشت (مقدمه مصحح).

۴. نگر: همان، صص سی و چهار - سی و شش (مقدمه مصحح).

آزادانه در سروده‌های خود این مسائل را مطرح کرده‌اند، در شعر زلالی این معانی و مضامین به چشم نمی‌خورند.^۱ برخی معتقدند که قرب او به میرداماد، دلیل تشّرع باطن و پاکیزگی اشعار اوست.^۲ گویا موی درباره زلالی خوانساری نوشته است:

«به کمال انکسار، درویشانه زندگی می‌نمود و به لیاقت نمایان، عزیز دل‌ها بود و به خدمت میرزا حبیب‌الله صدر و میرباقر داماد نهایت قرب و اختصاص داشت».^۳ آن‌گونه که از اشعار خوانساری به دست می‌آید، هنگامی که وی به همراهی و وساطت چند نفر از دوستانش برای نخستین بار به خدمت میرداماد رسیده و اشعار خود را برای وی خوانده، میر علاوه بر تحسین اشعار خوانساری، وی را به عنوان «حکیم» ملقب کرده؛ لقبی که زلالی در سراسر عمرش به آن افتخار می‌کرده است:

«کلید معینا قفل زیانا دبستان زمین و آسمانا
جواب این غنیمان لئیم تومی دانی که بنوشتی حکیم»^۴

رابطه زلالی خوانساری با میرداماد، از جهات مختلف درخور توجه است؛ زیرا وی همگام با سرودن مثنوی‌های تازه، به تشویق و تحریک میرداماد بعضی از مثنوی‌های سابق خود را تکمیل کرده است.^۵ خوانساری علاوه بر شاگردی، مرید میرداماد نیز بوده است. وی در خلال اشعار خود، چهره اشراقی و عرفانی میر را به نمایش گذاشته است. شرح و تفسیر ابیات زلالی خوانساری در مدح میرداماد، از

۱. نگر: زندگی شاه‌عبّاس اول، ج ۲، ص ۶۲۸؛ ص ۶۵۲.

۲. نگر: «حکیم زلالی خوانساری»، ص ۳۱.

۳. تذکره نتایج الأفكار، ص ۳۶۰.

۴. تذکره شعرای خوانسار، ص ۷۰.

علاوه بر این ابیات، زلالی در مواضع دیگر نیز به این مطلب اشاره کرده است؛ برای نمونه:

«داد پروانه وار پروازم به حکیم زلالی آوازم»

یا

«قلم شد عَلم همچو سرو بهشت حکیم رقم کرد و یرلغ نوشت»

(کلیات زلالی خوانساری، ص ۲۹۶؛ ص ۴۱۴).

۵. نگر: مدخل «زلالی خوانساری» در دانش‌نامه جهان اسلام (نسخه الکترونیک).

علاوه بر زلالی خوانساری، میرداماد با دیگر چهره‌های ادب عصر صفوی نیز مرتبط بوده است. برای نمونه، با شاعر و طبیب مشهور، حکیم شفایی اصفهانی، مکاتبه داشته و خطاب به وی نوشته است: «شیرازۀ قانون شفاء، دیباچۀ دیوان وفاء، قدوه حکماء العصر، قبلۀ عرفاء العهد، وحید الزمانی عظیم الشانی حکیم الملکی - لازال مقروناً بالنفائس الروحانیة والأخلاق المسيحيّة - ... چون غرض عرض رنجوری دوری بود، به زواید اطناب نمود. ترّقب از مکارم اخلاق آن یگانه آفاق اینکه نسخه‌بند عطارخانه دارالشفاء التفات را مقرر فرمایند که گاهی قدری دواء المسک ریخته قلم صحت رقم در کاغذ پیچیده، به جهت تقویت مخلصان مهجور و مهجوران رنجور ارسال فرموده باشند» (مصنّفات میرداماد، ج ۱، ص ۶۰۳).

همچنین، منقول است: «میرمحمدباقر داماد - علیه الرحمة - می‌فرمود که فضایل شفایی را طبابتش و طبابتش را شاعری او را اهاجی پوشیده است» (تذکره نشر عشق، ج ۱/الف، ص ۸۵۳).

موضوع و مجال این نوشتار بیرون است؛ اما در برخی از این ابیات، نکات تازه‌ای دربارهٔ ارتباط زلالی با میر به چشم می‌خورند؛ از این رو، ذکر چند نمونه خالی از فایده نخواهد بود.

وی در مثنوی «حُسن گُلوسوز» دربارهٔ میرداماد آورده است:

«کیست فلاطون خم؟ گوش کن خون شو و پیمانه شو و جوش کن
باقر دریا در علم‌الیقین نیر اشراقِ زمان و زمین
علم عروس همه استاد شد فطرت او بود که داماد شد»^۱

خوانساری در مثنوی «شعله دیدار»، با کاربرست مفاهیمی صوفیانه سروده است:

«مرشد من، پیر من، استاد من عقلی و نقلی به استرشاد من
مشرق علامه اشراق فکر گوهر داماد معنی‌های بکر»^۲

همچنین، وی در دیباچه مثنوی «محمود و ایاز» از میرداماد چنین یاد کرده است:

«داماد شریعت سیر، استاد البشر، العقل الحادی عشر، میر محمد باقر اشراق
کیمانظر»^۳.

در همین مثنوی می‌خوانیم:

«خرد جفتی به زیر این نگون طاق محمد باقر داماد اشراق
به تخمیرش یدالله چون فرو شد نم فیض آنچه بُد در کار او شد»^۴

او همچنین، به حضور خود در خلوتگاه خواص شاگردان میرداماد اشاره کرده است:

«به سده بوسی‌اش چون یافتم راه شدم آسایش آغوش درگاه
درون رفتیم تا خلوت‌گه خاص من و خجلت به هم دریا و غواص»^۵

بر این اساس، ارادت زلالی خوانساری به میرداماد، از جنس ارادت عرفانی است که گاه با غلو همراه شده است.^۶ جالب است که زلالی خوانساری، برخی عقاید خاص خویش را به زبان رمز و کنایه در

۱. کلیات زلالی خوانساری، ص ۱۸۳.

۲. همان، ص ۲۴۲.

۳. همان، ص ۴۵۳.

۴. حکایت کرده‌اند: «شخصی به او (زلالی) گفت که چرا مدح شیخ بهاء‌الدین محمد نمی‌کنی؟ وی قطعه‌ای در مدح شیخ گفته و به خدمت شیخ برد. چون بیت بلند روی نداده بود، شیخ می‌فرمایند که: «نم فیض آنچه بُد در کار (او) شد» (تذکره نصرآبادی، ص ۲۳۰).

۵. کلیات زلالی خوانساری، ص ۴۹۶.

۶. همان.

۷. این نوع ارادت را در برخی عبارات ملاصدرا نیز می‌توان مشاهده کرد. می‌دانیم که ملاصدرا با برخی دیدگاه‌های

اشعار خود بیان کرده است. ارتباط او با میرداماد وقتی معنادار می‌شود که بدانیم اشعار زلالی خوانساری، حامل برخی مضامین نصیری و نقطوی هستند؛ برای مثال، زلالی خوانساری در اواخر مثنوی «محمود و ایاز»، با اشاره به آموزه «تناسخ»، خود را بازگشت حکیم نظامی بر شمرده است:

«چنین در حق ارباب تناسخ سؤال شرع را گویند پاسخ
که چون جسم نظامی گشت خالی نظامی رفت و باز آمد زلالی»^۱

مثنوی «ذره و خورشید» خوانساری نیز حاوی مضامین نقطوی است.^۲ جالب است که برخی آثار میرداماد - همچون جذوات و مواقیت و نبراس الضیاء - مشحون از تعالیم و تحلیل‌های حروفی‌اند و میر هیچ منبع و سرنخی برای این قبیل افکار خود به دست نداده است؛^۳ برای مثال، وی در جذوات و مواقیت، جمع عوالم عقل و نفس و افلاک و ارکان و موالید و عالم مثال را نوزده عالم دانسته است که بائه مقوله عرض، مجموعاً با بیست و هشت حرف وجودی تناظر دارند.^۴ با توجه به نکات پیش‌گفته، شاید با بررسی دقیق و تطبیق کلیات زلالی خوانساری با آثار حروفی میرداماد، بتوان برخی ابهامات موجود درباره آبخورهای اندیشه حکیم استرآباد را برطرف کرد.

۲،۲،۵. ملا محسن فیض کاشانی

مصطفی فیضی کاشانی در مقدمه تصحیح خود از دیوان فیض کاشانی، ملا محسن فیض و دو برادر او به نام‌های ملا عبد الغفور و ملا محمد مؤمن را از شاگردان میرداماد بر شمرده است. این مدعا پس از وی به تک‌نگاری‌های دیگر نیز راه یافته است. البته، ممکن است این گزارش برگرفته از اسناد خاندانی مصحح دیوان فیض کاشانی باشد؛ اما در عبارات وی، سخنی از مأخذ و سند این مدعا در میان نیست.^۵ ناگفته نماند که بر اساس متن رساله «شرح صدر» - که به منزله زندگی‌نامه علمی فیض کاشانی است - وی دو مرتبه سکونت طولانی در اصفهان داشته است. او درباره نوبت نخست اقامت در تختگاه صفویان آورده است:

«بعد از انقضاء بیست سال از عمر، برای تحصیل زیادت‌ی علم و خصوصاً علوم

فلسفی استادش مخالف بوده است. از سوی دیگر، او با تمجید و مدح افراد نیز میانه چندان نداشته؛ چنان‌که هیچ‌یک از تألیفات خود را به کسی اهداء نکرده است (نگر: صدرالدین شیرازی و حکمت متعالیه، ص ۸۵). با این‌همه، در مواجهه با میرداماد بسیار خاضعانه سخن گفته است؛ مثلاً، در ابتدای یکی از نامه‌هایش، خطاب به میر نوشته است: «و بعد، فیقول عبده و مملوکه، محمد بن ابراهیم الشیرازی: المأمول من عواطفه الشاملة و مراحمه الكاملة و إحسانه العمیم و لطفه الجسیم أن یعدّنی من المنخرطین فی سلك الخدام، المنظورین بعین العناية و الاهتمام، فإنّ استنادی فی جمیع الأمور إلیه و كلّ خیر وصل إلیّ من لدیه» (شرح حال و آراء فلسفی ملا صدرا، ص ۲۷۰).

۱. همان، ص ۸۵۸.
۲. نگر: جنبش نقطویه، ص ۱۲۱.
۳. نگر: مقالات تاریخی، ج ۱۲، ص ۳۳۵.
۴. نگر: جنبش نقطویه، ص ۸۱.
۵. نگر: دیوان فیض کاشانی، ج ۱، صص ۱۵-۱۶ (مقدمه مصحح)؛ معلّم ثالث، ص ۴۸.

دینیّه باطنیّه، به مقتضای «اطلبوا العلم و لو بالصین»، اختیار سفر کرده، متوجه اصفهان شد؛ و در آنجا به خدمت جمعی از فضلاء - کثر الله أمثالهم - مشرف گردیده، استفاده‌ها نمود؛ اما کسی نیافت که از علم باطن خبری داشته باشد^۱.
و درباره مرتبه دوم نوشته است:

«پس به اصفهان رجوع نموده، به خدمت شیخ بهاء الدین محمد عاملی - قدس سرّه - رسید و از ایشان نیز اجازه روایت حدیث گرفته، راه حجاز پیش گرفت»^۲.
بی تردید او در دوران اقامت در اصفهان، محضر میرداماد را درک کرده؛ چنان که در رساله الشهاب الثاقب آورده است:

«كان السيد الجليل المتبحر، أمير محمد باقر الداماد أيضاً يواظب على فعلها (أي: الصلاة الجمعة) متى يتيسر له كما هو غير خاف على من سمع به، وقد صليتنا معه غير مرة»^۳.

با این همه، تصریحی بر شاگردی در محضر میرداماد در آثار فیض کاشانی به چشم نمی خورد.

۲،۲،۶. عبدالرزاق بن علی فیاض لاهیجی

در بیشتر منابع قدیمی، سخنی از شاگردی فیاض لاهیجی نزد میرداماد در میان نیست؛ اما برخی تذکره‌نویسان متأخر، فیاض لاهیجی را در زمره شاگردان میرداماد قلمداد کرده‌اند.^۴ سید محسن امین بر این باور است که میرداماد او را به لقب «فیاض» مفتخر کرده است.^۵
در این باره باید به چند نکته توجه کرد:

۱. در برخی منابع، فیاض لاهیجی را به شهرت «قی» خوانده‌اند؛ چنان که مدرس او، مدرسه معصومیّه و مدفن او نیز در شهر قم است.^۶ بر این اساس، فیاض لاهیجی ساکن قم بوده است.
۲. فیاض لاهیجی در قصیده بلندی که در وصف میرداماد سروده، علاوه بر ستایش و مدح میر، به دوری خود از مجلس درس وی اشاره کرده و بابت غیبت ناگهانی خود، از میرداماد عذر خواسته است. از این قصیده بر می آید که فیاض لاهیجی، دست کم برای رفع برخی مشکلات علمی، گاهی در محضر میر حاضر می شده است.^۷
۳. لاهیجی در کتاب الکلمة الطیبة، به نزاع میان استادش و میرداماد درباره نسبت واقعیت خارجی با وجود و ماهیت اشاره کرده و این جدال را لفظی دانسته است. در عبارات او تصریحی مبنی بر طرح این مسئله در محضر میرداماد به چشم نمی خورد؛ اما با توجه به اهمیت

۱. «رساله شرح صدر فیض کاشانی»، ص ۴۰۲، با اصلاح مختصر.

۲. همان.

۳. الشهاب الثاقب فی وجوب الصلاة الجمعة العینی، صص ۵۰-۵۱.

۴. نگر: اثر آفرینان، ج ۵، ص ۳۳۵.

۵. نگر: أعيان الشيعة، ج ۷، ص ۴۷۰.

۶. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۳، صص ۱۱۴-۱۱۵.

۷. نگر: دیوان فیاض لاهیجی، صص ۱۰۹-۱۱۴.

این مبحث در دیدگاه فیاض‌لاهیجی و سیاق عبارات وی، می‌توان احتمال داد که این مسئله، یکی از محورهای گفت‌وگوی او با میرداماد بوده است.^۱

۴. وی هیچ‌گاه از میرداماد با تعبیر «استاد» یاد نکرده است؛ درحالی‌که در مواضع مختلف آثار خود، ملاًصدرا را «الأستاذ»، «أستاذنا الأعظم» و «أستاذنا الحکیم المحقق الإلهی» خوانده است.^۲

با توجه به این نکات، به دست می‌آید که فیاض‌لاهیجی قطعاً محضر میرداماد را درک کرده و در برخی مجالس درس او حاضر می‌شده است؛ اما شاگرد مستمر و بی‌واسطه او نیست.

۲،۲،۷. شیخ محمود بن میرزا علی اصفهانی

شیخ محمود بن میرزا علی اصفهانی از دانشمندان و حکماء قرن یازدهم هجری قمری است. اطلاعات زیادی از زندگانی این حکیم شیعی در دست نیست؛ اما از متن برخی آثار وی بر می‌آید که در زمره شاگردان میرداماد بوده است. افندی در کتاب ریاض‌العلماء ذیل شرح حال پدرش، عیسی بیگ بن محمد صالح، نوشته است:

«کان - رحمه الله - من أفاضل عصره و أعالم دهره. و قرأ فی أوائل أمره علی المولی محمود بن میرزا علی الأصفهانی، تلمیذ الشیخ البهائی و السید الداماد».^۳

بنا بر این عبارت، شیخ محمود ساکن اصفهان بوده و احتمالاً در همان شهر، به محضر میرداماد و شیخ بهایی رسیده است. آثار باقی‌مانده از شیخ محمود عبارت‌اند از: منهاج‌المؤمنین، منهاج‌العارفین، نجات‌السالکین یا شرح قصه سلامان و ابسال، معراج‌العارفین و مونس‌العابدین.^۴ با بررسی منهاج‌المؤمنین و منهاج‌العارفین، به دست می‌آید که او قطعاً از شاگردان میرداماد بوده است.

وی کتاب منهاج‌المؤمنین را به شاه‌صفی صفوی اهدا کرده و در مطاوی آن آورده است:

«و اعظم علمای ایشان، امام فخر رازی، در کتاب نهاية‌العقول تصریح به این معنا نموده و استاد ما - دام ظلّه العالی - در کتاب شارح‌النجاة از او نقل فرموده...».^۵

با توجه به تعبیر دعایی «دام ظلّه العالی»، می‌توان گفت که این اثر بین سال‌های ۱۰۳۸ تا ۱۰۴۰ هجری قمری و در زمان حیات میرداماد تألیف شده است. علاوه بر این، برخی عبارات شیخ محمود در این اثر و رساله منهاج‌العارفین با عبارت‌پردازی‌های میرداماد بسیار شباهت دارند؛ برای نمونه، ابتدای رساله منهاج‌العارفین چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم والاستیفاق من العزیز الحکیم... چنین گوید أقلّ عباد الله الغنی، محمود بن المغفور میرزا علی - ختم الله له فی نشأته بالحسنى - که بعضی از

۱. نگر: الكلمة الطیبة، صص ۱۳۳-۱۳۴.

۲. نگر: فیاض‌لاهیجی و اندیشه‌های کلامی او، ص ۲۴.

۳. ریاض‌العلماء و حیاض‌الفضلاء، ج ۴، ص ۳۰۶.

۴. نگر: «منهاج‌العارفین»، ص ۳۴.

۵. منهاج‌المؤمنین (نسخه خطی)، برگ ۵۶ر.

اخوان دینی و اخلاء معنوی از این فقیر...»^۱.

مقدمه این رساله نیز برگرفته از مقدمه شارح النجاة است؛ اگرچه شیخ محمود در این مقدمه، برخی مسائل عقلی - همچون توحید واجب و اعتباریت وجود - را بر اساس آثار فلسفی میرداماد بسیار بسط داده است. وی همچنین، برخی اشعار میرداماد را بدون ذکر مأخذ، در کتاب خود نقل کرده است؛ از جمله:

«رسته دانی او بی کساد	عقل هیولانی از او مستفاد
داد خداوندی جان علم را	کرد ولیعهد خرد حلم را
عاقله را کش به امانت ستود	قافله سار مدارک نمود» ^۲

علاوه بر این، شیخ محمود اصفهانی کتاب من لایحضره الفقیه شیخ صدوق را به دستور شاه صفی به فارسی ترجمه کرده و آن را «الترجمة الصفویة فی الملة المصطفویة» نامیده است. وی در مقدمه این ترجمه، پس از اشاره به اصول درایه و انواع حدیث، درباره طریق روایت خود آورده است: «... و بدان - و قفک الله تعالی - که این فقیر اصول اربعه را - که عبارت از کلینی و من لایحضره الفقیه و تهذیب و استبصار است - روایت می کنم از سید اجل افخم اعظم، قدوة العلماء المتبحرین، أسوة الفضلاء و المجتهدین، أستاذی و أستاذ الكل فی الكل، أمير محمد باقر الداماد الحسینی - طاب ثراه و جعل الجنة مثواه - و او روایت می کند از شیخ جلیل، شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی...»^۳.

۲۰۲۰/۸. میرزا ابراهیم ادهم آرتیمانی

میرزا ابراهیم ادهم، فرزند میرزا محمدرضی آرتیمانی، شاعر و صوفی قرن یازدهم هجری قمری و از شاگردان میرداماد است. وی شاعری نازک خیال و توانا بوده و به مثل بندی میلی وافر داشته است.^۴ ادهم آرتیمانی در زمان شاه جهان از موطنش، تویسرکان، به هندوستان رفته و در آن سامان بر اثر رفتاری ناشایست به زندان افتاده و همان جا چشم از جهان فرو بسته است.^۵ از شرح حال و زندگانی ابراهیم ادهم اطلاعات چندانی در دست نیست؛ اما به قرینه بخشی از ساقی نامه مبسوط وی، به دست می آید که روزگاری در مجلس درس میرداماد حاضر بوده است. ساقی نامه مشهور او، مشتمل بر حدود دویست و سی بیت بوده و در شیوایی و استواری کم نظیر است. ادهم آرتیمانی از میرداماد چنین یاد کرده است:

۱. «منهاج العارفین»، ص ۳۵.

۲. همان؛ سنج: دیوان اشراق، ص ۸.

۳. الترجمة الصفویة فی الملة المصطفویة (نسخه خطی)، برگ ۵۳.

علامه مجلسی به اشتباه، این عبارت را از سید احمد علوی عاملی دانسته است. نگر: بحار الأنوار الجامعة لدرر

أخبار الأئمة الأطهار (ع)، ج ۱۰۶، ص ۱۵۸.

۴. برای اطلاع از شرح حال او، نگر: کاروان هند، ج ۱، ص ۳۱؛ سرو آزاد، ص ۸۴.

۵. نگر: اثر آفرینان، ج ۱، ص ۲۱۶.

«مناسب بخوان بیتی از میر ما
...
کنون سرکنم مدح استاد خویش
به هفت آب شویم دهان از شراب
دگر می نمی‌نوشم از ترس او
...
که در می‌پرستی بود پیر ما
...
برم هر چه جز اوست از یاد خویش
پس آنگه برم نام آن آفتاب
که کافی‌ست کیفیت درس او»^۱

وی مراد خود را حکیمی افلاطونی دانسته و او را با مفاهیم اشراقی معرفی کرده است:

«ز دوری یونان مرا کی غم است
فلاطون اگر رفت او باقی است
زهی اوستاد سخن‌آفرین
همه پیش آن آفتاب از شکوه
...
که چون او حکیمی به یونان کم است
که او نیز خورشید اشراقی است
که یاران اشراق یونان‌زمین
به آداب ته کرده زانو چو کوه»^۲

ابراهیم ادهم به سیادت میرداماد نیز اشاره کرده است:

«به علم تو کی می‌رسد بوعلی
...
که آید به علم از تو بوی علی
...
سخن مختصر جد تو حیدر است
...
که او شهر دانشوری را در است»^۳

وی در این ساقی‌نامه، به برخی متون درس‌های میرداماد نیز اشاره کرده است:

«کتاب «شفاء» با کمال خفا
زمانی که تفصیل مجمل کنی
غلام قدیمی تو را «حاشیه» است
...
سقیم ار بود از تو یابد شفا
به ابرو «اشارات» را حل کنی
حواشیت بر دور او غاشیه است
...
شده سدره‌المنتهی منتهی
ازو یافت «العلم علما» نظام
همه خوانده در مکتب گفت‌وگو
...
که جبریل فکرش درو کرده جا
که «قانون» بود در «قواعد» تمام
دروس «شرایع» ز «ارشاد» او»^۴

۱. تذکره پیمانه، صص ۸۸-۸۹، با ترجیح ضبط بدل.

۲. همان، ص ۸۹.

۳. همان، صص ۸۹-۹۰.

۴. چنان‌که در مدخل «ریاض العلماء و حیاض الفضلاء» (۱، ۲۴) گذشت، میرزا عبدالله افندی، نسخه‌ای از این کتاب را شامل تفسیر سه سوره «الحمد»، «الجمعة» و «المنافقون»، رؤیت کرده است؛ اما نسخه موجود از سدره‌المنتهی، بسیار ناقص است. جالب است که کلام ادهم آرتیمانی در این بیت، بر اتمام کتاب مذکور دلالتی خفی دارد.

۵. همان.

۲۰۲۹. میرزا محمد قاسم گیلانی

عبدالباقی نهاوندی یکی از مورّخانی است که در زمان صفویه به هند مهاجرت کردند.^۱ وی به خدمت عبدالرحیم خان خانان رسید و نزد وی جایگاه و منصب لایقی یافت و به دستور او، تألیف کتاب مآثر رحیمی را آغاز کرد. نهاوندی این کتاب را در تاریخ هند و شرح حال رجال آن سامان و در سال ۱۰۳۵ هجری قمری نگاشته است. وی در مطاوی این اثر به معرفی دو تن از شاگردان میرداماد پرداخته است که در هند اقامت داشته و در محافل علمی و سیاسی آنجا تأثیرگذار بوده‌اند. جالب است که هردوان، در شمار طبیبان نامدار روزگار خود بوده‌اند.

فرد نخست، میرزا محمد قاسم گیلانی است که نهاوندی درباره او نوشته است:

«میرزا محمد قاسم گیلانی، فرزند رشید میر عباس گیلانی است که از جمله ملازمان و معتمدان سلطنت پناه سیادت دستگاه خان احمد، والی گیلان، بود و بعد از مفتوح شدن گیلان، در قزوین به فرموده پادشاه ظل الله، شاه عباس، به دست ملک جهانگیر، رستم‌وار به قتل رسید؛ و میرزای مشاّر الیه در آن زمان، در سنّ صبی بود. از قضیه کشته شدن پدر متوهم شد و مدت پنج شش سال در روضه رضویه مشهد مقدّس به کسب علوم دینی اشتغال نمود. از تواطین قدسی موطن خادمان آن روضه، ترقیات کلی یافت؛ و در اندک زمانی جامع معقول و منقول گشت و حاوی فروع و اصول گردید. پس از آنجا برآمده، در اردوی معلی در بعضی از سفرها، در دارالسلطنه اصفهان و قزوین در خدمت شیخ الشیوخ فی زمانه و أعلم العلماء بدورانه، شیخ بهاء الدین و بندگان سیادت و حکمت پناه، سلطان العلماء و الحکماء، امیر محمد باقر داماد مشهور به «اشراق» - که او نیز از سرآمد علماء ایران است - به مباحثه و افاده و استفاده مشغول گشت؛ تا آنکه او نیز از علماء نامدار رفیع مقدار گشت؛ و الحق مستعدان و طالب علمان خوب ایران می‌گویند که استحضاری که ایشان را در جمیع علوم - به تخصیص حدیث و فقه - است، هیچ کس را نیست».^۲

گویا آن هنگام که گیلانی در درس میرداماد شرکت می‌کرده، خود صاحب شهرت و کرسی درس بوده است. نهاوندی درباره برخی وقایع زندگانی گیلانی نوشته است:

«به جهت بی‌آدابی و بی‌روشی این طبقه، بعضی سخنان از باب غرض و حسد به سمع پادشاه رسانیدند و باعث این شد که این جناب را گرفته، به قلعه قهقهه فرستادند و مدّتی در آن حصن حصین و فویل آهنین و کوه سنگین محبوس بود...

۱. در دوره‌های مختلف، چه پیش و چه پس از اسلام، ایرانیان از طبقات مختلف به شبه‌قاره هند مهاجرت می‌کردند؛ اما این مهاجرت‌ها در دوره غزنویان، مغولان و صفویان از سایر ادوار بیشتر بوده است. دولت صفوی روابط فرهنگی و سیاسی قوی و نزدیکی با حکام شیعی هند برقرار کرد. در این دوره، هند سرزمینی امن و ثروتمند به شمار می‌رفت که حاکمان آن، علی‌رغم سلاطین صفوی، برای شاعران، مداحان و نویسندگان و هنرمندان ارج و قرب ویژه‌ای قائل بودند و صله‌های گران قیمت می‌بخشیدند. نگر: «مآثر رحیمی: کتابی در تاریخ و رجال هند»، صص ۷۵-۷۷.

۲. مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۳۶.

تا آنکه به تاریخ سنه هزاروشانزده، جمعی از قزلباش اوباش و رومیان مکار که در آن قلعه محبوس بودند، به خیال استخلاص متفق گشته، حاکم قلعه را غافل به قتل رساندند... و میرزای مشاّر^۱ الیه را اگرچه دخی در این مهمات نبود، چون در آن قلعه با آن گروه بود، او را نیز از آن مردم شمردند... از غایت سفاهت و بی عقلی این بی تدبیری را - علاوه بر آنکه حاکم قلعه را کشته بودند - نموده، خود از قلعه بیرون آمدند... و در ولایت آذربایجان به شرف بساط بوسی پادشاهی مشرف شدند و توقع عنایت و مرحمت نیز داشتند. ظاهراً آن گروه مسافر راه عدم شدند و میرزای مؤمی^۲ الیه را چون در این معامله تقصیر و دخی نبود، هم بی گناهی و هم طریقه خدمتکاری که والده ماجده او را به مهدعلیا، نواب علیّه عالیّه زینب بیگم، بود - که در آن وقت ملکه ایران بود - شفیع گشته، به جاننش امان دادند و میل در چشم جهان بینش کشیدند... چون این قضیه به حال ایشان راه یافت، بعد از این واقعه هائله، در دارالسلطنه اصفهان به مباحثه در ملازمت استادان سابق خود مشغولی جست^۳.

از این عبارت بر می آید که گیلانی در دو دوره زمانی مختلف در محضر شیخ بهایی و میرداماد حاضر شده است. نهاوندی پس از نقل این ماجرا، درباره مهاجرت گیلانی به هندوستان و اقامت وی در شهرهای مختلف آن سامان سخن گفته است.^۴

۲۲/۱۰. جبرئیل بن محمد باقر تبریزی

نهاوندی در مآثر رحیمی، شاگرد دیگر میرداماد، جبرئیل بن محمد باقر تبریزی، را نیز معرفی کرده و نوشته است:

«حکیم جبرئیل، فرزند خلف سلف حکیم محمد باقر است که ذکر رفت؛ و برادرزاده سیادت و حکمت پناه جالینوس الزمانی افلاطون الدورانی، میر قابل تبریزی است که از جمله اطباء مشهور و اعیان آن دارالسلطنه است؛ و از راه طبابت در دارالسلطنه اصفهان در خدمت پادشاه جمجاه ملائک سپاه شاه عباس حسینی صفوی می باشد»^۵. مؤلف مآثر رحیمی در ادامه آورده است:

«حکیم مؤمی الیه در قزوین و اصفهان در خدمت و شاگردی علامه دوران و وحید زمان افلاطونی، میر محمد باقر داماد، مشهور به «اشراق»، کسب فضائل و کمالات نموده و در جمیع علوم سرآمد زمان خود است»^۶.

از این عبارات و تاریخ تألیف مآثر رحیمی، بر می آید که جبرئیل تبریزی در روزگار جوانی میرداماد و در دو شهر قزوین و اصفهان در محضر درس او حاضر شده است. نهاوندی در گزارش خود اشاره کرده است که حکیم جبرئیل تبریزی، مدتی در دارالارشاد اردبیل به افاده و استفاده

۱. همان، صص ۳۶-۳۷.

۲. نگر: همان، صص ۳۷-۳۸.

۳. همان، ص ۴۵.

۴. همان، ص ۴۶.

مشغول بوده است. تا اینکه شنید «ایران مکتب خانه هندوستان است». پس عازم هندوستان شد و همچون پدرش، در دربار عبدالرحیم خان خانان به اعزاز و اکرام رسید.^۱

۲،۲،۱۱. قاضی محمدسعید کرهرودی

برخی مورخان شبه قاره هندوستان، به شاگردی قاضی محمدسعید کرهرودی نزد میرداماد اشاره کرده‌اند؛ برای مثال، عبدالحمید لاهوری در کتاب پادشاه‌نامه، دانشمندان معاصر با محمد شاهجهان را در چهار طبقه «مشایخ»، «فضلاء»، «اطباء» و «شعراء» معرفی کرده است. او در بخشی از طبقه دوم نوشته است:

«قاضی محمدسعید کرهرودی که احوال او نگارش یافت، از تلامذه تذکره علماء پیشین، میرمحمدباقر مشتهر به «داماد»، بود و از فن حکمت، آگاهی تمام داشت. چون بر پیشگاه خلافت ظاهر شد که در خدمتگزاری، جدکار و راست کردار است، چندی به داروغگی داغ تصحیح و لختی به خدمت عرض مکرر و مدتی به دیوانی بیوتات نوازش یافته و به پایه هزاری رسید؛ و در سال هشتم جلوس مقدس، جهان را بدرود کرد»^۲.

بنا بر گزارش لاهوری در همین کتاب، هشتمین سال جلوس محمد شاهجهان، در غره جمادی الثانی ۱۰۴۴ هجری قمری آغاز شده^۳ و در پانزدهم ربیع الثانی ۱۰۴۵ هجری قمری، قاضی کرهرودی به سمت بخشی‌گری و واقعه‌نویسی لشکر ارتقاء یافته است؛ بنابراین، وفات او بین ۱۵ ربیع الثانی تا پایان جمادی الاول ۱۰۴۵ هجری قمری اتفاق افتاده است. محمد صالح کنبو نیز در کتاب شاهجهان‌نامه، برخی جزئیات زندگانی قاضی محمدسعید کرهرودی را گزارش کرده است.^۴

۲،۲،۱۲. میرزا محمد رفیع طباطبایی نائینی

میرزا محمد رفیع طباطبایی نائینی، مشهور به «رفیعا نائینی»، از علماء مشهور در قرن یازدهم هجری قمری است. وی در علوم عقلی و نقلی از سرآمدان روزگار خود بوده و شهرت بسیار داشته است. اکثر مورخان و تذکره‌نویسان، او را از شاگردان شیخ بهایی و میرفندرسکی شمرده‌اند؛ اما ولی قلی خان شاملو، میرداماد را نیز در زمره اساتید میرزا محمد رفیع طباطبایی برشمرده و نوشته است: «مولد شریف این قدوه دودمان دانش، قصبه نائین اصفهان است. در مبادی سن شباب، تحصیل علم حدیث و فقه را در خدمت عمده العلماء، میرمحمدباقر داماد و یک چند وقت در مدرس جناب مولانا شوشتری و اکتساب علم حکمت در خدمت

۱. همان، صص ۴۶-۴۸.

۲. پادشاه‌نامه، ج ۱، ص ۳۴۴، با اصلاح یک لفظ.

۳. نگر: همان، ص ۶۲.

۴. نگر: همان، ص ۱۰۰.

۵. نمونه را نگر: شاهجهان‌نامه، ج ۱، ص ۳۰۸؛ ص ۴۵۶؛ ص ۵۱۵؛ ج ۲، ص ۹۰.

۶. نمونه را نگر: مستدرکات أعیان الشیعة، ج ۶، صص ۱۶۷-۱۶۸.

حضرت میرکبیر، میرابوالقاسم فندرسکی نموده‌اند»^۱.

جالب است که بر اساس این گزارش، میرزارفیعا نائینی، علوم منقول را از دو فقیه متعارض در عصر صفوی، یعنی میرداماد و ملاعبدالله شوشتری، فراگرفته و فلسفه و حکمت را در محضر میرفندرسکی تحصیل کرده است.

۲،۲،۱۳. محمدرضا کرمانی

ولی قلی خان شاملو یکی دیگر از شاگردان میرداماد را با نام «مولانا محمدرضا کرمانی» معرفی کرده است. وی در گزارشی جالب و عبرت‌آموز درباره او آورده است:

«از جمله فضلاء که وجود مسعود خود را میامن توفیقات ربّانی در عصر حضرت صاحبقرانی قابل تفهیم مرموزات آیات فرقانی ساخته‌اند، جناب دانش انتساب، مولانا محمدرضا کرمانی است که به هدایت الطاف سبحانی، دست همت از مزخرفات لاطایل کشیده، کامران دیار همت و از اجله اصحاب معرفت شده، مورد عنایت واهب بی‌منت گردیده. مولد مشائر الیه بلوک را در دارالامان کرمان است. در بدو حال، حضرت آخوند بسیار لابلایی و لاتکلف مشرب بوده و در سلک ندماء محفل امام‌قلی خان، بیگلربیگی خطه فارس، انسلاک داشته... بعد از آنکه کیفیت شعور ایشان رسایی نموده، به دلالت ذوق و شوق دامن همت را از لوث مزخرفات بی‌حاصل مطهر ساخته در خدمت افضل الفضلاء و أعلم العلماء، صدرنشین مسند اجتهاد، بندگان میرمحمدباقر [داماد]^۲، در عرض اندک وقت، اکتساب کمالات کما هو حقّه می‌نمایند؛ چنانچه در حدیث و فقه و حکمت و عربیت و علم کلام سرآمد می‌شوند»^۳.

اطلاعات دیگری درباره این شخصیت در دست نیست.

۲،۲،۱۴. شیخ محمد گنابادی

اکثر مورخان و تذکره‌نگاران نام شیخ محمد گنابادی را در فهرست شاگردان میرداماد ثبت نکرده‌اند؛ اما بنا بر متن اجازه‌ای که میر در ذی الحجه سال ۱۰۲۰ هجری قمری برای او نوشته، شیخ محمد گنابادی در مجلس درس منقول و معقول میرداماد حاضر بوده است. در بخشی از این اجازه می‌خوانیم:

«ولقد قراء علیّ فیما قد قراء من کتبی و صحنی و مصنفاتی و معلقاتی و من مصنفات العشائر السالفین و مؤلفاتهم فی العلوم العقلیة البرهانیة و فی فنون الشرعیة الإیمانیة، کتابی هذا الذی ألفته فی هذه اللیلات و هو کتاب شرعة التسمیة، قراءة بوّث و بحث و افتتاح و افتتاح... و أجزت له - أدمیت برکاته - أن یرویه عتی و سائر

۱. قصص الخاقانی، ج ۲، صص ۳۴-۳۵.

۲. در نسخه اساس تصحیح و تبعاً در نسخه چاپی قصص الخاقانی، لفظ «داماد» وجود ندارد؛ اما در نسخه بدل ذکر شده است. مؤلف نیز در شرح تاج‌گذاری شاه‌صفی صفوی، لقب «أفضل الفضلاء و أعلم العلماء» را برای میرداماد به کار برده است. نگر: همان، ج ۱، ص ۳۰۷.

۳. همان، ج ۲، صص ۵۰-۵۱.

مقرّواته و مسموعاته و مستفاداته و مأخوذاته التي سيأتي بتفصيلها في إجازة شاملة مبسّطة من ذي قبل إن شاء الله سبحانه، وأن يروي أحاديث سادتنا الطاهرين - صلوات الله و تسليماته عليهم أجمعين - إذا صحّت لديه - أسبل الله بركات إفضاله عليه - وأن يروي جميع ما يجوز لي روايته لمن شاء كما شاء و لمن أحبّ كما أحبّ متحفّظاً محتاطاً مراعيّاً للشرائط المعيّنة عند أصحاب الرواية و أرباب الدراية»^۱.

۲۲/۱۵. صالح بن حسن عباسی جزایری

یکی از شاگردان غیر مشهور میرداماد، شیخ صالح جزایری است. میر در اجازه‌ای که برای او نگاشته، به حضور جزایری در محفل درس خود اشاره کرده و او را در نقل و تدریس برخی آثار عقلی و نقلی، اذن داده است. در بخشی از این اجازه می‌خوانیم:

«... قد سرّني بكريم لقائه، فحضر المحفل المعقود للمدارسة و المناظرة، و أخذ طرفاً من المسائل بمحققها على ما ساعدته الأقطار بجلائلها و دقائقها. و استجازني، فاستخرت الله تعالى و أجزته أن يروي عني الأصول الأربعة في أحاديث أئمتنا الطاهرين - صلوات الله عليهم أجمعين - بطريقي المتصلة إلى الأقدمين من أصحاب الحديث - رضوان الله تعالى عليهم أجمعين - و أن يروي مصنفاتي في العلوم العقلية و الشرعية و مصنفات جدّي المحقق - أعلى الله مقامه - و مصنفات مشايخي و أساتيدي - رضي الله تعالى عنهم - و أن يروي مصنفات شيخنا السعيد الشهيد - نور الله رمسه - و مصنفات العلامة، آية الله، جمال الملة و الدين بن المطهر الحليّ و أن يروي ما يجوز لي روايته مراعيّاً في ذلك الشروط المقررة بين أهل الرواية و الدراية»^۲.

لازم به ذکر است که نام کامل وی در متن اجازه شیخ بهایی، به صورت «شیخ صالح بن حسن عباسی جزایری» آمده است.^۳

۲۲/۱۶. محمّد صالح کرامی

میرداماد در نامه‌ای که خطاب به آصف خان^۴ نوشته، به طور ضمنی از شاگردی فردی با نام «محمّد صالح کرامی» نزد خود سخن گفته است. وی در این نامه، توضیحات مختصری درباره دو اثر خود، نبراس الضیاء و جذوات و مواقیت، آورده و درباره حامل نامه نوشته است:

«حامل صحيفة الإخلاص، مقتنص بدایع مشاهق و مطاوی، مولانا محمّد صالح کرامی - بلغه الله تعالى أقصى الغایات و قصیا النهايات - بسیاری از او ابد شواهد

۱. اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، ص ۳۲۸.

۲. مجموعه اجازات جزایری (نسخه خطی)، برگ‌های ۱۲۱-۱۲۲ پ.

متن این اجازه در مصنفات میرداماد، اغلاط و اسقاط فراوان دارد. نگر: مصنفات میرداماد، ج ۱، صص ۵۸۶-۵۸۷.

۳. نگر: مجموعه اجازات جزایری (نسخه خطی)، برگ ۱۲۱ ر.

۴. او احتمالاً میرزا ابوالحسن آصف خان فرزند میرزا غیاث بیگ، یکی از شاهزادگان ایرانی و درباریان شاه طهماسب صفوی است. وی در هندوستان به مقام وزارت و نایبی رسید و در سال ۱۰۵۱ هجری قمری در لاهور درگذشت.

آن حقایق، در شکارگاه فیوضات محلّ مدارس، به شرکۀ اقتناص و شبکه اختلاس درآورده است. شاید که مسموعات و مأخوذات و مقنوصات و مختلساتش، مسافر قوّت نظری را در بیدای مطالعه غامضات مُبَدَّرَق و قافلۀ انظار فکری را در متیّه استنباط عویصات، زاید آید. مرتقب و مأمول آنکه مشارّالیه را منظور انظار مکرمّت و ملحوظ الحاظ عنایت داشته، مراعات احوال و مواسات آمالش بر ذمّت مرحمت مفروض شمرده، عواطف التفات در انجاح مطالب و انجام مآربش، موجب انشراح صدور و استمرار خاطر مخلص دانند.^۱

۲،۲،۱۷. حسین بن صدرالدین طولی آستارایی

میرزا عبدالله افندی در ریاض العلماء شخصی به نام «حسین بن صدرالدین الطولی الآستارائی» را معرّفی کرده و احتمال داده است که از شاگردان میرداماد باشد. با توجّه به قرب زمانی افندی به میرداماد و همچنین دقّت خاصّ او در تذکره‌نویسی و کتاب‌شناسی، این احتمال درخور بررسی و تعقیب است؛ برای مثال، می‌توان با بررسی متن آثار طولی آستارایی شواهدی برای ردّ یا پذیرش شاگردی او نزد میرداماد پیدا کرد.

آثاری که برای او برشمرده‌اند از این قرار است:

«منها تعلیقات علی شرح الهیاکل للعلامة الدواني، وله الرسالة المصطفویّة فی تحقیق الخیر والشرّ علی مسلک الحكماء و الصوفیة ألفها بالفارسیة و العربیة ملقّقاً و علیها حواشی منه کثیرة، و رسالة فی وحدة الوجود بالفارسیّة علی مذاق الصوفیّة و الإشراقیین، و رسالة فی تفسیر أسماء الله الحسنی بالفارسیّة مختصرة، و رسالة حدیقة الأنوار فی جواب شبهة ابن کّمونة فی قدم الحوادث الیومیّة، و تعلیقات علی رسالة جام گیتی نالقاظی الأمير حسین المیبدی بالفارسیّة فی الحکمة».^۲

همچنین، شیخ آقابزرگ طهرانی رسالة فی الخیر و الشرّ را ذیل نام «فانی آستارایی» معرّفی کرده و بر اساس حواشی این رساله، وفات وی را قبل از سال ۱۰۵۰ هجری قمری دانسته است.^۳

۲،۲،۱۸. محمّد شریف کشمیری

محمّد شریف کشمیری از علماء قرن یازدهم هجری قمری و از شاگردان میرداماد در اصفهان است. در تذکرها و متون تاریخی مربوط به ایران و هند، از کشمیری و شاگردی اش نزد میرداماد سخنی نیامده و به‌طور کلیّ اطلاعات زیادی از او در دست نیست؛ مگر آنچه از متن آثارش، همچون سه رساله فی علم الله تعالی، آداب المطالعة، و مقاله شریفیّه به دست می‌آید. محمّد شریف کشمیری مقاله شریفیّه را در سه «تحفه» و به قصد پاسخ به سه اشکال فلسفی

۱. مصتفات میرداماد، ج ۱، ص ۵۹۶.

۲. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۳، ص ۹۶.

۳. شیخ آقابزرگ طهرانی در الذریعة او را «فالی آستارایی» معرّفی کرده است؛ اما با توجّه به مقدّمه او بر رساله «خیر و شرّ»، تخلص وی «فانی» بوده است. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۷۴. سنج: مجموعه رسائل (ب/ نسخه خطی)، برگ ۱۰۰ر.

نگاشته است. وی در این رساله درباره میرداماد نوشته است:

«قد تحققت عن الأستاذ العلامة، قدوة المحققين، سلطان المتألهين، ناسخ الحكمة اليونانية، واضع الحكمة الإيمانية، هو المعلم الثالث في الأولى والأول في الأخرى - لازل كاسمه الشريف باقراً لمشكلات الحقائق وكاشفاً عن العضلات الدقائق -»^۱.

او در این رساله به شاگردی خود نزد میرداماد اشاره کرده و آورده است:

«...» و قد عرضت هذا البحث بحضرة الأستاذ المحقق - أدام الله تعالى بقائه الشريف إلى يوم الدين - فاستحسنني وأثنى عليّ وقد سئح لي تحليل النظر في أثناء التحرير أنه يمكن أن يناقش في قوله: «و ليس كذلك في سائر الصفات»؛ لأن ما ذكره في الوجود يجري فيها أيضاً فينجر الأمر إلى عدم تحقق لازم الماهية أصلاً؛ فتأمل. فالحق في الجواب ما ذكره المولى الأستاذ في الأفق المبين - لازل فيناض الأنوار من الأفق المبين على أصحاب الصراط المستقيم - ولا بأس بأن أذكره بعباراته الشريفة ليتشرف هذه المقالة بها»^۲.

علاوه بر شاگردی محمدشرف کشمیری نزد میرداماد، از این عبارات بر می آید که وی در مجلس درس فلسفه میر - که احتمالاً بر مدار متن الأفق المبين پیش می رفته - حاضر بوده و با استاد مباحثاتی داشته است. همچنین، مقاله شریفیه^۳ را در زمان حیات میرداماد نگاشته است.

۲،۲،۱۹. ملاشمسا کشمیری

ملاشمسا کشمیری از دیگر علماء قرن یازدهم هجری قمری است که خود را شاگرد میرداماد معرفی کرده است. از شرح حال و و آثار وی اطلاعات چندانی در دست نیست. کشمیری در موضعی از حاشیه اش بر حاشیه خفری بر الهیات شرح جدید تجرید، از استاد خود با نام «ثالث المعلمين» یاد کرده است.^۴ همچنین، شیخ آقابزرگ طهرانی در طبقات أعلام الشيعة، ذیل ترجمه ملاشمسا کشمیری از چنین حاشیه ای نام برده و تصریح کرده است که وی شاگرد شیخ بهایی و شخصی غیر از ملاشمس الدین محمد گیلانی است.^۵ همچنین، آقا جمال خوانساری در حاشیه خود بر حاشیه خفری بر شرح جدید تجرید، با اشاره مکرر به مطالب دیگر محشیان، از حاشیه ملاشمسا گیلانی با تعبیر «بعضهم» یا «بعض المحشّين» و از حاشیه ملاشمسا کشمیری با عبارت «قليل» یاد کرده است.^۶

با توجه به مطالب پیش گفته، این احتمال وجود دارد که «ملاشمسا کشمیری» همان

۱. «یادی از محمدشرف کشمیری، از علمای قرن یازدهم، شاگرد میرداماد»، ص ۶۴.

۲. همان، صص ۶۴-۶۵.

۳. این رساله به زودی با تصحیح حسین نجفی در مجموعه برکرانه آراء و آثار میرداماد منتشر خواهد شد؛ ان شاء الله العزیز.

۴. نگر: فهرستگان نسخه های خطی ایران (فنخا)، ج ۱۱، ص ۶۷۰.

۵. نگر: طبقات أعلام الشيعة، ج ۸، ص ۳۶۵.

۶. نگر: «ملاسماعیل اصفهانی حکیم»، صص ۱۳۸-۱۳۰.

«محمد شریف کشمیری» باشد. بررسی این احتمال، حاجتمند مطالعه دقیق نسخه‌های خطی، خصوصاً حواشی مدون و پراکنده حاشیه خفّری بر شرح جدید تجرید است.

۲۶۲۰. نصرالله همدانی [یا] آخوند نصرا (نصیرا)

بر پایه برخی گزارش‌های تاریخی، فردی به نام «نصرالله همدانی» یا «آخوند نصرا (نصیرا)» در زمره شاگردان میرداماد بوده است. تشابه نام وی با هم‌وطنان معاصرش، همچون «نصیرالدین محمد همدانی»، باعث اشتباه برخی مورخان شده؛ اما شاگردی او در محضر میرداماد مسلم است. میرزا عبدالله افندی در ریاض العلماء آورده است:

«المولی نصرالله الهمدانی: المعروف بـ «آخوند نصرا»، فاضل عالم جلیل فقیه جامع نبیل، و قد قرأ علی جماعة منهم السید الداماد، و کان - رحمه الله - مدرّساً بهمدان و له تلمیذه فضلاء»^۱.

وی سپس، ذیل مدخل «المولی نصیر» چنین نوشته است:

«المولی نصیر: فاضل عالم متکلم و لم أعلم خصوص عصره؛ و لکن رأیت فی بلدة تنکابن من بلاد جیلان... من مؤلفاته رسالة فارسیّة فی الأصول الخمسة سماها «أصول الدین»... و لعلّه بعینه المولی نصیر الهمدانی تلمیذ السید الداماد. و الحقّ أنّ آخوند نصیر الهمدانی الذی کان تلمیذ السید الداماد غیر آخوند نصرالله الهمدانی؛ فلاحظ»^۲.
به نظر می‌آید گزارش افندی با قدری ابهام همراه است. وی در ابتدا، نصرالله همدانی، معروف به «آخوند نصرا»، را از شاگردان میر دانسته و در فقره پایانی، به تفاوت «نصیر همدانی» با «نصرالله همدانی» اشاره کرده است.

مدرّس خیابانی نیز در ریحانة الأدب مطالب افندی را تکرار کرده و نوشته است:

«آخوند نصرا یا آخوند نصیرا: ملّا نصرالله همدانی، معروف به همین عنوان، عالمی است فاضل و جلیل و فقیه جامع. از شاگردان میرداماد و دیگر اکابر بوده و در مدرسه همدان تدریس می‌کرده و... زمان وفاتش به دست نیامد»^۳.

از این دو گزارش به دست می‌آید که فردی به نام «نصرالله همدانی» یا «آخوند نصرا»، از شاگردان میرداماد بوده است. حسب جست‌وجوی ما، تنها اثری که از نصرالله همدانی به جای مانده، مجموعه یادداشت‌های وی در نسخه‌ای از الاختیارات العلائیه فی فخرالدین رازی است؛ مطالعه این نسخه شاید شرح حالی از وی به دست دهد.

ناگفته نماند که برخی منابع از شخصی با نام خواجه نصیرالدین بن محمود همدانی سخن گفته و او را از اعیان علم و ادب عصر صفوی معرفی کرده‌اند.^۴ به درستی مشخص نیست که آیا این

۱. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، صص ۲۴۵-۲۴۶.

۲. همان، صص ۲۴۶-۲۴۷.

۳. ریحانة الأدب، ج ۱، صص ۴۲-۴۳.

۴. نسخه شماره ۵۴۱، کتابخانه آستانه حضرت عبدالعظیم (شهری).

۵. نگر: عرفات العاشقین و عرصات العارفین، ج ۷، صص ۴۴۲۲-۴۴۲۳.

شخص همان شاگرد میرداماد است یا خیر.

برخی مورّخان و تذکره‌نویسان، از فردی به نام نصیرالدین محمد همدانی امامی اصفهانی، معروف به «نصیرای همدانی» نام برده‌اند. سیستمی در تذکره خیرالبیان، ماجرای مهاجرت وی از همدان به شیراز و تلمّذش نزد شاه‌تقی‌الدین محمد نسابه شیرازی را نقل کرده است.^۱ مؤلف عرفات‌العاشقین به مهاجرت نصیرا به اصفهان برای طلب علم در دوران جوانی اشاره کرده است.^۲ نصرآبادی نیز به تسلّط او بر علوم مختلف اشاره کرده و از هم‌نشینی نصیرا با شیخ بهایی و محبّت بسیار شیخ به او سخن گفته است.^۳

بین منابع جدید، مؤلف کتاب بزرگان و سخن‌سرایان همدان با استناد به اینکه نصیرا در دایرة‌المعارف‌الإسلامیّة و ریحانة‌الأدب «ملاً نصرالله» نامیده شده، او را شاگرد میرداماد دانسته است؛^۴ اما با توجّه به برخی متون تاریخی متقدّم، به دست می‌آید که «نصیرای امامی همدانی» فردی غیر از «نصیرالدین همدانی» و «نصرالله همدانی» بوده و سخنی از شاگردی او نزد میر در میان نیست.

باری، از اسناد و منابع تاریخی بر می‌آید که نصیرای امامی همدانی از شخصیت‌های معاصر با میرداماد بوده که روابط علمی خاصی با وی داشته است. نصیرای همدانی از حکماء و ادباء مشهور عصر صفوی است که دیباچه‌ای بر دیوان زلالی خوانساری نگاشته است. وی به موازات جذوات و مواقیت میرداماد، رساله‌ای در پاسخ به سؤال معروف حکماء هند نگاشته و آن را شجره مبارکه نامیده است. او در ابتدای این اثر، خود را چنین معرفی کرده است:

«کلک حبش نژاد روسیاه کشور گمنامی، محمد الشهیر بنصیر امامی»^۵.

همدانی امامی سپس، درباره شاه‌عبّاس صفوی و وساطت ملامظفر منجم گنابادی در ایصال نامه علماء هند به میرداماد سخن گفته است. وی در ادامه، با عباراتی احترام‌آمیز و پرطمطراق، درباره میر نوشته است:

«حطیم کعبه دانش، حاکم محاکم بینش، خزیت بیدای معضلات، سفسیر عرض مجملات، جاذب جذوات طور سینای حکمت یمانی، شهریار عبّاس آبادهای معنوی جاودانی، شحشاح منابر کمال، صحصوح دقایق افضال... مبطل ترهات صحاصح «دُهدَرِین سَعْدُ الْقَیْنِ»، زبان‌دان رموز عبری و اسرار سُریانی، میانجی نزاع قدیم حدوث دهری و قدم زمانی... لازال کاسمه باقراً للعلوم بقضّها و قضیضها»^۶.

در این عبارات، تعبیری که بر شاگردی همدانی نزد میرداماد دلالت کند، به چشم نمی‌خورد؛ چنان‌که اقدام او برای پاسخ به سؤال علماء هند نیز نشان می‌دهد که همدانی به‌نوعی خود را

۱. نگر: تذکره خیرالبیان، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲. نگر: عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین، ج ۷، ص ۴۲۸.

۳. نگر: تذکره نصرآبادی، ص ۲۴۱.

۴. نگر: بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ص ۳۴۷.

۵. شجره مبارکه (نسخه خطی)، برگ ۲۶ر.

۶. همان، برگ‌های ۲۸ پ-۲۹ر.

هم‌رتبه میر می دانسته است. بنا بر گزارش نظام‌الدین احمد گیلانی، نصیرای همدانی پیش از میرداماد و در دوران جوانی درگذشته است.^۱

لازم به ذکر است که برخی مورخان، شرح حال «نصیرای امامی همدانی» را با افرادی همچون «خواجه نصیرالدین بن محمود همدانی»، «نصیرای شیرازی» و «نصیرای اصفهانی» خلط کرده‌اند.^۲

۲،۲،۲۱. محمد مؤمن بن جلال‌الدین کاشانی

محمد مؤمن بن جلال‌الدین کاشانی، یکی از شاگردان ناشناخته میرداماد است که برخی آثار استاد را در زمان حیات وی استنساخ کرده است. کاشانی در انجامة این نسخه‌ها علاوه بر عرض ارادت و احترام به میرداماد، به شاگردی خود نزد او اشاره کرده است. برخی از این اسناد تاریخی عبارت‌اند از:

الف) نسخه‌ای از کتاب ضوابط الرضاع که در سال ۱۰۳۶ هجری قمری کتابت کرده و آن را به بلاغ میر رسانده است. در انجامة این نسخه که با شماره ۶۶۷/۱ در کتابخانه ملی ملک نگهداری می‌شود، آمده است:

«تَمَّتْ - آلائه عَمَّتْ - علی يد أقل الخلیقه - بل اللّاشيء فی الحقیقه - فی الارتضاع
لبان تحقیقات المصنّف والانتفاع برضعات تدقیقات المؤلّف - أدام الله ظلال رأفته
علی مفارق المستفیدین - الفقیر إلى الله الغنی محمد مؤمن بن جلال‌الدین محمد
القاسانی - عفی عنهما - ثانی عشر شهر محرم الحرام عام ست و ثلاثین بعد الألف من
الهجرة النبویة»^۳.

ب) وی نسخه‌ای از رساله حدود العالم میرداماد را در سال ۱۰۳۵ هجری قمری کتابت کرده است. در انجامة این نسخه که با شماره ۱۵۲۴۰/۱ در کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی نگهداری می‌شود، می‌خوانیم:

«و فرغ عن تنمیقه حین الاشتغال بخدمة مصنّفه والاعتکاف بسدّته السنیّة و
التشرّف بملازمة عتبه العلیّة الرفیعة المنیعة والاستفاضة من میامن فیوضاته المفاضة
علی قلبه المنور وعقله المطهر والاقبتاس من قبسات فضله وإفضاله الواردة علیه
من تلقاء واهب الحقایق والصور - أدام الله تعالی ظلال رأفته وإشفاقه علی مفارق
الطلبة والسالکین إلى یوم الدین - محمد بن جلال‌الدین محمد یثیشر به «مؤمن
القاسانی» ختم الله تعالی له بحسن العاقبة والعافیة وعافاه عن عوایق سلوک سبیل
السداد والرشاد بالنبی وآله الأجداد. و كان ذلك فی أوائل شهر رمضان لسنة ۱۰۳۵،
حامداً مسلماً مصلیاً»^۴.

ج) وی در دنباله حدود العالم، نسخه‌ای از کتاب القبسات را استنساخ کرده و بخشی از آن

۱. نگر: مجموعه حکیم الملک گیلانی (نسخه خطی)، برگ ۹۲ پ.

۲. نگر: «جریان‌شناسی نشر ادبی در دوره صفوی، با تکیه بر آثار نصیرای همدانی»، صص ۳۰-۳۱.

۳. ضوابط الرضاع (الف/ نسخه خطی)، برگ ۱۳۲ ر.

۴. حدود العالم (نسخه خطی)، برگ ۵ پ.

را به بلاغ میرداماد رسانده است. در انجامة این نسخه که شماره ۱۵۲۴،۳ در کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی نگهداری می شود، آمده است:

«و فرغ عن تنمیقه أوان التشرّف بخدمته مصتّفه - أدام الله ظلال جلال إفاداته السنّیة العلیّة على مفارق الطالبین إلى يوم الدين - و آیام التردّد عند خدمة عتبة جنابه و العکوف على ملازمة بابه، أصغر خدمه درجة و قرباً إليه و أكبرهم و أوفرهم إخلاصاً له و أعظمهم أملاً و رجاءً، محمّد بن جلال الدين محمّد يشتهر بـ «مؤمن القاشانی» عام ۱۰۳۵ من شهور ذي الحجة الحرام، حامداً مصلياً مسلماً على هاجرها تسليماً كثيراً كثيراً»^۱.

از متن این انجامة ها بر می آید که کاشانی در دروس معقول و منقول میرداماد حاضر بوده است. همچنین، می توان دریافت که میر در فاصله رمضان تا ذی الحجة سال ۱۰۳۵ هجری قمری به تدریس القبسات اشتغال داشته است.

۲،۲،۲۲. عادل بن مراد اردستانی

میرداماد مجموعه ای از سه اثر خود، یعنی الرواشح السماویّة، السبع الشداد و عیون المسائل، را به کتابخانه شخصی سلطان العلماء اهداء کرده است. این مجموعه که هم اکنون با شماره ۱۸۳۷ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می شود، کتابت کرده شخصی به نام عادل بن مراد اردستانی است. وی در ابتدای هر سه رساله، تقریظی در معرفّی آن ها نگاشته است. با توجه به انجامة این تقریظ ها می توان احتمال داد که اردستانی شاگرد میرداماد بوده است.

عبارت او در تقریظ الرواشح السماویّة چنین است:

«کتبت و أنا أقلّ خدام سدة علمه... و فضله و إرشاده، أحقر عباد الله الغني المغني، عادل ابن مراد الأردستاني»^۲.

در تقریظ السبع الشداد آورده است:

«سوّده أفقر الداعين لجناب فضله العظيم و أحقر المخلصين لنواب جوده العميم، ابن مراد عادل الأردستاني، حامداً شاكراً مصلياً مستغفراً»^۳.

همچنین، در انتهای تقریظ عیون المسائل نوشته است:

«... و كتب ذلك أعطش المستسقين من بحار إفاداته القدسيّة القدوسيّة، ابن مراد عادل الاردستاني، حامداً مصلياً مسلماً مستغفراً تائباً شاكراً، و صلى الله على خير الأنبياء و صفو المرسلين»^۴.

۱. القبسات (نسخه خطی)، برگ ۲۸۳ر.

۲. الرواشح السماویّة (نسخه خطی)، برگ ۱ر.

۳. السبع الشداد (الف / نسخه خطی)، برگ ۲۷۲ر.

۴. عیون المسائل (نسخه خطی)، برگ ۳۶۱ر.

۲،۲،۲۳. علی بن محمد علی دوست

علی بن محمد، مشهور به «علی دوست»، از دیگر ملازمان میرداماد است که برخی آثار وی را استنساخ کرده است. از عباراتی که علی دوست در انجمنه کتابت‌های خود به کار برده، بر می‌آید که روزگاری شاگرد میرداماد بوده است. وی نسخه‌ای از شرعة التسمیة را کتاب کرده و به بلاغ میر رسانده است. در انجمنه این نسخه که هم‌اکنون با شماره ۱۸۳۸،۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود، آمده است:

«قد وقّنی الله ولیّ الفضل و الرحمة لإتمام کتبه هذه الصحفية القدسیة اللاهوتیة و النسخة المملکوتیة الناموسیة الموسومة بـ «شرعة التسمیة فی زمان الغیبة»، فی یوم الاثنین رابع عشر شهر صفر، من شهور عام ۱۰۲۱ الهجره. و أنا اقلّ عبید عبید مصتّفها؛ أعنی باقر العلم و الحکمة، محیی مراسم آبائه الطاهرین - صلوات الله علیهم - و مُبقی معالم الأنبیاء و المرسلین، شمس العلی، بدر الدجی، طود النہی، علم الهدی، فحل الفحول، إمام العقول - أیدہ الله تعالی و أبقاه و بسط ظلّه الظلیل علی مفارق الطالبین و المؤمنین - و أخلص مخلصیه علی الحقیقة، علی بن محمد الموعوّ بـ «علی دوست» إلى قیام الساعة و ساعة القیام بالنبی و الوصي و آلهما الکرام»^۱.

او نسخه‌ای از تقویم‌الایمان میرداماد را در سال ۱۰۱۸ هجری قمری کتابت کرده است که هم‌اکنون با شماره ۱۱۸۳ در کتابخانه ملی ملک نگهداری می‌شود. در فهرست کتابخانه ملک، کتابت این نسخه را به اشتباه به میرداماد نسبت داده‌اند.^۲ علاوه بر این، علی بن محمد علی دوست، نسخه‌ای از تعلیقات میرداماد بر مختلف‌الشیعة را استنساخ کرده و به بلاغ استاد رسانده که با شماره ۳۴۹۹۸ در کتابخانه ملی محفوظ است. مجموعه اهدایی میرداماد به ابن خاتون نیز کتابت‌کرده اوست.^۳ با توجه به این نکات می‌توان احتمال داد که علی بن محمد علی دوست، از کاتبان معتمد میر بوده، در درس معقول و منقول وی حاضر می‌شده است.

۲،۲،۲۴. عنایت‌الله خطیب‌سلطانیوی

عنایت‌الله خطیب‌سلطانیوی از شاگردان گمنام میرداماد است. وی نسخه‌ای از السبع‌الشداد را در همان سال تألیف، کتابت کرده و «تختمه»‌ی آن به بلاغ استاد رسانده است. در انجمنه این نسخه که هم‌اکنون با شماره ۱۰۱۳۷،۴ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود، آمده است:

«استنسخت هذه الرسالة الغریبة الشریفة العالیة العزیزة الکاملة البالغة أقصى مراتب الکمال من نسخة من استنسخ من نسخة مصتّفها. سلّم الله مصتّفها من المکاره و الأسواء و حفظه عن الشرور و البلوی... و يجعله وسیلة لدینی و دنیائی بحق محمد

۱. شرعة التسمیة (نسخه خطی)، برگ ۸۲ ر.

۲. نگر: فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه ملی ملک، ج ۱، ص ۱۲۱؛ اوراق پراکنده از مصتفات میرداماد، صص ۷۳-۷۳.

۳. نسخه شماره ۶۹۵، کتابخانه ملی ملک (تهران).

و أهل بيته الطاهرين. كتبه العبد الأقل المذنب، رَغَام أقدام شيعة علي بن أبي طالب، عنايت الله الخطيب السلطانيوي، في عشر أول شهر جمادي الآخر، سنة ثلاث و عشرون بعد الألف من الهجرة النبوية^۱.
میرداماد در دنبالهٔ إنهاء این نسخه، اجازه‌ای برای خطیب سلطانیوی نگاشته و در مطاوی آن آورده است:

«إني قد أجزت وأذنت له أن يروي عني هذه التختمة و سایر ما قد سمع و قرأ و اصطاد و استفاد لمن شاء و أراد محتاطاً متيقظاً مراعيّاً لشرايط الرواية و الدراية، كتبه الفقير إلى الله، محمد بن محمد يدعى باقر الداماد»^۲.

۲،۲،۲۵. سیدعلی درب امامی عریضی اصفهانی

سیدعلی بن محمد درب امامی عریضی اصفهانی از علماء و دانشمندان قرن یازدهم هجری قمری در اصفهان است. وی مترجمی چیره و پُرکار بوده که متون حدیثی الاستبصار، عیون أخبار الرضا علیه السلام، الکافی، من لایحضره الفقیه، التهذیب، إكمال الدین، الأمالی شیخ طوسی و علل الشرایع را زیر عنوان «هشت بهشت» به فارسی ترجمه کرده است. وی همچنین آثاری همچون الهیات کتاب الشفاء و شرح الإشاراتِ خواجه نصیرالدین طوسی را نیز به فارسی برگردانده است.

عریضی اصفهانی در مواجهه با متن الشفاء، به ترجمه تحت اللفظی اکتفا نکرده و کار خود را با شرح و تفسیر همراه ساخته است. او همچنین، برخی نکات و حواشی مدرّسان نامدار الشفاء را نیز نقل کرده است. با توجه به عبارات وی در این اثر، می‌توان حدس زد که از شاگردان میرداماد و میرفندرسکی بوده است؛ زیرا برخی نکات را چنان نقل کرده که گویا خود در محضر درس آن‌ها شنیده است. تعابیری همچون «مفید ما میرابوالقاسم - مدّ ظلّه العالی - فرمود: ...»، «میرمحمدباقر - رحمه الله - چنین بیان می‌فرمود که...»، «از میرمحمدباقر داماد چنین شنیده شد که...» یا «امیرمحمدباقر داماد - رحمه الله - می‌فرمود که...»، مؤید حدس ماست.^۳

همچنین، با توجه به جملات دعایی وی، بر می‌آید که این اثر پس از وفات میرداماد و در دوران حیات میرفندرسکی - یعنی بازهٔ ده سالهٔ ۱۰۴۰ تا ۱۰۵۰ هجری قمری - نگاشته شده است.

۲،۲،۲۶. سید محمد محسن حسینی رضوی

سید محمد محسن بن علی اکبر حسینی رضوی، از خادمان آستان مقدّس رضوی و شاگردان میرداماد در علوم نقلی بوده است. میر در اجازهٔ مفصّلی که برای وی نگاشته، آورده است:

«قد أخذ عني ملاوة من الزمان و برهة من الأوان فنوناً جمّة و عيوناً حمّة من أحاديث ساداتنا المعصومين أصحاب الوحي و العصمة و أنوار الله المتلألأة من سماء العلم و

۱. السبع الشداد (ب/ نسخه خطی)، برگ ۱۳۴پ.

۲. همان.

۳. نگر: ترجمه الهیات الشفاء (نسخه خطی)، برگ‌های ۱۳، ۴۷، ۱۱۴، ۳۶۷ر.

۴. نگر: طبقات أعلام الشيعة، ج ۸، ص ۶۸.

الحکمة - صلوات الله و تحياته على ارواحهم و اجسادهم - قراءة و سماعاً و أحاط بأعماقها و أطرافها في أسانيدھا و متونها رواية و دراية و فحصاً و افتتاحاً. ولقد توخى الاستجاسة و تلمس الإجازة في مقرّواته و مسموعاته و مأخوذاته و مخطوطاته و لاسيّما في كتاب العقل و العلم و كتاب التوحيد من كتاب الكافي للشيخ الرواية، إمام المحدثين، أبي جعفر الكليني - رضوان الله تعالى عليه - ، فأجبت متلمّسه و أجزت له أن يروي ذلك كلّ على ما سمع و وعى و أخذ و درى بل و عامّة ما لي روايته عن أشياخي العظام و مشايخي الأعلام - قدّس الله تعالى نفوسهم الزكيّة - من الأحاديث و الأحكام و الأدعية و الأحراز و المسائل و الأخبار إذا صحّت سبلها و تصحّت مسالكها و يميز العمل بها، لمن شاء و أحبّ تمّن هو مُرتاد لأمره محتاط في دينه، و أن يروي مصتفاي الدينيّة و معلقاتي الفقهيّة و الحديثيّة مواظباً على مراعاة الشرائط المعتمدة عند أهل العلم»^۱.

میرداماد در این اجازه - که مفصل ترین اجازه باقی مانده از اوست - سلسله مشایخ روایی خود را به صورت «معنعن» و کامل ذکر کرده است.

۲،۲،۲۷. محمّد جعفر بن نجم الدین حسینی مشهدی

محمّد جعفر بن نجم الدین حسینی مشهدی، از خادمان عتبه رضوی در روزگار صفویّه و در زمره ملازمان و شاگردان میرداماد بوده است. وی رساله حجّیه مقدّس اردبیلی را بر اساس فتاوی میرداماد بازنویسی کرده و در مقدمه این بازتحریر آورده است:

«فقیر حقیر، محمّد جعفر بن نجم الدین محمود الخادم الحسینی المشهدی که در بیشتر اوقات به عتبه بوسی نواب مستطاب مُعلّی القاب، سیّد المحقّقین و سند المدقّقین، برهان أعظم حکماء المتأهّین، سلطان أفخم علماء المتبحّرين، فحل الفحول، امام العقول، خاتم المجتهدین، سمّی خامس أجداده المعصومین، باقر علوم الأولین و الآخرين، امیر محمّد باقر المشتهر بالدّاماد الحسینی - لا زال ظلّه علی مفارق الطالبین ممدوداً - سرافراز می گردید و مسائل واجبی خود را از آن حضرت استفاده می نمود، اراده کرد که اطلاع بر مسائل حجّ به هم رساند...»^۲.

او همچنین، نسخه ای از ضوابط الرضاع را استنساخ کرده و به بلاغ میرداماد رسانده است. حسینی مشهدی در انجامة این نسخه نوشته است:

«فرغت من تحریر هذا الكتاب المستطاب بتوفیق الله الملك العزيز الوهاب، في يوم الثلاثاء، ثالث و عشرين من شهر أمير المؤمنين، شهر الله الأصب، رجب المرجب ۱۰۳۲ من الهجرة المقدّسة المباركة النبویّة، حامد الله - تعالى و تقدّس - و أنا عبید عبید مصتّفه - لا زال ظلال إرشاده و اجتهداه ممدوداً علی مفارق الطّلاب و رؤوس المؤمنین بحرمة النبي و آله البررة الكرام المعصومین صلوات الله و تسليماته عليهم أجمعين - ابن

۱. اوراق پراکنده از مصتّفات میرداماد، صص ۳۲۰-۳۲۱.

۲. اوراق پراکنده از مصتّفات میرداماد، ص ۴۵، با اصلاح یک لفظ.

محمود الخادم، محمدجعفر الحسینی المشهدی - عفی الله عنهما بالنبي والوصي - «^۱.
بر این اساس، به نظر می آید که باید نام حسینی مشهدی را نیز در سیاهه شاگردان میرداماد
ثبت کنیم.

۲،۲،۲۸. عبدالله بن حسین بابا سمنانی

عبدالله بن حسین بابا سمنانی از شاگردان و ملازمان میرداماد بوده و در مقدمه رساله تحفة العابدین
از میر چنین یاد کرده است:

«عالی حضرت سیدالمحققین و سندالمحققین، زبدة الحكماء المتألهین، عمدة
الفضلاء المتمهرین، أعلم العلماء المتبحرین، وارث علوم جدّه سید المرسلین،
علامة العلماء، فہامة الحكماء، ثالث المعلمین - بل الأوّل لو رفع الجدل من التین و
كشف الغطاء عن العین - برهان الخافقین، جامع المعقول والمنقول، حاوی الفروع و
الأصول، خاتم المجتہدین، أعنی أستاذی و استنادی بل أستاذ البشر و استناد أهل
الدهر، شیخی و معتمدی، سمی جدّه خامس عترة رسول الله - صلی الله علیه و آله -
لازال کاسمه الشریف محمداً باقراً لعلوم الدین، مؤیداً من عند ربّه الغنی، أمير محمد بن
محمد يدعی بیاقر الداماد الحسینی الأستریادی - أدام الله تعالی لواء إفادته و إفاضته
على رؤوس المعلمین بمّنة وجوده - «^۲.

سمنانی در این رساله، به نکات جالبی درباره عادات میرداماد در ادای مناسک شخصی اشاره
کرده است؛ به گونه ای که تردیدی درباره انس و مصاحبت او با میر باقی نمی گذارد.^۳

۲،۲،۲۹. بدیع الزمان قهپایی

بدیع الزمان بن ابواسحاق قهپایی هرنندی، از دانشمندان عصر صفوی و در زمره شاگردان شیخ
بهایی است؛ اما بنا بر برخی اسناد تاریخی، احتمالاً در مجلس درس میرداماد نیز حاضر بوده
است. قهپایی نسخه ای از التعليقات ابن سینا را استنساخ کرده و در انجامة آن آورده است:

«تمت التعليقات في ثاني عشرين شهر ذي القعدة الحرام من شهر سنة ست عشر
و ألف، على یمین أقلّ المربوبین و أحوج المحتاجین إلى فیوض ربّه المفیض، ابن ابو
إسحاق، بدیع الزمان القهپائی - غفر ذنوبهما و ستر عیوبهما - «^۴.

او سپس، تقریظ میرداماد را بر التعليقات، با این سرنویس نقل کرده است:

«صورة خطّ سیدنا و أستاذنا و من إلیه فی جمیع العلوم استنادنا، لا زال کاسمه باقر
العلوم العقلیة و النقلیة - أدام الله ظلاله - «^۵.

۱. ضوابط الرضاع (ب/ نسخه خطی)، برگ ۱۶۱ر.

۲. همان، صص ۳۴۳-۳۴۴.

۳. نگر: همان، صص ۳۴۴-۳۴۵.

۴. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱، ص ۲۳۷.

۵. التعليقات (نسخه خطی)، برگ ۱۱۰ر.

۶. همان، برگ ۱۱۰پ.

با توجه با این نکته، به نظر می‌آید که قهپایی علاوه بر علوم نقلی، به علوم عقلی نیز دلبستگی داشته و احتمالاً برخی متون فلسفی را در مجلس درس میرداماد آموخته است. او همچنین، شرحی فارسی با عنوان ریاض العابدین بر صحیفه سجادیه نگاشته است. به تصریح برخی مورخان، قهپایی در نگارش این اثر، تحت تأثیر آراء میرداماد بوده است.^۱

۲،۲،۳۰. محمدحسین چلبی

شیخ آقابزرگ طهرانی و تذکره‌نگاران بعد از وی، تصریح کرده‌اند که میرداماد رساله نبراس الضیاء را به درخواست شاگردش، محمدحسین چلبی، تألیف کرده است.^۲ این در حالی است که در متن نسخه چاپی این اثر - که بر اساس نسخه اصل تصحیح شده - بدون اشاره به نام مهدی‌الیه، آمده است:

«إِنَّ الصَّدِيقَ الصَّرَاحَ وَالدِّينَ الْقَرَّاحَ، وَالفَاحِصَ النَّاهِضَ وَالبَاحِثَ الْخَائِضَ، وَالمُسْتَكْشِفَ الْمُتَبَصِّرَ وَالمُسْتَدَرِّ الْمُتَمَصِّرَ، وَالبَارِعَ الْفُطْنَ وَالقَارِعَ اللَّسْنَ، ذَا الصَّبْغَةِ الْعَقْلِيَّةِ وَالقَرِيحَةِ الْمُلْكُوتِيَّةِ وَالطِّينَةِ الْإِيمَانِيَّةِ وَالفُطْرَةِ الْبِرْهَانِيَّةِ، وَالعِرْقَ النَّسَبِيِّ وَالفَضْلَ الْحُسَيْنِيِّ، أَحَبَّ الْخَلَائِنَ الدِّينِيَّةِ مِنْ أَكَارِمِ التَّلَامِذَةِ الَّذِينَ هُمْ الْأَوْلَادُ الْمَعْنَوِيَّةُ الْرُوعَانِيَّةُ - بَلَّغَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى قِصُورَ النِّهَايَاتِ مِنْ كِمَالَاتِ الْقَوَتَيْنِ النَّظَرِيَّةِ وَالعَمَلِيَّةِ وَقِصَا الْغَايَاتِ مِنْ سَعَادَاتِ النَّشَاطَيْنِ الدُّنْيَوِيَّةِ وَالعَقُوبِيَّةِ - ذَاكِرْنِي... فَالْتَمَسْ وَالْحَ وَاقْتَرَحْ أَنْ أَوْضَحَ هُنَالِكَ سَبِيلَ الدِّينِ وَأُشْرِحَ فِي ذَلِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ صَدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ»^۳.

اما همین فقره در برخی نسخه‌های خطی نبراس الضیاء چنین ضبط شده است:

«... مِنْ أَكَارِمِ التَّلَامِذَةِ الَّذِينَ هُمْ الْأَوْلَادُ الْمَعْنَوِيَّةُ الْرُوحَانِيَّةُ، مُحَمَّدْحَسِينِ چَلْبِي - بَلَّغَهُ اللَّهُ تَعَالَى قِصُورَ النِّهَايَاتِ مِنْ كِمَالَاتِ الْقَوَتَيْنِ النَّظَرِيَّةِ وَالعَمَلِيَّةِ وَقِصَا الْغَايَاتِ مِنْ سَعَادَاتِ النَّشَاطَيْنِ الدُّنْيَوِيَّةِ وَالعَقُوبِيَّةِ - (...»^۴.

از عبارت مذکور به دست می‌آید که محمدحسین چلبی در زمره شاگردان خاص میرداماد بوده است. اسنادی در دست داریم که نشان می‌دهند چلبی با نصیرای همدانی نیز مکاتبه داشته است.^۵ علاوه بر این، با توجه به اختلاف برخی نسخه‌های خطی نبراس الضیاء با نسخه اصل، می‌توان احتمال داد که این رساله دو تحریر جداگانه داشته است.^۶ البته، اظهار نظر قطعی در این باره، حاجتمند بررسی دقیق نسخه‌های خطی و تبارشناسی آن‌هاست.

۱. نگر: صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۳، ص ۱۱۱۲.

۲. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۲۴، ص ۳۸.

۳. نبراس الضیاء و تسواء السواء، صص ۴-۵.

۴. نبراس الضیاء و تسواء السواء (نسخه خطی)، برگ‌های ۱۳۶ پ-۱۳۷ ر.

۵. نگر: منشآت نصیرای همدانی (نسخه خطی)، برگ ۳۰۴ ر.

۶. این احتمال در برخی تحقیقات جدید تأیید شده است. نگر: رسائل البداء، ج ۲ (نبراس الضیاء)، صص ۱۳-۱۴ (مقدمه مصحح).

۲،۲،۳۱. سید محمدتقی حسینی استرآبادی

سید محمدتقی بن حسن حسینی استرآبادی، مشهور به «ظهر استرآبادی»، از شاگردان شناخته شده میرداماد است. عمده مورخان و تذکره‌نویسان درباره او و ارتباطش با میرداماد سخن گفته‌اند. خود او نیز در ابتدای رساله الترتیب الحکمی فی الغسل الارتماسی^۱، خود را چنین معرفی کرده است: «المفتاق إلى الرب الغني، محمدتقی ابن الحسین الظهیر الحسینی»^۲.

همچنین، درباره میرداماد آورده است:

«شیخنا و إمامنا، قطب المحققين، قدوة المدققين، لسان حکماء العظماء المتألهين، صاحب الحکمة الیمانیة الإیمانیة، ناسخ الفسفة الفلوسیة الیونانیة، خاتم المجتهدین، سمي جده خامس الأئمة المعصومين - صلوات الله وتسليماته عليه و عليهم أجمعين -»^۳. میرزا عبدالله افندی در ریاض العلماء، ضمن اشاره به شاگردی استرآبادی نزد شیخ بهایی و میرداماد، برخی آثار او را نیز برشمرده است.^۴ همچنین، شیخ آقابزرگ طهرانی ذیل مدخل «ایقاظ النائمین» در الذریعة نوشته است:

«في تصحيف المصحفين للسيد محمدتقی بن الحسن الظهر الحسینی الأسترآبادي، كتبه بمشهد الرضا - عليه السلام - بإشارة أستاذة المحقق الأمير محمدباقر الداماد. تعرّض فيه للردّ على المولى عبدالله بن الحسین التستری نزیل إصفهان»^۵. اما به نظر می‌آید که اشارات منابع متقدم، به درستی در تحقیقات جدید منعکس نشده‌اند. استاد رسول جعفریان در بازشماری علماء استرآباد در عصر صفوی، شخصی با شناسه «محمدتقی بن عبدالوهاب استرآبادی» را معرفی کرده و در ذکر آثار او، با استناد به الذریعة نوشته است:

«وی با اشاره استادش میرداماد، رساله‌ای هم در ردّ برخی از فتاوی مولی عبدالله

شوشتری نوشته است»^۶.

وی سپس، در معرفی «سید محمدتقی بن ابی الحسن استرآبادی»، مطالب ریاض العلماء را تکرار کرده است. بدین ترتیب، جزئیات حیات و آثار دو شخصیت عصر صفوی خلط شده و این اشتباه، به منابع متأخر نیز راه یافته است.^۷

شخصیت دوم، «أبو جعفر محمدتقی بن عبدالوهاب بن حسین بن سعدالله بن حسین

۱. متن این رساله، با تصحیح حسین نجفی در مجموعه میرداماد و منازعات فقهاتی در عصر صفوی عرضه خواهد شد؛ إن شاء الله تعالی.

۲. الترتیب الحکمی فی الغسل الارتماسی (نسخه خطی)، برگ ۱پ.

۳. همان.

۴. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۴۶.

۵. کذا.

۶. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۲، ص ۵۰۴.

۷. مقالات تاریخی، ج ۱۲، ص ۳۲۹.

۸. نگر: معلّم ثالث، ص ۴۶.

الاسترآبادی»^۱ نام دارد که از معاصران میرداماد و شاگردان میرفندرسکی است. وی در شرح خود بر فصوص الحکمة ی فارابی، از میرفندرسکی با عبارت «سیدنا و أستاذنا» یاد کرده^۲؛ اما میرداماد را «بعضی دانایان» و «میرمحمدباقر» خوانده و در بخشی از این شرح، تلویحاً او را به انتحال و سرقت علمی نیز متهم کرده است.^۳ با توجه به این نکات، معلوم می‌شود که محمدتقی بن عبدالوهاب استرآبادی، شاگرد میرداماد نبوده است.^۴

۲،۲،۳۲. ابهی چند دستور لاهوری

کیخسرو اسفندیار، در بخشی از کتاب دبستان مذاهب^۵، به معرفی حکماء هم عصر خود پرداخته است. وی درباره فردی ملقب به «دستور» آورده است:

«دیگر، حکیم «دستور» است که در سال هزار و پنجاه و چهار به لاهور آمد. اصل او از سپاهان است؛ اما در بلخ متولد شده و در خدمت شاگردان ملا میرزا جان تحصیل حکمت نموده. پس به ایران خرامید و با میرمحمدباقر داماد و شیخ بهاء الدین محمد و میرابوالقاسم فندرسکی و فضلاء دیگر و علماء شیراز صحبت داشته، مایه‌ها اندوخت و بر مسلک مشائیان پوینده است؛ و ادعیه‌ای که از بزرگان این راه در عظمت واجب الوجود و عقول و نفوس و کواکب مسطور است، می‌خواند و در تعظیم کواکب به غایت می‌کوشد. اگرچه مرتاض نیست؛ اما از فسوق مجتنب و پیرو مسلک اعتدال است و به طریق سوداگری گام‌زن می‌باشد»^۶.

همچنین، در تذکره مقالات الشعراء آمده است:

«دستور: ابهی چند نام هندوی از قوم «کای» است ساکن لاهور، وارد بلده شده بود. در میدان سخن اسپ زبان را بدین دستور می‌راند. منه:

ادهم این نکته به ارباب بصارت می‌گفت آنچه در کاسه چوبی ست در افسر نبود»^۷.

بنابراین، نام او «ابهی چند» و شهرتش «لاهوری» بوده است. همچنین، به دست می‌آید که او مدتی در اصفهان و در محضر شیخ بهایی و میرفندرسکی و میرداماد به تحصیل علم مشغول

۱. نگر: شرح فصوص الحکمة، ص ۱۰.

۲. نگر: همان، ص ۲۱۸.

۳. وی مدعی است که میرداماد سخن غزالی را در پاسخ به عمر خیام درباره ازلت عالم، به خود نسبت داده است. نگر: شرح فصوص الحکمة، ص ۷۶.

۴. البته، فضل تقدّم در تذکر این مطلب، از آن استاد محمدتقی دانش‌پژوه است. نگر: شرح فصوص الحکمة، صص یازده-دوازده (مقدمه مصحح).

۵. این کتاب از نوشته‌های قرن یازدهم هجری قمری است که در موضوع ادیان و فرقه‌های خاوری نگاشته شده است. درباره مؤلف دبستان مذاهب نظرات مختلفی مطرح شده و بنابر تحقیق مصحح آن، مؤلف تا سال ۱۰۶۹ هجری قمری در قید حیات بوده است. نگر: دبستان مذاهب، ج ۲، ص ۲۴.

۶. دبستان مذاهب، ج ۱، ص ۳۳۷.

۷. تذکره مقالات الشعراء، ص ۲۱۶، با اصلاح مختصر.

بوده است. با توجه به تأکید کیخسرو اسفندیار بر مسلک مشائی وی، می توان احتمال داد که دستور لاهوری از میرفندرسکی و میرداماد، بیش از شیخ بهایی متأثر بوده است.

۲،۲،۳۳. ملاباقر صباغ

یکی از آثار مشهور و مهم در تاریخ محلی شبه قاره هندوستان، کتاب واقعات کشمیر، اثر خواجه محمد اعظم ددّمری است. وی در فصلی با عنوان «حضرات صاحب کمال که از ابتدای عهد شاهجهانی بر منصب ظهور بودند یا در آن دور رحلت در کشمیر فرمودند»، یکی از شاگردان گمنام میرداماد به نام ملاباقر صباغ را معرفی کرده است:

«ملاباقر صباغ: برای تحصیل علوم به ایران دیار رفته، از فضلی آنجا بهره اندوخته و شاگرد میرباقر داماد شد. در معقول بی نظیر وقت بود. در محله «کلاشپوره» سکونت داشت»^۱.

این معرفی مختصر، بسیار مهم است. به احتمال قوی، ملاباقر صباغ یکی از واسطه های انتقال آراء و آثار میرداماد به شبه قاره هندوستان بوده؛ خصوصاً که بنا بر تصریح خواجه محمد اعظم، به کشمیر بازگشته و در همان منطقه سکونت داشته است.

۲،۲،۳۴. حکایات و مشهورات درباره میرداماد

همان طور که پیش تر گذشت، در برخی منابع متأخر تاریخی و تحت تأثیر فرهنگ شفاهی عامه، حکایات مشهوری درباره میرداماد نقل شده است. برخی از این مشهورات، بی تردید به غلو و سهو و کذب آلوده اند و برخی دیگر، هنوز درخور مطالعه و بررسی دقیق اند. تعدادی از این حکایات در منابعی همچون روضات الجنّات و قصص العلماء نقل شده اند که در مداخل گذشته به آن ها اشاره کردیم؛ اما در متون تاریخی و ادبی دیگر نیز داستان های پراکنده ای درباره زندگی میرداماد نقل شده است که در این قسمت به آن ها می پردازیم.

۲،۲،۳۵. روابط میرداماد با شیخ بهایی

چنان که در بخش نخست این نوشتار به تفصیل گذشت، در گزارش های تاریخی درباره ارتباط میرداماد با شیخ بهایی، دوگانگی واضحی به چشم می خورد؛ برخی مورخان به مرافقت و احترام متقابل میان این دو عالم بزرگ اشاره کرده اند و برخی دیگر، از منافست و نزاع آن ها سخن گفته اند. جالب است که هر دو گروه برای تأیید مدّعی خود، به نگاشته ها و اشعار میرداماد و شیخ بهایی استشهاد کرده اند.

پیش از پرداختن به اصل بحث، ذکر این نکته ضروری است که وجود اختلاف نظر علمی میان دانشمندان - آن هم در عصر صفوی که دوره پویایی و برکت دانش های اسلامی بوده است - امر غریبی نیست. میرداماد و شیخ بهایی نیز از اختلاف نظرهای علمی برکنار نبوده اند؛ اما آنچه عجیب می نماید، تبدل این اختلاف نظرها به توهین و نزاع است که با شخصیت علمی و عملی میر و شیخ چندان سازگار نیست. به نظر می آید که در کنار گزارش های تاریخی، باید

۱. واقعات کشمیر (نسخه خطی)، برگ ۱۶۶ ر.

آثار، اشعار و مکاتبات این دو دانشمند بزرگ را به دقت مطالعه کرد و با ترسیم جایگاه آن دو در منازعات فقهاتی و معرفتی در عصر صفوی، قرائتی معقول و سازگار از روابط آن‌ها ارائه داد. یکی از نکات تأمل برانگیز در این باره، مدّعی شاگردی میرداماد نزد شیخ بهایی است؛ چنان‌که برخی رجالیان همچون مانند میرزا ابوالقاسم حائری در معرّفی اساتید میرداماد، به شاگردی او در محضر شیخ بهایی اشاره کرده‌اند.^۱ گویا مستند این مدّعا، اجازه‌ای است که شیخ بهایی در شعبان سال ۱۰۲۶ هجری قمری برای «الأمیر محمدباقر الحسینی» نگاشته است. مصحح کتاب العروة الوثقی، ذیل معرّفی شاگردان شیخ بهایی به «إجازة الشيخ للأمیر محمدباقر الحسینی، المشهور بمیرداماد» اشاره کرده است.^۲

شیخ بهایی این اجازه را در پایان یکی از نسخه‌های خطّی العروة الوثقی نگاشته^۳ و مجیز را در روایت اصول اربعه و جمیع آثار خود اذن داده است. شیخ بهایی این اجازه را با قلمی معمول و ادبیاتی استادانه نوشته و به لقب «داماد» تصریح نکرده است. این درحالی است که میرداماد در سال ۱۰۲۶ هجری قمری، کرسی تدریس علوم معقول و منقول را در اختیار داشته و از شهرت فراوانی برخوردار بوده است. با توجّه به تفاوت فاحش متن این اجازه‌نامه با نامه شیخ بهایی به میرداماد، نمی‌توان مخاطب اجازه‌نامه شیخ را میرداماد دانست؛ چنان‌که استجازه میرداماد از شیخ نیز محل تأمل جدی است.

به نظر می‌آید که شیخ بهایی این اجازه را در حق شاگرد خود، سید محمدباقر حسینی، مشهور به «طالبان استرآبادی»، نگاشته است. نام کامل او «الأمیر محمدباقر الاسترآبادی بن السید الأمیر فخرالدین أحمد الحسینی الموسوی» است^۴ و همان‌طور که مؤلف روضات الجنّات خاطر نشان کرده، شخصی غیر از میرداماد است.^۵ طالبان استرآبادی نسخه‌ای از الأربعین شیخ بهایی را کتابت کرده و بخشی از آن را به بلاغ شیخ رسانده است. شیخ نیز در انتهای کتاب، اجازه‌ای در حق وی نوشته و او را «السید محمدباقر الحسینی» خوانده است.^۶

اما درباره نزاع میرداماد با شیخ بهایی، چنان‌که گذشت، تنکابنی در قصص العلماء نوشته است:

«و [میرداماد] همیشه می‌گفت که: بعد از من، این عرب بچّه، یعنی شیخ بهایی،

خواهد میدانی واکرد».^۷

استاد سعید نفیسی در این باره آورده است:

۱. نگر: مشجّرة إجازات العلماء الإمامیّة، ص ۱۲.

۲. نگر: العروة الوثقی فیما تعمّ به البلوی، ص ۲۶ (مقدّمه مصحّح). تصویر اجازه را نگر: همان، صص ۴۶-۴۷.

۳. نسخه شماره ۱۷۹۱، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

۴. متن نامه را نگر: مصتفات میرداماد، ج ۱، صص ۶۰۶-۶۱۷.

۵. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۳۸.

۶. نگر: روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات، ص ۶۸.

۷. نگر: الأربعین (نسخه خطّی)، برگ ۱۵۰ پ.

۸. قصص العلماء، صص ۴۳۹-۴۳۰. سنج: همان، ص ۳۰۰.

«این مطلب به هیچ وجه درست نمی‌نماید؛ زیرا که اگر عبارت «عرب بچه» را از راه تحقیر و خردنگرشی گفته باشد، محال است که مردی دانشمند و کامل چون میرمحمدباقر داماد که یکی از دانشمندان بزرگ زمانه بوده، مانند شیخ بهایی کسی را که در اوج جلالت ظاهری و باطنی بوده است، بدین گونه تحقیر کند؛ و اگر ازین راه گفته باشد که بهایی نسبت به میرداماد جوان تر بوده، این نیز نادرست است؛ و هرچند که تاریخ ولادت میرداماد به دست نیست؛ اما ظاهر امر آن است که وی لااقل ده سال کمتر از بهایی بوده؛ زیرا که ده سال پس از وی در سال ۱۰۴۰ درگذشته است و بهایی پس از او نمانده که جلوه کند و تمام جلوه خویش را در زندگی او کرده است»^۱.

همچنین، میرداماد شاگرد پدر شیخ بهایی، شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی، بوده و برخی علماء برجسته آن روزگار، همچون چون ملا محمد تقی مجلسی، سید احمد علوی عاملی و صدرالدین شیرازی، از شاگردان مشترک میرداماد و شیخ بهایی بوده‌اند^۲؛ لذا، اهانت میرداماد به فرزند استادش و استاد شاگردان خویش، بسیار غریب و بعید است.

علاوه بر این، برخی قائل اند که خطاب شیخ بهایی در مثنوی «نان و حلوا» با میرداماد است. استاد سعید نفیسی در ادامه با اشاره به این مطلب، آورده است:

«در مناسبات وی با میرمحمدباقر داماد شکی نیست؛ زیرا که هر دو در یک زمان و در یک محیط می‌زیسته و در یک راه می‌پوییده‌اند؛ و هر دو نزد شاه عباس مقرب بوده‌اند؛ و میرداماد نیز سلیقه وی را داشته و مانند او در میان شریعت و طریقت جمع کرده و حکمت را نیز بر آن افزوده بود»^۳.

اما ظاهراً برخی مشاعره‌های منسوب به میرداماد و شیخ بهایی، مستند استواری ندارند؛ برای نمونه، گویند که میرداماد در نامه‌ای به شیخ بهایی، این معنای منظوم را نوشته و از شیخ جواب آن را طلب کرده است:

از شاخ برهنه روی بر می‌طلبم	از خانه عنکبوت، پر می‌طلبم
اندر دهن مار شکر می‌طلبم	از پیشه ماده، شیر نر می‌طلبم

این نامه را میرداماد به یکی از شاگردان شیخ داد و آن شاگرد بعد از اتمام درس استاد، آن را خواند. شیخ از شاگردانش پرسید: کسی جواب این نامه را می‌داند؟ کسی سخنی نگفت؛ سپس شیخ گفت:

علم است برهنه روی، تحصیل بر است	تن خانه عنکبوت و دل بال و پر است
زهر است جفای علم و معنی شکر است	هر پیشه کزو چشید، او شیر نر است ^۴

۱. احوال و اشعار فارسی شیخ بهایی، ص ۵۲.

۲. نگر: تاریخ ایران کمبریج (دوره صفوی)، ص ۱۱۷.

۳. نگر: احوال و اشعار فارسی شیخ بهایی، ص ۵۳.

۴. این فایده و مراجع تاریخی آن، از یادداشت‌های پراکنده استاد سید علی میرافضلی نقل شده است. عزتش مستدام باد!

۵. نگر: مصنفات میرداماد، ج ۱، صص ۵۵۹-۶۰۰.

اما مشاعره‌ای با این مضمون در منابع تاریخی پیشین نیز به چشم می‌خورد؛ برای نمونه، نثاری بخاری، تذکره‌نویس قرن دهم هجری قمری، نقل کرده است:

«در تاریخ ۹۷۳ شهرت یافت دختری رباعی‌ای گفته و شرط کرده که هرکس مقصود او را دریابد، او را به شوهری قبول می‌کند. این خبر در اطراف منتشر شد. هیچ‌کس نبود که این سودای خام را در دماغ نمی‌نخت! و آن رباعی این است:

بنگر که برهنه‌روی برمی‌طلبید	از خانه عنکبوت، پر می‌طلبید
او از دهن مار شکر می‌طلبید	از پشه ماده، شیر نر می‌طلبید

مخادیم، شرح‌ها نوشتند و تتبعات کردند. آخر ظاهر گشت که دختر وجود خارجی نداشته و جز تصوّر باطل چیزی نبود»^۱.

حدود یک قرن بعد، شیرعلی خان لودی داستان و شعر را به نحو دیگری روایت کرده است: «نهانی، مصاحب و هم‌نشین خرم‌بیگم، والده شاه‌سلیمان، بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه‌سلیمان بود. چون آوازه جمال دلکش و فطرت بلند وی بر سر زبان‌ها افتاد، بزرگان هر قوم او را خواستگاری می‌نمودند؛ بنا بر آن، نهانی مستوره این رباعی بگفت و در چهارسوی بازار آویزان کرده، مقرر بر آنکه هرکس که این رباعی را جواب گوید، در حباله نکاحش درآید. گویند از موزنون آن روزگار هیچ‌کس از عهده جواب برنیامد؛ و هی‌هذا:

از مرد برهنه‌روی، زر می‌طلبم	از خانه عنکبوت، پر می‌طلبم
من از دهن مار شکر می‌طلبم	و ز پشه ماده، شیر نر می‌طلبم» ^۲ .

همچنین، گویند:

«بعد از فوت نهانی، سعدالله خان، وزیر شاه‌جهان، پی به مطلب برده، این رباعی را در جواب گفت:

علمی است برهنه‌رو که تحصیل زر است	تن خانه عنکبوت و دل، بال و پر است
زهر است جفای علم و معنی، شکر است	هر پشه از او چشید و آن شیر نر است» ^۳ .

استاد نفیسی همچنین، حکایت تأخیر میرداماد در نماز جمعه اصفهان را از قصص‌العماء نقل کرده است. خود تنکابنی این حکایت را سست دانسته و سعید نفیسی پس از نقل آن آورده است: «همه این مطالب بیخ‌وبن ندارد و در کمال سخافت رأی و بی‌احتیاطی ست؛ زیرا که قطعاً میرداماد با آن همه دانش و بینش و اطلاع بسیار وسیعی که از حکمت و تصوّف داشته، کسی نبوده است که بهایی را از نمازگزاردن - آن هم با عصا - مانع آید؛ و با عصا آمدن چنین کسی در صف نمازی که شاه‌عبّاس نیز در آن بوده، بسیار شگفت و کار

۱. مذکر احباب، ص ۲۳۱.

۲. تذکره مرآة الخیال، ص ۲۷۹.

۳. تذکره الخواتین، ص ۱۶۷.

روستاییان و بی‌ادبانی است که هیچ‌بویی از دانش نبرده باشند؛ وانگهی میرداماد مرد حکیم متصوّفی بوده و مقام ظاهری و محراب و مسجد و منبری نداشته است که نماز گزار؛ و این کار به وظیفه شیخ الاسلامی بهایی بیشتر می‌نماید؛ و اگر هم میرداماد را چنین وظیفه‌ای بوده است، دلایلی بسیار هست که حتماً بهایی در این‌گونه امور شرعی بر میرداماد برتری داشته؛ اما اشاراتی که بهایی در مثنوی «نان و حلو» در حق متشرعین ریایی دارد، به هیچ‌وجه میرداماد نیست. در زمان او، فقیهان خشک ظاهرپسند قشری و منکر تصوّف و ذوق، مانند ملا احمد اردبیلی، بسیار بوده‌اند و بالعکس، میرداماد مردی حکیم و متفکر بوده و به هیچ‌وجه این‌گونه صفات در او نبوده است»^۱.

نفیسی معتقد است که این دست حکایت‌ها که خون متعصبان را به جوش می‌آورد، تنها در منابع دویست سال اخیر دیده می‌شوند.^۲

۲،۳،۲. روایت نظام‌الدین احمد گیلانی از مجلس درس میرداماد

نظام‌الدین احمد گیلانی، متخلص به «فلک» و مشهور به «حکیم‌الملک»، از شاگردان میرداماد و اطباء نامدار عصر صفوی است که پس از وفات استاد در سال ۱۰۴۰ هجری قمری، به هندوستان مهاجرت کرده است. وی ابتدا به دربار مهابت خان، از امرای شاهجهان، پیوست و پس از درگذشت او در سال ۱۰۴۴ هجری قمری، قصد بازگشت به ایران را داشت که با وساطت ابن خاتون عاملی، به دربار عبدالله قطب‌شاه در حیدرآباد راه یافت. وی مجموعه‌ای از رسائل کوتاه و بلند خویش را گردآورده و آن را «شجره دانش» نامیده است.^۳ در ابتدای این مجموعه سترگ می‌خوانیم: «چنین گوید مقرر این مقال و محرز این احوال، أفقر خلق الله إلیه و أحوجه إلی غفرانه، نظام‌الدین احمد گیلانی - ختم الله له بالحسنى - که این فقیر حقیر در آوان تحصیل کمال و در زمان اکتساب فضل و حال و در ایام مطالعه و مباحثه، هرگاه حلّ مشکلی می‌نمود و یا حرف صورت‌داری روی می‌داد، آن را برای محافظت در بیاض قید می‌کرد؛ و هروقت که بیان سخنان کلیدنشان و شرح مشکلات عویصه و دفع شبهات معضله در هر باب از استادان قدسی‌نشان و مجتهدان قوی‌الایمان و صاحب‌طبعان زمان، مثل سیدالحکماء امیر محمدباقر داماد و سندالمجتهدين، بهاء‌الملّة و الدین، شیخ بهاء‌الدین محمد - قدس سرهما - می‌شنود، آن را نیز در بیاض ثبت می‌کرد»^۴.

یکی از رسائل مختصر شجره دانش، «بعضی اخبار از وقایع روزگار» نام دارد که شامل گزارش‌هایی کوتاه از برخی مباحثات علمی گیلانی با دانشوران معاصر خویش - همچون شیخ بهایی، میرزاابراهیم همدانی، میرداماد و دانشمندان هندی - در اصفهان و دهلی قدیم است. وی در بخشی از این رساله، پس از نقل حکایاتی از مجلس شیخ بهایی و میرزاابراهیم همدانی، آورده است:

۱. نگر: احوال و اشعار فارسی شیخ بهایی، صص ۵۴-۵۵.

۲. نگر: همان، صص ۵۵-۵۶.

۳. رسائل این مجموعه، به همراه دیگر رساله‌ها و تکیه‌نگاری‌های گیلانی، به زودی منتشر خواهند شد؛ إن شاء الله.

۴. شجره دانش (نسخه خطی)، برگ ۲۹پ.

«در همان عهد مذکور و شهر مسطور که خدمت استاد میرمحمدباقر داماد به تحصیل علم حکمت مشغول بودم و مکرر می‌فرمودند که ما حکمت یونانی را با حکمت ایمانی موافق و مطابق ساخته‌ایم، فقیر همیشه در فکر بودم که چیزی مخالف شریعت در حکمت پیدا نموده، عرض نمایم. اتفاقاً در اوّل شهر رمضان المبارک که شروع به تلاوت قرآن نمودم، چون به آیه کریمه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۲ رسیدم، تأمل نمودم. این را موافق حکمت نیافتم؛ چه حکماء را اعتقاد آن است که برای عقول، جمیع کمالات در فطرت اولی حاصل است و ایشان را کسب و تعلیم نیست؛ و اینجا صریح حکیم علیم از زبان ایشان، «لَا عَلِمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»^۳ فرموده. چون به میرزاابراهیم همدانی نقل کردم، پاره‌ای عبارت شفاء را به‌تر خواند و بشاشت بسیار نموده، تحسین فقیر از این نمود؛ اما تشقی خاطر فقیر نشد. به بعضی فضلاء و استادان نیز نقل نمودم، جواب کافی نشنیدم. تا آنکه به استاد دانا و نضاج حکمت و طبّاخ علوم نقل کردم. بدیهه جواب فرمود که برای عقول جمیع کمالات در فطرت اولی حاصل است که لازم وجود مجرّدات، علوم کلیّه است، نه جزئیّه که آن بی‌حسّ میسر نیست و آن‌ها مبرّاء از جسم و جسمانیات‌اند؛ پس ادراک جزئیات برایشان ممکن نیست؛ و بعد از آن، به بیست سال، این جواب را در تفسیر نیشابوری دیدم و بعد از آن، تأمل در آخرین آیه نموده، باز خبری یافتم و اعتراض نیشابوری نمودم؛ چنان‌که در رساله «أنموذج» که در این کتاب است، مذکور است»^۴.

این گزارش مختصر فرامی‌نماید که یکی از مدارس حکمت در اصفهان عصر صفوی، به میرزاابراهیم همدانی تعلّق داشته و گیلانی به مجلس درس وی نیز آموشد داشته است. این نکته از این جهت واجد اهمیت است که میرزای همدانی شاگرد فخرالدین محمد سماکی استرآبادی بوده و شیخ بهایی، مرتبه وی را در حکمت الهی، بر میرداماد ترجیح می‌داده است.^۵

نظام‌الدین احمد گیلانی در دنباله حکایت پیشین آورده است:

«روزی در اثنای مقابله حدیث، کلمه‌ای را که در پیش شیخ تصحیف خوانده بودند، فقیر درست خواندم. میرفرمود که خوب خواندی. تحسین فرمود که یاران که خود را فاضل می‌دانند، غلط کرده‌اند. بیست‌و‌اند فاضل که اکثریّت حدیث مقابله کرده بودند، همه‌جا در آمده، بعضی تعریف نحو و صرف اهل گیلان کردند، بعضی فقیر را «سیبویه عصر» خواندند»^۶.

۱. سال ۱۰۱۸ هجری قمری.

۲. البقرة/۳۱.

۳. البقرة/۳۲.

۴. نگر: شجره دانش (نسخه خطی)، برگ‌های ۳۴۲ پ-۳۴۳ ر.

۵. همان، برگ ۳۹۷.

۶. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۱، ص ۱۰. سنخ: جذوات و مواقیت، صص ۲۰۳-۲۰۴.

۷. همان.

از همین گزارش مختصر به دست می‌آید که یکی از طرف‌های منازعات فقهی در عصر صفوی، شیخ بهایی و مدرسه حدیثی/ فقهی او بوده است. این مطلب در تشخیص و ترسیم مناسبات مدرسه میرداماد با مدارس رقیب، بسیار مهم است. آخرین گزارش گیلانی از این قرار است:

«روزی در اثنای مقابله حدیث، «نماز جمعه» مذکور می‌شد. میرآن را «صلاة وُسطی» می‌فرمود و دلیل بر آن می‌گفت؛ و جمعی عصر را «وُسطی» گفته‌اند و بعضی همه نماز پنج‌گانه را هر کدام «وُسطی» گفته‌اند که بین صلاتین واقع‌اند. فقیر بدیهه گفتم که می‌باید عصر باشد؛ چراکه اول نماز که واجب شد، ظهر است به اتفاق؛ پس اول عصر متصف به «وُسطی» شده است. همه یکبار آفرین فقیر کردند. چون موافق مذهب استاد نبود، تحسین فقیر ننمود؛ لیک تحسین یاران نیز کلان نمود»^۱.

۲،۳،۲. ابوالولی صدر انجو و حکمیت میرداماد

میر ابوالولی بن شاه محمود انجوحسینی شیرازی، معروف به «صدر کبیر»، از دودمان سادات طباطبایی شیراز و فقیه و متکلم عصر شاه طهماسب صفوی است. وی در ابتدا متولی آستان مقدس رضوی بود؛ اما پس از عزل، با مشارکت برادر خود، میر شاه ابومحمد، تولیت اوقاف غازی را بر عهده گرفت. در اواخر سلطنت شاه طهماسب متولی بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی شد و در زمان سلطان محمد خدابنده، به سمت قاضی عسگری منصوب شد. وی در آغاز جلوس شاه عباس، مانند همه صاحب‌منصبان از مقام خود برکنار شد و پس از مدتی به صدارت برگزیده شد و مدت بیست سال این سمت را بر عهده داشت.^۲ اطلاعات زیادی درباره ارتباط ابوالولی صدر و میرداماد در دست نداریم؛ جز آنکه نقل شده است:

«در مسئله‌ای فقهی که میان او (ابوالولی) و شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی در گرجستان در التزام رکاب شاه عباس اختلاف نظر افتاد، از میرداماد - که آن زمان در اصفهان بود - داوری جسته شد، میر نظر ابوالولی را ترجیح داد»^۳.

باری، حکمیت غایبانه میرداماد میان دو فقیه نامدار عصر خویش، نشانگر جایگاه خاص و رفیع او در مسند فقه است؛ اما دریغ فراوان که از جزئیات این مسئله فقهی و اختلاف نظر صدر کبیر با شیخ بهایی اطلاعی نداریم.

این عبارت کوتاه از حضور هم‌زمان شیخ بهایی، ابوالولی انجو و شاه عباس در گرجستان حکایت دارد. این درحالی است که در میان جنگ‌های ده‌گانه دولت صفوی با گرجیان، شاه عباس تنها در دو جنگ، یعنی سال‌های ۱۰۱۵ تا ۱۰۱۶ و ۱۰۲۵ تا ۱۰۲۶ هجری قمری، حضور و اقامت طولانی داشته است. از سوی دیگر، اسکندریک منشی ذیل وقایع سال ۱۰۱۵ هجری قمری، از حضور ابولولی انجو

۱. همان.

۲. نگر: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۱۹.

۳. مثال‌های صدور صفوی، صص ۱۵-۱۵، در گفت‌آورد از مجالس هدایت‌الله قی، مجلس سیزدهم.

در گنج‌ه و مسیر ورود به گرجستان خبر داده است.^۱ همچنین، گاه‌شمار زندگانی شیخ بهایی نیز نشان می‌دهد که شیخ در سال ۱۰۱۵ هجری قمری در گنج‌ه و تفلیس حضور داشته است.^۲ بر این اساس، باید تاریخ این واقعه را سال ۱۰۱۵ هجری قمری بدانیم. از این نقل کوتاه بر می‌آید که همواره یکی از فقهاء صاحب‌فتوا و معتمد دربار، در پایتخت صفویان حضور داشته است.

۲،۳،۴. حکایت انگشت سوزی میرداماد^۳

از دیگر حکایات مشهوری که درباره میرداماد نقل شده و برخی براساس آن، میر را داماد شاه عباس صفوی دانسته‌اند، ماجرای مشهور میرداماد و دوشیزه فراری از دربار است. احمد غفاری کاشانی حکایت مذکور را چنین روایت کرده است:

«میرمحمدباقر داماد از دانشمندان عصر صفوی است. در دانش و بینش روزگار خویش یگانه بود و در خصال پسندیده مردانه، مشهور است. در ایام جوانی در اصفهان یا قزوین در مدرسه ساکن بودی و دانش آموختی. روزی شمه‌ای از مرتبت و پاکی او به نزد پادشاه عصر گفت‌وگویی شده بود. برای آزمایش وی دوشیزه‌ای را وا داشتند که شب‌هنگام در فصل زمستان برود به مدرسه و میرداماد را بیازماید. او نیز خود را بیاراست. چون پاسی از شب بگذشت، به مدرسه رفت و در حجره میرزا را بکوفت. او بیرون آمد، گفت: چه بوده؟ دخترک گفت: از کلبه خویش دور افتاده‌ام و امشب به حجره تو پناه آورده‌ام.

میر او را به دورن حجره آورده، بستر خویش برای او افکنده و خود مشغول مطالعه و حاضرکردن درس خویش شد. آن دوشیزه خود را به بهانه‌هایی به میر نمودی و عشوه‌گری ساختی و به نکته‌گویی پرداختی. میر بدو مطلقاً توجه نکردی و هرگاه از این حرکات بی‌آرام شدی، انگشتی از خود را فراز چراغ گرفتی و بسوزانیدی، تا مشغول خود شده باشد. همچنین تا پنج انگشت خویش سوزاند و از دوشیزه چشم دوخت. بامدادان که دخت پرده‌نشین چرخ آغاز عشوه‌گری نهاد و جهان را فروغ داد، دخترک از حجره وی بیرون آمد و واقعه را برای شاه گفت. گویند: شاه دختر خود را به او داد و آوازه پاکي میر به جهان افتاد».^۵

این حکایت از چند جهت درخور تأمل جدی است. نخست اینکه هیچ‌یک از منابع تاریخی متقدم میر را داماد شاه عباس ندانسته‌اند؛ خصوصاً که دامادی شاه در عصر صفوی، افتخار

۱. نگر: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، صص ۷۱۳-۷۱۹.

۲. نگر: احوال و آثار شیخ بهاء‌الدین عاملی، صص ۵۳۹-۵۴۰؛ ص ۶۱۴.

۳. مراجع تاریخی این حکایت و نقد آن را از مقاله ارزشمند «از «تنهایی لیل» تا روایت پالادیوس» که به صورت الکترونیکی در وبلاگ «آثار» منتشر شده است، اخذ کرده‌ایم.

۴. این اشتباه علاوه بر منابع تاریخی، در زندگی‌نامه‌های داستانی نیز راه یافته است. نمونه را نگر: مردی در تبعید ابدی، ص ۹۶؛ ص ۲۰۳.

۵. تاریخ نگارستان، صص ۳۷۰-۳۷۱.

بزرگی بوده که ذکر آن از قلم تذکره‌نویسان نمی افتاده است. علاوه بر این، چنان که مکرر گذشت، لقب «داماد» به مصاهرت پدر میر با محقق کرکی مستند است و ارتباطی با شاه عباس صفوی ندارد. همچنین و مهم تر از همه، این حکایت پیشینه‌ای کهن دارد و روایت‌های فراوانی از آن نقل شده است؛ برای مثال، هارون بن خارجه، حکایتی مشابه با این داستان را درباره عابدی از قوم بنی اسرائیل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.^۱ همچنین، ابن عجبیه به نقل از محمد بن قاسم رضاع (درگذشته ۸۹۴ هجری قمری) این حکایت را درباره طلبه‌ای از اهالی فاس^۲ نقل کرده است.^۳

۲/۳/۵. سفر میرداماد به شیراز و تذکر خاطر او از شاه عباس

علی بن عبدالله نهاوندی، از دانشمندان و مورخان دوران حکومت نادرشاه افشار و کریم خان زند است که اواخر عصر صفوی را نیز درک کرده است. کتاب فواید علیّه تنها اثری است که از وی به دست ما رسیده و هر اطلاعی که از نهاوندی و زندگی او داریم، به همین کتاب مستند است. این اثر مجموعه‌ای کشکول‌وار از حکایات و نکات تاریخی است که در سال ۱۱۷۱ هجری قمری تألیف شده است. نهاوندی در بخشی از این کتاب آورده است:

«در این عصر اگر رئیس دهی، عالمی را احضار کند، افتخار می‌کند و به سر می‌دود به سبب طمعی که جبلی این طبقه شده است؛ و استاد مرحوم حقیر می‌گفت که شاه عباس جنت مکان، در جلو میرداماد ایستاده تا در خانه میر می‌رود. میر وقت پیاده شدن دستی به دوش شاه می‌گذارد که «دیگر تصدیع به خود راه مده» و خود به خانه می‌رود. و ظاهر حال شاهد است که در این عصر نه چنان پادشاه عالم دوستی است و نه چنان عالم بی‌طمعی؛ و هر ذلتی که عالم در عالم می‌کشد، به جهت طمع است؛ «عَزَّ مَنْ قَنَعَ وَ ذَلَّ مَنْ طَمَعَ» برهانی است به این مدعا - و هر چه میر مرحوم می‌خواسته، به آن شاه بی‌خوف می‌گفته تا آخر امرا از راه حسد پادشاه را بر این می‌دارند که دو شمشیر و یک غلاف نزد میر می‌فرستد.

میر را ناخوش می‌آید و از اصفهان به طرف شیراز حرکت می‌کند که از آنجا به هند برود؛ و جمعی کثیر به اتفاق میر بیرون می‌روند. پادشاه پشیمان می‌شود و هر چند التماس کرد، فایده نداد تا آنکه میر به شیراز رسیده بود. پادشاه رقی به حاکم شیراز نوشته بود که هروقت که میر از شیراز به در رفت، دانسته باش که شیراز را قتل عام می‌کنم. حاکم آن رقم را به میر نشان می‌دهد. میر فسخ حرکت می‌کند؛ و می‌گفت که پادشاه هند آوازه آمدن میر را شنیده بود، خود تالب دریا به استقبال آمده بود. غرض، قدر گل، بلبل شناسد قدر گوهر جوهری»^۴.

درباره این حکایت چند نکته درخور توجه است: اولاً، این حکایت که با غلو و اغراق آمیخته

۱. نگر: بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۶۷، ص ۴۰۱.

۲. از بلاد مغرب.

۳. نگر: البحر المديد، ج ۲، ص ۵۹۰.

۴. فوائد علیّه (نسخه خطی)، برگ ۶۷ پ.

است، بر تغیر و کدورت رابطه میرداماد با شاه‌عبّاس صفوی دلالت دارد که امتناع میر از اقامه نماز جمعه^۱ و نامه معروف او به شاه‌عبّاس^۲ آن را تأیید می‌کنند^۳؛ ثانیاً، فارغ از سقم و صحت این حکایت، مسیر حرکت میرداماد به درستی مشخص شده است؛ زیرا در آن دوره سفر به هندوستان از مسیر دریا صورت می‌گرفته و شهر شیراز، بزرگ‌ترین توقف‌گاه در میان راه اصفهان تا بنادر جنوب بوده است؛ ثالثاً، در میان اشعار میرداماد، رباعی جالبی با سرنویس «مما سنخ فی سفر شیراز» به چشم می‌خورد که مضمون آن با «قهر» و «خونریزی» بیگانه نیست:

«در کین کس این چه رخ برافروختن است جان‌ها خود از آتش تو در سوختن است
خونریزی ما به غمزه تعلیم مکن کین شعله کشی به آتش آموختن است»^۴

رابعاً، میرداماد در برخی ابیات خود، به صراحت از هجرت به شیراز سخن گفته است:

«اشراق یکی راه فلک‌ساز کنیم تا اوج هوای قدس پرواز کنیم
در هجرت اصفهان به انبازی عقل یونان‌کده‌ها ز خاک شیراز کنیم»^۵

بنابراین، بعید نیست که این حکایت از مشهورات شفاهی مردم شیراز بوده باشد که نهاوندی در دوره پایتختی شیراز در عصر زندیه، آن را شنیده و مکتوب کرده باشد. به هرروی، اظهار نظر قطعی در این باره، حاجتمند جست‌وجوی بیشتر است.

۲،۳،۶. نامه‌نگاری میرداماد و میرفندرسکی به شاه‌عبّاس

در برخی نسخه‌های خطی، درباره همراهی میرداماد با میرفندرسکی در سفرها و تصمیمات اجتماعی نقل شده است هنگامی که این دو دانشمند بزرگ برای صله رحم به مازندران سفر کرده بودند، پیرمردی از شیعیان را در قید بیگاری یافتند. پس از پرسش از احوال او، معلوم شد که وی به خاطر ناتوانی در پرداخت مالیات‌های حکومتی به بند افتاده است. میرداماد و میرفندرسکی تصمیم گرفتند با ملاحظه همه خطرات، نامه‌ای به شاه‌عبّاس صفوی نوشته و او را از ظلم جاری در مملکت آگاه سازند. متن حکایت مذکور از این قرار است:

«میرابوالقاسم فندرسکی و میرمحمدباقر، داماد شاه‌عبّاس صفوی، - اعلی الله مقامهم - وقتی از اوقات به جهت صله رحم از اصفهان به مسقط الرأس، أعنی مازندران

۱. نگر: لوامع صاحبقرانی، ج ۴، صص ۵۱۳-۵۱۴.

۲. نگر: مقالات تاریخی، ج ۱۲، صص ۲۴۱-۲۴۲.

۳. ناگفته نماند که میرداماد گاهی در لقاؤه واژگان، با پادشاه صفوی به ابهام و کنایه سخن گفته است؛ برای نمونه، در مقدمه الصراط المستقیم - که آن را به شاه‌عبّاس صفوی تقدیم کرده - این بیت از سعدی را آورده است که:
«هم از بخت فرخنده انجام توست که تاریخ سعدی در ایام توست»
(جذوات و مواقیت، ص ۷).

۴. دیوان اشراق (نسخه خطی)، برگ ۲۸ر.

۵. دیوان اشراق، ص ۱۲۱.

بهشت نشان، آمدنادر. روی به عزم سیرباغ و راغ آمدند. در عرض راه مردی شیعه را در قید یافتند. چو یکران راندند و دیگران را خواندند که سبب تقید این مرد چیست و قیدکننده کیست؟ عرض کردند که بیگار حواله است؛ و این پیر کهنسال چون طاقت نداشت، سر در خطر گذاشت. فرمودند که بیگار از بابت مالوجهات حسابی دیوانی است یا نه؟ عرض کردند: نه، بلکه بدعت است.

فرمودند به جهت عرض بدعت و رفع شرّ از ملّت، جان چیزی است ناقابل و مرگ دارویی است مفّرّح دل؛ و دین چون نهری است جاری؛ و باطل مانند سیل بهاری؛ و چنان که در هنگام سیلان ابر بهار، میراب بر اطراف انهار طوف می‌کند و خار و خاشاکی که می‌بیند برمی‌چیند تا به امتلای حشّ و زبل، نهر از جریان نیفتد، شما نیز در دفع و رفع بدعت اگر مسامحه و مساهله کنید، روزه روز بر بدعت می‌افزاید و به همین تقریب، خلل‌ها در دین و دنیای شما پدید می‌آید؛ و دیگر چنین غلط مکنید. بدانید که دفع مبتدع ضرور است و روگردان از امر ضرور، از حلیه عقل و خرد دور و از نور بینش مهجور؛ و در حشر، غیر مفعور.

لهذا مراسله‌ای به سرکار شهریار فریدون اقتدار نگاشتند و رافعی به دربار معدلت مدار ارسال داشتند که سلطان در مملکت به مثابه حارث و پاسبان است و در گله ملّت مانند شبان؛ و هرگاه شبانان در امباران [= انباران] گوسفندان را بی وقت دوشند و بی حاجت فروشند، قبله عالم نیز بدوشد و بفروشد. و در شرع شریف خردمندان و نکته‌سنگان، مقرّر است که حکام و ضبّاط و عمّال و سالارلشکر، کاری نکنند که خیل را به سیل ظلم و تعدی از پا درافکنند؛ و در امور نیک و بد و ضدّ معتضد، دل احدی را نخرانند که «خراش» بعد از نزع نقاط «حراس» شود.

و این کنایه است که بندگان به اندک چیزی خراس بردارند و از عدم اطمینان و غلبه تقلّب متقلّبان، دست به کار نگذارند و آخر الامر لحاج پیش آرند و مودّت به عداوت گراید و این معنی باعث شود که به پاسبانی حراس خود، ایشان را نپذیرند و راه دیگر و فکر دیگر گیرند. خصوص مازندران که بیت الشرف خسرو جهان است و اهل اینجا را از حضرت صاحب قران امیدالتفات بیش از دیگران است؛ و باید به مجموع ممالک محروسه رفع بدعت و اجحاف فرموده، بدعتی که صادر شد از مسلمانان مرتفع سازند و تمهید قواعد عدال آسایش اصحاب نیایش پردازند تا موجب خیر دارین و مثنویات نشأتین باشد^۱.

از این متن بر می‌آید که راوی حکایت اهل مازندران بوده و از معیت میرداماد و میرفندرسکی در این سفر خبر داده است. او مازندران را «مسقط رأس» میر معرفی کرده است. این مطلب هنگامی اهمیت می‌یابد که بدانیم متن کتیبه قدیمی ترین سنگ قبر گورستان «امامزاده الأزمین» در روستای علی آباد کتول، از این قرار است:

۱. «نسخه خوانی (۹)»، صص ۵۲-۵۳.

«انتقل من دارالمنحة إلى دارالرحمة المغفور إلى رحمة الله العباد، علی بن محمد داماد، في شهر رجب المرجب عشر و تسعمائه (۹۱۰ هجری قمری)»^۱.
اگر صاحب این قبر از بستگان میرداماد باشد، باید کتیبه مذکور را مؤیدی بر حضور اقوام وی در مازندران و استرآباد قلمداد کرد.

علاوه بر این و با فرض صحت ماجرا، اینکه میرداماد و میرفندرسکی نامه مشترکی برای شاه عباس مرقوم کرده‌اند، نشان از هم‌رتبگی و اعتضاد آن‌هاست. این مطلب با مدّعی‌اشاگردی میرفندرسکی در محضر میرداماد - که در برخی منابع متأخر نقل شده - چندان سازگار نیست.

۲،۳،۷. گفت‌وگوی میرداماد با شاه عباس درباره‌ی والی سرحدات ترکستان

این حکایت درباره‌ی نصب حاکم در مناطق مرکزی ایران و ماوراءالنهر است؛ جایی که شیعیان و سنیان و گروه‌های دیگر در کنار هم زندگی می‌کردند. شاه عباس پس از مرگ حاکم آن دیار، در صدد نصب امیر دیگری بوده است؛ از این رو، چهل نفر را به حضور طبیده، آنان را آزموده و دست‌آخر یکی را برگزیده است. وی از امیر جدید خواست تا چگونگی تعامل خود با مردم آن منطقه را بیان کند. این فرد زیرک که می‌دانست در آن منطقه پیروان مذاهب و فرق مختلف سکونت دارند، در پاسخ گفت: به روش عمر عمل خواهم کرد! شاه عباس پاسخ وی را پسندید و فرمان داد تا او در جایگاه حاکم راهی آن منطقه شود. میرداماد که در کنار شاه نشسته و ناظر این ماجرا بود، از روی تعجب دلیل انتخاب شاه و این پرسش و پاسخ را جويا شده و با شاه صفوی گفت‌وگو کرده است:

«حکایت کنند که وقتی خبر وفات والی رأس الحد ترکستان به شاه عباس صفوی رسید، به غایت متأسف گردید که امیری بود در علم و عقل و شجاعت و تهوّر، مشهور آفاق؛ و در سیاست مُدن و خرده‌بینی بین الأماثل و الأقران، طاق. از قضایای اتفاقیه، میرمحمدباقر داماد حضور داشت. فرمود: فلان امیر را بیاورید و مقصود این بود که امارت آن حدود را به او تفویض کند. چون آوردند، به او نظر افکنده، بسیار نگریست. پس مرخصش فرمود. دیگری را طلب فرمود. به او نیز اندک نگاهی فرموده، رخصت انصرافش داد. بالأخره تا چهل نفر از امرا را خوانده و به همین نهج راند. عاقبت الأمر شخصی را به حضور آورده، به او التفات کامل کرده، فرمود: والی مملکت خراسان دعوت حق را لبیک گفته، می‌خواهم ایالت آن مملکت را به تو تفویض فرمایم. چگونه سلک خواهی داشت؟ عرض کرد که مثل عمر بن الخطاب. فرمود: آفرین بر تو! برو در فکر تدارک باش که مستحق امارت آن حدود تو خواهی بود.

آن شخص رفت و میرداماد به همین سخن در وسوسه افتاد که چه سؤالی بود و چه جوابی داد. شاه جنت آرامگاه فهمید که اندیشه میر فطانت تخمیر را باعث چیست. فرمود: مولانا، مقصود امیر این بود که علی بن ابی طالب - علیه السلام - حق محض بود، در دنیار کاری ندید و ابابکر و عثمان باطل محض بودند در امارت دنیا، سودی ننمودند؛ و

۱. گرگان و استرآباد: سنگ مزارها و کتیبه‌های تاریخی، ص ۶۲۲.

عمر، حق و باطل را ممزوج کرده، پیش برد و به سود خورد. یعنی آن مملکت، سنی و شیعه و یهود و جهود و هنود مختلط و ممتزج اند. باید حق و باطل را ممزوج و مخلوط ساخت و از مفاسد پرداخت؛ و اما در کار خدا و رسول و اصدقاء و احباء رستگاری و راستی است و هرکه را صدق و راستی نیست، در دین و دنیا رستگار نیست»^۱.

البته، این حکایت را مشکل می‌توان پذیرفت؛ زیرا سخت‌گیری شاه‌عباس صفوی در امر مذهب و پایبندی او به تشیع بسیار مشهور است؛ اما صرف نظر از این مطلب، حضور میرداماد در کنار شاه‌عباس، مدّعی امثال سیدعلی خان مدنی را درباره رفت و آمد آموزگارانه میر به دربار صفویان، تأیید می‌کند.

۲،۳،۸. حکایت مثلث زرّین

یکی از حکایات معروف درباره میرداماد، ماجرای حمله شیر درنده به مجلسی است که میرداماد، شیخ بهایی و میرفندرسکی در آن حضور داشته‌اند. این قصّه روایت‌های مختلفی دارد؛ از جمله: «روزی شیخ بهایی و میرابوالقاسم فندرسکی و میرداماد هر سه در یکی از بالاخانه‌های یکی از عمارات شاهی نشسته بودند و شیری که از شیرخانه زنجیر گسسته و از شیربانان گریخته بود، ناگهان وارد آن سرای شد. شیخ بهایی خود را جمع کرد و چهره خود را گرفت؛ و میرداماد به سجده رفت و میرفندرسکی از جای نجنبید. چون از هر سه پرسیدند، بهایی گفت: من به نیروی دانش دانسته بودم که شیر را تا گرسنه نباشد، بر انسان خطری نیست؛ لیکن از روی طبیعت بشری از دفاع خودداری نتوانستم. میرمحمدباقر داماد گفت: من در نسب و سیادت خود شک نداشتم و می‌دانستم که گوشت و خون فرزند رسول بر دادن حرام است؛ و سجده شکر کردم که چنین موهبتی دارم. میرفندرسکی گفت: من به قوّه تصرف و کرامت یقین داشتم که شیر را نیز تسخیر می‌کنم و من آزار نمی‌رساند»^۲.

این ماجرا به قدری مشهور است که هنرمندان و نقّاشان - به ویژه در عصر قاجار - صحنه آن را روی پرده‌ها و قلمدان‌ها به تصویر کشیده‌اند؛ اما تأیید سقم یا صحت آن، حاجتمند پژوهش‌های بیشتر است.

استاد سعید نفیسی بر این باور است که:

«این حکایت را برای قیاس میان نیروی علم و شرافت نسب پیمبرزادگی و نیروی تسخیر تصوّف و عرفان و کرامت و اعجاز ساخته‌اند تا اینکه بالاخره تصوّف و عرفان را رجحان نهند و عارف را بر اصيل زاده و دانشمند حکیم برتری بخشند؛ ولی مانع

۱. «نسخه خوانی (۹)»، صص ۵۳-۵۵.

۲. در روایت‌های دیگر این حکایت، میرداماد حضور ندارد. نگر: احوال و اشعار فارسی شیخ بهایی، صص ۴۶-۴۷؛

احوال و آثار میرفندرسکی، صص ۴۳-۴۴.

۳. شرح حال میرداماد و میرفندرسکی، ص ۳۵، با اصلاح مختصر.

نیست که در غایت رواج و شهرت باشد»^۱.

۲،۳،۹. میرداماد و نگاشته‌های مَلّاصدرا

دکتر سید حسین نصر در یکی از نگاشته‌های خود آورده است:

«نقل شده که میرداماد پیش از یکی از مسافرت‌هایش از شاگردانش خواست که در غیاب وی رساله‌ای بنویسند. وقتی که بازگشت و آنچه را که مَلّاصدرا نوشته بود، خواند. گریست و گفت که از داشتن چنین شاگردی هم خشنود است و هم غمگین؛ چون می‌داند که نوشته‌های مَلّاصدرا روزگاری بر نوشته‌های خود وی سایه افکنده، جانشین آن‌ها خواهد شد»^۲.

علاوه بر اینکه مأخذ این حکایت به روشنی معلوم نیست، با شخصیت میرداماد و آگاهی‌های ما از روابط او با مَلّاصدرا نیز چندان سازگاری ندارد. به قول استاد جهانبخش:

«این قصّه هرچند ناظر به حقیقتی انکارناپذیر در صعوبت و سهولتِ قلم میر و صدراست، به نظر ساختگی می‌رسد. آن همه کزوفرّ میر و شخصیت غریبِ وی که در آثار و اخبارش به خوبی متجلی است، با چنین واکنش عاطفی تند نازکدانه‌ای سازگار نمی‌نماید؛ و العلم عندالله»^۳.

۲،۴. تاریخ مصنفات میرداماد

یکی از نکات مهم در گاه‌شماری حیات شخصیت‌های علمی، تاریخ تألیف آثار آن‌هاست. با آگاهی از تاریخ اتمام نوشته‌ها، می‌توان به تقدّم و تأخّر آثار پی برد و تغییرات آراء دانشمندان را رصد کرد. در این بخش اطلاعات جدیدی درباره تاریخ تألیف آثار میرداماد ارائه شده است. این اطلاعات از متن آثار میر، گزارش‌های تاریخی و یادداشت‌های پراکنده در نسخه‌های خطی به دست آمده‌اند. لازم به ذکر است که برخی آثار میرداماد ناقص مانده‌اند و تاریخ اتمام تألیف آن‌ها مشخص نیست؛ اما خوشبختانه میرداماد تاریخ شروع نگارش برخی از این آثار را ثبت کرده است.

۲،۴،۱. تحقیق نصف النهار

در انجامه قدیمی‌ترین دست‌نوشته از رساله تحقیق نصف النهار، آمده است:

«قد وقع الفراغ من تنميقها يوم الاثنين، غرة شهر شوال سنة ألف و اثنين[ین]، في بلدة قزوين في مدرسة رزمسارية، علی يد الفقير، محمد علي بن محمود التبريزي - عني عنهما بمحمد و آله -»^۴.

این نسخه اغلاط و افتادگی‌های فراوانی دارد؛ اما از جهت تاریخی بسیار مهم است؛ زیرا

۱. احوال و اشعار فارسی شیخ بهایی، ص ۴۷.

۲. صدرالمتألهین شیرازی و حکمت متعالیه، ص ۵۶.

۳. معلّم ثالث، ص ۱۲۲، پانویس ۲.

۴. تحقیق نصف النهار (نسخه خطی)، برگ ۸۶ پ.

نشان می دهد که میرداماد این رساله را پیش از سال ۱۰۰۳ هجری قمری و در عهد جوانی تألیف کرده است.

۲،۴،۲. الصراط المستقیم

متن کتاب الصراط المستقیم میرداماد ناقص است و تاریخ تألیف آن به درستی مشخص نیست؛ اما با دو قرینه می توان به تاریخ تألیف آن پی برد:
الف) تقریظ میرداماد بر الصراط المستقیم از این قرار است:

«هو مفیض الحق و ملهم الصدق

کتاب الصراط المستقیم فی کیفیة ارتباط الحادث بالقدیم، وفقنا الله لإتمامه بمئة و

إكرامه. كان الشروع فيه في العشر الأخير من أول ربيعی عام ۱۰۰۳»^۱.

بر اساس این تقریظ، وی تألیف این اثر را در دهه پایانی ربیع الأول سال ۱۰۰۳ هجری قمری و در زمان اقامت در قزوین آغاز کرده است.

ب) شیخ علی نقی کمره‌ای در ماده تاریخ الصراط المستقیم سروده است:

«چون صراط المستقیم طیب است از هر خطا

چون صراط المستقیم هادی هر طالب است

شد «صراط المستقیم هادی» اش سال شروع

سال اتمامش «صراط المستقیم طیب» است

سال اشراقات درس آن مشرق الأنوار را

هست «اشراقات» اگر طبعت به فکرش راغب است»^۲

بر اساس این ماده تاریخ، میرداماد تألیف الصراط المستقیم را در سال ۱۰۰۱ هجری قمری آغاز کرده و در سال ۱۰۰۳ هجری قمری به پایان برده است. همچنین در سال ۱۰۰۳ هجری قمری به تدریس آن اشتغال داشته است. عدد این ماده تاریخ با تقریظ میرداماد سازگار نیست؛ اما جالب است که از اتمام نگارش الصراط المستقیم خبر می دهد.

۲،۴،۳. الإیماضات

تاریخ تألیف کتاب الإیماضات و التشریقات نیز از متن تقریظ میرداماد به دست می آید:

«کتاب الإیماضات و التشریقات الموسوم بـ «الصحيفة الملوکوتیة و الحکمة السویتیة»

فی مسائل الحدوث و السرمدیة و إبطال الفلسفة النیة و إثبات الحکمة السویتیة، من

الله علینا بإتمام بعظیم منه و جمیل إكرامه. كان الشروع فيه فی رابع ذی القعدة الحرام

العام ۱۰۱۲ من الهجرة المبارکة؛ حیث كانت الشمس فی شرفها و الزهرة فی بیتها و القمر

مسعود الحال و العلویان فی القوس علی حدّ قوّة الاتصال بعد القران و قبل البلوغ

۱. الصراط المستقیم (نسخه خطی)، برگ ۳ر.

۲. غزلیات شیخ علی نقی کمره‌ای، ص شانزده، پانویس ۱ (مقدمه مصحح).

الانصراف تسع درجات»^۱.

جالب است که میرداماد اوضاع کواکب - خصوصاً شرف شمس - را در این تقریظ ثبت کرده است. با توجه به این نکته، می‌توان احتمال داد که او در شروع و اتمام تألیفات خود، به اوضاع فلکی و ساعات سعد و نحس نیز توجه داشته است.

۲،۴،۴. الأفق المبين

میرداماد ماده تاریخ زیر را برای تألیف کتاب الأفق المبين سروده است:

و نور في السبيل المستبين	«فهذا حكمة الله المتين
هداهم نور نجم من يقيني	إذا ما القوم ضلّوا في سبيل
أراها السرب ما خظت عيني	و إن تاهت عقول في متيه
أرى لابامترا يعتريني	كأنّي كلّ معقول عويص
فها بحر من الماء المعين	فإن أضحى بكم ظمّ شديداً
فهذا سمت ذي العرش المكين	و إن جهلاً تحرّيتم سموتاً
و شمس العلم في الأفق المبين» ^۲	فإن حاولتم التاريخ قولوا:

این ماده تاریخ به حساب جمل، سال ۱۰۱۲ هجری قمری را به دست می‌دهد. جالب است که میرداماد برای تألیف الأفق المبين، ماده تاریخ سروده است. می‌دانیم که ماده تاریخ را برای اتمام امور می‌سرایند؛ اما متن باقی مانده از کتاب الأفق المبين، ناقص بوده، پایان و انجامه ندارد.

۲،۴،۵. خلسة الملكوت

مؤلف کتاب کلمات الشعراء درباره ماده تاریخ تألیف خلسة الملكوت نوشته است:

«میرمحمدباقر داماد تصنیفی کرده بود «خلسة ملکوتیه» نام نهاده، به اعتمادالدوله تکلیف کرد که تاریخ بر آن بگوید. پرسید که تصنیف شما در چه علوم است؟ گفت: در کلّ علوم. اعتمادالدوله بدمیه گفت: «کلّ علوم از خلسة ملکوتیه بیرون رود» تاریخ است. چون حساب کردند، درست بود»^۳.

معنای ماده تاریخ آن است که سال تألیف، از کسر ارزش عددی «کلّ علوم=۱۹۶» از ارزش عددی «خلسة ملکوتیه=۱۲۰۶» به دست می‌آید که معادل ۱۰۱۰ هجری قمری خواهد بود. شیخ آقابزرگ طهرانی با اعتماد به همین حکایت و سهو در محاسبه، تاریخ تألیف خلسة الملكوت را ۱۰۲۰ هجری قمری دانسته است.^۴ اشکال دیگر در حکایت مذکور، آن است که خلسة الملكوت، اثری چنددانشی نیست؛ بلکه میرداماد آن را منحصرأ درباره مابعدالطبیعة و دفاع از نظریه «حدوث

۱. الإیماضات (نسخه خطی)، برگ ۲۱۵ر.

۲. ماده تاریخ الأفق المبين (نسخه خطی)، برگ ۱۵۰ر.

۳. کلمات الشعراء، ص ۲۰۷.

۴. نکر: الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۷، ص ۳۴۰.

دهری» نوشته است؛ لذا، این اثر ارتباطی با «کُلّ علوم» ندارد.
اما میرداماد در تقریظ خود بر این کتاب آورده است:

«هو هو لا هو الا هو»

کتاب خلصة الملکوت و صحيفة القدس، جعله الله مستودع آیاته و مسقر مرضاته و ذریعة حظّ الرحل بفنائه بحرمة أفضل الوسائل إليه، محمد سید أنبیائه و أكرم الدلائل علیه علیّ أكمل اولیائه و آلهما الأطهرین و عترتهما الأقربین - علیهم صلوات و صلوات ملائكة المقرّبین - . كان الأخذ فيه في شهر أمير المؤمنين، شهر الله الأصبّ، رجب المرجّب. منّ الله علی زمرة أولی العلم بتوفیق إتمامه، بمنّة و إكرامه. كان ذلك في عام ١٠١٦ من الهجرة المباركة المقدّسة النبویّة»^۱.

بنابراین، آغاز تألیف این اثر در رجب سال ۱۰۱۶ هجری قمری بوده و هیچ یک از دو تاریخ ۱۰۲۰ و ۱۰۱۰ هجری قمری صحیح نیستند. البته، این احتمال وجود دارد که در استنساخ یا تصحیح کلمات الشعراء سهوی رخ داده باشد؛ زیرا اگر عبارت مذکور را به صورت «کُلّ علم از خلصة ملکوتیه بیرون رود» در نظر بگیریم، نتیجه حساب جمل، ۱۰۱۶ هجری قمری خواهد بود. میرداماد در ابتدای خلصة الملکوت آورده است:

«مما أفيض عليّ من عالم التحمید و التسمیخ و هو عالم الملکوت، أني باللیلة الثالثة عشر من شهر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلّم - شعبان المعظم، لعام ١٠١٤ من الهجرة المقدّسة، و قد كنت علمت الصحيفة الملکوتية و هو کتاب الإیاضات و التشریقات من قبل بعامین، أريت بالمنام محتشداً قدسیاً يستهشّ الروح بمشاعره، محتفلاً روحانیاً یتترّ له السرّ بشراشره، و كأنّ هناك حشداً عقلائیّین و رهطاً قدیسین ربّانیّین. و کأنّی أنا رأسهم و کبیرهم القویّ علیهم، و أنّ لمة منهم یسألونني عن إثبات الوعاء الذي هو الدهر و حدوث عالم الجواز فيه»^۲.

این اشاره، با حدس ما درباره تاریخ تألیف خلصة الملکوت و الإیاضات سازگار است.

۲/۴/۶. تقویم الإیمان

متن کتاب تقویم الإیمان ناقص است و تاریخ نگارش آن به درستی معلوم نیست؛ اما طبق تقریظ میرداماد، وی نگارش این اثر را در روز دوشنبه، نهم جمادی الاول سال ۱۰۱۸ هجری قمری آغاز کرده است. متن تقریظ میر به نقل علی بن محمد علی دوست، از این قرار است:

«کتاب التصحیح و التقویم، تصحیح العقاید و تقویم الإیمان یسرنا الله لإحکامه و وقّنا لإتمامه، بعظیم منّ و طوله و جمیل إنعامه و إكرامه. كان الأخذ فيه في يوم الاثنين تاسع شهر جمادی الاولى لعام ١٠١٨ من الهجرة المقدّسة النبویّة»^۳.

۱. خلصة الملکوت (نسخه خطی)، برگ ۵۵ر.

۲. مصنفات میرداماد، ج ۱، ص ۲۸۳.

۳. تقویم الإیمان (نسخه خطی)، برگ ۱ر.

۲،۴،۷. الإیقاظات

تقریظ میرداماد بر کتاب الإیقاظات از این قرار است:

«کتاب الإیقاظات یسرنا الله تعالى لإتمامه بمئة وإكرامه. كان الشروع فيه في أواخر

عام ۱۰۳۵ من الهجرة المباركة»^۱.

می‌دانیم که الإیقاظات تحریر کامل‌تری از رساله خلق الأعمال میرداماد است. تاریخ تألیف خلق الأعمال ذی القعدة سال ۱۰۳۵ هجری قمری بوده^۲ و بنابراین، میرداماد پس از گذشت حدود دوماه، تحریر مفصل آن را آغاز کرده است.

۲،۴،۸. جذوات و مواقیت

کتاب جذوات و مواقیت مهم‌ترین و مبسوط‌ترین اثر فارسی میرداماد به شمار می‌رود. در انگیزه و سبب تألیف این کتاب نوشته‌اند:

«گویا مشاهیر علمای هند با این شبهه مواجه شده بودند که چرا هنگام تجلی حضرت حق، کوه طور بسوخت؛ اما پیکر حضرت موسی نسوخت؟ برای یافتن پاسخ به مهد دانش و حکمت مهاجرت کرده و از شاه عباس استمداد جستند. به فرمان شاهی، میر مأمور شد تا به ازاله شبهه بپردازد و به‌گونه‌ای درخور، کریمه «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا»^۳ را تفسیر کند»^۴.

اطلاعاتی درباره تاریخ نگارش این اثر در دست نیست؛ اما با بررسی برخی متون و اسناد تاریخی، می‌توان تاریخ حدودی تألیف آن را به دست آورد. در برخی مجموعه‌های خطی، نامه دانشمندان هندی به دربار صفوی بدین صورت گزارش شده است:

«هو»

عبارتی که خان عالم، ایلچی نواب شاه سلیم، از هند آورده که ارباب فضل و کمال ایران حل نمایند:

تجلی حضرت واجب‌الوجود بر کلیم الله در طور سینا، کنایه از حکمتی است؛ چه اسم مبارک «موسی» بر ترتیب حجر مبارک، چهار است: حرف اول، حرف اول؛ قلب حرف ثانی، حرف ثانی؛ حرف ثالث به ترقی حرف رابع؛ حرف رابع به تنزل حرف ثالث. چون شمع جمال موسوی به انوار تجلی افروخته شد، جمیع اجساد قابل حرقت را محترق ساخته، جهت تحجب فلک زحل انوار را برقع او زحل معدل [کذا] شد؛ بیت:

اسرار برون می‌نتوان داد و گرنه در کوچه ما هست خبرها ز شرها»^۵.

۱. الإیقاظات (نسخه خطی)، برگ ۸۰ر.

۲. نگر: گنجینه بهارستان (حکمت)، ج ۱، ص ۳۲۴.

۳. الأعراف/۱۴۳.

۴. جذوات و مواقیت، ص سی و دو (مقدمه مصحح).

۵. مجموعه رسائل (الف/ نسخه خطی)، برگ ۱۴پ.

از سرنویس این عبارت مشخص می‌شود که قاصد این نامه، برخوردار بیگ خان عالم، ایلچی جهانگیرشاه گورکانی، بوده است. می‌دانیم که او در فاصله سال‌های ۱۰۲۶ تا ۱۰۲۹ هجری قمری در ایران حضور داشته است.^۱ همچنین، آورده‌اند که زینل بیگ در سال ۱۰۲۹ هجری قمری به همراه خان عالم، به هندوستان رفت تا درباره استرداد قندهار با جهانگیرشاه گفت‌وگو کند.^۲ مطابق این اطلاعات، می‌توان حدس زد که میرداماد جذوات و مواقیت را پس از سال ۱۰۲۶ هجری قمری تألیف کرده است.

البته، مقارن با پاسخ میرداماد به سؤال علماء هند و تألیف جذوات، دانشمندان دیگری نیز در صدد پاسخ به این سؤال برآمدند؛ از جمله نصیرالدین محمد امامی همدانی اصفهانی، معروف به «نصیرای همدانی»، که رساله شجره مبارکه را در پاسخ به این مسئله نگاشته است. وی در مقدمه این اثر، از جذوات میرداماد یاد کرده است؛ بنابراین، می‌توان حدس زد که این اثر، مقارن با جذوات یا متأخر از آن تألیف شده است. نصیرای همدانی در انجام شجره مبارکه و در عباراتی رمزگونه آورده است:

«فارغ شد خامه غریب هنگام از نگاشتن این ترهات، آخر روز اول عشر دوم ماه چهارم سال هفتم عشر سیم مائه اول اولی از الف دوم از هجرت مقدسه حضرت سیدالانام - علیه و آله الصلاة والسلام -».^۳

بر این اساس، تاریخ تألیف این اثر، یازدهم ربیع‌الثانی سال ۱۰۲۷ هجری قمری است. با توجه به این تاریخ و نیز گزارش منابع تاریخی از حضور برخوردارخان در ایران، می‌توان حدس زد که میرداماد در بازه زمانی ۱۰۲۶ تا ۱۰۲۷ هجری قمری به نگارش جذوات و مواقیت مشغول بوده است.

۲،۴،۹. التصحیفات

از تاریخ تألیف رساله التصحیفات میرداماد اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما بر اساس برخی قرائن تاریخی، می‌توان تاریخ حدودی تألیف آن را حدس زد. نخست باید دقت کرد که رساله التصحیفات بر سه ضلع «مؤلف»، «خصم» و «حکم» استوار است و علاوه بر میرداماد و خصم او، پای فرد دیگری نیز در میان است. برخی همچون افندی، خصم میرداماد را شیخ بهایی دانسته‌اند؛ اما چنان‌که گذشت، حدس‌هایی که بر پایه جدال‌های علمی میرداماد و شیخ بهایی صورت پذیرفته و شیخ را طرف خطاب میر معرفی می‌کنند، با موانع تاریخی و محتوایی مواجه بوده، چندان پذیرفتنی نیستند. با صرف نظر از این مطلب، نکته مهم دیگری در میان است.

۱. اسکندربیک منشی ذیل وقایع سال ۱۰۲۷ هجری قمری ورود او را به ایران گزارش کرده و در وقایع سال ۱۰۲۹ هجری قمری، از بازگشت وی به هندوستان سخن گفته است. نگر: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۹۳۰؛ ص ۹۵۲؛ روضة الصفویة، صص ۸۷۵-۸۷۷. ولی قلی خان شاملو نیز به حضور او در ایران طی سال‌های ۱۰۲۶ تا ۱۰۲۷ هجری قمری اشاره کرده است. نگر: قصص الخاقانی، ج ۱، صص ۲۰۱-۲۰۲.

۲. نگر: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۹۵۱؛ شاه عباس، ج ۳، ص ۴۱۵؛ جهان‌آرای عباسی، ص ۲۰۰.

۳. شجره مبارکه (نسخه خطی)، برگ ۵۴پ.

میرداماد در نامه‌ای خطاب به میرمحمد مؤمن استرآبادی^۱، دانشمند و طبیب شهر مقيم هندوستان، وی را «سید العلماء المتبحرین» خطاب کرده و آورده است:

«معروض خدمت سامی آن عقول مقدسه آنکه بعضی از حثالة الأعراب این دیار که همه بذور حسد و زروع عناد و آباء لدد و ابنای لدادند، بر مشاکله ظلمت در معارضه نور، با مخلص در افتاده، سوداء خام تکافؤ در دیگ خیال مقابله و مجادله می‌پزد و در بعضی از مسائل ارتضاع، از روی جهالت و بر سبیل عدم بصیرت، جدال می‌ورزیدند. صوناً للدين عن تحریف الغالین در مباحث رضاع کتاب موسوم به ضوابط الرضاع مؤلف آمده. در این وقت، چون ورع و تقوی انتباه، مولانا عبدالهادی مازندرانی - که از دعاگویان آستانه مقدس آشیانه آن مخدوم العلماء المتقدمین است - نمود که بریدی در غایت استعجال متوجه آن آستانه است، چندی از اغلاط و جهالات مجادل معاند در شرح احادیث و ضبط الفاظ ادعیه که مبلغ و بضاعت دانش و درجه تحصیل و مرتبه تدین از آن معلوم می‌شود، به عرض رسانید تا ملاحظه فرمایند که کار حق با مشاکسه این مبطلین چه شکل افتاده است»^۲.

از این عبارات بر می‌آید که دو رساله ضوابط الرضاع و التصحیفات میرداماد در دایره جدالی خاص و در مواجهه با فرد یا جریانی معین نگاشته شده‌اند. علاوه بر این، رساله التصحیفات به پیوست همین نامه و به شکایت از نظرات علمی آن فرد یا جریان، برای محمد مؤمن استرآبادی نوشته شده و میرداماد تلویحاً وی را به حکمت طلبیده است؛ چنان که عبارت «فالمعروض علی سید العلماء الراسخین»^۳ در ابتدای متن التصحیفات، مؤید این حدس است. از سوی دیگر، میرمحمد مؤمن استرآبادی در سال ۱۰۳۴ هجری قمری درگذشته است؛ بنابراین، می‌توان حدس زد که میرداماد رساله التصحیفات را پیش از سال ۱۰۳۴ هجری قمری به قلم آورده است.

۱۰/۲۴. أربعة ایام

میرداماد رساله أربعة ایام یا الدرّة البيضاء را به نام شاه صفی نگاشته است. در متن این اثر، اشارات تاریخی مهمی وجود دارند که اطلاعات مفیدی درباره زندگی میرداماد و رساله أربعة ایام به دست می‌دهند؛ برای نمونه:

الف) میرداماد در بخشی از این اثر چنین نوشته است:

«پادشاه دین پناه غفران دستگاه رضوان آرامگاه شاه طهماسب - حقه الله تعالی

۱. میرمحمد مؤمن استرآبادی (درگذشته ۱۰۳۴ هجری قمری) از مروّجان شیعه در جنوب هند در قرن دهم و یازدهم هجری قمری است. او از سادات حسینی استرآباد و آموزگار فرزندان شاه طهماسب صفوی بود. در زمان سلطان محمد خدابنده از ایران خارج شد و پس از سفر حج به حیدرآباد دکن رفته و در دربار محمدقلی قطب شاه به مقام پیشوایی رسید. میرداماد با وی مراوده و مکاتبه داشته و برای او احترام بسیار قائل بوده است.

۲. مصتفات میرداماد، ج ۱، صص ۵۹۳-۵۹۴.

۳. نگر: معلم ثالث، ص ۲۷۷.

۴. نگر: میرمحمد مؤمن استرآبادی: مروّج تشیع در جنوب هند، ص ۲۳۵.

برحمته و غفرانه - سائر عیدها را به روز عید غدیر موقوف می‌داشت؛ و در روز عید غدیر جشنی عظیم موافق شرع مقدّس می‌آراست و مجتهد مذهب و علماء دین را در این روز به خلعت‌های فاخره و انفاقات وافره مخصوص می‌ساخت؛ و امراء و وزراء و ارکان دولت قاهره را مناصب و مراتب می‌افزود؛ و فقیر سه عید را در مجلس همایون آن پادشاه دین پناه مغفور مبرور ادراک کرده‌ام^۱.

با توجّه درگذشت شاه طهماسب اوّل در پانزدهم صفر ۹۸۴ هجری قمری و همچنین حضور میرداماد در سه جشن عید غدیر در محضر او، می‌توان گفت که میر در سال‌های ۹۸۱ تا ۹۸۴ هجری قمری در قزوین ساکن بوده و از سنین ۱۱ الی ۱۲ سالگی، در مجالس دربار صفوی حاضر می‌شده است. همچنین، مراد میرداماد از «مجتهد مذهب» در عبارت فوق، احتمالاً سیّد حسین کرکی عاملی است.

ب) میرداماد در فقره دیگری از اربعه‌ایام، به اعمال و آداب عید مبعث اشاره کرده و دربارهٔ اهتمام شاه عباس در بزرگداشت این عید بزرگ، آورده است:

«پادشاه جمجاء مغفرت بارگاه، شاه عباس - رحمه الله تعالی - در تمامی مدّت مدید که با داعی دولت قاهره صحبت می‌داشت، این ایام را به پاکیزگی و عبادت می‌گذرانید. غسل می‌کرده و روزه می‌داشت و زیارت مأثوره را با فقیر به جا می‌آورد و تصدّقات بسیار می‌فرمود؛ و در یک سال از آن‌ها سال‌ها مبلغ‌های کُلّی داد که بر طلبه علوم و مستحقّین اهل صلاح قسمت نمودیم؛ دو دفعه، در هر دفعه یک هزار تومان زر مسکوک^۲ به طلبه و ارباب استحقاق رسانیدیم؛ و در دفعه سیم که مزاج شریف نواب علیّه را عارضه‌ای بود، قریب به هزار تومان طلای غیر مسکوک تصدّق کرده، قطعه قطعه طلا به مستحقّین می‌دادیم؛ و شب‌ها با جمعی مخصوص از اهل علم افطار می‌کرد و بعد از افطار، تا قریب به نصف شب، به صحبت علمی و مباحثات علماء با یکدیگر، مجلس می‌گذرانید»^۳.

ج) وی در ادامه آورده است:

«امیدواری به درگاه کبریایی - تعالی سلطانه - واثق است که دعای این فقیر ضعیف را اجابت فرموده، مسئلت این شکسته عاجز را ردّ نانموده، شاه جوان بخت ما، أعني پادشاه مؤید مسدّد کامکار دیندار، کواکب سپاه خلائق پناه، عدل‌گستر شرع‌پرور، بلندافسر پاکیزه‌گوهر، عالی‌همت والانهمت، همایون ذات ملکی صفات، اشرف ارفع اعلی، ابوالمظفر، سلطان شاه صفی صفوی موسوی حسینی را عمر دراز و ملک بی‌انبار و معدلت پرآوازه و مملکت بیرون از اندازه ارزانی فرماید؛ و در تعظیم و تکریم ایام الهی و ترویج قوانین شریعت مقدّسه و تمشیت احکام دین مبین، از اوامر و

۱. «أربعه‌ایام»، ص ۶۵۹.

۲. «هر قران هزار دینار و هر ده قران یک تومان بوده است و واژه تومان معادل با ده هزار از واژه‌هایی است که مغول‌ها در مورد لشکر ده هزار نفری به کار می‌برده‌اند» (همان، ص ۶۶۰، پانویس ۲).

۳. همان، ص ۶۶۰.

نواهی، موقّتش بدارد؛ و مرتبه سايه بلندپايه‌اش به حسب حمايت حوزه دين اسلام و رعايت زمره علماء اعلام، به درجه متعالیه جدّ بزرگوار، شاه طهماسب مغفور مبرور و فوق آن درجه برساند»^۱.

جالب است که میرداماد علی‌رغم قرب و انس با شاه‌عبّاص صفوی، مرتبه دین‌داری شاه‌طهماسب را برای شاه‌صفی‌جوان آرزو می‌کند. از این مطلب بر می‌آید که در نظر میر، صبغه مذهبی و شریعت‌مداری شاه‌طهماسب پرزنگ‌تر از شاه‌عبّاس بوده است. شاید این دیدگاه میرداماد، از روابط شاه‌طهماسب با محقق کرکی متأثر بوده باشد.

(د) میرداماد در بخشی از این رساله آورده است:

«آنچه ذکر کردیم که زیارت هرگاه از دور باشد و در تحت قبه هیچ معصومی نباشد، نماز زیارت بر زیارت مقدم است، حکمی است مطرّد در زیارت رسول‌الله - صلی الله علیه وآله - و زیارت امیرالمؤمنین - علیه السلام - و زیارت هریک از ائمه معصومین - صلی الله علیهم أجمعین - ... قبل از این زمان به سی و شش سال که داعی دوام دولت قاهره از تصنیف کتاب صراط مستقیم فارغ شده بود، در دارالسلطنه قزوین، پادشاه جمجاه، مغفور مرحوم شاه‌عبّاس را در یکی از ایام اربعه در پشت بام مسجد «پنج‌علی» تعلیم و تلقین زیارت می‌کرد به طریق مذکور. بعضی از معاصرین که کمال شهرت داشت، معارض شده، از روی تعجب گفت: نماز زیارت قبل از زیارت چه صورت دارد؟! می‌باید که بعد از زیارت بوده باشد. فقیر در جواب گفت که شما را اشتباهی واقع شده است. اگر زیارت از نزدیک باشد، نماز زیارت مؤخّر از زیارت می‌باشد؛ و اگر از دور باشد، زیارت مؤخّر است از نماز زیارت. مناظره و مجادله به طول انجامید. آخر الامر کتاب‌ها حاضر ساخته، به عبارت صریحه الزام و اسکات معاصر مناظر حاصل شد»^۲.

با استناد به این روایت و توجه به تألیف الصراط المستقیم در سال ۱۰۰۳ هجری قمری، به دست می‌آید که میرداماد رساله اربعه‌ایام را سی و شش سال پس از الصراط المستقیم و در سال ۱۰۳۹ هجری قمری نگاشته است. همچنین، برخی محققان مراد میرداماد را از «بعض معاصرین»، شیخ بهایی دانسته‌اند.^۳ حکم درباره سقم و صحت این حدس، منوط به بررسی آراء فقهی شیخ بهایی درباره کیفیت اقامه نماز زیارت است.

۲،۵. میرداماد در سفر و حضر

از جمله نکاتی که در تاریخ‌نگاری حیات میرداماد شایسته بررسی است، کم‌وکیف هجرت‌ها و سفرهای اوست. در این باره اطلاعات کاملی در دست نیست؛ اما با مطالعه آثار میرداماد - به ویژه دیوان اشعار او - و تتبع در متون تاریخی، می‌توان اطلاعات برخی سفرهای میرداماد را استخراج

۱. همان، صص ۶۶۰-۶۶۱.

۲. همان، صص ۶۷۴-۶۷۵.

۳. نمونه را نگر: الرسائل الرجالیة، ج ۲، ص ۵۲۱.

کرد. برخی درباره سفرهای میر نوشته‌اند:

«انتقل إلى مدينة قزوین، فزاول فيها التدريس. و سار إلى مدينة کاشان، فأقام فيها فترة من الزمن، ثم توجه نحو أصفهان، فاستقر بها و علا شأنه فيها»^۱.
چنان‌که در بخش نخست این نوشتار گذشت، اکثر معاصران میرداماد بر حضور وی در مشهد مقدس در دوران خردسالی، اتفاق نظر دارند؛ اما بر اساس دیگر مستندات تاریخی و متن آثار میرداماد، می‌توان حدس زد که او از سنین نوجوانی (حدود ۱۱ تا ۱۲ سالگی)، در قزوین ساکن بوده است. اولین مستند سکونت میرداماد در قزوین، متن رسالهٔ أربعة أيام است. وی در این اثر نوشته است:

«پادشاه دین پناه غفران دستگاه رضوان آرامگاه، شاه طهماسب - حقه الله تعالی برحمته و غفرانه - سائر عیدها را به روز عید غدیر موقوف می‌داشت و در روز عید غدیر جشنی عظیم موافق شرع مقدس می‌آراست... و فقیر سه عید را در مجلس همایون آن پادشاه دین پناه مغفور مبرور ادراک کرده‌ام»^۲.
نیز، آورده است:

«داعی دولت قاهره... در دارالسلطنة قزوین، پادشاه جمجاه، مغفور مرحوم شاه عباس را در یکی از ایام اربعه بر پشت بام مسجد «پنجه علی» تعلیم و تلقین زیارت می‌کرد»^۳.

همچنین، برخی گزارش‌های تاریخی نیز اقامت نسبتاً طولانی میرداماد را در قزوین تأیید می‌کنند؛ برای مثال، تقی الدین کاشانی در خلاصة الأشعار نوشته است:

«سال‌ها در مشهد مقدسه - علی ساکنها السلام - ساکن بود... و بعد از آن، از مشهد مقدسه سفر کرده، خود را به دارالسلطنة قزوین رسانید»^۴.
همچنین، اوحدی بلیانی در عرفات العاشقین آورده است:

«اکثر اوقات در اردوی شاه عباس تشریف داشتند و سابقاً در اردوی [آبای] ایشان می‌بودند؛ و اکثر در قزوین تمکن می‌فرمودند»^۵.

احتمالاً در سال ۱۰۰۶ هجری قمری و با انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان، میرداماد نیز در اصفهان سکونت یافته است. البته، او در ابتدای نسخه‌ای از نقدالمحصل خواجه نصیرالدین طوسی نوشته است:

«هو هو و لاسواه»

لقد ساقه قاید التوفیق إلى نوبة أحوج الخلق إلى الرب الغني، محمد بن محمد المدعو بياقر داماد الحسيني - رقاہ الله من الوجود العلمي إلى الشهود العيني - . کتب في عام

۱. معجم طبقات التکلمین، ج ۴، ص ۱۸۳.

۲. «أربعة أيام»، ص ۶۵۹.

۳. همان، ص ۶۷۴.

۴. خلاصة الأشعار و زبدة الأفكار (بخش اصفهان)، ص ۴۷.

۵. عرفات العاشقین و عرصات العارفين، ج ۱، ص ۶۱۶.

۱۰۰۲ من الهجرة بمحروسة إصفهان - حميت عن الطوارق الحدثان - والحمد لواهب العقل و مفيض الخير^۱.

بنابراین، میرداماد در سال ۱۰۰۲ هجری قمری در اصفهان حضور داشته است؛ اما نمی‌دانیم آیا این سال مبدأ اقامت دائمی میر در آن شهر بوده است یا خیر؛ زیرا اصفهان اقامتگاه تابستانی شاه‌عباس و پدرش بوده و از سال ۱۰۰۶ هجری قمری رسماً به پایتخت دائمی حکومت صفوی تبدیل شده است.

با توجه به مطالب پیشین، می‌توان گفت که میرداماد سفرهایی به شیراز، کاشان و عتبات عراق^۲ داشته است. همچنین پس از مهاجرت به قزوین و اصفهان، برای زیارت حرم حضرت رضا (ع) و حضرت معصومه (ع) به مشهد و قم سفر کرده است. بر اساس اسناد موجود، میرداماد در دو تاریخ مختلف در شهر مقدس قم حضور داشته است؛ اما نمی‌دانیم آیا اقامت وی در این شهر ممتد بوده است یا خیر. سند نخست، پیش‌نویس زایچه‌ای است که میرداماد برای «جمیل‌الدین طالب»، در روز جمعه، ۱۹ محرم الحرام ۱۰۱۰ هجری قمری در دارالایمان قم نگاشته؛ و سند دوم، جلسه نخست میرداماد است که در رمضان سال ۱۰۱۱ هجری قمری در همان شهر مقدس رخ داده است.^۳

میرداماد در پایان رساله امانت الهیه آورده است:

«این رساله «أمانت إلهیه» و رساله «مکاناً علیاً» در اردوی معلای موبک همایون شاهی نواب کامیاب سپهرکاب، اشرف ارفع اعلی - خلد الله تعالی ملکه و عدله و آئید نصره و عزّه أبداً - در قصبه همدان، حسب الالتماس نواب خانی عالی شانی، مستجمع المآثر و المعالی، نواب قورچی باشی حسینی موسوی صفوی نسبه و نسباً و منصباً و حسباً - آئده الله سبحانه بمتّه و تأییده و سده بتوفیقه و تسدیده - رقم تحریر و رشم تسوید پذیرفت. و کتب مسئولاً بیمنه الفانیة الدائرة، أحوج الخلق إلى الله الحمید الغنی، محمد بن محمد یدعی باقر بن داماد الحسینی - ختم الله له بالحسنى - فی شهر جمادی الأولى لعام تسع و ثلاثین و ألف من الهجرة المقدسة المباركة، حامداً مصلياً مسلماً»^۴.

با توجه به این انجامة، میر در جمادی‌الأول سال ۱۰۳۹ در همدان حضور داشته است.

۱. نقدالمحصل (ب/ نسخه خطی)، برگ ۳.

۲. طبق روایت علی بن عبدالله نهاوندی، میرداماد به جهت کدورتی که میان او و شاه‌عباس صفوی ایجاد شده بود، به شیراز سفر کرده و بنا داشته است که به هندوستان مهاجرت کند؛ اما در پی نامه‌نگاری‌های شاه‌عباس به والی شیراز، میرداماد منصرف شده و به اصفهان بازگشته است. نگر: فوائد علیّه (نسخه خطی)، برگ ۶۷ پ. ۳. بر اساس متن وصیت‌نامه میرداماد که در کربلای معلی تحریر شده است. نگر: مصتفات میرداماد، ج ۱، ص ۶۳۸.

۴. نگر: اوراق پراکنده از مصتفات میرداماد، ص ۳۴۶.

۵. نگر: مصتفات میرداماد، ج ۱، ص ۶۳۲.

۶. مصتفات میرداماد، ج ۱، صص ۵۴۶-۵۴۷.

علاوه بر این، نسخه‌ای از دیوان اشعار میرداماد در دست است که نواده وی، عبدالرحیم بن میرزا حسین خوزانی اصفهانی آن را از نسخه‌ای معتبر کتابت کرده است.^۱ در بخش‌هایی از این نسخه، محلّ و تاریخ سرایش ابیات ذکر شده است که با بررسی آن‌ها می‌توان به مقاصد برخی سفرهای میرداماد دست یافت؛ برخی از این سرنویس‌ها عبارت‌اند از:

۱. «من سوانح الأصفهانیة»^۲.
 ۲. «مما سنح في بيت المقدس الشريف»^۳.
 - علاوه بر این سرنویس، میرداماد در رساله فی القدرة نیز به این سفر اشاره کرده و نوشته است: «سُئِلْتُ ببیت المقدس الشریف عن حقیقة القدرة والإرادة والداعی و تحقیق المذهب علی سبیل الإجمال، فأجینا بما هذه صورته: ...»^۴.
 ۳. «في مفارقة الثواب بعد ما اشتدّ حرمان زیارة ثامن الأئمّه إلى أربعة أشهر»^۵.
 ۴. «مما سنح في سفر شیراز»^۶.
 ۵. «مما سنح للقریحة في بلدة کاشان - حقت بأنوار الجنان - بتتبع شیخ زاده لاهیجی»^۷.
 ۶. «من سوانح السفر إلى المشهد الرضوي في أواخر عام ۹۸۷»^۸.
 ۷. «مما ظفرت به القریحة في المشهد الرضوي في أول عام ۹۸۹»^۹.
 ۸. «و من سوانح في بلدة یزد»^{۱۰}.
 ۹. «مما سنح في بلدة کاشان في ذي القعدة من عام ۹۹۳»^{۱۱}.
- با استناد به گزارش تقی الدین کاشانی، این تاریخ مربوط به دومین سفر میرداماد به کاشان است.^{۱۲}

۱. انجمه نسخه از این قرار است:

«تمت دیوان جدی القمقام، ثالث المعلمین امیر محمد باقر داماد - رحمه الله علیه - . حرّ ذلك يوم الثلاثاء الرابع والعشرين شهر ربيع الأول ۱۲۹۸. العبد المذنب، أقلّ السادات، عبدالرحیم ابن مرحمت و غفران پناه جنت و رضوان آرامگاه، خیر الحاج، حاجی میرزا محمد حسین خوزانی - رحمه الله - من قراء ثلاثة أصفهان - حقت بالأمن و الأمان - » (دیوان میرداماد (نسخه خطی)، برگ ۷۴ پ).

وی همچنین، در مواضع مختلف از عبارت «کذا بخطه» استفاده کرده است.

۲. همان، برگ ۱۸ پ.
۳. همان، برگ ۲۰ ر.
۴. مصنفات میرداماد، ج ۱، ص ۵۰۷.
۵. دیوان میرداماد (نسخه خطی)، برگ ۲۰ پ.
۶. همان، برگ ۲۸ ر.
۷. همان، برگ ۳۰ پ.
۸. همان، برگ ۳۱ ر.
۹. همان، برگ ۳۱ پ.
۱۰. همان، برگ ۳۴ ر.
۱۱. همان، برگ ۵۲ ر.
۱۲. نگر: خلاصة الأشعار و زبدة الأفكار (بخش اصفهان)، صص ۲۴۷-۲۴۸.

۱۰. «وله أيضاً من السوانح الحجازية»^۱.

میرداماد در بیت زیر نیز از حضور در مدینه منوره سخن گفته است:

«این مدینه‌ست همانا که حریم حرمش کعبه حاجت این گنبد گردان بوده‌ست»^۲.

۱۱. «سوانح قزوینیّه:

ای عشق مگر مایه بود آمده‌ای کز سرتاپا تمام سود آمده‌ای»^۳.

۲.۶. نکات پراکنده درباره میرداماد

علاوه بر نکات و اطلاعات پیش گفته، در برخی متون تاریخی و نسخه‌های خطی، فواید پراکنده‌ای درباره میرداماد یافت شد که در این بخش ارائه می‌شوند.

۲.۶.۱. تدریس آثار میر در عصر قاجار

یکی از ویژگی‌های آثار میرداماد، سبک خاص نگارش آن‌هاست. چنان‌که در بخش نخست این نوشتار گذشت، برخی تذکره‌نویسان متأخر، میرداماد را مؤلفی «دشوارنویس» و آثار او را «مغلق» و «مبهم» قلمداد کرده‌اند. این دیدگاه تا آنجا پیش رفته است که برخی محققان معاصر نوشته‌اند: «طلّاب و دانشجویان همیشه از دشواری عبارات میر در آثارش شکایت داشته‌اند»^۴.

برخی دیگر نیز، همین مطلب را سبب مهجوریت شخصیت و آثار میرداماد دانسته‌اند.^۵ بررسی ویژگی‌های قلم تألیف میرداماد و علل دشوارنویسی وی در حوصله این گفتار نیست؛ اما باید توجه کرد که مدّعی مهجوریت آثار میرداماد چندان پذیرفتنی نیست. در این بخش سندی ارائه خواهیم کرد که بیانگر اهتمام دانشوران عصر قاجار به تدریس آثار میرداماد است.

مدرسه علمیه «قاسم‌خان» در تهران، از موقوفات عصر قاجاری است که به‌دستور امیر قاسم‌خان ساخته شده است. بعدها دختر وی، مهدعلیا (مادر ناصرالدین‌شاه)، این مدرسه را توسعه داد و آن را بر طّلاب علوم دینی وقف کرد؛ لذا، به مدرسه «مادر شاه» معروف شد. مهدعلیا در وقف‌نامه خود، متولّی، مدرّس، ناظر و کتابدار این مدرسه را مشخص کرده است. بنا بر متن این وقف‌نامه، متولّی مدرسه، علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، نواده فتحعلی‌شاه و رئیس مدرسه دارالفنون، بوده است. مدرّس مدرسه، حکیم شهیر عصر قاجار، علی بن عبدالله زنوزی،

۱. دیوان میرداماد (نسخه خطی)، برگ ۷۸ پ.

۲. دیوان اشراق، ص ۵۹.

۳. همان، برگ ۵۴ پ.

بنا بر گزارش کاشانی، میرداماد این ابیات را در کاشان سروده است، نه قزوین. نگر: خلاصة الأشعار و زبدة الأفكار (بخش اصفهان)، ص ۳۴۸.

۴. نگر: «زندگی‌نامه مرحوم میرداماد»، صص ۹۲-۱۲۰.

۵. القبسات، ص شانزده.

مشهور به «آقاعلی مدرّس»، بوده است. ناظر مدرسه نیز، آخوند ملاحسین منجم‌باشی، برادر آقاعلی مدرّس و استاد بزرگ ریاضیات و هیئت، تعیین شده است. در متن وقف‌نامه، درباره ویژگی‌های مدرّس موقوفه آمده است:

«نوّاب علیّه عالیّه - دامت شوکتها - تدریس مدرسه مذکوره را شخصاً به جناب فاضل علامه و بارع کامل فهّامه، وحید الدهر و فرید العصر، الجامع بین المعقول و المنقول و الحاوی للفروع و الأصول، علی بن المولی العلامه عبدالله المدرّس - طاب ثراه و جعل الجتّه مثواه - مرحمت فرمودند؛ و بعد از ایشان به فاضلی منتقل می‌شود که از عهده تدریس کتب مشکله علم الهی و طبیعی از قبیل شفاء و إشارات و أفق المبین و قبسات و أسفار و أسرار الآیات یا کتبی دیگر که در اشکال نظیر این‌ها باشد، برآید و از منقول نیز اطلاع فی الجملة داشته باشد؛ و تعیین مدرّس مادام الحیات با نوّاب علیّه، و بعد با متولی مدرسه مذکوره است»^۱.

از این متن بر می‌آید که آثار میرداماد در دوره قاجار چندان مهجور نبوده‌اند؛ چنان‌که تسلط بر متن آن‌ها، از شروط مدرّس موقوفه قاسم‌خان بوده است. همچنین، جالب است که در متن وقف‌نامه، نام الأفق المبین و القبسات پیش از آثار ملاصدرای ذکر شده است.

۲.۶.۲. استنساخ کتب به سفارش میرداماد

میرداماد، مانند دیگر دانشمندان، استنساخ برخی کتب کتابخانه شخصی خویش را به کاتبان هم‌عصر خود سپرده است. در جریان بررسی اسناد مربوط به میرداماد، دو نسخه دستیاب شد که یکی به سفارش میراستنساخ شده و دومی را ظاهراً به دلیل تشابه اسمی، به اشتباه از سفارش‌های میرداماد قلمداد کرده‌اند.

الف) نسخه‌ای از شرح التذکره‌ی عبدالعلی بیرجندی که به سفارش میرداماد استنساخ شده و در تملک احفاد وی قرار داشته، با شماره ۱۴۷۳ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود. انجمه نسخه از این قرار است:

«قد فرغ من تحریر هذه النسخة الشریفة الموسوم بـ «شرح التذکره» فی يوم السبت، سابع و عشرين من شهر رجب المرجّب سنة اثنی و تسعین و تسمائه الهجریة النبویة علی يد العبد الضعیف النحیف الراجی إلى رحمة الله الملك الغنی، زین العابدین بن المرحوم شاه محمد الأستریادی. اللهم اغفر لکاتبه ولوالديه وجميع المؤمنین و المؤمنات»^۲.

میرداماد در برگ آغازین این نسخه نوشته است:

«مما وفق لاستنساخه أقلّ العباد خلالاً و خصلاً، محمد باقر بن محمد الحسینی الشهیر بـ «داماد» فی عام ۹۹۲ من الهجرة»^۳.

علاوه بر این، دو یادداشت تملک از «ابن محمد حسیب، محمد الملقّب بصدرالدین الحسینی»

۱. «وقف‌نامه مدرسه قاسم‌خان»، ص ۱۸۲.

۲. شرح التذکره النصیریة فی الهیئة (نسخه خطی)، برگ ۳۴۳ ر.

۳. همان، برگ ۱ ر.

و «ابن غیاث‌الدین محمد» (فرزند خیال اصفهانی) در همین صفحه به چشم می‌خوردند. گویا این نسخه در خاندان علوی عاملی به ارث منتقل شده است.
 ب) نسخه‌ای از الأمالی شیخ صدوق با شماره ۲۳۱۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود که در انجمن آن آمده است:

«تمّ الكتاب علي يد الأقل الأذلّ الأحقر، العبد حاجي بن منصور بن سني (?) بن أحمد الصايغ الهجري أصلاً و الإمامي مذهباً. جعل الله ثواب ما نقلناه من تسويد هذه الأوراق مزبوراً في صحايف أعمالنا و ضاعف اللهم من ذلك الثواب لمن صتّف الكتاب و لمن زبرناه لخدمته و هو السيّد الجليل و المولى الأصيل الأملعي النبيل، علامة الزمان و فقيه الأوان، سميّ خامس الأئمة الأطهار، الأمير محمّداً باقر الأسترآبادي - مدّ الله ظلّه على الطلبة و لازالت أيامه بيضاء بمحمّد و آلّه الطاهرين - . اللهم كما وقّنا لإتمام هذا الكتاب، فوقّنا اللهم للعمل بما تضمّنه من الثبات على موالاة أوليائك و معاداة أعدائك و احشرونا اللهم في زمرة المؤمنين مع يعسوبهم و أولاده المعصومين الميامين، آمين ثمّ آمين و ذلك عليك يسير. فرغت منه لعشر مضت من شهر ذي القعدة الحرام من السنة الثالثة و الثلاثين بعد الألف من هجرة سيّد البشر - صلوات الله و سلامه عليه و آلّه الطيّين الطاهرين في بلدة أصفهان - حميت عن الزوال - و الحمد لله وحده»^۱.

فهرست‌نگار کتابخانه دانشگاه تهران، سفارش دهنده استنساخ این کتاب را میرداماد دانسته است^۲؛ اما می‌دانیم که میر در دوران حیات خود، بیش از «استرآبادی» به «حسینی»، «داماد» و «معلم ثالث» مشهور بوده؛ خصوصاً در سال ۱۰۳۳ هجری قمری که در اوج پختگی و شهرت به سر می‌برده است. همچنین در این نسخه، حاشیه و تصحیحی به خط میرداماد دیده نمی‌شود. با توجه به این توضیحات، می‌توان احتمال داد که مراد از سیّد محمّداً باقر استرآبادی، ملا محمّداً باقر طالبان استرآبادی، دیگر دانشمند معاصر با میرداماد و شاگرد شیخ بهایی، است.

۲،۶،۳. ابیات نویافته

با توجه به اینکه گردآوری دیوان اشعار میرداماد به دست خود او صورت نگرفته است، گویا برخی سروده‌های وی از دید جامع اشعار - یعنی سیّد احمد علوی عاملی - یا محصّحان پنهان مانده و در نسخه‌های مدوّن نقل نشده‌اند. علاوه بر ماده تاریخی الأفق المبین که پیش‌تر نقل شد، میرداماد ماده تاریخی برای فتح بغداد در عهد شاه صفی سروده که از این قرار است:

«شیر خدا امام امم هادی به حقّ	او را که نام شاه ولایت علی بود
در خواب دیده‌ام که به من گفت... ^۳	روزی که پادشاه خلیق صفی بود
رومیّه باز بر سر بغداد می‌کند	جمعیتی که محض پراکندگی بود
اندیشه زان مدار که الطاف کردگار	بر خاندان شاه صفی دائمی بود

۱. الأمالی (نسخه خطی)، برگ‌های ۲۶۶ب-۲۰۷ر.

۲. نگر: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۹، ص ۹۴۳.

۳. کاتب نسخه جای یک کلمه را در این موضع خالی گذاشته است.

رومی همان زبون قزلباش می‌شود بدخواه دین ز نصرت باری بری بود
گفتم چه گویم از پس تاریخ سال فتح گفتا همین که دست ولایت قوی بود»^۱

حساب جمل این ماده تاریخ، با شکست محاصره بغداد در ربیع‌الثانی سال ۱۰۳۹ هجری قمری موافق می‌آید.

افزون بر این، تقی‌الدین کاشانی در خلاصة الأشعار، ابیاتی از میرنقل کرده که در نسخه چاپی دیوان اشراق نیامده‌اند؛^۲ برای مثال:

قصیده‌ای مشتمل بر ۳۹ بیت با این مطلع:

«ای ز عرش و عقل کل درگاه و دربان یافته آبرو از خاک پایت شخص امکان یافته
ای هیولی ناموده صورت جسمی قبول در تحصیل تانه از حکم تو فرمان یافته»^۳

قصیده‌ای مشتمل بر ۴۲ بیت با این مطلع:

«ز آتش تو فروزد مرا چو چهره آه سزد که داغ نهم بر جبین زهره و ماه
به شکل یوسف مصری شدند مردم چشم به نور دیده ما کرد تا خیال تو راه»^۴

قصیده‌ای ۳۳ بیتی با این مطلع:

«کس را خمار غم می‌دیدار نشکند کش جام دل به دیده خونبار نشکند
ناصر برو که رشته تسبیح قدسیان در شرع عشق قیمت زتار نشکند»^۵

قصیده‌ای ۵۷ بیتی با این مطلع:

«شرح غمت به قالب شادی روان دهد سودای تو به پیکر اندیشه جان دهد
در دشت مصر جان شکرستان شود ضمیر یاد لبثت به جانب ذهن ار عنان دهد»^۶

قصیده‌ای مشتمل بر ۳۶ بیت با این مطلع:

«مرا ز هجر تو گشته است زندگانی شاق که زهرخوردۀ افعی مباد بی‌تریاق
خجل شوم ز خیالت چو آید از ره لطف درون سینۀ پردود چون دل حراق»^۷

۱. مجموعه مواد تاریخی (نسخه خطی)، برگ ۳۸ ر.

۲. گزارش کامل این ابیات، در قالب ضمیمه‌ای در انتهای این نوشتار آمده است.

۳. نگر: خلاصة الأشعار و زبدة الأفكار (بخش اصفهان)، صص ۲۵۹-۲۶۱.

۴. نگر: همان، صص ۲۶۳-۲۶۵.

۵. نگر: همان، صص ۲۶۵-۲۶۷.

۶. نگر: همان، صص ۲۶۷-۲۶۹.

۷. نگر: همان، صص ۲۶۹-۲۷۱.

قصیده‌ای مشتمل بر ۳۹ بیت با این مطلع:

«زهی غم‌ده به گردون ستمگری تعلیم
دو چشم شوخ تو در جور با ستاره شریک

غزلی ۴ بیتی با این مطلع:

«در هر گیاه تعبیه دیدند ارغوان
تا هجر دوست دیده ما را سحاب کرد»^۲

و این رباعی:

«هر روز که در منزل و کویم بینم
ای چرخ چه می‌شود که یک طفل مُراد
صد لشکر غم روی به رویم بینم
روز به کنار آرزویم بینم»^۳

علاوه بر خلاصه‌الاشعار، در برخی تذکرة‌های ادبی و منابع دیگر نیز ابیاتی از میرداماد نقل شده‌اند که در نسخه چاپی دیوان اشراق به چشم نمی‌خورند؛ برای مثال، سرخوش لاهوری در کلمات الشعراء از میر نقل کرده است:

«به بیستون نظری کردم و یقین دیدم
که کار تیشه فرهاد نیست، کار دل است»^۴

در تذکرة ریاض الشعراء این ابیات به میر منسوب شده‌اند:

«ای حور نژاد هر چه بادا بادا
دل می‌طپدم به سینه کایا چه شود
خواهم ز تو داد، هر چه بادا بادا
دوریت مباد، هر چه بادا بادا»^۵

همچنین، رحم‌علی خان ایمان در منتخب‌اللطایف از میر نقل کرده است:

«هیچ کس منکر جمال تو نیست
نیست حاجت که خط برون آری»^۶

مؤلف برهان‌المرتاضین نیز غزلی با مطلع زیر از میرداماد نقل کرده است:

«ای دل به فکر خویش نیفتی چرا چرا
از محنت و بلای محبت مپیچ سر
یوسف تویی ز چه تن در در
روز الست چون تو بگفتی بلی بلی»^۷

۱. نگر: همان، صص ۲۷۱-۲۷۲.

۲. نگر: همان.

۳. همان، ص ۲۷۵.

۴. کلمات الشعراء، ص ۴۳.

۵. تذکرة ریاض الشعراء، ج ۱، ص ۱۲۵.

۶. تذکرة منتخب‌الطائف، ص ۶۰.

۷. نگر: برهان‌المرتاضین، صص ۱۹۴-۱۹۵.

علاوه بر ابیات پیش گفته، میرداماد این بیت را در ابتدای نسخه‌ای از کتاب شرح تذکری عبدالعلی بیرجندی نوشته است که در نسخه چاپی دیوان اشراق ضبط نشده است:

«آنچه ما را به جای باصره است شرح اشراق و شرح تذکره است»^۱

با توجه به این نکات، به نظر می‌آید که دیوان میرداماد حاجتمند تصحیحی دوباره بر اساس تتبع فراگیر نسخه‌های خطی است؛ به ویژه آنکه استاد جلال‌الدین همایی در حاشیه مجمع‌الفصحاء نوشته است:

«دیوانی از اشراق (امیرمحمدباقر داماد) نزد بنده موجود است که قریب سه هزار

بیت می‌شود»^۲.

۳. بخش سوم: پیشنهادها و نیازهای پژوهشی

در جریان بررسی متون تاریخی، تذکرها و نسخه‌های خطی، روشن شد که در جزئیات زندگی‌نامه میرداماد چند ابهام جدی و درخور تأمل وجود دارد که حاجتمند بررسی دقیق و گسترده‌اند. در بخش پایانی این نوشتار، فهرستی از این سرنخ‌های پژوهشی به همراه پاره‌ای توضیحات ارائه می‌شود. امید که پژوهشگران حوزه تاریخ و فلسفه و تصوف، گره این مجهولات را به سرپنجه همت باز کنند.

۳.۱. مصنفات میرداماد

درباره آثار میرداماد، دو مطلب درخور بررسی بیشترند:

۱. می‌دانیم که بیشتر آثار میر - به ویژه در علوم عقلی - ناقص و ناتمام مانده است؛ آثاری همچون الصراط المستقیم، الأفق المبین، تقویم‌الایمان و عیون المسائل. کتاب الصراط المستقیم در سال ۱۰۰۳ هجری قمری و به نام شاه‌عبّاس صفوی تألیف شده و خود میرداماد حواشی فراوانی بر آن نگاشته است. همچنین، رونوشتی از عیون المسائل، ضمن مجموعه شماره ۱۸۳۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است که در حدود سال ۱۰۲۴ هجری قمری، جهت اهداء به کتابخانه شخصی سلطان‌العلماء کتابت شده است. این دو اثر، سال‌ها پیش از وفات میرداماد تألیف و تکثیر و تحشیه شده‌اند و مهم‌تر اینکه نگارش یا کتابت آن‌ها به شخصیت‌های برجسته معاصر با میر اهداء شده است. با توجه به این قرائن، می‌توان احتمال داد که ناتمامی برخی آثار میر، همگی معلول به پایان آمدن عمر او نیست؛ بلکه او برخی از نگاشته‌های خود را عامدانه و به دلایلی نامعلوم، ناقص و بی‌انجام رها نموده است.

۲. از متن برخی آثار میرداماد در علوم نقلی - همچون شرعة التسمیة، ضوابط الرضاع و التصحیفات - بر می‌آید که وی آن‌ها را در پاسخ به فرد یا جریانی خاص نگاشته است. علاوه بر این، میر در سایر آثار حدیثی خود - همچون شرح الصحیفة الکاملة و التعلیقة علی کتاب

۱. شرح التذکرة النصیریة فی الهیئة (نسخه خطی)، برگ ۱۸.

۲. یادداشت‌های استاد علامه جلال‌الدین همایی در حاشیه مجمع‌الفصحاء، ص ۱۳۳.

الکافی و الرواشح السماویة - نقدهای پراکنده فراوانی درباره آراء معاصران خود آورده است. پیداست که وی بنا به دلایلی از تصریح به نام دانشمندان معاصر با خود اجتناب می‌کرده؛ اما لازم است که با بررسی دقیق متن آثار میرداماد، خوانش دقیق آثار علماء معاصر با او و تأمل در قرائن فرامتنی، هویت مخاطبان میرداماد مشخص شود. این مطلب در فهم ما از منازعات فقهاتی در عصر صفوی و شناخت طرف‌های درگیر، بسیار مفید و مؤثر خواهد بود.

۳.۲. مدفن میرداماد

چنان‌که در بخش نخست این نوشتار و از مرور متن تذکرها به دست آمد، منابع تاریخی دست‌اول همگی متفق‌اند که میرداماد در میانه راه کربلا تا نجف درگذشته و پیکر او را در نجف اشرف به خاک سپرده‌اند؛ برای نمونه، خواجه اصفهانی مدفن میر را سرداب محقق کرکی دانسته و شیخ آقابزرگ طهرانی نیز سخن وی را تکرار کرده است.^۱ ابوالفاخر تفرشی محلّ وفات میرداماد را کاروان‌سرای در منطقه «بئر مجنون» دانسته و بدون اشاره به محلّ دقیق قبر، مدفن وی را نجف اشرف ثبت کرده است.^۲ میرزا عبدالله افندی نیز از محلّ وفات میر با عنوان «بئر مجنون» یاد کرده و مدفن وی را نجف اشرف دانسته است.^۳ گویا به مرور زمان، ابهاماتی در این باره ایجاد شده است؛ چنان‌که محلّ وفات میرداماد در مجموعه حیات المحقق الکرکی و آثاره به صورت «بئر میمون» ضبط شده است.^۴ همچنین، اسدالله معطوفی مدفن میرداماد را - بنا بر قولی - در اصفهان دانسته است.^۵ مؤلف نخبه‌المقال نیز درباره میر نوشته است:

«دُفن في الغری و الحائر الحسینی»^۶.

اما جایگاه کنونی قبر میرداماد در نجف به درستی مشخص نیست. شیخ حرزالدین در معارف الرجال و مؤلف المفصل فی تاریخ النجف به تبعیت از او، قبر میرداماد، میرفندرسکی و میرعماد را در حرم حضرت علی علیه السلام و سمت راست رواق ایوان طلایی حرم مطهر معرّفی کرده‌اند.^۷ به یقین می‌دانیم که میرفندرسکی و میرعماد در نجف دفن نشده‌اند؛ از این رو، شاید گزارش آن‌ها درباره قبر میرداماد نیز نادرست باشد.

محمدرضا زاده‌وش در این باره نوشته است:

«مرجع عالی قدر شیعه، حضرت آیه‌الله سیدعلی سیستانی، نیز به مزار میرداماد در نجف تأکید کرده‌اند. پس روشن شد اینان که می‌گویند: «میرداماد در نجف به خاک

۱. نگر: خلاصه السیر، صص ۱۱۱-۱۱۲؛ طبقات أعلام الشيعة، ج ۸، ص ۶۸.

۲. نگر: تاریخ شاه‌صفي، صص ۵۵-۵۶.

۳. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۴۲؛ تعلیقة أمل الأمل، ص ۲۵۱.

۴. نگر: حیات المحقق الکرکی و آثاره، ج ۱، ص ۱۳۵.

۵. نگر: تاریخ فرهنگ و ادب گرگان و استرآباد، ص ۱۵۹.

۶. نگر: نخبه‌المقال، ص ۸۹، حاشیه.

۷. نگر: معارف الرجال فی تراجم العلماء و الأدباء، صص ۲۴۰-۲۴۳؛ المفصل فی تاریخ النجف الأشرف، ج ۲،

ص ۳۳۴.

سپرده شد»، نشانی مزار او را نمی‌دهند که آیا مزار او در حرم مطهر امیر مؤمنان علی علیه السلام یا نزدیک آن یا در گورستان وادی السلام است.^۱

وی به نقل از خاندان میردامادی خاطرنشان کرده که مزار میرداماد در منطقه «خان نصف» یا «خان یوسف» در حیدریه عراق واقع شده است؛ چنان که سید جعفر میردامادی (درگذشته ۱۳۸۹ هجری شمسی) از آیه الله مرعشی نجفی نقل کرده است:

«در سال‌هایی که در نجف اشرف بودیم، برای زیارت مزار میرداماد به «خان نصف» رفتیم. قبر زیر شن رفته بود؛ چون آنجا شن روان دارد و باد می‌آید. با دست خاک را عقب زدیم و مدتی تلاش کردیم تا قبر نمایان شد. فاتحه خواندیم و بازگشتیم».^۲

زادهوش در ادامه آورده است:

«هم اکنون اندکی دورتر از جاده اصلی، روستایی هست و اتاقکی که درون آن مزاری به چشم می‌خورد. مردم روستا صاحب این قبر را «سید محمد باقر ایرانی» می‌دانند. در سال ۱۳۸۹ هجری شمسی، به کوشش آیه الله سید محمود بحر العلوم میردامادی تابلویی بر سر این مزار و نیز کنار جاده برپا شد و در آن، صاحب قبر را میرداماد خواندند تا احیاء شود؛ و اگر هم این مزار مربوط به میرداماد نیست، صاحب نظران بر آن شوند که پاسخ دهند و نشانی مزار میر را بدهند».^۳

با توجه به مطالب پیش گفته، لازم است که با تکیه بر تاریخ محلی نجف اشرف، اطلاعات مشاهیر مدفون در حرم علوی و تحقیقات میدانی، تلاش دیگری برای بازشناسی محل کنونی قبر میرداماد صورت پذیرد.^۴

۳.۳. میرداماد در میانه تشرّع و تصوّف

اوضاع تصوّف در عصر صفوی بسیار پیچیده بوده است؛ چنان که برخی جریان‌های صوفیانه قرابت فراوانی با تشیع و سیاست یافته بودند و در میان برخی دانشمندان آن روزگار، تعلّقات صوفیانه به عیان دیده می‌شد. گروهی از آن‌ها به تصوّف التفات داشتند؛ اما از آداب طریقت و مظاهر تصوّف دور بودند و گروهی دیگر صوفیه را ردّ می‌کردند. از سوی دیگر، فرقه‌های مختلف برای آنکه بتوانند قلوب مردم را به دست آورند، با انتساب دانشمندان نامدار به جریان خود، شخصیت علمی و اجتماعی آنان را مصادره می‌کردند.

۱. دیدار با فیلسوفان سپاهان، صص ۱۰۲-۱۰۳.

۲. همان.

۳. همان.

۴. هنگام نگارش این بخش، مطلع شدیم که پژوهشگر فاضل عراقی، جناب آقای احمد حلی نجفی، به اطلاعات جدیدی در این باره دست یافته است که به زودی در قالب مقاله‌ای منتشر خواهد شد. از جمله یافته‌های وی - بر اساس یادداشت یکی از شاگردان محقق کرکی - آن است که محقق کرکی سرداب مستقلی نداشته و در حرم مقدس علوی و جانب شمالی ضریح مطهر مدفون است. بر این اساس، مدفن میرداماد نیز به احتمال قوی در حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد بود.

میرداماد یکی از دانشمندانی است که نسبت او با تصوّف به درستی مشخص نیست. برخی مورّخان میر را مخالف صوفی‌گری دانسته و برخی دیگر، وی را موافق مرام تصوّف معرفی کرده‌اند. جالب است که هر دو گروه جهت اثبات مدّعی خود، به آثار، اشعار، آثار و حالات میرداماد استناد کرده‌اند. علاوه بر زلالی خوانساری که در اشعار خود، چهره‌ای صوفی و قلندر از میرداماد به نمایش گذاشته است، برخی علماء متأخّر نیز چنین مدّعی درباره میر داشته‌اند.

ملاّ محمد کریم شریف قمی از صوفیان نامدار قرن یازدهم هجری قمری است. وی کتاب تحفه العشاق را در دفاع از تصوّف و پاسخ به شبهات مطرح‌شده در باب صوفی‌گری نگاشته است. شریف قمی در بخشی از این کتاب، برای تأیید مدّعی خود، به سیره علمی و عملی دانشمندان عصر صفوی تمسک جسته و آورده است:

«و عمدة الأكابر و الأعظم، السالك في سبيل الرشاد، ميرمحمدباقر داماد - قدس الله روحه - و فخر العلماء و زبدة الأعظم و الأماجد و العرفاء، نور حدقة السالكين، مولانا صدرالدین محمد شیرازی - طاب ثراه - و رئيس الأكابر، مولانا عبدالرزاق - بؤاه الله فراديس الجنان - در اشعار جميله خود، جميع مراتب و مسائل اين طایفه عليه را بيان کرده و به اشعار خود، بيش از تصانيفي که در کتب کلام و حکمت تأليف فرموده، اعتقاد داشته [اند]»^۱.

وی در ادامه، به دو رباعی توحیدی از میرداماد استشهاد کرده است.^۲

همچنین، مجذوب علی شاه همدانی، از رهبران طریقت نعمت‌اللهی، به حسن ظنّ امثال میرداماد به بزرگان تصوّف اشاره کرده^۳ و درباره ایشان آورده است:

«... و از فضلاء متأخّرین، از قبیل سیّد محقق کامل، میرزا ابوالقاسم فندرسکی و میرمحمدباقر داماد ... غیرذک - طاب ثراهم - اکثر مایل به طریقه انیقه مجاهدت و ریاضت بوده‌اند»^۴.

دکتر عبدالحسین زرّین‌کوب در کتاب دنباله جست‌وجو در تصوّف ایران، تحلیلی مفصّل از شخصیت معنوی و عرفانی میرداماد ارائه کرده است. وی با استناد به آثار و عقاید میر و نگاشته‌های اطرافیان و هم‌عصرانش، وی را مرشدی معنوی و پایبند به باطن تصوّف قلمداد کرده است. زرّین‌کوب معتقد است که حکایت بیم و اغتيال شاه‌عبّاس درباره میرداماد در کنار روایاتی که از توجّه و علاقه شاه به او حکایت دارند، نشان می‌دهد که میر علاوه بر عرصه حکمت و اجتهاد، در نظر مریدان و معتقدان، مقام «مرشد» و «پیر» داشته است. سخنان نصرآبادی و سیّدعلی خان مدنی درباره زهد و تهجد و تقوای میر، تصویر شیخ و مرشدی واقعی را ترسیم می‌کنند. در نظر زرّین‌کوب، گریز ظاهری میرداماد از ارشاد و مریدپروری، معلول انحطاط تصوّف در آن عصر است؛ چنان‌که میر تظاهر به تصوّف را دون شأن و شخصیت علمی خود می‌دانسته است.

۱. تحفه العشاق، ص ۱۰۴.

۲. نگر: همان، صص ۱۲۱-۱۲۲.

۳. نگر: مرآت الحق، ص ۵۱.

۴. همان، ص ۳۳۵.

وی درباره تشابه آراء میرداماد با اعلام تصوف نوشته است:

«نیل به تجربه» «خلع بدن» که از شیخ یونانی، فلوطین، منقول است و شیخ اشراق به افلاطون نسبت می‌دهد و خود وی در جذوات آن را از فیثاغورث هم نقل می‌کند، در نزد میر - چنان که از قبسات و رواشح السماویة بر می‌آید - شرط اصلی وصول به مقام حکمت تلقی می‌شود؛ و البته، نزد شیخ کبری و بعضی مشایخ کبرویه هم این خلع جسم و خروج از نشئه جسمانی، شرط نیل به شهود عالم غیب محسوب است؛ و بدین گونه، قول میرداماد با تعلیم صوفیه هم ارتباط دارد... اینکه خود وی داعیه تجربه در خلع بدن و رفض عالم حس دارد و رساله‌ای هم به نام خلصة الملکوت در تقریر حاصل این تجربه خویش نوشته است، اینکه اقوال ابن عربی را درباره «حضرات خمس» و مراتب تقریر می‌کند و در باب «خواص حروف»، مقالاتی شبیه به اقوال محیی‌الدین را اظهار می‌نماید؛ و اینکه قول معروف غزالی را که گفته بود: «لا إله إلا الله» توحید عوام است و اینکه توحید خواص «لا موجود إلا الله» است، در جذوات بدون ذکر نام غزالی در آن باب تقریر و تبیین می‌کند؛ و قول دیگر وی را که گفته است: عالم کتابی است که باری تعالی تصنیف کرده است در قبسات با تحسین یاد می‌کند، ارتباط او با میراث محیی‌الدین و غزالی را نشان می‌دهد؛ و بعضی قرائن هم هست که حاکی از آشنایی وی با آثار کبرویه و مقالات حروفیه به نظر می‌رسد»^۱.

دکتر سید حسین نصر نیز در این باره نوشته است:

«در اسلام، هدایت معنوی عموماً... از طریق نظامات صوفیه قابل دستیابی است؛ و این عضویت از طریق سلسله مریدی متعارفی که این نظام‌ها را به خاستگاه سنت متصل می‌کند، ممکن می‌شود. به علاوه، در موارد نادری، کسانی وجود دارند که از طریق «سلسله مراتب غیبی» یا «خضر» به عرفان وارد شده‌اند... در تشیع، علاوه بر این، امکان ورود در عرفان از طریق امام غائب - که... قطب روحانی همیشه حاضر عالم است - نیز وجود دارد. برخی از حکمای شیعی، مانند میرداماد که ویژگی عرفانی آموزه‌هایش ندرتاً مورد مناقشه واقع می‌شود، انسان معمولی و مشخصی به عنوان استاد خود نداشته‌اند و باید متعلق به مقوله‌های دوم و سوم یاد شده قلمداد شوند»^۲.

اما در سوی دیگر ماجرا، عده‌ای از دانشمندان میرداماد را فقیهی متشرع دانسته‌اند که با صوفی‌گری در ستیز بوده است؛ چنان که در آثار میر نیز مخالفت‌هایی با چهره‌های بزرگ تصوف خانقاهی، همچون مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، به چشم می‌خورد.^۳

شاگرد میرداماد، سید محمد میرلوحی در کتاب سلوة الشیعة نوشته است:

«خودم دیدم شخصی را که با امیر محمد باقر داماد غایت دشمنی داشت؛ سبب آنکه

۱. دنباله جست‌وجو در تصوف ایران، صص ۲۴۵-۲۴۶.

۲. صدرالمتألهین شیرازی و حکمت متعالیه، ص ۶۴.

۳. نمونه را نگر: القبسات، ص ۴۶۹؛ دیوان اشراق، ص ۵.

او عطار را مذمت کرده بود»^۱.

علامه وحیدبهانی نیز در بخشی از کتاب خیراتیة، به نقل از کتاب شهاب المؤمنین فی رجم الشیاطین المبتدعین^۲ آورده است:

«از سیدنا استاد الکَلّ فی الکَلّ امیر محمدباقر داماد - که از جمله استادان این ضعیف است - پرسیدند که راست می‌گویند که تصوّف راهی است که منتهی می‌شود به خانه الحاد؟ در جواب گفت: غلط می‌گویند؛ تصوّف خانه الحاد است. و از همان سید عالی‌شان نقل می‌کنند که مکرّر می‌فرموده که حرام است مطلقاً بر همه‌کس نگرستن به کتب صوفیه؛ مگر بر فاضل دین‌دار که خواهد ردّ ایشان از قول ایشان نماید؛ و حرام است خواندن و مطالعه کردن کتاب‌های فلاسفه بر مردم سست اعتقاد ضعیف‌یقین؛ زیرا که آن‌طور کسان از خواندن کتاب‌های ایشان زود می‌لغزند و از سلوک جادّه صواب محروم می‌گردند»^۳.

وی در ادامه، درباره برائت میرداماد از تصوّف آورده است:

«و دیگر از متهمین، محقق ثقه عماد، میرمحمدباقر مشهور به میرداماد است - که والدش داماد شیخ الکَلّ، شیخ علی کرکی عاملی، مشهور به محقق ثانی، بوده - و کلمات میر مشهور به اشکال و انغلاق است؛ و حقّ، برائت ذمه میر است از عقاید باطله صوفیه؛ از قول به وحدت وجود و وحدت موجود و حلول و اتحاد و جواز رؤیت خدا و امثال این هرزه‌ها؛ چنان‌که از جناب میر قبل از این گذشت»^۴.

صد البته سخن وحیدبهانی بسیار اغراق‌آمیز است؛ اما نمی‌توان انکار کرد که این دوگانگی در گزارش‌های تاریخی، میرداماد را در میانه تشرّع و تصوّف قرار داده است. با توجه به این نکته، لازم است که نسبت علمی و عملی میرداماد با تصوّف و عرفان بازسنجیده شود. این مطلب در ترسیم خطوط کلی شخصیت میرداماد و نحوه مواجهه پژوهشگران با آثار معرفتی وی بسیار مؤثر است. با توجه به اهمیت موضوع، لازم است که جزئیات انتساب میرداماد را به تصوّف، با تفصیل بیشتری بیان کنیم.

۳/۳/۱. میرداماد در میراث ذهبیه^۵

سلسله ذهبیه، از مکاتب کهن در تصوّف شیعی است که در اقصی نقاط جهان پیروان متعدّدی دارد. این مکتب به سبب ارتباط عمیقش با تشیع، در عصر صفوی بسیار رونق یافت و فرقه‌های

۱. سلوة الشیعة و قوّة الشریعة (نسخه خطی)، برگ‌های ۹۶ پ - ۹۷ ر.

۲. تألیف این کتاب را به افراد مختلفی نسبت داده‌اند؛ اما قول قوی آن است که از جمله آثار سید محمد میرلوحی، شاگرد میرداماد و مؤلف کتاب سلوة الشیعة، است. همان‌طور که گذشت، میرلوحی در سلوة الشیعة از تقابل استاد خود با تصوّف سخن گفته است.

۳. خیراتیة، ج ۲، ص ۱۹۱.

۴. همان، ج ۲، صص ۴۴۶-۴۴۷.

۵. برخی منابع و مطالب این بخش، به لطف پژوهشگر گرامی، جناب آقای سیداحسان الله عظیمی، فراهم شد.

مختلفی از آن منشعب شدند.^۱ برخی بزرگان سلسلهٔ ذهبیه در آثار خود، میرداماد را صوفی مسلک - و تلویحاً - پیرو سلسلهٔ خود دانسته‌اند که اشاره به برخی از آن‌ها خالی از فایده نیست.

کتاب فصل الخطاب از تألیفات سید قطب‌الدین محمد نیریزی است که به مباحثی همچون توحید، وحدت وجود، ردّ و انکار وحدت عددی، نفی اشتراک لفظی و معنوی، انتقاد از فلاسفه و روش و آثار آنان اختصاص دارد. این کتاب عربی را بعدها، شیخ ابوالقاسم امین الشریعهٔ خویی به فارسی شرح کرده و نام آن را میزان الصواب نهاده است. قطب‌الدین نیریزی (۱۱۰۰-۱۱۷۳ هجری قمری) و امین الشریعهٔ خویی (درگذشته ۱۳۲۴ هجری قمری) با استناد به آثار و اشعار میرداماد، بر این باورند که وی در اواخر عمر از فلسفه اعراض کرده و به عرفان و تصوّف روی آورده است. در بخشی از میزان الصواب می‌خوانیم:

«قال - رحمه الله - : «و منهم السید محمد باقر الداماد فی تصانیفه الی کانت فی أواخر عمره من بعد أن أعرض عن طریق الفیلسوفیین کما یظهر من رسالته الخلیّة و الخلسة الملوکیّة و غزلیاته».

و از جمله اخلاص کیشان اهل فقر و عرفان جناب میر محمد باقر، مشهور به «داماد اصفهانی»، متخلّص به «اشراق»، بوده؛ قدّس الله روحه. اگرچه این سید بزرگوار در اوایل امر از سالکان منهج انکار بوده -؛ چنانچه در مثنویات خود به مولوی رومی - رحمه الله - ردّ کرده به واسطهٔ آنکه گفته است: «پای استدلالیان چوین بود...»^۲ و در حکمت فلاسفه ید طولی داشته؛ چنانچه از کتاب قبسات اش ظاهر و هویدا است - و لیکن در اواخر از مسلک حکمت فلاسفه اعراض کرده و طریقهٔ فقر و عرفان را اختیار نموده و خلسهٔ ملکوتیه را تألیف فرموده؛ و صاحب روضات الجنّات گفته که آن بزرگوار در بعضی از تألیفات خود می‌فرماید بارها از برای من خلع بدن اتّفاق افتاده که روح از این بدن عنصری منخلع گردیده و به سیر معارج ملکوت پرداخته و دوباره به بدن معاودت نموده؛ و در عالم خلسه دعایی به جهت اعتصام از امیر - علیه السلام - بروی تعلیم شده و آن چنان است که آن جناب این دعا را اوّل به اسناد خود روایت کرده است»^۳.

وی سپس، بخشی از متن خلسهٔ میرداماد و چند رباعی عرفانی از او نقل کرده است. میرزا محسن بن ملا حسن علی (۱۲۸۵-۱۳۳۳ هجری شمسی)، مشهور به «عماد الفقراء» و متخلّص به «حالی»، از عارفان قرن چهاردهم هجری قمری بوده است. وی علاوه بر اجتهاد در فقه و ادبیات، در زمرهٔ مشایخ سلسلهٔ ذهبیه بوده است. عماد الفقراء در مثنوی تذکرة السالکین، مدّعی قطب‌الدین نیریزی را دربارهٔ میرداماد، به نظم کشیده و آورده است:

«میرداماد آن حکیم بی‌مثال بود اوّل فیلسوف با کمال

عمرش دراز و سرش سبز باد!

۱. نگر: مناهج أنوار المعرفة، ج ۲، ص ۸۴۱.

۲. نگر: دیوان اشراق، ص ۵.

۳. میزان الصواب فی شرح فصل الخطاب (چاپ سنگی)، صص ۵۴۶-۵۴۷. این بخش از متن کتاب، در تصحیح استاد محمد خواجوی (چاپ سال ۱۳۸۳ هجری قمری) نیامده است.

بعد از اعراضش ز معقول آن علیم
از رسایل و از غزلیات‌شان
گشت عارف صاحب قلب سلیم
گر بخوانی می‌شود حالش عیان^۱

شیخ علی نقی اصطهباناتی (۱۰۴۷-۱۱۳۹ هجری قمری) از دیگر عارفان سلسله ذهبیه و مؤلف کتاب برهان‌المرتاضین است. وی در خاتمه این کتاب، دانشمندانی را که مشرب تصوّف داشته‌اند، معرفی کرده است. اصطهباناتی درباره میرداماد نوشته است:

«و دیگر، افضل المتأخرین، سیدالسند، میرمحمدباقر داماد در رساله خلعیّه و خلسه ملکوتیه و از همه کلمات او؛ خصوصاً این غزل:

ای دل به فکر خویش نیفتی چرا چرا
یوسف تویی ز چه تن در درا
از محنت و بلای محبت مپیچ سر
روز الست چون تو بگفتی بلی بلی...»^۲.

میرزا ابوالقاسم شریف حسینی، معروف به «راز شیرازی»، حکیم، عارف و فقیه قرن سیزدهم هجری قمری و از اقطاب متأخر سلسله ذهبیه است. وی در کتاب طباشیرالحکمة اهل توحید را به حسب اعتقاد و مرتبه ادراک آن‌ها از وحدت ذات الهی، در سه دسته طبقه‌بندی و معرفی کرده است: حکماء اسلامیین؛ حکماء قدماء فلاسفه؛ عرفاء الهیین و حکماء محققین. او ذیل طبقه اولی، به معرفی ائمه سبعة حکماء اسلامی پرداخته است. راز شیرازی درباره هفتمین حکیم بزرگ اسلامی، میرداماد، نوشته است:

«و جناب میرمحمدباقر الملّقب بـ«داماد» - علیه الرحمة - که از اجله حکماء اسلامیین و صاحب تصانیف عالیّه است چون کتاب قیسات و صراط‌المستقیم و جذوات و غیره؛ و از برای جلالتش این قدر کفایت است که استاد جناب صدرالدین محمد شیرازی است؛ و حکماء فلاسفه سلف را شرکاء سالفه خود می‌داند و در تصانیف حکمیّه خود می‌گوید: قال شریکنا السالف افلاطون و شریکنا الآخر أرسطاطاليس المحکیم^۳؛ و عباراتش در حکمت، اسطقسی قوی دارد؛ و عبارت «أسطقس فوق الأسطقسات» از او اشتها تائم دارد»^۴.

راز شیرازی که میرداماد را در صف حکماء اسلامی معرفی کرده، در بخشی از اثر خود رساله وحدت‌الوجود قطب‌الدین نیریزی را شرح داده و نقد تند و گزنده نیریزی بر میرداماد را نقل

۱. تذکرة السالکین، ص ۴۲.

۲. برهان‌المرتاضین، صص ۱۹۴-۱۹۵. چنان‌که پیش‌تر گذشت، این غزل ۱۰ بیتی که سرشار از مضامین و مفاهیم عرفانی است، در نسخه چاپی دیوان اشراق دیده نمی‌شود.

۳. راز شیرازی در این تعابیر دچار سهو شده است؛ زیرا میرداماد در آثار خود، از فارابی و ابن‌سینا با تعابیری همچون «شرکائنا الدراجون فی الفلسفة»، «سالفین من سالف مشارکینا»، «شریکنا السابق من سلف العشیة»، «شریکنا الریاسی»، «شریکنا فی التعلیم» و «الشریک المعلّم» یاد کرده است. وی افلاطون را با لقب «الهی» و ارسطو را با لقب «حکیم» وصف کرده است.

۴. طباشیرالحکمة، صص ۸۸-۸۹.

کرده است. چنان‌که گذشت، نیریزی معتقد بوده که میرداماد در اواخر عمر، از فلسفه و حکمت منصرف شده و به فقر و تصوّف روی آورده است؛ بنابراین، وی برای میر دو شخصیت متفاوت قائل بوده است: یکی شخصیت فلسفی و عرفان‌گریز که مربوط به دوران جوانی میرداماد است؛ و دیگری، شخصیت عرفانی و صوفی‌مسلك میر که در دوران اعراض از فلسفه شکل گرفته است.

عبارات راز شیرازی درباره پاسخ منظوم میرداماد به مولوی از این قرار است:

«بعضی از متکبران ایشان که به هزار درد عزّت و جاه و حسد و غرور نفس خود گرفتار بوده، طعنه بر اقوال بعضی از بزرگان طایفه فقراء الهیین و عرفاء محققین زده که چرا بر عقل جزئی فلسفی در توحید ذات واجب تعالی طعنه زده؛ یعنی میرمحمدباقر داماد - که به اسمش در طبقه اولی اشاره رفت - بر جناب مولوی معنوی - که به اسم شریف‌شان در طبقه جلیله ثالثه اشاره شد - ... و هذه الأبیات المزخرفات قالها بعض الفيلسوفيين المتكبرين للحكماء الإلهيين والفقراء الكبار العارفين والعلماء الربّانيين - دامت برکاتهم -...»^۱.

وی در ادامه، پاسخ منظوم و مفصل نیریزی به میرداماد را نقل کرده است.^۲

۳،۳،۲. میرداماد و نهضت حروفیه

مشخص نیست که میرداماد در استرآباد متولد شده یا خیر؛ اما نیک می‌دانیم که آن سرزمین به سبب حضور سید فضل‌الله حروفی استرآبادی (مقتول در ۷۹۶ هجری قمری) و پیروان وی، همچون حسن استرآبادی، مؤلف هدایت‌نامه، و میرغیاث‌الدین محمد استرآبادی، یکی از مراکز مهم ترویج عقاید حروفی بوده است. حروفیان به جرم کفر و بدعت، از جامعه ایرانی طرد شده و اندک‌اندک به آناطولی مهاجرت کردند؛ اما برخی آموزه‌های هستی‌شناختی آنان بر اندیشه دانشمندان متأخر سایه افکند.^۳

چنان‌که پیش‌تر گذشت، برخی آثار میرداماد - همچون جذوات و مواقیت و نبراس الضیاء - مشحون از تعالیم و تحلیل‌های حروفی‌اند؛ اما او هیچ منبع و سرنخی برای این قبیل افکار خود به دست نداده است؛^۴ برای مثال، میر در جذوات و مواقیت، درباره ارتباط حروف با اعداد و اعیان خارجی، تحلیل‌های مفصلی ارائه داده و هریک از حروف الفباء را متناظر با حقیقتی عینی می‌داند.^۵ جالب اینکه او تعالیم حروفی را با آموزه‌های شیعیانه در آمیخته و آورده است:

«و از بدایع اتفاقات آنکه حروف کلمه شریفه اسلامیّه «محمد رسول الله» - صلی الله علیه و آله - نیز دوازده؛ و حروف هریک از کلمات ایمانیّه «علی وصی الرسول» و «علی امام الوری» و «علی مظهر الهدی» دوازده؛ و همچنین، حروف «ورثه سید

۱. همان، ص ۱۲۴.

۲. نگر: همان، صص ۱۲۵-۱۲۸.

۳. نگر: تاریخ تشیع در جرجان و استرآباد، صص ۹۳-۱۰۰.

۴. نگر: مقالات تاریخی، ج ۱۲، ص ۳۳۵.

۵. نگر: جذوات و مواقیت، صص ۱۲۹-۲۷۵.

الرسل» دوازده و حروف «ساده أهل الجته» نیز دوازده است»^۱.

با توجه به این نکات، به نظر می‌آید که نسبت اندیشه‌های حروفی میرداماد با میراث حروفیان و نقطویان، درخور پژوهشی جامع، جدی و حوصله‌مندانه است.

۳،۳،۳. ابومسلم‌نامه‌ها

«ابومسلم‌نامه» اثری حماسی و افسانه‌ای درباره زندگی و شخصیت ابومسلم خراسانی است که تحریرهای متعددی از آن به زبان‌های فارسی و ترکی در دست است. در عصر صفوی، عده‌ای از قصه‌خوانان و داستان‌سرایان که به جریان تصوّف خانقاهی تعلّق داشتند، به ابومسلم خوانی می‌پرداختند. آنان ضمن قرائت این افسانه و ارائه چهره‌ای شیعیانه از ابومسلم خراسانی، برخی عقاید صوفیه و غلات را که متضمّن قول به حلول، اتحاد، تناسخ و مظهریت بود و از قدیم با ابومسلم‌نامه پیوند یافته بود، تبلیغ می‌کردند.^۲

با توجه به چهره تاریخی ابومسلم خراسانی و جدایی راه او از اهل بیت علیهم‌السلام، برخی از علماء بزرگ عصر صفوی به مخالفت با این سنت برخاستند. به جهت پیوند ابومسلم‌نامه‌ها با جریان تصوّف، مخالفت فقهاء شیعی با سنت ابومسلم‌نامه‌خوانی، معنایی جز مخالفت و تقابل آن‌ها با جریان تصوّف و نداشت.^۳ گویا محقق کرکی، نخستین اثر را علیه صوفیان قصه‌خوان نوشت و آن را «المطاعن المجرمیه» نام نهاد. پس از او، دانشمندان دیگری در نقد شخصیت ابومسلم خراسانی و ابومسلم‌نامه‌ها رساله‌های متعددی به قلم آوردند.^۴

پس از محقق کرکی، میرداماد یکی از مخالفان جدی ابومسلم‌نامه‌ها بود و برخی از شاگردان او علیه این سنت رساله‌هایی نگاشتند. بیش از همه، میرلوحی سبزواری به مخالفت با ابومسلم‌نامه‌ها پرداخت و بعدها، دیگر شاگردان میرداماد، یعنی میرسیداحمد علوی عاملی و عبدالمطلب بن یحیی طالقانی به حمایت از او برخاستند. علوی عاملی رساله اظهار الحق و معیار الصدق را نگاشت و طالقانی نیز خلاصه الفوائد را به قلم آورد. در بخشی از متن خلاصه الفوائد آمده است:

«مکرّر در مجالس عظیمه از حضرت سیدالمجتهدین - قدس سرّه - شنیدم که می‌فرمود: جایز نیست شنیدن قصّه ابومسلم مروزی؛ زیرا که کذب محض است و افترای صرف است و ابومسلم فاسق و فاجر و ملعون است».^۵

طالقانی همچنین، پس از نقل حدیثی در ذمّ ابومسلم خراسانی، آورده است:

«فقیر این حدیث را در مطاعن المجرمیه دیدم، به حضرت سیدالمجتهدین نمودم. آن جناب فرمود که من این حدیث را از خالوی خود، عبدالعال بن علی بن عبدالعال، شنیدم که او از پدرش به سند مزبور از حضرت امام رضا علیه‌السلام نقل می‌فرمود؛ و از

۱. همان، ص ۳۱۴.

۲. نگر: دنباله جست‌وجو در تصوّف ایران، صص ۲۲۸-۲۲۹.

۳. نگر: صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۲، صص ۵۵۸-۵۶۸.

۴. نگر: «سه رساله درباره ابومسلم و ابومسلم‌نامه‌ها»، صص ۲۵۳-۲۵۶.

۵. همان، ص ۳۹۷.

شیخ حسین بن عبدالصمد استماع کردم که او نیز از جدّم شیخ علی به سند مذکور از آن حضرت روایت می نمود^۱.

با توجّه به نکات پیش گفته، می توان این سؤال را مطرح کرد که آیا مخالفت میرداماد با ابومسلم خوانی، به معنای مخالفت او با تصوّف است؟

۳٫۴. ارتباط میرداماد با محافل علمی شبه قاره هند

پس از جلال الدین دوانی، میرداماد تنها اندیشه مند نامداری است که آراء و آثار او در زمان حیاتش به محافل علمی شبه قاره راه یافته اند؛ با این تفاوت که برخلاف دوانی، شاگردان خویش را جهت پراکنش افکار و آثارش به آن دیار روانه نکرده است. می دانیم که کتاب های فلسفی میرداماد - خصوصاً الأفق المبین - طرف توجّه بسیاری از دانشمندان هندی بوده است؛ چنان که نسخه های فراوان آثار او در کتابخانه های شبه قاره، شاهی بر این مدّعاست. همچنین، اکثر تذکره نویسان هندی که به شرح حال میرداماد پرداخته اند، از دو اثر فلسفی وی - یعنی الأفق المبین و الإیاضات - به کرات یاد کرده اند.^۲

بنا بر یافته های تاریخی و کتاب شناختی، محافل علمی شبه قاره از طریق واسطه های زیر با آثار و اندیشه های میرداماد آشنا شده اند:

الف) برخی شاگردان میرداماد - نظیر ملاشمسای کشمیری - اصالت هندی داشته اند و بعض دیگر از شاگردان نامدار میرپس از تحصیل نزد او، از ایران به هند مهاجرت کرده اند؛ شخصیت هایی همچون محمد علی عاملی معروف به «ابن خاتون»، نظام الدین احمد گیلانی، محمد قاسم گیلانی، جبرئیل تبریزی و محمد سعید کرهرودی.^۳

ب) دو تن از بستگان و نوادگان میرداماد حضوری قطعی و طولانی در شبه قاره هندوستان داشته اند: یکی برادر بزرگ تر او به نام سیّد عماد الدین حسن؛ و دیگری، میر محمد حفیظ علوی عاملی، نواده دختری میر.

ج) چنان که گذشت، میرداماد کتاب جذوات و مواقیت را در پاسخ به سؤال علماء هند درباره آیه شریفه ﴿فَلَمَّا مَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا﴾^۴ به قلم آورده است.^۵

۱. همان، ص ۲۹۷.

۲. نمونه را نگر: مداخل «طبقات شاه جهانی» (۱، ۷)، «صحف ابراهیم» (۱، ۳۲) و «تذکره روز روشن» (۱، ۵۱) در همین نوشتار.

۳. البتّه، روابط حکماء مکتب اصفهان با متفکران هندی، تنها به میرداماد و مدرسه وی محدود نمی شود. چهره های دیگری همچون سعید سرمدکاشانی (مقتول در ۱۰۷۰ هجری قمری) در شمار حلقه های اتصال مکاتب علمی ایران و هند در عصر صفوی هستند. وی از شاگردان میرفندرسکی و صدر المتألهین شیرازی بود که در روزگار اورنگ زیب و پس از شاهزاده داراشکوه، به قتل رسید. درباره او نگر: رویاهای مرد نیلوفری، صص ۷-۳۵.

۴. الأعراف/ ۱۴۳.

۵. البتّه، یقین نداریم که نگاشته میرداماد در همان عصر به هند راه یافته باشد؛ خصوصاً که در بررسی های میدانی و کتابخانه ای، تاکنون اثر چشمگیری از نسخه های جذوات یا واکنش های دانشمندان هندی به این اثر یافت نشده است.

همچنین، برخی نسخه‌های طبّی خود را برای دربار سلطان محمد قُطب‌شاه ارسال کرده^۱ و با میرمحمد مؤمن استرآبادی، دانشمند شیعی صاحب‌نفوذ در محافل سیاسی و علمی هند، مکاتباتی منظم داشته است.

(د) از میان متون درسی فلسفه در شبه‌قاره - خصوصاً متون «درس نظامی»^۲ - دو کتاب الشمس البازغة و شرح الهدایه ملاًصدرا، تأثیر بسزایی در نشر افکار میرداماد داشته‌اند. ملاًحمود جونپوری در الشمس البازغة به نقد نظریه حدوث دهری پرداخته است. همین امر باعث شد تا مدرّسان متن، در حاشیه آن به تصویب و تخطئه دیدگاه میرداماد بپردازند. علاوه بر این، با حضور شرح‌الهدایه ملاًصدرا در برنامه درسی حوزه‌های علمیّه هند، مجال بررسی اختلافات صدرا با استادش - خصوصاً در مباحث مربوط به وجود و ماهیت - فراهم شد.^۳ با توجه به مطالب پیش‌گفته، بررسی انعکاس آراء و آثار میرداماد در شبه‌قاره، از وجوه گوناگونی ضروری و حائز اهمیت است. میرداماد در مجبوحه تقابل سیاسی، عقیدتی و اجتماعی میان دو امپراطوری عثمانی و صفوی، در سلك عالمی سیاست‌مدار و در رفت‌وآمد با دربار شاه‌عبّاس صفوی فعالیت می‌کرده است؛ از این رو، زبان تند و گزنده‌ای در مواجهه با اعتقادات اهل سنت و نقد علماء آنان - به‌ویژه ابوحامد غزالی و فخرالدین رازی - به کار بسته است. با این همه، بیشتر دانشمندانی که در شبه‌قاره به آثار او پرداخته‌اند، از اهل سنت هستند. علاوه بر این، علماء هند در حاشیه اختلاف نظر ملاًصدرا با میرداماد در طول بیش از سه قرن به جدال‌های قلمی پرداخته و گاه جانب این سو و گاه آن سو را گرفته‌اند. شاهد این مدّعا، مطالب فراوانی است که این دانشمندان درباره نظرات میرداماد، در حاشیه شرح‌الهدایه ملاًصدرا آورده‌اند. با دریغ فراوان، این رونق علمی هیچ جایگاه درخوری در تاریخ اندیشه ایران پیدا نکرده است.

۳،۵. اعقاب و اولاد میرداماد

مورّخان و تذکره‌نویسان، بیشتر درباره نسل دختری میرداماد سخن گفته‌اند؛ چنان‌که گویی میرداماد فرزند پسری نداشته است؛ برای نمونه، محمدعلی معلّم حبیب‌آبادی، از مورّخان عصر قاجار، درباره میرزین‌العابدین علوی عاملی نوشته است:

«... این شعبه از اعقاب محمد الدیاج، از عراق عرب به مرو و بعد به شام و جبل عامل آمده‌اند؛ و بعد، فرزند این میرزین‌العابدین، یعنی میرسیداحمد، به اصفهان آمده و نزد میرداماد و غیره درس خوانده و... زوجه او که دختر میرداماد باشد، به نام «فاطمه» بوده و مرحوم میر فقط همین یک فرزند را وا گذاشته»^۴.

۱. نگر: اوراق پراکنده از مصتفات میرداماد، صص ۴۶-۴۷.

۲. نظام‌الدین انصاری (درگذشته ۱۱۶۱ هجری قمری) بادوام‌ترین برنامه آموزشی را برای حوزه‌های دینی اهل سنت - به‌ویژه حنفیان - در آن سامان پایه نهاد؛ ساختاری که در طول سه قرن در بیشتر مدارس علمی هند متداول گشت و به افتخار او «درس نظامی» نامیده شد.

۳. نگر: «مقدمه‌ای بر شرح‌الهدایه صدرا»، صص ۲۲۷-۲۴۰.

۴. مکارم الآثار، ج ۵، صص ۱۱۹۴-۱۱۹۵.

البته، از متن وصیت‌نامه میرداماد بر می‌آید که نام دختر او «ام‌البقاء» بوده است.^۱ علاوه بر این، در بعضی منابع از فرزند پسر میر به نام «میرزاصدرا» یاد شده است. چنان‌که در بخش نخست این نوشتار گذشت، این مطلب صحیح نیست و میرزاصدرا در واقع، فرزند میرعبدالحسیب علوی عاملی و نوۀ سیداحمد علوی عاملی بوده است.^۲ اما این تمام ماجرا نیست. شیخ‌آقابزرگ طهرانی از نسل پسری میرداماد سخن گفته و شجره‌نامهٔ احفاد وی را چنین گزارش کرده است:

«المیر محمدعلی بن المیر قیاس بن المیر مصطفی بن المعلم الثالث، المیر محمدباقر الداماد، بن محمد بن محمود بن عبدالکریم بن محمد بن مرتضی بن علی بن کمال‌الدین بن قوام‌الدین بن عبدالله بن صادق بن محمد بن هاشم بن علی بن مرعش ابن عبیدالله بن احمد بن الحسین الأصغر بن الإمام زین العابدین السّجاد - علیه السلام -».^۳ گویا این نسل، سرسلسلهٔ سادات حسینی سیستان است؛ دودمانی که حضرت آیه‌الله سیدعلی حسینی سیستانی - مدّ ظلّه العالی - نیز به آن تعلق دارد.

سیدمحسن امین نیز در اعیان‌الشیعة، یکی از فرزندان میرداماد را بدین صورت معرّفی کرده است: «السید محمد اکبر بن میر محمدباقر الداماد: قبره فی حیدرآباد دکن، و کان یعدّ من علماء السلاطین القطبشاهیة فی حیدرآباد. لایعلم تاریخ وفاته».^۴

علاوه بر این، در برگ پایانی نسخه‌ای از التحفة الشاهیة که روزگاری در تملک میرداماد بوده است، پیش‌نویس احکام زایچه‌ای برای «أبوالصبیح، جمیل‌الدین طالب» به خطّ میر به چشم می‌خورد.^۵ گذشتگان را رسم این بوده که تاریخ ولادت فرزندان خود را برای استخراج زایچه و محاسبهٔ سنّ بلوغ شرعی، در ابتدا یا انتهای نسخه‌های شخصی ثبت می‌کردند. با توجّه به این نکته، این احتمال وجود دارد که جمیل‌الدین طالب مذکور، فرزند میرداماد باشد.

با عنایت به مطالب مزبور، به نظر می‌آید که بازشناسی فرزند یا فرزندان ذکور میرداماد و تبار او، هنوز حاجتمند تحقیق دقیق بر اساس متون تاریخی، منابع علم‌انساب و شجره‌نامه‌های خاندانی است.

۳.۶. میرداماد و منصب شیخ‌الإسلامی

منصب شیخ‌الإسلامی یا «رئیس‌العلماء»، بلندترین جایگاه مذهبی در عصر صفوی بوده است. رسیدگی به امور حسبیّه، عزل و نصب قضات، حضور در مراسم انتخاب شاه و تشریفات

۱. نگر: مصتفات میرداماد، ج ۱، ص ۶۳۸.

۲. نگر: مدخل «تذکره ریاض‌العارفین» (۱/۴۲) در همین نوشتار.

۳. طبقات أعلام الشیعة، ج ۸، ص ۷۰، پانویس ۱.

۴. نگر: إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج ۱، ص ۱۳۱ (مقدمهٔ مصحح).

۵. أعیان الشیعة، ج ۹، ص ۱۲۵.

۶. نگر: التحفة الشاهیة (نسخهٔ خطی) برگ ۱۱۸ پ.

تاج‌گذاری، از وظایف شیخ‌الإسلام به شمار می‌رفته است.^۱ ژان شاردن، مستشرق و سیاح فرانسوی، که خود در مراسم تاج‌گذاری شاه‌سلیمان صفوی حاضر بوده، درباره نقش شیخ‌الإسلام در رسمیت بخشیدن به سلطنت پادشاهان صفوی نوشته است:

«شناختن شاهزاده به پادشاهی، بی قبول شیخ‌الإسلام - که رئیس روحانی کشور بود - امر ناتمام بود»^۲.

می‌دانیم که شیخ بهایی تا پایان عمر خویش، یعنی سال ۱۰۳۰ هجری قمری، شیخ‌الإسلامی پایتخت صفویان را بر عهده داشته است؛ اما برخی مورخان نوشته‌اند که پس از او، میرداماد این منصب را به عهده گرفته است؛ برای نمونه، جعفر مهاجر در بازشماری شیخ‌الاسلام‌های عصر صفوی نوشته است:

«كان هذا المنصب وقفاً على المهاجرين العاملين علي بن عبد العالي الكركي، ثم علي بن هلال الكركي، ثم محمد بن الحسين بن عبد الصمد، و بعد وفاته صار هذا المنصب لأول مرة إلى فقيه إيراني هو محمدباقر بن محمد الحسيني الشهير بالمير الداماد»^۳.

اسماعیل پاشا بغدادی نیز در شرح حال میرداماد نوشته است:

«تولّى رئاسة العلماء ببلاد العجم بعد البهاء العالمي»^۴.

چنان‌که در بخش نخست این نوشتار دیدیم، هیچ‌یک از مورخان و تذکره‌نویسان میرداماد را شیخ‌الإسلام اصفهان ندانسته‌اند؛ اما گویا مدّعی مهاجر و بغدادی چندان بی‌قرینه نیست. میرداماد در جریان بر تخت نشستن شاه صفی نقش نخست را ایفا کرده و قرائت خطبه و انجام مراسم تاج‌گذاری، از وظایف شیخ‌الإسلام پایتخت بوده است.^۵ مؤلف خلاصه‌السير نیز نوشته است:

«مدّتی بنا بر اجماع، ردای اجتهاد ایران زمین بر دوش منقبت او انداختند؛ و لباس تقدّم ارباب عمايم سایر بلاد بر قامت او راست کردند»^۶.

ضمیمه

بخش پیش رو به گزارش کامل قصیده‌ها و غزلیاتِ نویافته میرداماد اختصاص دارد. چنان‌که ذیل بخش «ابیات نویافته» گذشت، این ابیات را میر تقی‌الدین کاشانی در شرح حال میرداماد آورده

۱. نگر: ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، ص ۱۴۹.

۲. سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۶۴۴.

۳. الهجرة العامليّة إلى إيران في العصر الصفوي، ص ۱۹۳.

۴. هدية العارفين، ج ۲، ص ۲۷۶.

۵. نگر: مقالات تاریخی، ج ۱۲، ص ۲۴۱؛ صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۱۳۰.

۶. همان، ص ۱۱۱.

است؛^۱ اما در نسخه‌های گوناگون دیوان اشراق، به چشم نمی‌خورند.

ای ز عرش و عقل کل درگاه و دربان یافته
ای هیولی ناموده صورت جسمی قبول
از سخای دست تو بی‌آرزو گشته امل
خاتم ختم نبوت یافته زانگشت تو
با خیال خاک درگاه تو خضر روزگار
صحن امکان از تو چون ملکی که دیده صاحبی
با وفاق گریهای رسته در صحرای مرگ
وز خلافت حاش لله در خیال آفتاب
عقل روز جلوئه تو آبروی روزگار
روزگار از ابر لطفت کوکب بخت سعید
وسعت قدری که دیده چرخ در سطح محیط
اندر آن کشور که حکم از نوح اقبال تو
بر دکان مهتر ار کرده زیانکاری نگاه
نگذرد از دفتر گردون برات هستی‌ای
بارها در بارگاه حضرتت فرّاش دهر
سبعه سیاره را با چرخ دربان بارها
چرخ در میدان فتح از نعل اسبت روز حرب
ز آب چشم بخت بدخواهت حوادث راقضا
چرخ با لطف تو انواع کمالات و خرد
مایه کفر و ضلالت را بگویم در کمال
دست تو رسم سخا هرگه به ابر آموخته
گر گذشته کوکب رای تو در فکر سحاب
نیست جز لطف طبیب رای تو عطار دهر
پیش رمح معجزات خاک خجلت روزگار
کوکب اقبال از عکسی فکنده روزگار
ابر اگر از بحر طبعت قطره‌ای دیده خرد
بوده بیمار عدم گردون که راز روزگار
مرکز و قطبین عالم را نفاذ امر تو
میزبان عهد تو اندر سرای کاینات
در سفینه نوح اگر کرده خیال قهر تو
گر تصوّر کرده نام زمزم لطف ترا

آبرو از خاک پایت شخص امکان یافته
در تحصیل تا نه از حکم تو فرمان یافته
در خیال قدر تو اندیشه پایان یافته
زینت و زبّی که گوش از لفظ قرآن یافته
در دهان افعی مرگ آب حیوان یافته
آفرینش با تو چون تختی که سلطان یافته
چون مزاج مغفرت خاصیت جان یافته
آمده رخ تیره همچون طبع نادان یافته
چون سعادات ابد در گرد میدان یافته
در صدف چون درّو همچون لعل در کان یافته
نقطه مرکز به یمن دولتت آن یافته
نیست روزگار از قطره‌ای آسیب طوفان یافته
سود کونین از خواص طبع خسران یافته
کآن نه از توقیع تو فرمان عنوان یافته
اطلس چرخ نهم را فرش ایوان یافته
در زوایای درت چون دژه پنهان یافته
حلقه‌ای گرگم شده در گوش کیوان یافته
در ره عمر عدوت افتان و خیزان یافته
تعبیه اندر مزاج شخص نقصان یافته
هیچ کس بر تو تقدّم غیر یزدان یافته
چون بدن جسم معادن نفس انسان یافته
از خور و برجیس جای قطره باران یافته
در مزاج دهر هر جا طبع درمان یافته
بر جبین معجز موسی عمران یافته
جای گوهر مهر و ماه اندر دل کان یافته
حلّ مشکل‌ها در اوراق گلستان یافته
هم طبیب رای تو از نبض دوران یافته
در تحرک اسرع از گردون گردان یافته
نه فلک را بی‌تصرّف همچو مهمان یافته
چون رطوبت آتش اندر طبع طوفان یافته
مار افعی کوثر اندر آب دندان یافته

۱. نگر: خلاصة الأشعار و زبدة الأفكار (بخش اصفهان)، صص ۲۵۹-۲۷۵.

باغبار درگهت جوهرشناس روزگار
از فروغ رای تو در دیده رویت جسم را
دارد ایوان نبوت از قدوم فرخت
یا رسول الله، دوران در فراق خدمت
بفکن از رخ این نقاب اختفا تا پیر چرخ
ای مُطاع آفرینش ای شه ملک وجود
تا غلط باشد که کس بیش از ابرخُس از رصد
از نفاذ حکم تو یابد فلک در ثبات

ز آتش تو فروزد مرا چو چهره آه
به شکل یوسف مصری شدند مردم چشم
ز هندوی تو حذر گر نگاه اول کرد
به جای خط شعاعی سنان و ناوک کین
به سوز عشق تو مستظهرست سینه ما
ز رنگ آینه افتاب چون دل جهل
به دور عشق تو در دام غم گرفتاریم
هزار غبن و غرامت ز هجر بر دل ماست
شه طبایع و ارکان، محمد بن حسن
امیر و سرور دین صاحب الزمان که ز لطف
کفش معبر خواب سخا و جود و امل
بسان همتِ دون، قد کاینات وجود
مزاج دهر زین اطاعت جاهش
اگر نه مصحف تعلیم او خرد جاهل
ز بحر طبع دهد گر به ابر، قطره شود
چو نام خاک در او برند آب حیات
عرض تقدّم یابد به طوع بر موضوع
کسان که جبهه به خاک درش نهند کنند
به جای قطره به خاک افکند دفاتر غیب
تعجبی نبود گر ستاره نور و ضیا
که رایش ار گذرد بر زمین فکرت شب
زهی ز کلک تفاخر نوشته چرخ نه

گوهر اندر آبرو شاگرد مرجان یافته
مرتسم بی زحمت اضواء و الوان یافته
بیش از آن لذت که روح از فضل و عرفان یافته
محنتی دارد که جان من ز دوران یافته
باز بیند کز تو طبع روح، ابدان یافته
این منم در نعت تو توفیق حسان یافته
در ثوابت سوی مشرق سیر و دوران یافته
سرعت سیری که در اندیشه انسان یافته

سزد که داغ نهم بر جبین زهره و ماه
به نور دیده ما کرد تا خیال تو راه
جهان سیاه به چشم چو نام‌های گناه
فکند سوی عزیزان و نام کرد نگاه
چنانچه ملت زرتشتیان به آتشگاه
شود ز سینه پر دود اگر برآید آه
ز ما شرایط و رسم طرب مجوی و مخواه
چنان که بر دل کعبه ز رشک درگه شاه
فروغ کوکب دین و قوام منصب جاه
کند پدید اثر طاعت از مزاج گناه
دلش مفسر آیات غیب و سرّ اله
به نزد قامت جاه و جلال او کوتاه
خواص طبع نهد در طبیعت اکراه
اگر نه جاده ارشاد او فلک گمراه
ز راز غیب دل خاک بوستان آگاه
لعاب خواهد گردد به حیل در افواه
چو علت ار به در او برد چو بخت پناه
طلوع چون ز افق مهر و ماهشان ز جباه
به بحر خاطر او گر سحاب یابد راه
ز طبع بنده ستاند به وقت مدحت شاه
همان زمان بدمد مهر از آن و روید ماه
به درگهت به مکاتیب عبده و فدا

۱. تصریح به نام مبارک حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در این قصیده و قصاید بعدی، با فتوای میرداماد مبنی بر حرمت تسمیه آن حضرت در عصر غیبت کبری، سازگار نیست. نگر: شرعة التسمیة، ص ۲۴.

به ملک کشور هستی زهی عزیز امثال
کند وفاق تو چون دین روان شب روشن
به جود، دست تو استاد کان و بحر و سحاب
جبین شب شود از تو چو صبح نورانی
حسام شوکت سلطان عدل تو زین سان
طبیعت اسدی پرورد نتیجه شیر
مزاج مرگ به عهد تو اعتدالی یافت
دل عدوی تو گر در خیال آب آمد
سنان و ناوکش از سینه روید ار گذرد
به مجلسی که چو دریا دکان سامعه را
ز حیرت سخت خیل بت پرستان را
زهی ز دامن علمت به دوش عقل ردا
کند ز درگه تو عرش استعاره قدر
به نطفه ای که شود مستعد خدمت تو
همیشه تا که خرد در مزاج بارد مرگ
مزاج مرگ ز لطف تو معتدل باشد
مرابه دولت تو این نماز شام هموم
ستاره را حرکت تا به قول بطلمیوس
ز خون دیده بدخواه تو جهان بحری
ترا عقول و نفوس فلک غلام و وشاق

کس را خمار غم می دیدار نشکند
ناصح برو که رشته تسبیح قدسیان
خامش که قدر سینه تنگ و خیال دوست
در بر ز دل گرفته برای شکست ما
جای دل شکسته دهد در شکنج زلف
بر دوش چرخ بار غم من اگر نهند
نقش دل شکسته ما چون کشد عجب
اندر خیال کس نخرامی تو کش نفس
با می پرستی تو به اقرار قدسیان
بر خوان عشق گر غم روی زمین نهند
سودای عشق چون تو دکان دار عشق را
چون خلق شه گذر نکند تار زلف تو
رحمی و گرنه بر در آن شاه می برم

به صدر مجلس امکان زهی عظیم اشباه
کند خلاف تو چون کفر روی صبح سیاه
به قدر، درگه تو مقتدای مسند و گاه
ضمیر کفر شود روشن از تو چون رخ ماه
که خوی بد ز طبایع ستد به باد افراه
به جای تیزی چنگال بجه روباه
که شد ز غصه آن قامت حیات دو تاه
سقر کند وطن خویش در میان میاه
خیال خنجر قهر تو در دل بدخواه
کنی توانگر از دُر لفظ و سرّ اله
گذر کند به زبان لا اله الا الله
زهی ز ظلّ کمال به فرق علم کلاه
کند ز قدر تو خورشید استفاده جاه
بود مباهی در صلب آفرینش باه
حرارت شرر مرگ را نیابد راه
چنان که طعنه زند بر حیات بی گاه
دهد به روز طرب وام بامداد پگاه
به چرخ نه چو شنای سمک بود به میاه
شود که مانده کند ماهی فلک ز شناه
ترا ثوابت و سیاره لشکری و سپاه

کش جام دل به دیده خونبار نشکند
در شرع عشق قیمت زّار نشکند
در کیش ما به گلشن و گلزار نشکند
سنگی که آبگینه اغیار نشکند
یارب که ناز زلفش ازین کار نشکند
مشکل که پشت گنبد دوار نشکند
نقّاش را اگر سر پرگار نشکند
قدر نسیم صبح به گلزار نشکند
از کعبه قدر خانه خمار نشکند
ما را ز حرص درد تو ناهار نشکند
جز مهر شاه رونق بازار نشکند
در فکرتی که قیمت تاتار نشکند
داد از تو گرچه کس دل دلدار نشکند

خاقان دین، علی رضا آن که قدرِ ظل
شاه بسیط عالم امکان که قرص بدر
برق قضا خواص نسوزد چو نهی او
ای خسروی که لطف تو گر تربیت کند
رای تو نگذرد به دل دهر کز فروغ
آئینه دلی که درو باس تو گذشت
در عهدت اعتدال حقیقی مزاج یافت
حفظ تو شیشه‌ای که تصوّر کند اگر
خلق تو نگذرد به دل فکر کش نفس
جز از درخت عمر عدوی تو شاخ عمر
دل بی‌نشان مهر تو عار دو عالم است
حلمت چو بگذرد به دل چرخ هم بود
بر خاطری که باس تو روزی گذشت اگر
إلا به روز مهر تو از توبه گر زند
دریا کفا، ستاره سپاها، شهنشها
قدر سخن ز مدح تو زان سان بلند شد
جاهت گذشته در دل مضمون شعر چون
مشکل که گر زمین شنود بحر مدح تو
نی نی که خجلتم عجب ار حرف نام شعر
جز در ره ثنای تو طوطی فکر را

شرح غمت به قالب شادی روان دهد
در دشت مصر جان شکرستان شود ضمیر
از پیکر تصوّر اندامت از تری
گر بر زمین شوره خرامد خیال تو
از دولت هوای تو ویرانه خیال
وز بهر وصف قد تو با پیکر نهال
باغ خیال را چو دم روح عیسوی
ز آمد شد خیال تو اندیشه جنتی ست
از دولت جماعت سلطان عشق تو
دل نیست در نهاد کواکب و گرنه مهر
در سال عمر ما غم تو آن بهار نیست
روشن شود چو مغز خرد خانه ضمیر
چون فی وثاق ذهن بسوزد اگر خیال

با لطف او ز تابش انوار نشکند
بی‌رخصتش زمانه غدار نشکند
اندر مزاج و خنجرش آثار نشکند
گلزار دهر قیمت یک خار نشکند
خورشید در جبین شب تار نشکند
از خاره حوادث ادوار نشکند
با آنکه آب سورتش از نار نشکند
افتد ز طاق چرخ دو صد بار نشکند
چون بوی دوست رونق عطار نشکند
سرپنجه قضا ز پی دار نشکند
چون خاطری که در غم دلدار نشکند
حفظت که خط محو و اوتار نشکند
چرخ افکند ز حادثه دیوار نشکند
کس بر در معاصی مسمار نشکند
بازار سایه تو ز انوار نشکند
کز ارتفاع ثابت و سیار نشکند
قدر فلک بلندی اشعار نشکند
از شرم در صدف دُر شهوار نشکند
در کام فکر این دل غمخوار نشکند
از سنگ عجز رونق گفتار نشکند

سودای تو به پیکر اندیشه جان دهد
یاد لبث به جانب ذهن ار عنان دهد
آب آن چنان چکد که ز کوثر نشان دهد
بار آرد آن زمین گل و سرو روان دهد
شاید که خار رشک به صد گلستان دهد
نبود عجب که نامیه یکسر دهان دهد
اندیشه ضیاء تماشات جان دهد
کش هر نهال بارخ حوریان دهد
شادی به لشکر غم، باج گران دهد
هر دم دلی به دست تو نامهربان دهد
کش روزگار رخت به سیل خزان دهد
اندیشه گرز پرتو رویت نشان دهد
از آتش فراق تو سوزی به آن دهد

جز آتش غم تو که دیده‌ست آتشی
افتاده‌ام به دست بلایی که هیچ‌کس
از زنگ رویم ار به گلستان سخن رود
ور یاد قامت به دل تیر بگذرد
زین پس مگر به پای سریر عدم روم
ورنه مگر مرار جفای جهان امان
سلطان دین علی رضا آن شهی که چرخ
آن خسرو زمانه که دست عدالتش
چتری است جاو که چو سایه بگسترد
مصری ست جود او که به جای شکر، قلم
در مجلس افاده زمانی که لب گشاد
آبی شود روان قدر از شرم اعتراف
مقصد دوام بندگی اوست دهر را
معموری جهان طلبد گر ز وضع چرخ
ور دوری حرارت از آتش هوس کند
شاهها به خلق سبحة ایام، پیر دهر
استاد صنع مهر ثنای تو همچو بید
عاقل به نیم جو نخرد توسن فلک
تو پادشاه معنوی زن چه غم که چرخ
آساید از خیال ثنای تو جان روح
از جام فکر مدح تو یابد روان من
لطف طبیب رای تو از داروی سخا
مرکوز ذهن، منشاء آثار خارجی
گردند مجتمع همه اجزاش در وجود
روزی که ابر تیغ ز باران خون خصم
در بزم خاص عالی شاهنشاه اجل
قصاب فتنه سینه گاو سپهر را
اندر دهان تیغ دلیران، کف قضا
نجار تیغها ز سر و دست و پای مرد
فصاد دهر گیرد از اندام معرکه
آن روز شاه بخت تو شاهین فتح را
شاهها من آن کسم که به روز شمار فضل
زین پیش مدتی فلک از روی طنز خواست
معمار پیر چرخ به اشیاء روزگار

کاندیشه زو بسوزد و دل زو دخان دهد
نشنید کش خیال نشان گران دهد
با ارغوان همی صفت زعفران دهد
شکل خدنگ وصف کجی کمان دهد
کم حکم او خلاص ز دست غمان دهد
آوازه شکوه شه کامران دهد
بر درگهش ز خیل ملک چاکران دهد
بر باد رشک دفتر نوشیروان دهد
با مهر نور و سایه به هفت آسمان دهد
با هر کسی ذخیره دریا و کان دهد
در علوم تا صدف لامکان دهد
در مجلسی که سرّ قضا را عیان دهد
از هر جنین که با رحم کن فکان دهد
دوران همی به طبع دو صد اقتران دهد
صد کوه قاف قافله اندر میان دهد
از بهر شکر نعمت این خاندان دهد
شاید اگر به سرو هزاران زبان دهد
گر نه مجال داغ تو بر وی روان دهد
شاهنشاهی صوری با دیگران دهد
چون می که اوفتاده غم را توان دهد
کیفیتی که ساغر عشق بتان دهد
خاصیت مزاج روان با گمان دهد
گردد چو لطف رای تو، فرمان بدان دهد
حُکمت اشاره گر به حضور زمان دهد
با سیل خون، نشان ره کهکشان دهد
ساقی تیغ باده ز جام سران دهد
از بهر قوت خنجر آتش فشان دهد
لقمه همی ز جوشن و برگستان دهد
از بهر سیر بام فلک نردبان دهد
خونی که بوی فتنه آخر زمان دهد
جا بر فراز کنگره لامکان دهد
انصاف جای من ز بر فرقدان دهد
کز طول و عرض خانه فضلش نشان دهد
تا این زمان ذراع سنین بهر آن دهد

در هر قدم ز قافِ خبرهای من فلک
گر قطره‌ای به ابر دهد بحر خاطر
ور مُنکری برین سخن هست گو بیا
کاندر مجالس شه و شه‌زادگان عصر
با این همه متاع هنر در جهان مرا
بر رغم چرخ تاجر طبع کریم من
تا سال و مه ز سرخی مهر و بیاض ماه
بتای صنع درگه قدر تو را مدام
در بارگاه موکب اقبال تو قضا
اقبال پیر، پرورش طفل مکتبت

مرا ز هجر تو گشته است زندگانی شاق
خجل شوم ز خیالت چو آید از ره لطف
فلک به خاطر ار بگذرد ز دود دلم
به یمن عشق تو آهی که از جگر بکشم
برات درد به نام من آید از گردون
ز درد عشق تو یابد دل من آن لذت
دلت ز عهد و وفای من آن کرانه کند
ضمیر من به خیال تو آن چنان نازان
شه سریر امامت محمد بن حسن
فروغ کوکب دین صاحب‌الزمان که همین
سعادت ازلی را رضای اوست وطن
اگر تصوّر قدرش کند فلک دیگر
به بحر تربیتش گر صدف گذار کند
زهی ز دامن جاه تو جیب چرخ خجل
وفاق تو به دل خاک تیره بخشد نور
نئی نبی و دل پاک تست مهبط وحی
ز بحر دست تو ابر استفاده کرد کرم
اگر خلاف تو مصداق آدمی ورزد
ز دست خاطر وقاد تو عجب نبود
به دور عدل تو انیس طبیعت آتش
توان گرفت ز دندان گرز و افعی
دبیر عدل تو رای ار کند وجود و عدم
ز عفو تو نشود پهلوی گنه فربه

سیمرغ دهر را سزد ار آشیان دهد
هر مرز و بوم بار هنر جاودان دهد
تا گوشمال دست ظهورش چنان دهد
طنبور را همیشه کف مطربان دهد
دوران همیشه نقد کساد و زیان دهد
جنس هنر به خلقِ دگر رایگان دهد
نقاش دهر زینت این خاکدان دهد
از بام سقف چرخ نهم آستان دهد
بیش از شمار همچو زحل پاسبان دهد
اندر کنار عدل تو چون مادران دهد

که زهر خورده افعی مبادی تریاق
درون سینه پر دود چون دل حراق
سیه شود رخ برجیس چون شب عشاق
بروج را فلک و عرش را بسوزد ساق
دبیر عشق تو هرگه که غم کند اطلاق
که گوش جان ز مقامات راهوی و عراق
که جای اهل خرد، از شکستن میثاق
که چرخ پیر، به عهد شهنشه آفاق
ولی و صاحب سر مهیمن خلاق
بود به موجد و خالق ثنای او اغراق
شقاوت ابدی را خلاف اوست وثاق
بود احاطه سطح محذب او را شاق
به روی درّ یتیم افکند ز طعنه بصاق
زهی ز مسرع صیت به رشک پای براق
خلاف تو ز کواکب برون برد اشراق
نئی خدای و کف تست مُعطی ارزاق
ز ابر جود تو کان استفاده کرد انفاق
کند طبیعت نوعی کناره از مصداق
گر انکشاف نهد در طبیعت اخلاق
به آب بیشترست از حرارت و احراق
در آن دیار که فرماندهش تویی، تریاق
.....
به درگه تو نیارد زمانه کشتن عاق

به درگه تو عراق وجود می‌نازد
ایا ثوابت و سیاره‌ات رهی و رهین
جهان قدر تو چون رحمت خدای وسیع
شمول رحمت تو عام چون طبیعت حُسن
مراز ابر مدیحت شهنشها امروز
ولی ز گردش این روزگار سفله مزاج
به خاطر من اگر بگذرد ز خون دلم
وگر گذارم ازین دیده خون رود چندان
مرا که هست عروسان درون حجله فکر
نگوی ام ز چه دوشیزه طرب بگرفت
همیشه تا که قیاس این بود که بر ابصار
ز عکس رای توان روشنی، محاق و کسوف
اگر نه چشم زمانه به تو بود روشن

زهی نموده به گردون ستمگری تعلیم
دو چشم شوخ تو در جور با ستاره شریک
هزار نافه که در وی به جای مشک بود
به خاک مرده که ناگه خیال تو بگذشت
دلم ضمیر چنان کرد بر خیال تو وقف
تو آنچه با دل امیدوار من کردی
محمد بن حسن آن که همچو طالع سعد
شهی که قاعده رفعت و مراسم قدر
عقول کسب شرف کرده از هیولی جسم
مزاج علم کند درج در طبیعت جهل
زهی بیان تو رؤیای غیب را تعبیر
زهی نطق درت هم قبیله با افلاک
به صدر محفل امکان زهی عزیز نظیر
تشبیهی است به خُلق تو بوی نافه مشک
شه ممالک گردون به بُعد ابعاد چرخ
نفاذ امر تو منشور ملک را توقیع
سحاب دست تو آن کس که در خیال آرد
اگر شود نفسی در ضمیر باد صبا
ز بس که حامل بوی عبیر و مشک شود
نفاذ حکم تو سازد روان صبر عجول

بدان مثابه که روی زمین به ملک عراق
و یا عقول مجرد تو را غلام و وشاق
ضمیر پاک تو بی‌کینه چون دل میثاق
سحاب دست تو شامل چو لام استغراق
شکفته گلبن خاطر چو بوستان وفاق
نهاده خاطر من جام خوشدلی بر طاق
به رنگ باده شود چرخ ازرق زرق
که چرخ را شود آلوده تا به زانو ساق
که زهره در نپذیردش از فلک به صدق
ز فحل خاطر من در زمانه تو طلاق
شوند تیره مه و مهر از کسوف و محاق
کنند کسب که با مهر و مه دهند اشراق
فتد ز خلط فنایش به دیدگان شرناق

به دور تو چو دل ما دل زمانه دو نیم
دو دست جور تو در ظلم با زمانه قسیم
بروید ار گذری در دل روان سقیم
خواص روح وطن کرد در عظام رمیم
که نو توانگر سفله خیال بر زر و سیم
به خصم شاه پسندد مگر به معرکه بیم
بر آستانه او سجده کرده هفت اقلیم
نطاق درگهش آموخته به عرش عظیم
چو کرده سوی هیولی نظر ز لطف عمیم
سخای ابر نهد در مزاج خاک لئیم
زهی بنان تو ارقام جود را ترقیم
زهی کلام تو هم داستان در یتیم
به روز مجلس دانش زهی شبیه عدیم
ترشچی است ز دست تو جود ابر کریم
بدان رود که کند سده تو را تلثیم
جلال جاه تو خورشید قدر را تقویم
ز خاک رویدش از بعد مرگ در یتیم
خیال خُلق تو چون در مقام عقل مقیم
گران نماید بر خاک چون جبال، نسیم
وقار حلم تو سازد مزاج طفل حلیم

به سعی اختر لطف تو از امید و امل
اگر کند متکلم نظر به قدر عدوت
مگر بدیهه عقل از عمل بود معزول
به دور تو به زبان فصیح جذر اصم
به روزگار تو باشد روانِ فتنه مریض
بود خرد بر ذاتت چو نقص پیش کمال
گرفت طبع ستم‌های گلستان آتش
رضای تست مثال وجود را توقیع
بر آفتاب کند معنی شریعت نور
خیال آتش قهرت دخان دوزخ هجر
به مرده این همه دور فلک گذشت و نشد
تو رنج کن قدمی تا نفوس اهل کمال
همه کواکب حوت فلک به بشیزه شوند
خیال تابش رای تو در ضمیر حروف
ز عکس نور شود نقطه کوکب و گردد
چنان به عهد تو قانون احتیاج شکست
همیشه تا نتوان گفت کز صعود و هبوط
ترا عطیه عمری که در کبیسۀ آن
به بارگاه تو برجیس در عداد خدم

در هر گیاه تعبیه دیدند ارغوان
در خرمن ضعیف من این آتش از که بود
جان خود به زخم تیر تو می رفت از تنم
اشراق در فراق تو از دیده اشک ریخت

کنون زمانه مرگب کند طبیعت بیم
قیاس جوهر فرد، ار چه خصم تست عدم
وگرنه گیرش از جنس قابل تقسیم
قوای سامعه را متهم کند به صمیم
به دور عدل تو باشد مزاج ظلم سقیم
بود ستم بر عدلت چو سحر پیش کلیم
گذشت خلق تو چون در خیال ابراهیم
خلاف تست منادای بخت را ترجیم
ز جام طالع خصمت می صبا تحریم
برآورد ز دل آب کوثر و تسنیم
که حفظ صورت ترکیبی اش کند تعلیم
حیات عاریه گیرند از عظام رمیم
به بحر تربیتت بر مسمام ماهی شیم
توقف ار بنماید دقیقه‌ای بل نیم
به سعی رای تو تدویر سطح حلقه جیم
که بی نیاز مقسم بود کنون تقسیم
نجوم ثابته را مختلف شود تقویم
هزار دور ثوابت کند فلک تتمیم
به حضرت تو عطارد ز چاکران قدیم

تا هجر دوست دیده ما را سحاب کرد
کاندیشه را به گاه تصوّر کباب کرد
این هجر بی تحمل جافی شتاب کرد
چندان که سقف گنبد گردون خراب کرد

فهرست منابع و مآخذ

کتاب‌ها:

- قرآن کریم.
- آتشکده، لطفعلی بن آقاخان آذر بیگدلی، تصحیح: حسن سادات ناصری، چ ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۰ ش.
- اثرآفرینان: زندگی‌نامه نام‌آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ شمسی، محمدرضا نصیری، چ ۲، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴ ش.

- إجازات الحديث (التي كتبها شيخ المحدثين و مُحيي معالم الدين، المولى محمدباقر المجلسي الأصبهاني)، محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، تحقیق: سیداحمد اشکوری، چ ۱، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰ ش.
- أحسن التراتيب في نظم درر المكاتيب (ترتيب و تهذيب نامه‌های عرفانی قطب محیی)، حبیب‌الله کاشانی، تصحیح: علی صدرایی خویی [و] شعبان نصرتی، چ ۱، قم: انتشارات خویی، ۱۳۹۰ ش.
- أحسن التواریخ، حسن روملو، تصحیح: عبدالحسین نوایی، چ ۱، تهران: اساطیر، ۱۳۸۴ ش.
- إحقاق الحق و إزهاق الباطل، قاضی سیدنورالله حسینی شوشتری، تصحیح و مقدمه: سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی، چ ۱، قم: المطبعة الإسلامية، ۱۳۷۶ ق.
- احوال و اشعار فارسی شیخ بهایی، سعید نفیسی، چ ۱، تهران: چاپخانه اقبال، ۱۳۱۶ ش.
- احوال و آثار بهاء‌الدین عاملی (معروف به شیخ بهایی)، محمدکاظم رحمتی، چ ۱، قم: مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه، ۱۳۹۶ ش.
- احوال و آثار میرفندرسکی، محمدرضا زاده‌وش، چ ۱، قم: مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه، ۱۳۹۱ ش.
- از شیخ صفی تاشاه صفی (از تاریخ سلطانی)، سیدحسن بن مرتضی حسینی استرآبادی، تصحیح: احسان اشراقی، چ ۲، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۶ ش.
- استرآباد و گرگان در بستر تاریخ ایران (نگاهی به ۵۰۰۰ سال تاریخ منطقه)، اسدالله معطوفی، چ ۱، مشهد: نشر درخشش، ۱۳۷۴ ش.
- استرآبادنامه (سه سفرنامه، وقف‌نامه و سرگذشت)، مسیح ذبیحی؛ ایرج افشار؛ محمدتقی دانش‌پژوه، چ ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶ ش.
- أعلام دمشق في قرن الرابع عشر الهجري، محمد عبد الطيف صالح فرفور، چ ۱، دمشق: دارالملاح، ۱۹۸۷ م.
- أعيان الشيعة، سید محسن امین، تصحیح: سیدحسن امین، چ ۱، بیروت: مطبعة الانصاف، ۱۳۷۸ ق.
- الأعلام (قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین)، خیرالدین زرکی، چ ۸، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹ م.
- الأفق المبين، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: حامد ناجی اصفهانی، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۱ ش.
- أمل الآمل في علماء جبل عامل (تذکره المتبحرین في العلماء المتأخرین)، محمد بن حسن حرّعاملی، تصحیح: سیداحمد حسینی اشکوری، چ ۱، بغداد: مکتبه الأندلس، بی‌تا.
- اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح و گردآوری: حسین نجفی، چ ۱، تهران: انتشارات مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۶ ش.
- الإیرانیون و الأدب العربی (رجال فقه الشيعة الامامية)، قیس آل قیس، چ ۱، تهران: مؤسسه البحوث و التحقیقات الثقافیة، ۱۳۶۳ ش.
- إيضاح المکنون في الذیل علی کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، اسماعیل پاشا

- بغدادی، تصحیح: محمد شرف‌الدینی بالتقایا، بی‌جا، المطبعة البهیة، ۱۹۴۵ م.
- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم‌السلام، محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، چ ۱، تهران: المكتبة الإسلامية، ۱۳۹۲ ق.
- البحر المديد في تفسير القرآن المجید، أحمد بن محمد بن عجيبة، تصحیح: أحمد عبدالله قرشي رسلان، چ ۱، قاهره: حسن عباس زکی، ۱۴۱۹ ق.
- برهان المرتاضین، علی نقی بن محمد اصطهباناتی، تصحیح: محمد هرقنی، چ ۱، اصفهان: نشر مقیم، ۱۳۸۳ ش.
- بزرگان و سخن‌سرایان همدان، مهدی درخشان، چ ۱، تهران: اطلاعات، ۱۳۴۱ ش.
- بهجة الآمال في شرح زبدة المقال، ملا علی علیاری تبریزی، تصحیح: جعفر حائری، چ ۱، بیروت: مؤسسه التاريخ العربي، ۱۴۳۱ ق.
- پادشاه‌نامه، عبدالحمید لاهوری، مولوی کبیرالدین احمد [و] مولوی عبدالرحیم متعلقین، چ ۱، کلکته: کاليج پريس، ۱۸۶۷ م.
- پژوهش‌های فلسفی شهید ثالث در اصول عقاید اسلامی (مسلك الراشدين)، محمدتقی بن محمد برغانی، تصحیح: عبدالحسین شهیدی صالحی، چ ۱، قزوین: نشر حدیث امروز، ۱۳۸۵ ش.
- تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان پارسی، ذبیح‌الله صفا، چ ۱، تهران: نشر فردوس، ۱۳۸۷ ش.
- تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، محمدحسن جابری‌انصاری، تصحیح: جمشید مظاهری (سروش‌یار)، چ ۱، اصفهان: نشر مشعل، ۱۳۷۸ ش.
- تاریخ العلماء عبر العصور المختلفة، محمدرضا حکیمی، چ ۱، بیروت: مؤسسه الأعلمي للمطبوعات، ۱۴۰۳ ق.
- تاریخ ایران کمبریج (دوره صفوی)، ویرایش: ویلیام بین فیشر، ترجمه: تیمور قادری، چ ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۶ ش.
- تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، چ ۳، تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۶۳ ش.
- تاریخ تشیع در جرجان و استرآباد، رسول جعفریان، چ ۱، مشهد: انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳ ش.
- تاریخ جهان‌آرای عباسی، محمدطاهر بن حسین وحید قزوینی، تصحیح: سیدسعید میرمحمدصادق [و] احسان اشراقی، چ ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.
- تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، نیر واسطی، چ ۱، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۳ ش.
- تاریخ شاه‌صفی (تاریخ تحولات ایران در سال‌های ۱۰۳۸-۱۰۵۲ ق) [به انضمام] مبادی تاریخ زمان نواب رضوان مکان (شاه‌صفی)، ابوالفاجر بن فضل‌الله حسینی سوانح‌نگار تفرشی؛ محمدحسین حسینی تفرشی، تصحیح: محسن بهرام‌نژاد، چ ۱، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۸ ش.
- تاریخ عالم‌آرای عباسی، اسکندربیک منشی (ترکمان)، تصحیح: ایرج افشار، چ ۱، تهران:

- انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۰ ش.
- تاریخ فرهنگ و ادب گرگان و استرآباد (خلاصه‌ای از تاریخ ادبیات ایران، گرگان و استرآباد)، اسدالله معطوفی، چ ۱، گرگان: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی پدیده گرگان، ۱۳۷۶ ش.
- تاریخ منتظم ناصری (چاپ سنگی)، محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، کاتب: احمد بن محمد رضا طباطبائی اردستانی، چ ۱، تهران: چاپخانه خاصه همایونی، ۱۳۹۹ ق.
- تاریخ نگارستان، قاضی احمد غفاری کاشانی، تصحیح: مرتضی مدرّس گیلانی، چ ۱، تهران: کتاب فروشی حافظ، ۱۴۰۴ ق.
- تاریخ نگاری عصر صفویه و شناخت منابع و مآخذ، جهانبخش ثواقب، چ ۱، شیراز: نشر نوید، ۱۳۸۰ ش.
- تجارب الأمم، أحمد بن محمد ابن مسکویه رازی، تصحیح: ابوالقاسم امامی، چ ۱، تهران: دار سروش للطباعة و النشر، ۱۴۰۷ ق.
- تحفة العشاق، محمدکریم شریف قی، تصحیح: حسین رسولی، چ ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۷ ش.
- تحفة المراد (شرح قصیده یائیه میرفندرسکی)، تصحیح: محمدحسین اکبری ساوی، مقدمه: سید جلال الدین آشتیانی، چ ۱، تهران: نشر الزهراء، ۱۳۷۲ ش.
- تذکرة الخواتین (در شرح حال مشاهیر نسوان عالم از عرب و روم و هند و عجم از صدر اسلام تا کنون)، محمد بن محمد رفیع شیرازی (ملک الکتاب)، چ ۱، بمبئی: نویسنده، ۱۳۰۶ ق.
- تذکرة خیرالبیان، ملک شاه حسین بن غیاث الدین محمد بهاری سیستانی، تصحیح: عبدالعلی اویسی کهخا، چ ۱، زاهدان: انتشارات دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۱۳۹۷ ش.
- تذکرة السالکین، محسن بن حسنعلی حالی (عماد الفقراء اردبیلی)، تصحیح: محمد خواجوی، چ ۱، شیراز: نشر دریای نور، ۱۳۸۷ ش.
- تذکرة الشعراء، عبدالغنی فرخ آبادی، تصحیح: محمدمقتی خان شروانی، چ ۱، علیگره: مطبع انسی نیوت گرت، ۱۹۱۶ م.
- تذکرة العلماء، محمد بن سلیمان تنکابنی، تصحیح: محمد رضا اظهري [و] غلام رضا پرنده، چ ۱، مشهد: انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش.
- تذکرة المعاصرین، محمدعلی بن ابی طالب حزین لاهیجی، تصحیح: معصومه سالک، مقدمه: زین العابدین قربانی، چ ۱، تهران: سایه، ۱۳۷۵ ش.
- تذکرة پیمانه (در ذکر ساقی نامه‌ها و احوال و آثار ساقی نامه‌سرایان)، احمد گلچین معانی، چ ۱، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۹ ش.
- تذکرة دلگشا، علی اکبر بسمل شیرازی، تصحیح: منصور رستگار فسائی، چ ۱، شیراز: نشر نوید، ۱۳۷۱ ش.
- تذکرة روز روشن، محمدحسین مظفر صبا، تصحیح: محمدحسین رکن زاده آدمیت، چ ۱، تهران: کتابخانه رازی، ۱۳۴۳ ش.
- تذکرة ریاض الشعراء، علیقلی خان واله داغستانی، تصحیح: ابوالقاسم رادفر [و] گیتا اشیدری،

۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۱ ش.
- تذکره ریاض العارفین، رضاقلی خان هدایت، تصحیح: مهرعلی گرکانی، چ ۱، تهران: کتاب‌فروشی محمودی، ۱۳۴۴ ش.
- تذکره سرو آزاد، میرغلامعلی بن نوح آزاد بلگرامی، تصحیح: میرهاشم محدث، چ ۱، تهران: نشر سفیر اردهال، ۱۳۹۴ ش.
- تذکره شعرای خوانسار، یوسف بخشی خوانساری، چ ۱، تهران: مؤسسه مطبوعاتی میرپور، ۱۳۳۶ ش.
- تذکره مرآة الخیال، شیرعلی خان لودی، تصحیح: حمید حسنی [و]، بهروز صفرزاده، چ ۱، تهران: نشر روزنه، ۱۳۷۷ ش.
- تذکره مقالات الشعراء (حاوی شرح احوال و آثار ۷۱۹ نفر شعرای فارسی‌گویِ سند)، میرعلی شیر قانع تتوی، تصحیح: سید حسام‌الدین راشدی، چ ۱، کراچی: سندھی ادبی بورڈ، ۱۹۵۳ م.
- تذکره نتائج الأفكار، محمد قدرت‌الله گوپاموی، تصحیح: یوسف بیگ باباپور، چ ۱، قم: مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۷ ش.
- تذکره نصرآبادی، محمد طاهر نصرآبادی، تصحیح: احمد مدقق یزدی، چ ۱، یزد: انتشارات دانشگاه یزد، ۱۳۷۸ ش.
- تذکره منتخب اللطایف، رحم علی خان ایمان، تصحیح: مهدی علیزاده [و] حسین علیزاده، چ ۱، تهران: نشر طهوری، ۱۳۸۶ ش.
- تذکره نشتر عشق (قسمت الف)، حسین قلی خان عظیم‌آبادی، چ ۱، تهران: مؤسسه نشر میراث مکتوب، ۱۳۹۲ ش.
- تذکره هفت اقلیم، محمد مؤمن بن احمد طهرانی (امین احمد رازی)، تصحیح: سید محمد رضا طاهری (حسرت)، چ ۱، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۸ ش.
- تعلیقه أمل الآمل، عبدالله بن عیسی بیگ افندی اصفهانی، تصحیح: سید احمد حسینی اشکوری، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه، ۱۴۱۰ ق.
- تعلیم و تربیت در عصر صفویان، محمد درخشانی، چ ۱، تهران: اندیشه احسان، ۱۳۹۹ ش.
- تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، محمد بن حسن حرّعاملی، چ ۳، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۶ ق.
- تقویم‌الایمان و شرحه کشف الحقائق، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)؛ سید احمد بن زین العابدین علوی عاملی، تصحیح: علی اوجبی، چ ۱، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران [و] مؤسسه بین‌المللی اندیشه و تمدن اسلامی [و] مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۷۶ ش.
- جامع الرواة وإزاحة الاشتباهات عن الطرق والأسناد، محمد بن علی اردبیلی، تصحیح: ابوالحسن شعرانی، چ ۱، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۳ ق.
- جذوات و مواقیت، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: علی اوجبی، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۵ ش.

- جرعه‌ای از دریا، سیدموسی شبیری زنجانی، چ ۱، قم: مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه، ۱۳۸۸ ش.
- جنبش نقطویه، علیرضا ذکاوتی قراگزلو، چ ۱، قم: نشر ادیان، ۱۳۸۳ ش.
- جنگ ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملاصدرا)، تصحیح: مصطفی فیضی کاشانی، چ ۲، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۸ ش.
- حدائق المقربین (حدیقه پنجم و باب ششم و هفتم از حدیقه چهارم)، میرمحمد صالح حسینی خاتون آبادی، تصحیح: میرهاشم محدث، چ ۱، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۹ ش.
- حکیم استرآباد: میرداماد، سیدعلی موسوی بهبهانی، چ ۱، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰ ش.
- حیاة المحقق الکرکی و آثاره، محمد حسن، چ ۱، تهران: نشر احتجاج، ۱۳۸۱ ش.
- خاتمة مستدرک الوسائل، حسین بن محمدتقی نوری طبرسی، چ ۱، بیروت: مؤسسه آل البيت علیه السلام لإحياء التراث، ۱۴۲۹ ق.
- خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، چ ۳۲، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۵ ش.
- خلاصة الأثر في أعيان القرن الحادي العشر، محمدامين بن فضل الله محبي، چ ۱، قاهره: مطبعة الوهبيّة، ۱۲۸۴ ق.
- خلاصة الأشعار وزبدة الأفكار (بخش اصفهان)، تقی الدین محمد بن علی کاشانی، تصحیح: عبدالعلی ادیب برومند [و] محمد حسین نصیری کهنمویی، چ ۱، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۶ ش.
- خلاصة التواريخ، قاضی احمد بن شرف الدین منشی قی، تصحیح: احسان اشراقی، چ ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ش.
- خلاصة السیر (تاریخ روزگار شاه صفی صفوی)، محمد معصوم خواجگی اصفهانی، تصحیح: ایرج افشار، چ ۱، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸ ش.
- خلد برین (ایران در روزگار صفوی)، محمدیوسف واله اصفهانی، تصحیح: میرهاشم محدث، چ ۱، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشاریزدی، ۱۳۷۱ ش.
- خلد برین (حدیقه ششم و هفتم از روضه هشتم: ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم)، محمدیوسف واله اصفهانی، تصحیح: محمد رضا نصیری، چ ۱، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲ ش.
- خیراتیّه در ابطال طریقه صوفیّه، محمدعلی وحید بهبهانی، تصحیح: سید مهدی رجایی، چ ۱، قم: انتشارات انصاریان، ۱۳۷۰ ش.
- دانشمندان و بزرگان اصفهان، مصلح الدین مهدوی، تصحیح: محمد رضا نیلفروشان [و] رحیم قاسمی، چ ۱، اصفهان: نشر گلدسته، ۱۳۸۴ ش.
- دایرة المعارف رجال اسلام، عمادالدین حسین عمادزاده اصفهانی، تصحیح: رسول جعفریان، چ ۱، قم: نشر موزّخ، ۱۳۹۷ ش.
- دبستان مذاهب، کیخسرو اسفندیار، تصحیح: رحیم رضا زاده ملک، چ ۱، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲ ش.

- در پرتو روضات (پنجاه مقاله در تراجم، کتاب‌شناسی، نسخه‌شناسی و تاریخ)، سید محمد علی روضاتی، چ ۱، قم: مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه، ۱۳۹۱ ش.
- درس‌هایی از تاریخ فقیهان شیعه، محمد حسن ربانی بیرجندی، چ ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۵ ش.
- دستور (گنجینه گرانمایه از خطوط علمای دوره اول صفویه)، گردآوری: تاج‌الدین حسین بن صاعد اصفهانی، مقدمه: محمد کاظم رحمتی، چ ۱، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی [و] انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۷ ش.
- دنباله جست‌وجو در تصوف ایران، عبدالحسین زرین‌کوب، چ ۵، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۰ ش.
- دویست سخنور (تذکره الشعرای منظوم و منثور)، علی نظمی تبریزی، چ ۲، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳ ش.
- دیدار با فیلسوفان سپاهان (فرهنگ فیلسوفان اصفهان از دوران باستان تا این روزگاران)، محمدرضا زاده‌هوش، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۲ ش.
- دیوان اشراق، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: سمیرا پوستین‌دوز، مقدمه: جويا جهانبخش، چ ۱، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۵ ش.
- دیوان فیاض لاهیجی، عبدالرزاق بن علی لاهیجی (فیاض)، تصحیح: امیرانو امیری فیروزکوهی، چ ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۰ ش.
- دیوان فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی فیض کاشانی، تصحیح: مصطفی فیضی کاشانی [و] فیروزه فیضی کاشانی [و] فائزه فیضی کاشانی، چ ۲، تهران: نشر اسوه، ۱۳۸۱ ش.
- الذریعة إلى تصانیف الشيعة، محمد محسن بن علی منزوی طهرانی (شیخ آقابزرگ)، تصحیح و تعلیق: علی نقی منزوی [و] احمد منزوی، چ ۳، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۳ ق.
- ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، اسکندر بیگ ترکمان؛ محمد یوسف واله اصفهانی، تصحیح: احمد سهیلی خوانساری، چ ۱، تهران: کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۱۷ ش.
- راهنمای پژوهش درباره میرفندرسکی، محمدرضا زاده‌هوش، چ ۱، اصفهان: انتشارات مهر قائم عَلَيْهِ السَّلَام، ۱۳۸۳ ش.
- رجال و مشاهیر اصفهان، سید علی جناب، تصحیح: رضوان پورعصار، چ ۱، اصفهان: انتشارات سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، ۱۳۸۵ ش.
- رسائل البداء، ج ۱ (نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و اثبات جدوی الدعاء)، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: ابراهیم نوئی، چ ۱، تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۹ ش.
- الرسائل الرجالية، ابوالعالی محمد بن محمد ابراهیم کلباسی، تصحیح: محمد حسین درایتی، چ ۱، قم: انتشارات مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۰ ش.
- روضات الحجات فی أحوال العلماء و السادات، محمد باقر بن زین العابدین خوانساری، تحقیق: اسدالله اسماعیلیان، چ ۱، قم: مکتبه اسماعیلیان، ۱۳۹۰ ق.

- روضه الصفوئیة (تاریخ دوره صفویة)، میرزاییگ حسن حسینی جُنابدی، تصحیح: غلامرضا مجد طباطبایی، چ ۱، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشاریزدی، ۱۳۷۸ ش.
- رویاهای مرد نیلوفری (احوال و افکار و آثار سعید سرمدکاشانی و منظومه‌ای درباره او)، عمران صلاحی، چ ۲، تهران: انتشارات ناهید، ۱۳۹۳ ش.
- ریاض الجنة، محمدحسن بن عبدالرسول فانی زنوزی، تصحیح: علی صدراپی خویی [و] علی رفیعی، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه، ۱۳۷۰ ش.
- ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، عبدالله بن عیسی بیگ افندی اصفهانی، تصحیح: سیداحمد حسینی اشکوری، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه، ۱۴۰۱ ق.
- رجحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة أو اللقب (کنی و ألقاب)، محمدعلی مدرّس خیابانی تبریزی، چ ۲، تبریز: چاپخانه شفق، ۱۳۴۷ ش.
- زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی، چ ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲ ش.
- ساختار نهاد و اندیشه‌های دینی در ایران عصر صفوی، منصور صفت‌گل، چ ۲، تهران: نشر رسا، ۱۳۸۹ ش.
- سفرنامه شاردن، ژان شاردن، مترجم: اقبال یغمایی، چ ۱، تهران: نشر توس، ۱۳۷۲ ش.
- سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، شیخ عباس قمی، چ ۱، مشهد: انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۲۶ ق.
- سفینه خوشگو (دفتر دوم)، بُندر بن داس خوشگو، تصحیح: سیدکلیم اصغر، چ ۱، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
- سلافة العصر فی محاسن أهل العصر، سیدعلی بن احمد حسینی دشتکی (سیدعلی خان مدنی)، تحقیق: محمودخلف البادی، چ ۱، دمشق: دارکنان، ۲۰۰۹ م.
- شارع النجاة فی أحكام العبادات، سیدمحمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: سیدمحمدجواد جلالی [و] سیدمهدی طباطبایی، منتشر شده در: رساله‌های خطی فقهی، چ ۱، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۱۴۲۶ ق.
- شاهجهان‌نامه، محمدصالح گنبو، تصحیح: غلام یزدانی [و] وحید قریشی، چ ۲، لاهور: مجلس ترقی ادب، ۱۹۶۷ م.
- شاه عباس (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی)، عبدالحسین نوائی، چ ۱، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ش.
- شذور العقیان فی تراجم الأعیان، سیداعجاز حسین نیشابوری کنتوری، تصحیح: طاهر عباس [و] سجاد منصوری، چ ۱، قم: مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه، ۱۴۰۰ ش.
- شرح حال و آرای فلسفی ملاصدرا، سیدجلال الدین آشتیانی، چ ۱، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸ ش.
- شرح حال میرداماد و میرفندرسکی (به انضمام دیوان میرداماد و قصیده میرفندرسکی)، اکبر هادی، چ ۱، اصفهان: انتشارات میثم تمار، ۱۳۶۳ ش.
- شرح فصوص الحکمة، محمدتقی بن عبدالوهاب استرآبادی، تصحیح: محمدتقی دانش‌پژوه، چ ۱،

- تهران: انتشارات دانشگاه تهران [و] مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل، ۱۳۵۸ش.
- شرعة التسمية (حول حرمة تسمية صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه باسمه الأصلي في زمان الغيبة)، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: رضا استادی، چ ۱، اصفهان: انتشارات مهدیه میرداماد، ۱۴۰۹ق.
 - الشهاب الثاقب في وجوب الصلاة الجمعة العینی، محمد محسن بن شاه مرتضی فیض کاشانی، تصحیح: رئوف جمال الدین، چ ۲، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۱ق.
 - ضحف ابراهيم (بخش معاصران)، علی ابراهیم خان بنارسی، تصحیح: میرهاشم محدث، چ ۱، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵ش.
 - صدرالدین شیرازی و حکمت متعالیه، سید حسین نصر، مترجم: حسین سوزنجی، چ ۱، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۲ش.
 - صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، رسول جعفریان، چ ۳، قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۱ش.
 - ضوابط الرضاع، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: حجت منگنه چی، چ ۱، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام [و] مؤسسه فرهنگی میرداماد گرگان، ۱۳۹۳ش.
 - طباشیر الحکمة (شرح حدیث نور محمدی)، ابوالقاسم حسینی شریفی (راز شیرازی)، چ ۱، شیراز: انتشارات خانقاه احمدی، ۱۳۵۲ش.
 - طبقات أعلام الشيعة، محمد محسن بن علی منزوی طهرانی (شیخ آقابزرگ)، تصحیح و تعلیق: علی نقی منزوی [و] احمد منزوی، چ ۱، قم: اسماعیلیان، بی تا.
 - طبقات شاهجهانی (طبقه ناسعه)، محمد صادق کشمیری همدانی، تصحیح: محمد اسلم خان، چ ۱، دهلی: بخش فارسی دانشگاه دهلی، ۱۹۹۰م.
 - طبقات شاهجهانی (طبقه عاشرة)، محمد صادق کشمیری همدانی، تصحیح: محمد اسلم خان، چ ۱، دهلی: بخش فارسی دانشگاه دهلی، ۱۹۹۰م.
 - طبقات مفسران شیعه، عبدالرحیم عقیق بخشایشی، چ ۱، قم: انتشارات نوید اسلام، ۱۳۷۶ش.
 - طرائف المقال في معرفة طبقات الرجال، علی اصغر بن محمد شفیع جابلقی بروجردی، تصحیح: سید مهدی رجایی، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله، ۱۴۱۰ق.
 - عرفات العاشقین و عرصات العارفين، تقی الدین محمد بلیانی اصفهانی، تصحیح: ذبیح الله صاحب کاری [و] آمنه فخر احمد، چ ۱، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب [و] انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ش.
 - العروة الوثقی فیما تعم به البلوی، سید محمد کاظم طباطبائی یزدی، چ ۱، قم: مکتبه الداوری، ۱۴۱۴ق.
 - غرقاب (تراجم أعلام القرن الحادي عشر و مابعده)، محمد مهدی موسوی شفتی، تصحیح: مهدی باقری سیانی [و] محمود نعمتی، چ ۱، اصفهان: نشر کانون پژوهش، ۱۳۸۸ش.
 - غزلیات شیخ علی نقی کمره‌ای، علی نقی کمره‌ای، تصحیح: سید ابوالقاسم سّری، اصفهان: انتشارات کتاب فروشی تأیید [و] شرکت سهامی طبع کتاب تهران، ۱۳۴۹ش.

- فارس نامه ناصری، میرزا حسن حسینی فسائی، تصحیح: منصور رستگارفسائی، چ ۴، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۸ ش.
- فردوس (در تاریخ شوشتر و برخی از مشاهیر آن)، علاءالملک بن نورالله شوشتری، تصحیح: میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث)، چ ۱، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۸ ش.
- فرهنگ سخنوران، عبدالرسول خیام‌پور، چ ۱، تهران: انتشارات طلایه، ۱۳۶۸ ش.
- فضائل السادات (یا برتری خاندان رسالت و امامت)، میرمحمد اشرف علوی عاملی، تصحیح: سیدمهدی رجایی، چ ۱، اصفهان: بهار قلوب، ۱۳۹۳ ش.
- فقهای حکیم، محمدحسین حسینی طهرانی، منتشرشده به ضمیمه: سرالفتوح ناظر بر پرواز روح، چ ۲، مشهد: انتشارات علامه طباطبائی، ۱۴۳۵ ق.
- فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، هنری کربن، مترجم: سیدجواد طباطبائی، چ ۱، تهران: مینوی خرد، ۱۳۹۲ ش.
- الفوائد الرضویة فی أحوال علماء المذهب الجعفریة، شیخ عباس قمی (محدث قمی)، تحقیق: ناصر باقری بیدهندی، چ ۱، قم: انتشارات مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۵ ش.
- فهرس التراث، سیدمحمدحسین حسینی جلالی، تصحیح: سیدمحمدجواد حسینی جلالی، چ ۱، قم: نشر دلیل ما، ۱۴۲۲ ق.
- فهرس التواریخ، رضاقلی خان هدایت، تصحیح: میرهاشم محدث [و] عبدالحسین نوائی، چ ۱، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳ ش.
- فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه ملی ملک، ج ۱، ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، احمد منزوی، چ ۱، تهران: کتابخانه ملی ملک، ۱۳۵۲ ش.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۹، محمدتقی دانش‌پژوه، چ ۱، تهران: چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۰ ش.
- فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، مصطفی درایتی، چ ۱، تهران: انتشارات سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۰ ش.
- فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه، علی صدراپی خویی، چ ۱، قم: انتشارات مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۲ ش.
- فیاض لاهیجی و اندیشه‌های کلامی او، حمید عطائی نظری، چ ۱، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۲ ش.
- الفیض القدسی فی ترجمة العلامة المجلسی، حسین بن محمدتقی نوری (محدث نوری)، تصحیح: جعفر نبوی، چ ۱، قم: نشر مرصاد، ۱۳۷۷ ش.
- فیلسوف شیرازی در هند، اکبر ثبوت، چ ۱، تهران: مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها [و] نشر هرمس، ۱۳۸۰ ش.
- القبسات، سیدمحمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: مهدی محقق [و] سیدعلی موسوی بهبهانی [و] توشی هیکو ایزوتسو [و] ابراهیم دیباجی، چ ۲، تهران: انتشارات

- دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ش.
- قصص الحاقانی، ولی قلی بن داود شاملو، تصحیح: سیدحسن سادات ناصری، چ ۱، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۷۱ش.
- قصص العلماء، محمد بن سلیمان تنکابنی، تصحیح: محمدرضا برزگر خالقی [و] عفت کرباسی، چ ۱، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۸۶ش.
- قند پارسی (هجده گفتار ادبی و تاریخی)، نذیر احمد، چ ۱، تهران: نشر سخن، ۱۳۹۹ش.
- قواعد السلاطین، سید عبدالحسیب بن احمد علوی عاملی، تصحیح: رسول جعفریان، چ ۱، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۴ش.
- کاروان هند، احمد گلچین معانی، چ ۱، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰ش.
- کلمات الشعراء، محمدافضل سرخوش لاهوری، تصحیح: علیرضا قزوه، چ ۱، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ش.
- الکلمة الطیبة، عبدالرزاق بن علی لاهیجی (فتیاض لاهیجی) تصحیح: حمید عطائی نظری، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۳ش.
- کلیات زلالی خوانساری، زلالی خوانساری، تصحیح: سعید شفیعیون، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۴ش.
- الکفی والألقاب، شیخ عباس قمی، چ ۱، تهران: مکتبه الصدر، ۱۴۰۹ق.
- گرگان و استرآباد: سنگ مزارها و کتیبه‌های تاریخی، اسدالله معطوفی، چ ۱، تهران: نشر حروفیه، ۱۳۸۷ش.
- گنجینه بهارستان (مجموعه ۱۸ رساله در منطق، فلسفه، کلام و عرفان)، ج ۱، تصحیح: گروه محققان، گردآوری: علی اوجبی، چ ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی [و] انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۹ش.
- لباب الألقاب فی ألقاب الأطیاب (فیه معرفة أحوال الرجال عن علماء الشيعة)، ملاحیب الله کاشانی، چ ۱، تهران: کتاب فروشی بوذرجمهری (مصطفوی)، ۱۳۷۸ق.
- لوامع صاحبقرانی (المشتر بشرح الفقیه)، محمدتقی بن مقصود علی مجلسی، چ ۲، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۴ق.
- لؤلؤة البحرين فی الإجازات و تراجم رجال الحديث، یوسف بن احمد بجرانی (صاحب حدائق)، تصحیح: سید محمدصادق بحر العلوم، چ ۱، نجف: مطبعة النعمان، ۱۳۸۶ق.
- ماجرا در ماجرا (سیر عقل و نقل در پانزده قرن هجری)، علیرضا ذکاوتی قراگزلو، چ ۱، تهران: نشر حقیقت، ۱۳۸۱ش.
- ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، غلامحسین ابراهیمی دینانی، چ ۲، تهران: نشر طرح نو، ۱۳۷۷ش.
- مآثر رحیمی، ملا عبدالباقی نهاوندی، تصحیح: محمد هدایت حسین، چ ۱، کلکته: مطبعة بیتس مشن، ۱۹۳۱م.

- مثال‌های صدور صفوی (بررسی کوتاهی درباره یک نوع از اسناد دیوانی دوره صفوی)، حسین مدرّسی طباطبائی، چ ۱، قم: چاپ حکمت، ۱۳۵۳ ش.
- مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری (شهید ثالث)، چ ۳، تهران: کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۶۵ ش.
- مجمع الجوامع و ذخائر التراکیب (مشهور به قرابادین کبیر)، محمدحسین بن هادی عقیلی خراسانی، تصحیح: احمد کبیر، چ ۱، کلکته، بی‌نا، ۱۲۵۶ ق.
- مجمع الفصحاء، رضاقلی خان هدایت طبرستانی، تصحیح: مظاهر مصفا، چ ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۶ ش.
- مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج، علی اسفندیاری (نیما یوشیج)، چ ۱۷، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۹۹ ش.
- مجموعه مصنفات حکیم مؤسس، آقاعلی مدرّس طهرانی، تصحیح: محسن کدیور، چ ۱، تهران: نشر اطلاعات، ۱۳۷۸ ش.
- محافل المؤمنین فی ذیل مجالس المؤمنین، محمدشفیع بن بهاءالدین حسینی عاملی قزوینی، تصحیح: ابراهیم عرب‌پور [و] منصور جغتایی، چ ۱، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳ ش.
- محبوب القلوب، قطب‌الدین محمد بن علی اشکوری لاهیجی، ترجمه: سیداحمد اردکانی، تصحیح: علی اوجبی، چ ۱، تهران: مولی، ۱۳۹۸ ش.
- محدث ربانی (مقالات کنگره بزرگداشت محدث قمی)، کمیته علمی کنگره بزرگداشت محدث قمی، چ ۱، قم: نورمطاف، ۱۳۸۹ ش.
- مذکر احباب (ادب و فرهنگ فارسی در قرن دهم هجری)، حسن خواجه نقیب‌الاشراف بخاری (نثاری)، تصحیح: نجیب مایل‌هروی، چ ۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷ ش.
- مرآت الأحوال جهان‌نما (سفرنامه)، آقااحمد بن محمدعلی بهبهانی، چ ۱، قم: انتشارات انصاریان، ۱۳۷۳ ش.
- مرآت الحق، محمدجعفر کبودرآهنگی (مجدوب علی‌شاه همدانی)، تصحیح: جواد نوربخش، چ ۱، تهران: انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی، ۱۳۵۳ ش.
- مردی در تبعید ابدی (بر اساس داستان زندگی ملاصدرای شیرازی، صدرالمتألهین)، نادر ابراهیمی، چ ۱۰، تهران: روزبهان، ۱۳۹۰ ش.
- مستدرکات أعیان الشیعة، حسن امین، چ ۱، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۸ ق.
- المستطرفات، ابراهیم میانجی، چ ۱، تهران: کتابخانه مرتضوی، ۱۳۷۴ ش.
- مشاهیر مطبوعات ایران، سیدفرید قاسمی، چ ۱، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹ ش.
- مشجّرة إجازات العلماء الإمامیّة [و] مشجّرة مواقع النجوم، ابوالقاسم طباطبائی حائری؛ حسین نوری طبرسی، چ ۱، انتشارات کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی رحمته‌الله‌علیه، ۱۴۰۶ ق.
- مصنّفی المقال فی مصنّفی علم الرجال، محمدمحسن بن علی منزوی طهرانی (شیخ آقابزرگ)،

- تصحیح: احمد منزوی، چ ۱، تهران: چاپخانه دولتی ایران، ۱۳۷۸ ق.
- مصنفات میرداماد، ج ۱، سید محمدباقر بن محمد میرداماد (حسینی استرآبادی)، تصحیح: عبدالله نورانی، چ ۱، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ ش.
- معارف الرجال فی تراجم العلماء و الأدباء، محمد حرزالدین، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله، ۱۴۰۵ ق.
- معجم المؤلفین تراجم مصنفی الکتب العربیة، عمر رضا کخالة، چ ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۵۷ م.
- معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ابوالقاسم موسوی خویی، چ ۳، بیروت: دار الزهراء، ۱۴۰۳ ق.
- معجم طبقات المتکلمین، گروه محققان، تحت اشراف: جعفر سبحانی، چ ۱، قم: انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۴ ق.
- معجم مؤلفی الشيعة، علی فاضل قائنی نجفی، چ ۱، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۵ ق.
- المعقبون من آل أبي طالب علیهم السلام، سید مهدی رجایی موسوی، چ ۱، قم: مؤسسه عاشورا، ۱۳۸۵ ش.
- معلّم ثالث (زندگی نامه میرداماد به همراه رساله تصحیفات وی)، جویا جهانبخش، چ ۱، تهران: نشر اساطیر، ۱۳۸۹ ش.
- مفاخر اسلام، علی دوانی، چ ۱، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
- المفصل فی تاریخ النجف الأشرف، حسن عیسی حکیم، چ ۱، قم: المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ ش.
- مقالات تاریخی، ج ۱۲، رسول جعفریان، چ ۱، قم: نشر دلیل ما، ۱۳۸۷ ش.
- مقباس الأنوار و نفائس الأبرار فی أحكام النبی المختار و عترته الأطهار، اسدالله دزفولی کاظمی، چ ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، بی تا.
- مکارم الآثار (در احوال رجال دو قرن ۱۳ و ۱۴ هجری)، محمد علی معلّم حبیب آبادی، چ ۱، اصفهان: انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر اصفهان، ۱۳۸۰ ش.
- مکتب فلسفی اصفهان، محمد علی مدرّس مطلق، چ ۱، تهران: مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری (متن)، ۱۳۸۹ ش.
- مکتب فلسفی شیراز، محمد علی مدرّس مطلق، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۱ ش.
- مناهج أنوار المعرفة فی شرح مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، ابوالقاسم بن عبدالنبي میرزایا شیرازی، تصحیح: محمد جعفر باقری، چ ۲، شیراز: انتشارات خانقاه احمدی، ۱۳۶۳ ش.
- منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، تصحیح: ناصر باقری بیدهندی، چ ۱، قم: دلیل، ۱۳۷۹ ش.
- منتهی المقال فی أحوال الرجال، محمد بن اسماعیل مازندرانی حائری، چ ۱، تهران: بی نا، ۱۳۰۲ ق.
- منتخب معجم الحكماء، مرتضی مدرّس گیلانی، انتخاب و تحشیه: منوچهر صدوقی سُها، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۴ ش.

- منطق و مباحث الفاظ، تصحیح و گردآوری: مهدی محقق [و] توشی هیکو ایزوتسو، چ ۱، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۶ ش.
- موسوعة طبقات الفقهاء، گروه محققان، تحت اشراف: جعفر سبحانی، چ ۱، قم: انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۸ ق.
- میر حکمت (در بیان احوال، آثار، آراء حکیم ابوالقاسم میرفندرسکی)، حسین کلباسی اشتري، چ ۱، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر (متن)، ۱۳۸۷ ش.
- میر محمد مؤمن استرآبادی: مروج تشیع در جنوب هند، سید محی الدین قادری، ترجمه: عون علی جاروی، چ ۱، قم: نشر موزخ، ۱۳۸۶ ش.
- میزان الصواب في شرح فصل الخطاب (چاپ سنگی)، سید قطب الدین محمد نیریزی؛ ابوالقاسم بن اسد الله خویی (أمين الشريعة)، چ ۱، تبریز: محمد اسماعیل خان امیر تومان، ۱۳۳۴ ق.
- نجوم السماء في تراجم العلماء مع رسالة نبراس النور و الضياء ترجمة مؤلف نجوم السماء، محمد علی کشمیری؛ سید شهاب الدین مرعشی نجفی، چ ۱، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۳۹۴ ق.
- نخبه التواریخ في مواد التاریخ، اسماعیل بن محمد تقی دبیر تفرشی، تصحیح: فاطمه بوجار، چ ۱، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۸ ش.
- نخبه المقال في علم الرجال، سید حسین بن رضا بروجرودی، چ ۱، تهران: کتابخانه مجلس شورای ملی، ۱۳۱۳ ق.
- نقد حال، مجتبی مینوی، چ ۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱ ش.
- نگارستان سخن (چاپ سنگی)، سید نور الحسن خان بهوپالی، چ ۱، بهوپال: مطبعة شاهجهانی، ۱۲۹۲ ق.
- وفيات العلماء یا دانشمندان اسلامی، حسین جلالی شاهرودی، چ ۱، مشهد: چاپخانه خراسان، بی تا.
- وقایع السنین و الأعوام (گزارش‌های سالیانه از ابتدای خلقت تا سال ۱۱۹۵ هجری)، عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، تصحیح: محمد باقر بهبودی، چ ۱، تهران: کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۵۲ ش.
- الهجرة العامليّة إلى ايران في العصر الصفوي، جعفر مهاجر، چ ۱، بیروت: دارالروضة، ۱۴۱۰ ق.
- هدية الأحاب في ذكر المعروفين بالكنی و الألقاب و الأنساب، شیخ عباس قمی (محدث قمی)، تصحیح: محسن صادقی [و] علی علی زاده، چ ۱، قم: نشر نور مطاف، ۱۳۸۹ ش.
- هدية العارفين: أسماء المؤلفين و آثار المصنفين، اسماعیل پاشا بغدادی، چ ۱ (افست از چاپ استانبول)، تهران: مکتبه الإسلامیة، ۱۹۵۵ م.
- هفت آسمان (در تحقیق مثنوی و تعریف مثنوی گویان فرس)، احمد علی احمد، چ ۱ (افست از چاپ کلکته)، تهران: کتاب فروشی اسدی، ۱۳۴۴ ش.
- یادداشت‌های استاد علامه جلال الدین همایي در حاشیة مجمع الفصحاء، جلال الدین همایي، تصحیح و گردآوری: ناصرالدین شاه حسینی، چ ۱، تهران: هما، ۱۳۸۵ ش.
- یادنامه فقیه اهل البيت علیهم السلام، عارف الهی آیه الله سید بحر العلوم میردامادی (همراه با رساله سیر و

سلوک معظم له)، سید مصلح‌الدین مهدوی، چ ۱، اصفهان: انتشارات مهدیه میرداماد، ۱۴۱۳ق.

رساله‌ها و پایان‌نامه‌های تحصیلی:

- تصحیح و تعلیق کتاب خزانه الخیال المشحونه بدرر الأقوال و غرر الأمثال، رساله دکتری، محمد مهدی رضایی، استاد راهنما: دکتر محمد حسن فوادیان، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۹۵ش.

مقالات:

- «آگاهی‌های تازه درباره غلامان و کنیزکان در دوره صفوی بر پایه کتاب آداب سنیّه خاتون آبادی»، رسول جعفریان، پیام بهارستان، دوره ۲، سال ۴، شماره ۱۴، زمستان ۱۳۹۰ش، صص ۱۷۲۳-۱۹۲۴.
- «أربعة أيام»، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: رضا استادی، منتشر شده در: میراث اسلامی ایران، دفتر دوم، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه، ۱۳۷۴ش، صص ۶۳۷-۶۸۵.
- «از میان نامه‌های رسیده: میرداماد و میرفندرسکی»، سید جلال‌الدین آشتیانی، خردنامه صدرا، شماره ۱۱، بهار ۱۳۷۷ش، صص ۸۶-۸۸.
- «اطلاعاتی درباره ابوالمفاخر فضل‌الله حسینی، مؤلف تاریخ شاه‌صنی»، بهروز ایمانی، گزارش میراث، دوره ۲، سال ۴، شماره ۳۹، خرداد و تیر ۱۳۸۹ش، صص ۱۳-۵.
- «پژوهشی در شرح حال و آثار والده داغستانی»، نصرت مرادی؛ محمدرضا یوسفی، متن‌شناسی ادب فارسی، دوره ۶، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۳ش، صص ۳۷-۵۶.
- «تأثیر کلام اسلامی بر فلسفه اسلامی از دیدگاه شهید مطهری»، صفرعلی جبرئیلی، نامه مفید، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۷۶ش، صص ۴۳-۵۷.
- «تحفة الإخوان»، ملا محمد سعید واعظ مرندی، تصحیح: علی صدراپی خویی، منتشر شده در: میراث حدیث شیعه، دفتر نهم، چ ۱، قم: مرکز تحقیقات دارالحدیث، ۱۳۸۲ش، صص ۴۴۹-۵۶۰.
- «تحلیل زمینه‌های معاهده زهاب و پیامدهای آن بر دولت صفویه»، جهانبخش ثواب؛ طاهره زکیی، فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی، سال ۵۲، دوره جدید، سال ۸، شماره ۳ (پیاپی ۳۱)، پاییز ۱۳۹۵ش، صص ۱-۲۴.
- «تذکره نتایج الأفکار و سنت تذکره‌نویسی فارسی در هند»، یوسف بیگ باباپور، کتاب ماه ادبیات، شماره ۱۴۲، مرداد ۱۳۸۸ش، صص ۴۸-۵۵.
- «جریان‌شناسی نثر ادبی در دوره صفوی، با تکیه بر آثار نصیرای همدانی»، سعید شفیعیون؛ مهسا رضایی، جستارهای نوین ادبی، شماره ۱۹۶، بهار ۱۳۹۶ش، صص ۲۳-۵۳.
- «حکیم زلالی خوانساری»، احمد امیری خراسانی؛ حیدرعلی ده‌مرد، نشر پژوهی ادب فارسی، دوره جدید، شماره ۱۹ (پیاپی ۱۶)، بهار ۱۳۸۵ش، صص ۱۷-۳۹.
- «خاتم‌المحدثین، حاج شیخ عباس قمی»، مینا احمدیان، نشریه مسجد، سال ۱۲، شماره ۶۸، خرداد و تیر ۱۳۸۲ش، صص ۵۷-۷۶.
- «رساله در اثبات لزوم وجود مجتهد در عصر غیبت»، شیخ علی نقی کمره‌ای، تصحیح:

- سید ابوالحسن مطلبی، منتشر شده در: میراث اسلامی ایران، دفتر ششم، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه، ۱۳۷۶ ش، صص ۳۹۹-۴۳۰.
- «رساله شرح صدر فیض کاشانی»، محمد محسن بن شاه مرتضی فیض کاشانی، جلوه، شماره ۷ و ۸، بهمن ۱۳۲۴ ش، صص ۳۹۳-۴۰۹.
 - «رفع اشتباه از دو شخصیت هم نام (علی نقی کمره ای فقیه؛ علی نقی کمره ای شاعر)»، غلام رضا گلی زواره، کتاب شیعه، بهار و تابستان ۱۳۹۴ ش، شماره ۱۱ و ۱۲، صص ۲۴۰-۲۷۵.
 - «زندگی نامه مرحوم میرداماد»، حمید میرخندان، فصلنامه مشکوة، شماره ۴۳، تابستان ۱۳۷۳ ش، صص ۹۳-۱۲۰.
 - «سه رساله درباره ابومسلم و ابومسلم نامه ها»، سید احمد بن زین العابدین علوی عاملی؛ محمد زمان بن محمد جعفر رضوی؛ عبدالمطلب بن یحیی طالقانی، تصحیح: رسول جعفریان، منتشر شده در: میراث اسلامی ایران، دفتر دوم، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه، ۱۳۷۴ ش، صص ۲۴۵-۳۰۲.
 - «سیری در ریاض الجنة»، رحیم قاسمی، آینه پژوهش، دوره ۱۳، شماره ۷۵، تابستان ۱۳۸۱ ش، صص ۳۷-۴۳.
 - «شرحی بر زندگانی موزخ و اثری گمنام از دوران شاه صفی»، محسن بهرام نژاد، آینه میراث، دوره جدید، سال ۴، شماره ۱ (پیاپی ۳۲)، بهار ۱۳۸۵ ش، صص ۲۹۳-۳۲۳.
 - «علمای اصفهان»، میرزا حسن خان جابری انصاری، تحشیه: محمد علی معلم حبیب آبادی، تصحیح: ناصر باقری بید هندی، منتشر شده در: میراث اسلامی ایران، دفتر دوم، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه، ۱۳۷۴ ش، صص ۴۷۵-۵۰۰.
 - «غلبه اجتهاد بر اخباری گری»، محمد ابراهیم جتاتی، کیهان اندیشه، شماره ۱۴، مهر و آبان ۱۳۶۶ ش، صص ۴-۲۵.
 - «قسمتی از تذکره خیرالبیان در شرح احوال و آثار علماء و شعرای عصر صفوی»، سید عارف نوشاهی، نشریه معارف، شماره ۴۱، مرداد تا آبان ۱۳۷۶ ش، صص ۳۲-۶۹.
 - «کوشش های حسن الامین در به ثمر رساندن اعیان الشیعة و تألیف مستدرکات آن»، مهرداد عباسی، کتاب ماه دین، شماره ۶۵، اسفند ۱۳۸۱ ش، صص ۴۶-۵۱.
 - «مآثر رحیمی: کتابی در تاریخ و رجال هند»، علی رضا شعبانلو؛ علی وفایی، فصلنامه تخصصی زبان و ادب فارسی، سال ۴، شماره ۱۳، زمستان ۱۳۹۱ ش، صص ۷۵-۸۶.
 - «معرفی نسخه دست نویس کشکول برهان محمد صالح استرآبادی»، مریم محمد شفیع، فصلنامه میرداماد، سال ۴، شماره ۱۴، بهار ۱۳۹۸ ش، صص ۱۲۵-۱۳۱.
 - «مقدمه ای بر شرح الهدایه ی صدر»، اکبر ثبوت، فلصنامه حوزه، شماره ۹۲، خرداد و تیر ۱۳۸۷ ش، صص ۱۹۱-۲۵۰.
 - «ملاحظات در باره خلاصه السیر محمد معصوم» سید محمد علی روضاتی، در پرتو روضات، چ ۱، قم: مؤسسه کتابشناسی شیعه، ۱۳۹۷ ش، صص ۲۸۹-۳۲۱.
 - «منهاج العارفین»، محمود بن میرزا علی اصفهانی، تصحیح: سید مهدی حسینی اسفیدواجانی، اطلاعات حکمت و معرفت، سال ۳، شماره ۳، خرداد ۱۳۸۷ ش، صص ۳۳-۴۳.

- «میرزا محمد طاهر نصرآبادی»، محمد وحید دستگردی، ارمغان، دوره ۱۹، شماره ۴، تیر ۱۳۱۷ش، صص ۲۱۷-۲۲۳.
- «نسخ خطی: نقل از کتاب شاهد صادق»، عباس اقبال آشتیانی، یادگار، سال ۲، شماره ۱۰، خرداد ۱۳۲۵ش، صص ۲۳-۳۲.
- «نسخه خوانی (۹)»، رسول جعفریان، آینه پژوهش، سال ۲۸، شماره ۵ و ۶، آذر تا اسفند ۱۳۹۶ش، صص ۵۲-۵۵.
- «نقد و بررسی تاریخ تشیع بر مدار طبقات أعلام الشيعة»، محمد کریمی زنجانی اصل، کتاب کلیات ماه، شهریور و مهر، ۱۳۸۲ش، صص ۱۲۴-۱۲۹.
- «نقد و تحلیل سفینه خوشگو (دفتر ثالث)»، زین العبا (هندی)، آینه میراث، دوره جدید، شماره ۲۱، تابستان ۱۳۸۲ش، صص ۱۴۲-۱۶۲.
- «نقش سفینه خوشگو در انشعاب شاعران طرز خیال هندی»، محمود فتوحی رودمعجنی؛ محمد جواد مهدوی؛ آزاده صهبایی، نامه فرهنگستان (ویژه‌نامه شبه‌قاره)، صص ۳۳-۵۴.
- «نقش علمی میرداماد در عصر صفوی»، علی اکبر کج‌باف؛ محمود رحمانی قورتانی، رهیافت تاریخی، سال ۴، شماره ۱۰، بهار ۱۳۹۴ش، صص ۷۱-۴۹.
- «نگارش‌های شمسای گیلانی»، محمدتقی دانش‌پژوه، جاویدان خرد، سال ۴، شماره ۲، پاییز ۱۳۶۰ش، صص ۴۰-۷۴.
- «نگاهی به جریان تاریخ‌نویسی عمومی فارسی در نیمه نخست دوره قاجار: معرفی و نقد شمس التواریخ، اثر عبدالوهاب چهارمحالی»، جواد مرشدلو، آینه میراث، شماره ۴۴، بهار و تابستان ۱۳۸۸ش، صص ۱۶۲-۱۹۵.
- «واله داغستانی و تذکره ریاض الشعراء»، ابوالقاسم رادفر، ایران‌شناخت، شماره ۵، تابستان ۱۳۷۶ش، صص ۶۶-۱۰۱.
- «وقف‌نامه مدرسه قاسم‌خان»، حمیده عبداللهی علی‌بیک؛ احسان فتاحی اردکانی، وقف: میراث جاویدان، شماره ۹۰، تابستان ۱۳۹۴ش، صص ۱۶۳-۱۹۸.
- «یادی از محمد شریف کشمیری، از علمای قرن یازدهم، شاگرد میرداماد»، علی اکبر صفری، کتاب شیعه، شماره ۳، بهار و تابستان ۱۳۹۰ش، صص ۶۳۰-۶۵.

نسخه‌های خطی:

- الاختیارات العلائیه، فخرالدین محمد بن عمر رازی، نسخه شماره ۵۴۱، کتابخانه آستان حضرت عبدالعظیم (شهری).
- الأربعین، بهاء الدین محمد بن حسین جبل عاملی (شیخ بهایی)، نسخه شماره ۱۸۱۹۷، کتابخانه آستان قدس رضوی (مشهد).
- إرشاد الأذهان، حسن بن یوسف بن مطهر حلّی، نسخه شماره ۹۳۶، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- إشراق الحق من مطلع الصدق، سید حسین بن حیدر کرکی عاملی، نسخه شماره ۲۹۳، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

- الأمالی، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، نسخه شماره ۲۳۱۱، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- الإیقاظات، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۱۶۰۴، ۳، کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی (قم).
- الإیماضات، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۳۷۳۸، ۸، کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی (قم).
- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام (جزء دوم از باب الإجازات)، محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، نسخه شماره ۱۷۸۵، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- تاریخ عالم آرای عباسی، اسکندربیک منشی ترکمان، نسخه شماره ۷۴۰، کتابخانه کاخ گلستان (تهران).
- التحفة الشاهية، محمود بن مسعود کازرونی (قطب الدین شیرازی)، نسخه شماره ۸۳۳، کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان، نسخه شماره ۸۳۳.
- تحقیق نصف النهار، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۱۲۳۱، ۲۱ ط، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- تذکره باقریه، محمدباقر ساعدی خراسانی، نسخه شماره ۱۱۰، کتابخانه شخصی ناصر میبدی (کرمانشاه).
- تذکره برخی از حکماء و عرفاء، بی نام، نسخه شماره ۱۰۵۹۵، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- الترتیب الحکمی فی الغسل الارقماسی، سید محمدتقی بن حسین ظهیر استرآبادی، نسخه شماره ۳۳، ۱۲۸، کتابخانه مدرسه آیه الله گلپایگانی رحمته الله علیه (قم).
- الترجمة الصفویة فی الملة المصطفویة، محمود بن میرزا علی اصفهانی، شماره نسخه ۷۵۴۰، ۴، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- ترجمه و شرح کتاب شفاء، سید علی بن محمد مهدی درب امامی عریضی اصفهانی، نسخه شماره ۹۰۸۱، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- التعليقات، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، نسخه شماره ۹۰۸۱، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه (قم).
- تقویم الإیمان، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۱۱۸۳، کتابخانه ملی ملک (تهران).
- حدود العالم، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۱۵۲۴۰، ۱، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه (قم).
- خلاصة الأفكار، ابوطالب بن محمد تبریزی، نسخه شماره ۱۴۲۷، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- خلصة الملکوت، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۴۱۴۰، کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی (قم).

- دیوان میرداماد، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۱۴۵س، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- الرواشح السماویة، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۱۸۳۷/۱، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- زینة التواریخ، محمدرضی بن محمدشفیع مستوفی، نسخه شماره ۴۹۹۷، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- السبع الشداد (الف)، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۱۸۳۷/۲، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- السبع الشداد (ب)، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۱۰۱۳۷، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- سلوة الشیعة و قوة الشریعة، سید محمد میرلوحی سبزواری، نسخه شماره ۱۵۶۸/۴، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- شجرة دانش، نظام‌الدین احمد گیلانی، نسخه شماره ۳۹ (مجامع)، کتابخانه آصفیه سرکار عالی (حیدرآباد).
- شجرة مبارکه، نصیرالدین محمد همدانی امامی، نسخه شماره ۱۸۴۹۰، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- شرح التذکرۃ النصیریة فی الهیئة، نظام‌الدین عبدالعلی بن محمد بیرجندی، نسخه شماره ۱۴۷۳، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- شرح دعاء الاستسقاء، محمدرضا بن محمدرشید نائینی، نسخه شماره ۱۴۱۹۰/۱۶، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- شرعة التسمیة، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۱۸۳۸، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- ضحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل بنارسی، نسخه شماره ۷۱۱، کتابخانه دولتی آلمان (برلین).
- الصراط المستقیم، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۱۳۸، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- ضوابط الرضاع (الف)، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۶۷۷/۱، کتابخانه ملی ملک (تهران).
- ضوابط الرضاع (ب)، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۹۷۷۲، کتابخانه آستان قدس رضوی (مشهد).
- عیون المسائل، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۱۸۳۷/۳، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- فوائد علیه، علی بن عبدالله نهاوندی، نسخه شماره ۳۸۰۹، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- القبسات، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۱۵۲۴۰/۲، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله (قم).

- کتاب الکبیر فی الرجال، محمد بن عبدالنبی استرآبادی (میرزا محمد اخباری)، نسخه شماره ۱۴۵۴۳، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- کنز العرفان فی فقه القرآن، مقداد بن عبدالله سیوری (فاضل مقداد)، نسخه شماره ۱۳۲۰، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- ماده تاریخ الأفق المبین، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۶۲۱، ۱۲، کتابخانه ملی ملک (تهران).
- مجموعه اجازات جزایری، صالح بن عباس جزایری، نسخه شماره ۳۵۶۶، ۶، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- مجموعه حکیم الملک گیلانی، نظام الدین احمد گیلانی، نسخه شماره ۳۰۶ (طب)، کتابخانه آصفیه سرکار عالی (حیدرآباد).
- مجموعه رسائل (الف)، نسخه شماره ۸۸۵۳، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- مجموعه رسائل (ب)، صدرالدین حسین طولی آستارایی، نسخه شماره ۱۰۰۱۰، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- مجموعه مواد تاریخی، مجموعه مؤلفان، نسخه شماره ۳۹۱، ۱۱ س، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- منشآت نصیرای همدانی، نصیرالدین محمد بن مسعود همدانی، نسخه شماره ۲۳۲۷، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- منهاج المؤمنین، محمود بن میرزا علی اصفهانی، نسخه شماره ۲۱۳۰، ۴، کتابخانه ملی ملک (تهران).
- نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و إثبات جدوی الدعاء، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۱۷۵۸، ۳، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- نقد المحصل (الف)، خواجه نصیرالدین محمد بن محمد طوسی، نسخه شماره ۸۸۹، کتابخانه علامه طباطبائی (دانشگاه شیراز).
- نقد المحصل (ب)، خواجه نصیرالدین محمد بن محمد طوسی، نسخه شماره ۶۵۲۴، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی (قم).
- واقعات کشمیر، خواجه محمد اعظم بن خیر الزمان ددمری، نسخه شماره ۶۱۷۵، کتابخانه دانشگاه کشمیر (سرینگر).

منابع الکترونیک:

- «از «تنهایی لیل» تا روایت پالادیوس»، علی عادل زاده؛ محمد قندهاری، منتشر شده در وبلاگ «آثار»، موجود در پیوند زیر:

<https://alasar.blog.ir/1398/12/11/mirdamad>

- مدخل «بغدادی، اسماعیل پاشا» در دانش نامه جهان اسلام.
- مدخل «جایلقی، علی اصغر» در دانش نامه جهان اسلام.

یادمان‌ها (۱): مؤسسه فرهنگی میرداماد/ گرگان



مؤسسه میرداماد، مجموعه‌ای فرهنگی در شهرستان گرگان است که به همت آیه الله نورمفیدی (امام جمعه وقت گرگان) در اوایل دهه ۱۳۸۰ هجری شمسی به بهره‌برداری رسید. این مجموعه بزرگ، با هدف رشد و تعالی علمی و مذهبی در شهرستان گرگان و نیز پاسداری از فرهنگ بومی، در عرصه‌های گوناگونی فعالیت می‌کند که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. کتابخانه مؤسسه که محل نگهداری تعداد فراوانی از کتاب‌های چاپی، سنگی، خطی و مواد سمعی و بصری است. مرکز اسناد نیز با هدف جمع‌آوری، سامان‌دهی و ارائه اسناد، مدارک و عکس‌های تاریخی منطقه جرجان و استرآباد (گلستان کنونی) به محققان، در همین بخش راه‌اندازی شده است. تاکنون بیش از بیست هزار سند و عکس تاریخی در این مرکز گردآوری شده‌اند. همچنین، این مرکز در سال ۱۳۹۱ هجری شمسی پنجاه هزار نگاتیو و چهار هزار سند شخصی از خانواده‌های استان گلستان جذب کرده است.

۲. مرکز دانش‌نامه گلستان که دایرةالمعارفی فراگیر و جامع مبتنی بر یافته‌های علمی درباره مداخل گوناگون (همچون شخصیت‌ها، جغرافیا و تاریخ منطقه و...) فراهم می‌کند تا دسترسی علاقه‌مندان، محققان و مسئولان استانی را به اطلاعات بومی تسهیل کند. در فاصله سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۶ هجری شمسی، مرکز دانش‌نامه گلستان دو پیش‌درآمد و سیزده دفتر از دانش‌نامه گلستان را منتشر کرد. از سال ۱۳۸۷ هجری شمسی تاکنون، مقالات این دانش‌نامه تنها به صورت الکترونیکی منتشر می‌شوند.

۳. نشریه میرداماد که به صورت فصل‌نامه منتشر شده و حوزه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی اختصاص دارد. تاکنون (زمستان ۱۴۰۱ هجری شمسی)، بیست و نه شماره از این نشریه به انتشار رسیده است.

۴. مرکز گفت‌وگو دینی که هدف آن کمک به گزینش آگاهانه مردم و دانش‌پژوهان - نه القاء مفاهیم - در حوزه مباحث دینی است.

۵. مجمع شعرای اهل بیت (علیهم‌السلام) که بیش از صد و هفتاد نفر از شاعران آیینی استان گلستان در آن عضویت دارند. چند دفتر از اشعار اعضای این مجمع با عناوین ستاره سوم، حدیث عشق، قبیله عشق و مسافران سپیده، باغ عطش، بغض قلم و مرگ سرخ شقایق به چاپ رسیده است.

[معرفی: علی بایزیدی]

بازخوانی منابع

میرداماد در آینه مدایح منظوم (مروری تاریخی)

حسین نجفی*

دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس (تهران)

سعید شفیعیون**

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان

مقدمه

۱-

درآمد

میراث پُرمایه و گران‌بهای ادب پارسی، علاوه بر غنای معنوی و تنوع سبک و موضوع، از حیث تاریخی نیز واجد اهمیت فراوان است. در کنار مباحث پر دامنه تاریخ ادبیات، نظم و نثر پارسی از برخی ابهامات تاریخ عمومی و تذکره‌نگاری نیز گره‌گشایی می‌کنند. از اشارات مستقیم و غیرمستقیم شاعران و نویسندگان به سوانح زندگی و وقایع مهم روزگار خود، اطلاعات جدیدی به دست می‌آید. در این میان، ستایش‌نامه‌ها - خواه در دیوان‌ها و خواه در منظومه‌ها - جایگاه ویژه‌ای دارند و از منابع متقن و معتبر شرح حال به شمار می‌روند؛ زیرا بعضاً نکاتی مطرح می‌کنند که در منابع اولیه و مشهور، به کلی مسکوت مانده‌اند.

در نوشتار پیش‌رو، تصویر میرداماد را در آینه مدایح منظوم به تماشا نشسته‌ایم. چنان‌که در ادامه مقدمه خواهد آمد، میرداماد به سبب برخی ویژگی‌های علمی و معنوی، جایگاه خاصی نزد اهل سخن داشته؛ خصوصاً که خود نیز در عداد شاعران عصر صفوی بوده است. اغلب ستاینده‌گان میر شاعرانی بوده‌اند که با او انس و الفت داشته‌اند؛ لذا، اطلاعات جالبی درباره شخصیت و منش وی ارائه داده‌اند. مطالب تاریخی و علمی این سروده‌ها، در جریان بازنگاری شرح حال میرداماد بسیار مفید و مؤثرند.

* رایانامه: hossein.najafi@modares.ac.ir

** رایانامه: saeid.shafieioun@gmail.com

مدح در ادبیات پارسی

«مدح» به معنای برشمردن و ستودنِ خصلت‌ها و صفات نیکِ فردی خاص است و شعر مدحی - که شاید بیشترین سابقه را در میان اشعار رسمی دارد - اصل و ریشه شاعری به شمار می‌رود؛ زیرا یکی از رسانه‌های مهم و کارساز تبلیغ بوده و به نوعی هم‌زیستیِ اصحاب قدرت و هنر - یعنی سخنوران - به شمار می‌رفته است. منظور ما از «اصحاب قدرت» توسع شخص ستایش‌شونده از وجهی صرفاً مادی و دنیایی است که ممکن است تا مقامی معنوی و مذهبی ارتقا پیدا کند؛ بنابراین، مدح تا «منقبت» پیش می‌رود و دامنه صفات ستودنی، از زمین تا آسمان گسترده می‌شود. به بیان دیگر، توجه ستایشگر از ویژگی‌های بیرونی و دنیوی به خصلت‌های درونی و معنوی معطوف می‌شود. با این همه، در تاریخ شعر پارسی، همواره مدح بر منقبت سنگینی و برتری داشته است؛ چنان‌که نظامی عروضی مدح را لازمه بقای پادشاهان دانسته و نوشته است:

«... پس پادشاه را از شاعر نیک چاره نیست که بقاء اسم او را ترتیب کند و ذکر او را در دواوین و دفاتر مثبت گرداند؛ زیرا که چون پادشاه به امری که ناگزیر است، مأمور شود از لشکر و گنج و خزینه او آثار نماند؛ و نام او به سبب شعر شاعران جاوید بماند. شریف مخلص گزینی گوید:

از این چندین نعیم این جهانی که ماند از آل ساسان و آل سامان
ثنای رودکی ماندست و مدحت نوای بارئد ماندست و دستان»^۱.

نکته درخور توجه در این میان، ستایش اشخاصی است که توأمان دو وجه متناقض‌نمای دنیوی و اخروی را واجدند؛ افرادی همچون پادشاه، امیر، صدر و وزیر که در حکومت‌های مذهب‌شعار، صاحب منصب بوده و همزمان این دو وجهه را دارا بوده‌اند. در عصر صفویه، به سبب ویژگی‌های خاص تاریخی‌اش، این هاله مقدس وسعت بیشتری پیدا کرده و دانشمندان را نیز فراگرفته است که نمونه بارز آن، عالم گرانقدری همچون میرداماد است. البته، او خود نیز در زمره شاعرانی است که در قصیده‌هایی در منقبت اهل بیت علیهم‌السلام سروده‌اند.^۲

لازم به ذکر است که قالب اصلی مدح و منقبت، قصیده بوده است؛ زیرا «این نوع شعر با قوالب و تعبیرات آماده و با فخامت و زیبایی الفاظ و روش خاصی که در خواندن آن معمول است، برای بیان مناقب و ذکر موارد فضیلت و برتری ممدوح، از هر نوع دیگر آماده‌تر بود. شاعر معمولاً قصیده را با تغزل یا تشبیب و نسیب آغاز می‌کرد و سپس، وارد مدح ممدوح می‌شد و سرانجام، آن را به دعای ممدوح (تأیید) ختم می‌نمود»^۳؛ با این همه، مدایحی در قالب مثنوی، غزل،

۱. چهارمقاله، ص ۴۴.

۲. نمونه را نگر: دیوان اشراق، صص ۱۵-۳۸.

۳. انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، صص ۷۲-۷۳.

قطعه، رباعی، ترجیع‌بند و ترکیب‌بند در منظومه‌ها و دواوین کم نیستند.^۱ البته، شاعران گاه روح همان قصیده‌های ستایشی را در این قالب‌ها می‌دمیدند؛ به‌گونه‌ای که جز صورت، تمام ساختار قصیده را در ترکیب‌بندهای ستایشی و مانند آن می‌توان دید.

شعر عصر صفوی در بین ادوار شعر و ادب فارسی از برخی جهات، بسیار مهم و ممتاز است؛ ابررسانه‌ای بی‌رقیب و تک‌تاز که در گستره‌ای از شرق آسیا تا شرق اروپا و در مدتی بیش از دو قرن جریان داشته است. این رسانه رسالت جدیدی در پشتیبانی هنری از نوعی تفکر سیاسی ایدئولوژیک به دوش می‌کشیده است؛ چنان‌که اندک‌اندک به تمام لایه‌های زندگی معمول رسوخ کرده و با شاعرانگی‌های تازه و خیالین، با عناوین «طرز تازه» و «طرز خیال» و بعدها در روزگار ما، به نام «سبک هندی» شهرت یافت؛ سبکی که شعرش با ظهور شاعران نامداری همچون زلالی خوانساری، صائب تبریزی، کلیم‌کاشانی و بیدل دهلوی به اوج جایگاه بدیع هنری خود رسید. باری، تحولات سیاسی و اجتماعی عصر صفوی، در ذائقه شاعران و شعردوستان نیز اثری شگرف نهاد. اشاعه و تبلیغ تشیع در این دوره و حمایت بی‌چند و چون پادشاهان صفوی از این مذهب حقه، باب جدیدی در مدح پیشوایان شیعه گشود. شاعران در قالب‌های جدید و با استخدام مضامین و صنایع ادبی گوناگون، مدایح و مرثی‌های فراوانی درباره اهل بیت علیهم‌السلام سرودند و مدح و مرثیه در این دوره راه کمال گرفت. از میان شاعران عصر صفوی، محتشم‌کاشانی در این فن گوی سبقت از دیگران ربوده است؛ چنان‌که به سبب اظهار قدرت‌ش در سرایش مدایح و مرثی‌های مذهبی، می‌توان وی را پیشرو شاعران مرثیه‌گو در قرون اخیر قلمداد کرد.

-۳-

میرداماد در جایگاه مدوح

میرداماد از فقهاء و حکماء نامدار قرن یازدهم هجری قمری است که علاوه بر جایگاه رفیعش در علوم معقول و منقول، با دربار صفویان نیز آمدوشد داشته است. همچنین، نسبت خویشاوندی او با فقیه متنفذ عصر صفوی، شیخ عبدالعالی بن علی کرکی، از دلایل شهرت و نفوذ اجتماعی وی بوده است. نخستین مدح منظوم درباره میرداماد، در اشعار خود او به چشم می‌آید. وی با مفاخره تمام و اعتماد به نفسی که معمول اوست^۲، قصیده‌ای چهل و سه بیت درباره خویش سروده که مطلع آن از این قرار است:

«شه مُلک دانشم من به جنود آسمانی که بود ز فضل دیهیم و سریرم از معانی»^۳

برخی شاعران معاصر با میرداماد - همچون زلالی خوانساری، فیاض لاهیجی و ادهم آرتیمانی - مدایح منظومی در وصف وی سروده‌اند که البته در این میان، سهم زلالی خوانساری از دیگران بیشتر است. این شاعران میر را به اوصاف و امتیازات گوناگونی ستوده‌اند که به نظر می‌آید برخی از آن‌ها

۱. نگر: مدح: داغ‌ننگ بر سیمای شعر فارسی، ص ۳۰۹.

۲. نگر: دیوان اشراق، صص ۳۱-۳۶.

۳. همان، ص ۳۱.

از ابیات و آثار خود میر مأخوذ باشد. در ادامه، تعدادی از این مضامین پرتکرار را مرور خواهیم کرد.

۳،۱. تخلّص شعری

می‌دانیم که میرداماد از اوان جوانی تخلّص شعری «اشراق» را برای خود برگزیده^۱ و بارها در اشعار خود به کار برده است:

«ذمت اشراق رهین تو شد خاک‌نشین در دین تو شد»^۲
یا:

«خاک درت سرمه اشراق شد زین شرف اندر دو جهان طاق شد»^۳

با توجه به آداب عالم شعر و شاعری، بیشتر تذکره‌نویسان ادبی و ستایشگران میرداماد، با تخلّص شعری وی از او یاد کرده و برخی از آن‌ها، از این تخلّص شعری به مرام اشراقی میرداماد گریز زنده‌اند؛ برای نمونه، زلالی خوانساری درباره او سروده است:

«ز اشراقی قدح آمد به دستم سبوبرفرق مشائی شکستم
...
ز علم حق‌شناسی‌ها در آفاق به حق حق که اشراق است، اشراق»^۴

ادهم آرتیمانی در شأن میر چنین گفته است:

«فلاطون اگر رفت، او باقی است که او نیز خورشید اشراقی است
زهی اوستاد سخن‌آفرین که یاران اشراق یونان‌زمین
همه پیش آن آفتاب از شکوه به آداب ته کرده زانو چو کوه»^۵

علی نقی کمره‌ای نیز چنین سروده است:

«ناسخ اشراق و مشرق ذهن روشن‌رأی او
معنی اش خورشید تابان است و لفظش مغرب است
گفته در وصف مصتّف - دام فضله - عقل کلّ
این تویی یا روح حکمت عقل را در قالب است
بر عقول جمله چون بر نور انجم آفتاب
برق اشراقات انوار ضمیرش غالب است»^۶

۱. نگر: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۱۴۷.

۲. همان، ص ۱۸.

۳. همان، ص ۱۱.

۴. کلیات زلالی خوانساری، صص ۵۱۴-۵۱۵.

۵. تذکره پیمانه، ص ۸۹.

۶. غزلیات شیخ علی نقی کمره‌ای، ص شانزده، پانویس ۱ (مقدمه مصحح).

۳،۲. سیادت

در جوامع اسلامی، سیادت و اتصال نسبی به اهل بیت علیهم‌السلام، همواره اهمیت داشته و مسلمانان - به ویژه شیعیان - برای ذریه پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، احترامی خاص قائل بوده‌اند؛ اما در عصر صفویه، به سبب رسمیت یافتن مذهب تشیع از سویی و باور به سیادت پادشاهان صفوی از سوی دیگر، اظهار سیادت و مفاخره به آن، رنگ و بویی دیگر گرفت. میرداماد که از این نعمت برخوردار بوده، بارها و در مضامین مختلف، به سیادت خود افتخار کرده است؛^۱ برای مثال، در اشعار او می‌خوانیم:

«دولتی اشراق که در طینتش خاک رسول تو بُد و عترتش»^۲
یا:

«خود شرف گوهر اشراق از اوست در همه عالم به شرف طاق از اوست»^۳

مادحان میرداماد نیز این مضمون را در اشعار خود مجال طرح داده‌اند؛ برای مثال، ملاصدرا در وصف استاد چنین گفته است:

«هست آبای توسادات عظام
جد ایشان احمد مرسل بود
اهل بیت و آل یاسین وز کرام
از خدا بروی سلامی تا ابد»^۴
فیاض لاهیجی درباره میرداماد سروده است:

«آن‌که با نور سیادت نور دانش کرده جمع
زین دو نور انوار بر فرق ثریا ریخته»^۵

همچنین، ادهم آرتیمانی با استفاده از صنعت جناس آورده است:

«به علم تو کی می‌رسد بوعلی که آید به علم از تو بوی علی»^۶

۳،۳. جامعیت

بیشتر تذکره‌نگاران و مؤرخان از جامعیت میرداماد در علوم عقلی و نقلی سخن گفته‌اند.^۷ خود او نیز با اذعان به این معنا سروده است:

«تاج، من از علم الهی کنم
خاتم توقیع کنم هم
تخت، من از فنّ طبیعی زنم
مملکت از هندسه و هیئت

۱. نمونه را در آثار علمی میرداماد نگر: القبسات، ص ۱۴۲.

۲. دیوان اشراق، ص ۱۶.

۳. همان، ص ۱۷.

۴. مثنوی ملاصدرا، ص ۱۷۸، با اصلاح یک لفظ.

۵. دیوان فیاض لاهیجی، ص ۱۱۳.

۶. تذکره پیمانه، ص ۸۹.

۷. نمونه را نگر: خلاصه الأشعار (بخش اصفهان)، صص ۲۴۷-۲۴۸؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۳۳.

مسندم از معرفت بی‌زوال	مأددهام فقه و حدیث و رجال
دفتر تفسیر و اصول آورم	لشکری از خیل فحول آورم ^۱
ستایشگران نیز به این خصیصه میر بسیار توجه کرده‌اند؛ برای مثال، زلالی خوانساری وی را چنین وصف کرده است:	
«مرشد من، پیر من، استاد من	عقلی و نقلی به استرشاد من» ^۲
ملاصدرا در وصف استاد آورده است:	
«از وجودت علم دین انجام یافت	دایره از نقطه‌ات اتمام یافت» ^۳
فیاض لاهیجی درباره میر سروده است:	
«گر نه سعی فطرتش شیرازه بستی فضل را	بودی اجزای علوم از یکدگر وار یخته» ^۴
همچنین، در ساقی‌نامه ادهم آرتیمانی می‌خوانیم:	
«کتاب «شفاء» با کمال خفاء	سقیم ار بود از تو یابد شفاء
زمانی که تفصیل مجمل کنی	به ابرو «اشارات» را حل کنی
غلام قدیمی تو را «حاشیه» ست	حواشیت بر دور او غاشیه ست
...	...
از او یافت «العلم علما» نظام	که «قانون» بود در «قواعد» تمام
همه خوانده در مکتب گفت و گو	دروس «شرایع» ز «ارشاد» او» ^۵

۳٫۴. قدرت بیان و تقریر مطالب

یکی از ویژگی‌های ممتاز میرداماد، فصاحت و قدرت بیان اوست. علاوه بر نگاشته‌ها، اشعار و خطبه‌های میر، گزارش مورخان و تذکره‌نگاران نیز این نکته را تأیید می‌کند.^۶ این ویژگی در کنار تسلط میرداماد بر علوم معقول و منقول، باعث شده است تا بیان و تقریر او از مباحث گوناگون، شیوا، بلیغ و کامل باشد. خود میر در این باره سروده است:

۱. دیوان اشراق، ص ۲۵.

۲. کلیات زلالی خوانساری، ص ۲۴۳.

۳. مثنوی ملاصدرا، ص ۱۷۶.

۴. دیوان فیاض لاهیجی، ص ۱۱۳.

۵. تذکره پیمانه، ص ۸۹.

۶. نگر: اوراق پراکنده از مصتفات میرداماد، صص ۸۵-۱۶۲.

۷. نمونه را نگر: خلاصة الأشعار و زبدة الأفكار (بخش اصفهان)، صص ۲۴۵-۲۴۶؛ قصص العلماء، ص ۴۲۹.

«عقل که آراست چو تقریر خویش
در همه دعواش محرّر منم
یا:
دعوی هر علم به تحریر خویش
در همه رؤیاش معبر منم»^۱

«ببرم چو بر نشینم به تکاور فصاحت
وقراز صماخ جذراصم از سبک عنانی»^۲

ستایشگران میرداماد نیز با مضامین مختلف به این معنا اشاره کرده‌اند. از تعبیرات این شاعران، بر می‌آید که در برخی جلسات درس میر حضور داشته و تقریرات او را شنیده‌اند؛ برای مثال، ملاصدرا سروده است:

«از زبانت حک نمودی وهم‌ها
همچو تیغ شاه مردان در وغا
...
...

هر کجا یک دم نشینی در مقال
فیاض لاهیجی درباره‌ی میر آورده است:
حل شود ناگفته آنجا هر سؤال»^۳

«فهم را کی فرصت برچیدن کام دل ست
بس که تقریرش قنّابرتنا ریخته»^۴
ادهم آرتیمانی نیز گفته است:

«ز معنی چو تفسیر قرآن کند
سراسر سؤالات را در کتاب
لبش در تن گفت وگو جان کند
به علم حضوری ست حاضر جواب»^۵

۳،۵. حالات معنوی و مقام عرفانی

بیشتر تذکره‌نگاران و مورّخان درباره‌ی مقام معنوی میرداماد و اهتمام او به زهد و ریاضت سخن گفته‌اند؛ برای مثال، ملک‌شاه حسین سیستانی درباره‌ی وی آورده است:

«با وجود شغل مطالعه کتب علمی، عبادت و ریاضتش به حدّی است که مقدور بشر نیست. ضعف جسم و قوّت روحش هر دو به مرتبه کمال است»^۶.

طبعاً حیات میرداماد نیز خالی از مواجید عرفانی نبوده؛ چنان‌که او دو خلسه خویش را با جزئیات کامل روایت کرده است. او در گزارش نخستین خلسه که در تاریخ ۱۰۱۱ هجری قمری و در شهر قم رخ داده، از مشاهده شمایل حضرت رسول اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام سخن گفته

۱. دیوان اشراق، ص ۲۶.

۲. همان، ص ۳۲.

۳. مثنوی ملاصدرا، ص ۱۷۳؛ ص ۱۷۶.

۴. دیوان فیاض لاهیجی، ص ۱۱۳.

۵. تذکره پیمانه، ص ۸۹.

۶. «قسمتی از تذکره خیرالبیان در شرح احوال و آثار علما و شعرای عصر صفوی»، ص ۴۴.

است. خلسه دوم میرداماد نیز در شعبان ۱۰۳۳ هجری قمری واقع شده و به تجربه خلع بدن و صعود میرداماد به عالم دهر مربوط است.

ستایشگران میرداماد نیز با مضامین مختلف درباره زهد، معنویت و حالات عرفانی وی سخن گفته‌اند. زلالی در سراسر مدایح خود، چهره‌ای معنوی و قلندرانه از میرداماد به نمایش گذاشته است؛ به گونه‌ای که وی را سالک طریق «طور و راء طور العقل» می‌نماید؛ برای مثال، درباره وی سروده است:

«ای غایب حاضر کماهی!
شبخیز به روز خود نشسته
دود دل من برون ز حد است
یا:
اشراق معارف الهی
سرتا به قدم، دل شکسته
چون زلف بتان، شکسته مدّ است»^۱

«ز اشراق دین سایه بر من فتاد
سخن، زاده هندوی داغ او
ز خاکی که دادم به طوفان باد
نیز سروده است:

«همه اشراق بود و عکس اشراق
که بر قلب وجودم یک نظر زد
به ملک ذره اکنون آفتابم
همه ساله به خرج و دخل ایران
الهی دایم اشراق بادا
به مشای و اشراقی محتاج
بلندآینه ایمان آفاق
بساط کیمیا بریکدگر زد
شه اقلیم دنیای خرابم
دوباره باج می‌گیرم زیونان
چهارش جفت این نه طاق بادا
رکابش ساغر و خاک درش تاج»^۲

ملاصدرای شیرازی درباره میرداماد آورده است:

«باطنت ارض مقدّس آمده
صوفیان عالم قدسی تورا
ای دلت گنجینه اسرار حق
از درونت منعکس انوار حق»^۴
واردات حق در او منزل شده
مقتداسات زده راقدا
...

فیاض لاهیجی نیز درباره بی‌اعتنایی میر به دنیا و میل او به خلوت سروده است:

۱. کلیات زلالی خوانساری، ص ۳۸۰.

۲. همان، ص ۴۱۶.

۳. همان، ص ۵۱۳.

۴. مثنوی ملاصدرا، ص ۱۷۳؛ ص ۱۷۵؛ ص ۱۷۶.

«حشمت جمشیدی و جاه سلیمانی ببین
لیکن او را التفاتی نه به آن و نه به این
گاهش آویزان به دامن گاه در پا ریخته
طرح عزلت خوش به خلوت گاه عنقاریخته»^۱

-۴-

درباره مجموعه حاضر

نوشتار پیش رو، مجموعه‌ای از مدایح منظوم درباره میرداماد از سروده‌های شاعران معاصر با اوست. جهت بهره بیشتر خواننده گرامی و آشنایی با این مجموعه، ذکر چند نکته ضروری است:

۱. مدایح منظوم به ترتیب تاریخ وفات شاعران مرتب شده‌اند. درباره برخی شاعران - همچون نصیرای همدانی، ملا عبدالله امانی کرمانی و محمد معصوم اصفهانی - که تاریخ درگذشتشان دانسته نیست، آخرین شاهد تاریخی از حیات ایشان مبنای ترتیب قرار گرفت. در هر بخش، نخست توضیحات مختصری از شرح حال شاعران و ارتباط آن‌ها با میرداماد ارائه داده و سپس، سروده‌های آن‌ها را درباره میر نقل کرده‌ایم.

۲. هدف ما از گردآوری این مجموعه، فراهم ساختن ماده پژوهش‌های تاریخی و تذکره‌نگاشتی بوده است؛ لذا، از شرح و تفسیر اشعار خودداری کرده و تنها در پایان برخی ابیات، نکات علمی و تاریخی مختصری ذکر کرده‌ایم؛ اگرچه برخی از آن‌ها - همچون سروده‌های زلالی خوانساری و ملاصدرا - مشتمل بر معانی بلند فلسفی و معنوی‌اند.

۳. علاوه بر سروده‌های مفصل شاعرانی همچون زلالی خوانساری، ملاصدرای شیرازی، فیاض لاهیجی و ادهم آرتیمانی، دو ماده تاریخ از علی نقی کمراهی و ملا عبدالله امانی نیز در این مجموعه نقل کرده‌ایم. همچنین، در برخی کتاب‌های تاریخی و نسخه‌های خطی اشعاری درباره میرداماد یافت شد که در بخش پایانی این مجموعه جای گرفته‌اند.

۴. در مثنوی «جام جهان‌نما» از میرزا محسن تأثیر تبریزی، ابیاتی در مدح «علّامی فهامی مجتهد الزمانی، میر محمد باقر - مدّ ظله -» به چشم می‌خورد.^۲ برخی فهرست‌نگاران نسخ خطی، مدح وی را میرداماد دانسته‌اند؛^۳ اما شاعر در پایان این ابیات آورده است:

«هست به جاتا فلک و مهر و ماه حامی دین باد و هواخواه شاه»^۴

از این بیت بر می‌آید که مدح تأثیر تبریزی در زمان سرایش این ابیات، در قید حیات بوده و شاعر برای وی، طول عمر و موافقت با شاه زمان آرزو کرده است. این درحالی است که وفات میرداماد در سال ۱۰۴۰ هجری قمری و ولادت تأثیر تبریزی در سال ۱۰۶۰ هجری قمری واقع شده؛ لذا، مخاطب این مدح، میرداماد نبوده است. به گمان ما، این ابیات در مدح میر محمد باقر

۱. دیوان فیاض لاهیجی، ص ۱۱۳.

۲. نگر: دیوان محسن تأثیر تبریزی، صص ۱۳۸-۱۳۹.

۳. نگر: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۲، صص ۲۶۳۲-۲۶۳۳.

۴. دیوان محسن تأثیر تبریزی، ص ۱۳۹.

خاتون آبادی اصفهانی است که در سال ۱۰۷۰ هجری قمری متولد شده و روزگاری منصب ملاباشی و تولیت مدرسه سلطانی را بر عهده داشته است.

۵. در میان سروده‌های برخی شاعران معاصر نیز اییاتی درباره میرداماد به چشم می‌خورد؛ برای مثال، نیمایوشیج حکایت ساختگی شب اول قبر میرداماد را با بیانی زیبا به نظم کشیده است.^۱ با توجه به تمرکز این مجموعه بر سروده‌های شاعران معاصر با میرداماد، از نقل اشعار جدید پرهیز کرده‌ایم.

۱. بخش نخست: شیخ علی نقی کمره‌ای (درگذشته ۱۰۳۰ هجری قمری)

۱.۱. گزیده‌ای از شرح حال

شیخ علی نقی کمره‌ای، متخلص به «نقی»، به سال ۹۵۸ هجری قمری در آبادی «دهنق» از توابع کمره دیده به جهان گشود. وی در اوان کودکی به کاشان مهاجرت کرد و علوم و معارف متداول آن عصر را در این شهر فراگرفت. کمره‌ای علاوه بر دانش‌های مرسوم، در عرفان نظری و عملی نیز به درجات متعالی نائل شد. او پس از تحصیل در کاشان و آشنایی و الفت با شاعرانی همچون محتشم کاشانی، به اصفهان هجرت کرد. وی در اصفهان روزگار می‌گذرانید تا اینکه با مرگ فرزندش در سال ۱۰۱۵ هجری قمری، به زادگاه خود، کمره، بازگشت و در سال ۱۰۳۰ هجری قمری در همان جا درگذشت. محمدطاهر نصرآبادی درباره وی نوشته است:

«آبای او از مشایخ کمره‌اند. سرخیل فضلاء و شعراست و از روزگار به او آزار بسیار رسیده؛ چنان چه خلف او - که شیخ ابوالحسن نام و در حوادث سنّ از جمیع علوم بهره‌ور بود - فوت شد. ترکیب‌بندی جهت او گفته که سنگ را آب می‌کند... شیخ در سنه ۱۰۳۰ فوت شد»^۲.

دیوان شعر وی شامل قصاید، ترکیب‌بندها، غزلیات، قطعه‌ها و رباعی‌هاست که بالغ بر پنج هزار بیت می‌شود. تذکره‌نویسان، سروده‌های علی نقی کمره‌ای را روان و دور از ابهام و تعقیدهای لفظی و محتوایی دانسته‌اند؛ برای مثال، امین‌احمد رازی در وصف شعر او نوشته است:

«با وفور فضل، شعر را در غایت جودت و عذوبت انشاء می‌نماید»^۳.

همچنین، محتشم کاشانی درباره حسن سلیقه و ذوق کمره‌ای چنین سروده است:

«فرداکه علی نقی بیاید من رتبه شعر و غنایم»^۴

لازم به ذکر است که برخی مورخان و تذکره‌نگاران، شخصیت شاعر کمره‌ای را با فقیه همنام و معاصرش خلط کرده‌اند.^۵ شیخ علی نقی کمره‌ای فقیه، شیخ‌الاسلام شیراز و از شاگردان میرداماد

۱. نگر: مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج، ص ۱۵۷.

۲. تذکره نصرآبادی، ص ۳۵۹.

۳. تذکره هفت اقلیم، ج ۱، صص ۱۰۵۴-۱۰۵۵.

۴. مجمع الخواص، ص ۱۶۶.

۵. نمونه را نگر: دویت سخنور، ص ۴۴۶.

بوده که در سال ۱۰۶۰ هجری قمری درگذشته است.^۱

۱.۲. مدح میرداماد در اشعار کمره‌ای

شیخ علی نقی کمره‌ای قطعه زیر را در ماده تاریخ تألیف کتاب الصراط المستقیم میرداماد سروده که در آن، علاوه بر وصف کتاب، مؤلف را نیز مدح کرده است:

«حَبِّذاً مَجْمُوعَةً فَضْلِي كَهَ پَنْداری مگر
لُوحِ مَحْفُوظِشْ كِتَابِ وَ كَلَكِ صُنْعِشْ كَاتِبِ اسْت
نَاسَخِشْ اَشْرَاقِ وَ مَشْرِقِ ذَهْنِ رُوشَن‌رَآیِ او
مَعْنِی‌اش خُورَشید تَابَانِ اسْت وَ لَفْظِشْ مَغْرِبِ اسْت
گَفْتِهْ دَر وَصْفِ مَصْنُفِ - دَامِ فَضْلِهْ - عَقْلِ كَلِّ
اِین تَوْبِی یا رُوحِ حَكْمَتِ عَقْلِ رَا دَر قَالِبِ اسْت
بَر عَقُولِ جَمْلِهْ چُون بَر نُورِ انْجَمِ آفْتَابِ
بَرَقِ اَشْرَاقَاتِ اَنْوَارِ ضَمیرِشْ غَالِبِ اسْت
نُوبِتِ اَنْدِیشَهْ عَالِیشْ دَر اِین مَنْتَسَخِ
رَشَكِ رَا چَرِخِ چِهَارَمِ نَسْخَهْ شَطْرِالْغَبِ اسْت
پای‌كُوبَانِ چُون قَلَمِ دَر رَقْصِ آید سِینِه‌چَاكِ
رُوحِ قَدْسِی هَر كَجَا صُوتِ صَریرِشْ مَطْرِبِ اسْت
چُون صِرَاطِ الْمُسْتَقِیمِ طَیِّبِ اسْت اَز هَر خَطَا
چُون صِرَاطِ الْمُسْتَقِیمِ هَادِیِ هَر طَالِبِ اسْت
شَد «صِرَاطِ الْمُسْتَقِیمِ هَادِیِ» اَش سَالِ شُرُوعِ
سَالِ اَتْمَاشِ «صِرَاطِ الْمُسْتَقِیمِ طَیِّبِ» اسْت
سَالِ اَشْرَاقَاتِ دَرَسِ اَنْ مَشْرِقِ الْاَنْوَارِ رَا
هَسْتِ «اَشْرَاقَاتِ» اَكْر طَبَعَتْ بَه فِكْرِشْ رَاغِبِ اسْت»^۲

کمره‌ای نیز مانند زلالی خوانساری و دیگر مداحان میرداماد، وی را با مضامینی اشرافی توصیف کرده است. بر اساس سروده کمره‌ای، میرداماد تألیف الصراط المستقیم را در سال ۱۰۰۱ آغاز کرده و در سال ۱۰۰۲ هجری قمری به پایان برده است. همچنین در سال ۱۰۰۳ هجری قمری به تدریس آن اشتغال داشته است. شاعر به صراحت از اتمام نگارش الصراط المستقیم خبر داده؛ اما تاکنون نسخه کاملی از این کتاب به دست نیامده است.

۱. برای اطلاع بیشتر، نگر: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴، ص ۱۳؛ صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۳، صص ۱۱۷۰-۱۱۷۱.

۲. غزلیات شیخ علی نقی کمره‌ای، ص شانزده، پانویس ۱ (مقدمه مصحح).

۲. بخش دوم: زلالی خوانساری (درگذشته ۱۰۳۱ هجری قمری)

۲.۱. گزیده‌ای از شرح حال

زلالی خوانساری از شاعران نامدار سده دهم و یازدهم هجری قمری است که با سرایش منظومه «سیاره سبعة» شهرت یافته است. این منظومه شامل هفت مثنوی است که عبارت‌اند از: «حُسنِ گُلوسوز»، «شعله دیدار»، «میخانه»، «ذره و خورشید»، «آذر و سمندر»، «سلیمان‌نامه» و «محمود و ایاز».

از جزئیات حیات زلالی خوانساری اطلاعات چندانی در دست نداریم؛ برای مثال، مشخص نیست نام وی چه بوده و در چه تاریخی متولد شده است. علاوه بر فاصله زمانی ما از زلالی خوانساری، انزوایی و کم‌طالعی او در جلب نظر هم‌روزگارانِ متنقدِ خویش، باعث شده است تا اسناد موثق و پرمایه چندانی درباره زندگانی او بر جای نماند. با توجه به این نکته، ناچاریم جزئیات زندگانی وی را از اشارات مستقیم و غیرمستقیم در آثار خود زلالی و نوشته‌های دیگران استخراج کنیم. در این باره، نکات مسطور در مثنوی مشهور او - یعنی «محمود و ایاز» - بسیار مغتنم است. وی در انتهای این مثنوی، تاریخ شروع و خاتمه آن را در قالب این ماده تاریخ ذکر کرده است:

«در افتتاح این منشور نامی بجز تاریخ نظمش از «نظامی»
فی خامه صریح ناله باشد الهی عاقبت محمود باشد»

بر این اساس، زلالی خوانساری سرایش این مثنوی - و احتمالاً کل «سبعة سیاره» - را در سال ۱۰۰۱ هجری قمری آغاز کرده و در ۱۰۲۴ هجری قمری به اتمام رسانده است. محمدطاهر نصرآبادی در این باره نوشته است:

«اوقات بسیاری صرف محمود و ایاز کرده؛ چنانچه ده هزار یک قدرت نظامی را از آن نشان می‌دهد. دوهزارویست و چهار بیت است و «الهی عاقبت محمود باشد» تاریخ یافته، به اتمام رسید؛ اما ترتیب نداده، فوت شد. گلدسته بند گلش، معلی شیخ عبدالحسین، خویشی شیخ علی نقی کمره‌ای، در هندوستان سعی بسیار در باب محمود و ایاز کرده، نسخه مکرر به هم رسانیده، مساوی عدد ابیات که در خاتمه ذکر کرده - و آن عدد «هفت پیکر» خسرو است - جمع نموده، فی الجمله ربطی داده و مولانا طغرایی مشهدی دیباچه‌ای بر آن نوشته».^۱

یکی از شواهد تاریخی مهم درباره زلالی خوانساری، دیباچه‌ای است که نصیرای همدانی بر

۱. کاتب نسخه‌ای از اشعار زلالی خوانساری، ناخواسته یکی از ابیات مثنوی «محمود و ایاز» را تحریف کرده است. شاعر در این مثنوی، خطاب به فرزندش سروده است:

«ثرا اسمی که اکسیر سخن شد محمد اول و آخر حسن شد»

اما در نسخه مذکور، لفظ «ترا» به صورت «مرا» آمده و موجب شده است بزرگانی چون شیخ آقابزرگ تهرانی و استاد احمد منزوی - و به تبع آن‌ها، سایر فهرست‌نگاران نسخ خطی - نام زلالی خوانساری را به اشتباه «محمدحسن» بدانند. نگر: کلیات زلالی خوانساری، ص بیست و هشت (مقدمه مصحح).

۲. تذکره نصرآبادی، ص ۲۳۰.

دیوان وی نگاشته است. همدانی در این دیباجه، سال وفات زلالی را ۱۰۳۱ هجری قمری ثبت کرده است.^۱ بر این اساس، می‌توان حدس زد که زلالی خوانساری از ۱۰۲۴ تا ۱۰۳۱ هجری قمری، به اصلاح و تکمیل مثنوی محمود و ایاز مشغول بوده است.^۲

زلالی خوانساری شاعری نوآور، خلاق و خوش قریحه است که در بیان اندیشه‌های خود سبکی خاص دارد. تصویرهای زیبا، تشبیه‌ها و مجازها در کلام او جایگاهی ویژه داشته و به سخنش زیبایی خاصی بخشیده‌اند. ناگفته نماند که او علاوه بر سبعة سیاره، قصاید بلندی در مدح چهارده معصوم علیهم‌السلام سروده است. اشعار مذهبی وی آکنده از مفاهیم عرفانی بوده و اوج ارادت وی به پیشوایان شیعه را آینگی می‌کنند. با آنکه در دوران شاه عباس، نوشیدن شراب و استعمال مواد مخدر رواج داشته و شاعران آزادانه در سروده‌های خود این مسائل را مطرح کرده‌اند، در شعر زلالی این معانی و مضامین به چشم نمی‌خورند.^۳ برخی معتقدند که قرب او به میرداماد، دلیل تشرع باطن و پاکیزگی اشعار اوست.^۴

زلالی به‌گواهی اشعارش، سخت دلبسته زادگاه خود، شهر خوانسار، بوده است. گویا همین دلبستگی یکی از دلایل اتصال دیر هنگام وی به دربار شاه عباس بوده است؛ هرچند که بعدها سعی می‌کند تا با تلاش بسیار و محبوبيتی که نزد میرداماد پیدا می‌کند، به این آرزو دست یابد. زلالی با وجود علاقه بسیار به وطن خویش، از همشهریان خود هیچ دل خوشی نداشته و در سروده‌هایش، همزمان از مدح شهر و قدح همشهریانش سخن گفته است. این کینه ظاهراً در حسادت حریفان و شماتت ایشان در حق زلالی ریشه دارد. آنان برخی اشعار زلالی را به نام شاعران دیگر ثبت کرده و او را به جهت بی‌برگی از محضر اساتید فن شعر، بسیار سرزنش کرده‌اند.^۵

از مجموع ابیات زلالی به دست می‌آید که احتمالاً در پی رنجش از همشهریان خود، از خوانسار به اصفهان هجرت کرده است. هنگامی که او به همراهی و وساطت چند نفر از دوستانش برای نخستین بار به خدمت میرداماد رسیده، حکیم استرآباد علاوه بر تحسین اشعار زلالی، وی را به لقب «حکیم» مفتخر کرده است. زلالی به سفارش میرداماد، برای جذب حمایت شاه صفوی، مهم‌ترین اثر خود، مثنوی محمود و ایاز، را به نام شاه عباس سروده است؛ اما ظاهراً اجل این فرصت را از او ستانده و زلالی خوانساری برای همیشه از تقرب به درگاه شاهی محروم مانده است.

نصیرای همدانی درباره ارتباط زلالی خوانساری با میرداماد نوشته است:

«احیاناً به قصد ملازمت و شرف ادراک عتبه بوسی سلطان الحکماء المحققین و سید العلماء المدققین، ثالث المعلمین - بل اولهما لو کشف الغطاء من البین - امیر محمدباقر داماد، المتخلص بـ «إشراق»، از مولد خود به دارالایمان اصفهان آمده، چندی در ملازمت آن حضرت روزگار می‌گذرانید و اشعار آبدار خود را که اکثر در مدح آن خلاصه ابرار

۱. نگر: دیباجه دیوان حکیم زلالی (نسخه خطی)، برگ ۳۷۵ پ.

۲. نگر: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۹۶۷.

۳. نگر: زندگی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۶۲۸؛ ص ۶۵۲.

۴. نگر: «حکیم زلالی خوانساری»، ص ۲۱.

۵. نگر: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۵۱۴؛ سفینه خوشگو، ص ۶۵.

است، به شرف اصلاح می‌رسانید و به سعادت احسان و تحسین آن قُدوه آل طه و یس، سر مباهات به ذروه چرخ بری می‌افراخت و خویشتن را به ادراک این اختصاص، از معاصرین ممتاز می‌ساخت؛ از جمله، وقتی داستانی در مدح آن خلاصه اولاد سید آدم گفته بود و به موقف عرض می‌رسانید، چون به این بیت رسید که؛ بیت:

«به تخمیرش یدالله چون فرو شد نم فیض آنچه بُد در کار او شد»

رقم پسند بر آن کشید و به خلعت گران‌مایه فاخر و صلات و عواید وافر و خطاب «حکیم زلالی» سرافرازش گردانید. از غرایب اتفاقات آنکه «زلالی» و «حکیم»، به حساب ابجد موافق‌اند و این معنی از امارات صدق اطلاق این خطاب از آن والاجناب بر آن بلاغت مآب است و علامت قابلیت مشارّ الیه است»^۱.

مواجهه زلالی با میرداماد بسیار متفاوت است. او تنها کسی است که زلالی به حقیقت و از سرفخر دنیوی و اخروی بر آستانش جبین ارادت می‌نهد. میر بزرگ‌ترین و محبوب‌ترین ممدوح زلالی بوده که در مسند استادی و مرشدي او تکیه داشته است. زلالی علاوه بر دیباچه‌های نظم و نثرش، در میان اشعار خود به مناسبت‌های مختلف مدح او را گفته یا خطاب را متوجه وی گردانیده است. او همچنین، نام برخی مثنوی‌های خویش را نیز به اشارت و تأیید میرداماد برگزیده است. باری، محضر میرداماد برای خوانساری، محفل امن، منزل برکت و مهبط انوار عرفانی بوده است؛ چنان‌که خود بارها و با تعابیر مختلف به این مضمون اشاره کرده است. البته، میرداماد نیز در حق او نهایت لطف و توجه را اظهار می‌کرده؛ چنان‌که محمد طاهر نصرآبادی در این باره نوشته است:

«در خدمت نواب میر محمد باقر و نواب میرزا حبیب‌الله صدر سابق کمال قرب داشت و در هر مثنوی مدح ایشان کرده»^۲.

گوپاموی نیز آورده است:

«به کمال انکسار، درویشانه زندگی می‌نمود و به لیاقت نمایان، عزیز دل‌ها بود و به خدمت میرزا حبیب‌الله صدر و میرباقر داماد نهایت قرب و اختصاص داشت»^۳.

رتباط زلالی با میرداماد از چند جهت مهم و معنادار است:

۱. اشعار زلالی خوانساری، حامل برخی مضامین باطنی و نقطوی هستند؛ برای مثال، او در اواخر مثنوی محمود و ایاز، با اشاره به آموزه «تناسخ»، خود را بازگشت حکیم نظامی بر شمرده است:

«چنین در حق ارباب تناسخ سؤال شرع را گویند پاسخ
که چون جسم نظامی گشت خالی نظامی رفت و باز آمد زلالی»^۴

۱. دیباچه دیوان حکیم زلالی (نسخه خطی)، برگ ۳۷۵ پ.

۲. تذکره نصرآبادی، ص ۲۳۰.

۳. تذکره نتایج الأفكار، ج ۱، ص ۲۶۰.

۴. کلیات زلالی خوانساری، ص ۸۵۸.

مثنوی «دَزه و خورشید» خوانساری نیز حاوی مضامین نقطوی است.^۱ جالب است که برخی آثار میرداماد - همچون جذوات و مواقیت و نبراس الضیاء - مشحون از تعالیم و تحلیل‌های حروفی‌اند؛ اگرچه او هیچ منبع و سرخی برای این قبیل افکار خود به دست نداده است؛^۲ برای مثال، میر در جذوات و مواقیت، جمع عوالم عقل و نفس و افلاک و ارکان و موالید و عالم مثال را نوزده عالم دانسته است که بائه مقوله عرض، مجموعاً با بیست و هشت حرف وجودی تناظر دارند.^۳ با توجه به نکات پیش‌گفته، شاید با بررسی دقیق و تطبیق کلیات زلالی خوانساری با آثار حروفی میرداماد، بتوان برخی ابهامات ارتباط علمی این دو شخصیت را برطرف کرد.

۳. زلالی خوانساری تا حدی غلوگراست و آشکارا از «علی‌اللهی» بودن و «نصیری» شدن دم زده است:

«علی‌گویم اگر خواهم خدا گفت خدا وصف و ثنایش مصطفی گفت
اگر داری سر لاهوت سیری نصیری شو نصیری شو نصیری»^۴

یا:

«توانکنی حکم به گمراهی‌ام فاش بگویم: علی‌اللهی‌ام»^۵

جدا از رگه‌های غلیط باطن‌گرایانه در اندیشه میرداماد و حضور برخی روایات اهل غلو در آثار او، میرزا عبدالله افندی در میان آثار میر به شرح خطبة البیان اشاره کرده است. «خطبة البیان» متنی منسوب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که برخی محدثان بزرگ همچون علامه مجلسی، آن را ساخته و پرداخته غالبان می‌دانند.^۶

۳. ارادت زلالی به میر، فراتر از رابطه استادی و شاگردی و به معنای دقیق، مرید و مرادی است. جالب است که شاگردان میرداماد در علوم معرفتی - حتی ملاصدرا که با استاد از نظر علمی و نظری اختلافات آشکاری دارد - ارادتی فراوان و مریدانه به او دارند.

۲.۲. مدح میرداماد در اشعار زلالی خوانساری

چنان‌که گذشت، اشعار زلالی خوانساری در مدح میرداماد، درازدامن و پرشمارند. او همچنین، در دیباجه برخی مثنوی‌های منظومه هفت‌گانه خود، درباره میر سخن گفته است. در این بخش، مجموعه‌ای از مدایح زلالی خوانساری درباره میرداماد ارائه خواهند شد؛ اما پیش از آن، بجاست

۱. نگر: جنبش نقطویه، ص ۱۲۱.

۲. نگر: مقالات تاریخی، ج ۱۲، ص ۳۳۵.

۳. نگر: جنبش نقطویه، ص ۸۱.

۴. کلیات زلالی خوانساری، ص ۱۸۰.

۵. همان، ص ۴۸۶.

۶. نگر: جذوات و مواقیت، ص ۶۳؛ ص ۱۲۰.

۷. نگر: بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (علیهم السلام)، ج ۲۵، ص ۳۴۸.

که چند مضمون پرتکرار در مدایح او را مرور کنیم:

الف) شاعر از شهرت «داماد» و معنی لغوی آن بهره فراوان برده و آن را با مفاهیمی چون «عروس»، «بکارت»، «ترویج»، «عقد» و «حجله» به زیبایی پیوند داده است. این مضمون در بیشتر ابیات زلّالی خوانساری تکرار شده است.

ب) چنان که گذشت، میرداماد زلّالی را به لقب «حکیم» مفتخر کرده و شاعر خوانسار با افتخار تمام و در تعبیرات گوناگون، به این معنا اشاره کرده است.

ج) از مجموع ابیات زلّالی خوانساری به دست می آید که او از هجمه حسودان و معاندان بسیار رنجیده است و در میانه آن نزاع، میرداماد علاوه بر جانبداری از زلّالی، وی را تشویق کرده و پناه داده است. با توجه به شکایت های پی در پی زلّالی از همشهریان خود، می توان حدس زد که این هجمه ها از جانب اهالی خوانسار واقع شده است.

د) زلّالی در برخی مواضع، مدح میرداماد را با وصف شهر خوانسار قرین ساخته است. گویا سرآغاز آشنایی وی با میرداماد، رویایی بوده است که در هنگام اقامت در خوانسار برای او رخ داده و او را به اصفهان کشانده است. همچنین، در برخی ابیات، شکایت زلّالی از اهل خوانسار به میرداماد، بهانه ای برای آغاز مدح میراست. با این همه، گویا معنای عمیق تری در میان است. چنان که وطن جسمانی و ظاهری زلّالی شهر خوانسار بوده، او وطن روحانی و معنوی اش را نیز محضر میرداماد می دانسته است. در لسان عرفاء از وصول به مرحله «موت ارادی» به «تولد ثانی» تعبیر شده است.^۱ دور نیست که زلّالی در محضر میرداماد و به سبب عطایای عرفانی او، به تولد ثانی دست یافته باشد. این تفسیر وقتی عمیق و جدی می شود که بدانیم نزد میرداماد، دستیابی به موت ارادی اهمیت فراوانی داشته و از شروط «حکیم بودن» به حساب می آید؛^۲ و البته، هموست که زلّالی را «حکیم» خوانده است!

ه) زلّالی چهره ای جدید و کمتر دیده شده از میرداماد به نمایش گذاشته است. اگر کسی سروده های او را به دقت مطالعه کند، در می یابد که هیچ پیرنگ فقهاتی و فیلسوفانه در «میرداماد زلّالی» وجود ندارد؛ بلکه تماماً اشراق و عرفان و قلندری است. زلّالی خوانساری بسیاری از این منظومه ها را به اشارت و خواست میر سروده است؛ هیچ بعید نیست که آموزه های سلوکی و عرفانی میرداماد نیز در مطاوی این سروده ها انعکاس یافته باشند.

مدایح زلّالی درباره میرداماد، به ترتیب چینش مطالب در کلیات زلّالی خوانساری از این قرارند:

۲،۲،۱. مثنوی نخست: حُسن گلو سوز

زلّالی خوانساری این مثنوی را بر وزن «مخزن الأسرار» نظامی سروده و ضمن چهل و یک «جلوه»، آموزه های توحیدی و عرفانی را به نظم کشیده است. سرایش این مثنوی به اشارت و تأیید

۱. در برخی منابع عرفان اسلامی از حضرت عیسی علیه السلام نقل شده است: «لَنْ يَلِجَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ مَنْ لَمْ يُؤَلِّدْ مَرَّتَيْنِ». نگر: بحر المعارف، ج ۱، ص ۲۲۷؛ ص ۳۵۷. ناگفته نماند که این معنا در آموزه های مسیحیت - خصوصاً شاخه انجیلی - ریشه دارد.

۲. نگر: القبسات، صص ۴۷۹-۴۸۰؛ ضوابط الرضاع، ص ۳۸۶.

میرداماد بوده است؛ چنان‌که در مقدمه آن می‌خوانیم:

«بعد از حمد و نعت و منقبت عجز بشری، اساس اظهار حال آنکه شی بالین سلامت سر زانویم بود و بستر استراحت بر فراش جراحت غلطیدن اشک نمک سود و روشنی روز تیره‌روز، کارم پیچیدن کمند خون‌آلود، مطلع این نامه که نامش «حُسن گُلوسوز» است، خدنگ ترکشش چنین بر هدف دیرساله شیخ نظامی نشست و تیر دعوی دیگران را در کشاکش کمانداری به تیغ ناوک:

«بسم الله الرحمن الرحيم تیر شهاب است به دیورجم»

قضا را وقتی از قدراندازی، قدر آماج نظر علامه ماه تا به ماهی، پرده‌گشای اسرار «کماهی»، برق خرمن‌سوز مناهی، زهر پیمای پیمانه شکر خواب سحرگاهی، منظور نظر نامتناهی، شکافنده علوم سفیدی و سیاهی، سَمی حضرت ختمی‌پناهی، باقر اشراق الهی، شدم؛ مصرع:

«سگ که شد منظور نجم‌الدین، سگان را سرور است»

آن طلسم گنج معانی که شکسته ناانصافی مباد، از گوشه ابروی هلال قبله‌اش در غلطیدن لالی زلالی که جگرشکاف بحر مخزن الأسرار است، اشارتی رفت مطلع با زبان تازیان آمده، در مطلع تبسم دامادی، قند مکرر شکست و بر ابیات مبین پر نمونه شق القمری پیوست؛ مصرع:

«که موج آب حیات است چنین پیشانی»

قطره‌صفت در احاطه محیط اشراقی قطره‌زن شده، صدف یتیم‌نواز خوانساری را معدن سلاله عدنی ساختم و گل چهل‌روزه «خَمَزْتُ طِينَةَ آدَمَ» را در نم سه قطره شب‌نم چله‌نشینی گرفته، چهار مصرع دیگر را مصرع بسمله فرقانی، علم توفیق در عرصه تحقیق چنین پرداختم و افراختم:

«بسم الله الرحمن الرحيم	نصّ صحیح است و کلام قدیم»
«بسم الله الرحمن الرحيم	پنجه اعجاز و عصای کلیم»
«بسم الله الرحمن الرحيم	سروسیه‌پوش ریاض نعیم»
«بسم الله الرحمن الرحيم	ابروی خوش و سمه حُسن قدیم»

با ابیات آتش‌نشان موسی، آب خضر چکان، به خاک سرمه سلیمانی سپاهان در معرض قبول اشراقی سرخُم فلاطونی، دوبالای دماغ کیفیت و قبول خاطر، مستحسن افتاد و پروانه «حکیمی» به نام این شمع ماتم‌سرای انصاف و افسر «هو الحکیم الإشراقی» بر گوشه گوش سرفراز نهاده، صد و چهارده جلوه بر علم سرسخن پرچم شقه کاویانی گشاد و زلف این آیه بر روی طول نثر، چنین در ناب کوتاهی افتاد: ﴿فَتَبَارَكَ

اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۱»^۲.

از متن این مقدمه بر می آید که زلالی خواساری در سرایش اشعار خود با میرداماد مشورت می کرده است. همچنین می توان حدس زد که او با خواستِ میر به برخی ریاضت ها و تکالیف صوفیانه - همچون چله نشینی - اشتغال داشته است. از فقرات پایانی مقدمه نیز مشخص می شود که میرداماد به صورت مکتوب زلالی را به عنوان «حکیم» ملقب کرده است؛ چنان که در نوشته ای خاص - همچون نامه، تقریظ یا اجازه - تعبیر «هو الحکیم الإشرافی» را درباره وی به کار برده است. این حدس را ابیات زلالی نیز تأیید می کنند.

مدح میرداماد در مثنوی حُسن گلوسوز از این قرار است:

[۱.] «جلوه بیستم: در مدح اشراق»

«شب به تنم گفت که تاریک شو
موی شکافی نه به باریکی است
جنبش مژگان قلم، تیزکن
چون ز شب این نکته به گوشم رسید
طفل قلم دستخوش سایه گشت
آمده سرمست به روی ورق
نوسفری کردم و بیرون شدم
کیست فلاطون خم؟ گوش کن
با قدر دریا در علم الیقین
علم عروس همه استاد شد
از ورق و خامه که درهم گداخت
در نظرش عالم و گردون پیر
سنگ و گهر هر که به او می برد
خاک درش را چو به افسر زدند
گر همه اشراقی و مشایب اند
در حرم بزم فلاطونی اش
بس که گلم را ز حیا رنگ بود
غنچه شاخ پس زانو شدم
ماه نُوش جوش شکر بر شکست
آن گهر تاج نفوس و عقول
خسه بر این تخته که شش در نشست
زد شش و پنجم به صف دستخون

مو شو و در زاویه باریک شو
کار به باریکی و تاریکی است
زلف رقم را شکن آویز کن
روز، سخن بر گل هوشم رسید
گوش، کفش تیغ زد و دایه گشت
ریخت به گلبرگ معانی، عرق
شیشه گر بزم فلاطون شدم
خون شو و پیمانه شو و جوش کن
نَیر اشراق زمان و زمین
فطرت او بود که داماد شد
اشک شب و خنده خورشید ساخت
نیم کلوخ است و یکی آبگیر
سینه دریاست فرو می برد
حلقه نه دایره بر در زدند
خنده دندان جگر خای اند
چشم بتان حلقه بیرونی اش
جای شکفتن چو دلم تنگ بود
در گره فتنه جو ابرو شدم
بر سرهم قند مکرر شکست
گفت که ای لعبتی بوالفضول!
پنجه تونقش چو باز بچه بست
وز دم اندیشه چنین جست خون

۱. المؤمنون/۱۴.

۲. کلیات زلالی خوانساری، صص ۱۵۹-۱۶۱.

کای سحرى حجله حوران به خواب!
چشمکى از چشم قلم يافتم
چون دو سه بيتى نک ريش شد
خنده تراشیده لبش ز آفتاب
سوزن گامى تو و آيينه راه
زين سخنان مُرسله جوشى گرفت
مُهر نمودم در ميخانه را
دور چويک چند به خونم گذشت
شاهد هر بيت که رخ مى نمود
خامه ز نامش چو به سرزد بهشت
بردم و بر خاک درش ريختم
خاست ز خاک در او مرحبا
آنچه ز باغ جگر و ديده رُست
عرش فرود آمد و کرسی نهاد
برزبر عرش برآمد سروش
هست زلالى به حق ذوالمین
هرکه از اين حکم ابا مى کند

زلف عروس دو سه بيتى بتاب
آه چو دو زلف رقم تافتم
بی‌نمكى از نمکم بيش شد
کای گهر رشتۀ نادیده تاب!
آه ز لغزیدن‌ها آه آه
گوهر معنی، سرگوشى گرفت
عقده زدم گردش پيمانه را
قهقهه مينای قلم، تند گشت
چشم منش، آينه و شانه بود
«حُسن گلوسوز» شدش سرنوشت
شورشى از گنجۀ برانگيختم
کای غلط آورده دست صبا!
ريشه‌کن پنجه مرجان توست
پيش و پسم تازى و فُرسى نهاد
زمزمه سر کرد که اى اهل هوش!
حاکم بالله و حکيم سخن
دشمنى امر خدا مى کند!

زلالی در ایيات «کیست فلاطون خم؟ گوش کن / خون شو و پیمانه شو و جوش کن» و «در حرم بزم فلاطونی اش / چشم بتان حلقۀ بیرونی اش»، آشکارا به مشرب اشراق و افلاطونی میرداماد اشاره کرده است. در ایيات پایانی نیز از تلقیب خود به عنوان «حکیم» سخن گفته است.

[۲]. «جلوه بیست و یکم: در صفت اشراق و خوانسار»

«ای گهر افسر اشراق عشق!
هر سربى عشق که برگ تن است
عشق چونوباوۀ جان مى شود
سر که ز عشق، آتش او مرده است
عشق، قارى است همه باخته
عشق ز خون گرمى نور است و نار
گل ز بهارش سپر انداخته
سوزن هر خار که گلدسته بست
فصل تموزش که بهار است و بس
بس که عرق قحط و حرارت کم است

مطلع دیباجۀ اوراق عشق
کاسۀ دریوزۀ مرگ من است
مرد کهن، سخت جوان مى شود
کاسۀ خاکستر افسرده است
بر سر داوى، دل و جان تاخته
شاخچۀ آب و گل خوانسار
غنچۀ هر شاخ، دلی باخته
معنى تيرى است که در دل شکست
روى به سایه ندهد هيچ کس
شرم بتان، راهزن شب‌نم است

باد خزاننش ز خزان لعل پوش
سایه هر برگ خراشیده است
در دیش از آب فرو بسته جوش
در گره رشته، سخن بسته است
نقطه من در خط این هشت و هفت
گاه ولادت چو شد آگاه عشق
ما و دو سه شیر قلاده گسیل
عشق از او بر گهر خویش زد
باقر علم است و رصدبند عشق
من که در این عرصه شمشیربند
چند حسودی که به من دشمن اند

باد به کف گردد و ساق به دوش
دست به خون داشته پاشیده است
عکس شود صورت آینه پوش
چون در ناسفته، دهن بسته است
عشق در آمد ز در و عشق رفت
زاد مرا مادر و آگاه عشق
بر در اشراق گسستیم دل
شد نک و بر جگر خویش زد
شهره به داماد ز پیوند عشق
می کشم از طعن حسودان گزند
زخمی شمشیر زبان من اند^۱

زلالی با اشاره به مفهوم عرفانی «تولد ثانی» در بیت «ما و دو سه شیر قلاده گسیل / بر در اشراق گسستیم دل» به طور همزمان، از مرام قلندرانه خود و نیز پناه بردن به محضر میرداماد سخن گفته است. گویا زلالی در میدان ارادت به میرداماد، تنها نبوده است. او در پایان از طعن و گزند حسودان شکوه کرده است.

[۰۳] «جلوه بیست و دوم: در خطاب»

«ای گهری مرغ سخن آفرین!
منطق طیری همه ارواح را
عرش پیران را پر سیمرغ فکر
سایه کلکت که گل مانی است
جان جهانی، تخم آباد کن
گوهر اگر شمع سراپرده است
از تری رنگ عقیق سخن
هر سخنی را که ز پی خندمش
در پس زانو چو به یغما شوند
بس که سخن سرمه به سر برفشانند
نیم شبی شاهد و دلاله شد
کای ملک نیم شب و نیم روز!
صیغه تصدق کن و داماد شو
باقر داماد که صاحب دل است
بی کسی بکر سخن را چو دید

دل قفس دانه خونابه چین
مطلق خیری همه اشباح را
معنی دامادی مضمون بکر
تاج سر مرغ سلیمانی است
رشته چندین گهر آزاد کن
پیش سخن، آب ورم کرده است
قطره خون، قاق نماید به من
زنگله مهر به پابندمش
گوی زمین و خم دریا شوند
چشم بتان گشت و سیه پوش ماند
در بر اشراق دل لاله شد
پردگی معنی بکرم هنوز
صاحب چندین خلف آباد شو
شاهد غیب آینه محفل است
دم به جوانمردی خود در دمید

۱. همان، صص ۱۸۵-۱۸۶.

خطبه تزویج، شکرریز کرد
کای سخن‌آوازه معنی طراز!
چون سخن‌آلوده دفتر شود
پرده در راز سخن، گفت و گوست
پاسخ ایمایش را ره زدم
کای شکرخوان حلاوت‌گران!
آه که یک نبض سخن‌گیر نیست
گه زخمش بر کف جانان نهند
گاه ز سروش که ز دل تازه رُست
باد تور را شیشه نازک درست

باغ بکارت را گلریز کرد
جادوی بابل‌گرهاروت‌ساز!
سرشکن قند مکرر شود
سایه‌نشین لاله بی‌زنگ و بوست
بوس کتان بر دهن مه زدم
حُسن نمک‌گیر سخن‌پروان!
بر من و بر خویش، سخن برگریست
سیب نبوییده، روان جان دهند
شیشه خاطر شکنندم درست
کآینه ما دل پر خون توست^۱

ژلالی در بیت «باقر داماد که صاحب دل است / شاهد غیب‌آینه محفل است»، به جلوه‌های عرفانی شخصیت میر اشاره دارد. از مجموع این ابیات به دست می‌آید که محضر میرداماد پناهگاه ژلالی بوده است؛ چنان‌که او بی‌واهمه، از کج خلقی اهل روزگار به استاد خویش شکایت می‌کرده است.

[۰۴] «جلوه بیست‌وسوم: در خطاب»

«ای به عروسی‌کده معنوی!
نقش پیرایت، مهر بلند
بلبل‌گلدسته باغت، سخن
حلقه به گوش در بارت، هلال
صبح به بالینم در تاخت دوش
خیز که مژگانت در فیض دوخت
خاستم و خلوت دل یافتم
خلوتی از هر دو جهان گوشه‌ای
سحر برونیم درون‌تاز شد
در دل آن خلوت شق‌القمر
مهر جهان‌سوز که بر تخت بود
از پی ترتیب رقیبان بار
سرخ‌نقابی به رگ ترک‌تاز
شیفته مایه تدبیر خود
تخت‌نشین ریخت چنین نوش قند
در سفر فایده آب و گل
زحمت بسیاری در تاختند

باقر داماد دم عیسوی
اختریان، سوختگان سپند
بال و قفس گشته زبان و دهن
خانه‌فروش سرکویت، خیال
کای سر خواب تو و بالین دوش!
سیل سرشک آمد و بالینت سوخت
جامه به بالای ادب بافتم
همچو دلم گوشه بی‌توشه‌ای
معرکه برهم زن اعجاز شد
هفت قلمرو را فیض نظر
سایه اشراق خرد رخت بود
محرم خاصش به یمین و یسار
زردکلاهی نمک سوز و ساز
عاقل و دیوانه و زنجیر خود
کای به تن‌آسانی جان شهر بند!
نوسفری جان تو و جان دل
تا که یکی شیشه دل ساختند

۱. همان، صص ۱۸۷-۱۸۸.

نصف دلم خوش که دلم شد تمام

نصف دگر ختم سخن والسلام^۱

[۵] «جلوه بیست و چهارم: در خطاب»

«ای سحری گریه‌گر ناله مست!
نشئه خمخانه ختمی پناه
شهر ادراک قیامت پران
نیم شبی کارگه دل طراز
من ز لعاب تنه عنکبوت
پیش و پسّم مطرب و ساق و ساز
تا در میخانه به پهلوشدم
از نظرت خاکم اکسیر شد
هرچه سزاوار نظر می‌شود

قهقهه شیشه بزم الست
سر خم ایمان و ولی اله
شعله اشراق بلند اختران
ساز جهان سوزی محفل نواز
داده به نسّاج خیالات قوت
آستی خرقه به رقص نیاز
مکتبی علم دوزانوشدم
سگّه دل مهر جهانگیر شد
گر همه سنگ است، گهر می‌شود»^۲

[۶] «جلوه بیست و پنجم: در خطاب»

«ای سر و سر حلقه خم‌گشتگان!
مرکز طاعت را ز آب و گلت
قامت و چشمت را در مغز و پوست
باقر علامه علم الهی
در ره بزمّت بطک بسملم
صبحدمی خامه برافراختم
نقطه چو غلطیدن سیماب شد
نقطه به آبای چهارم رسید
پنجّه خورشید شتابی گرفت
زمزمه برخاست ز خلخال ناز
خورد چو بر گوشه گوش این سروش
کوکبه در موکب توفیق ماند
آب خضر گشتم و نشناختم
کارگهی دیدم بی سرسری
دست سرشتن، گره اندوزمشت
نور سرشت تو تجلی نمود
کارگر غیب چو مستم گرفت

زمزمه زمزم لب‌تشنگان
دایره شد قامت و نقطه دلت
قبله نما گشته زابروی دوست
پرتو اشراق دل آگهی
همچو پیاله همه چشم و دلم
نقطه به نه دایره درناختم
دایره، خمیازه گرداب شد
کوکبه بسمل شد و در خون تپید
معرکه پاشید و رکابی گرفت
کای فلکی عشوه! بدین سوی تاز
ماندن افسرده درآمد به جوش
خوانده اقبال به درگاه راند
کارگه گل را در باختم
قالب انگاره آدم‌گری
پای فشردن، گهرافروز پشت
ز آتش خامیم برآورد دود
دست به دست آمد و دستم گرفت

۱. همان، صص ۱۸۸-۱۸۹.

۲. همان، صص ۱۸۹-۱۹۰.

پای به گل داشتگان سرشت
ابر چهل روزۀ غم کَلّه بست
برد چو در کوره‌ام و داد جوش
سوخته‌خاکی که کسش خُم کند
بی نم اشکی نغروشم دمی
از تو برشتند دلم را به خویش

دست بهشت و سر و سامان بهشت
مالش صنعت به گِلَم برد دست
باده در او جوش زد و گفت: نوش
جوش در او مشق تَرَم کند
بی دم خونی نفروشم غمی
نغمۀ خونابه چکیدی به ریش^۱

۲،۲،۲. مثنوی دوم: شعلۀ دیدار

زلالی این مثنوی را بر وزن مثنوی معنوی سروده و ضمن پنجاه «شعله» و ششصد و نود و سه بیت، دربارهٔ برخی مسائل توحیدی، عرفانی و اخلاقی سخن گفته است. نام‌گذاری این مثنوی به پیشنهاد میرداماد بوده است.

مدح میرداماد در مثنوی شعلۀ دیدار از این قرار است:

[۷]. «شعلۀ بیستم: در مدح اشراق و مسکن خود»

«روزی از بستان سرای خوانسار
وه چه خوانسار! آرزوی رنگ‌رنگ
در بهارش هر کَلوخی، بلبل است
بس که خاکش عنبرین و لاله‌روست
در تمّوژش، اعتدال نو بهار
چون نسیمش سوی صحرامی رود
در خزانش، آب و تاب نار و نور
شخص را از رنگ عکسش سوی دشت
در دی‌اش از کار بستن‌های آب
ماهش از رنج فسردن خسته شد
چون یتیمان برهنه، آفتاب
بیستون‌اش سرب‌به‌زانوی هلاک
سایه را، فرهادسازی پیشه‌اش
خاطرَم سوی سفرآهنگ کرد
گشتم از اقبال بخت رهنمون
بردم و پاشیدمش از آستین
مرشد من، پیر من، استاد من
مشرقی عالمۀ اشراق فکر

دامنم، قربانگه صد لاله‌زار
وز رخ و لب، شگر و گل تنگ‌تنگ
با صراحی در نوای غلغل است
سایۀ هر چیز، خضر راه اوست
همچو مهر عاشقان و شرم‌یار
در نفَس آباد عیسی می‌رود
انتقامی می‌کشد از کوه‌طور
دم به دم از باد می‌باید گذشت
می‌شود هم پیشۀ سندان، حباب
کاسۀ پرشیر و شگر بسته شد
لرزد و لرزان گریزد در سحاب
از گرانی تا کمر در ناف خاک
نقش شیرین، ریزه‌چین تیشه‌اش
آرزو را در خُم دل زنگ کرد
لاله‌زار سگۀ داغ درون
در رکاب شهسوار راه دین
عقلی و نقلی به استرشاد من
گوهر داماد معنی‌های بکر

۱. همان، صص ۱۹۰-۱۹۱.

سر خُم کیفیتِ حادی عَشر
گرنه صرفش می‌شدی علم خدا
اوست شیر و عالمان نقش فی‌اند
خضم را با او دم امّید و بیم
در بر او گوش باش و دم مزین
خامه‌اش بر روی معنی ناز کرد
کای گهرپیرای بحر مثنوی!
نام این نامه چه کردی؟ برنگار
پاسخی با سوز دل آمیختم
کز قضا دیدم به چشم نیم‌خواب
او گران خورشید و من سایه‌سبک
کرد ایماکای جهان معنوی!
نامه‌ات را شمع نور و نار کن
این سخن چون نور چشم خامه شد

نازش دین، یعنی استادالبشر
صورت و معنی نمی‌آمد رسا
سرخ‌چشمان سیاه‌گوش وی‌اند
بانگ گوساله‌ست با ساز کلیم
تو کلوخی، بحر را بر هم مزین
چشم دنباله‌کشیده باز کرد
مولوی را آفتاب معنوی
تا شود بتخانهٔ دل پرنگار
همچو بوس شمع بیرون ریختم
موسی در یادِ حاضر جواب
شعله‌اش در رقص «إِلَّا فِتْنْتُكَ»
جان جان داروی جانِ مثنوی
تاج نامش «شعلهٔ دیدار» کن
«شعلهٔ دیدار» نام نامه شد^۱

از این ابیات چند نکتهٔ مهمّ مستفاد می‌شود:

۱. در بیت «مرشد من، پیر من، استاد من / عقلی و نقلی به استرشاد من»، نکات مهمّی نهفته است؛ از جمله:
الف) زلّالی از میرداماد با تعابیر عرفانی و خانقاهی چون «پیر» و «مرشد» یاد می‌کند که با شخصیتِ عقلانی و فلسفی شناخته‌شده از میر فاصله دارد. باری، ما به مدد توصیفات زلّالی، با وجهی جدید و ناب از شخصیتِ میرداماد آشنا می‌شویم که همانا صورتِ معنوی و عرفانی و قلندرانهٔ اوست.
ب) از مصرع دوم این بیت به خوبی مستفاد می‌شود که زلّالی در علوم معقول و منقول از میرداماد بهره برده و باید نام او را به سیاههٔ شاگردان میر بیفزاییم.
۲. زلّالی در بیت «مشرقی علامهٔ اشراق فکر / گوهر داماد معنی‌های بکر»، آشکارا میرداماد را «مشرقی» خطاب کرده و او را از فلاسفهٔ یونان جدا می‌کند؛ خصوصاً که میرداماد نظام معرفتی خود را «حکمتِ یمانی» نام نهاده است. حاجت به تذکار نیست که انتساب به «یمن» نشان از پیوند این منظومهٔ فکری با جهتِ «راست» و افقِ «مشرق» دارد.
۳. مصراع «تاج نامش «شعلهٔ دیدار» کن» و مواضع مشابه دیگر، می‌نمایاند که زلّالی خوانساری عناوین منظومه‌های خود را به‌اشارت میرداماد انتخاب می‌کرده است.

۱. همان، صص ۲۴۲-۲۴۳.

۲،۲،۳. مثنوی سوم: میخانه

«مثنوی میخانه»، نخستین مثنوی از منظومه سبعة سیاره است. زلالی خوانساری این مثنوی را بر وزن «حدیقه»ی سنایی غزنوی، در چهل «قدح» و هشتصد و هفتادونه بیت سروده است. وی در دیباچه این مثنوی در اشاره به الطاف میرداماد نوشته است:

«بعد از گردش‌های قدح‌های این نشئه بر دُرْدکشانِ خرابات انس، طلسم هستی شکسته مباد که هنوز قطره فیضی به گلوی این دریاکشِ حبابِ حوصله، فرونریخته بودند و از داماد مریم‌کده دین نبوی، اشراقِ انفاسِ عیسوی، قسطاسِ عقل بیضوی، باقرِ علوم اولین و آخرین آل مرتضوی، محمدباقر علامه داعی عباس صفوی، به حکیمی بدنام و رسوا نگشته بودم که «زلالی» و «حکیم» به عدد حساب ابجد، مساوی می‌آمد. مدتی «الحکیم» تسبیح می‌کردم تا حکم حکیمی به سلسله مرسله پروری رقم اشراقی درآمد. مغز هوشم را از صدای هزارپای آخوند و ملا بر زخم ناسور مرهم کافور می‌نمود».

از این عبارات دانسته می‌شود که زلالی خوانساری اهل ذکر و ورد بوده و به محاسبات عددی و حروفی اهتمام داشته است؛ چنان‌که به ارزش ابجدی یکسان دو کلمه «زلالی» و «حکیم» - که با عدد ۷۸ برابر است - اشاره کرده و از اشتغال خود به ذکر «الحکیم» سخن گفته است. او در این دیباچه نیز به دریافت لقب «حکیم» از سوی میرداماد مباحث کرده است. همچنین، می‌توان حدس زد که مخالفان او از علماء اهل ظاهر و مخالفان عرفان بوده‌اند. مدح میرداماد در مثنوی میخانه از این قرار است:

[۰.۸] «قدح بیستم: در مدح اشراق»

«چون براین مشک بید لاله فروز	جگر شب درید و زهره روز
شمع در آستین دوزخ بود	تا گریبان شعله در یخ بود
قطره آینه‌ای دگر از میغ	بسته بر میغ مثل جوهر تیغ
غسل در چشمه جگر کردم	زاه خود چون شرر، سفر کردم
پا چوکشتی شکسته بیداد	پی چو دریای خشم رفته زیاد
دیده را جام سرنگون کردم	بحر و بر را محیط خون کردم
چاره بردم به جرعه ساق	نشئه جام فیض را باقی
ساقی جام دل‌نشین عراق	آفتاب سپهر دین، اشراق
باقر علم عالم ارشاد	صد جهان فکر بکر را داماد
خالق از خلقتش پسند گرفت	نمک فطرتش بلند گرفت
گوهرش را چو صلب باب فتاد	ناف آدم به پیچ و تاب فتاد
پیش او آفتاب، خم گذرد	دم زند، جوش صبحدم گذرد
عالم از وی به جذر و مد چه کند؟	جان ز باد است بر جسد چه کند؟
چون کفش، قطره‌ای نثار کند	ابر هر سوشکم فگار کند

سخنش سوخت جان محفل را
قلم او که شمع انجمن است
ورق او که لاله جگری است
نور اشراق راه غربی زد
چهره‌ام بر ستان او فرسود
غنچه لعل خنده‌ناک شکفت
کای حکیم عرض پذیر اله!
تنه‌ات چون لعاب ریز شود
جسم را چون به ناله، خامه کشی
چون دم از کوره جگر گیری
نام این نامه، ساز «میخانه»
به توکل چو تکیه زد پشتم
خامه شد شمع و نامه، پروانه
سرسخن را فرح پی فرحت
هر قدح مستی‌ای، زهوش کشد
باغی از داغ دل، چو نفقه کنند
لاله، داغ تو را ورق کش باد

شکر تند می‌گذد دل را
رگ کبریت احمر سخن است
طلق اکسیر شمس و قری است
خشک مغزی من به چربی زد
کاه بودم که کهربام ربود
صفت دُر سفته، باز چو سفت
جوهر ذات توست بر تو گواه
عنکبوت، آفتاب خیز شود
به خیال از خیال، جامه کشی
بوته مهر را به زر گیری
صوری و معنویش، پیمانه
جام دیده گرفت انگشتم
نام این نشئه زاده، «میخانه»
باده پیمانه هزارویک قدحت
عالمی جام جم به دوش کشد
صد هزاران «حدیقه»، صدقه کنند
گل گلبن تو را عرق کش باد^۱

از این ابیات، نکات زیر به دست می‌آید:

۱. شاعر در بیت «نور اشراق راه غربی زد/ خشک مغزی من به چربی زد»، به زیبایی خود را «غربی» (مقیم در ناحیه ظلمت) معرفی کرده و اشراق روحانی را از ناحیه میرداماد، به منزله خروج از خشک مغزی و غلبه سودا دانسته است.
۲. در مصرع «کای حکیم عرض پذیر اله»، میرداماد زلالی خوانساری را «حکیم» خطاب کرده است؛ چنان‌که زلالی نیز در ابیات دیگر به آن بالیده و در تاریخ ادبیات نیز با شهرت «حکیم زلالی» معروف شده است.
۳. زلالی عنوان این مثنوی را نیز به اشارت و تأیید میرداماد برگزیده است.

[۹]. «قدح بیست و یکم: در مدح اشراق»

«جوش خم، عندلیب اوراق است
سدره المنتهی، ستانه او
از صراطش که مستقیم آمد
از عیون المسایل اش جوشید
افق او مبین هر کتمان

قصه خوان رکاب اشراق است
چرخ، گرد سرای خانه او
شارع محدث و قدیم آمد
چشمه سار هزار و یک خورشید
زیج تقویم شمسی ایمان

۱. همان، صص ۳۹۰-۳۹۱.

ای لب‌ت ماه مهر و عید بلند!
 دهند کاسه صدف را آب
 آستینت مسیح کوچۀ روح
 صد قیامت که تازی و فرس‌اند
 پاره‌ای بردریده‌اند دهان
 که به جسم است یا همین جسم است
 جسم و جان را خیال می‌سازند
 چیست دفع خیال بازی‌شان
 شعبه‌ای را ترانه این نقل است
 ماورایست اعاده معدوم
 اعتقاد و وقوع عقلی کن
 از گذشته سؤال معدوم‌اند
 من چگونه برون فشام دم
 زین همه نیم‌بخت طبع لطیف
 آنچه در سینه‌ام نجوشیده است
 ته خم سینه‌ام ز خوانسار است
 از قضا در فتاده‌ام به وحل
 نفس‌شان، چار چشم و هشت دهن
 جزء لاینفکند باطل را
 از دهن حرکتی که یافته‌اند
 پنجه را آنچه دیده‌اند به مش‌ت
 وصف اینان که قصه مار است
 حرف مار ارچه بی‌شمار بُود

صبح را نبض‌گیر شگرخند
 سخت آب و تاب گوهر ناب
 دامن‌ت بادبان کشتی نوح
 هریکی حلّ مشکلی پرسند
 که به جسم است حشر یا با جان؟
 یا به جایی که نوع هر قسم است؟
 به خیالی خیال می‌بازند
 چاره شُبّه مجازی‌شان؟
 که عقاب و ثواب با عقل است
 وای بر عقل و بر توهم شوم
 عقلی‌ام را یقین نقلی کن
 پیش ارسال حشر معلوم‌اند
 یک نفس در میانه دو عدم؟
 نمک توست ناف‌سوز حریف
 قدح مشرقت ننوشیده است
 کآب گل‌زنگ و بوی گلزار است
 به گروهی گروه‌ساز جُعل
 پندشان، هفت بند گوش سخن
 سختی جان و تنگی دل را
 جانب کاسه، گرم تافته‌اند
 نیست بر حرف عیب جز انگشت
 هر قدر کم، فسانه بسیار است
 قصه بهتر که تار و مار بُود^۱

زلالی خوانساری در این ابیات، به آثار شناخته‌شده میرداماد همچون سدره المنتهی، الصراط‌المستقیم، عیون المسائل، الأفق‌المبین و تقویم‌الإیمان اشاره کرده است. حسب اطلاع ما، کتاب الصراط‌المستقیم در سال ۱۰۰۳، الأفق‌المبین در سال ۱۰۱۲ و تقویم‌الإیمان در سال ۱۰۱۸ تألیف شده‌اند. شاید این سروده مربوط به همین سال‌ها باشد؛ زیرا در آن، از نگاشته‌های متأخر میرداماد همچون الإعضالات (۱۰۲۲ هجری قمری)، الإیفاضات (۱۰۲۵ هجری قمری)، جذوات و مواقیت (حدود ۱۰۲۷ هجری قمری) و القبسات (۱۰۳۴ هجری قمری) سخنی به میان نیامده است. همچنین، زلالی خوانساری در این ابیات، آشنایی خود را با اهمّ مباحث فلسفی و نزاع‌های دیرین اهل معرفت نشان داده است؛ چنان‌که از مسائلی همچون «امکان اعاده معدوم» و «جزء لایتجزّی»

۱. همان، صص ۲۹۲-۲۹۴.

در مباحث مربوط به «معاد جسمانی» نام برده است.

[۱۰] «قدح بیست و دوم: در مدح میرمحمدباقر اشراق»

«ای خیال تو دستگیر دلم!
باقر بحر علم و ارشادی
صد حدیقه برت گم افتاده
جگر ناله را گداخته‌ام
حجّ ثانی که آمدم به درت
زرم از کان به سگهات نازید
چین ابروی سگه برخواندم
بازگشتم به بوته‌خانه خویش
به جگر کاوشی زدم ز سخن
کای جگر از تو ترک‌تاز سخن!
عرق کز جبینت می‌ریزد
زور بازو به کار دل آویز
از جگر برق تیشه افشردم
بازویم، زخم و تیشه، خشم گرفت
«جام گیتی‌نما» به سرگردید
عکس معنی، پیاله من شد
تا خمار سخن عنان داده
بعد از این تا سخن، سخن نشود

پایمزد روان آب و گلیم
فضل را افتخار دامادی
جام جم در پس خم افتاده
تا غمت را خراب ساخته‌ام
کیمیا زد به قلب من نظرت
همچو برگ خزان پیروازید
چون طلای گداخته ماندم
تا گدازی ز مغز معنی بیش
چون غمی داد راه تیشه من
نامه تعزیت، چمن به چمن
آفتاب شهید می‌خیزد
چه چنین سخت کرده‌ای؟ برخیز
زخم کاری به کار دل کردم
بیستون در نظاره، چشم گرفت
ورق آفتاب برگردید
شعله در کار برق آیمن شد
جام گردیده، عکس افتاده
درد نوش زلال من نشود»^۱

مصرع «حجّ ثانی که آمدم به درت» در این ابیات، یکی از نمودهای نگاه عرفانی زلالی به میر است؛ زیرا در نگاه صوفیان، آستان پیر و مرشد، همواره به منزله قبله معنوی است. زلالی در همین بیت، با تعبیر «کیمیا زد به قلب من نظرت»، اشاره می‌کند که مواجید عرفانی او در محضر میرداماد، پُرمایه و جاندار بوده است.

[۱۱] «قدح بیست و سوم: در خواب دیدن اشراق را»

«ای جهانگیر ماه تا ماهی!
مانده از پنجه‌ات، زهی تعظیم
عصمت را ز ابروی الست
گل طبعت که بکرافتاده
بس که با آستانت آمیزد
شبّی از روزنامه مه و سال

صاحب تاج و تخت آگاهی
بر زمین پشت دست، دست کلیم
قطره‌ای را هزار مریم هست
هر نفس عیسی‌ای فروزاده
خاک من خضر در دهن ریزد
مطلع شام هجر و صبح وصال

۱. همان، صص ۲۹۴-۲۹۵.

داغ لاله سهیل صحرا بود
 خواب را در تجازتت گویم
 خواب را دشت دامن دل شد
 سبزه‌ای از نظاره‌گاه دمید
 متکایی ز لاله، آن پشته
 متکایی، سپهر چندین رنگ
 نسر طایر ز سینه برکنده
 نبی‌الله تکیه برده به کار
 چرخ با کهکشان نظر شده بود
 جانم از تن، برش همه آوخ
 دیده را دیده «دور شو» می‌گفت
 داد پروانه وار پروازم
 جسم پالود و جان من شد صاف
 قطره ابر، بی‌صدف واماند
 همه تن جان به راه سینه زدم
 کرد لب را به پرسش شیرین
 من به تاراج بوسه ملکی
 کز تو اشراق شرع پیدا شد
 بانگ الله اکبرت در گوش
 در گریبان من دعا رفتی
 چون جبینت، طلسم سجده شکست
 که به توفیق حج رساد حکیم
 لب ختمی به جوش آمین زد
 پی تعبیر در فکن زین خواب

برگ گل چهره زلیخا بود
 یوسفی حلقه دار هر موم
 کشتی ام موج خون بسمل شد
 که خط گلرخان دکان برچید
 رشک گلزار سینه کشته
 هفت و نه بر شکوه قدرش تنگ
 نازبالش به نور آکنده
 ابر رخت به دوش کوه وقار
 تا گریبان به دیده در شده بود
 صد سلیمان برش چوپای ملخ
 عکس نظاره از نظر می‌رفت
 به «حکیم زلالی» آوازم
 تیغ جوهر نفا کند غلاف
 گرهی بر جبین دریا ماند
 دست در پایه خزینه زدم
 کز قدم، بوسه ملک برچین
 زخم دل در نمک ز خوش نمکی
 خاک پیش از سپهر برپا شد
 سردستار صبح مشرق دوش
 گفت‌ها پهن کردی و گفתי
 خاتم از تکیه‌گاه راست نشست
 به خدایی که کعبه ساخت حریم
 گل اشکم به تاج پروین زد
 به قلم از هلال شست رکاب^۱

شاعر در بیت «داد پروانه وار پروازم/ به «حکیم زلالی» آوازم» به اعطای لقب «حکیم» از سوی میرداماد اشاره دارد؛ اگرچه این بار مخاطبه در رؤیا رخ داده است.

۲،۲،۴. مثنوی چهارم: ذره و خورشید

زلالی خوانساری مثنوی «ذره و خورشید» را بر وزن «سبحة الأبرار» جامی، در چهارصد و شش بیت سروده است. وی در این مثنوی، عشق رمزگونه ذره و خورشید را در قالب مناظره‌ای به نظم کشیده است.

مدح میرداماد در مثنوی ذره و خورشید از این قرار است:

۱. همان، صص ۲۹۵-۲۹۶.

[۱۰۲] «در مدح میرداماد»

«دهرم و ذره‌ام و خورشیدم
جوهر عقلم و در آب و گلم
مهر گرداند اگر مه اوراق
نوع‌روسان سخن را داماد
موج دین، باقر دریای علوم
بخیه دیده بر او دوخته‌ام
چون به افلاک و زمین درنگرد
عالم قدرش چون خال کشاند
حکما نقش پیاش را جُستند
از دمش، عیسی هر اُمیدم
دامنم پرده نقش راز است
هر عمل را که ضرورت دارم

عشقم و سلسله جاویدم
باده عشقم و در جام دلم
بینم و خواتم کاشراق! اشراق!
معنوی را نمک حُسن آباد
از دلش مهر علی شد مفهوم
نقش جان و دل خود سوخته‌ام
میلی و دیده کوری شمرد
در میان ماضی و مستقبل ماند
گیتی و جام سکندر بستند
در حکیمی، عَلم خورشیدم
آستین، لعبت و لعبت‌باز است
در میان کیسه صورت دارم^۱

شاعر در مصرع «از دلش مهر علی شد مفهوم»، به پیرنگ شیعیانه اندیشه و شخصیت میرداماد اشاره کرده؛ خصیصه‌ای که در عصر صفوی از اهمیتی فراوان برخوردار بوده است.

[۱۰۳] «در مدح اشراق»

«ای سخن، دست‌کش خامه تو!
نه فلک، ارزن مرغ قلمت
قوت نامیه، نال کلکت
با سپندت، دل هر شعله، سماع
گوش کن تربیتم را ز فلک
سرو سامان، پس زانوی خیال
به چه سان ز اهل جهان می‌گذرم
خامه‌ام بر ورق نرم و درشت
ورق شیفته چون صفحه پشم
رقم این سوی همان خانه نشین
خامه‌ام پای کلاغ آن هم لنگ
تیرپ کرده باتاج دواست
تا شود عبرت هر بیمده‌گو
خطم از پی چو پی مور ضعیف
خطم از لاحق شاب خططان

آب حیوان، شکن نامه تو
هفت خط، نقطه سهو رقت
گوهر ناطقه، عهد سلکت
با کمندت، سر هر فتنه، وداع
لذت بی‌نکی‌های نمک
نظم بکرآوری و فکر محال
روز و شب چین جبین می‌شمرم
دُم ماهی و کف بی‌انگشت
پرزّه آشفته‌تر از سبلیت خشم
که از آن روی چکیده به زمین
گُند و گیرنده چو منقار کلنگ
گُشته در چشم قلم، شمع حیاست
گوش کاغذ بُرم و بینی او
تنگی قافیه را جای ردیف
ریشخندم رقم چرب خطان

۱. همان، ص ۳۴۴.

خط چنان و رقم خامه چنین
آن‌که کلکش همه در خون گذرد

تربیت آن و پریشانی این
بر سخن، حال سخن چون گذرد؟^۱

[۱۴] «در مدح اشراق و سبب نظم کتاب»

«ای به دامادی معنی مشهور!
سحر از خاک ره درگاهت
چشم بیدار به کارم آمد
به بسی شب که شکست آوردم
شیر او بود و شکر من بودم
ذره‌ای سوی من آمد نگران
مهرش گرد سرم می‌گردید
جوهر تیغ شد و تند نشست
کافت باغ و بهارم شده‌ای
جسته خورشید به ویرانه تو
گفتمش کاه! غلط کرده‌ستی
ذره دریافت که صبح است نه مهر
آفتاب از عقب صبح دمید
که به ویرانه تو ذره چه داشت
چو ز هر غرغه شدم گلریزان
غنچه‌ام تنگ بر آن شگرزد
که ز تو ذره، خیالی می‌پخت
ذره و مهر غلط‌پی گشتند
کاین جواهر که تو را دربارند
از گرمی که به شهرت عَلم است
بود چون یَزَلْعُ خورشید، مُطاع
صفحه را مِسْطَر اَقید زدم
برد رنگ از گل مدحت، چهرم

نوعروس سخنت، عشوه حور
گردپس کوچه خلوتگاهت
دم صبحی به شکارم آمد
تا چنین روز به دست آوردم
دست او داد و کمر من بودم
چون شرار دم خونین جگران
فتنه بام و درم می‌گردید
رنگ بر چهره خورشید شکست
سبزه‌وش همدم و یارم شده‌ای
پی‌سپر آمده تا خانه تو
کیست ساقیت؟ که خوش سرمستی
مانده چون کاه به دیوارش چهر
بر سرم با سپر و تیغ رسید
عَلم مهر که بر می‌افراشت؟
هست از رشته من آویزان
شاه‌بیتی ز تبسم سر زد
خامی غم به ملالی می‌پخت
خامه‌ام را شکر و فی گشتند
هر یکی زاده نور و نازند
قصه ذره و خورشید کم است
ذره‌سان فکر در آمد به سماع
رقم از ذره و خورشید زدم
ذره شد جوهر تیغ مهم»^۲

[۱۵] «در بیان مدح اشراق و ابکاء ذره و خورشید»

«ای که بویت به دماغ غم خورد!
تا فی‌ات شگرآباد نشد

غوطه در حوصله آدم خورد
سخن نوحط داماد نشد

۱. همان، صص ۳۴۵-۳۴۶.

۲. همان، صص ۳۴۸-۳۴۹.

هر سخن را که چکانی ز لسان
شعی و هر نَفَسِ پروانه است
ذره و مهر که آمد به وجود
غالب ظنّ من آن شد که به فرض
خاک صفرایی بی سودا بود
آب در رود، غم ناله نداشت
بود در عقدۀ تزویج و مزاج
زلف شب، چاشنی تاب نداشت
عینک جام نمی گشت حباب
دم وحدت چو ز کثرت سرزد
گهر بی صدف انگيخته شد
نظر ذات در او جوش افکند
از ته جوش بخاری برخاست
جرمی از هیئت این نه واماند
شعله ای چند شد و برجوشید
دُرد آن گوهر شد صاف زمین
آسمان نه در بتخانه گشاد
بیخودی کرد و گریبان زد چاک
از لگدکوب چو آبستن شد
بر سر پا شد و ناچیزی زاد
غنچه شد در پس شاخ زانو
این همه گفتهٔ مشکل که گذشت
بر من، خوانده و ناخوانده یکی ست
نه وجود و نه عدم می دانم
نه غم رَدَم و نه شغل قبول
من قلم راندهٔ اُمّی زادم
آنچه گفتند: بگو! می گویم

می رود در رگ و پی چون بَلَسان
یک سؤالم چو دلت پیمانه است
علّت غایی این هر دو چه بود؟
پیش تر از غرض جوهر و عرض
وز ترنج گُروی یکتا بود
باد، دستی به گل و لاله نداشت
خاصیت ها به طبایع محتاج
دیدۀ روز، شکر خواب نداشت
تا که خواند رقم اشک کباب
بازی از پردۀ دل بر در زد
بیضه ای از عدم آویخته شد
آب شد آن گهر موج پسند
نه تحرّک کن دوری آراست
در چهارم کرۀ صفر مانند
نام او گشت به شید و خورشید
چین دریا، رقم هفت جبین
خاک مست آمد و بر خاک افتاد
راه پیدا شد و گام چالاک
شکش پیشرو دامن شد
نام او در خور او ذره نهاد
تا نویسنده برات غم او
کاروان نَفَسِ دل که گذشت
معنی رفته و آینده یکی ست
نه حدوث و نه قِدم می دانم
علت غایی حشو و معلول
لوح محفوظ بُود استادم
خامه را نقش به خون می شویم^۱

شاعر در این مدح، «لوح محفوظ» را استاد خود خوانده و گویی میرداماد را واسطهٔ افاضهٔ معانی از سروش غیبی می داند.

۱. همان، صص ۳۴۹-۳۵۱.

۲،۲،۵. مثنوی پنجم: آذر و سمندر

زلالی خوانساری مثنوی «آذر و سمندر» را بر وزن «لیلی و مجنون» نظامی، سروده است. این مثنوی نیز همچون «ذره و خورشید»، ساختاری مناظره‌گونه دربارهٔ عشق رمزی آذر و سمندر دارد و شامل پانصدوشش بیت است.

مدح میرداماد در مثنوی آذر و سمندر از این قرار است:

[۱۶]. «در مدح میرداماد»

«از آتش نشتر آب میگون	لیلی شده، خاک و باد، مجنون
نورِ گل و نارِ لاله‌ام کرد	خون در جگر پیاله‌ام کرد
گلدسته باغ عشق اشراق	داماد عروس دین آفاق
مژگانش ز کهکشان در این راه	نقی است بریده تابه درگاه
از مت خامه‌اش به هر باب	شد مهره گردن گهر، آب
از عکسش گشت مهر بر دست	چون جام می‌ای که پُر کند مست
چون مست نظر شدم فرو ریخت	شور شکر و نمک در او ریخت
کای دور به خون دل رسانده!	از بزم وصال دور مانده
چونی ز خار وصل؟ چونی؟	هرچند که کاسه سرنگونی
مستان که بر آن نگون حصارند	می از نفس تو می‌فشازند
مشاطه لعل هر که باشد	رنگ از جگر تو می‌تراشد
آینه هر که بست زنگار	خاکستر تو برزد در کار
چون بی‌نگان ز غم گریزند	نام تو برزد و اشک ریزند
پیش مرغت که بیضه بنهاد	یک دانه شد آفتاب و افتاد
این دانه بیضه دزد بگذار	منقار مژه از او در افشار
گفتم مهری که نور باشد	همسایه سایه تو باشد
ماهی که به باغ، رنگرز شد	کالاش ز خامه تو گز شد
تیری که رقم به خون نشاندش	از پویه، قلم چنین بماندش
شوخی که ترانه شد زیادهش	قانون نی تو توبه دادش
جلادوشی که بست شمشیر	خواند از توبه خاک خویش تکبیر
زاهدروشی که طیلسان بست	دست تو میانش بر میان بست
هندوملیکی که پادشاه است	بی یک مدد تو، نیم داه است
مُردم، نظری به کار من کن	در کار قیامت سخن کن» ^۱

زلالی خوانساری در این ابیات، آشکارا از مقام «دستگیری» مرشد خود و قدرت تصرف او سخن گفته است. چنین صراحتی دربارهٔ مقام معنوی میرداماد، تنها در ابیات زلالی خوانساری به چشم می‌خورد.

۱. همان، صص ۳۷۸-۳۷۹.

[۱۷] «در مدح میر و تعریف خوانسار»

«از لَدَّت معنی گلوسوز!
 هنگامه شعله‌ناک عالم
 آب و گل من که ناگوار است
 در جیب بهار او سحرگاه
 تابستانش چو رو نماید
 ریزد ز شامه صبا، مشک
 زین بیش به وصفش اردنگ است
 کمتر ز خزاننش می‌زم جوش
 آتش ز دی‌اش فسرده باشد
 کوهش که زهر صدا خموش است
 نقش شیرین که اختراع است
 قوس و قزحی که نور و نار است
 قومی در وی گرسنه و عور
 انواع سخن به گوش‌شان باد
 در بزم طرب چو می‌نشینند
 خاک قدمت شوم که زشتم

اشراق عموم عالم‌افروز
 شهنامه آب و خاک آدم
 از خاک درشت خوانسار است
 سنبل روید ز سبزی آه
 صبح از ته او نفس گشاید
 شبم نشود به روی گل، خشک
 در سال دگر، شکسته‌رنگ است
 زیرا که ز هوش می‌رود هوش
 سنجاب به دوش مرده باشد
 واگویِ تَرَنَم سرروش است
 با ناله تیشه در سماع است
 دروازه غیب آن دیار است
 غارت‌زده ترانه صورت
 چون حکم خدای این چنین باد
 مشاطه عیب خود گزینند
 تا غازه کند رخ بهشتم»

[۱۸] «خطاب به اشراق»

«ای غایب حاضر کماهی!
 شبخیز به روز خود نشسته
 دود دل من برون ز حد است
 در آدمِ گِل‌سرشته خاک
 بر من که نوشته‌ای، چه خوانند؟
 چون جوهر تیغ پیش برپیچ
 در حشر تلافی دُم و سُم
 برجسته نفخه‌های صورتند
 با هم همه پیچ و تاب جاوید
 بوزینه کینه‌آزمایند
 بر سر شدنم ز دست افلاک
 وصلت به فراق می‌دهم عرض
 خواهی اگر از نشانه، پیغام

اشراق معارف الهی
 سرتا به قدم، دل شکسته
 چون زلف بتان، شکسته مدّ است
 معنی حکیم چیست ای پاک؟
 آنان که اسیر جسم و جانند
 بادی و بروقی و دگر هیچ
 رخسار دجّال دیومردم
 از صوری و معنوی نفورند
 سگ گربه نمود و گربه سگ دید
 در گوش سخن، هزار پایند
 چون موج رمیده می‌رود خاک
 خوابی ز خیال می‌کنم قرض
 گویم ز شمار بوسه گام

هر دم که غم تو خون فشارد ریزم که چه مایه مشک دارد
زین بیش نفّس برون نریزم چون بنشینم به خون نخیزم^۱

خطاب میرداماد به «ای غایب حاضر کماهی» در این ابیات بسیار جالب است. غیبت در عین حضور، یکی از مراتب بالای تشبّه به پروردگار است؛ پروردگاری که در عین حضور معنوی، از دیده ظاهر غایب است. ژلالی همچنین، در ابیات «در آدمِ گل سرشته خاک / معنی حکیم چیست ای پاک؟ / بر من که نوشته‌ای، چه خوانند؟ / آنان که اسیر جسم و جانند»، دوباره به اعطای لقب «حکیم» از جانب میرداماد اشاره کرده است.

[۱۹]. «خطاب به اشراق»

«ای برگ شکفتگی گلزار!
با قدّ خمیده در مسالک
اشراق را نظاره بستی
دوشینه من و سکندر از درد
می‌نالیدیم هر دو مشتاق
هر قطره چو از لب فرو ریخت
دیری است که ناله‌ای ز دل جست
معلوم نشد که حال چون شد
بعد جسمی که قطع جان کرد
من مانده‌ام و تنی شکن‌گیر
پیچیده‌تنی چو کهنه طومار
در پوست ز مغز می‌نماید
مویی به نهال شعله پیوند
سر رشته نال و خامه غیب
قفل و سوسواس چارخانه
خواهد جسمی به جان رساند
تا خاک درت چه آورد پیش
او چون سر زلف را دهد تاب
این چون ز غبار خویش ریزد
با هر دو خیال‌بازی ای هست
دل را به نسیم، گفت و گویی است
شمعی که بهار از او نگار است
کای تیغ شکفتن گلستان!

در ریختگی، بهار بیدار
سرحلقه حلقه ملایک
مشّایی را قدم شکستی
با گریه سرخ و چهره زرد
او ز آب حیات و من ز اشراق
خضرش بر بود و در سبو ریخت
برکنگر خلوت تو بنشست
در برکشی‌اش مگر که خون شد
قرب جانی صلابه آورد
محراب هزار و چار تکبیر
تاریخی رخنه‌های دیوار
آن دود کز استخوان برآید
صد قطره خون به هر گره بند
پیراهن عنکبوتی عیب
تقریب شکستن بهانه
بر خاک درت روان فشاند
با این تن و آبروی تشویش
موجی است که می‌برد می‌ناب
کان نمکی به ریش ریزد
تا پایه وصل چون دهد دست؟
فانوس خیال آرزویی است
پروانه چین شکوفه زار است
زخم، معشوق مرغ داستان

۱. همان، صص ۳۸۰-۳۸۱.

مَشَاطَةُ لَالِهـ زار دلکش
 این نامه مثل برگ گلنار
 از خوی دل سخن برشته
 بر صفحه او که هست خوناب
 کای بحر سحاب فیض اشراق!
 گلزار سحاب صبح خیزان
 نال قلم تو، نبض دریاست
 در چشم غزاله، می، نگارد
 از ناخن فی، شکر برآرد
 هرگز نفسی نزد به یادم
 گویا به منش قدح، بجل نیست
 یا آن که در این بهار اُمید
 ای عشق به نشئه تو مشتاق!
 در پرده تو، نگار عشق است
 گویند که عشق، آشنایی ست
 دیدم عشق و ز جای جستم
 آن کس که نه عشق پیر او شد
 از ابر سخن که گرد عشق است
 ریزم دو سه قطره ای به دفتر
 آتش بازی است پیشه من

مرگ شمع و حیات آتش
 پیراهن یوسف است، بردار
 آهسته که می چکد نوشته
 زلف سطرش چنین زده تاب
 جفت الهام این کهن طاق
 کان نمک سرشک ریزان
 در گریه و خنده همچو میناست
 در شاخ بریده، نافه دارد
 وز تلخی می خبر ندارد
 روح اللّهی تنیده بادم
 وقت تری دماغ دل نیست
 شادی مرگم نمی توان دید
 من اشراق، تو هستی اشراق
 یک عشوه نیم کار عشق است
 نه نه که اراده خدایی ست
 جان خواستم و به دل نشستم
 تسبیح صنم، خمیر او شد
 خونابه گشای درد عشق است
 از قصّه آذر و سمندر
 در گریه و خنده، شیشه من^۱

زلالی خوانساری در این ابیات، با مضامین مختلف به زهد و تهجد میرداماد اشاره کرده است؛ خصوصاً اگر مراد او از مصرع «باقّد خمیده در مسالک»، معنی حقیقی آن باشد. او سپس، با گلایه از زندان تن، خلاصی از تنگنای جسم را آرزو کرده است. احتمالاً زلالی در بیان این معانی تحت تأثیر میرداماد بوده است؛ زیرا رهایی از دام محسوسات و عوارض بدن هیولانی، از آموزه های مهم معرفتی در فلسفه میرداماد است.^۲ ناگفته نماند که شاعر در بیت «ای عشق به نشئه تو مشتاق / من اشراقی، تو هستی اشراق»، اوج ارادت و انتساب به میر را به نمایش گذاشته است.

۲،۲،۶. مثنوی ششم: سلیمان نامه

زلالی خوانساری این مثنوی را بر وزن شاهنامه ی فردوسی و «اسکندرنامه» ی نظامی سروده است. این مثنوی از حیث غنای ادبی، بر تمام مثنوی های پیشین رجحان دارد؛ زیرا داستان جذاب تر و کامل تری داشته و شاعر در آن، توانایی خود را در سرودن انواع ادبی غنایی و حماسی در سبک

۱. همان، صص ۳۸۱-۳۸۴.

۲. نمونه را نگر: الصراط المستقیم، صص ۹-۱۲؛ جذوات و مواقیت، صص ۸۴-۸۵.

هندی به نمایش گذاشته است.

مدح میرداماد در مثنوی سلیمان‌نامه از این قرار است:

[۲۰]. «در مدح اشراق»

«شبی سینه خویش دیدم به خواب خیالی ز اشراق انگيخته چو اشراق معنی، دو رویه برش به مدحش سپند نقط سوخته ز گرمی، شرار رقم می‌جهد رسیدن به درد سخن حق اوست نگاهش از آتم پسندیده است غبارم ز تازی و فرسی فشانند قلم شد علم همچو سرو بهشت می‌اش از ته جرعه نوشیده‌ام بیا ساقی آن آب آتش نهاد! به من ده کزین پیش تا بم نماند	دریده‌تر از شعله آفتاب چو دیوان سینا ز هم ریخته ز «شَقُّ الْقَمَر»، کوچه‌ها تا درش قلم شمع گشته، برافروخته تبی هست، نبض قلم می‌جهد چو عاشق به آمیزش خوی دوست که در خاک ره، کیمیا دیده است ز خاکم به بالای کرسی نشاند حکیم رقم کرد و یزلغ نوشت که بانه خم فتنه جوشیده‌ام که چون برق در خرمن من فتاد تهی شد قدح، آفتابم نماند»

شاعر در بیت «قلم شد علم همچو سرو بهشت / حکیم رقم کرد و یزلغ نوشت»، دوباره به دریافت لقب «حکیم» از سوی میرداماد اشاره کرده است.

[۲۱]. «در صفت خوانسار و خطاب به اشراق»

«در این منقل آتشین دایره علم زد دو خورشید آفاق‌گیر یکی شهرت من که بی‌شب بُود دو باغ ارم نقد و نسیه شکفت یکی خوانسار گل و لاله کشت چه خوانسار! خال رخ لاله‌زار ز عکس گل و سبزه طُرف باغ به کوهش که شد سایه فرهادوار خروشد چو آبش ز بالا به زیر حبابش ز جوش جرس غلغله تم ز استخوان، کیسه‌ای پرنی است ولی ناله‌ای از غم عشق نیست هوایی که بی عشق در گلشن است	که انجم، زغال است و خور، نایره یکی از زمین، یک ز چرخ اثیر دوم خور کزین رشک در تب بُود یک از پرده بیرون، یکی در نهفت یکی گوشه‌گیر خجالت، بهشت سراسر رو کوچه باغش، بهار کلاغش به طاووس گیرد کلاغ همه نقش شیرین نشیند غبار چو شیر سفید است و فریاد شیر به طفل صبا دوخته زنگله که از عشق، آهنگ‌ها در وی است دم نغمه‌ای بی دم عشق نیست اگر آب خضر است، مرگ من است

۱. کلیات زلالی خوانساری، صص ۴۱۳-۴۱۴.

نفس بی دم عشق از دل مکش
ز چیدن، گل آن نوع بسمل شود
تموزش چومهرپدر معتدل
فلک را سرپا نظر کرده است
وجودم چو شد قابل کیمیا
ز اشراق دین سایه بر من فتاد
سخن، زاده هندوی داغ او
ز خاکی که دادم به طوفان باد
همه سنگ بر شیشه ام می خورد
در این تیره سنگم، عقیق یم
به اشکم، پیاله، کمین آورد
بیا ساقی آن قبله زردهشت!
به من ده که پازند زند غم
منم از دل و دیده خود مدام
دم عشق بوی خدا می دهد
بیا ساقی آن می که بخشد توان
به من ده که داوود شد ساز عشق

فرو رفته را پای از گل مکش
که دامان و کف، دست قاتل شود
ملایم تر از گرمی دل به دل
چو من داغ زاری برآورده است
فروزنده کوره سیمیا
فروغ تجلی در آئین فتاد
شرار معانی، گل باغ او
در آبش، سواد و در آتش، نژاد
به لخت جگر، تیشه ام می خورد
ز مژگان کنم جای مژگان زدن
به روی می تلخ، چین آورد
گدازنده این نگون کاسه پشت
چو آه اسیران، کمند غم
به یک دست تیغ و به یک دست جام
شراب «أنا الحق» رسا می دهد
نگین سلیمان شت در خون آن
سرنامه، فهرست آغاز عشق^۱

شاعر در بیت «وجودم چو شد قابل کیمیا/ فروزنده کوره سیمیا» علاوه بر تصریح به شرط استعداد در حصول کمالات عرفانی، اشاره ای خفی به تسلط میرداماد بر علوم غریبه نیز داشته است.

۲،۲،۷. مثنوی هفتم: محمود و ایاز

این مثنوی یکی از شاهکارهای تاریخ سبک هندی است که زلالی خوانساری عمده شهرت ادبی خود را مدیون آن است. اساس این داستان منظوم شش هزار و هفتصد و شصت و دو بیت، بر عشق مذکری استوار است که نخستین نشانه های آن در منابع ادبی، مجملأً به اشاره فرخی سیستانی در بیتی از قصایدش^۲ و مفصلاً به کتاب چهارمقاله عروضی سمرقندی^۳ باز می گردد. این داستان جنسی نازل، بسیار زودتر از شهرت ادبی اش، بار عرفانی گرفته و در متون صوفیه - خصوصاً از میانه های سده ششم هجری قمری - تطهیر شده است.^۴ باری، در روایت زلالی از داستان محمود و

۱. همان، صص ۴۱۵-۴۱۷.

۲. نگر: دیوان فرخی سیستانی، ص ۱۶۲.

۳. نگر: چهارمقاله، ص ۵۵.

۴. البته، در کتب تاریخی نیز اشاراتی به این داستان دیده می شود. نمونه را نگر: تاریخ بیہقی، ص ۹۴؛ ص ۲۳۲؛

ص ۳۴۲؛ ص ۵۲۷.

۵. نگر: «عشق محمود به ایاز و سیر تاریخی و عرفانی این داستان از آغاز تاکنون»، صص ۸۱-۸۸.

ایاز، نشانه‌ای از عشق زمینی وجود ندارد. محمود و ایاز همدلانی هستند که چون شمس و مولانا زبان دل یکدیگر را درک می‌کنند.

زلالی به پیروی از حکایت لیلی و مجنون، داستان را با مرگ افسانه‌ای ایاز بر سر تربت محمود به پایان برده است. همچنین، در اثنای این روایت، مجالس دهگانه‌ای میان ایاز و حکماء ترتیب داده است و چپستی ده مفهوم مهم عرفانی و فلسفی را بررسی کرده است. این مفاهیم عبارت‌اند از: عشق، حُسن، درد، دِل، غم، عرفان، هجر، وصل، زندگی و مرگ. وی در پایان هر مجلس، نظر خود را نیز بیان کرده است. او درباره مفهوم مرگ، آشکارا به مضمون عرفانی «موت ارادی» اشاره کرده است. پیش‌تر گذشت که میرداماد نیز موت ارادی و خلع بدن را از شروط نیل به مقام حکمت می‌داند و هموست که زلالی را با عنوان «حکیم» خوانده است. شاید زلالی در شرح مفاهیم دیگر نیز از میرداماد تأثیر پذیرفته باشد. به هر روی، اظهار نظر قطعی در این باره حاجتمند بررسی تفصیلی و تطبیقی است. زلالی خوانساری در دیباچه مثنوی محمود و ایاز آورده است:

«از افشردۀ هرنامه که سرخُم این هفت کاسۀ سزنگون گردش، خون دل پرداز است... یک جام مدح و پنج سبوی خطاب در مبارک بادی داماد شریعت سیر، استادالبشر، العقل الحادی عشر، میرمحمدباقر اشراقِ کیمیانظر»^۱.

مدح میرداماد در مثنوی محمود و ایاز چنین است:

[۲۲]. «در مدح اشراق»

در آن مدّت که بودم آب حیوان	زال بادۀ ناخورده تاوان
گل سرشاخۀ دست و پیاله	به دل چسبیده‌تر از داغ لاله
به مرغان بر سر مشق ترمّ	به غنچه در پس درِ تبسم
درون خانه تا بیرون خانه	سماع بام و رقص آستانه
کمان در قبضۀ اندیشه، پرکش	به صید جسته، خالی کرده ترکش
دماغ فکر و ناف مدّعاسوز	به شبگیر معانی، آشنا روز
شبی گردیدمی در کلبه بی‌خواب	چو گرد چشم ماتم دیده، خوناب
چه کلبه! تنگنایی از دل ریش	به وسعت نیمی از بوسه‌گه نیش
سراسر نقش کنج دیده پر آب	حبابی بر سر دریای خوناب
تنم با خانه بر دوشی نشسته	شرر بر دوش شعله بار بسته
شرر آن کلبه بود و شعله، جسم	که در ظرفش نمی‌گنجید اسم
شکست شیشه دل، رهگذارش	خط نورسته خوبان، غبارش
به هر کنجش که خون می‌شد دل مور	به خود می‌خورد غوطه، نیش زنبور
عروس شمع، زلفی تاب می‌داد	به روغن، تیغ شعله آب می‌داد
بر او هر سو خیالی پرده بسته	سخن چون عرش بر کرسی نشسته
درون خرقه بودم بحر خاموش	گهر می‌گفت در گوشم که می‌جوش

۱. کلیات زلالی خوانساری، صص ۴۵۳-۴۵۴.

ز دریا جوش مستی می‌نشاندم
مخاطب کرده بودم سایهٔ خویش
فرو بردم ز نیسان، جوش خود را
بکندی او که بودی آهنین چنگ
به زانو هر دو دستم در کمر شد
کشیده وقت طوفان و گه جوش
تنیده عنکبوت دیده‌ام تار
چو دیدم مشتی آتش پاره بودند
نبردم فکر را دیگر علم پیش
چنان در دل ز گردون دم کشیدم
به بحر خون دل، زورق دواندم
که تا بردم به نوح عیسوی دم
خرد جفتی به زیر این نگون طاق
به تخمیرش «یدالله» چون فرو شد
بُود دریا و طوفان پیشکارش
برش تا بحر شوریده درآید
به کویش، آفتاب گرم بازلر
درش را نیست انجم گشته جاسوس
چه نوح! آینه مه تا به ماهی
از او آوازه‌ای در گوش من بود
چو قطره، سوی او جولان گرفتم
به سُده بوسی‌اش چون یافتم راه
درون رفتیم تا خلوت‌گه خاص
اشارت شد به من کای شور! بنشین
نشستم چون قیامت در برابر
به گوشش عقد گوهر می‌کشیدم
چنین گلبرگ را مرغ چمن کرد
که ای دریا! چرا چون دُر خموشی؟
شهنشاه شکرریزان دهری
زند چون سوز نظمت در جگر، جوش
گذشته مدتی کز چشم و لب‌ها
نمی‌سوزد چراغ پاسبانی
به سوز جاودان، دل‌ها گرو کن
به هر سرکوچه، آتش خانه‌ای ساز

سخن را چون کف از لب می‌فشاندم
بر او بر می‌فشاندم مایهٔ خویش
صدف کردم به گوهر، گوش خود را
سخن از سینه‌ام، چون آتش از سنگ
سرزبانو، حوالت‌گاه سر شد
دو ماهی، چار دریا را در آغوش
به زنبوران سرخ چرخ خون‌خوار
که در چاره‌گری بیچاره بودند
فکندم کشتی‌ای در لُجّهٔ خویش
که این نُه‌شَقّه را درهم دریدم
به طوفان، مستی رونق فشاندم
شهید عشق را و کشتهٔ غم
محمد باقر داماد اشراق
نم فیض آنچه بُد در کار او شد
سخن چون موج غلطان در کنارش
به دندان، گوهر زنجیر خایید
گدایان را طلای دست افشار
که لب‌ها غنچه مانده در زمین بوس
رصدبند سطرلاب «کماهی»
به سینه، گردباد هوش من بود
ره دریای بی‌پایان گرفتم
شدم آسایش آغوش درگاه
من و خجلت به هم دریا و غواص
تویی طوفان آتش، دور بنشین
فکندم ز آستین، دیوان محشر
چو باد صبح برگل می‌وزیدم
سخن بر تنگ شگر، تاختن کرد
نه آخر در سخن گوهر فروشی؟
اگرچه شوربخت و تلخ‌بهری
کشد شعله سر از گوش و کند گوش
ز آه و ناله در تاریک شب‌ها
نمی‌نالد درای کاروانی
بهار داغ‌های کهنه، نوکن
ز محمود و ایاز افسانه‌ای ساز

چو بر گوشم دمید این آتشین دم گل باغم به دوزخ ریخت شب‌نم
جگرپاره به آتش خانه بردم به تحفه، دامنی پروانه بردم
نماند تابه فکر سست شب‌دیز رگم شد تازیانه سوی مهمیز
قلم را هی زدم چون لاغرایرش به دوده در فرو شد نیش آتش
به نوعی از بلندی برگزدم که از جای سخن هم در گذشتم
ز محمود و ایاز آغاز کردم جهان را پر نیاز و ناز کردم^۱

این شعر معروف‌ترین - و احتمالاً زیباترین - سروده زلالی در مدح میرداماد است؛ خصوصاً این ابیات: «خرد جفتی به زیر این نگون طاق / محمدباقر داماد اشراق / به تخمیرش یدالله چون فرو شد / نم فیض آنچه بُد در کار او شد». نصرآبادی پس از ذکر بیت اخیر آورده است:

«شخصی به او (زلالی) گفت: که چرا مدح شیخ بهاء الدین محمد نمی‌کنی؟ قطعه‌ای در مدح شیخ گفته، به خدمت شیخ برد. چون بیت بلند رو نداده بود، شیخ می‌فرمایند که: نم فیض آنچه بُد در کار «او» شد!»^۲.

همچنین، از مصرع «درون رفتیم تا خلوتگه خاص» بر می‌آید که زلالی به خلوتگاه میرداماد راه داشته و از شاگردان اختصاصی او در عرفان بوده است.

[۲۳] «در خطاب اشراق»

«طلوع عطسه بهر نشئه تاک نمی‌گنجید در مغز کف خاک
فساد کشرقی می‌خواست وحدت صفت را ز اختلاف جهل و حکمت
که ابر مغفرت در بارش آمد گنه را پاکی آرایش آمد
به هر آب و گلی کیفیتی هست که هشیاری ز مستی می‌برد دست
درستی گرزمن قانون کند ساز گشاید از سرشتم پرده راز
دماند غنچه هر آب و گلی را رخ دلدار و چشم بیدلی را»^۳

[۲۴] مرتبه سوم در خواب دیدن، شیخ نظامی را و معجون از دست او خوردن

و ختم به مدح میر محمدباقر داماد - علیه الرحمة - نمودن

«مکن طفلی، به موی غرقه در شیر که این صبح اجل باشد گلوگیر
قد از پیری شود دروازه مرگ که در شهر افکند آوازه مرگ
نه قامت گشته باگوژی هم‌آغوش گرفته توشه افسوس بر دوش؟
همه دی، نوبه‌اری دارد از پی چه کارم؟ چون بهارش نیست این دی
سحرگهی جگر، پرکاله‌ریزان شدم خونی بهار صبح خیزان

۱. همان، صص ۴۹۴-۴۹۷.

۲. تذکره نصرآبادی، ص ۲۳۰.

۳. کلیات زلالی خوانساری، صص ۴۹۴-۴۹۷.

زمستانی که آتش، خام می‌کرد
تن آتش به هر خار درشتی
به گرمی، شعله، ناسازی همی‌کرد
چو آتش خویش را از جا برانگیخت
بهین استاد آتش کارِ تردست
برآورده سراپا در نظاره
مشبک قلعه‌ای از آهن ناب
به انگشت، آتش گلرنگ در جوش
گرفته در بدخشان زنگی‌بار
شراری کُش برون می‌تاخت از دود
برون می‌تاخت از هر شعله‌اش آه
به مجلس، اشک ریزان، سر نهادم
سوی خوابم چو در یغما یزک شد
کشیده دیدم از خواب فسون‌گر
سرو گردن، تتاری برق‌کردار
شکم‌افکنده چون آه گران‌خیز
ز بس تندی که با او در قفا ماند
چو دیدم زیر پای لغزیده
سبک آن بردعی را برنشستم
شدم با عالمی گنج‌شبان
در آن رفتن به دشتی برگزدم
ز طول آرزو، عرضش زیاده
پی آرایش گل‌گونه دشت
نشسته بر رخ گل، عقد ژاله
زالله، یک عَلم برخاسته نور
از آن صحرا دمی چون در گذشتم
چه دریا! ژرف دریای شکن‌گیر
دُر از مِشت صدف، غلطان سوی گوش
به روی آب، ماهی، سینه بسته
از آن دریا و لَحَیّی برگزدم
در آن صحرا که جوش از لاله می‌زد
پدید آمد یکی قصر ز راندود
چه قصری! کش فلک لغز صعود است
فضای چرخ اخضر، پیشگاهش

ز خاکستر، حرارت وام می‌کرد
گره‌تر می‌شدی چون خارپشتی
چو طفلان در بغل، بازی همی‌کرد
ز بس لرزید، رنگ گرمی‌اش ریخت
که نخل موم از آتش همی‌بست،
به کاخم، آسمان پرستاره
در او رومی‌وشی بر دوش سنجاب
چو شیر سرخ با فانوس همدوش
عقبایی، پاره چوبی به منقار
دل خون گشته پروانه‌ای بود
گرفتی دایم از فکرش همی‌راه
ز تاج شمع، بالین بر نهادم
ستور بردعی زادی یدک شد
ستور بردعی چون دود بر در
ز سر تا دُم همه در لعب رفتار
قدم برچیده چون اشک سبک ریز
شب معراج شد رنگش به جاماند
ستور سرکشی را برکشیده
غباری را به دوش باد بستم
به سیر گنجه و بردع روانه
که از لطف هوا، بی‌جسم گشتم
چو صحرای هوس، دامن‌گشاده
بهار آنجا سبد بر دوش می‌گشت
فتاده عکس ساق در پیاله
شده سوراخ‌ها در شعله طور
نهنگ آسابه دریا در گذشتم
شده دیوانه پوشیده زنجیر
چو اشک سر به بالینی که زد جوش
طلسم نور بر آئینه بسته
به دشت افتاده دیگر راه گشتم
ز مرغان، ناله راه ناله می‌زد
که مهرش، نیم‌مشت کاهگل بود
ز بس افتاده، اندامش کبود است
هوای گل‌فشانی، خاک راهش

چه جا! عالی‌بنایی، خالی از غیر
نگارین پایه‌اش چون دست داماد
ز شیب پایه‌اش از بیضه، جاوید
نهاده همتش بر آستانه
برون آمد از آن قصر دلاویز
مرا بگرفت چون جان، تنگ در بر
به بالیدن شدم دریای پر جوش
فلک‌واری، زمین را بزمگه کرد
خیال یکدگر را نقش بستیم
ز معجون، حقه‌ای بر کف نهاده
چه معجون! مشک تر بر ناف خوبان
به هریک قطره‌اش، خالی، مرکب
چه حقه! چون زخمدان نکویان
از آن معجون معنی، پاره‌ای کند
به سارا عنبر فیضیش پرداخت
شکرپاره شدم تنگ دهان را
طلوع نشئه در کار سخن کرد
به مغزم، غوطه مستی فرو خورد
از آن معجون، دمی کآمد فرا دست
می و معجون و خرقه در شکرخواب
همه اشراق بود و عکس اشراق
که بر قلب وجودم یک نظر زد
به ملک دژه اکنون آفتابم
همه‌ساله به خرج و دخل ایران
الهی دایم اشراق بادا
به مشایی و اشراق محتاج

چراغ مسجد و میخانه و دیر
خرامان سایه‌اش چون سرو و شمشاد
پریدی مرغ سوزن بال خورشید
هوای اوج عنقا آشیانه
نظامی شکرپاش شکرریز
شدم من شگرو او تنگ شگر
ز من چون کهکشان برداشت آغوش
ز مقراضی و چینی، فرش گسترد
به هم چون شعله و آتش نشستیم
که گفתי نافه‌ای ز آهوفتاده
غزال از دست‌بوییش، پای‌کوبان
به کنج دیده یا برگوشه لب
پر از ترکیب لعل خوبرویان
که کیفیت از او بردی شکرخند
چونوش نام خود در کام انداخت
ز شیرینی فرو بردم زبان را
گل گلزار را مرغ چمن کرد
دماغم را دو بالای فلک برد
همان مستم، همان مستم، همان مست
نظامی و خیالات جگرتاب
بلندآینه ایمان آفاق
بساط کیمیا بر یکدگر زد
شه اقلیم دنیای خرابم
دوباره باج می‌گیرم زیونان
چهارش جفت این‌تو طاق بادا
رکابش ساغرو خاک درش تاج^۱

از این شعر به بعد در کلیات ژلالی خوانساری، نام اشراق با دعای «علیه‌الرحمة» بدرقه شده است. احتمالاً عنوان این اشعار پس وفات میرداماد نوشته شده است.

[۲۵]. خطاب به میرمحمدباقر اشراق - علیه‌الرحمة -

سخن آینه‌ای می‌خواست همراه
ز مضمون صورت معنی ربایی

«ز من سوی در دل‌های آگاه
که در وی از پی چهره‌گشایی

۱. همان، صص ۵۰۹-۵۱۳.

چنان جان معانی نقش بندد
گرم آهی تبسم ریزد از برق
جگر بر نوک مژگان، خوشه بندد
به مرکز چست دادم نقطه را سیر
مرگب شد به هم ترکیب افراد
مزاج و طبع را درهم فشردند
عرض بر چهره، رنگ بی غرض دید
ز خورشیدم که می در جام زر داشت
تقاضا با قبول فتنه شد جفت
چو علمم در مراتب منتهی شد
قدم بر بحر و بر تشریف دادم
ورق بر هم زدم افلاکیان را
ز سفلی تا به علوی در نوشتم
در اصطرباب دل دیدم «کماهی»
ز اشراقی قدح آمد به دستم
محسوطی را دم حیرت دمیدم
گذشتم چون قلم رگه‌ها به فریاد
ز طرح فلسفی و نقش‌بندی
در تکسیر و نیرنجات بستم
تسلسل را بریدم دور از سیر
تناسخ را به حرفی مسخ کردم
شکستم نخل رسخ و فسخ را شاخ
روان دادم ز حرف و نقطه پرتاب
ز میم معقلی تا کاف کوفی
به هفتاد و سه خط در خطه ژرف
ز علم حق‌شناسی‌ها در آفاق
بیا و پیرو او باش ای دوست
شکفتن بی رخس بر من حرام است
تعالی الله ز آدم تا به خاتم

که چشمی گرید و چشمیش خندد
در آتش، آب و آتش را کنم غرق
فلک بر دوش انجم، توشه بندد
ظهور نقطه، نفی مظهر غیر
مثلث در مثلث، ثلث ابعاد
طبایع را اثر در کار بردند
بروت جوهر از اعراض پیچید
بسی مریم، دماغ عطسه تر داشت
هیولی صورت اصلی پذیرفت
وجود از کنه جسمانی تهی شد
به هر هیکل دبستانی نهادم
سبق بر کف گرفتم خاکیان را
به صد چرخ رصد یک رشته رستم
کشیدم برق از مه تا به ماهی
سبب و برفرق مشای شکستم
قلم ز اشکال اقلیدس کشیدم
ز صحرای مهیب جفر و اعداد
ستردم معنی باطل‌پسندی
طلسم سحر را درهم شکستم
حلول و اتحادی را دل از غیر
رقم‌ها را به صفری نسخ کردم
پراندم ز آشیان‌شان مرغ گستاخ
قلم در آتش و اوراق در آب
دریدم چون دل و چشم حروفی
گرفتم چاشنی معنی و حرف
به حق حق که اشراق است، اشراق
که دشمن هم دلش آینه اوست
درش تا باغ جنت نیم گام است
بر او شد ختم دین و الله أعلم^۱

این ابیات، حروفی‌ترین سرودهٔ زلالی دربارهٔ میرداماد است که صد البته حاجتمند رمزگشایی است. به نظر می‌آید که زلالی در ابیات نخست، بر آموزهٔ تناسخ و پیکرگردانی اشاره‌ای خفی دارد.

۱. همان، صص ۵۱۳-۵۱۵.

استفاده او از مفاهیمی چون «نقطه»، «ترکیب»، «تکسیر»، «نیرنجات»، «طلسم» و «جفر»، یادآور فضای باطن‌گرایانه جریان‌های غالی و صوفی در روزگار صفوی است. همچنین، شاعر در ابیات «ز اشراقی قدح آمد به دستم / سیو بر فرق مشایی شکستم / محسبی را دم حیرت دمیدم / قلم ز اشکال اقلیدس کشیدم» به دو نکته مهم اشاره دارد:

الف) ژلالی میرداماد را «مشایی» نمی‌داند؛ بلکه افاضات روحانی او را ممر گذار از فلسفه مشائی می‌داند. به جز ابیات ژلالی، این تصویر خاص از میرداماد، در برخی گزارش‌های مورخان و تذکره‌نویسان نیز موجود است؛ چنان‌که رگه‌هایی از آن در آثار خود میر نیز به چشم می‌آید. ب) آنچه ژلالی در محضر میر به کف آورده، او را به ورای قیل و قال رسمی علوم متداول در آن روزگار برده است.

[۲۶]. خطاب به میر محمد باقر اشراق - علیه‌الرحمة -

«به دیوانی که دیوان‌پرس یک روست
پی ظلمات کآن آب حیات است
قلم، تیر و سخن، زخم فگار است
چه تیری! کاو زند ناگه ره نیش
چه زخمی! کاو به هر جانی نمکدان‌ست
ز کاف و نون چو صبح صنع دم زد
در این عالم که نه نونه کهن بود
قلم، طوطی شد و من، شگرستان
ز تیغش، زندگی چون ماهی از آب
چو دیدم سرنوشت آن طفل خورا
قلم را دایگی دادند پیشه
به چنگم تیشه فرهاد باشد
سخن، تارک‌نشین تاج عشق است
قلم شمع سرای عشق از آن است
زبان، شمیر بر دوش ایستاده
سپرافکنده گوش و هوش بیکار
نظر را آنچه بر خاطر گذشته
چنین طوفان باد کوس‌آوا
که دامادی کند اشراق داماد
سمی حضرت ختمی از آن شد
سخن تارفت استادی نبودش
از او بخت خرد، فیروز کردند

سخن، زخم خدنگ غمزه‌اوست
زبان خامه در کام دوات است
چه بحر است این که آبش پر شرار است!
فرستد کاروان‌ها سینه ریش
به دامانش، گره، خونابه پیکان‌ست
قلم بر لوح اول، این رقم زد:
سخن بود و سخن بود و سخن بود
زانگشتم خروشد تنگ داستان
به زخمش، تازگی چون دیده از خواب
به سربازی بریدم ناف او را
سیه دارد سر پستان همیشه
ز خسرو نقش شیرین بر تراشد
سخن، پیغمبر معراج عشق است
که او را آنچه در دل، بر زبان است
دهن بر خامشی میدان نهاده
هوا پیچیده برگ‌لبرگ گفتار
جگر پاشیده و مژگان نوشته
دوال موج زد بر روی دریا
در این عیسی‌نژاد مریم‌آباد
که ختم فطرت آخر زمان شد
بکارت بود، دامادی نبودش
عروسی سخن، امروز کردند

۱. نمونه را نگر: خزانه الخیال، ص ۴۱۸.

قلم شد بر کفم مار گهربار
سخن از سینه‌ام نآید به لب بر
قلم گریان به غواصی درآمد
قلم غواص گشت و غوطه‌ای خورد
در آن کوره که من اکسیر سازم
سپهر و مهر می‌گردند با هم
سخن، وحشی صحرای دل ماست
چو آری بعد عمری در کمندش
قلم صیاد دشت یاسمین است
صفیری از سر پیکان برآرد
سخن عنقا شد و من آشیانش
شدم کز خویشتن برقع گشایم
سخن کوتاه که شرح او دراز است

سخن، مار و معانی، مهر مار
که بر آیین نه لغزد پای گوهر
سر زلفش به رقصی درآمد
که نیسان، پیه دُر از دیده‌ام برد
سخن را هیکل ز زین گدازم
گلوگاه دَم و بادآور دَم
دمد بی‌های و هوئی از چپ و راست
به زنجیر رقم کن پای بندش
به شستش تیر ناوک در کمین است
غزالان را به دام خط در آرد
که در قاف است و مثنوی نشان
به مردم قاف با عنقا نمایم
سرو سرحلقه زلف ایاز است^۱

در بیشتر تذکرها، نام میرداماد به صورت «محمدباقر» ضبط شده است؛ چنان که متن مقدمه‌های او بر آثار خویش و نیز سجع مُهرش^۲ مؤید آن است. برخی ارباب تراجم، از وی با عنوان «سمی خامس أجداده المعصومین» یاد کرده‌اند^۳؛ اما زلالی خوانساری در این ابیات، وی را «سمی حضرت ختمی» و «محمد» معرفی کرده است.

علاوه بر این، یکی از نکات مبهم در زندگی میرداماد، هویتِ اساتید او در علوم معقول است. دکتر ابراهیمی دینانی در این باره نوشته است:

«در میان کسانی که به عنوان استادان میرداماد از ایشان نام برده شده است، هیچ

چهره فلسفی نیرومندی دیده نمی‌شود»^۴.

این مطلب وقتی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که بدانیم در سنت تعلیم و تعلم فلسفه در جهان اسلام، حضور در محضر استاد - و به اصلاح «استاد دیدن» - تا چه اندازه اهمیت داشته است.^۵ جالب است که زلالی خوانساری در این ابیات آورده است: «سخن تا رفت استادی نبودش / بکارت بود، دامادی نبودش». این بیت شاهدهی گویاست بر مدّعی کسانی که رهیافت میرداماد را به سطوح عالی معرفت، با نظام‌های تصوّف یا ارتباط با امام غایب عَلَيْهِ السَّلَام مرتبط می‌دانند.^۶

۱. کلیات زلالی خوانساری، صص ۵۱۵-۵۱۷.

۲. «يثق بالملك القادر الغني، عبده محمدباقر بن محمد الحسيني».

۳. نمونه را نگر: القبسات، ص سی و یک.

۴. ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۲، ص ۳۰۲.

۵. نگر: تعلیم و تربیت در عصر صفویان، صص ۲۹۷-۲۹۸.

۶. نمونه را نگر: صدرالدین شیرازی و حکمت متعالیه، ص ۶۲.

۳. بخش سوم: ملاصدرای شیرازی (درگذشته ۱۰۴۵ هجری قمری)

۳،۱. گزیده‌ای از شرح حال

صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی، مشهور به «ملاصدرا» و «صدرالمتألهین»، از حکماء نامدار عصر صفوی و مشهورترین شاگرد میرداماد است. وی به سال ۹۷۹ هجری قمری در شیراز دیده به جهان گشود. پدرش از اعیان تجار و سیاستمداران فارس بود؛ ولی صدرا از همان خردسالی، دل بر علم و مدرسه بست و راه تحصیل پیش گرفت. پس از تحصیل مقدمات در شیراز، به قزوین رهسپار شد و از محضر شیخ بهاءالدین محمد عاملی و میرداماد بهره برد. با انتقال پایتخت به اصفهان در سال ۱۰۰۶ هجری قمری، ملاصدرا نیز به این شهر هجرت کرد.^۱

طول مدت اقامت وی در اصفهان و شاگردی اش نزد شیخ بهایی و میرداماد، به درستی دانسته نیست؛ اما قدر مسلم آن است که پس از مدتی، به جهت اختلاف نظر ملاصدرا با برخی علماء تحتگاه صفویان و بی‌پروایی او در مواجهه با ایشان^۲، ادامه زندگی در اصفهان برای او دشوار شد و به روستای «کَهِک» در نزدیکی قم، نقل مکان کرد.^۳ حسب برخی نقل‌های تاریخی، ملاصدرا پس از درنگی طولانی در کَهِک، به زادگاه خود بازگشت و به تألیف و تدریس مشغول شد.^۴ سرانجام در سال ۱۰۴۵ هجری و در راه عزیمت به سفر حج، در بصره دیده از جهان فروبست. مطابق رسم، پیکر وی را به نجف اشرف منتقل کرده، در جوار حرم حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خاک سپردند.^۵ ملاصدرا به شاعری شهرت ندارد؛ از این رو، در تذکرة‌های ادبی وصف خاصی درباره او به چشم نمی‌خورد.^۶ با این همه، علاوه بر اشعار پراکنده‌ای که در جنگ‌ها و مجموعه‌های خطی از او نقل شده، مجموعه اشعاری در حدود دوهزار و دویست بیت و در قالب مثنوی سروده است. با تأمل در ابیات ملاصدرا به دست می‌آید که او چندان در قید رعایت اسلوب ادبی و پرداختن به صنایع شعری و محسنات ادبی نبوده؛ بلکه کوشیده است تا دیدگاه‌های خود را در باب هستی، انسان، اخلاق و اجتماع، به نظم بکشد. علاوه بر این، به نظر می‌آید که شاعری برای ملاصدرا بهانه و فرصتی بوده تا گاهی از تلخی و تیرگی روزگار و استیلای عالم‌نمایان بی‌تقوا شکوه کند.

می‌دانیم که صدرالمتألهین میانه چندی با مدح نداشته و از ستایش شخصیت‌ها - خصوصاً چهره‌های سیاسی و اجتماعی - گریزان بوده است؛ تاجایی که هیچ‌یک از آثار خود را به نام امراء و دانشمندان ننوشته است. با این حال، تنها مدیحه‌ای که در اشعار او به چشم می‌خورد، ابیاتی است که در وصف استاد خویش، میرداماد، سروده است. ارادت وی به استاد، عمیق، قدرشناسانه و پرشور است؛ چنان‌که در یکی از نامه‌هایی که برای او نوشته، خود را «عبد و

۱. نگر: فارس‌نامه ناصری، ج ۲، ص ۱۱۴۴.

۲. برخی اشارات ملاصدرا را در این باره، نگر: رساله سه اصل، صص ۶۴-۶۵.

۳. نگر: فارس‌نامه ناصری، ج ۲، ص ۱۱۴۴.

۴. نگر: آثار العجم، ص ۴۹۵.

۵. آخرین و دقیق‌ترین زندگی‌نامه صدرالمتألهین را نگر: مختصات حکمت متعالیه، صص ۳۶-۱۰۰.

۶. درباره وی نوشته‌اند: «گاه‌گاه بی‌تی می‌گفته است» (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص ۴۴۲).

مملوکه، صدرالدین محمد شیرازی» نامیده است.^۱ همچنین، در ذکر سلسله مشایخ خود در روایت حدیث آورده است:

«أخبرني سيدي وسندي، وأستاذي واستنادي في المعالم الدينيّة والعلوم الإلهيّة والمعارف الحقيقيّة والأصول اليقينيّة، السيّد الأجلّ الأنور، العالم المقدّس الأزهر، الحكيم الإلهي والفقيه الربّاني، سيّد عصره و صفوة دهره، الأمير الكبير والبدر المنير، علامة الزمان، أعجوبة الدوران، المسمّى بمحمّد الملقّب بباقر الداماد الحسينيّ - قدّس الله عقله بالنور الربّاني - ...»^۲.

میرداماد نیز به ملاصدرا التفات ویژه‌ای داشته و این رباعی را در وصف او سروده است:

«جاست صدرا گرفته باج از گردون داده‌ست به فضل تو خراج افلاطون
در مسند تحقیق نیامد چون تو یک سر ز گریبان طبیعت بیرون»^۳

۳.۲. مدح میرداماد در اشعار ملاصدرا

مدح میرداماد در مثنوی ملاصدرا از این قرار است:^۴

در ستایش شیخ خود گوید که استاد صنعت خداپرستی^۵ است

گشته از برهان تو اوهام دور محض عرفانی و عرفان را دری به‌ریا جوج جهالت سدّ شده نور تو مصفات هر دیو و دد است واردات حقّ در او منزل شده وی زبانت همچو سیف ذوالفقار همچو تیغ شاه مردان در وغا جام وحدت چون تو کی نوشد کسی ملک معنی را به دست آورده‌ای وز بیانت علم در دل کرده جوش خودتویی شمس الضحی بدرالدجی ای ضمیر تو سراج المهتدین	«ای سرشته ایزدت از محض نور خود جهانی و جهان را سروری قول تو «لاحول» دیو و دد شده حکم تو معیار هر نیک و بد است باطنت ارض مقدّس آمده ای ضمیرت آیتی از کردگار از زبانت حکم نمودی وهم‌ها نور توحید از دلت جوشد بسی زنگ شک و وهم را بسترده‌ای از زبانت بُت‌پرستان در خروش از تو در دل‌ها فروزان نورها رهبر جان‌ها شدی در راه دین

۱. نگر: شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا، ص ۲۶۶.

۲. شرح أصول الکافی، ج ۱، ص ۲۱۴.

۳. دیوان اشراق، ص ۱۲۸.

۴. تعبیر «صنعت خداپرستی» ظاهراً برگرفته از دیدگاه‌های میرفندرسکی درباره حقیقت صنایع است. نگر: رساله صنایع، صص ۹۷-۹۹.

۵. در نقل این ابیات، علاوه بر نسخه چاپی، به نسخه اصل سروده‌های ملاصدرا - که هم‌اکنون با شماره ۱۰۹۴۷ در کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی نگهداری می‌شود - نظر داشته و برخی ابهامات نسخه چاپی را بر پایه آن برطرف کرده‌ایم.

راه حق را رُفتی از دیو رجیم
 شد ز ایماضات تو کشف علوم
 هست بُرهان تو چون سبع شداد
 نورها دیدم همه چون ماه نو
 از شعاعات ضمیر چون چراغ
 نورها دیدم به سان آفتاب
 گشته طالع جمله از اُفق المبین
 همچو جان جبرئیل از آسمان
 از درون همچو قرآن مبین
 از ضمیر همچو خورشید از جهان
 هست تصنیف تو چون نور بصر
 هست ارقامش سواد دیدگان
 لفظ و معنی باده و جام آمده
 معنی نورانی و لفظ دقیق
 همچو عیسی کرده‌ای با جان به هم
 حرف ظلمانی و معنی همچو نور
 بوده عالم همچو انسان کبیر
 هست تصنیف تو نور دیدگان
 از سیاهی دواتِ همچو دیو
 چون سلیمان از پی راه خدا
 مسجد اقصای دین تعمیر یافت
 لشگر ظلمانیان را بهر نور
 نور در ظلمانیان افکند جا
 لشگر زنگ و حبش مؤمن شدند
 بر زبان هر سیاهی چون بلال
 دود این دوده نشد جز از دماغ
 دوده کو باشد چراغش همچنین
 دوده‌های مردمان از تون فتد
 جز سیاهی حاصل آن دود نیست
 دوده‌های نخوت و کبر و حسد
 آتش این دودها جسمانی است
 شعله این فهم‌ها از کین بود
 آتش شهوت بود دودش حسد
 دودهاشان عاقبت گردد تباه

بهر تحقیق صراط مستقیم
 کرد تقدیسات تحقیق فهم
 ایمن از تبدیل و تحریف و فساد
 برده از خورشید و مه هریک گرو
 عکس نور افکننده بر سقف دماغ
 مُشرق و هادی چو عقل کامیاب
 هریکی تابنده زان چرخ برین
 گشته نازل بهر اصلاح جهان
 نور افشاندی به دل‌های غمین
 حک نمودی ظلمت وهم و گمان
 کز سوادش کشف گردد خیر و شر
 اندر او انسان عین آمد جهان
 عقل‌ها بر بوده از هر دل‌شده
 همچو روی شاهد از شعر رقیق
 نقش هر حرفی که زد کلکت رقم
 همچو زلف و چهره زیبای حور
 نزد آن کو هست دانا و بصیر
 کز سوادش گشت این انسان عیان
 کردی انوار حقایق را خدیو
 دیو را در خدمت آوردی به پا
 بام و سقف دل از آن تنویر یافت
 قید بنهادی به پاندر حضور
 در حبش اسلام را دادی روا
 چون بلال و چون صهیب ایمن شدند
 «لا إله إلا الله» آمد ورد حال
 مغز پییه و نور عقلش شد چراغ
 از خط او می‌درخشد نور دین
 ز آتش کبر و حسد حاصل شود
 روشنی پیدا نه و ظلمت بسی ست
 جمع گشته ز آتش دیگ جسد
 آتش عقل آتش روحانی است
 آتش کین حاصل از سرگین بود
 هیزمش خون است و انگشتش جسد
 خانه دل می‌شود از وی سیاه

راه حق را جز به نور حق که دید
جز به نور روح قدسی طیّ راه
وصف آن نور علی نور آمده
آتشی کوجذب دل‌های کند
نور یزدانی که باشد جان‌فزا
آنکه موسی را سوی وحدت کشید
دل که باشد منبع جاه و هوس
«الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا»^۲ نشان
گرچه دنیا دار از آن خوش می‌چمد
گرچه حسّ‌ها را بود زان الفتی
تن پرست از چند زان بارونق است
ای دلت گنجینه اسرار حق
از وجودت علم دین انجام یافت
هر مکان از نور تو معبد شود
هر کجا باشی تو ای قدسی سرشت
خانه‌ای را کاندراو مسکن کنی
هر کجا سازی تو در وی منزلی
آستان قبله هر مقبلی
صوفیان عالم قدسی تورا
دامن و جیب تو همچون عقل پاک
هر کجا یک دم نشینی در مقال
هر کجا درسی بگویی یک زمان
سوی باقی گرگذار افتد تورا
هر که اندر مجلس دوری نشست
بس که دل‌ها را تویی مشکل‌گشا
هر کجا روی آوری مشرق شود
آفتابی چون تواندر کائنات
چرخ و انجم در تکاپوی جهان
می‌نوازی صد نوا چون ارغنون

کی توان با آتش نخوت رسید
کی توان کردن سوی شهر آله
از «يَكَاذُ زَيْتُهَا» روشن شده
نیست با وی ذره‌ای کبر و حسد
کی بماند ز آتش شهوت به جا
ز اهل و مال و جاه یک‌یک دل برید
آتش افتد در وی و سوزد چو خس
می‌دهد گر کس نفهمد این زبان
لیک مرد حق پرست از وی رمد
لیک بهر روح باشد آفتی
«ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورٍ»^۳ فاتق است
از درونت منعکس انوار حق
دایره از نقطه‌ات اتمام یافت
گر همه مسلخ بود مسجد شود
گر کنشت است از تو می‌گردد بهشت
صحن و بامش همچو جان روشن کنی
تا به سالی می‌وزد بوی دلی
راه کویت شهره هر اصلی
مقتدا سازند بهر اقتدا
از غبار فتنه این تیره‌خاک
حلّ شود ناگفته آنجا هر سؤال
بوی علم آید پس از صد سال از آن
تا ابد روید از آن مردم گیا
بر ضمیرش کشف گردد هر چه هست
روید از فرش تو دل همچون گیا
هر جماد از نور تو ناطق شود
کس ندیده در سرای امّهات
همچو تو فرزند کم دیده عیان
در فنون علم هستی ذوفنون

۱. النور/۳۵.

۲. البقرة/۱۷.

۳. برگرفته از آیه ۱۷ سوره «البقرة»: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يَبْصُرُونَ».

گوش کو تا بشنود نغمات دل؟
 رازها داری و کس غُورت نیافت
 قدر تو معلوم مردم کی شود؟
 قدر تو چندان که هستی کس ندید
 تو درخت علم را هستی ثمر
 اصل اگرچه گشته زین عالم به‌پا
 اصل اگر چه زین جهان خاکی است
 دانه و مغزش بود فوق الفلک
 آن که شاخ و فرع او گردون بود
 هست کفش چون تو عالم را بسی
 علم جزئی بوده کفش سروران
 خلع این قشر ار کند مرد خدا
 جسم چون قشر است و روحش مغز نغز
 چون غذا و مغتذی شبه هم‌اند
 مغز نغز آمد اولوالالباب را
 همچنین گفته حکیم مولوی
 «علم‌ها نسبت به تو قشر است لیک
 ای کواکب عاشق رفتار تو
 اول از اجسام بگرفتی روش
 از عناصر یک‌به‌یک گشتی جدا
 پس ز حیوانی سفر کردی همی
 پس بریدی منزل ارواح را
 از دخان حاصل شده همچون فلک
 روح نفسانی بود مانند عرش
 با چنین روحی که باشد چون بُراق
 چون سفر کردی نفوس آمد تو را
 آسمان‌ها هست اندر ملک جان
 از لیالی عشر بگذشتی همی
 صاحب‌تا دور گشتم از تو من
 من نیم اهل ولا بر من رسید
 من نه سندانم ولی از روزگار
 نیستم کوه و اگر من بودمی

چشم کو تا بنگرد آیات دل؟
 پرتوی زان سوی نامحرم نتافت
 زآنکه آگنده است دل‌ها از حسد
 آن چنان که تو تویی کس کی شنید؟
 حبّذا اصلی که اینش بوده بر
 فرع او بگذشته از هفتم سماء
 لیک شاخ و فرع او افلاکی است
 روغن آن مغز برتر از ملک
 من چه گویم مغز و دهنش چون بود
 منزلت بر فرق هر ناقص کسی
 کفش سالک شد کلاه دیگران
 دیگران پوششند از بهر نما
 هرکه جسمانی است قشر او راست مغز
 هریکی مر جنس خود را می‌دهند
 قشر افزایش زر و اسباب را
 در الهی‌نامه، یعنی مثنوی
 نزد دیگر مردمان نیک است نیک»^۱
 راه حق را خوش برفتی کوبه‌کو
 طی نمودی جمله را در پرورش
 تا گذشتی از جهاد و از نما
 تا رسیدی در مقام مردمی
 هریک از ارواح باشد چون سما
 کرده موطن اندرو جوق ملک
 کش بود ارواح دیگر را چو فرش
 درگذشتی از جهان نُه رواق
 یک‌به‌یک را طی نمودی بر ولا
 باطن این آسمان‌های جهان
 پس ز شفع و وتر دیدی همدی
 سیر گشتم از وجود خویشتن
 از ستم‌ها آنچه آهی آن ندید
 آن بدیدم کوندیده هیچ بار
 از جفای بی‌کران فرسودمی

۱. مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۷۱۰، با اندکی اختلاف.

نیستم کافر ولی هستم چنان
گشتم اندر کورهٔ دهر آن چنان
گر نمایم شرح غم‌ها اندکی
گر کنم ناله به قدر درد خویش
حیفم آید ز آن ضمیر نیم خواب
حیف باشد ز آن دل چون آفتاب
کی پسندم کز بیان ناله‌ها
کی پسندم کز درون سوزناک
به که برچینم بساط شکوه را
گردش این آسمان‌ها هر نفس
پس سفر کردی سوی انوار عقل
چون بدیدی روی آبای کرام
من چه گویم حال گشت آن زمان
عقل آبا باشد و نفس امّ‌هات
همچو افلاک و عناصر شخص را
میل آبا نیست از فرزند دور
یوسف گم‌گشته تا روی پدر
چون بود یارب چو بیند روی آب
خاصه چندین بند و زندان یافته
هست آبای توسادات عظام
جدّ ایشان احمد مرسل بود
عقل اوّل سایهٔ نور خداست
مرجع جان‌های هریک ز انبیاء
مرتبت‌ها هست بر طبق عقول
زانکه هر اسمی از اسماء خدا
همچنین هر عقل در نزدیک و دور
عقل باشد سایهٔ نور خدا
قهرمان بر وی بود ذات احد
وهم نارد اندرو پرواز کرد
هر شیاطین را گذر آنجا کجاست
چون سفر افتاد سالک را در آن
عقل‌ها جمله عیون ناظرند
یک نظر جز سوی حق نفکنده‌اند
چشم هریک عین نور است و شهود

که به من رحم آورندی کافران
گاهی اندر کورهٔ آهن‌گران
مرغ و ماهی گریه آرد بی‌شکی
کوه را دل خون شود زین زخم و ریش
کز غبار شکوهام افتد به تاب
کز غمم گردد مکدر چون سحاب
صد مه افتد بر سماع جان‌فزا
دود آهم تیره سازد جان پاک
طی نمایم بعد از این این شیوه را
ظّل اشراقات آن باشند و بس
از یکی با دیگری، افتاد نقل
و آن عطوفت‌ها ز اجداد عظام
ز ابتهاج دیدن روی شهبان
قلب فرزند یگانه والِدات
هست عقل و نفس باب و مام ما
خاصه بعد از فرقت چندین دهور
ننگرد چون شاد بنشیند دگر
یوسف گم‌گشته با چندین طرب
جور دوران کین اخوان یافته
اهل بیت و آل یاسین وز کرام
از خدا بر وی سلامی تا ابد
ذات او معنی روح مصطفاست
هست تاحدّ یکی زین عقل‌ها
در میان هر ولی و هر رسول
مبدأ نوعی بود از عقل‌ها
سوی صنفی از بشر افکند نور
سایه جز با ذات نبود آشنا
پاک و بی‌غش باشد از نفس و جسد
زانکه انوارش بسوزد دیو و دد
کاندر آنجا قهرمان نور خداست
دیگرش نبود نظر با انس و جان
شاهد حقّ‌اند و در وی بنگرند
غوطه اندر بحر وحدت خورده‌اند
جان هریک محض علم است و وجود

ای برادر نوع انسان بی‌حد است
 اهل دانش را شده ظاهر حجاب
 نیست حیوانی که از صنف بشر
 از تکرر فعل‌ها مصدر شود
 هست اجسام قیامت مستنیر
 بلکه هر جسمی که بینی یا صور
 هراتر کو باشد اندر قابلی
 چرخ و انجم عنصر و چندین صور
 پیش تو اندیشه غیر از خواب نیست
 نیست جز محسوس موثوق بهی
 از جهان عنصری بیرون نه‌ای
 آخرت باشد جهان آگهی
 حور و غلمان حاصل از اخلاق دان
 هست غراس درختان بهشت
 خُرده‌خوان مهر حورالعین شود

در حقیقت نوعش افزون از صد است
 ورنه انسان هست نوعش بی‌حساب
 مثل و مانندش نباشد در هنر
 در تصوّر فکرها جائز شود
 حاصل از اندیشه‌ها اندر ضمیر
 سایه اندیشه فاعل شمر
 نیست جز اندیشه‌ای از فاعلی
 گشته حاصل از قضا و از قدر
 جز خیال عکس اندر آب نیست
 نزد تو از بس غرور و ابله‌ی
 وز شریکان خسیس افزون نه‌ای
 دار حیوانی نتابد گم‌ره‌ی
 بار اشجارش بود علم روان
 ذکر و تسبیح تو ای نیک‌وسرشت
 ذکر و تسبیح تماش کابین شود^۱

نکات فراوانی در سروده ملاصدرا نهفته‌اند که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. توصیف ملاصدرا از میرداماد، بیشتر شامل جنبه‌های اشرافی و معنوی شخصیت اوست و چندان از فقاقت و امامت میر سخن نگفته است. تأمل در این نکته و توجه به ابیات اخلاقی این مثنوی، فرامی‌نماید که در نظر ملاصدرا، توجه به باطن و معنویت، شرط کمال شخص انسانی است؛ خصیصه‌ای که آشکارا در شخصیت میرداماد وجود داشته و برای ملاصدرا بسیار جذاب بوده است.
۲. در ابیات نخست این مثنوی، ملاصدرا به عنوان برخی نگاشته‌های میرداماد - همچون الصراط المستقیم، الإیماضات، التقدیسات، السبع الشداد و الأفق المبین - اشاره کرده است. متأخرترین این آثار، السبع الشداد است که در سال ۱۰۲۳ هجری قمری تألیف شده است؛ بنابراین، می‌توان حدس زد که ملاصدرا این ابیات را پس از تاریخ مذکور سروده است.
۳. ملاصدرا در برخی ابیات این مثنوی - همچون «دوده‌های نخوت و کبر و حسد/ جمع گشته ز آتش دیگ جسد» یا «قدر تو معلوم مردم کی شود؟/ زآنکه آگنده‌ست دل‌ها از حسد» - از بدخواهی و حسد مردمان روزگار خویش سخن گفته. می‌توان حدس زد که علاوه بر خود صدرا، میرداماد نیز از گزند بدخواهی مردم در امان نبوده است؛ چنان‌که در مقدمه الصراط المستقیم می‌خوانیم:

«فإن قلوب العشيرة من الحقد مملوءة و نفوس الطائفة بالحسد مملوءة»^۲.

۱. مثنوی ملاصدرا، صص ۱۷۳-۱۸۰؛ مثنوی ملاصدرا (نسخه خطی)، برگ‌های ۴۱-۴۴، پ.

۲. نگر: الصراط المستقیم، ص ۴.

۴. از بیت «صاحباً تا دور گشتم از تو من / سیر گشتم از وجود خویشتن»، بر می‌آید که ملاصدرا در زمان سرایش این ابیات در اصفهان نبوده است. ابراز دل‌تنگی از فراق استاد، در برخی نامه‌های ملاصدرا به میرداماد نیز به نحوی پررنگ به چشم می‌خورد.^۱

۴. بخش چهارم: میرزا ابراهیم ادهم آرتیمانی (درگذشته ۱۰۶۰ هجری قمری)

۴/۱. گزیده‌ای از شرح حال

میرزا ابراهیم آرتیمانی، متخلص به «ادهم»، فرزند میرزارضی الدین آرتیمانی و از شاعران توانای عصر صفوی است. پدرش در شمار شاعران نامدار ایران است که مدتی منشی درباره شاه عباس کبیر بود و سپس، به دامادی وی مفتخر شد؛ لذا، میرزا ابراهیم از جانب مادر، به دودمان صفوی متصل است. گویا او قلندرانه می‌زیسته و از عادات خلاف عرف و ارتکاب برخی مناهای اجتناب نداشته است.^۲ وی در دوران جوانی به قصد سیاحت و سیر آفاق، به هندوستان هجرت کرده است. ظاهراً به سبب مزاج زشت و موهنی که با یکی از امیران آن سرزمین کرده، محبوس شده و در ایام حبس و ضیق و در حدود چهل سالگی چشم از جهان فرو بسته است.^۳ آزاد بلگرامی درباره وی نوشته است:

«وی بیانی خوش دارد و زبانی دلکش. میرزاصائب سخن او را تضمین می‌کند و می‌گوید:

«این جواب آن غزل صائب که ادهم گفته است
گرمش دامن نگیرم، خون من خود مرده نیست»

ادهم از جانب مادر صفوی نژاد است. در ریعان شباب قصد گلگشت هندوستان کرد و در عهد شاهجهان در این دیار رسیده، به ذریعه حکیم داود مخاطب به تقرّب خان - که از امرای عمده شاهجهانی بود - باریاب محفل خلافت گردید و نوئینان عظام نظر به نجابت خاندان، طرف مراعات او نگاه می‌داشتند؛ لیکن از بس که به زندی و بی‌باکی مجبول بود و سودایی نیز در سر داشت و علانیّه مرتکب مناهای می‌شد و با اعیان شوخی‌ها می‌کرد، از مرتبه افتاد؛ و چون با تقرّب خان بی‌ادایی‌ها از حدّ گذرانید، خان مذکور او را به حبس فرستاد تا در سنّه ستّین و الف (۱۰۶۰ هجری قمری) در دارالخلافه شاهجهان آباد زندان هستی را بدرود نمود.^۴

بنا به نقل تذکرها، ادهم آرتیمانی در بدیهه سرایی و بذله‌گویی بسیار ماهر بوده است؛ برای مثال، عظیم‌آبادی در صحف ابراهیم نوشته است:

«در شوخی و بی‌باکی، اعجوبه روزگار و در اختلاط و خوش صحبتی، یگانه ادوار

۱. نمونه را نگر: «دو نامه فارسی از صدرالدین شیرازی»، ص ۹۳؛ ص ۹۷.

۲. نگر: کاروان هند، ج ۱، صص ۳۱-۳۳.

۳. نگر: تذکره نصرآبادی، ص ۳۵۹.

۴. تذکره سرو آزاد، ص ۸۴.

خویش بود. اجتناب از مناهای اصلاً نداشت و در جواب اکابر و اصاغر گستاخانه حاضر می‌شد. لطایف و ظرایف او که در بدیهه به مجالس می‌گفت، بر السنه و افواه دایر است»^۱.

شمار سروده‌های ادهم آرتیمانی را متجاوز از ده هزار بیت دانسته‌اند.^۲ ارباب تراجم سخنی از شاگرد وی نزد میرداماد نگفته‌اند؛ اما او در ساقی‌نامه‌اش میر را «استاد» خوانده، شخصیت و مجلس درس او را وصف کرده است. گویا تنها سند ارتباط آرتیمانی با میرداماد همین ابیات است.

۴/۲. مدح میرداماد در اشعار ادهم آرتیمانی

یکی از سروده‌های مشهور و مطلوب ادهم آرتیمانی، «ساقی‌نامه»ی اوست. او این مثنوی را به نام میرداماد و در حدود دویست بیت سروده است. همچنین، بعدها چند مرتبه در آن دست برده و سروده خویش را فک و اصلاح کرده است.^۳ ادهم آرتیمانی در خاتمه ساقی‌نامه‌اش^۴، درباره میرداماد چنین سروده است:

که در می‌پرستی بود پیر ما
بلا از جهانم فرو گیر کرد
که خود را در این شش در انداختم
که شد باعتم بر جلای وطن
وگرنه مرا لامکان جابود
برم هرچه جز اوست از یاد خویش
پس آنگه برم نام آن آفتاب
که کافی‌ست کیفیت درس او
کسی می‌ننوشیده در آفتاب
که چون او حکیمی به یونان کم است
که او نیز خورشید اشراق است
که یاران اشراق یونان زمین
به آداب ته کرده زانو چو کوه
لبش در تن گفت وگو جان کند
به علم حضوری ست حاضر جواب
معانی رفیع‌المکانی کنند

«مناسب بخوان بیتی از میر ما
چرا ز ایراین گنبد لاجورد
چرا نرد تدبیر بد باختم
چه کردند آبای علوی من
هیولی مرا کنده پا بود
کنون سرکنم مدح استاد خویش
به هفت آب شویم دهان از شراب
دگر می‌غی‌نوشم از ترس او
برابر به آن رو، ننوشم شراب
ز دوری یونان مرا کی غم است؟
فلاطون اگر رفت، او باقی است
زهی اوستاد سخن‌آفرین
همه پیش آن آفتاب از شکوه
زمعنی چو تفسیر قرآن کند
سراسر سؤالات را در کتاب
مدامش ز بالای طبع بلند

۱. همان.

۲. نگر: قصص الخاقانی، ج ۲، ص ۱۰۴.

۳. نگر: تذکره پیمانه، ص ۸۰.

۴. مطلع ساقی‌نامه آرتیمانی چنین است:

«الهی به عنقای قاف و جوب

به دُردی امکان، به صاف و جوب»

همان، ص ۸۱.

رفیعی کند چون به طبع شریف
ز دانش اگر فخر را زی کند
به علم تو کی می رسد بوعلی
شفا کی به گردت رسد در رحیل
تویی آن که هر صبح بهر کمال
ز هر دانشی کز کمال قبول
تورا پیش پا اوفتاده چو کفش
کتاب «شفا» با کمال خفا
زمانی که تفصیل مجمل کنی
غلام قدیمی تورا «حاشیه» ست
کسانی که در مدح دُر سفته اند
«به شاگردی اش عقل فعال باد
فقیهان همه حکمت آموز او
شده «سدرۃ المنتهی» منتهی
از او یافت «العلم علما» نظام
همه خوانده در مکتب گفت و گو
نهادشان به تأدیب در پای شک
خط مستقیمی بود آن خیال
ز اوصاف او قاصر آمد زبان
ورق شد کمر بسته دست او
شده خطّ این «منتها»، منتهی
که در «سلوئی» ز یاقوت لب
به کف خوشه سبزه اش بس نکوست
کسی کش نسب این، حسب این بود
سخن مختصر جدّ تو حیدر است
من او را چنین مدح ها کرده ام
که این مدح یک قطره از یمّ توست
چرا کرده ام از جناب تو یاد
چو تسبیح مدّاحی انشاکنم
مرا مست کرده ز صاف خرد

رضیعی کند میر سیّد شریف
بسا عار کز فخر رازی کند
که آید به علم از تو بوی علی
کند گر ورق شهپر جبرئیل
دوان از «دوان» سویت آید جلال
نویسند افادت پناهی عقول
معانی ز فکر تو خورده درفش
سقیم ار بود از تو یابد شفا
به ابرو «اشارات» را حلّ کنی
حواشیت بر دور او غاشیه ست
همین بیت در مدح او گفته اند:
کمالات از عقل او مستفاد»
همه کرده از آب دستش، وضو
که جبریل فکرش در او کرده جا
که «قانون» بود در «قواعد» تمام
دروس «شرایع» ز «ارشاد» او
ز شاهین میزان فطرت فلک
که در وی بود نقطه علم، خال
نگنجد معانی او در بیان
از آن در کتاب است پابست او
به آن نقطه بای بسم اللّهی
چکاند، زهی رتبه این نسب
می معرفت دست افشرد اوست
ورا مدح لأحصی آیین بود
که او شهر دانشوری را در است
شوم لال، ذمّش چرا کرده ام
چه مدحت، غلط کردم این ذمّ توست
زبانم بدین گفت و گو لال باد
همان به که «الأحصی» احصاکنم
الهی نگه دارش از چشم بد»^۱

شاعر در ابتدای این ساقی نامه به برخی باورهای فلسفی - همچون لزوم گذار از عالم هیولی

۱. تذکره پیمانه، صص ۸۸-۹۰، با ترجیح یک ضبط بدل.

- برای کسب معرفت^۱ اشاره کرده و سپس، به مدح میرداماد پرداخته است. وی در این ابیات، میرداماد را در جایگاه مدرّسی موفق و پرکار معرفی کرده است. برخی نکات مستفاد از این ابیات، عبارت‌اند از:
۱. ظاهراً کلمه «شراب» در مصرع «به هفت آب شویم دهان از شراب» و واژه «می» در مصرع «دگر می نمی نوشم از ترس او»، در معنای حقیقی خود به کار رفته‌اند. این گمان مؤیدی است بر لایابالی‌گری ادهم‌آرتیمانی که بیشتر تذکره‌نویسان بر آن صحّه نهاده‌اند. گویا او به یمن حضور در مجلس میرداماد، از ارتکاب برخی مناهای پرهیز می‌داشته است.
 ۲. در بیت «فلاطون اگر رفت او باقی است/ که او نیز خورشید اشراقی است» و نیز «زهی اوستاد سخن‌آفرین/ که یاران اشراقی یونان زمین»، بر می‌آید که اقران و معاصران میرداماد، وی را حکیمی اشراقی و افلاطونی می‌دانسته‌اند؛ چنان‌که تخلص شعری او نیز مؤید این معناست.
 ۳. آرتیمانی با استفاده از صنایع استعاره و جناس، میرداماد را برتر از سیدشریف جرجانی، جلال‌الدین دوانی و ابن‌سینا دانسته است. وی در بیت «به علم تو کی می‌رسد بوعلی/ که آید به علم از تو بوی علی»، با ظرافت به دومعنا اشاره کرده است: نخست، سیادت میرداماد و اتصال نسبی او به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)؛ و دوم، استفاده میر از تعالیم حدیثی و تراث معرفتی شیعی در مباحث فلسفی خود که ویژگی خاص نظام فکری او - یعنی «حکمت یمانی» - است.
 ۴. گویا ادهم‌آرتیمانی بیت «به شاگردی اش عقل فعال باد/ کمالات از عقل او مستفاد» را از شاعر دیگری وام گرفته و به صنعت تضمین در شعر خود آورده است. این بیت در اشعار مادحان شناخته‌شده میرداماد یافت نشد.
 ۵. وی به مناسبت‌های مختلف، عناوین کتاب‌هایی را که میرداماد در علوم معقول و منقول - و شاید طب - تدریس می‌کرده، در میان ابیات آورده است: الشفاء، الإشارات و التنبيهات و القانون از ابن‌سینا؛ الحاشية على المنطق از ملاعبدالله بهابادی یزدی؛ قواعد الأحكام و إرشاد الأذهان إلى إحکام الإیمان از علامه حلی؛ شرایع الاسلام از محقق حلی.
 ۶. از مصرع «ز معنی چو تفسیر قرآن کند»، بر می‌آید که میرداماد تفسیر قرآن کریم را در بخشی از برنامه تدریس‌های خود داشته است؛ چنان‌که خود میر در متن اجازه به سیداحمد علوی عاملی، به تدریس حواشی سیدشریف جرجانی بر الکشاف زنجشیری اشاره کرده است.^۲
 ۷. نسخه‌های بازمانده از اثر تفسیری میرداماد که «سدره‌المنتهی» نام دارد، ناقص هستند^۳؛ اما از مصرع «شده سدره‌المنتهی منتهی»، بر می‌آید که وی این اثر را به پایان برده است. با توجه به این نکته، شایسته است محققان برای یافتن نسخه کاملی از این اثر، جست‌وجو را از سر گیرند.

۱. نگر: الصراط المستقیم، صص ۹-۱۲.

۲. نگر: مصتفات میرداماد، ج ۱، ص ۵۸۲.

۳. نگر: همان، صص ۵۳۵-۵۴۱.

۵. بخش پنجم: ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی (درگذشته ۱۰۷۱ هجری قمری)

۵.۱. گزیده‌ای از شرح حال

ملا عبدالرزاق بن علی لاهیجی قی، متخلص به «فیاض»، از اساتید بزرگ حکمت و کلام در دوره صفویه و یکی از شاعران توانای این دوره است. بنا بر بعضی اقوال، او در لاهیجان دیده به جهان گشود^۱ و سپس، به قم هجرت کرد. وی هنگام اقامت ملاصدرا در قم، به خدمت او رسیده و از محضرش بهره برده است.^۲ لاهیجی در این دوران، بخش‌هایی از دو کتاب الأسفار الأربعة و الشواهد الربوبية را نزد استاد فراگرفته است. چندی بعد، وی به دامادی استاد نیز مفتخر شد و دختر ملاصدرا، ام‌کلثوم، را به همسری گرفت.^۳

به‌طور کلی، دوران زندگی فیاض لاهیجی به دو بخش تقسیم می‌شود: نخست دوره کودکی و اوایل جوانی اوست که حوادث و وقایع آن چندان برای ما روشن نیست؛ دوره دوم، مقارن با حکومت شاه صفی و شاه عباس ثانی صفوی است که لاهیجی شرح آن را در برخی قصاید و سروده‌های خود ذکر کرده است. او بیشتر عمر خود را در قم گذرانده و جز اصفهان، مشهد، کاشان و شیراز و تبریز، به هیچ‌جا - حتی هند - سفر نکرده است.^۴

اکثر فلاسفه و دانشمندان عصر صفوی به جهت برخی ملاحظات فنی و معرفتی^۵ و اشتغالات علمی، تنها از باب تفنّن و تفریح، ابیاتی در قالب رباعی و غزل سروده‌اند؛ اما خود را شاعر قلمداد نکرده‌اند.^۶ در این میان، فیاض لاهیجی از معدود حکیمانی است که فنّ شاعری را به‌جَد دنبال کرده است. دیوان اشعار فیاض لاهیجی شامل هفتصد غزل، سی‌وهفت قصیده، دوازده قطعه، چهارترکیب‌بند، یک ترجیع‌بند، یک ساقی‌نامه، یک مثنوی معراجیه، صدوپنجاه‌وسه رباعی و در مجموع دارای بیش از دوازده‌هزار بیت است.

محمد طاهر نصرآبادی درباره لاهیجی نوشته است:

«به زیور فضایل روحانی و حلیه کمالات نفسانی آراسته و شاهد علم را به زیور عمل پیراسته، دلنشین و نمکین بوده. با وجود صلاح و تزکیه باطن مخالطت به جمیع طوایف می‌نموده و با کمال ذوق و شوق به صحبت جوانان، ضبط حالت خود به قوت تقوی و پرهیزگاری نموده، آلوده تهمت و فساد هم نشد؛ و از تألیفات او گوهر مراد است که غوّاصان دریای معرفت در غوص آن، گوهر مراد به چنگ آورده‌اند. طبعش در نظم

۱. نگر: تذکره نتایج الأفکار، ص ۵۷۸.

۲. نگر: تعلیقه أمل الآمل، ص ۱۷۱.

۳. نگر: فیاض لاهیجی و اندیشه‌های کلامی او، صص ۲۳-۲۴.

۴. نگر: دیوان فیاض لاهیجی، صص نه-ده (مقدمه مصحح).

۵. برای مثال، جهت پرهیز از تقویت قوای واهمه و متخیله که مانع از نیل به ادراک کلیات عقلی قلمداد می‌شوند.

۶. برای نمونه، میرداماد اشاره کرده که بیشتر از سر تفنّن و در اوقات فراغت شعر می‌سروده است:

«در بر دانش فکنم طفلِ وقت نیز به اشعار دهم ثفلِ وقت»

دیوان اشراق، ص ۲۸.

قدرت به کمال داشت. دیوانش قریب به دوازده هزار بیت است»^۱.

سبک شعری فیاض نیز سبک معمول و رایج زمان او، یعنی سبک هندی، است؛ اما نه چنان مغلق و پیچیده که برخی اقران او به کار گرفته و نقد سخن شناسان دوره‌های متأخر را به جان خریده‌اند. سبک هندی در اشعار او بسیار ملایم و با محتوایی آکنده از توصیف و تشبیه و متأسفانه گاهی کمی دور از فصاحت و بلاغت و آیین دستوری است. برخی ویژگی‌های عمده شعر وی عبارت‌اند از: باریک‌اندیشی، استفاده از ارسال‌المثل، کنایه، استعاره‌های خاص، هنرهای بدیعی و بیانی، گرایش به شعر عامیانه و مذهبی و استفاده از مفاهیمی که در اذهان مردم زنده‌اند.^۲

فیاض لاهیجی نظر به مقام شامخ علمی و شخصیت معنوی اش، در مدح بسیار معتدل و کم‌حرص بوده است و این مطلب را در مطاوی قصایدش به آسانی می‌توان استنباط کرد. در واقع، سهم بسیار کمی از دیوان حدود دوازده هزاربیتی اش به قصاید مدحی او اختصاص یافته و قصاید متعدّد چندمطلعی در توحید و نعت و منقبت چهارده معصوم علیهم‌السلام دارد. بر این‌ها باید ترکیب‌بندهای منقبت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مرثیه سیدالشهداء علیه‌السلام را هم افزود.

فیاض به جز قصایدی که در مدح و رثای استاد اصلی خویش - ملاصدرا - و نیز میرداماد گفته، در ستایش و رثای شاگردان شهیر و گمنام خود، مثل قاضی سعید قمی و فردی موسوم به محمدعلی نیز شعر سروده است.^۳ همچنین، از ممدوحان صاحب قدرت او می‌توان به شاه‌عبّاس اوّل، شاه‌صفی، شاه‌عبّاس ثانی و وزیران آن‌ها اشاره کرد؛ یعنی میرزارفیع‌الدین، میرزاطالب‌خان و سلطان‌العلماء (خلیفه‌سلطان) که وزارت شاه‌عبّاس کبیر و شاه‌صفی را به عهده داشتند و نیز، میرزا حبیب‌الله صدر که از وزیران شاه‌عبّاس ثانی بوده است.^۴

از یکی دو ترکیب‌بند و ترجیع‌بند وی در وصف عشق و قطعات تاریخی و غیرتاریخی و رباعیات وی که بگذریم، به مهم‌ترین نوع اشعار وی - یعنی غزلیاتش - می‌رسیم. او همان‌طور که در قصیده پیروانوری، ظهیر، سنایی، سعدی و عُرّفی است و اغلب در اقتفای اشعار معروف آن‌ها شعر سروده، در غزل به طرز صائب التزام داشته و از برخی اشعارش بر می‌آید که با وی دوست و مصاحب بوده است؛ مانند این بیت:

«خدا روزی کند فیاض چندی صحبت صائب

که بستانیم از هم داد ایام جدایی را»^۵

البته، او به شیوه صائب، غزل دیگر شاعران نزدیک به عصر خویش - مثل طالب‌آملی و

۱. تذکره نصرآبادی، ص ۱۵۶.

۲. نگر: ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة أو اللقب، ج ۴، ص ۳۶۱.

۳. وی این ترکیب‌بند را به پیروی از محتشم کاشانی سروده است. نگر: دیوان فیاض لاهیجی، صص ۱۵۹-۱۶۶.

۴. نگر: همان، ص ۳۰۱.

۵. نگر: همان، صص سیزده-شانزده (مقدمه مصحح).

۶. نگر: همان، صص ۱۶۶-۱۶۸؛ صص ۱۸۲-۱۸۳.

نظیری نیشابوری - را با ذکر نام استقبال کرده است.^۱ روی هم رفته، غزلیات وی از قصایدش مطلوب‌تر و طبعاً خالی از اشارات و افاضات علمی بوده و سوز و حال و گیرایی بیشتری دارد. در بیشتر منابع قدیمی، سخنی از شاگردِ فیاض‌لاهیجی نزد میرداماد در میان نیست؛ اما برخی تذکره‌نویسان متأخر، گویا بر اساس اشعار او، وی را در زمره شاگردان میرداماد قلمداد کرده‌اند.^۲ او در آثار خود هرگز با لقب «استاد» از میرداماد یاد نکرده است؛ اما از قصاید او در مدح میر - که در ادامه خواهند آمد - بر می‌آید که گاه‌گاهی به اصفهان می‌رفته و در محضر میرداماد، برخی مشکلات علمی را مرتفع می‌کرده است.

تاریخ وفات فیاض‌لاهیجی را باتردید در سال‌های ۱۰۵۱ یا ۱۰۷۲ هجری قمری ثبت کرده‌اند؛ اما با توجه به قرائن تاریخی، سال ۱۰۷۲ به صواب نزدیک‌تر است.^۳

۵.۲. مدح میرداماد در اشعار فیاض‌لاهیجی

حسب جست‌وجوی ما، فیاض‌لاهیجی، دو قصیده در مدح میرداماد سروده است که از مطاوی آن‌ها نکات جالبی به دست می‌آیند.^۴ قصیده‌های مذکور، به ترتیب از این قرارند:

[۱]. قصیده نخست:

«ز باد حادثه آخر به این شدم دل شاد	که بُرد خاک مراتا به آستانِ مراد
سرمرا که لگدکوب فوج حادثه بود	به خاک درگهی افکند و سربلندی داد
ز نور رأی شهی کوکم منور گشت	که آفتاب کند از ضمیرش استمداد
مرا زمانه ز پستی به ذروه‌ای افکند	که پیک وهم فلک پا به پایه‌اش نهاد
به حال من که فلک ننگریستی از ننگ	دعا همی کند اکنون که چشم بد مرصاد
شب سیاه مرا رشک روز روشن کرد	فروغ ناصیه سید بزرگ‌نژاد
سپهر ملت و دین، آفتاب شرع مبین	ستون قصر یقین، باقر علوم رشاد
به سعی فطرت آبای فضل را فرزند	به زور طبع، عروس کمال را داماد
هزار مرتبه در بزم قدس‌گاه عروج	زبان عقل ندای تقدّمش درداد
ز عذر سوده‌زبان شد معلّم اوّل	ازین که پیش‌تر از وی قدم به راه نهاد
ولی به جاده عرفان هزار مرحله پیش	بماند واپس از او قصور استعداد
به گرد قصر جلالش نمی‌رسد گردون	ز نفس نامیه جوید اگر به فرض امداد
سپهر با همه شأن از نسیم مصر و لاش	به خود ببالد از شوق همچو مشک از باد

۱. نگر: همان، ص ۳۰۳؛ ص ۴۶۰.

۲. نگر: اثر آفرینان، ج ۵، ص ۳۲۵.

۳. نگر: فیاض‌لاهیجی و اندیشه‌های کلامی او، صص ۲۸-۲۹.

۴. ناگفته نماند که از قصیده‌های او در مدح مآلصدران نیز مطالب مهمی مستفاد می‌شود؛ برای نمونه، وی برخلاف مؤرخان و تذکره‌نویسان که قبر مآلصدران را در بصره ذکر کرده‌اند، مدفن وی را در نجف دانسته است:

«در راه کعبه مُرده و آسوده در نجف ای من فدای تو این مرتب که راست؟»

دیوان فیاض‌لاهیجی، ص ۱۲۲.

نه واجب است ولی هست شکر او واجب
 به باغ خاطر من غنچه‌های مشکل را
 ز رشک گلبن ازو خارخار داشت به دل
 صبا به باغ به وصفش گشوده دفتر گل
 زبان سوسن از اوصاف او به ذکر خفی است
 خدایگانا آئی که در فضایل تو
 اگر نه امر تو را بوده در الست مطیع
 که کرد تیر شعاع آفتاب را در چشم
 اگر به تربیت ساکنان باغ شوی
 ز فیض عام تو شاید که میوه آرد سرو
 نسیم فکر تو در باغ طبع تا نوزید
 مقدّمی به شرف از معلّم اوّل
 تأخّر تو بود از اکابر حکما
 بزرگی تو چو قدر نبی خداداد است
 بوّد خیال عدوی تو همسریّ تو را
 ضعیف پایه ترست از قوای جسمانی
 رجوع جمله خلائق به توست در دنیا
 اگر به عهد تو بودی محقق حلّی
 تو چون افاده نمایی هزار شیخ مفید
 قضا به محضر تقدیر مُهر ثبت نکرد
 به دشت ذهن چو تازی سمند فطنت را
 کمند فکر کنی حلقه حلقه در کف فهم
 شکار معنی بکر آن قدر کنی که شود
 ز جهل تیره دلان را «شفا» به «قانون» داد
 به سان نقطه سهو این نجوم را حک کن
 محبت تو به هرسینه حصّه‌ای دارد
 اگر چه عام عرض شد و لیک در معنی
 به ذات تو همه اوضاع شرع و دین محتاج
 قوام دین به تو شد چون قوام جنس به فصل
 ز توست کشور ایران خلاصه عالم
 تبارک الله ازین گلشن بهشت آیین
 قضا چو زد رقم این سواد شد معلوم
 ز آب روی ارم آب می‌دهد دوران
 بهشت روی زمین است از آن بوّد که مدام

نه شارع است ولی هست شرع از او آباد
 نسیم فکرت او تا وزید، جمله گشاد
 ز پای تا سر از آن جمله خار بیرون داد
 هزار در چمن از مدح او کند انشاد
 دهان غنچه به ذکر مدایحش پر باد
 وفا به حصر مراتب نمی‌کند اعداد
 وگرنه حکم تو را گشته از ازل منقاد
 فلک به گردنش این بند کهکشانی که نهاد
 که آبشان دهی از جویبار استعداد
 ز ین لطف تو زبید که گل کند شمشاد
 نقاب غنچه معنی به روی کس نگشاد
 چه باک مادر ایامت ار مؤخّر زاد
 تأخّری که خدا ز انبیا به خاتم داد
 حسود گو ندهد سعی‌های خود بر باد
 نظیر دعوی همبالی‌ها از خاد
 قوی ترست ز نفس مجرّد اجساد
 چنان که روز قیامت به مبدأست معاد
 فرا گرفتی از تو قواعد ارشاد
 کشد به دامن خاطر لطیفه‌های مُفاد
 رقم ز نام تو تا به طغری اش نهاد
 پی شکار غزالان قدس چون صیّاد
 چو زلف خم به خم مهوشان حورنژاد
 حوالی در و بام خیال قدس آباد
 اشاره‌ای که نمودی پی «نجّات» معاد
 چو درنوردی طومارهای «سبع شداد»
 به سان نوع که ساری ست در همه افراد
 چو جزو ذاتی با جوهر تو شد ایجاد
 چو حاجتی که به سوی صور بود ز مواد
 همیشه نوع شریعت ز تو محصّل باد
 ز توست شهر صفاهان به رتبه خیر بلاد
 که می‌دهد به صفا از بهشت رضوان یاد
 که کار دست چپ اوست روضه شّداد
 به چارباغ صفاهان به گلبن و شمشاد
 در آن کسی که بوّد نیست از بهشتش یاد

ستایش تو کند با قصور استعداد
 هزار بار به حسن گرفته ام ایراد
 وگرنه سخنان دارد فصاحت از من یاد
 چنان که بعد ادای فریضه ها اوراد
 به شیر شبنم تا هست طفل گل معتاد
 به چارباغ جهان گلشن فضیلت را
 شها مقدس از آنی که فکر همچو منی
 تو را عظیم بود شأن وگرنه من در مدح
 ز خجلت تو دهام چو غنچه شد بسته
 پس از ستایش ذاتت دعای تو لازم
 همیشه تا که بود ابر دایه گلشن
 به چارباغ جهان گلشن فضیلت را

چنان که رسم و اقتضای قصیده است، فیاض لاهیجی به نحوی زیبا، برخی آموزه های فلسفی - همچون سریان نوع در افراد، حاجت ماده به صورت در کسب فیض و قوام و تحصیل جنس به فصل - را در این مدح به کار برده است؛ اما نکات تاریخی مستفاد از قصیده مذکور از این قرارند:

۱. از تصریح فیاض لاهیجی به نام «اصفهان» و «چارباغ»، به دست می آید که او مسافرت هایی به پایتخت صفویان داشته و میرداماد را از نزدیک ملاقات کرده است. وی به مرکزیت علمی شهر اصفهان در آن روزگار و البته، نقش محوری میرداماد در این شهر اشاره کرده است. همچنین، با عنایت به وفات میرداماد در سال ۱۰۴۰ هجری قمری، دانسته می شود که برخی سفرهای لاهیجی به اصفهان، دیدار وی با میرداماد و احتمالاً سرایش این قصیده، پیش از تاریخ مذکور روی داده اند.

۲. از بیت «به باغ خاطر من غنچه های مشکل را / نسیم فکرت او تا وزید، جمله گشاد»، بر می آید که فیاض لاهیجی، برخی مشکلات علمی خویش را در مجلس درس میرداماد برطرف می کرده است. ناگفته نماند که لاهیجی در کتاب الکلمة الطیبة، به نزاع میان استادش و میرداماد درباره نسبت واقعیت خارجی با وجود و ماهیت اشاره کرده و این جدال را لفظی دانسته است. در عبارات او تصریحی مبنی بر طرح این مسئله در محضر میرداماد به چشم نمی خورد؛ اما با توجه به اهمیت این مبحث در دیدگاه فیاض لاهیجی و سیاق عبارات وی، می توان احتمال داد که این مسئله، یکی از محورهای گفت و گوی او با میرداماد بوده است.^۲
۳. از مصرع «نه شارع است ولی هست شرع از او آباد» و ابیات پس از آن، بر می آید که میرداماد علاوه بر علوم عقلی، در حوزه علوم فقهی و مرجعیت شرعی پایگاهی بلند داشته است؛ اگرچه در دوران پس از حیات خود، بیشتر در جایگاه فیلسوف و بیان گذار مکتب فلسفی اصفهان شهرت یافته است.

۴. ابیات «ز عذر سوده زبان شد معلّم اوّل / ازین که پیش تر از وی قدم به راه نهاد» و «مقدم می به شرف از معلّم اوّل / چه باک مادر ایامت ار مؤخر زاد»، آشکارا از تلقیب میرداماد به «معلّم ثالث» حکایت دارند. مشخص است که میر در عصر خویش به این لقب مشهور بوده است.
۵. از ابیات «بزرگی تو چو قدر نبی خداداد است / حسود گو ندهد سعی های خود بر باد» و «بود

۱. همان، صص ۱۰۹-۱۱۱.

۲. نگر: الکلمة الطیبة، صص ۱۳۳-۱۳۴.

خیال عدوی تو همسر تو را / نظیر دعوی همبالی هما از خاد»، بر می آید که عده ای از سر حسادت و عداوت سعی در تخریب چهره و جایگاه میرداماد داشته اند. این گمان را متن نامه شکایت آمیز میرداماد به شاه عباس تأیید می کند.^۱

۶. لاهیجی به مناسبت های مختلف از کتاب های الشفاء، النجاة ابن سینا و ارشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان از علامه حلی نام برده است. می توان احتمال داد که میرداماد در مجلس درس معقول و منقول خود، متن برخی از این آثار را تدریس می کرده است. همچنین، از اشاره به القانون ابن سینا بر می آید که میر با علم طب نیز بیگانه نبوده است.

[۲]. قصیده دوم

گویا مصحح دیوان فیاض لاهیجی در هویت ممدوح این قصیده تردید داشته است؛ اما با توجه به اوصاف و تعبیراتی که لاهیجی در آن به کار برده، شکی نیست که مراد وی میرداماد بوده است.

بعد از آن ته جرعه بر مجنون شیدا ریخته
بس که زهر افعی غم بر سراپا ریخته
هر کجا رخسار زردم رنگ سیما ریخته
جرعه ای بر خاک اگر زین سبز مینا ریخته
حرص پندار همه شهد مصفا ریخته
زهر قاتل بر سر خوان تمنا ریخته
تا ببینی دفتر هستی ز هم وار ریخته
کاسه های سربه خاک افتاده، صهار ریخته
خارین ها جمله بر جا مانده، گل ها ریخته
بر رخ هر برگ بین رنگ مداوا ریخته
در میان این یک نفس تخم تمنا ریخته
در پی امروز و دی بین رنگ فردا ریخته
قطره این ابر گوهر گشته هرجا ریخته
نقص خاشاک دویی در دیده ما ریخته
نور در ویرانه بینی بی محابا ریخته
خاک حسرت بر سر من عشق تنها ریخته
ساقی ام در کاسه اسم بی مسما ریخته
تا چه می لعل لبش در جام اسما ریخته
ساغر خورشید از دست مسیحا ریخته
نقش پا در راه من عقد ثریا ریخته
خاک حسرت باد در چشم تماشا ریخته
گرد خواری ها مباد از چهره ما ریخته

«عشق در کام من اول زهر سودا ریخته
یک سرمو برو وجودم جای نوش عیش نیست
صد چمن غلطیده در خون خزان بی بهار
صاف حسرت گشته و دردی غم در ساغر
نیست در کوی امل آماده جز زهر اجل
ارقم روز و شب آنجا از لعاب نیش مرگ
هان به گورستان اقران بگذر از روی قیاس
عقل ها را برده دیو و مغزها را خورده مور
گلستان دهر را فصل خزان آمد که شد
گونه زردی که بر هر چهره می بینی عیان
این جهان نبود به غیر رفته و آینده ای
طرح امروزای که دیدی بر اساس دی عیان
بر وجود آفرینش یک سرمو عیب نیست
گلشن هستی ندارد غیر رنگ اتحاد
نشکند تا دل، سرای جلوه جانانه نیست
نیست همدردی که باشد یک نفس غمخوار من
باده عشرت ندارد نشئه ای در طبع من
می برم اسم وی و محو مسما می شوم
بس که در نظاره لعل لبش گردیده محو
بس که عکسش داد پرتو در دل هر آینه
گر به سیر لاله و گل سرفروید آمد مرا
سینه آینه صاف از پشتی خاکستر است

۱. متن این نامه را نگر: مقالات تاریخی، ج ۱۲، صص ۲۴۲-۲۴۵.

هان در آدر مجلس شوریدگان عشق و بین
 بر زمین آهسته تر نه پای کبر و افتخار
 نقطه شک بر یقین توست یعنی کویقین
 قتل من پنهان چه حاصل کردن ای غمخوار من
 با عتاب او تنزل از سپرداری گذشت
 این چه مستی بود کز یک جرعه در جام فتاد
 تا ابد رنگ گل رعنائی یوسف از اوست
 کو دماغ آنکه پردازم به درمان کسی
 هدیه ذوقم که دست آموز سلطان سباست
 اینکه می بینی به طُرف کوه و هامون لاله ها
 در فراق مجلس سلطان مُلکِ علم و فضل
 پادشاه مُلک دانش، شهریار تخت فضل
 آن که از خُم خانه عقل مجرّد دست لطف
 آن که با نور سیادت نور دانش کرده جمع
 علم هادر سینه پنهان ست و حیرانم که چون
 تا ابد آثار بخشش پهن در عالم ازوست
 گزنه سعی فطرتش شیراز بستی فضل را
 ذات عاقل، عقل کامل، علم و دانش بر کمال
 هر کجا کلک بنانش حرف مطلب کرده نقش
 فهم را کی فرصت برچیدن کام دل ست
 دردمند چهل گور و نه به این دارالشفاء
 کس به زور نشئه طبعش درین میخانه نیست
 هر میئی کاندِر خُم افلاطون دانش داشته
 دامن ساقی گلستانی شد از گل های می
 بر سر کویش برم اسکندر لب تشنه را
 خواهش دنیا کجا و طبع آن کامل کجا
 آن چنان واقف ز وضع جزء و کلّ روزگار
 این همه رنگینی عقلش ز علم وافرست
 عقل رنگین تر به قدر آنکه علم آماده تر
 گر به رنگین مجلس او بار یابد آفتاب
 ور به خلوتگاه فکرش ره بیابد عقل کلّ
 حشمت جمشیدی و جاه سلیمانی بین
 لیکن او را التفاتی نه به آن و نه به این
 آسمان، آفتاب، نه، که عقل اولّا

کاسه ها درهم شکسته، باده ها نارایتنه
 کاین همان خاک است کز رخسار زیباریخته
 این که می بینی به دل خال سویدا ریخته
 غمزه او خون عالم آشکارا ریخته
 بس که دید از هر طرف خون مدارا ریخته
 ساقی امشب گوییا در قطره دریا ریخته
 قطره اشکی که از چشم زلیخا ریخته
 من گرفته در همه عالم مداوا ریخته
 بال و پر در جست و جوی کوی عنقا ریخته
 اشک چشم ماست در دامن صحرار ریخته
 آن که بینی ریزه خوانش به هر جا ریخته
 آن که علمش طرح این نه سقف مینا ریخته
 باده فضلش به ساغر بی محابا ریخته
 زین دو نور انوار بر فرق ثریا ریخته
 نور دانش ایردش بر چهره پیدا ریخته
 رشحه جودی که دست او به دریا ریخته
 بودی اجزای علوم از یکدگر وار ریخته
 وه چه رنگین این بنا از دست بتا ریخته
 جای نقطه بر ورق ها چشم بینا ریخته
 بس که تقریرش تمنا بر تمنا ریخته
 کاندین محفل مداوا بر مداوا ریخته
 ساقی این می جمله در یک کاسه تنها ریخته
 جمله در مینای این خمخانه پیما ریخته
 هر کجا این باده رنگین ز مینا ریخته
 تا ببیند آب خضر از دست سقا ریخته
 کز یک انگشت تصرف طرح دنیا ریخته
 کوبه دست خویشتن این رنگ گویا ریخته
 هم ازین پرگاردان این طرح هر جا ریخته
 جدول آب روان و عکس گل ها ریخته
 یابد اسباب بزرگی را مهیا ریخته
 بیند اوراق کهن علم خود آنجا ریخته
 گاهش آویزان به دامن گاه در پا ریخته
 طرح عزلت خوش به خلوتگاه عنقا ریخته
 ای که مهرت تخم در آب و گل ما ریخته

گرچه من این دانه را از خون دل پرورده‌ام
من کی‌ام کز سجده آن آستان لافم که هست
در سجود درگه تو چرخ را بهر سجود
بوسه لب‌ها را تمامی وقف درگاه تو شد
گرچه من دورم ز درگاه تو زین شادم که هست
دوری‌ام از مجلس فیض تو غافل روی داد
تکیه بر لطف تو کردم گام بی‌رخصت زدم
سایه پرورد تو را دوری و نزدیکی یکی ست
رو به درگاه تو دارد آبرویم عاقبت
تا بود اهل هنر را آبروی علم و فضل
مرجع اهل هنر باشی و تا روز جزا

لیکن الطاف توام این دُر به دریا ریخته
نقش‌های سجده آنجا تا ثریا ریخته
جبهه‌ها بر روی هم تا عرش والا ریخته
هر کجا این نخل بار آورده آنجا ریخته
حسرتم آنجا تمنا بر تمنا ریخته
عقده‌ام بر عقده زین انداز بی‌جا ریخته
آب شرمم از حیا صحرا به صحرا ریخته
هست هر جا نور مهر عالم آرا ریخته
قطره هر جا می‌فتد باشد به دریا ریخته
بر در ارباب دنیا بی‌محبا ریخته
آبرویم جز بدان درگاه مبادا ریخته^۱

فیاض لاهیجی در ابیات نخست این قصیده، از روزگار و احوال خود شکایت کرده و سپس، با گریزی ماهرانه، بخشی از غم و حزن خود را معلول دوری از مجلس درس میرداماد دانسته است. او در این قصیده نیز به برخی آموزه‌های فلسفی اشاره کرده؛ اما به جای تشبیه و استعاره، این بار حقایق معرفتی را در معنای حقیقی خود به کار برده است؛ برای مثال، در بیت «این جهان نبود به غیر رفته و آینده‌ای / در میان این یک نفس تخم تمنا ریخته»، درباره نگرش فلسفی به زمان سخن گفته است. بر اساس تعالیم فلاسفه اسلامی - از جمله میرداماد - زمان فلسفی تنها به دو قسم «گذشته» و «آینده» تقسیم می‌شود؛ زیرا «حال» از جنس «آن» است و کشش زمانی ندارد.^۲ بر این اساس، فیاض لاهیجی همچون نگاشته‌های علمی خود - مانند گوهر مراد^۳ - در سروده‌های خود نیز میان آموزه‌های فلسفی و بایسته‌های اخلاقی پیوند برقرار کرده است. با صرف نظر از این اشارات معرفتی، چند نکته تاریخی از قصیده دوم استباط می‌شود:

۱. از بیت «در فراق مجلس سلطان ملک علم و فضل / آن که بینی ریزه خوانش به هر جا ریخته»، بر می‌آید که فیاض لاهیجی هنگام اقامت در اصفهان، در مجلس درس میرداماد حاضر می‌شده است.
۲. در مصرع «آن که با نور سیادت نور دانش کرده جمع»، آشکارا به سیادت میرداماد اشاره شده؛ خصیصه‌ای که در عصر صفوی در زمره امتیازهای خاص اجتماعی بوده است.
۳. احتمالاً مصرع «نور دانش ایزدش بر چهره پیدا ریخته»، بر اوصاف ظاهری میرداماد و نورانیت چهره او دلالت دارد.
۴. بیت «گر نه سعی فطرتش شیرازه بستی فضل را / بودی اجزای علوم از یکدگر واریخته» به جامعیت علمی میرداماد - که از ویژگی‌های معروف اوست - اشاره دارد.

۱. دیوان فیاض لاهیجی، صص ۱۱۱-۱۱۴.

۲. نگر: الأفق المبین، ص ۵۵۶.

۳. نگر: فیاض لاهیجی و اندیشه‌های کلامی او، صص ۳۸-۳۹.

۵. مصرع «بس که تقریرش تمنا بر تمنا ریخته»، شاهد دیگری است بر اینکه فیاض لاهیجی تقریرات میرداماد را در مجلس درسش شنیده است.
۶. در بیت «هر می کاندر خُم افلاطون دانش داشته / جمله در مینای این خمخانه پیما ریخته»، اشاره ای خفی به اشراقی بودن میرداماد وجود دارد؛ چنان که برخی منابع تاریخی و تذکره ای در عصر صفوی، میرداماد را حکیمی اشراقی معرفی کرده اند.^۱
۷. در مصرع «خواهش دنیا کجا و طبع آن کامل کجا» و نیز ابیات «حشمت جمشیدی و جاه سلیمانی بین / گاهش آویزان به دامن گاه در پا ریخته / لیکن او را التفاتی نه به آن و نه به این / طرح عزلت خوش به خلوت گاه عنقا ریخته»، به زهد میرداماد در عین بهره مندی از جایگاه ویژه اجتماعی اشاره شده است. این معنا درباره میرداماد، در کتب تاریخی و تذکره ها بسیار تکرار شده است.^۲
۸. از ابیات «دوری ام از مجلس فیض تو غافل روی داد / عقده ام بر عقده زین اندازی جا ریخته / تکیه بر لطف تو کردم گام بی رخصت زدم / آب شرمم از حیا صحرا به صحرا ریخته» بر می آید که خروج فیاض لاهیجی از اصفهان به صورت ناگهانی رخ داده و او موفق به وداع با میرداماد نشده است.
۹. در مواضع مختلفی از قصیده، ارادت و محبت فیاض لاهیجی به شخصیت میرداماد به چشم می خورد؛ مثلاً مصرع «ای که مهرت تخم در آب و گل ما ریخته». جالب است که تقی الدین کاشانی با استفاده از تعابیری مشابه، درباره میرداماد نوشته است:
- «همواره تخم مهر و محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر می کارد و اهالی و افاضل، نسبت به آن سرور ذریه خیرالمرسلین علیه السلام، التفات بسیار داشتند و دارند»^۳.

۶. بخش ششم: مدایح پراکنده

این بخش به ابیات و ماده تاریخ های پراکنده درباره میرداماد اختصاص دارد که برخی از آن ها برای نخستین بار منتشر می شوند. البته، ناگفته نماند که در میان نسخه های خطی آثار میرداماد، تقریظ های منظومی در وصف آثار او به چشم می خورند که در مجال دیگری درباره آن ها سخن خواهیم گفت.

۶.۱. تقی الدین کاشانی (درگذشته ۱۰۱۶ هجری قمری)

میر تقی الدین بن علی کاشانی، متخلص به «ذکری»، از تذکره نویسان و ادیبان نامدار عصر صفوی و از شاگردان محبوب محتشم کاشانی است. عمده شهرت وی، مرهون تألیف تذکره خلاصه الأشعار است. میر تقی الدین دو مرتبه در شهر کاشان میزبان میرداماد بوده است. دیدار نخست آن ها در

۱. نمونه را نگر: خزانه الحیال، ص ۴۱۸.

۲. نمونه را نگر: حدائق المقرّبین (حدیقه پنجم و باب ششم و هفتم از حدیقه چهارم)، ص ۲۴۵.

۳. خلاصه الأشعار و زبدة الأفكار (بخش اصفهان)، ص ۲۴۶.

سال ۹۸۸ هجری قمری و دومین دیدار در سال ۹۹۳ هجری قمری بوده است.^۱ کاشانی شرح مفصّلی از احوال میرداماد نگاشته و او را به صلاح تقوا، قدرت حافظه و طلاقّت لسان ستوده است. وی پس از ملاقات نخست که در حدود هجده سالگی میرداماد رخ داده، دربارهٔ او سروده است:

«غبار غم به تو ای سرو نوجوان مرساد
بنفشه خط سبزت مباد پژمرده
بهار عمر تو را آفت خزان مرساد
به لاله زار رخت رنگ زعفران مرساد»^۲

۶،۲. افضل الدین قائی

کاشانی در خلاصه الأشعار ایات زیر را از مولانا افضل قائی در مدح میرداماد نقل کرده است:

«ای وصف تو ز آنچه در دل آید افزون
هر خسته لسان وصف تو چون گوید چون
خود گوی که درد هر کسی چون آمد
با چون تویی از عهدهٔ آن وعده برون»^۳

اطلاعات چندانی دربارهٔ افضل قائی در دست نیست. تنها می‌دانیم که شیخ بهایی در ایام نوجوانی، علوم ریاضی و بخش امور عامّه از شرح تجرید را نزد وی خوانده است.^۴ احتمال دارد قائی از اساتید میرداماد نیز باشد؛ اگرچه در حواشی بعضی نسخ خلاصه الأشعار آمده است: «مولانا افضل قائی از اقران مولانا احمد اردبیلی بود و دارای درجهٔ اجتهاد؛ و شعر نمی‌گفته و زمانی که در استرآباد فوت شد، نواب میر خردسال بود. همانا کتاب اسم را غلط کرده»^۵.

به هر روی، اظهار نظر قطعی دربارهٔ ارتباط میرداماد و قائی، حاجتمند تحقیق و جست‌وجوی بیشتر است.

۶،۳. نصیرای همدانی (زنده در ۱۰۳۱ هجری قمری)

نصیرالدین محمد امامی همدانی، مشهور به «نصیرای همدانی»، از دانشمندان و شاعران عصر شاه عباس صفوی است. تذکره‌نگاران و مورّخان دربارهٔ او چندان سخن نگفته‌اند. همین قدر می‌دانیم که وی در همدان زاده شده و برای کسب علوم به اصفهان مهاجرت کرده است.^۶ گویا او از علاقه‌مندان و پیروان تصوّف بوده و دیوان او، به تناظر اسماء الهی، مشتمل بر هزارویک بیت است. نصرآبادی دربارهٔ او نوشته است:

«از اهل امام‌زاده سهل علی است که محلی است از همدان. از اکثر فنون بهره‌ور و دوحهٔ طبعش به اقسام علوم خصوصاً ریاضی، صاحب‌ثمر؛ در ترتیب انشاء،

۱. نگر: خلاصه الأشعار و زبدة الأفكار (بخش اصفهان)، صص ۲۴۷-۲۴۸.

۲. همان، ص ۲۴۸.

۳. همان، ص ۲۸۰.

۴. نگر: «قسمتی از تذکره خیرالبیان در شرح احوال و آثار علما و شعرای عصر صفوی»، ص ۳۸.

۵. خلاصه الأشعار و زبدة الأفكار (بخش اصفهان)، ص ۲۸۰، پانویس ۱.

۶. نگر: عرفات العاشقین و عرصات العارفین، ج ۷، ص ۴۴۲۸؛ تذکره ریاض الشعراء، ج ۴، صص ۲۳۷۵-۲۳۷۶.

سخنانش دلنشین؛ و در تقریر شعر، معانی اش رنگین. فقیر به خدمت او نرسیده‌ام؛ اما از عزیزان مسموع شد که قطع نظر از فضیلت، بسیار خوش صحبت و شوخ طبیعت بوده. خالوی فقیر چون به خدمت علامی شیخ بهاء الدین محمد ربط داشت، نقل می‌کرد که وقتی شیخ وعده‌ای فرمودند که به منزل فقیر آیند، فرمودند که نصیرا را خبر کنید تا مجلس نمکی به هم رسانند... دیوانش، به عدد اسماء الهی، هزارویک بیت است و وفاتش در سنه ۱۰۳۰ اتفاق افتاد»^۱.

از دیباچه‌ای که نصیرای همدانی بر دیوان زلالی خوانساری نوشته است، بر می‌آید که او دست‌کم تا سال ۱۰۳۱ هجری قمری در قید حیات بوده است. بنا بر گزارش نظام الدین احمد گیلانی، نصیرای همدانی پیش از میرداماد و در دوران جوانی درگذشته است.^۲ با این همه، اظهار نظر قطعی درباره تاریخ وفات او، حاجتمند تتبع بیشتر است. در نسخه‌ای از دیوان اشراق چنین نقل شده است:

«از نصیرا همدانی - که خود از حکماست - در مدح میرداماد:

پنجه دقتش چو گردد بند به گسستن رود میان سخن
مّت کلکِ نکته‌پردازش بر سرپای داستان سخن»^۳

۶.۴. ملا عبدالله امانی کرمانی (زنده در ۱۰۴۰ هجری قمری)

ملا عبدالله کرمانی، متخلص به «امانی»، از شاعران ناشناخته عصر صفوی است. از جزئیات زندگانی او اطلاعات چندانی در دست نیست. درباره او نوشته‌اند:

«گویا از ولایت کرمان است. به هند رفته، در خدمت مرحوم میرمحمدسعید میرجمله بوده، مکنی به هم رسانیده، به اصفهان آمده، فوت شد. دیوان او دیده شد. قریب به ده هزاربیت بود؛ اما هموار است. چند تاریخ خوب گفته»^۴.

امانی مشهورترین ماده تاریخ را در وفات میرداماد سروده که از این قرار است:

«فغان از جور این چرخ جفاکیش کزو گردد دل هر شاد ناشاد
ز اولاد نبی دانای عصری که مثلش مادر ایّام کم زاد
محمدباقر داماد کزوی عروس فضل و دانش بود دل شاد
خرد از ماتمش گریان شد و گفت: عروس علم و دین را مُرده داماد»

لازم به توضیح است که این ماده تاریخ به صورت «عروس علم دین را مُرده داماد»، با سال ۱۰۴۰ هجری قمری مطابق بوده و به همین شکل صحیح است؛^۵ اما برخی، به خطا، این مصرع را به صورت

۱. تذکره نصرآبادی، صص ۱۶۶-۱۶۷.

۲. نگر: مجموعه حکیم الملک گیلانی (نسخه خطی)، برگ ۹۲ پ.

۳. دیوان میرداماد (نسخه خطی)، برگ ۲ پ.

۴. تذکره نصرآبادی، ص ۳۰۹. سنخ: تذکره ریاض الشعراء، ج ۱، ص ۲۷۷.

۵. نگر: الفوائد الرضویة فی أحوال علماء المذهب الجعفریة، ص ۴۲۰؛ نجوم السماء فی تراجم العلماء، ص ۵۱.

«عروس علم و دین را مُرد داماد» قرائت کرده و تاریخ وفات میرداماد را سال ۱۰۴۱ دانسته‌اند.^۱

۶،۵. محمّد معصوم خواجگی اصفهانی (زنده در ۱۰۵۲ هجری قمری)

محمّد معصوم بن میرزا خواجگی اصفهانی، از مورّخان و تذکره‌نویسان مشهور عصر صفوی است. وی به سبب تسلّط بر ادب و انشاء، در دوران شاه صفی سمت مورّخ و منشی رسمی دربار را بر عهده داشته است. او در کتاب مشهور خود، خلاصه السیر، ضمن گزارش وفات میرداماد در وقایع سال ۱۰۴۰ هجری قمری، درباره وی سروده است:

«فضلش نگذاشت در مباحث دعوی علمش عمل زمانه را کرد قوی
القصّه که از وجود با جودت او اوراق پراکنده دین یافت نوی»^۲

خواجگی اصفهانی در این ابیات، به جامعیت میرداماد و نقش او در اعتلاء مذهب تشیع اشاره کرده است.

۶،۶. رکن الدین مسعود کاشانی (۹۵۸-۱۰۶۶ هجری قمری)

رکن الدین مسعود بن علی کاشانی، متخلّص به «مسیح» و مشهور به «حکیم رکن»، طبیب دربار شاه عباس صفوی و از خوشنویسان حاذق عصر خویش به شمار می‌رفت. وی به سبب چیرگی در علم طب و تسلّط بر فنون ادب و انشاء، در سلک منشیان و ملازمان شاه عباس درآمد؛ تا آنجا که شاه در سفر به کاشان، در منزل وی اقامت گزید. مسیح کاشانی بعدها به جهت طرفداری شاه از یکی از دانشمندان دربار در مناظره‌ای که بین او و مسیح اتفاق افتاد، از شاه رنجیده شد و ایران را ترک کرد. وی به جانب هندوستان رهسپار شد و پس از سی و دو سال گذران عمر در آگره و الله‌آباد، به ایران بازگشت.^۳ وی از شاعران پرکار بوده و سه دیوان جداگانه فراهم آورده است. به قول دکتر ذبیح‌الله صفا:

«سخن او با آن همه پرکاری استوار و یکدست و کلامش منتخب و خالی از عیب
و مقرون به اندیشه‌های ژرف است. زبانی فصیح و بیانی روان و خالی از هرگونه تعقید
و استادانه و همراه با خیالات بسیار باریک و دقیق و مضمون‌های عالی و نازک دارد
که از بس در بیان آن‌ها مهارت به کار رفته، آسان‌یاب به نظر می‌آیند».^۴
از ارتباط او با میرداماد اطلاع چندانی در دست نیست، مگر رباعی زیر که در مدح میر سروده
و تقی الدین کاشانی آن را نقل کرده است:

«در طرز سخن تو را بیانی دگر است القصّه زبان تو زبانی دگر است
از قلزم دانش تو آن بحر عمیق هر قطره هیولای جهانی دگر است»^۵

۱. نمونه را نگر: ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة أو اللقب، ج ۶، ص ۶۲.

۲. خلاصه السیر، ص ۱۱۱.

۳. نگر: تذکره میخانه، صص ۴۹۷-۵۰۲.

۴. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴، ص ۴۲۷.

۵. خلاصه الأشعار و زبدة الأفكار (بخش اصفهان)، ص ۲۷۹.

می دانیم تقی الدین کاشانی خلاصهٔ الأشعار را در فاصلهٔ سال های ۹۷۵ تا ۹۹۳ هجری قمری نگاشته است؛ لذا، این مدح به دوران جوانی میرداماد مربوط است. گویا کاشانی در بیت نخست، به ادبیات و عبارت پردازی خاص میرداماد که موجب اشتها راو به دشوارنویسی شده، اشاره کرده است. میرداماد نیز رباعی مسیح کاشانی را چنین پاسخ داده است:

«در قالب فطرت از تو جانی دگر است در تن ز خیال تو روانی دگر است
در محور آسمان استعدادت هر نقطه محیط آسمانی دگر است»^۱

۶.۷. مدایح شاعران ناشناخته

در میان اوراق برخی نسخ خطی، مدایح منظومی دربارهٔ میرداماد به چشم می خورند که سرایندهگان آن ها شناخته نیستند؛ همچون:

الف) «ما قیل فی مدح السید الداماد:

ای آن که عروس علم را دامادی ای آن که معلّمین را استادی
در دور تو یک نکته ناگفته غاند حقّا که تو داد علم و رادی دادی»^۲

مصرع «ای آن که معلّمین را استادی» در این ابیات، آشکارا به تلقیب میرداماد به «معلّم ثالث» اشاره دارد.

ب) «تعریف میر محمد باقر الداماد:

ای مرد تو را بخت به مقصود رساند وز گلشن دانشت گل دین بدماند
کی خصم تواند به تو آسیب رساند نتوان به نفس مشعل خورشید نشاند»^۳

همان طور که سید علی خان مدنی در سلافة العصر آورده، شاه عباس به جهت مقبولیت اجتماعی میرداماد و خوف شورش او علیه حکومت، نیت سوء قصد به جان او را داشته است. این معنا در نامهٔ میرداماد به شاه صفوی نیز مسطور است؛ چنان که نوشته است:

«چندینی را دشمنان کشتند. اگر یکی را دوست بکشد، چه شود؟! سهل باشد و الأمر اعلی»^۴.

گویا شاعر در ابیات فوق، به همین مطلب اشاره داشته است.

۱. همان. سنج: دیوان اشراق، ص ۸۶.

۲. القیسات (نسخه خطی)، برگ ۵ر.

۳. الصراط المستقیم (نسخه خطی)، برگ ۲ر.

۴. نگر: سلافة العصر فی محاسن أهل العصر، ج ۲، ص ۷۵۵.

۵. مقالات تاریخی، ج ۱۲، ص ۲۴۳.

فهرست منابع و مآخذ

کتاب‌ها:

- قرآن کریم.
- آثار العجم (در تاریخ و جغرافیای مشروح بلاد و اماکن فارس)، میرزا محمد نصیرالحسینی شیرازی (فرصت الدوله)، تصحیح: علی دهباشی، چ ۱، تهران: فرهنگسرا، ۱۳۶۳ ش.
- اثر آفرینان: زندگی نامه نام آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ شمسی، محمدرضا نصیری، چ ۲، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴ ش.
- الأفق المبین، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: حامد ناجی اصفهانی، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۱ ش.
- انواع ادبی، سیروس شمیسا، چ ۳، تهران: میترا، ۱۳۸۷ ش.
- انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، حسین رزمجو، ویرایش: محمدجعفر یاحقی، چ ۱، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی (به نشر)، ۱۳۷۰ ش.
- اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: حسین نجفی، چ ۱، تهران: انتشارات مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۶ ش.
- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، چ ۱، تهران: المكتبة الإسلامية، ۱۳۹۳ ق.
- بحر المعارف، عبدالصمد همدانی، تصحیح: حسین استادولی، چ ۳، تهران: حکمت، ۱۳۹۵ ش.
- تاریخ ادبیات در ایران (از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری)، ذبیح الله صفا، چ ۱، تهران: نشر فردوس، ۱۳۶۶ ش.
- تاریخ بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تصحیح: جلیل خطیب رهبر، چ ۴، تهران: مهتاب، ۱۳۷۴ ش.
- تاریخ عالم آرای عباسی، اسکندربیک منشی (ترکمان)، تصحیح: ایرج افشار، چ ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۰ ش.
- تذکره پیمانه (در ذکر ساقی نامه‌ها و احوال و آثار ساقی نامه سرایان)، احمد گلچین معانی، چ ۱، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۹ ش.
- تذکره ریاض الشعرا، علیقلی خان واله داغستانی، تصحیح: ابوالقاسم رادفر [و] گیتا اشیدری، چ ۱، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۱ ش.
- تذکره سرو آزاد، میرغلامعلی بن نوح آزاد بلگرامی، تصحیح: میرهاشم محدث، چ ۱، تهران: نشر سفیر اردهال، ۱۳۹۴ ش.
- تذکره میخانه، ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، تصحیح: احمد گلچین معانی، چ ۶، تهران: اقبال، ۱۳۷۵.
- تذکره نتایج الأفكار، محمد قدرت الله گویاموی، تصحیح: یوسف بیگ باباپور، چ ۱، قم: مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۷ ش.
- تذکره نصرآبادی، محمد طاهر نصرآبادی، تصحیح: احمد مدقق یزدی، چ ۱، یزد: انتشارات دانشگاه یزد، ۱۳۷۸ ش.

- تذکره هفت اقلیم، امین احمد رازی، تصحیح: محمدرضا طاهری، چ ۱، تهران: سروش (وابسته به صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران)، ۱۳۷۸.
- تعلیقه أمل الآمل، عبدالله بن عیسی بیگ افندی اصفهانی، تصحیح: سیداحمد حسینی اشکوری، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ ق.
- تعلیم و تربیت در عصر صفویان، محمد درخشانی، چ ۱، تهران: اندیشه احسان، ۱۳۹۹ ش.
- جذوات و مواقیت، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: علی اوجی، چ ۱، تهران: مؤسسه میراث مکتوب، ۱۳۸۵ ش.
- جنبش نقطویه، علیرضا ذکاوتی قراگزلو، چ ۱، قم: ادیان، ۱۳۸۳ ش.
- چهارمقاله، احمد بن عمر علی نظامی سمرقندی (عروزی)، تصحیح: محمد قزوینی، ویرایش: محمد معین، تهران: ارمغان ۱۳۲۷ ش.
- حقائق المقربین (حدیقه پنجم و باب ششم و هفتم از حدیقه چهارم)، میرمحمد صالح حسینی خاتون آبادی، تصحیح: میرهاشم محدث، چ ۱، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۹ ش.
- خزانه الخیال، محمد مؤمن بن محمد قاسم جزائری شیرازی، مقدمه: سیدشهاب الدین مرعشی نجفی، چ ۱، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۳۹۳ ق.
- خلاصه الأشعار و زبدة الأفكار (بخش اصفهان)، تقی الدین محمد بن علی کاشانی، تصحیح: عبدالعلی ادیب برومند [و] محمد حسین نصیری کهنمویی، چ ۱، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۶ ش.
- خلاصه السیر (تاریخ روزگار شاه صفی صفوی)، محمد معصوم خواجهگی اصفهانی، تصحیح: ایرج افشار، چ ۱، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸ ش.
- دانشمندان و سخن سرایان فارس، محمد حسین رکن زاده (آدمیت)، چ ۱، تهران: کتاب فروشی اسلامیّه [و] کتاب فروشی خیتام، ۱۳۳۹ ش.
- دویت سخنور (تذکره الشعراى منظوم و منثور)، علی نظمی تبریزی، چ ۲، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳ ش.
- دیوان اشراق، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: سمیرا پوستین دوز، مقدمه: جويا جهانبخش، چ ۱، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۵ ش.
- دیوان فرخی سیستانی، علی بن جولوغ فرخی سیستانی، تصحیح: سید محمد دبیرسیاقی، چ ۶، تهران: زوار، ۱۳۸۰ ش.
- دیوان فیاض لاهیجی، عبدالرزاق بن علی لاهیجی، تصحیح: امیربانو امیری فیروزکوهی، چ ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۰ ش.
- دیوان محسن تأثیر تبریزی، میرزا محسن نجفوانی (تأثیر تبریزی)، تصحیح: امین پاشا جلالی، چ ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴ ش.
- رساله سه اصل، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملاصدرا)، تصحیح: سید حسین نصر، چ ۱، تهران: انتشارات دانشکده علوم معقول و منقول، ۱۳۴۰ ش.

- ریحانة الأدب في تراجم المعروفين بالكنية أو اللقب (کنی و ألقاب)، محمد علی مدرّس خیابانی تبریزی، چ ۲، تبریز: چاپخانه شفق، ۱۳۴۷ ش.
- زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی، چ ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲ ش.
- سفینه خوشگو (دفتر دوم)، بُندر بن داس خوشگو، تصحیح: سیدکلیم اصغر، چ ۱، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
- سلافة العصر في محاسن أهل العصر، علی بن احمد مدنی حسینی (سید علی خان مدنی)، تحقیق: محمود خلف البادی، چ ۱، دمشق: دارکنان، ۲۰۰۹ م.
- شرح أصول الكافي، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملاصدرا)، تصحیح: رضا استادی، چ ۱، تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۴ ش.
- شرح حال و آرای فلسفی ملاصدرا، سید جلال الدین آشتیانی، چ ۱، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸ ش.
- صدرالدین شیرازی و حکمت متعالیه، سید حسین نصر، مترجم: حسین سوزنجی، چ ۱، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۲ ش.
- الصراط المستقیم، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: علی اوجبی، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۱ ش.
- صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، رسول جعفریان، چ ۳، قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۱ ش.
- ضوابط الرضاع، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: حجت منگنه چی، چ ۱، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع) [و] مؤسسه فرهنگی میرداماد گرگان، ۱۳۹۲ ش.
- عرفات العاشقین و عرصات العارفين، تقی الدین محمد بلیانی اصفهانی، تصحیح: ذبیح الله صاحب کاری [و] آمنه فخر احمد، چ ۱، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب [و] انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
- غزلیات شیخ علی نقی کمره‌ای، علی نقی کمره‌ای، تصحیح: سید ابوالقاسم سرّی، اصفهان: انتشارات کتاب فروشی تأیید [و] شرکت سهامی طبع کتاب تهران، ۱۳۴۹ ش.
- فارس نامه ناصری، میرزا حسن فسائی، تصحیح: منصور رستگار فسائی، چ ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷ ش.
- الفوائد الرضویة في أحوال علماء المذهب الجعفریة، شیخ عباس قمی (محدث قمی)، تحقیق: ناصر باقری بیدهندی، چ ۱، قم: انتشارات مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۵ ش.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۲، محمدتقی دانش‌پژوه، چ ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰ ش.
- فیاض لاهیجی و اندیشه‌های کلامی او، حمید عطائی نظری، چ ۱، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۲ ش.
- القیسات، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: مهدی محقق [و] سید علی موسوی بهبهانی [و] توشی هیکو ایزوتسو [و] ابراهیم دیباجی، چ ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ ش.

- قصص الخاقانی، ولی قلی بن داود شاملو، تصحیح: سیدحسن سادات ناصری، چ ۱، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۷۱ ش.
- قصص العلماء، محمد بن سلیمان تنکابنی، تصحیح: محمدرضا برزگر خالقی [و] عفت کرباسی، چ ۱، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۸۶ ش.
- کاروان هند، احمد گلچین معانی، چ ۱، مشهد: مؤسسهٔ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰ ش.
- الكلمة الطیبة، عبدالرزاق بن علی لاهیجی (فتیاض لاهیجی) تصحیح: حمید عطائی نظری، چ ۱، تهران: مؤسسهٔ پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۳ ش.
- کلیات زلالی خوانساری، زلالی خوانساری، تصحیح: سعید شفیعیون، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۴ ش.
- ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، غلامحسین ابراهیمی دینانی، چ ۲، تهران: نشر طرح نو، ۱۳۷۷ ش.
- مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین محمد رومی بلخی، تصحیح: عبدالکریم سروش، چ ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶ ش.
- مثنوی ملاحدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملاحدرا)، تصحیح: مصطفی فیضی کاشانی، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانهٔ آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۶ ش.
- مجمع الخواص، صادقی بیگ افشار (کتابداری)، تصحیح: عبدالرسول ختام پور، چ ۱، تبریز: اختر شمال، ۱۳۲۷ ش.
- مجموعهٔ کامل اشعار نیما یوشیج، علی اسفندیاری (نیما یوشیج)، چ ۱۷، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۹۹ ش.
- مختصات حکمت متعالیه (به همراه زندگی نامه علمی ملاحدرا)، سیدیدالله یزدان پناه؛ رضا درگاهی فر، چ ۱، قم: انتشارات آل احمد، ۱۳۹۹ ش.
- مدح: داغ ننگ بر سیمای شعر فارسی (بررسی انتقادی و تحلیلی از علل مدیحه سرایی شاعران ایرانی)، نادر وزین پور، چ ۱، تهران: معین، ۱۳۷۴ ش.
- مصنفات میرداماد، چ ۱، سید محمدباقر بن محمد میرداماد (حسینی استرآبادی)، تصحیح: عبدالله نورانی، چ ۱، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ ش.
- مقالات تاریخی، ج ۱۲، رسول جعفریان، چ ۱، قم: نشر دلیل ما، ۱۳۸۷ ش.
- نجوم السماء فی تراجم العلماء مع رسالة نبیراس النور و الضیاء ترجمة مؤلف نجوم السماء، محمد علی کشمیری؛ سیدشهاب الدین مرعشی نجفی، چ ۱، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۳۹۴ ق.

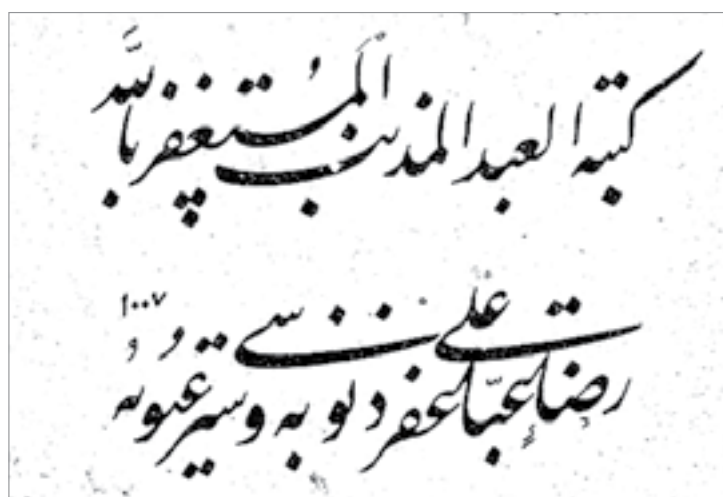
مقالات:

- «حکیم زلالی خوانساری»، احمد امیری خراسانی؛ حیدرعلی ده مرده، نشر پژوهی ادب فارسی، دورهٔ جدید، شمارهٔ ۱۹ (پیاپی ۱۶)، بهار ۱۳۸۵ ش، صص ۱۷-۳۹.
- «دو نامهٔ فارسی از صدرالدین شیرازی»، محمدتقی دانش پژوه، فرهنگ ایران زمین، شمارهٔ ۱۳، ۱۳۴۴ ش، صص ۸۴-۱۰۰.

- «عشق محمود به ایاز و سیر تاریخی و عرفانی این داستان از آغاز تا کنون»، محمد مجوزی، آینه میراث، شماره ۲۶ (دوره جدید)، پاییز ۱۳۸۳ ش، صص ۷۵-۹۳.
- «قسمتی از تذکره خیرالبیان در شرح احوال و آثار علماء و شعراى عصر صفوی»، سید عارف نوشاهی، نشریه معارف، شماره ۴۱، مرداد تا آبان ۱۳۷۶ ش، صص ۳۲-۶۹.

نسخه‌های خطی:

- دیباجه دیوان حکیم زلالی، نصیرالدین محمد همدانی امامی، نسخه شماره ۶۷۱/۳۲، کتابخانه ملی ملک (تهران).
- دیوان میرداماد، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۱۴۵ س، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- الصراط المستقیم، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۱۳۸، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- القبسات، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۴۳۱، کتابخانه مؤسسه آیه الله بروجردی رحمته الله علیه (قم).
- مثنوی ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملاصدرا)، نسخه شماره ۱۰۹۴۷، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه (قم).
- مجموعه حکیم الملک گیلانی، نظام الدین احمد گیلانی، نسخه شماره ۳۰۶ (طب)، کتابخانه آصفیه سرکار عالی (حیدرآباد).

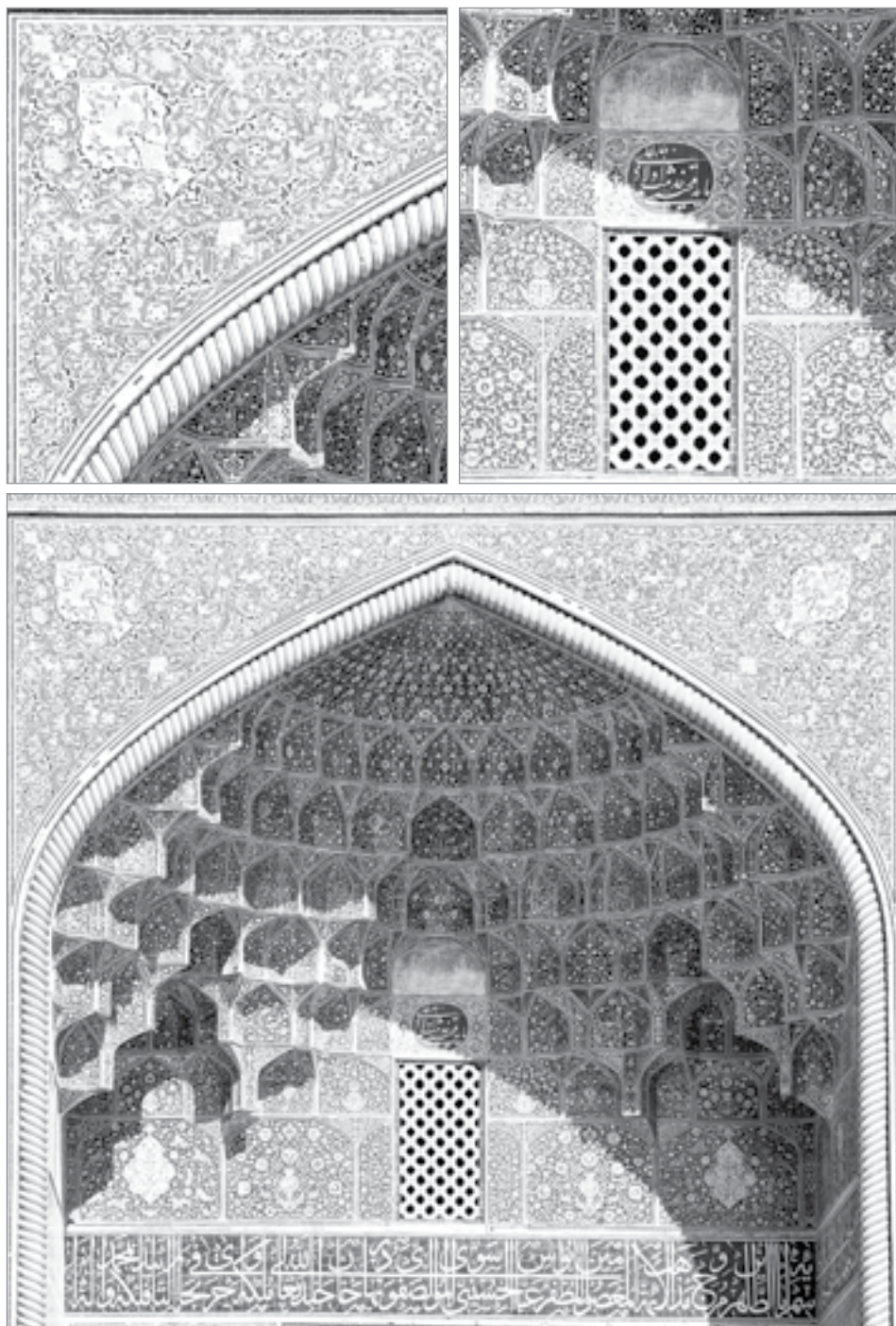


برگ پایانی مرقع سبحة الأبرار، رقم علیرضا عباسی
گالری آرتور ساکالر (واشنگتن)

یادمان‌ها (۲): سردیس میرداماد در بوستان مشاهیر/ اصفهان



پارک سعدی اصفهان، که در میانه کاخ چهل ستون و میدان نقش جهان قرار دارد، در سال ۱۳۹۴ هجری شمسی، به «بوستان مشاهیر صفوی» تغییر نام داد. در این بوستان مجموعه‌ای از سردیس‌های مشاهیر علم و هنر عصر صفوی گردآوری و نصب شده است. از جمله یادمان‌ها، سردیس میرداماد است که به دست استاد ملک دادیار گروسیان، از جنس فایبرگلاس ساخته شده است. علاوه بر میرداماد، سردیس شخصیت‌های دیگر - همچون میرفندرسکی، ملاصدرا، علی رضا عباسی، میرعماد و محقق خوانساری - نیز در این یادمان نصب شده‌اند. [عکس برداری: زهرا باغبان/ معرفی: علی بایزیدی]



ترکیبی بی نظیر از هنرهای عصر صفوی
ایوان اصلی مسجد جامع شاهی (اصفهان)



قطعه چلیپای نستعلیق،
رقم محمدحسین کشمیری (زرین قلم)، ۱۰۱۳ هجری قمری